

# غم مخور

(راز شاد زیستن)

مؤلف:

عائض القرنی

مترجم:

محمدگل گمشادزهی

عنوان کتاب:

غم مخور (راز شاد زیستن)

تألیف:

عائض القرنی

ترجمه:

محمدگل گمشادزهی

موضوع:

مواعظ و حکمت‌ها

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

اسفند (حوت) ۱۳۹۴ شمسی جمادی الاول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[book@aqeedeh.com](mailto:book@aqeedeh.com)

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)

[www.zekr.tv](http://www.zekr.tv)

[www.sadaislam.com](http://www.sadaislam.com)

[www.mowahed.com](http://www.mowahed.com)

[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)



[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فهرست مطالب

- سخن ناشر ..... ۱
- درآمدی بر کتاب ..... ۳
- مقدمه چاپ اول ..... ۵
- یا الله ..... ۹
- بیندیش و سپاس بگزار ..... ۱۳
- گذشته‌ها، گذشته ..... ۱۴
- امروز، فقط امروز ..... ۱۵
- آینده را بگذار تا بیاید ..... ۱۷
- از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش ..... ۱۹
- نیکی به دیگران، مایه آرامش است ..... ۲۱
- خلاً بیکاری را با کار کردن پر کنید ..... ۲۲
- بی شخصیت مباش ..... ۲۳
- قضا و قدر ..... ۲۴
- از لیمو نوشیدنی شیرینی بساز ..... ۲۶
- چه کسی در مانده را جواب می دهد، وقتی که او را صدا بزنند؟ ..... ۲۷
- در خانه ات جای بگیر ..... ۲۹
- عوض هر چیزی را خدا می دهد ..... ۳۰
- ایمان یعنی زندگی ..... ۳۱
- عسل را بردار، اما کندو را نشکن ..... ۳۲

- ۳۳ ..... دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرد
- آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگارشان از لطف خویش به آنها عطا نموده، حسادت و کینه می‌ورزند؟ ..... ۳۴
- واقع بینانه به زندگی بنگر..... ۳۵
- مصیبت دیدگان را مایه دلجویی و شکیبایی خویش قرار بده ..... ۳۶
- نماز... نماز ..... ۳۷
- خداوند ما را کافی است و او بهترین کارساز است. .... ۳۸
- ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ بگو: در زمین سیاحت کنید ..... ۳۹
- صبر زیبا..... ۴۰
- کره زمین را روی سرت مگذار..... ۴۱
- مسایل پیش پا افتاده تو را از بین نبرد..... ۴۲
- به آنچه خداوند بهره تو نموده راضی باش، آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود. ۴۳
- بهشتی را به یاد آور که پهنای آن به اندازه آسمانها و زمین است ..... ۴۴
- ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ «و شما را امتی میانه گردانده‌ایم» ..... ۴۶
- غم خوردن از نظر شرعی امر مطلوبی نیست ..... ۴۷
- نکته ..... ۵۱
- لبخند بزن ..... ۵۲
- نکته ..... ۶۰
- نعمت درد و رنج ..... ۶۱
- نعمت معرفت ..... ۶۴
- هنر شادی ..... ۶۶
- نکته ..... ۷۰

- ۷۱ ..... کنترل احساسات
- ۷۳ ..... احساس سعادت اصحاب رضی الله عنهم به وجود محمد صلی الله علیه و آله
- ۷۵ ..... رنج و ناراحتی را از زندگی خود دور بینداز.
- ۷۷ ..... اضطراب و آشفتگی را رها کن.
- ۷۹ ..... نکته
- ۸۰ ..... اندوهگین مباش؛ چون پروردگارت، آمرزگار و توبه‌پذیر است
- ۸۳ ..... غم مخور؛ همه چیز به تقدیر و قضای الهی بستگی دارد.
- ۸۴ ..... غم مخور و منتظر بر طرف شدن رنج و اندوه باش.
- ۸۷ ..... نکته
- ۸۸ ..... غم مخور؛ همواره خدا را یاد کن
- ۸۹ ..... غم مخور و از رحمت خداوند ناامید مباش.
- ۹۰ ..... غم مخور و هر کسی را که به تو بد کرده، ببخش
- ۹۱ ..... به خاطر آنچه از دست داده‌ای، اندوهگین مباش؛ تو نعمت‌های زیادی داری.
- ۹۱ ..... به خاطر مسایل بی‌ارزش، اندوهگین مباش
- ۹۲ ..... غم مخور و ناراحتی را دور بینداز
- ۹۳ ..... از قدرشناسی کسی که به او نیکی کرده‌ای، ناراحت مباش
- ۹۴ ..... از سرزنش سرزنش کنندگان غم مخور
- ۹۴ ..... از فقر و تنگدستی اندوهگین مباش؛ چون سلامتی و عافیت را به دنبال دارد ..
- ۹۵ ..... به خاطر اتفاقات احتمالی، نگران و اندوهگین مباش
- ۹۶ ..... از انتقاد حسودان و یاوه‌گویان غم مخور
- ۱۰۰ ..... نکته
- ۱۰۰ ..... غم مخور و آنچه را که خدا برای انتخاب کرده، برگزین

- غم مخور و به کارهای مردم توجه مکن ..... ۱۰۱
- غم مخور و ارزش چیزی را که برای آن غم می خوری، بدان ..... ۱۰۲
- مادامی که به مردم نیکی می کنی، غم مخور ..... ۱۰۳
- با شنیدن سخن زشت غم مخور؛ چرا که حسادت و کینه، قدمت زیادی دارد ..... ۱۰۶
- نکته ..... ۱۰۹
- غم مخور؛ چرا که شکیبایی در برابر ناخوشی ها و تحمل سختی ها، راه موفقیت و رستگاری و سعادت است ..... ۱۰۹
- از رفتاری که مردم با تو می نمایند، اندوهگین مباش و به رفتاری بنگر که با خدا دارند ..... ۱۱۱
- از تنگی و کمی روزی اندوهگین مباش ..... ۱۱۱
- غم مخور؛ زیرا اسبابی وجود دارد که مصیبت ها را برای مصیبت زده آسان می نماید؛ از جمله: ..... ۱۱۲
- بی شخصیت مباش ..... ۱۱۳
- گوشه نشینی و بازتاب مثبت آن بر بنده ..... ۱۱۴
- از سختی ها اندوهگین مباش ..... ۱۱۷
- نکته ..... ۱۱۸
- قواعد سعادت و خوشبختی ..... ۱۱۹
- وقتی آمیخته ای از شش دارو داری، چرا غم می خوری؟! ..... ۱۲۰
- غم مخور و سعی کن با نیکی کردن به دیگران از خود نام نیکی به یادگار بگذاری ..... ۱۲۱
- در برخورد با سختی ها، صبر و شکیبایی بهتر از غم و اندوه است ..... ۱۲۱
- غم مخور که تو برادران و دوستانی داری که به تو محبت می نمایند ..... ۱۲۲
- از چهره درهم کشیده عبوس و از بخل بخیل، اندوهگین مباش ..... ۱۲۳

- نکته ..... ۱۲۴
- کتاب بهترین همنشین ..... ۱۲۵
- سخنی چند در فضل کتاب ..... ۱۲۷
- فواید مطالعه ..... ۱۲۸
- غم مخور؛ وقتی نیکی کنی، مورد ستایش قرار خواهی گرفت ..... ۱۲۹
- نکته ..... ۱۳۰
- غم مخور که صحنه‌ای دیگر، حیاتی دیگر و روزی دیگر هم وجود دارد ..... ۱۳۱
- شمه‌ای از گفته‌ها و تجربه‌های شخصیت‌های جهانی ..... ۱۳۱
- غم مخور و درباره امروز و دیروز و فردایت این سؤال‌ها را از خود پرس ..... ۱۳۳
- نکته ..... ۱۳۴
- غم مخور؛ چرا که غم و اندوه، جسم و توانت را ضعیف می‌کند ..... ۱۳۵
- برخی از پیامدهای غم و اندوه ..... ۱۳۶
- کینه و غم و اندوه، با انسان چه می‌کند؟! ..... ۱۳۶
- کارها را با آرامش انجام بده ..... ۱۳۷
- به پروردگارت گمان نیک داشته باش ..... ۱۳۷
- وقتی خیالی، به سرت زد ..... ۱۳۸
- از نصیحت سازنده و هدفمند ناراحت مشو؛ بلکه به گرمی از آن استقبال کن ..... ۱۳۸
- بیشتر شایعات واقعیت ندارند ..... ۱۴۰
- نرم خویی، تو را از لغزشگاه‌ها دور می‌کند ..... ۱۴۱
- گذشته، هرگز باز نمی‌آید ..... ۱۴۱
- خوشبختی را در درون خود بجوی، نه در اطراف و پیرامونت ..... ۱۴۱
- زندگی، ارزش غم خوردن ندارد ..... ۱۴۲

- نکته ..... ۱۴۳
- با وجود ایمان به خدا غم مخور..... ۱۴۴
- برای چیزهای بی ارزش غم مخور؛ چون دنیا همه‌اش بی ارزش است..... ۱۴۵
- به خاطر ستم آشکاری که بر تو می‌شود، غم مخور..... ۱۴۷
- دنیا، اینگونه آفریده شده است..... ۱۴۸
- از انسان‌های شرور و از کثرت آنها تعجب مکن؛ بلکه از وجود انسان‌های نیک تعجب کن، هرچند اندک اند..... ۱۴۸
- با وجود بر خورداری از قطعه‌ای نان، یک اتاق و آب و لباسی که تو را بپوشاند، غم مخور..... ۱۴۹
- از نعمت غم مخور که ممکن است، نعمت شود..... ۱۴۹
- خودت باش..... ۱۵۰
- نکته ..... ۱۵۱
- گاهی ضرر، فایده می‌شود..... ۱۵۳
- ایمان، بزرگترین دارو..... ۱۵۴
- غم مخور؛ خداوند، مشرک درمانده را اجابت می‌کند چه برسد به مسلمان یکتاپرست..... ۱۵۵
- غم مخور؛ چرا که زندگی، کوتاه‌تر از آنست که تصور می‌کنی..... ۱۵۷
- وقتی درآمد کافی داشتی، غم مخور..... ۱۵۸
- رضایت از پیشامدها، ناراحتی را از بین می‌برد..... ۱۶۰
- اگر یکی از اندام‌هایت را از دست داده‌ای، سایر اندام‌هایت، سالمند..... ۱۶۲
- روزگار، در چرخش است..... ۱۶۳
- در زمین پهناور خدا سیاحت کن..... ۱۶۴
- نکته ..... ۱۶۵



- در واپسین لحظات زندگی هم غم مخور..... ۱۶۶.....
- غم مخور و به این داستان گوش بسیار:..... ۱۶۶.....
- از وقوع فجایع غمگین مشو؛ چرا که تو، راز قضیه و فرجامش را نمی دانی.... ۱۶۷.....
- غم مخور؛ دنیا، ناچیزتر از آنست که برای آن اندوهگین باشی ..... ۱۶۹.....
- غم مخور؛ چرا که تو، به خدا ایمان داری..... ۱۷۰.....
- نکته ..... ۱۷۱.....
- هرگاه به مصیبتی گرفتار شدی، غم مخور؛ چون مصیبت، نمی تواند مانع پیشرفت تو شود ..... ۱۷۱.....
- هرگاه اسلام را شناختی، غم مخور ..... ۱۷۲.....
- برخی از عوامل خوشبختی..... ۱۷۵.....
- لوازم خوشبختی ..... ۱۷۶.....
- غم مخور؛ قبل از موعد مقرر نخواهی مرد ..... ۱۷۷.....
- همواره بگوید: یا ذا الجلال والاكرام! ..... ۱۷۸.....
- نکته ..... ۱۸۲.....
- ترس از حسود... ..... ۱۸۲.....
- با مردم با اخلاق نیک رفتار کن ..... ۱۸۳.....
- غم مخور تا به تو بگویم چکار کنی..... ۱۸۴.....
- پیامدهای وخیم گناه ..... ۱۸۴.....
- رزق و روزی را بدور از حرص و آرزجوی ..... ۱۸۶.....
- راز هدایت و رهیابی ..... ۱۸۷.....
- هر کس خواهان زندگی خوب است، این ده غنچه را بچیند ..... ۱۸۸.....
- نکته ..... ۱۹۱.....

- ۱۹۲..... غم مخور و واقع نگر باش
- ۱۹۷..... غم مخور که آنچه برایش غم می خوری، به زودی پایان می یابد
- ۱۹۸..... نکته
- ۱۹۸..... افسرده مباش؛ زیرا افسردگی، راه بدبختی و شقاوت است
- ۱۹۹..... افسردگی، دروازه خودکشی است
- ۲۰۴..... استغفار، شکننده قفلهاست
- ۲۰۷..... تکیه گاه مردم باش
- ۲۰۸..... آدم صرفه جو، فقیر نمی شود
- ۲۱۰..... تنها به خداوند وابسته باش
- ۲۱۰..... عوامل آرامش
- ۲۱۲..... تقدیر و سرنوشت
- ۲۱۳..... لذت آزادی
- ۲۱۴..... بالش سفیان ثوری
- ۲۱۴..... به شایعات توجه نکن
- ۲۱۴..... دشنام و ناسزاگویی، به تو زانی نمی رساند
- ۲۱۶..... به زیبایی جهان هستی بنگر
- ۲۱۷..... نشانه های قدرت خداوند
- ۲۱۷..... حرص و آز، فایده ای ندارد
- ۲۱۸..... بحران ها، گناهانت را می زدایند
- ۲۱۸..... ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾
- ۲۲۰..... عوامل خوشبختی
- ۲۲۱..... رنج جاه و مقام

- ۲۲۲..... به سوی نماز بشتاب
- ۲۲۴..... صدقه، مایه آرامش است
- ۲۲۶..... خشمگین مشو
- ۲۲۷..... اوراد و اذکار صبحگاهی
- ۲۲۹..... نکته
- ۲۳۰..... قرآن، کتاب خجسته
- ۲۳۱..... به شهرت علاقه مند مباش؛ چون تاوانش، اندوه و ناراحتی است
- ۲۳۲..... زندگی پاکیزه
- ۲۳۲..... بلا و مصیبت به نفع توست
- ۲۳۳..... بندگی خدا در پذیرش تقدیر
- ۲۳۳..... از امارت تا نجاری
- ۲۳۴..... همنشینی با ناهلان، مایه رنج و بدبختی است
- ۲۳۶..... پیامی به مصیبت دیدگان
- ۲۳۷..... چشم اندازه‌های توحید در کنترل خشم
- ۲۴۱..... نکته
- ۲۴۱..... هم به ظاهر و هم به باطن توجه کن
- ۲۴۴..... کار و تلاش کن
- ۲۴۴..... به خدا پناه ببر
- ۲۴۵..... بر خداوند توکل نموده‌ام
- ۲۴۵..... بر سه چیز اجماع کرده‌اند
- ۲۴۶..... ستمکار را به خدا بسپار
- ۲۴۷..... پادشاه ایران و پیرزن

- گاهی نقص و کاستی به کمال تبدیل می‌شود..... ۲۴۷
- یک اعتراف..... ۲۵۱
- لحظاتی با ابلهان..... ۲۵۲
- ایمان، راه نجات..... ۲۵۴
- کفار هم متفاوتند!..... ۲۵۶
- اراده آهنین..... ۲۵۶
- فطرت خداشناسی..... ۲۵۷
- بر تأخیر روزی غم مخور؛ چون زمان مشخصی دارد..... ۲۵۸
- به کار مفید مشغول شو..... ۲۵۹
- در زندگی ات لحظات گرانبهایی وجود دارد..... ۲۶۳
- نکته..... ۲۶۷
- کارهای زیبا، راه سعادت..... ۲۶۸
- دانش مفید و دانش مضر..... ۲۶۹
- بر دانش و معلومات ات بیفزای..... ۲۷۱
- خودت را محاسبه کن..... ۲۷۲
- احتیاط کنید..... ۲۷۳
- دل مردم را به دست بیاور..... ۲۷۳
- به سرزمین‌های مختلف سفر کن و نشانه‌های قدرت خدا را ببین..... ۲۷۴
- تهجد بگزار..... ۲۷۵
- نکته..... ۲۷۶
- قیمت تو، بهشت است..... ۲۷۷
- محبت واقعی..... ۲۷۸

- نکته ..... ۲۷۹
- غم مخور؛ شریعت، آسان است ..... ۲۸۰
- قواعد و اصول دستیابی به آرامش ..... ۲۸۱
- از عشق و دلدادگی پرهیز ..... ۲۸۲
- حقوق برادری ..... ۲۸۴
- ارتکاب گناه اسراری دارد؛ ولی مرتکب گناه مشو ..... ۲۸۵
- به دنبال روزی برو، اما آزمند مباش ..... ۲۸۵
- نکته ..... ۲۸۷
- شریعت آسان ..... ۲۸۷
- ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ﴾ ﴿۱۶﴾ مترس تو برتر هستی ..... ۲۸۸
- از چهار چیز پرهیز کن ..... ۲۸۹
- در پناه پروردگارت، بیارام ..... ۲۸۹
- دو گفتار ارزشمند ..... ۲۹۰
- شمه‌ای از فواید مصائب ..... ۲۹۱
- علم، مایه هدایت و شفاست ..... ۲۹۱
- امید است که خیر باشد ..... ۲۹۲
- سعادت، هدیه‌ای الهی است ..... ۲۹۲
- مرد نکونام نمیرد هرگز ..... ۲۹۳
- مهمترین مرثیه‌ها ..... ۲۹۴
- راز و نیازی با خدا ..... ۲۹۷
- پروردگاری که ستم و بی‌عدالتی نمی‌کند ..... ۲۹۸
- خودت تاریخ خود را بنویس ..... ۲۹۹

- ۳۰۰..... به کلام خدا گوش بسیار.....
- ۳۰۳..... هر کس، دنبال خوشبختی است، اما.....
- ۳۰۵..... نکته.....
- ۳۰۶..... نعمت یا عذاب.....
- ۳۰۶..... ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۝۱﴾ «آیا دلت را برایت نگشودیم»؟.....
- ۳۰۷..... زندگی خوب.....
- ۳۰۹..... سعادت چیست؟!.....
- ۳۱۲..... سخن پاک به سوی خدا بالا می رود.....
- ۳۱۳..... گرفت الهی، شدید است.....
- ۳۱۵..... دعای مظلوم.....
- ۳۱۶..... گفتم: منم.....
- ۳۱۷..... باید همراه و هم صحبتی داشت.....
- ۳۱۷..... امنیت، خواسته ای شرعی و عقلی.....
- ۳۱۹..... افتخاراتی که از بین می روند.....
- ۳۲۰..... کسب فضایل، تاج زندگی سعادت‌مندانہ.....
- ۳۲۲..... جاودانگی و نعمت آنجاست، نه اینجا.....
- ۳۲۳..... دشمنان آیین الهی.....
- ۳۲۵..... حقیقت دنیا.....
- ۳۲۷..... کلید خوشبختی.....
- ۳۲۷..... نکته.....
- ۳۲۸..... آنها چگونه می زیستند؟.....
- ۳۲۹..... اقوال حکما درباره صبر.....

- گمان نيك به خدا ..... ۳۳۱
- انسان شكيبا، به بهترين چيز دست مي يابد ..... ۳۳۲
- سخناني پيرامون آسان شدن بلاها ..... ۳۳۳
- نكته ..... ۳۳۴
- از پريشان حالي و تنگدستي، غم مخور؛ ارزش تو، چيز ديگري است ..... ۳۳۴
- غم مخور؛ كتابخواني، استعدادها را رشد مي دهد ..... ۳۳۵
- غم مخور، شگفتي هاي آفرينش را بررسي كن ..... ۳۳۵
- ياالله! ياالله! ..... ۳۴۰
- غم مخور؛ روزگار به نوبت است ..... ۳۴۲
- ﴿هَلْذَانِ حَصْمَانٍ اَخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ﴾ «اين دو، طرفين دعوا هستند كه درباره پروردگارشان با همدیگر مجادله می کنند» ..... ۳۴۲
- غم مخور كه دشمنت شاد مي شود ..... ۳۴۳
- خوشبيني و بدبيني ..... ۳۴۴
- اي انسان! غم مخور ..... ۳۴۷
- نكته ..... ۳۵۱
- دلداري به مصيبت زدگان ..... ۳۵۱
- پيامدهاي زودرس رضامندي ..... ۳۵۸
- رضامندي در مقابل رضامندي ..... ۳۵۹
- نارضائتي، بهره انسان ناراض است ..... ۳۵۹
- فواید رضامندی ..... ۳۶۰
- ناخشنودی، فايده اي ندارد ..... ۳۶۱
- رضامندي، دروازه سلامتي است ..... ۳۶۱

- ۳۶۲..... رضامندی، توانگری و آسایش است
- ۳۶۳..... ثمره رضامندی، سپاسگزاری و شکر است
- ۳۶۳..... ثمره ناخشنودی، ناسپاسی است
- ۳۶۳..... ناخشنودی، دام شیطان است
- ۳۶۴..... رضامندی، هوا و هوس را از وجود انسان بیرون می‌کند
- ۳۶۵..... نکته
- ۳۶۵..... چشم‌پوشی از لغزش‌های برادران
- ۳۶۸..... تندرستی و فراغت
- ۳۶۹..... خداوند، کارساز مؤمنان است
- ۳۷۱..... چراغی برفراز راه پژوهشگران
- ۳۷۳..... عزت و احترام يك امتحان است
- ۳۷۴..... گنجینه‌های ماندگار
- ۳۷۴..... همتی به بلندی آسمان
- ۳۷۵..... بررسی اندیشه‌ها
- ۳۷۶..... شفا دهنده، خداست
- ۳۷۸..... احتیاط کن
- ۳۷۸..... تحقیق کن
- ۳۷۸..... تصمیم بگیر و اقدام کن
- ۳۷۹..... زندگی ما منحصر به این دنیا نیست
- ۳۸۰..... پنهان شدن تا طلوع خورشید نجات
- ۳۸۳..... خدایت، ارحم الراحمین است
- ۳۸۳..... خوشبین باش



- ۳۸۳..... زندگی، سراسر رنج و خستگی است
- ۳۸۵..... میانه‌روی، از هلاکت نجات می‌دهد
- ۳۸۶..... خصلت‌های انسان، معیار ارزیابی اوست
- ۳۸۶..... اینگونه آفریده شده‌ای
- ۳۸۷..... ذکاوت و نبوغ را باید رشد داد
- ۳۸۸..... زیبا باش تا جهان هستی را زیبا بینی
- ۳۹۰..... پایان شب سیه، سپید است
- ۳۹۰..... تو بالاتر از آنی که کینه بورزی
- ۳۹۱..... نکته
- ۳۹۲..... دانش، کلید آسایش و راحتی است
- ۳۹۲..... اینطور نه
- ۳۹۳..... شرح صدر پیامبر ﷺ
- ۳۹۳..... آهسته... آهسته
- ۳۹۵..... ناسپاسی تا چه حد؟!
- ۳۹۶..... سه تابلو
- ۳۹۶..... نکته
- ۳۹۷..... مطمئن باشید
- ۳۹۸..... نیکی، سپر بلاست
- ۳۹۹..... رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود
- ۴۰۲..... نکته
- ۴۰۲..... نگاهی به جهان هستی
- ۴۰۳..... گام‌های سنجیده

- نامنظم مباش ..... ۴۰۴
- ارزش واقعی شما، ایمان و اخلاقتان است ..... ۴۰۵
- خوشا به سعادت اینها ..... ۴۰۷
- وای از بدبختی و تیره روزی اینها ..... ۴۰۸
- نکته ..... ۴۰۸
- با زنان مهربان باشید ..... ۴۰۹
- لبخندی در بدو ورود به خانه ..... ۴۱۰
- انتقام جویی، زهر مهلکی است ..... ۴۱۲
- نکته ..... ۴۱۳
- در شخصیت دیگران ذوب مشو ..... ۴۱۴
- در انتظار لطف خدا ..... ۴۱۵
- مشتاق کارهایی باش که به تو آرامش می بخشد ..... ۴۱۶
- سفره همگانی خدا ..... ۴۱۷
- هدایت و آرامش، نتیجه ایمان است ..... ۴۱۹
- میانروی و اعتدال ..... ۴۲۰
- نه این، نه آن ..... ۴۲۲
- نکته ..... ۴۲۲
- اولیای خدا چه کسانی هستند؟ ..... ۴۲۳
- خداوند با بندگانش مهربان است ..... ۴۲۳
- و از جایی به بنده اش روزی می دهد که بنده، تصورش را نمی کند ..... ۴۲۵
- خداست که باران می دهد ..... ۴۲۶
- خداوند، در عوض، چیز بهتری به او داد ..... ۴۲۷

- ۴۲۸..... فقط از خدا بخواه
- ۴۲۹..... لحظات ارزشمند
- ۴۳۱..... به سوی مرگ یا فرار از مرگ؟
- ۴۳۱..... داستان‌هایی درباره مرگ
- ۴۳۳..... هیچ فریادرسی جز الله نیست
- ۴۳۵..... چه دردها که درمان شود!
- ۴۳۵..... کرامات اولیا
- ۴۳۶..... الله به عنوان کارساز و شاهد کافی است
- ۴۳۷..... نکته
- ۴۳۸..... نقش روزی حلال در اجابت دعا
- ۴۴۰..... همه، تسبیح‌گوی خدایند
- ۴۴۳..... از خدا راضی باش
- ۴۴۸..... فریادی در میان نخل‌ها
- ۴۴۹..... جوایز نخستین مسلمانان
- ۴۵۰..... رضایت و خشنودی حتی بر روی اخگر آتش! ..
- ۴۵۱..... نکته
- ۴۵۲..... قاطعیت در تصمیم‌گیری
- ۴۵۵..... استوار و پابرجا باش
- ۴۵۷..... شگفتا از ما! ..
- ۴۵۷..... نکته
- ۴۵۹..... تاوان سخن جذاب
- ۴۶۰..... راحتی در بهشت است

- نکته ..... ۴۶۱
- با نرمی و آرامش می‌توان به هدف رسید..... ۴۶۲
- نکته ..... ۴۶۵
- اضطراب، برایت سودی ندارد..... ۴۶۶
- درآمد کافی، سبب راحتی است..... ۴۶۶
- بدترین احتمال را در نظر بگیر..... ۴۶۷
- دنیای خوب، یعنی برخورداری از خوراك كافی و صحت و تندرستی ..... ۴۶۸
- آتش دشمنی را خاموش کن ..... ۴۷۰
- ارزش هیچکس را کم مکن ..... ۴۷۱
- هرچه کنی، به خود کنی..... ۴۷۵
- تلاش‌های دیگران را تحقیر نکن..... ۴۷۶
- خودت باش ..... ۴۷۷
- کاری را که در توانت نیست، رها کن..... ۴۷۸
- بی‌نظم و بی‌هدف مباش ..... ۴۷۹
- فزون‌طلبی، مایه غفلت است ..... ۴۷۹

## سخن ناشر

الحمد لله والصلوة والسلام على رسول الله وآله وصحبه؛

رستگاری، خواسته و هدفی همگانی به درازای تاریخ است؛ خواسته‌ای که بشریت، در طول تاریخ به دنبال آن بوده است. در این میان برخی شگرد خوشبخت زیستن را یاد داشته و به آن دست یافته‌اند؛ اما آنان که تعریف درستی از خوشبختی نداشتند و راه‌های دستیابی به آن را نمی‌دانستند، در حسرت خوشبختی ماندند و طعم آرامش را نچشیدند.

اینک که هیاهوی زندگی مدرن، دود کارخانه‌ها، بوغ اتومبیلها، انبوه کالاهای تولیدی و ترس از سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و اتمی، همچون ماری بر زندگی بشر چنبره زده و ترس و اضطراب و نگرانی، بر حیات جامعه بشری سایه افکنده و مانع از تابش خورشید گرمابخش آرامش بر پهنه سرمازده زندگی انسان گردیده، بیش از هر زمانی نیازمند توجه جدی به موضوع خوشبختی هستیم تا از یکسو عوامل پیدایش غم و اندوه را بازشناسیم و از دیگر سو، سعادت و آرامش را تقدیم بشر سرگردان در وادی غم و اندوه نماییم و بدین سان دستش را بگیریم و او را از صحرای داغ بیقراری به سایه سار خنک و دل آرام سکون و اطمینان سوق دهیم.

انتشارات سنت احمد، مفتخر است در این راستا کتاب (لا تحزن) را تحت عنوان «غم مخور» به زبان فارسی، تقدیم خوانندگان گرامی نماید؛ گفتنی است این کتاب، با ادبیاتی جذاب، به قلم دکتر عائض قرنی به زبان عربی تألیف شده و با پرداختن به موضوع سعادت و راه‌های زدودن غم و اندوه، یکی از پرتیراژترین کتاب‌های دنیا بوده که به زبان‌های مختلف ترجمه و چاپ شده است. انتشارات سنت احمد، ضمن ابراز خرسندی از تقدیم این کتاب ارزنده به خوانندگان فارسی زبان، مراتب تشکر و قدردانی خود را از مترجم کتاب، آقای محمدگل گمشادزهی، اعلام می‌دارد و زحمات آقای محمد ابراهیم کیانی را ارج می‌نهد که کار مراجعه و بازنگری این اثر را انجام داد.

امید آن می‌رود که تقدیم این کتاب به شما خواننده محترم، آرامش و اطمینان خاطر را به شما هدیه نماید و زمینه فراگیری بهتر زیستن را به یکایک ما بیاموزد و تیرگی غم و اندوه را از زندگی تک تک ما بزداید.

ناشر



## درآمدی بر کتاب

اضطراب و آشفتگی، بی‌اعتمادی و حیرت، افسردگی و اندوه، بدبینی، غم و ناراحتی، ناامیدی و احساس شکست، بخشی از وضعیت اسفبار و دردناک زندگی بشریت است. این کتاب، پژوهشی جدی و گیرا است که به علاج این تراژدی و وضعیت فاجعه آمیز آن می‌پردازد. در این کتاب تلاش شده است تا مشکلات زمان در پرتو وحی و رهنمود رسالت، همگام با فطرت سالم، تجربه‌های مفید، نمونه‌های زنده و در سایه داستان‌های جذاب و ادبیات گیرا حل شود. در این کتاب از اصحاب و تابعین بزرگوار، مطالب و سخنانی نقل شده و سروده‌های شاعران بزرگ، توصیه‌های پزشکان ماهر، اندرزهای فرزنانگان و رهنمودهای علما نیز به رونق آن افزوده است. در این میان طرحها و برنامه‌هایی که شرقی‌ها و غربی‌ها و گذشتگان و معاصران بیان داشته‌اند نیز ذکر شده است. همچنین مطالب شایسته و درستی که رسانه‌های گروهی از قبیل روزنامه‌ها، مجلات، ویژه نامه‌ها و نشریه‌ها ارائه داده‌اند، به این کتاب اضافه گردیده است. خلاصه اینکه این کتاب، آمیخته‌ای مرتب و تلاشی پیراسته است که در یک جمله به تو می‌گوید: «خوشبخت و آرام باش؛ شاد و خوشبین باش و غم مخور».





## مقدمه چاپ اول

الحمد لله و الصلوة و السلام على رسول الله و على آله و صحبه.

امیدوارم بتوانید کتاب «غم مخور» را بخوانید و از آن استفاده نمایید؛ البته باید قبل از خواندن این کتاب، آن را با منطق درست و عقل سالم و فراتر از آن، با مقیاس کتاب و سنت ارزیابی کنید.

پیش داوری و حکم نمودن درباره چیزی قبل از آگاهی یافتن از آن، ستم است؛ همینطور فتوا دادن و اظهار نظر کردن قبل از اطلاع از موضوعی و پیش از اندیشیدن درباره اش و یا قبل از شنیدن ادعا و دیدن حجت و خواندن دلیل، ستم بر معرفت است.

مطالب این کتاب را در مورد کسانی به رشته تحریر درآورده ام که اندوه و بلائی، آنها را فراگرفته یا آشفتگی و رنجی، خواب از چشمانشان ربوده است. اینک که همه ما به این واقعیت دردناک گرفتار هستیم، کوشیده‌ام تا فشرده و چکیده تلاش فکری نخبگان و سرآمدان را در درمان دل خونین و رنج دیده و روح خسته و تن اندوهگین در قالب آیات و اشعار، بیان حالت‌ها و اندرزها و نکات و سخنانی از اینجا و آنجا و ذکر پاره‌ای از مثال‌ها و داستان‌ها ارائه دهم.

این کتاب، می‌گوید: شاد و خوشبخت باش؛ خوشبین و آرام باش. بلکه می‌گوید: زندگی را آنگونه که هست، باید با رضامندی و طیب خاطر سپری کرد. این کتاب، اشتباهاتمان را در تعامل با سنت‌های زندگی و در رفتار با مردم، اشیا و زمان و مکان تصحیح می‌نماید و از پافشاری بر درگیر شدن با زندگی، مخالفت با قضا و قدر، مبارزه با شیوه و برنامه حیات و نیز از بی‌اعتنایی بی‌دلیل، به شدت باز می‌دارد؛ بلکه از نزدیک صداقت می‌زند که سرنوشت خوبی خواهی داشت؛ مطمئن باش و به خودت و به آنچه که داری، اعتماد کن؛ برای شکوفایی استعدادهایت بکوش و رنج‌ها و ناگواری‌های زندگی و خستگی‌هایش را فراموش کن. از اینرو می‌خواهم در آغاز کتاب مسایل مهمی را به خواننده گرامی گوشزد نمایم که عبارتند از:

- هدف از این کتاب باز گرداندن سعادت و آرامش و گشودن دروازه امیدواری و خوشبینی به زندگی افراد است تا به آینده‌ای درخشان امیدوار باشند. همچنین منظور این است که

مردم، مهربانی خداوند و آمرزش او را به یاد آورند، اضطراب و آشفتگی را برای آینده بگذارند و نعمت‌های الهی را همواره به خاطر داشته باشند.

- این کتاب، تلاشی است برای دور نمودن غم و اندوه و از میان بردن رنج، آشفتگی و ناامیدی و احساس شکست.
- در این کتاب، آیات قرآنی، احادیث نبوی، مثال‌های گوناگون، داستان‌ها و اشعار و گفته‌هایی از فرزندگان، پزشکان و ادیبان جمع آوری نموده‌ام.
- همچنین در این کتاب پاره‌ای از تجربه‌های مفید، دلایل قاطع و سخنانی گیرا و جذاب آورده‌ام. از اینرو این کتاب تنها یک موعظه، یک سرگرمی فکری و یا یک طرح و راهبرد محض نیست؛ بلکه دعوتی مصرانه برای سعادت و خوشبختی شماست.
- این کتاب، برای مسلمانان و غیرمسلمانان نگاشته شده است؛ بنابراین در پرتو آیین راستین الهی که دین فطرت است، احساسات انسانها را مورد توجه قرار داده و رعایت نموده‌ام.
- در این کتاب مطالبی می‌بینید که از شرقی‌ها و غربی‌ها نقل شده است؛ لذا امیدوارم در این باره مورد سرزنش قرار نگیرم. چرا که حکمت، گمشده مؤمن است؛ هر جا که آن را بیابد، از دیگران به آن سزاوارتر است.
- برای راحتی خواننده و بدین منظور که مطالعه‌اش، مستمر و فکرش، بهم پیوسته و جمع و جور باشد، از افزودن پانوشت به کتاب خودداری کرده و منابع مطالب نقل شده را در متن کتاب گنجانده‌ام.
- در نقل مطالب، فقط به ذکر منابع اکتفا نموده و شماره صفحه را ذکر نکرده‌ام؛ در این روش به شیوه برخی از پیشینیان عمل کرده‌ام؛ زیرا به نظر من، این روش، برای خواننده مفیدتر و آسانتر است.
- در این میان گاهی مطالب را با اندکی تصرف نقل نموده و گاهی متن آن را بطور کامل ذکر کرده و یا برداشت شخصی خود را از کتاب یا مقاله منبع، بیان داشته‌ام.
- موضوعات متنوعی را در این کتاب ارائه داده و از بخش بندی آن، خودداری کرده‌ام؛ ترتیب موضوعی این کتاب، بدین صورت است که مباحث متنوعی در یک موضوع

مطرح شده و رشته سخن، از یک گفتار به گفتار دیگر انتقال یافته و گاهی همان سخن، در جاهای دیگر تکرار شده تا بیشتر مورد توجه و بهره خواننده قرار بگیرد.

- برای پرهیز از تکرار و برای آنکه خواننده خسته نشود، شماره آیات یا تخریح احادیث را بیان نکرده‌ام؛ البته اگر حدیثی ضعیف باشد، ضعف آن را ذکر کرده‌ام و چنانچه حدیثی، صحیح یا حسن باشد، صحت و حسن آن را بیان نموده یا سکوت کرده‌ام.
- گاهی خواننده می‌بیند که بعضی مفاهیم به صورت‌های مختلف و شیوه‌های متنوعی تکرار شده‌اند؛ این کار را برای آن کرده‌ام که چون مطلبی، بیش از یکبار و به صورت‌های گوناگونی ارائه شود، بهتر در ذهن جای می‌گیرد؛ چنانچه اندکی تأمل و اندیشه در قرآن، این موضوع را روشن و نمایان می‌کند.

با این مقدمه، این کتاب را تقدیم خوانندگان گرامی می‌کنم و امیدوارم که مطالب شایسته، داروهای درست و دیدگاه‌های صحیح ارائه شده در آن، مورد استفاده قرار بگیرد. بنده، در این کتاب برای همه سخن گفته‌ام و همگان، مورد خطاب من می‌باشند. مخاطب من فقط یک گروه یا نسل مشخص و یا مردم یک کشور نیستند؛ بلکه این کتاب، برای همه آنهایی است که می‌خواهند خوشبخت‌تر زندگی کنند.

ورصعت فیه الدر حتی ترکته      یضیء بلا شمس ویسری بلا قمر

«و در آن چنان گوهر آراستم که بدون خورشید روشنایی می‌دهد و بدون ماه نورافشانی می‌کند.»

فعیناه سحر والجین مهند      ولله در الرمش والجید والخور

«چشمانش افسونگر و پیشانیش همچون شمشیر آب دیده؛ آفرین به این پلک‌های زیبا و گردن دراز و به این همه زیبایی».

**عائض بن عبدالله القرنی**

۱۴۱۵/۴/۲۶ هـ.ق



## یا الله

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹] «همه

کسانی که در آسمانها و زمین هستند، او را می‌خوانند؛ او، هر روز در کاری است».

آنگاه که دریا طوفانی می‌گردد و امواج خروشان و سهمگین از هر سو، بلند می‌شوند و باد به شدت وزیدن می‌گیرد، کشتی سواران فریاد بر می‌آورند: یا الله.

هنگامی که کاروان در بیابان ره گم می‌کند و قافله نمی‌داند به کدامین سو راهش را ادامه دهد، کاروانیان، بانگ بر می‌آورند: یا الله.

وقتی که بلا و مصیبت فرا می‌رسد و حادثه، بر در خانه زانو می‌زند، بلا دیده بیچاره فریاد می‌زند: یا الله.

و آنگاه که چاره‌ها کارساز نمی‌افتد و امیدها قطع می‌شود و راه‌ها مسدود می‌گردد، فریاد بر می‌آورند: یا الله.

و هنگامی که زمین با وجود فراخی‌اش بر تو تنگ می‌شود و تحمل خودت، بر تو دشوار می‌گردد، فریاد بر آور: یا الله.

ولقد ذکر تک والخطوب كوالح      سود ووجه الدهر أغبرقاتم

«تو را در حالتی به یاد آورده‌ام که مصیبت‌های سخت و جانکاه به سویم چهره در هم کشیده و سیمای زمان، غبارآلود و تیره است».

فهتفت في الاسحار باسمك صارخاً      فإذا محيا كل فجر باسم

«در سحرگاهان فریاد زدم و نام تو را گرفتم؛ در نتیجه ناگهان سپیده دمی درخشان هویدا شد».

سخن پاک، دعای خالصانه، فریاد صادقانه، اشک‌های پاک و آه و ناله و زاری، به سوی خداوند بالا می‌رود؛ سحرگاهان دست‌های نیاز به سویش دراز می‌شوند و در سختی‌ها، چشم‌ها بدو دوخته می‌گردد و هنگام وقوع مصیبت از او فریادخواهی می‌شود. زبان‌ها، نامش را زمزمه می‌نمایند و او را صدا می‌زنند واز او کمک می‌جویند؛ با یاد او دل‌ها آرام می‌گیرد، احساسات

فروکش می‌کند و انسان‌ها، خونسرد می‌شوند. خدا، راه را می‌نماید و با ذکر او یقین در دل جای می‌گیرد. ﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ [الشوری: ۱۹] «خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است».

الله، بهترین اسم، زیباترین واژه، راست‌ترین عبارت و ارزشمندترین کلمه است:

﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُو سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵] «آیا شبیه و همنامی برای خدا پیدا خواهی کرد؟»

الله یعنی خداوند توانا، باقی، نیرومند، صاحب عزت و قدرت و فرزاندگی: ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ

الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [غافر: ۱۶] «امروز پادشاهی از آن کیست؟ امروز پادشاهی، از آن خداوند چیره است».

الله؛ وقتی اسم الله برده می‌شود، آنجاست که لطف و عنایت و مدد و مهرورزی و احسان،

توجه انسان را به خود جلب می‌نماید: ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن تِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳] «هر نعمتی که از آن برخوردار هستید، از جانب خداوند است».

الله، عظمت و هیبت و بزرگی است.

مهما رسمنا فی جلالک احرفا      قدسیة تشدو بها الارواح

فلانت اعظم والمعانی کلها      یارب عند جلالکم تنداح

«هرچند کلمات مقدسی را که ارواح، با شور و آواز بلند آنها را می‌خوانند، در بیان شکوه

و بزرگی تو بنگاریم و مرتب کنیم، تو بزرگتر از آنی و همه مفاهیم شکوه‌مندی تو، گسترده‌تر از آن است».

پس بارخدا یا! به جای بی‌تابی و ناراحتی، آرامش بیاور و شادمانی را پاداش اندوه قرار بده و

هراس و ترس را به امنیت تبدیل کن.

پروردگارا! دل‌هایی را که در کوره غم‌ها و آشفتگی‌ها بی‌تابی می‌کنند، با یخ یقین، سرد و آرام

بگردان و اخگرهای ناراحتی را که ارواح بر آن غلط می‌زنند، با آب ایمان خاموش بگردان.

پروردگارا! کسانی را که خواب از چشمانشان پریده، در خوابی آرام فرو ببر و به انسان‌هایی

که رنجور و آشفته هستند، آرامش بده و هرچه زودتر راه حلی برای مشکلاتشان ارزانی بفرما.

پروردگارا! آنهایی را که در حیرت و گمراهی هستند، به سوی نور خویش هدایت کن و

افرادی را که از برنامه‌ها و شیوه‌های گمراه‌پروی می‌نمایند، به راه خویش رهنمون بگردان.

بارخدایا! تاریکی و سوسه‌ها را با سپیده دم نور دور بگردان و با فجر روشنایی حق، ضمیرهای گرفتار در باطلگرایی را روشن نما و مکر شیطان را با لشکریان ویژه و مشخص خود، به خود شیطان باز گردان.

بارخدایا! غم و اندوه را از ما دور بفرما و اضطراب و بی‌تابی را از وجودمان بیرون بیاور. خداوندا! به تو پناه می‌بریم از اینکه از غیر تو بهراسیم و از کسی جز تو یاری بجوییم؛ تو، کارساز ما هستی و تو، بهترین یاور و بهترین مددکاری.





## بیندیش و سپاس بگزار

در نعمت‌های الهی بیندیش و آنها را به یاد آور؛ بدین سان خواهی دید که نعمت‌های الهی از هر سو تو را در بر گرفته است: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [ابراهیم: ۳۴] «اگر نعمت‌های خداوند را بشمارید، نمی‌توانید همه آنها را بشمارید».

تندرستی، امنیت، خوراک، پوشاک، آب و هوا، همه این‌ها، نعمت‌های خداوند هستند که تو از آنها بهره‌مندی؛ تو تمام دنیا را داری، اما درک نمی‌کنی که صاحب حیات و زندگانی هستی و نمی‌دانی؛ ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ﴾ [لقمان: ۲۰] «خداوند نعمت‌های ظاهری و باطنی خویش را بر شما فرو ریخته است». دو چشم، دو پا، دو دست و لب و زبان؛ ﴿فَيَا أَيُّهَا آلَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن: ۱۳] «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟»

آیا این چیز کمی است که تو، بر روی پاهایت راه می‌روی و حال آنکه کسانی هستند که پاهایشان، قطع شده است؟.

آیا این، امر ناچیزی است که تو، در حالی به راحتی می‌خوابی که خواب بسیاری از مردم پریده است؟ و آیا این را دست کم گرفته‌ای که تو، با شکمی سیر می‌خوابی و آب خنک می‌نوشی؟ حال آنکه کسانی هستند که آب و غذا به آنها نمی‌چسبد و برایشان گوارا نیست. در شنوایی خود فکر کن که از ناشنوایی در امان مانده‌ای. به بینایی‌ات بنگر و ببین که چگونه از نابینایی نجات یافته‌ای. به پوست خود نگاه کن که چگونه از بیماری‌های پوستی همانند پسی و جذام رهایی یافته‌ای. در عقل خود بیندیش که خداوند، نعمت عقل را به تو داده و تو دیوانه نشده‌ای.

آیا حاضری چشمت را از تو بگیرند و در برابر آن به اندازه کوه احد به تو طلا بدهند؟ آیا حاضری شنوایی‌ات را به ازای مبلغی به اندازه کوه‌ها بفروشی؟ آیا راضی می‌شوی که کاخ‌های مجلل را به تو بدهند و در عوض زبانت را از تو بگیرند و لال شوی؟

آیا دستانت را با گردنبندهای مروارید معامله می‌کنی و می‌پسندی که از آن تو باشند و دست‌هایت، قطع گردد؟

شکی نیست که نعمت‌های فراوانی، تو را به آغوش گرفته است و تو نمی‌دانی؛ از اینرو ناراحت و غمگین و افسرده زندگی می‌کنی حال آنکه نان گرم و آب سرد و خوابی آرام داری و از تندرستی کامل برخورداری. به آنچه نداری، فکر می‌کنی و شکر آنچه را که داری نمی‌گزاری؛ از یک زیان مالی ناراحت هستی در صورتی که کلید خوشبختی در دست توست و گنجینه‌هایی از خوبی‌ها، استعدادها و نعمت‌های مختلف در اختیار داری؛ پس بیندیش و سپاس بگذار:

﴿وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الذاریات: ۲۱] «و در وجود شما نشانه‌های روشنی بر قدرت خداست؛ آیا نمی‌بینید؟» درباره خودت و خانواده و کار و سلامتی و دوستان و دنیای پیرامون خود فکر کن؛ ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾ [النحل: ۸۳] «نعمت خداوند را می‌شناسند؛ سپس آن را انکار می‌کنند».

### گذشته‌ها، گذشته

به یاد آوردن گذشته و غم خوردن به خاطر فجایع آن، حماقت و دیوانگی است و اراده و زندگی فعلی را نابود می‌کند. عاقلان پرونده گذشته را می‌پيچند و روایت نمی‌کنند؛ گذشته با طناب‌هایی محکم برای همیشه در سلول فراموشی بسته و زندانی می‌شود و هرگز از بند فراموشی بیرون نخواهد آمد. چون گذشته‌ها، گذشته و پایان یافته است. از اینرو نه غم خوردن، آن را باز می‌گرداند و نه اندوه و ناراحتی، سامانش می‌دهد؛ چون گذشته، دیگر چیزی نیست و وجود ندارد. لذا در کابوس گذشته و زیر چتری که وجود ندارد، زندگی مکن و خودت را از شب و کابوس گذشته نجات بده؛ آیا می‌خواهی آب رفته را به جوی بازگردانی و خورشیدی را که غروب کرده، طلوع دهی و نوزادی را که متولد شده، دوباره به شکم مادر بازگردانی و یا شیری را که از پستان چکیده، به درون پستان برگردانی و اشکی را که از چشم بر گونه‌ها سرازیر شده، به چشم بازگردانی؟!!

پرداختن به گذشته، آشفتنگی به خاطر گذشته، سوختن در آتش گذشته و در آستانه گذشته افتادن، وضعیت اسفبار و تراژدی وحشتناکی است. خواندن دفتر گذشته، ضایع کردن زمان فعلی و از بین بردن تلاش و لحظه کنونی است. خداوند، امتهای گذشته و عملکردشان را ذکر کرده و سپس فرموده است: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ﴾ [البقرة: ۱۳۴] «آن، امتی است که گذشته است». کار، تمام شده و رفته است. از اینرو کالبد شکافی جسد زمان و برگرداندن چرخ‌های

تاریخ، فایده‌ای ندارد. کسی که به گذشته بر می‌گردد، بسان فردی است که گندم آردشده را دوباره به آسیا می‌برد و آرد می‌کند یا مانند کسی است که براده‌های چوب را دوباره اره می‌نماید. از قدیم به کسی که برای گذشته می‌گرید، گفته‌اند: با گریه تو، مردگان از گورهایشان بیرون نخواهند آمد. همچنین گفته شده که به خر گفتند: چرا نشخوار نمی‌کنی؟ گفت: دروغ گفتن را دوست ندارم. مشکل ما این است که از پرداختن و سامان دادن به زمان فعلی خود ناتوان هستیم و خود را به گذشته مشغول می‌نماییم؛ کاخ‌های زیبای خود را فراموش کرده، برای مستی خاک و تپه‌ای از بین رفته مرثیه سرایی و سوگواری می‌کنیم. اگر همه انسانها و جنها برای بازگرداندن گذشته دست به دست هم دهند، نمی‌توانند آن را بازگردانند؛ چرا که این کار، محال است. مردم به پشت سر و عقب نگاه نمی‌کنند؛ چون باد به سمت جلو می‌وزد و آب، رو به جلو جریان دارد و قافله، به سوی جلو حرکت می‌کند. پس تو هم با سنت و قانون حیات، مخالفت نکن.

## امروز، فقط امروز

چون صبح کردی، منتظر شام مباش؛ گویا فقط امروز زندگی خواهی کرد، نه دیروزی که با خوب و بدش تمام شده و نه فردایی که هنوز نیامده است. امروز فقط روز توست؛ عمر تو، فقط یک روز است؛ پس ذهن و خاطرت را فقط به زندگی امروز معطوف بدار؛ گویا امروز دنیا آمده‌ای و امروز خواهی مرد. اگر چنین باشی، دیگر زندگی تو در میان خاطرات تلخ و اندوه و ناراحتی گذشته و میان توقع آینده و شبح ترسناک و خیزش وحشتناک آن از هم نخواهد پاشید. توجه و تلاش و ابتکار خود را فقط صرف امروز بگردان. پس امروز باید نمازی درست و خاشعانه بخوانی و با تدبر، قرآن را تلاوت کنی؛ با حضور دل به ذکر بپردازی، کارها را سنجیده انجام دهی، اخلاقی زیبا ارائه نمایی، به بهره و قسمت خویش راضی باشی، به ظاهر خود توجه نمایی و به جسم و تن خویش اهتمام بورزی و به دیگران فایده برسانی. ساعت‌های امروز را تقسیم کن و از دقیقه‌های آن به اندازه سال‌ها و از ثانیه‌های آن به اندازه ماه‌ها استفاده کن؛ امروز نهال خوبی و مهر بکار و کارهای زیبا انجام بده. از پروردگارت آموزش بخواه و پروردگارت را به یادآور و برای سفر از این جهان، خودت را آماده کن. بدین سان امروز با شادمانی و سرور و در امنیت و آرامش زندگی بسر می‌نمایی و از روزی و همسر و

فرزندان و شغل خود و از خانه و دانش و جایگاه خود راضی خواهی بود؛ ﴿فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الأعراف: ۱۴۴] «پس آنچه را به تو عطا کرده‌ام، بگیر و از شکرگزاران باش».

خلاصه اینکه اگر رویه‌ای را که گفتم، در پیش بگیری، امروز را بدون ناراحتی و پریشانی و بدون حسد و کینه و ناخرسندی می‌گذرانی.

یک جمله باید بر لوح قلبت نقش ببندد؛ این جمله را در دفتر خود با خطی درشت بنویس و آن اینکه (امروز فقط امروز).

اگر امروز نانی گرم و گوارا بخوری، آیا نان خشکی که دیروز خورده‌ای یا نان فردا که هنوز معلوم نیست چه باشد، به توزیانی می‌رساند؟

وقتی امروز آبی شیرین و گوارا می‌نوشی، چرا برای آب تلخ و شوری که دیروز نوشیده‌ای، غم می‌خوری و چرا خودت را از ترس اینکه شاید فردا آبی آلوده و گرم بهره تو باشد، ناراحت و افسرده می‌کنی؟

اگر اراده‌ای آهنین و قاطع داشته باشی، خودت را به این نظریه که: فقط امروز زندگی خواهم کرد، قانع می‌نمایی. وقتی این تنوری در ذهن و وجودت جای بگیرد، آنگاه می‌توانی از هر لحظه امروز برای ساختن خود، شکوفایی استعدادهایت و سامان دادن کارهایت استفاده کنی؛ در این صورت خواهی گفت: امروز باید سخنانی درست به زبان بیاورم؛ پس سخن بیهوده و ناسزا و غیبت به زبان نمی‌آورم. امروز باید خانه و کتابخانه‌ام مرتب باشد؛ پس هیچ در هم بر همی نخواهم گذاشت و بلکه همه چیز باید منظم و مرتب باشد. فقط امروز زندگی می‌کنم؛ پس به نظافت و قیافه ظاهری خود اهتمام می‌ورزم و می‌کوشم رفتار و سخنان و حرکت‌های سنجیده و درستی از من سرزند.

فقط امروز زنده هستم؛ پس در عبادت پروردگارم و خواندن نماز به کاملترین شکل تلاش می‌کنم و سعی می‌نمایم با خواندن نوافل، توشه‌ای برای آخرت خود بیندوزم و نکته مفیدی حفظ کنم و کتابی مفید مطالعه نمایم.

زندگی من فقط امروز است؛ پس نهال فضیلت و خوبی را در قلب خود می‌کارم و درخت شر و بدی را به همراه شاخه‌های خاردارش که کینه، خودپسندی، ریا و بدگمانی است، از ریشه باغ دلم در می‌آورم.

فقط امروز زندگی خواهم کرد؛ از اینرو به دیگران سود می‌رسانم و به مردم نیکی می‌کنم، به عیادت بیمار می‌روم، در تشییع جنازه‌ای شرکت می‌کنم، آدم گمشده و سرگردانی را راهنمایی می‌نمایم، به گرسنه‌ای خوراک می‌دهم، مشکل کسی را حل می‌کنم، در کنار ستم‌دیده‌ای می‌ایستم و او را زیر چتر حمایت قرار می‌دهم؛ برای فرد ضعیف و ناتوانی سفارش می‌کنم، با انسانی مصیبت زده و رنج‌دیده همدردی می‌کنم، به عالم و دانشمندی احترام می‌گذارم، دست شفقت و مهربانی بر سر کوچک‌ترها می‌کشم و بزرگ‌ترها را گرامی می‌دارم.

فقط امروز زندگی خواهم کرد؛ پس ای گذشته‌ای که رفته و پایان یافته‌ای! همانند خورشیدت غروب کن؛ من هرگز برای تو نخواهم گریست و حتی لحظه‌ای هم برای به یاد آوردن تو درنگ نمی‌کنم. چون تو، ما را ترک گفته و از کوی ما رخت بر بسته‌ای و هرگز به سوی ما باز نخواهی گشت.

و ای آینده! تو در عالم غیب و دنیای پنهان هستی؛ من، با خیالات تعامل نمی‌کنم و خودم را به او هام نمی‌فروشم و برای تولد چیزی که وجود ندارد، شتاب نمی‌ورزم؛ چون فردا، هنوز به وجود نیامده و آفریده نشده است. ای انسان! امروز، فقط امروز. در فرهنگ خوشبختی، این، زیباترین واژه برای کسی است که زندگی را در زیباترین و درخشانده‌ترین صورت آن می‌خواهد.

## آینده را بگذار تا بیاید...

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ [النحل: ۱] «فرمان خدا سر رسید؛ پس در آمدن آن شتاب

مورزید».

از حوادث پیشی مگیر؛ آیا می‌خواهی بیچه، نارس زاییده شود و جنین، سقط گردد؟ آیا می‌خواهی میوه را کال بچینی؟ فردا، هنوز نیامده و هیچ مزه و رنگی هم ندارد؛ پس چرا ما خودمان را به میوه آن مشغول می‌کنیم، از مصیبت‌های آن می‌هراسیم، به حوادث آن توجه می‌نماییم و در انتظار فجایع آن هستیم؟ در صورتی که نمی‌دانیم که آیا مانعی، میان ما و رخدادهای تلخ فردا حایل خواهد شد یا اینکه ما گرفتار فجایع آن می‌گردیم؛ نیز نمی‌دانیم که چه بسا فردا، سرشار از سرور و شادی باشد. مهم این است که آینده در دنیای پنهان و عالم غیبت نهفته می‌باشد و هنوز به زمین نرسیده است. لذا ما نباید نرسیده به پل، دغدغه عبور از آن

را در سر ببرورانیم؛ اصلاً چه کسی می‌داند؟ شاید ما قبل از رسیدن به پل توقف کنیم و شاید پل قبل از رسیدن ما، فرو بریزد و شاید هم به پل برسیم و با سلامتی از آن عبور کنیم.

دادن محیطی گسترده‌تر به ذهن برای اندیشیدن در باره آینده و گشودن کتاب غیب و نگرانی بیجا از اتفاقات احتمالی آینده، از نظر شرعی امری ناپسند است. چون اندیشیدن زیاد به آینده، نشانگر داشتن آرزوی طولانی است و از نظر عقلی نیز چنین چیزی، مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است. چرا که این کار، کشتی گرفتن با سایه می‌باشد، نه آینده نگری.

بسیاری از جهانیان از فقر و گرسنگی و از بیماری و مشکلاتی که آینده خود را در معرض گرفتار شدن به آن می‌بینند، بیمناک هستند! همه این‌ها از برنامه‌های مدارس شیطان است: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا﴾ [البقرة: ۲۶۸] «شیطان، به شما وعده فقر می‌دهد و شما را به زشتی‌ها امر می‌کند و خداوند، شما را به آمرزشی از جانب خود و به لطف و فضل خویش نوید می‌دهد».

بسیاری، برای این گریه می‌کنند که فردا گرسنه خواهند بود و یا یک سال بعد بیمار خواهند شد! و یا ناراحت هستند که صد سال دیگر دنیا تمام می‌شود و به پایان می‌رسد.

کسی که زندگیش، در دست کسی دیگر است، نباید به آنچه وجود ندارد، شرط ببندد و کسی که نمی‌داند کی و چه زمانی خواهد مرد، برایش درست نیست که به چیزی مشغول شود که وجود و حقیقتی ندارد. فردا و آینده را بگذار تا بیاید؛ از اخبار آن مپرس و منتظر حمله آن مباش. چون تو فعلاً به امروز مشغول هستی. تعجب و شگفتی اینجاست که افرادی غم و اندوه را به صورت نقدی وام می‌گیرند تا آن را در روزی که هنوز خورشید آن طلوع نکرده، بازپس دهند!! پس از آرزوی طولانی بپرهیزید.

چگونه با انتقاد بزهکاران و ناجوانمردان روبرو شویم؟ ابلهان بزهکار خداوند آفریننده، روزی‌دهنده و یگانه و یکتایی را که هیچ معبود به حقی جز او نیست، به باد ناسزا گرفته‌اند؛ پس من و تو چه توقعی داریم؟ حال آنکه ما، بندگان هستیم که گناه و خطا از ما سر می‌زند؛ شما در زندگی خود با جنگی خانمانسوز و همیشگی، انتقادی ناجوانمردانه و تلخ روبرو می‌شوید و به صورت هدفمند و سازمان یافته برای ترور و تخریب شخصیت، مورد انتقاد بی‌رحمانه قرار می‌گیرید و تا زمانی که بازدهی داشته باشی، بسازی، تأثیر بگذاری و بدرخشی، به عمد مورد اهانت قرار خواهی گرفت؛ این‌ها، از تو دست نخواهند کشید مگر آنکه تونلی در اعماق زمین حفر کنی و در آن خود را پنهان نمایی یا اینکه نردبانی به آسمان بزنی و از دست این‌ها بگریزی؛

اما تا وقتی در میان آنها هستی، از آنها انتظار چیزی را داشته باش که تو را ناراحت می‌کند، تو را به گریه می‌اندازد، دلت را خونین می‌نماید و خواب را از چشمانت می‌رباید.

کسی که روی زمین نشسته است، نمی‌افتد. مردم، هیچگاه به مرده لگد نمی‌زنند؛ آنان به خاطر این بر تو خشم گرفته‌اند که در درستکاری یا دانش یا ادب و یا ثروت از آنها برتر هستی. بنابراین چون از آنها پیشی گرفته‌ای، از نگاه آنان گناهکار و مجرم می‌باشی و توبه‌ات پذیرفته نخواهد شد مگر آنکه نعمت‌های خدادادی و استعدادها را رها کنی، از همه صفات و ویژگی‌های پسندیده‌ات دوری نمایی و لباس مفاهیم پسندیده و مروت را از تن خود بیرون آوری و کودن، احمق، دست خالی، شکست خورده و رنج‌دیده شوی. این، چیزی است که آنها از تو می‌خواهند. بنابراین در برابر سخنان، انتقادات و تحقیر و تخریب این‌ها استوار باش و مقاومت کن و مانند صخره‌ای باش که وقتی دانه‌های تگرگ به آن اصابت می‌کنند، به علت صلابت و توان صخره می‌شکنند و از هم می‌پاشند. اگر تو به حرف‌های این‌ها گوش بسپاری و واکنش نشان دهی، بزرگترین آرزوی آنها را که تیره شدن صفای زندگی توست، برآورده نموده‌ای. پس به زیبایی از آنها درگذر و چشم پوشی کن و از آنها روی بگردان و از مکر و حيله‌هایشان دلتنگ مباش. انتقاد پوچ و بی‌ارزش آنها در حقیقت شرح حالی محترمانه و زیبا برای توست و هرکس به اندازه وزن و جایگاه و اهمیت خود مورد انتقاد بزهکارانه و دروغین قرار می‌گیرد.

تو نمی‌توانی دهان منتقدان کینه توز را ببندی یا زبان‌هایشان را گره بزنی، ولی با دوری گزیدن از آنها و بی‌اعتنایی به آنان و سخنانشان می‌توانی انتقاد آنها را زیر پا له کنی و در زیر خاک‌ها دفن نمایی؛ ﴿قُلْ مُوتُوا بِعَیْطِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۹] «بگو به سبب خشم‌تان بمیرید». بلکه با افزودن فضیلت و رشد دادن خوبی‌هایت و اصلاح کجی‌هایت، دهانشان را پر از خاک خواهی کرد. اگر می‌خواهی همه تو را دوست بدانند و همه تو را قبول داشته باشند و از دیدگاه جهانیان فردی کامل و بی‌عیب باشی، امری محال و ناممکن را طلبیده‌ای و آرزویی دست نیافتنی را در سر می‌پرورانی.

## از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش

خداوند، بندگان را آفریده است تا او را پرستش نمایند و به آفریده‌ها روزی داده تا شکر او را بگذارند. بسیاری از بندگان او را رها کرده و چیزهای دیگری را عبادت کرده و بیشتر، جز او را

سپاس گزارده‌اند. از آنجا که سرشت ناسپاسی و نمک نشناسی و ستمگری، بر نفس‌ها غالب است، گاهی می‌بینی که از تو تشکر نمی‌کنند و خوبیت را فراموش می‌کنند؛ بلکه گاهی ممکن است به دشمنی و ستیز با تو برخیزند و تو را به توپ کینه و انتقاد ببندند؛ نه به خاطر چیزی دیگر، بلکه فقط برای آنکه به آنها نیکی کرده‌ای! از اینرو نباید حالت شوک به تو دست دهد و آزرده شوی.

﴿وَمَا نَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَبَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [التوبة: ۷۴] «و آنها دشمنی نکردند مگر به خاطر آنکه خدا و پیامبرش آنها را از لطف خویش توانگر کرده‌اند».

دفتر گشوده جهان را مطالعه کن؛ داستان پدری را مشاهده خواهی کرد که فرزندش را پرورده، به او آب و نان داده، به تربیت و تعلیم او پرداخته و شب‌ها بیدار مانده است تا پسرش بخوابد؛ خودش گرسنه مانده تا فرزندش سیر باشد و رنج‌ها کشیده تا فرزند راحت باشد، اما وقتی این پسر، جوان و نیرومند گردید، همچون سگی درنده برای پدر دندان تیز نمود، پدرش را توهین و تحقیر کرد، بر او پرخاش نمود و از او نافرمانی کرد؛ خلاصه اینکه عذاب و بلایی برای پدر گردید.

آری! باید کسانی که انسان‌های پست فطرت و بی‌اراده، برگ‌های خوبی آنان را به آتش کشیده‌اند، خونسردی و آرامش خود را حفظ کنند و به این شادمان باشند که پاداش آنها را خداوندی خواهد داد که گنجینه‌های او تمام نمی‌شود. این پیام گرم از تو نمی‌خواهد که خوبی و نیکی کردن به دیگران را رها کنی، بلکه تو را برای این آماده می‌کند که منتظر قدرشناسی مردم باشی و این احتمال را بدهی که نیکی تو را فراموش نمایند. پس از آنچه می‌کنند، ناراحت مباش و کار خوب را برای خدا انجام بده. چون در این صورت به هر حال تو موفق هستی و ناسپاسی مردم، به توزیانی نخواهد رساند. خداوند را ستایش کن که به تو توفیق نیکوکاری داده است؛ هرچند فرد ناسپاس، انسانی بدکار است. دست بالا و دهنده، بهتر از دست پایین و گیرنده است. ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لُوحِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾ [الإنسان: ۹]

«ما، شما را به خاطر رضای خدا خوراک می‌دهیم، از شما مزد و تشکر نمی‌خواهیم».

بسیاری از خردمندان، فراموش کرده‌اند که ناسپاسی، خصلت و سرشت مردم فرومایه است؛ گویا اندیشمندان، این پیام وحی را نشنیده‌اند که چنین مردمی را به خاطر سرکشی و تمردشان،



مورد سرزنش قرار می‌دهد و می‌گوید: ﴿مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَّسَّةٍ﴾ [یونس: ۱۲]  
«چنان می‌گذرد که گویا ما را به خاطر زبانی که به او رسیده بود، به فریاد نخوانده است».  
اگر به یک انسان ابله قلمی هدیه دادی و او، با همین قلم در نکوهش تو چیزهایی نوشت،  
تعجب نکن. همچنین اگر عصایی به فردی کم خرد هدیه نمودی تا بر آن تکیه زند و  
گوسفندانش را با آن بچراند و او، با همان عصا سرت را شکست، شگفت زده مباش. انسان‌هایی  
که در کفن قدرشناسی، مومیایی شده‌اند، همین قاعده رادر تعامل با آفریننده خود دارند؛ پس  
با من و تو چگونه خواهند بود؟!

### نیکی به دیگران، مایه آرامش است.

خوبی و نیکی، همانند نام‌هایشان زیبا و پسندیده هستند. اولین کسانی که از نیکی کردن به  
مردم استفاده می‌برند، خود نیکوکاران هستند. آنان، خیلی زود ثمره آن را می‌چینند و نتیجه‌اش را  
در وجود، اخلاق، رفتار و درون خود می‌بینند و احساس آرامش و راحتی می‌کنند.  
هرگاه با مشکلی برخوردی و پریشانی و ناراحتی برایت پیش آمد، به دیگران نیکی کن؛ در  
این صورت مشکلات، خیلی زود حل خواهد شد و احساس آرامش خواهی کرد. به بینوا چیزی  
ببخش، ستم‌دیده‌ای را یاری کن، گرفتاری را نجات بده، گرسنه‌ای را غذا بده، به شکست  
خورده‌ای کمک کن، آنگاه خواهی دید که سعادت از هر سو تو را درآغوش می‌گیرد.  
نیکی کردن و انجام کار خیر، مانند عطر و مشک است که حامل و فروشنده و مشتری، همه،  
از آن بهره مند می‌شوند. پیامدهای روانی نیکی کردن به دیگران، همانند داروهای خوب و  
خجسته‌ای هستند که در داروخانه‌ی کسانی عرضه می‌شوند که دل‌هایشان، سرشار از نیکی و  
احسان است.

توزیع لبخندها در میان نیازمندان اخلاق، صدقه جاریه‌ای در دنیای ارزش‌هاست؛ هرچند  
با برادرت با چهره‌ای باز روبرو شوی. اما ترش‌روی، اعلام جنگی خانمانسوز علیه دیگران است  
که فقط خداوند دانا از پیدا و پنهان، عواقب آن را می‌داند.  
زنی فاحشه، دو دستش را پر از آب می‌کند تا سگی درنده از تشنگی نجات یابد؛ خداوند،  
به پاداش این کار، آن زن را به بهشتی وارد می‌نماید که پهنایش به اندازه آسمانها و زمین است.

چون کسی که پاداش می‌دهد، آمرزگار و قدرشناس و زیباست؛ او، زیبایی را دوست دارد و توانگر ستوده است.

ای کسانی که کابوس‌های بدبختی، اضطراب و هراس، شما را تهدید می‌کند! به بوستان خوبی و نیکی کردن بیایید و به دیگران کمک کنید، مهمان نوازی نمایید، همدردی کنید و به دیگران خدمت نمایید تا مزه و طعم و رنگ سعادت را ببینید.

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ﴾ ﴿١٩-٢١﴾ [اللیل: ۱۹-۲۱] «هیچکس، بر او حق نعمتی ندارد تا (بدینوسیله نعمتش پاسخ گوید و از سوی آن نعمت) جز داده شود. بلکه تنها هدف اوف جلب رضای ذات پروردگار بزرگش می‌باشد. قطعاً (شخصی که چنین کارهایی کرده، از کارهایش و نیز از پاداش آنها) خشنود خواهد شد».

## خلأ بیکاری را با کار کردن پر کنید

افراد بیکار، همواره به شایعه پراکنی و دروغ بافی مشغولند؛ چرا که خاطر و اذهانشان مشوش است؛ ﴿رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾ [التوبة: ۸۷] «راضی شده‌اند تا با بازماندگان (از جنگ) باشند».

خطرناکترین حالت برای ذهن، زمانی است که فرد بیکار می‌باشد. در چنین وضعیتی او، مانند خودروبی است که در سراسیمگی با سرعت زیاد و بدون راننده به سمت پایین می‌رود؛ گاهی به سمت راست کج می‌شود و گاهی به سمت چپ. هر روز که در زندگی بیکار می‌شوی، خودت را برای ناراحتی و غم و اندوه آماده کن. زیرا بیکاری، همه پرونده‌های گذشته، فعلی و آینده را از کمدهای زندگی بیرون می‌آورد و پیش تو می‌گذراند و تو را آشفته و پریشان می‌کند. توصیه من به خودم و شما، این است که به جای این تنبلی‌گشونده به انجام کارهای مفید پردازید. چون تنبلی و بیکاری، یعنی زنده به گور کردن غیر محسوس خود.

بیکاری، بیشتر به یک شکنجه آرام و تدریجی می‌ماند که در زندان‌های چین زندانیان را با آن شکنجه می‌کنند. چینی‌ها، زندانی را زیر یک لوله آب قرار می‌دهند که در هر دقیقه یک قطره آب از آن می‌چکد؛ از آنجا که زندانی پس از چکیدن یک، قطره منتظر قطره بعدی می‌ماند، در نهایت بر اثر این انتظار دیوانه می‌شود.

راحت نشستن، غفلت است و بیکاری، دزدی حرفه‌ای؛ عقل بیکار نیز قربانی و شکاری است که این جنگ‌های خیالی، آن را پاره پاره می‌کنند.

پس اینک برخیز، نماز بگذار، تسبیح بگو، مطالعه کن، بنویس، دفتر کار یا خانه‌ات را درست و مرتب کن و یا به دیگران کمک نما تا بدین سان از بیکاری رهایی یابی. من، خیرخواه تو هستم و تو را نصیحت می‌کنم. سر بیکاری را با چاقوی کار کردن ببر؛ پزشکان جهان ۵۰٪ سعادت تو را با این اقدام به موقع تضمین می‌کنند. به کشاورزان و نانوایان و بناها نگاه کن که آنها همچون گنجشک‌ها در کمال سعادت و راحتی ترانه می‌خوانند و اما تو بر بستر خود نشسته‌ای، اشکهایت را پاک می‌کنی و آشفته و حیران هستی؛ زیرا تو نیش خورده و گزیده شده‌ای.

## بی شخصیت مباش

پیراهن شخصیت دیگران را به تن نکن و در شخصیت آنها ذوب مشو؛ چون این یک عذاب همیشگی است. بسیاری کسانی که خودشان، صدایشان، حرکت‌ها، سخنان، استعدادها و شرایط خود را فراموش می‌کنند تا در شخصیت دیگران ذوب شوند و از بین بروند. حتی برای این کار مجبور می‌شوند تکلف کنند، خودستایی نمایند، بسوزند و وجود و شخصیت خودشان را از بین ببرند. از آدم که اولین انسان است تا آخرین انسانی که پا به این جهان می‌گذارد، دو نفر، مثل هم نبوده‌اند. پس چگونه انتظار داریم که اخلاق و استعدادهایشان یکی باشد؟ تو چیز دیگری هستی و در تاریخ گذشته نمونه و همانندی نداشته‌ای؛ پس از این هم در دنیا کسی نخواهد آمد که از لحاظ شخصیت و اخلاق، کاملاً شبیه تو باشد.

تو، با زید و عمرو کاملاً فرق می‌کنی؛ پس خودت را در غار تقلید و در آوردن ادا و اطوار دیگران و ذوب شدن در شخصیت آنها گرفتار نکن. بلکه با همان صورت و عادت‌ی که داری، پیش برو. ﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾ [البقرة: ۶۰] «هر گروهی از مردم محل نوشیدن خود را دانستند».

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مَوْلِيهَا فَأَسْتَبِقُوا الْحَيَاتِ﴾ [البقرة: ۱۴۸] «و هر یک جهت و سمتی دارد که رو به آن می‌کند. پس در انجام کارهای خوب پیشی بگیرید».

آنگونه زندگی کن که آفریده شده‌ای؛ صداقت را تغییر مده و نحوه فریاد زدنت را دگرگون نکن و چگونگی راه رفتن خود را عوض مکن؛ خود را به وسیله وحی پیراسته کن و تربیت نما. نباید

وجود و شخصیت خود را لغو و باطل کنی و استقلال خود را از بین ببری. تو رنگ و روی خودت را داری و ما می‌خواهیم تو را با همان رنگ و روی خودت ببینیم. چون تو اینگونه آفریده شده‌ای و ما تو را اینگونه شناخته‌ایم.

«هیچ یک از شما بی‌شخصیت نباشد».

مردم از لحاظ طبیعت و سرشتشان بیشتر به درختان مشابهت دارند؛ میوه بعضی از درختان، شیرین؛ و میوه برخی، ترش است. برخی از درختان، کوتاه؛ و برخی بلند هستند؛ باید هم اینگونه متفاوت باشند. اگر تو مثل موز هستی، خودت را به گلابی تبدیل نکن. چون زیبایی و ارزش تو در این است که موز باشی. متفاوت بودن رنگ‌ها، زبان‌ها، استعدادها و توانایی‌های ما، یکی از نشانه‌های خداوند است؛ پس نشانه‌ها و آیات او را نباید انکار کرد.

## قضا و قدر

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾ [الحديد: ۲۲] «هر مصیبت و بلایی که به زمین یا به شما می‌رسد، پیشتر در لوح محفوظ ثبت و ضبط شده است». قلم رفته و کاغذها جمع شده‌اند و کار، فیصله شده است و تقدیرها و رخدادها، همه نگاشته شده‌اند. ﴿لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾ [التوبة: ۵۱] «به ما هیچ بلایی نخواهد رسید مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است». آنچه به تو رسیده، امکان نداشته که از تو بگذرد و آنچه به تو برنخورده، امکان نداشته که بدان گرفتار شوی. هرگاه این باور در وجودت ریشه بدواند و در دلت جای بگیرد آنگاه مصیبت و رنج برایت به هدیه ای تبدیل می‌شود و همه حوادث را به عنوان جایزه و مدال دریافت می‌داری. «من یرد الله به خیراً یصب منه» «هرکس، خداوند نسبت به او اراده خیر داشته باشد، او را به مصیبت گرفتار می‌کند». پس از بیماری و مردن فرزند و یا زبانی مالی و یا از سوختن خانه‌ات در آتش، ناراحت و پریشان مباش. چون خداوند، مقدر نموده تا چنین اتفاقی بیفتد؛ برایت قبلاً چنین چیزی انتخاب شده و حق انتخاب، از آن خداست. اما تو در برابر این مشکلات پاداش می‌بینی و گناهانت بخشوده می‌شوند.

مبارک باد بر مصیبت زدگان، شکیبایی و رضامندی آنها از خداوندی که تنها او، بخشنده و گیرنده است و او، روزی را زیاد و کم می‌نماید. ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ [۲۳] [الانبیاء: ۲۳] «همان خدایی که از آنچه می‌کند، پرسیده نمی‌شود و آنها پرسیده می‌شوند».

اعصاب تو راحت نخواهد شد و اضطراب و وسوسه هایت از دل بیرون نخواهد رفت مگر آنکه به تقدیر و قضا ایمان داشته باشی و بدانی که هر آنچه، پیش خواهد آمد، قبلاً نوشته شده است؛ پس با حسرت و اندوه خوردن، خودت را تلف مکن و گمان مبر که می‌توانستی از فرو ریختن دیوار جلوگیری نمایی، از ریختن آب مانع شوی و جلوی وزش باد را بگیری و نگذاری که شیشه بشکند؛ بر خلاف میل من و شما چنین چیزی درست نیست و آنچه مقدر شده، اتفاق خواهد افتاد. ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ [الکهف: ۲۹] «هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کفر بورزد».

تسلیم تقدیر باش قبل از آنکه اظهار ناخوشنودی، فریاد و فغان و شکایت کردن، تو را در محاصره خود قرار دهد. به تقدیر و قضا اعتراف کن پیش از آنکه سیل خروشان ندامت و پریشانی، ناگهان به تو هجوم آورد.

پس هرگاه اسباب را فراهم نمودی و تمام توانت را بکار بستی، اما به خواسته‌ات نرسیدی، خاطر جمع باش که این همان چیزی است که باید اتفاق می‌افتاد و نگو: «اگر چنین و چنان می‌کردم، چنان و چنین می‌شد؛ بلکه بگو: خداوند چنین مقدر نموده و آنچه خواست او بوده، همان کرده است».

﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ [النشر: ۶] «به دنبال سختی آسانی خواهد بود».

ای انسان! بعد از گرسنگی و تشنگی، سیری است و بعد از بی‌خوابی، خواب آرام و پس از بیماری، تندرستی خواهد بود و گمراه هدایت خواهد شد و دلواپسی‌ها و رنج‌ها پایان خواهند یافت و تاریکی، رخت بر خواهد بست.

﴿فَعَسَىٰ أَلَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ﴾ [المائدة: ۵۲] «امید است خداوند پیروزی یا راه حلی از جانب خودش بیاورد».

شب را مژده باد به سپیده دمی که با روشن کردن قله کوه‌ها و دره‌ها، سرش را بلند می‌کند؛ انسان رنج دیده و مصیبت زده را مژده باد به موفقیتی که با سرعت نور، ناگهان در یک چشم به هم زدن سر می‌رسد. فرد گرفتار را مژده باد به لطفی پنهان و دست‌هایی گرم که او را به آغوش

خواهند گرفت. هر گاه دیدی که صحرا و بیابان، طولانی است و همچنان ادامه دارد، بدان که آن سوی این صحرا، باغی سرسبز است که سایه‌های دلپذیری دارد.

هنگامی که دیدی طناب، سخت و سخت‌تر می‌شود، بدان که پاره خواهد شد. اشک‌ها با خود لبخند همراه دارند؛ بعد از هراس و ترس، امنیت به سراغ انسان می‌آید و با اضطراب و آشفتگی، آرامش همراه است. آتش، ابراهیم خلیل علیه السلام را نمی‌سوزد؛ چون عنایت و توجه الهی، پنجره‌ای به سوی او گشوده است؛ پنجره‌ای سرد و سلامت: ﴿قُلْنَا يٰٓاَيُّهَا كُوْنِي بَرِّدًا وَسَلٰمًا عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ ﴿٦٦﴾ [الانبیاء: ٦٩] دریا، موسی علیه السلام را غرق نمی‌کند؛ چون این صدا و فریاد را سر داده است که: ﴿كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِيْنِ ﴿٦٢﴾ [الشعراء: ٦٢] «هرگز نه؛ پروردگرم با من است و مرا هدایت خواهد کرد».

پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر هجرت و در غار ثور، به همراهش مژده داد که خداوند، با ما است؛ آنگاه امنیت، پیروزی و آرامش، آنها را فرا گرفت.

کسانی که برده لحظه‌های فعلی و شرایط جانکاه خود هستند، چیزی جز بدبختی و دشواری و نابودی نمی‌بینند؛ چون آنها جز به دیوار اتاق و درب خانه به چیزی دیگر نمی‌نگرند. آنها باید به آن سوی موانع نگاه کنند و افکارشان را رها سازند تا به آن سوی دیوارها بروند.

پس تاب و توان خود را از دست مده؛ زیرا تداوم یک وضعیت برای همیشه محال و ناممکن می‌باشد و بهترین عبادت، انتظار رهایی از بند سختی‌هاست. روزها در گردش و دگرگونی هستند. روزگار، متغیر و شب‌ها، آبستن اتفاقات جدیدی می‌باشد؛ دنیای غیب، پنهان است و خداوند حکیم، هر روز به کاری می‌پردازد و شاید خدا بعد از آن راه حلی بیاورد؛ اما بدان که بعد از سختی، آسانی است.

## از لیمو نوشیدنی شیرینی بساز

انسان هوشمند و زیرک، زبان‌ها را به سود تبدیل می‌کند، ولی فرد نادان و بزدل، یک مصیبت را به دو مصیبت تبدیل می‌نماید. پیامبر صلی الله علیه و آله از مکه اخراج شد، آنگاه در مدینه اقامت گزید و در آنجا حکومتی تأسیس کرد که برای همیشه تاریخ، کارنامه زرین آن ماندگار است.

امام احمد بن حنبل زندانی شد و شلاق خورد، آنگاه امام و پیشوای مسلمانان در سنت و حدیث گردید. سرخسی را در قعر چاه گذاشتند، او با یک کتاب بیست جلدی در موضوع فقه از

زندان بیرون آمد. ابن اثیر خانه نشین گشت؛ آنگاه کتاب (جامع الاصول والنهاية) از معروفترین و مفیدترین کتاب‌های حدیث را تألیف کرد. ابن جوزی را از بغداد بیرون راندند، ولی او، قرائت‌های هفتگانه را آموخت. تب مرگ مالک بن ریب را فراگرفت و او، قصیده زیبا و مشهورش را که با دیوان اشعار شعرای دولت عباسی برابری می‌نماید، تقدیم جهانیان کرد. پسر ابوذؤیب هذلی مرد و او، مرثیه ای برایش سرود که جهانیان را به سکوت و حیرت واداشت و مردم، از شنیدن آن مات و مبهوت شدند و تاریخ، آن را در برگ‌های زرینش ثبت نمود.

هرگاه مصیبت و فاجعه‌ای ناگهانی به سراغت آمد، به بخش مفید و قابل استفاده آن بنگر؛ اگر کسی به تو یک لیوان لیمو داد، مقداری شکر به آن بیفزای و اگر ازدهایی به تو هدیه کرد، پوست گرانبایش را برای خود بردار و بقیه‌اش را رها کن. هرگاه عقربی تو را گزید، بدان که تو را در برابر سم مارها واکسینه کرده است. در شرایط سختی که داری، شادمان و مسرور باش تا برای ما از آن گل و یاسمن بیاوری. ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶] «چه بسا چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برای شما بهتر است».

فرانسه قبل از انقلاب توفنده و بزرگش دو شاعر بزرگ را زندانی کرد؛ یکی از این شاعران فردی خوشبین و دیگری، فردی بدبین بود. هر دوی آنها سرشان را از پنجره زندان بیرون آوردند. شاعر خوشبین نگاهی به ستارگان انداخت و خندید؛ اما شاعر بدبین، به گل و خاک خیابانی که در کنارشان بود، نگاه کرد و گریست. همیشه به آن سوی تراژدی بنگر. چون شر محض نیست؛ بلکه در آن خوبی و پاداش و موفقیت نیز نهفته است.

## چه کسی در مانده را جواب می‌دهد،

### وقتی که او را صدا بزند؟

فردی که گرفتار مصیبت و بلا شده، به درگاه چه کسی آه و ناله سر می‌دهد و از چه کسی یاری می‌جوید؟ او، کیست؟ او کیست که جهانیان دست نیاز به سویش دراز می‌کنند و او را می‌خوانند؟ او کیست که زبان‌ها به یاد او حرکت می‌نمایند و دل‌ها، او را معبود و خدای خویش قرار می‌دهند؟ بدون شک او، خداوند است که هیچ معبود به حقی جز او نیست. بر ما لازم است که در سختی و آسانی و در خوشی و ناخوشی، او را صدا بزیم و او را بخوانیم، در سختی‌ها به او توسل بجوییم و به درگاه او زاری و تضرع کنیم و با گریه و زاری و انابت، خود

را به درگاهش بپردازیم. آن وقت است که مدد و یاری او فرا می‌رسد و توفیق و گره‌گشایی از سوی او می‌آید. ﴿أَمِّنْ يُّجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲] چه کسی درمانده را جواب می‌دهد، گمشده را باز می‌آورد، به بیمار تندرستی و سلامتی می‌بخشد، ستمدیده را یاری می‌کند، گمراه را هدایت می‌نماید و مصیبت و بلا را از مصیبت زده دور می‌کند؟ ﴿فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [العنكبوت: ۶۵] «وقتی در کشتی سوار شدند، مخلصانه خدا را به فریاد خواندند». در اینجا دعاهایی را که برای دور کردن غم و اندوه و ناراحتی آمده‌اند، بیان نمی‌کنم؛ بلکه شما را به کتاب‌های حدیث حواله می‌دهم تا بهترین شیوه خطاب نمودن پروردگارتان را بیاموزید، با او مناجات کنید، او را به فریاد بخوانید و به او امید داشته باشید.

اگر به خدا ایمان داشته باشید، گویا همه چیز دارید و اگر به خدا ایمان نداشته باشید، همه چیز را از دست داده‌اید. دعا و خواندن پروردگارت، عبادت و طاعتی دیگر است که از به دست آمدن آنچه می‌جویی، بالاتر می‌باشد. برای بنده‌ای که فن دعا کردن را خوب یاد دارد، شایسته نیست که ناراحت و غمگین و پریشان شود؛ همه ریسمان‌ها قطع می‌گردند جز ریسمان او، همه درها بسته می‌شوند جز در او و او، نزدیک و شنوا و اجابت کننده است؛ در مانده را پاسخ می‌دهد و دعایش را اجابت می‌کند وقتی که او را بخواند.

خداوند، به تو فرمان می‌دهد که او را بخوانی؛ حال آنکه تو نیازمند، ناتوان و محتاج هستی و او، توانگر، نیرومند و یکتا و بزرگوار است. ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». هرگاه بلاها و سختی‌ها، تو را فرا گرفتند، پیوسته خدا را یاد کن، اسم او را بگیر، فریاد بزن و مدد و یاری او را بجوی؛ پیشانیت را برای منزهدانستن و تقدیس نام او با خاک آغشته کن تا تاج آزادی را به دست بیاوری و بینی‌ات را در خاک عبودیت او به خاک بمال تا مدال نجات را فراچنگ آوری؛ دست‌هایت را به سوی او دراز کن و زبان نیاز بگشای و زیاد از او بخواه و در خواستن و خواندن خدا مبالغه کن؛ به درگاهش آه و زاری نما و از او دور مشو، منتظر لطف و مهربانی او و یاریش باش، نام او را بگیر و درباره او گمان نیک داشته باش و به قصد او از همه ببر تا خوشبخت و موفق شوی.



## در خانهات جای بگیر

گوشه نشینی شرعی و خوب، این است که از شر و اهل آن واز افراد بیکار و بزهکار دوری کنی؛ در این صورت خاطرت آرام خواهد شد و ذهنت دُرهایی از حکمت ارائه خواهد داد و نگاهت، در باغ معرفت به حرکت خواهد آمد.

گوشه‌گیری و دوری نمودن از آنچه که انسان را از کار خیر و عبادت باز می‌دارد و به خود مشغول می‌کند، داروی مهمی است که پزشکان و اطباء دل‌ها، آن را تجربه کرده‌اند. این دارو، موفقیت بزرگی در معالجه کسب کرده است و من شما را به آن راهنمایی می‌کنم. دوری گزیدن از بدی و افراد یاوه کار و فرومایه، یعنی بارورسازی فکر و اندیشه، یعنی برافراشتن خیمه تقوای الهی، یعنی جشن میلاد بازگشت به سوی خدا و به یادآوردن او. اجتماع و گردهمایی پسندیده، جمع شدن در کنار هم برای نمازهای پنجگانه و ادای نماز جمعه و مجالس علم و همکاری با یکدیگر برای کار خیر است. اما مجالس بیجا و گردهمایی‌های بی‌ارزش، چیزی است که باید به شدت از آن پرهیز کرد و از آن گریخت. از اینرو به خاطر اشتباهات خود اشک ندامت بریز، زبانت را کنترل کن و در خانهات بمان. اختلاط و همنشینی بیهوده، جنگی بی‌رحمانه علیه روان انسان است و تهدیدی خطرناک برای امنیت و آرامش روانی می‌باشد. زیرا با کسانی همنشینی می‌کنی که ارکان شایعه پراکنی و قهرمانان دروغ بافی هستند و در ترساندن از بلاها و حوادث پیش نیامده، استاد می‌باشند؛ آنها کاری می‌کنند که روزی هفت بار پیش از آنکه مرگت فرا برسد، بمیری. ﴿لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا﴾ [التوبة: ۴۷] «اگر همراه شما بیرون بیایند، جز تشویش و پریشانی چیزی به شما نمی‌افزایند». بنابراین تنها خواهش من از تو، این است که به کار خویش پرداز و در خانهات بنشین. مگر آنکه به قصد گفته یا کرده‌ای نیک، از خانهات بیرون بروی؛ در این صورت می‌بینی که قلبت، سامان می‌یابد و وقت گرانبهایت ضایع نمی‌شود و دیگر عمر خویش را هدر نمی‌دهی. زبانت از غیبت، قلبت از پریشانی، گوش‌هایت از شنیدن سخنان ناشایست و هرز و دلت از بدگمانی، سالم و در امان خواهد ماند. هرکس که این را تجربه کرده، می‌داند و هرکس بر مرکب اوهام سوار شده و با توده مردم بی‌هدف حرکت نموده، او را به حال خودش رها کن.

## عوض هر چیزی را خدا می‌دهد

خداوند، هر چیزی را که از تو بگیری، بهتر از آن را به تو خواهد داد، به شرط اینکه شکیبایی ورزی و به پاداش الهی امیدوار باشی. چنانچه در حدیث آمده است: «هر کس که دو چشمش را از او گرفتم و او شکیبایی ورزید، در عوض آن به او بهشت را خواهم داد». «هر کس چیز دوست داشتی او را از او گرفتم و او با چشم داشت پاداش، شکیبایی کرد، در عوض آن، بهشت را به او می‌دهم». هرکس فرزندش را از دست بدهد و شکیبایی ورزد، برایش خانه‌ای در بهشت جاودان ساخته خواهد شد. این، فقط یک مثال است؛ امور دیگر را بر همین اساس مقایسه کنید.

از اینرو به خاطر گرفتار شدن به بلایی، تأسف و حسرت مخور. چون پاداش بهشت و مزد بزرگی، نزد کسی که این بلا را مقدر کرده، وجود دارد. دوستان خدا که در دنیا به بلا گرفتار شده‌اند، در بهشت برین مورد تمجید و ستایش قرار می‌گیرند. ﴿سَلِّمْ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿۱۴۱﴾ [الرعد: ۲۴] «درودتان باد به خاطر شکیبایی و صبوری که نمودید. چه زیباست سرای آخرت». شایسته است ما به پاداشی بنگریم که در برابر بلا داده می‌شود و در خیری که جای آن را پر می‌کند.

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾ [البقرة: ۱۵۷] «درود و رحمتی از جانب خداوند بر ایشان است و اینان راه یافتگانند».

مصیبت دیدگان و بلاکشان را مبارک و مؤده باد. بی‌تردید که عمر دنیا، کوتاه و گنج آن، ناچیز و اندک است و سرای آخرت، بهتر و ماندگارتر می‌باشد؛ هرکس، در این دنیا به بلا و مصیبتی گرفتار آید، در عوض در آن جهان پاداش خواهد یافت و هرکس در اینجا رنج و خستگی بکشد، در آنجا راحت خواهد شد؛ اما سخت‌ترین چیز برای آنهایی که به دنیا دل بسته، عاشق آن گشته و به آن گرایش یافته‌اند، از دست دادن لذت‌ها و خوشی‌های دنیا و آرامش و راحتی آن است. بنابراین مصیبت‌ها و سختی‌ها بر آنان بسیار دشوار و غیر قابل تحمل می‌باشد؛ زیرا آنها فقط زیر پاهایشان را نگاه می‌کنند و از اینرو چیزی جز دنیای زودگذر و فانی و بی‌ارزش را نمی‌بینند. ای رنج دیدگان و ای مصیبت‌زدگان! هر چیزی که از دست بدهید، باز هم شما سود برده‌اید. خداوند پیامی برایتان فرستاده که سرشار از مهرورزی، لطف، پاداش و انتخاب درست است.

مصیبت دیده‌ای که چادر بلا، او را فرو پوشانده است، باید به این فکر کند که: «در نتیجه میان آنها دیواری زده می‌شود که دری دارد که درون آن، رحمت و بیرونش، عذاب است»: ﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُؤُا بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾﴾ [الحديد: ١٣] آنچه نزد خداست بهتر و گواراتر و بزرگتر و ماندگارتر است.

## ایمان یعنی زندگی

بدبختان واقعی کسانی هستند که از گنجینه‌های ایمان و از سرمایه یقین بی‌بهره می‌باشند. آنها، همواره در ناراحتی و خشم و ذلت بسر می‌برند. ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ١٢٤] «هر کس از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت». تنها ایمان به پروردگار جهانیان است که انسان را خوشبخت می‌نماید، وجودش را پاک می‌گرداند، او را شادمان و مسرور می‌کند و غم و اندوه را از او دور می‌نماید. در حقیقت زندگی بدون ایمان هیچ مزه‌ای ندارد. تنها راه ملحدان، برای آنکه خود را از بدبختی‌ها و تاریکی‌ها و فجایع، راحت کنند، این است که خودکشی نمایند. برآستی که زندگی بدون ایمان، چه زندگی فلاکت باری است. آنهایی که از آیین الهی و راه او منحرف شده‌اند، به نفرین همیشگی گرفتارند. ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰى مَرَّةً وَنَدْرُهُمْ فِي طُعَيْنِهِمْ يَعْْمَهُونَ ﴿١١٠﴾﴾ [الأنعام: ١١٠] «همانگونه که نخستین بار به وحی ایمان نیاوردند، دل‌ها و چشمانشان را دگرگون می‌کنیم و آنها را سرگشته در گمراهی‌شان رها می‌کنیم». عقل پس از تجربه‌ای طولانی و دشوار در طی قرون گذشته به این نتیجه رسیده که بت، خرافات است و کفر و الحاد، دروغ و بی‌اساسند؛ پیامبران، صادق هستند؛ خداوند، برحق است و فرمانروایی و ستایش، او را سزااست و او بر هر چیزی تواناست. بعد از این تجربه وقت آن رسیده که جهان، قاطعانه باور کند که هیچ معبود به حقی جز خداوند نیست.

سعادت و آرامش هر انسانی، متناسب با قوت و ضعف ایمان اوست. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾﴾ [النحل: ٩٧] «هر مرد و زن مؤمنی، کار شایسته انجام دهد، زندگی پاکیزه‌ای به او می‌دهیم و پاداش آنها را بهتر از آنچه می‌کرده‌اند، خواهیم داد». زندگی پاکیزه و آرامش خاطر

زنان و مردان مومن، به خاطر نوید الهی است؛ آری! این زندگی پاک به خاطر آن است که دل‌هایشان به سبب محبت پروردگارشان استوار است و ضمیر آنها از آلودگی‌های انحراف پاک می‌باشد؛ بدین ترتیب آنها، هنگام بروز حوادث و فجایع، خونسرد و آرام هستند و از تقدیر راضی‌اند؛ زیرا آنها به اینکه خداوند، پروردگارشان؛ اسلام، دینشان و محمد ﷺ، پیامبرشان می‌باشد؛ راضی و خوشنودند.

## عسل را بردار، اما کندو را نشکن

نرمی در هر چیزی، آن را زیبا و قشنگ می‌نماید، اما نبود نرمی در چیزی، آن را زشت می‌گرداند؛ مانند نرمی در سخن گفتن، لبخند زیبا، سخن خوب هنگام دیدار؛ این‌ها لباس‌های زیبا و آراسته‌ای هستند که سعادت‌مندان بر تن می‌نمایند. بلکه صفات و ویژگی‌های انسان مؤمن می‌باشند. مانند زنبور عسل که شهد گل‌های شیرین را می‌مکد و محصولی شیرین می‌سازد و هرگاه بر گلی بنشیند، آن را نمی‌شکند. چون خداوند به سبب نرمی و مهربانی چیزهایی ارزانی می‌دارد که با خشونت و سختی نمی‌دهد. بعضی از مردم هستند که دیگران، عاشق دیدارشان می‌باشند و با جان و دل از آنها استقبال می‌کنند. زیرا این‌ها سخنانی دوست‌داشتنی به زبان می‌آورند و در داد و ستد، خرید و فروش و دیدار و خداحافظی رویکرد زیبا و پسندیده‌ای دارند. دوستیابی، فنی است که مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته و انسان‌های شرافتمند و نیکو، این فن را خوب می‌دانند؛ آنها هر جا که حضور یابند، از هر سو مردم پروانه وار گرد آنها حلقه می‌زنند. اگر آنها بیایند، شادی و الفت با خود به همراه دارند و وقتی حضور نداشته باشند، همه سراغشان را می‌گیرند و برایشان دعا می‌کنند. این سعادت‌مندان، برنامه‌ای اخلاقی دارند؛ برنامه‌ای با این عنوان که ﴿أَدْفَعْ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴] «با همان شیوه که بهتر است، بر خورد کن؛ ناگهان می‌بینی کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است». آنها، کینه‌ها را با عاطفه جوشان و بردباری گرم و گذشت زیبایی خود می‌مکند، بدی را فراموش می‌نمایند و نیکی را به یاد دارند؛ سخنان ناشایست را می‌شنوند، اما گوششان به آن بدهکار نیست؛ بلکه هیچگاه آن سخنان را به خاطر نمی‌آورند. آنها خودشان در آرامش هستند و سایر مسلمانان نیز از دست آنها در امنیت و سلامتی قرار دارند. «مسلمان، کسی است که مسلمانان از دست و زبانش در امان باشند».

«مؤمن کسی است که مردم درباره خون‌ها و اموالشان او را امین خود بدانند». «خداوند، به من دستور داده که پیوند خویشاوندی خود را با کسی که آن را بریده، برقرار دارم و از کسی که بر من ستم روا داشته، گذشت کنم و به کسی که به من چیزی نداده، چیزی بدهم». (احادیث)

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۳۴] «آنهایی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌نمایند». این‌ها را به پاداش آرامش و سکون در این جهان و نیز به قرار گرفتن در کنار پروردگار آمرزنده در میان باغ‌ها و نه‌رهای بهشت به عنوان پاداش در جهان آخرت بشارت بده». همچنین خدای متعال می‌فرماید: ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ [القمر: ۵۵] «در جایگاهی راستین نزد فرمانروایی توانا».

## دل‌ها با یاد خدا آرام می‌گیرد

خداوند، راستگویی را دوست دارد؛ صراحت و رک‌گویی، صابون دل‌هاست؛ تجربه، دلیل و راهنما است و فرد با مروت و خلاق به خانواده‌اش دروغ نمی‌گوید؛ هیچ کاری نیست که به اندازه ذکر خدا به دل‌ها آرامش بخشد و پاداشی بزرگتر از پاداش ذکر داشته باشد.

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۵۲] «مرا یاد کنید، شما را یاد می‌کنم». ذکر و یاد الهی، بهشت خداوند بر روی زمین است؛ هرکس وارد این بهشت نشود، وارد بهشت آخرت نخواهد شد. ذکر خدا یعنی نجات دادن جسم و روح از خستگی‌ها و آشفتگی‌ها و بلکه ذکر خدا، راهی کوتاه و راحت به سوی هر نوع موفقیت و کامیابی است. آموزه‌های وحی را مطالعه نما تا فواید ذکر را ببینی و از داروی آن استفاده کن تا بهبودی و شفا حاصل کنی. با ذکر خدا ابرهای هراس و پریشانی و غم و اندوه دور می‌شوند. با یاد او کوه‌های ناراحتی و رنج و افسوس از جا کنده می‌گردند.

تعجبی نیست که ذاکران، احساس آرامش نمایند؛ زیرا این، قاعده و اصلی کلی است. اما شگفت در این است که آنهایی که از ذکر او غافلند، چگونه زندگی می‌کنند؟ ﴿أَمْ أَوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النحل: ۲۱] «مردگانی غیرزنده هستند و نمی‌دانند که چه زمانی برانگیخته می‌شوند». ای کسی که از درد و رنج شکایت می‌کنی و از حوادث و

رخدادها آه و ناله سر می‌دهی و مصایب، تو را گریزان کرده است! بیا و اسم او را بگیر و فریاد برآور. ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُو سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵] «آیا شبیه و همانندی برای خدا سراغ داری؟» هر چه بیشتر خدا را یاد کنی، بیشتر آسوده خاطر می‌شوی، دلت آرام می‌گیرد و احساس خوشبختی می‌کنی. در ذکر خدا مفاهیمی همچون توکل بر خدا، اعتماد به او، انابت و بازگشت به سوی او، به او گمان نیک داشتن و انتظار گره‌گشایی از جانب او نهفته‌اند. خداوند، نزدیک است هر گاه خوانده شود و شنوا است و صدای کسی که او را به فریاد می‌خواند، می‌شنود و چون از او خواسته شود، اجابت می‌کند.

پس فروتنی و زاری و تضرع کن؛ بیان یگانگی خدا، ستایش او، دعا خواستن از او و استغفار و طلب آمرزش از او را ورد زبان خویش بگردان، آنگاه به یاری و خواست او سعادت، سرور، نور و شادی را خواهی یافت. ﴿فَكَاتَبُهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ﴾ [آل عمران: ۱۴۸] «خداوند پاداش دنیا و بهترین پاداش آخرت را به آنان داد».

## آیا به مردم به خاطر آنچه پروردگارشان از لطف خویش به آنها

### عطا نموده، حسادت و کینه می‌ورزند؟

حسد، موربانه‌ای سمج است که استخوان را می‌خورد و از بین می‌برد. حسد و کینه، بیماری مزمنی است که جسم را تباه و نابود می‌گرداند. گفته شده: کینه‌توز و حسود آرامش و قرار ندارد؛ او، ستمگری در لباس ستمدیده و دشمنی در لباس دوست می‌باشد. همچنین گفته‌اند: آفرین بر حسد که چقدر عادل و منصف است؛ زیرا نخست حسود را می‌کشد و او را از پا در می‌آورد. از اینرو قبل از آنکه بر دیگران رحم نماییم، به خودمان رحم کنیم و از حسدورزی باز آییم. زیرا وقتی حسد می‌ورزیم و ناراحت می‌شویم، این ناراحتی را با گوشت‌های بدن خود تغذیه می‌کنیم و اندوه را با خونهایمان آب می‌دهیم و خواب خود را بر دیگران تقسیم می‌نماییم. کسی که حسد می‌ورزد، تنور داغی را روشن می‌کند و سپس خودش، در آن می‌سوزد. تیره شدن صفای زندگی و اندوه و ناراحتی، بیماری‌هایی است که حسادت به وجود می‌آورد تا بدین سان آرامش و زندگی زیبا را از بین ببرد. بلای کسی که حسادت می‌ورزد، این است که به جنگ تقدیر برخاسته، خداوند را در عدالت و دادگری متهم می‌نماید و نسبت به شریعت، بی‌ادبی روا می‌دارد و با صاحب آیین که خداوند است، به مخالفت بر می‌خیزد.

حسد، بیماری و مرضی است که فرد مبتلا به آن، هیچ پاداشی ندارد و بلایی است که هرکس بدان گرفتار شود، اجری نخواهد داشت. فرد کینه توز و حسود همواره می‌سوزد تا اینکه می‌میرد یا اینکه مردم، نعمت‌هایشان را از دست می‌دهند. با هرکس می‌توان صلح و آشتی کرد، اما راه صلح و آشتی با فرد بدخواه و حسود فقط این است که از نعمت‌های خداوند دست بکشی و از استعدادهایی که خدا به تو داده، دست برداری و ویژگی‌های پسندیده ات را دور بیندازی؛ اگر این کار را بکنی، شاید با دلی ناخواسته از تو راضی شود. از شر حاسد وقتی حسد می‌ورزد به خدا پناه می‌بریم؛ چون وقتی حسد می‌ورزد، مانند اژدهای سمی می‌شود که تا زهر و سم خود را در بدن فردی بی‌گناه و پاک وارد نکند، آرام نمی‌یابد. پس اکیداً شما را از حسد باز می‌دارم. از حسود به خدا پناه ببرید؛ چون او در کمین شماست.

## واقع بینانه به زندگی بنگر

زندگی، چنین است که با تلخ کامی و گرفتگی همراه می‌باشد، رنج‌های زیادی با خود دارد، گوناگون می‌باشد و با رنج و ناکامی و بلا آمیخته شده است. تو از دست آن همواره آزرده خاطر و رنجور خواهی بود؛ هیچ پدر یا همسر یا دوست یا خانه و یا شغلی نیست مگر آنکه ناگواری‌هایی به همراه دارد و گاهی انسان را ناراحت می‌کند؛ پس سوز شر و بدی آن را با آب سرد خیر و خوبی‌اش خنک بگردانید تا همه از آن نجات یابید. خداوند، دنیا را چنان آفریده است که همواره دو چیز مخالف را با خود دارد؛ خیر و شر، آبادانی و خرابی، شادی و اندوه؛ بعد از این دنیا و در جهان آخرت، خیر و صلاح و شادی همه در بهشت جمع می‌شوند و شر و تباهی و اندوه همه با هم در جهنم گرد می‌آیند. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «دنیا و آنچه در دنیا است، ملعون می‌باشند جز ذکر خدا و آنچه به آن نزدیک باشد و عالم و متعلم».

پس با واقعیت زندگی نما و در عالم خیال پرواز نکن؛ با دنیا آنگونه که هست، روبرو شو؛ خودت را تسلیم زندگی و همزیستی با دنیا بگردان، دوستی بی‌عیب در آن نخواهی یافت و هیچ یک از کارهایت به حد کمال نمی‌رسد؛ چون صفا و کمال جزو ویژگی‌های دنیا نیستند؛ زنی کامل، ایده آل و دلخواه نخواهی یافت: «مرد مؤمن نباید از زن مومن متنفر شود؛ اگر یکی از رفتارهای زن برایش ناخوشایند باشد، از رفتار دیگر او راضی خواهد بود».

پس شایسته است که بکوشیم، اصلاح کنیم، عفو نماییم، گذشت و بخشش پیشه گیریم و آنچه سهل و میسر است، بگیریم و آنچه را که دشوار و سخت است، رها کنیم و اشتباهات را درست نماییم و خود را نسبت به برخی چیزها به بی خبری بزنیم.

## مصیبت دیدگان را مایه دلجویی و شکیبایی خویش قرار بده

آیا اگر به چپ و راست نگاه کنی، کسی جز افراد مصیبت زده و رنجدیده مشاهده می کنی؟ در هر خانه ای زنی به نوحه سرایی نشسته و بر هر گونه ای اشکها سرازیر گشته است. مصیبت ها چه فراوان و شکیبایان چه بسیارند! تنها تو به مصیبت گرفتار نشده ای؛ بلکه بلا و گرفتاری تو نسبت به بلا و مشکل دیگران اندک و ناچیز است. چه بسیارند بیمارانی که سالها بر بستر به چپ و راست می غلتند و از درد و بیماری، ناله و فریاد سر می دهند! چه بسیارند زندانیانی که سالها گذشته و هنوز خورشید را ندیده اند و جایی جز سلول خود را نمی شناسند. چه بسیارند زنان و مردانی که جگرگوشه ها و فرزندانشان را در عین جوانی و در زمانی که تازه بهار عمرشان شکوفا شده، از دست داده اند.

چه بسیارند افراد رنجدیده و مصیبت زده! وقت آن رسیده که اینها را مایه تسلیت و دلگرمی خویش قرار دهی و به یقین بدانی که این دنیا برای مؤمن یک زندان و بلکه سراچه غمها و بلاهاست. صبح می بینی که همه افراد خانواده در کاخشان با شادی و سرور گرد هم آمده اند، اما شامگاه این کاخ به ویرانه ای تبدیل می گردد یا می بینی که همه، جمع و تندرست و سالمند، ثروت و دارایی فراوان و فرزندان زیاد دارند؛ اما بعد از چند روزی، ناگهان فقر و جدایی و بیماری، آنها را فرا می گیرد.

﴿وَتَبَيَّنَ لَكُم كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ﴾ [برهیم: ۴۵] «و برایتان

روشن گردیده که با آنها چه کردیم و برای شما، مثالها زده ایم».

تو باید مانند شتر کارآزموده ای که بر صخره های سنگی می خوابد، به خود بقبولانی و به خود قوت دهی؛ باید مصیبت و بلای خود را با بلایی که اطرافیان و کسانی که پیش از تو در ادوار روزگار بدان مبتلا شده اند، مقایسه کنی تا برایت روشن شود که مصیبت به نسبت مصیبتی که دامنگیر آنان شده، چیزی نیست؛ بلکه فقط دردها و نیش های بسیار ساده ای به تو وارد شده



است. پس خداوند را به خاطر آنچه به لطف خویش باقی گذاشته، ستایش کن و او را سپاس بگزار و به خاطر آنچه از تو گرفته، به پاداش او امیدوار باش و اطرافیانت را مایه تسلیت خویش بگردان.

پیامبر ﷺ الگوی شماسست؛ بچه دان شتر را بر سرش گذاشتند، آنقدر سنگ به او زدند که پاهایش پر از خون شد و سرش زخمی گردید؛ در شعب ابی طالب محاصره شد تا اینکه به جای غذا برگ درختان را می خورد؛ از مکه بیرونش کردند؛ دندان‌ش شکست؛ همسر پاکدامنش را به بی عفتی متهم نمودند؛ هفتاد نفر از یارانش کشته شدند؛ پسرش را از دست داد؛ بیشتر دخترانش در دوران زندگانش چشم از جهان فرو بستند؛ از گرسنگی برشکم خود سنگ بست و به کهانت و دیوانگی و دروغگویی متهم شد، اما خداوند، او را حفاظت کرد. این‌ها، بلاهای گریزناپذیری بود که رسول خدا ﷺ، گرفتارش گردید و بلکه این پالایشی بود که بزرگتر از آن وجود ندارد.

قبل از او زکریا علیه السلام کشته شد؛ یحیی علیه السلام را سر بریدند؛ موسی علیه السلام، ترک وطن کرد؛ ابراهیم علیه السلام را به آتش انداختند. امامان و پیشوایان نیز این راه را ادامه دادند. عمر رضی الله عنه به خون خود غلتید؛ عثمان رضی الله عنه ترور شد؛ علی رضی الله عنه را خنجر زدند و ائمه را به شلاق بستند؛ برگزیدگان زندانی شدند و نیکوکاران شکنجه گردیدند. ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزَلُوا﴾ [البقرة: ۲۱۴] «آیا پنداشتید که وارد بهشت می شوید و حال آنکه هنوز حالت پیشینیان بر سر شما نیامده است؟ ناخوشی‌ها و بلاها (ی بسیاری) به آنان رسید و آنان، ترسانیده شدند».

## نماز... نماز

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۱۵۳] «ای مومنان! با شکیبایی

و نماز یاری بجوید».

وقتی ناگهان ترس و هراس، تو را فرا گرفت و اندوه و غم، تو را در خود پیچاند و ناراحتی، گریبان‌ت را گرفت، فوراً به نماز بایست؛ آنگاه آرامش روح و جسم، تو را فرا می‌گیرد. نماز ریشه کن کردن آثار بجا مانده اندوه و راندن حشرات افسردگی از وجود را تضمین می‌کند. هرگاه مشکلی برای پیامبر ﷺ پیش می‌آمد، می‌گفت: «ای بلال! برای نماز اذان بگو تا راحت شویم». نماز مایه سرور و شادی آنحضرت ﷺ بود. در سیرت و زندگینامه مردان بنام تاریخ مشاهده

نموده‌ام که هرگاه دشواری‌ها، روزگار را بر ایشان تنگ می‌کرد و حوادث به سوی آنها دندان تیز می‌نمود، شتابان و فروتن به نماز می‌آیستادند و بدین سان نیرو و اراده همت خود را باز می‌یافتند.

نماز خوف، هنگام ترس و هراس و زمانی خوانده می‌شود که هوش و حواس می‌پرد و جانها در دم تیغ قرار می‌گیرند؛ در چنین حالتی بزرگترین آرامش و ثبات، نمازی خاشعانه است. نسلی که طوفان بیماری‌های روانی بر او فشار آورده، باید خود را با مسجد آشنا کند و باید قبل از همه چیز پیشانیش را به خاک بمالد تا پروردگارش را راضی نماید و خود از این عذاب مزمن نجات دهد و گر نه اشک‌ها، پلک‌های او را خواهد سوخت و اندوه و ناراحتی، اعصاب او را از بین خواهد برد و هیچ انرژی و نیرویی جز نماز نیست که به او آرامش دهد.

چه خوبست بدانیم که نمازهای پنجگانه، کفاره گناهان است و مقام ما را نزد پروردگاران بالا می‌برد و علاجی بزرگ برای دردها و دارویی مفید برای بیماری‌هایمان می‌باشد و دل ما را سرشار از یقین می‌نماید و اعضا و جوارح ما را آکنده از رضامندی و خوشنودی می‌گرداند. اما آنهایی که از مسجد دوری گزیده و نماز را ترک گفته‌اند، از یک بلا، گرفتار بلایی دیگر می‌شوند و از یک اندوه و ناراحتی پا به اندوه و غمی دیگر می‌گذارند و از یک بدبختی به بدبختی دیگری وارد می‌شوند. ﴿فَتَعَسَا لَهُمْ وَآضَلَّ أَعْمَلُهُمْ﴾ [محمد: ۸] «مرگ بر آنان باد و (خداوند) اعمالشان را باطل و بیهوده گرداند!»

## خداوند ما را کافی است و او بهترین کارساز است.

سپردن کار به خدا، توکل نمودن به او، اعتماد داشتن به وعده‌اش، رضامندی از خواست خدا، به او گمان نیک داشتن و انتظار گره‌گشایی و حل مشکلات از سوی او، از بزرگترین ثمرات و نتایج ایمان و از مهمترین صفات مؤمنان است. هنگامی که بنده اطمینان می‌یابد که سرانجام نیکی خواهد داشت و آنگاه که در همه کارهایش بر پروردگار خویش اعتماد و توکل می‌نماید، می‌بیند که تحت توجه و کفالت و مدد الهی است.

وقتی ابراهیم علیه السلام در آتش انداخته شد، گفت: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] یعنی: «خداوند ما را کافی است و او، بهترین کارساز است». آنگاه خداوند، آتش را برای او سرد و سلامت گردانید. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش به هجوم لشکریان کفر و گردانهای

بت پرستان تهدید شدند، گفتند: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿۱۷۲﴾ فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۱﴾ [آل عمران: ۱۷۳-۱۷۴] «خداوند، ما را کافی است و او، بهترین کارساز است. پس با نعمت و لطفی از سوی خدا بازگشتند در حالی که هیچ زیانی به آنها نرسید و از رضامندی خداوند پیروی نمودند و خداوند دارای فضل بزرگ است».

از آنجا که انسان، ضعیف و ناتوان آفریده شده است، به تنهایی نمی‌تواند به مبارزه با حوادث پردازد و در برابر سختی‌ها مقاومت کند و به جنگ مشکلات برود. اما وقتی به پروردگارش توکل کند، به مولای خویش اعتماد نماید و کارش را به او بسپارد، می‌تواند مقاومت و پایداری کند.

اگر انسان به خدا توکل نکند، وقتی سختی‌ها و مصائب، این بنده ناچیز و نیازمند را از هر سو احاطه کنند، چه چاره‌ای خواهد داشت؟ ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿المائدة: ۲۳﴾ [اگر شما مؤمن هستید بر خدا توکل نمایید].

پس ای کسی که می‌خواهی خیرخواه خودت باشی! بر خداوند نیرومند و توانگر توکل کن تا تو را از بلاها و سختی‌ها نجات دهد.

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿۱۷۲﴾ را شعار خویش قرار بده؛ اگر مال و داراییت اندک گردید و بدهکاریت زیاد شد و درآمدی نداشتی، فریاد برآور: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿۱۷۲﴾ و هرگاه از دشمن ترسیدی یا تو را هراس از ستمگری برداشت و یا از بلایی وحشت کردی، فریاد بزن: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ ﴿۱۷۲﴾

﴿وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا﴾ ﴿الفرقان: ۳۱﴾ «و همین بس که پروردگارت هدایت کننده و یاور باشد».

## ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾

### بگو: در زمین سیاحت کنید

از جمله چیزهایی که به انسان آرامش می‌دهد و ابرهای غم و اندوه را دور می‌نماید، سیر و سیاحت در جهان پهناور است. از اینرو سفر کن و کتاب گشوده جهان هستی را بنگر تا قلم‌های

قدرت را ببینی که بر صفحات جهان هستی نشانه‌های زیبایی را می‌نویسند. مسافرت کن تا باغ‌های زیبا و شکوفا و پردرخت را مشاهده کنی. از خانه‌ات بیرون بیا و در آنچه پیرامون توست، بیندیش؛ بر کوه‌ها و درختان بالا برو و در دره‌ها فرود بیا؛ از آب زلال سر بکش و شاخه‌های یاسمن را ببوی، آنگاه چون پرنده نغمه خوانی که در فضا شناور است، روح خود را آزاد و راحت خواهی یافت. از خانه بیرون بیا؛ عینک سیاه را از چشمانت کنار بزن و آنگاه تسبیح گویان و با ذکر خدا در راه‌های وسیع الهی حرکت کن. بیکاری و گوشه نشینی در یک اتاق تنگ، راه بسیار موفق‌تری برای خودکشی است. جهان، تنها اتاق تو نیست و تو، همه مردم نیستی؛ پس چرا در برابر گردنهای افسردگی تسلیم می‌شوی؟ با چشم و گوش و دلت و با تمام وجود فریاد بزن: ﴿أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا﴾ [التوبة: ۴۱] «سبکبار و سنگین بار حرکت کنید». بیا قرآن را بخوان که از نهرها و باغ‌های انبوه و از پرندگانی که نغمه عشق سر می‌دهند، حکایت می‌کند و از آب و داستان پایین آمدن آن از تپه، سخن می‌گوید. سفر به گوشه و کنار زمین، کار مفیدی است که نسخه پزشکان در مورد کسی می‌باشد که حال و حوصله خودش را ندارد و اتاق کوچکش برای او تاریک و ظلمانی می‌نماید. بیا تا سفر کنیم، شادمان شویم و فکر و تدبیر نماییم.

﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ﴾ [آل عمران: ۱۹۱] «و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ پروردگارا! تو این را بیهوده نیافریده‌ای. خدایا! تو پاک و منزّه هستی».

## صبر زیبا

صبر و شکیبایی از عادات مردان برجسته و استثنایی است؛ آنهایی که با دلی باز و اراده‌ای قوی و تسلیم ناپذیر با ناخوشی‌ها روبرو می‌شوند. اگر من و تو صبر نکنیم، چه می‌توانیم بکنیم؟ آیا تو راهکاری غیر از صبر نمودن سراغ داری؟ آیا توشه‌ای غیر از شکیبایی داری؟ یکی از بزرگان در میدانی که بلاها در آن می‌تاختند و سختی‌ها، در وجود او با یکدیگر مسابقه می‌دادند، هرگاه از سختی و مشکلی بیرون می‌آمد، با سختی و مشکلی دیگر روبرو می‌شد، اما صبر و شکیبایی را سپر خویش نموده و زره اعتماد به خدا را بر تن کرده بود. آری! بزرگان، چنین می‌کنند؛ آنها با سختی‌ها به نبرد و مبارزه می‌پردازند و بلاها را دور می‌اندازند. مردم، برای عیادت ابوبکر رضی الله عنه که بیمار بود، آمدند و گفتند: آیا طیبی را برای معاینه‌ات فرانخوانیم؟ گفت:

طیب مرا معاینه کرده است. گفتند: چه گفت؟ ابوبکر رضی الله عنه فرمود: او، می گوید: «من، هر آنچه بخواهم، می کنم. شکیا باش و بدان شکیبایی ات برای خدا و به یاری اوست؛ با این باور که مشکلات حل خواهند شد و پایان خوبی خواهند داشت و با طلب پاداش و امید به اینکه گناهان زدوده خواهند شد، شکیبایی بورز؛ هرچند حوادث تیره و تار باشند و درها، به رویت بسته و تاریک؛ چون پیروزی، با صبر و شکیبایی همراه است و به دنبال سختی، آسانی خواهد بود.

سیره بزرگان را مطالعه نمودم و از بزرگی صبر و شکیبایی آنان و از توان تحملشان به حیرت افتادم. مصیبت ها بر آنان چون قطره های سرد باران فرو می ریخته و آنها مانند کوه ها، استوار و همچون حق، پابرجا بوده اند. بدین سان پس از مدت کوتاهی، ناگهان طلوع فجر پیروزی و موفقیت، چهره هایشان را درخشان می نموده است. آنها، فقط به صبر و شکیبایی اکتفا نکردند؛ بلکه به مبارزه و جنگ با حوادث و بلاها پرداختند و در برابر مصایب فریاد بر آوردند و آن را به مبارزه طلبیدند.

## کره زمین را روی سرت مگذار

بعضی از مردم وقتی به رختخواب می روند، جنگی جهانی در وجود و خیال آنها در می گیرد. بهره و غنیمت آنان پس از پایان این جنگ، زخم معده، فشار خون و قند خون است. این ها با حوادث می سوزند، از گرانی قیمت ها خشمگین می شوند، به خاطر نیامدن باران، آتش خشمشان شعله ور می گردد و به علت پایین بودن مزد کارگران فریاد می زنند؛ این ها همواره در پریشانی و اضطرابی همیشگی بسر می برند. ﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ [المنافقون: ۴]

«هر بانگی را علیه خود می پندارند».

سفارش من به شما، این است که کره زمین را روی سر خود نگذارید. بگذارید حوادث، روی زمین باشند و شما آنها را به درون خود نبرید. بعضی، دل هایشان مانند اسفنج است که شایعات و دروغ ها را می مکد و برای چیزهای پیش پافتاده ناراحت می شود و برای هر چیز پریشان می گردد؛ چنین قلبی ضامن نابودی صاحب خود می باشد.

عبرت ها و آموزه ها، ایمان صاحبان مبادی حق را می افزاید و پریشانی ها، ترس و هراس افراد سست و ضعیف را افزایش می دهد؛ قلب شجاع، مفیدترین چیز در برابر تندبادها و مصائب است. فرد شجاع و پرتحمل، آرام و خونسرد است. اما انسان بزدل و ترسو، روزی چندین بار

خودش را با شمشیر خیالات و اوهام می‌کشد. اگر می‌خواهی زندگی ثابت و استواری داشته باشی، با مسایل مختلف شجاعانه و با قدرت برخورد کن؛ نباید افراد بی‌ایمان، تو را بی‌ارزش و خوار نمایند. از مکر و حيله آنها دلتنگ مباش؛ از حوادث، سخت‌تر و استوارتر باش و از تندبادهای بحر آنها، سرکش‌تر و از طوفانهای مهیب نیرومندتر باش. خداوند به بیچاره‌هایی رحم کند که دل‌های ضعیفی دارند. به راستی که روزگار، چقدر آنها را تکان می‌دهد و می‌لرزاند. ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاتِهِمْ﴾ [البقرة: ۹۶] «و آنها را آزمندترین مردم بر زندگی خواهی یافت».

اما افراد دلیر و بی‌باک در سایه مدد و یاری خدا هستند و به وعده الهی اعتماد دارند. ﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ۱۸] «و خداوند هم آرامش را بر آنها فرود آورد».

## مسایل پیش پا افتاده تو را از بین نبرد

علت ناراحتی بسیاری از افراد غمگین و ناراحت، مسئله‌ای پیش پا افتاده و بی‌ارزش است. به منافقان نگاه کنید که چه چیزهایی، همت آنها را از دستشان گرفته و عزم آنان را سست کرده است؛ به نمونه‌ای از اقوال منافقان، توجه کنید:

﴿لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ﴾ [التوبة: ۸۱] «در گرما برای جهاد بیرون نروید».

﴿أَنْذَن لِي وَلَا تَفْتِنِّي﴾ [التوبة: ۴۹] «به من اجازه ماندن بده و مرا دچار فتنه مگردان».

﴿إِنَّ بَيْوتَنَا عَوْرَةٌ﴾ [الأحزاب: ۱۳] «خانه‌های ما بی‌پرده و رها و آسیب پذیر هستند».

﴿نَخَشِي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ﴾ [المائدة: ۵۲] «می‌ترسیم بلایی به ما برسد».

﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الأحزاب: ۱۲] «خداوند و پیامبرش جز دروغ

به ما وعده‌ای نداده‌اند».

تمام هدف انسان‌های ناکام و بدبخت، در شکم، بشقاب، خانه و قصر خلاصه می‌شود. آنها به آسمان آرمانها نگاهی نینداخته و هرگز به ستارگان خوبی‌ها چشم ندوخته‌اند. آخرین فکر هر یک از آنها و نهایت دانش ایشان، سواری و لباس و کفش و سفره می‌باشد. تعداد زیادی از مردم را می‌بینی که آنچه برایشان مهم است و صبح و شام به آن می‌اندیشند، اختلافشان با زن یا فرزند یا خویشاوندان است و یا به خاطر شنیدن سخنی زشت از کسی یا اتخاذ موضعی ناچیز به خود

فشار می‌آورند و ناراحتند. این، مصیبت چنین انسان‌هایی است. آنها اهداف والایی ندارند که خود را به آن مشغول کنند و به چیزهای بزرگی توجه ندارند که وقتشان را پر کند. گفته‌اند: هرگاه ظرف، خالی شود، پر از هوا می‌گردد. بنابراین در آنچه به آن اهمیت می‌دهی، بیندیش که آیا سزاوار چنین تلاش و رنجی هست یا نه؟ چون تو از عقل، گوشت، خون، استراحت و وقت خود صرف آن نموده‌ای و این فریب خوردن و زیان سهمگینی در معامله و داد و ستد می‌باشد و درآمد ناچیزی دارد. روانشناسان می‌گویند: برای هر چیزی اندازه و جایگاه معقولی قرار بده.

بهرتر از این گفته خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝۳﴾ [الطلاق: ۳] «خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای آفریده است». پس به هر مسأله‌ای، اندازه و وزن آن را بده و از زیاده کاری و مبالغه بپرهیز. آنچه برای اصحاب پیامبر ﷺ در زیر درخت و در بیعة الرضوان مهم بود، وفای به پیمان بود. از اینرو رضای خدا را به دست آوردند. مردی از آن جمع به فکر شترش بود و به دنبالش می‌گشت تا اینکه بیعت را از دست داد و محرومیت و ناکامی، نصیبش گردید.

پس مشغولیت به مسایل بی‌ارزش و پیش پا افتاده را دور بینداز تا بدین سان بیشتر غم‌هایت از تو دور گردد و شاد و مسرور شوی.

## به آنچه خداوند بهره تو نموده راضی باش،

### آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود.

بعضی از مفاهیم این موضوع در صفحات گذشته بیان شد؛ ما در اینجا آن را شرح می‌دهیم تا بیشتر فهمیده شود. باید به جسم و مال و فرزند و مسکن و استعدادی که خداوند، بهره تو نموده، قانع و راضی باشی. این، منطبق قرآن است: ﴿فَخُذْ مَا آتَيْنَكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ۝۱۴۴﴾ [الأعراف: ۱۴۴] «پس آنچه به تو عطا نموده‌ام، بردار و از شکرگزاران باش».

بیشتر علمای سلف و اغلب نسل اول مسلمانان، فقیر و نادار بودند؛ آنها، سرمایه، مسکن‌های مجلل و سواری و خدمتگذار نداشتند؛ با این حال زندگی را بسر کردند و خودشان و انسانیت را سعادت‌مند نمودند. چون آنها، خوبی‌هایی را که خداوند به آنها عطا کرده بود، در راه درست بکار گرفتند. از اینرو خداوند، به عمر و اوقات و استعدادهایشان برکت داد. در مقابل این قشر بابرکت، گروهی دیگر بودند که اموال و فرزندان و نعمت‌های فراوانی به آنان بخشیده شده

بود، اما این نعمت‌ها، سبب شقاوت و هلاکت آنها گردید. چون آنان، از سرشت سالم و درست و از آیین حق منحرف گشتند و این، دلیل قاطعی است که اموال و اشیا، همه چیز نیستند. فردی را می‌بینی که مدارک بین المللی مهمی دارد، اما کسی سراغ ندارد که او، چیزی به دیگران بدهد و بفهماند و اثری داشته باشد. خلاصه اینکه فردی ناشناخته و بی اثر است؛ در حالی که افراد دیگری هستند که دانش محدودی دارند، اما از آن، نهر و چشم‌های جوشان ساخته‌اند که به دیگران فایده می‌رسانند و اصلاح می‌نمایند. اگر می‌خواهی خوشبخت باشی، به صورتی که خداوند تو را در قالب آن آفریده، راضی باش. همچنین از وضعیت خانوادگی و از صدا، سطح فهم و درک خود و از درآمد خویش راضی، خرسند و خشنود باش.

برخی از مریبان زاهد از این فراتر می‌روند و می‌گویند: به کمتر از آنچه داری، راضی باش. به نام بزرگان ذیل بنگر که بهره‌چندانی از دنیا داشته‌اند:

**عطاء بن رباح عالم و دانشمند زمان خودش، برده‌ای سیاه پوست با بینی پهن و موهای مجعد و گره خورده بود.**

**احنف بن قیس، بردبارترین شخص در میان تمام عرب‌ها، فردی لاغراندام، گوژپشت و ضعیف بود.**

**اعمش، محدث دنیا، برده‌ای آزادشده بود که ضعف بینایی داشت. وی، فقیر بود و لباس‌هایی پاره پاره بر تن می‌کرد؛ قیافه و خانه‌اش نیز ژنده و کهنه بود.**

همه پیامبران صلوات الله و سلامه علیهم گوسفند چرانده و شبانی کرده‌اند. داود علیه السلام آهنگر و زکریا علیه السلام نجار و ادریس علیه السلام، خیاط بود؛ حال آنکه آنها برگزیدگان مردم و بهترین انسانها بودند.

مفید بودن تو، اینست که کارهای شایسته انجام دهی و ارزش تو، اخلاق زیبایت می‌باشد. پس به خاطر زیبایی یا ثروت یا فرزند که فاقد آن هستی حسرت و تأسف مخور و به تقسیم خداوندی راضی باش. ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الزخرف: ۳۲] «ما زندگیشان را بین آنها در زندگی دنیا تقسیم کرده‌ایم».

**بهشتی را به یاد آور که پهنای آن**

**به اندازه آسمانها و زمین است**



اگر در این دنیا گرسنه یا فقیر یا ناراحت و یا بیمار شدی یا حقت پایمال شد و مورد ستم قرارگرفتی، نعمت پایدار بهشت را به خاطر بیاور. اگر از چنین باوری برخوردار باشی و برای رسیدن به این سرنوشت، تلاش نمایی، زیانهایت به سود تبدیل می‌گردد و مصایب و سختی‌هایت، به هدایا. عاقلترین افراد کسانی هستند که برای جهان آخرت کار می‌کنند؛ چون جهان آخرت بهتر و پایدارتر است. احمقترین و ابله‌ترین مردم کسانی هستند که فکر می‌کنند این دنیا، جایگاه و سرای همیشگی و آخرین آرزویشان است. بنابراین چنین کسانی، هنگام بروز مصایب از همه مردم بیشتر داد و فریاد و بی‌قراری نشان می‌دهند و در حوادث و پیشامدها بیش از همه ندامت و پشیمانی می‌کشند. آنها از آن جهت که چیزی جز خود نمی‌بینند و فقط به این دنیای فانی می‌نگرند و جز دنیا فکری ندارند و برای جهانی دیگر کار نمی‌کنند، بنابراین نمی‌خواهند صفای شادی‌هایشان تیره گردد.

اگر آنها حجاب زنگ‌هایی را که بر دل‌هایشان انباشته شده، بیرون می‌کشیدند و پرده جهالت و نادانی را از چشمانشان دور می‌کردند، سرای همیشگی آخرت و نعمت‌ها و کاخ‌های آن را به خاطر می‌آوردند و به پیام وحی که نعمت‌های آخرت را توصیف می‌نماید، گوش فرا می‌دادند. سوگند به خدا که جهان آخرت، سرایی است که شایسته توجه، تلاش و رنج است.

آیا در این اندیشیده‌ایم که اهل بهشت، بیمار نمی‌شوند، اندوهگین نمی‌گردند، نمی‌میرند، جوانی آنها تمام نمی‌گردد، لباس‌هایشان کهنه و فرسوده نمی‌شود و در اتاق‌هایی هستند که درون آن از بیرون دیده می‌شود. در بهشت چیزهایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی تعریف آن را نشنیده و تصور آن به دل و ذهن هیچ انسانی خطور نکرده است. اگر سوار کاری، صد سال در سایه درختان آن بتازد، سایه تمام نمی‌شود؛ درازی یک خیمه در بهشت ۶۰ میل است؛ جویبارهای آن همیشگی و کاخ‌هایش زیبا و میوه‌هایش به راحتی در دسترس هستند. چشمه‌هایش جوشان، تخت‌هایش بلند و مرتفع و لیوان‌ها و ساغرهای آن مرتب و چیده شده‌اند؛ بالش‌ها و پستی‌های آن ردیف و فرش‌های فاخر و گرانبهایش، پهن و گسترده شده‌اند؛ شادی و سرور آن کامل است و فضایی عطرآگین و زیبا دارد. انسان در آنجا به آخرین آرزویش می‌رسد. پس عقل ما کجاست که نمی‌اندیشد؟! و چرا ما تدبیر و فکر نمی‌کنیم؟!

وقتی پایان همه ما به سوی چنین جهانی است، پس باید مصایب، برای مصیبت زدگان سهل باشند، رنج‌دیدگان شاد گردند و آنهایی که چیزی ندارند، دلشاد باشند. پس ای کسانی که فقر، شما را از پای در آورده و از ناداری رنج می‌برید و به مصایب گرفتارید! عمل صالح انجام دهید

تا در بهشت خداوند جای بگیرید و از مجاورت پروردگار متعال بهره مند گردید: ﴿سَلِّمْ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۴] «درودتان باد به خاطر شکیبایی و صبری که نمودید؛ پس چه زیباست سرای آخرت».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾

### «و شما را امتی میانه گردانده‌ایم»

عدالت و دادگری از نظر عقلی و شرعی، امری مطلوب است، نه مبالغه، نه ستم، نه افراط و نه تفریط. هرکس می‌خواهد خوشبخت باشد، باید احساسات خود را کنترل نماید و در رضامندی و خشم و شادی و اندوه خویش، انصاف و دادگری پیشه سازد. چرا که زیاده روی و مبالغه در تعامل با حوادث، ستمی است که انسان بر خود روا می‌دارد و میانه‌روی چه زیباست! شریعت، با میزان و عدالت فرو فرستاده شده و زندگی بر پایه انصاف استوار است. رنجورترین فرد، کسی است که تسلیم احساسات و گرایشهای خود می‌باشد؛ آنجاست که حوادث، برای چنین فردی بزرگ می‌نماید و از جنبه‌های مختلفی شکایت می‌کند و در قلب او جنگ‌های خونینی از کینه‌ها و وسوسه‌ها برپا می‌گردد. زیرا او در دنیای اوهام و خیالات زندگی می‌کند. حتی بعضی تصور می‌کنند که همه مردم علیه آنها و مخالف آنان هستند و دیگران دارند برای نابودیشان توطئه می‌چینند. وسوسه‌های چنین افرادی به آنها می‌گویند: همه مردم دنیا، در کمین شما می‌باشند. بنابراین در هاله‌ای سیاه از ترس و اندوه و ناراحتی بسر می‌برند. دروغ و تهمت از نظر شرعی ممنوع است، اما ارزان و بی‌هزینه می‌باشد و فقط کسانی به آن دست می‌زنند که فاقد ارزشهای زنده و مبادی الهی و معنوی می‌باشند.

﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ [المنافقون: ۴] «هر بانگی را علیه خود می‌پندارند». آرام باش؛ زیرا بیشتر آنچه بیم رخ دادنش وجود دارد، اتفاق نخواهد افتاد. از اینرو تو می‌توانی قبل از اتفاق افتادن آنچه از آن می‌ترسی، بدترین حالت را برای خود در نظر بگیری و آنگاه خود را برای پذیرفتن بدترین وضعیت آماده نمایی. بدین سان از پیشگویی‌های ستمگرانه‌ای که دل را قبل از بروز حادثه پاره پاره می‌نماید، نجات می‌یابی. پس ای انسان عاقل و خردمند! به هر چیز وزن آن را بده و حوادث و قضایا را بزرگ مکن؛ بلکه میانه‌رو و منصف باش و با خیال پوچ و سراب فریبنده حرکت نکن و به میزان دشمنی و محبتی که در حدیث بیان شده، گوش بده. پیامبر ﷺ

می فرماید: «دوست خود را به اندازه‌ای دوست بدار که شاید روزی دشمن تو شود و دشمن خود را به اندازه دشمن بدان که شاید روزی دوست گردد».

﴿عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الممتحنة: ۷] «شاید خداوند، میان شما و کسانی که با آنها دشمن هستید، دوستی و محبت بیاورد و خداوند، تواناست و خداوند، آمرزگار مهربان است».

بسیاری از شایعات و آنچه شما از آن می‌ترسید، حقیقت ندارد.

## غم خوردن از نظر شرعی امر مطلوبی نیست

خداوند، ازغم خوردن و ناراحت شدن نهی کرده و فرموده است: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا﴾ [آل عمران: ۱۳۹] «سست نشوید و غم نخورید». همچنین در چند جا فرموده است: ﴿وَلَا تَحْزِنُوا عَلَيْهِمْ﴾ [الحجر: ۸۸] «و برای آنان غم مخور». ﴿لَا تَحْزِنُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَنا﴾ [التوبة: ۴۰] «اندوهگین مباش؛ بی‌گمان خداوند با ماست».

همچنین خدای متعال، اندوه را نفی کرده است: ﴿فَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزِنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸] «پس هراسی بر آنها نیست و نه آنها اندوهگین می‌گردند». غم و اندوه، آتش طلب را خاموش می‌کند، روح همت را از بین می‌برد، انسان را سست و ضعیف می‌گرداند و تبی است که جسم زندگی را فلج می‌نماید. غم و اندوه، از حرکت به جلو باز می‌دارد و هیچ منفعتی برای قلب ندارد. شیطان بیش از همه دوست دارد که بنده را ناراحت و اندوهگین کند تا او را از حرکتش باز دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا التَّجَوُّي مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [المجادلة: ۱۰] «در گوشی صحبت کردن (پنهان کاری) از شیطان است تا مؤمنان را غمگین کند».

پیامبر ﷺ از در گوشی صحبت کردن دو نفر در جمع سه نفر نهی کرده است؛ زیرا این کار، نفر سوم را ناراحت می‌کند.

غم خوردن مؤمن، امر مطلوب و پسندیده‌ای نیست. چون اندوه و ناراحتی، آزاری است که به انسان می‌رسد و مسلمان باید آزار را از خودش دور کند و تسلیم آن نگردد، آن را در هم بشکند و در مقابل آن مقاومت کند و آن را با وسایل مشروع شکست دهد.

پس اندوه و ناراحتی، مطلوب نیست و فایده‌ای ندارد. پیامبر ﷺ از آن به خدا پناه جسته و گفته است: «بار خدایا! از اندوه و ناراحتی به تو پناه می‌برم».

غم و اندوه، صفای زندگی را تیره می‌کند و زندگی را به کام انسان تلخ می‌گرداند و غذایی سمی، برای روح و روان است که انسان را از نظر روحی رنجور و خسته می‌نماید. این امر، باعث می‌شود که انسان، در برابر زیبایی شرمنده، افسرده و پژمرده باشد، زیبایی را نبیند و زیباییهای زندگی در او تأثیری نگذارد. بدین ترتیب انسان، جام شوم حسرت و درد را سر خواهد کشید. البته در معرض اندوه قرار گرفتن و به آن دچار شدن، با توجه به واقعیت زندگی، امری گریزناپذیر است. بنابراین وقتی بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ [فاطر: ۳۴] «ستایش خدایی را سزاست که اندوه و ناراحتی را از ما دور کرد». بنا براین روشن می‌گردد که آنها، در دنیا ناراحت و اندوهگین می‌شده‌اند؛ همانگونه که به سایر مصایب ناخواسته گرفتار می‌گشته‌اند.

انسان به خاطر تحمل غم و اندوه گریزناپذیر، اجر و پاداش می‌یابد. چون غم و اندوه، نوعی مصیبت است و بنده باید با دعاها و اسباب اثرگذار و زنده‌ای که ضامن دور شدن آن هستند، آن را از خود دور کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾ [التوبة: ۹۲] «و گناهی نیست بر کسانی که نزد تو آمدند تا آنها را سوار کنی و با خود به جهاد ببری و تو گفتی که برایتان مرکبی نمی‌یابم؛ آنان بر گشتند در حالی که چشمانشان به خاطر اندوه و ناراحتی اشک می‌ریخت که چیزی نمی‌یابند تا انفاق کنند».

در توضیح آیه باید گفت: این‌ها تنها به خاطر غمگین شدن، مورد ستایش قرار نگرفته‌اند؛ بلکه برای آن ستوده شده‌اند که اندوهگین شدن آنها بر قوت و صلابت ایمانشان دلالت می‌نماید. چون آنها فقط بدین خاطر نتوانستند همراه پیامبر ﷺ به جهاد بروند که توانایی مالی و انفاق نداشتند. در اینجا به منافقان نیز اشاره شده که از باز ماندن خود ناراحت نشدند؛ بلکه از اینکه باز مانده بودند، شاد و مسرور گشتند.

غم و اندوهی، پسندیده است که به خاطر از دست رفتن عبادتی یا به علت ارتکاب گناهی باشد. چون اندوهگین شدن بنده به خاطر کوتاهی در حق پروردگارش، دلیلی بر زنده بودن بنده می‌باشد و نشانه این است که او، هدایت را پذیرفته و راهیاب گردیده است. پیامبر ﷺ

می‌فرماید: «هیچ ناراحتی و اندوهی به مؤمن دست نمی‌دهد مگر اینکه خداوند به سبب آن گناهایش را می‌زداید».

منظور از غم و اندوه در این حدیث مصیبتی از جانب خداست که بنده را به آن گرفتار می‌سازد و بوسیله آن گناهایش را می‌بخشد. حدیث، بر این دلالت نمی‌کند که غم و اندوه جایگاه و رتبه ای دارد. از اینرو بنده نباید ناراحتی و اندوه را بجوید و گمان ببرد که غم خوردن، یک عبادت است و خدا به آن تشویق کرده یا به آن دستور داده و یا آن را برای بندگانش مقرر داشته است. اگر چنین کاری درست بود، پیامبر ﷺ زندگیش را با ناراحتی و غم و اندوه می‌گذراند. در صورتی که چهره پیامبر ﷺ پیوسته باز و خندان و شادمان بود. اما روایت هند بن ابی‌هاله در بیان این حالت پیامبر ﷺ که ایشان، همواره اندوهگین و ناراحت بود، حدیثی است که صحت ندارد و بر خلاف واقعیت زندگی و حالت آن حضرت ﷺ می‌باشد. چگونه امکان دارد که پیامبر ﷺ پیوسته اندوهگین بوده باشد؟ در صورتی که خداوند، او را از اینکه برای دنیا ناراحت و اندوهگین شود، مصون و محفوظ داشته و او را از غمخواری برای کافران نهی کرده و گناهان گذشته و آینده‌اش را بخشیده است. پس غم و اندوه از کجا به سراغ او می‌آید و چگونه به دلش راه می‌یافت؟! حال آنکه دل او، با ذکر خدا آباد بود و استقامت و هدایت الهی، قلبش و سراسر وجودش را گرفته و او را به وعده خداوند مطمئن و به احکام و کارهای الهی خشنود کرده بود؛ بلکه چهره پیامبر ﷺ همواره باز و خندان بوده است. چنانچه در بیان صفات و شمایل زیبایی او آمده است: «شمشیر زنی که همواره بر لبانش لبخند نقش بسته بود». درود و سلام خدا بر او باد.

هر کس در عمق حکایات و اخبار زندگی پیامبر ﷺ بیندیشد، در می‌یابد که او برای نابود کردن باطل و در هم شکستن اضطراب و اندوه و ناراحتی آمده بود. او، آمده بود تا وجود انسانها را از سیطره و استعمار شبهات، تردیدها، شرک و سرگردانی و اضطراب آزاد کند و انسانها را از پرتگاه هلاکت نجات دهد. براستی که وی، چه منتهای بزرگی بر گردن بشریت دارد!

این روایت نیز که «خداوند هر دل غمگین را دوست می‌دارد»، صحت ندارد و سند و راوی آن مشخص نیست.

اصلاً چگونه این حدیث می‌تواند صحیح باشد، در صورتی که آیین اسلامی بر خلاف آن است و شریعت، آن را نقض می‌کند؟! به فرض صحت حدیث، غم و اندوه، بلایی است که

خداوند، بنده‌اش را به آن مبتلا می‌کند و می‌آزماید و هر گاه بنده به آن گرفتار شود و شکیبایی ورزد، خداوند، شکیبایی و صبر او در برابر بلا را دوست می‌دارد. کسانی که غم و اندوه را ستوده و این را به شریعت نسبت داده و آن را امری پسندیده پنداشته‌اند، اشتباه کرده‌اند. بلکه باور صحیح همین است که در شریعت از اندوه و ناراحتی نهی شده است.

بر عکس در شریعت به شاد شدن به رحمت و لطف الهی و شادمانی به آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده و به خوشحال شدن به سبب هدایت الهی و احساس سرور به خاطر خیر مبارکی که از آسمان بر دل‌های اولیا فرود آمده، امر شده است.

و اما روایتی دیگر که «هر گاه خداوند، بنده‌ای را دوست بدارد، در دل او نای غم ایجاد می‌نماید و اگر بنده‌ای را دوست نداشته باشد، در دل او سرود و نای شادی قرار می‌دهد»، روایتی اسرائیلی می‌باشد و گفته شده در تورات آمده است. البته این روایت، مفهوم درستی دارد و آن، اینکه مؤمن به خاطر گناهانش غمگین است و فاسق، غافل و سرگرم می‌باشد و شادمانه نغمه می‌سراید.

اگر دل صالحان بشکند، به خاطر خوبی‌هایی که از دست داده و به سبب کوتاهی در رسیدن به درجات والای ایمانی است و یا به علت گناهی می‌باشد که مرتکب شده‌اند. بر خلاف اندوه و ناراحتی گناهکاران که آنها به علت از دست دادن دنیا و خوشیها، لذتها، درآمدها و مقاصد آن اندوهگین می‌شوند. پس اندوه و ناراحتی آنها برای دنیا و در راه دنیاست.

و اما آنچه خداوند، در مورد پیامبرش یعقوب علیه السلام گفته است که: ﴿وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [یوسف: ۸۴] «و چشمانش از غم و اندوه کور شد و او، سرشار از اندوه بود». در این آیه، خداوند متعال از حالت یعقوب علیه السلام که به سبب گم کردن فرزندش به او دست داده بود، خبر می‌دهد و می‌گوید که خداوند، او را به این اندوه و ناراحتی مبتلا کرد؛ همانگونه که بلائی جدایی از فرزند را برای او آورد. ضمن اینکه باید دانست خبر دادن از یک مسأله، بر این دلالت نمی‌کند که آن مسأله، خوب است و باید آن را انجام داد. بلکه ما امر شده‌ایم که از غم و اندوه به خدا پناه ببریم. چون اندوه و ناراحتی، ابری تاریک و سنگین و شبی ظلمانی و طولانی است. غم و اندوه، مانعی است بر سر راه کسی که می‌خواهد به اهداف بلند برسد.

اهل سلوک اجماع کرده‌اند که اندوهگین شدن برای دنیا امر پسندیده‌ای نیست. البته به استثنای ابوعثمان جبری که می‌گوید: غم و اندوه، در هر حالت، فضیلت است و ایمان مؤمن را

می‌افزاید تا وقتی به خاطر از دست رفتن گناهی نباشد. چون غم و اندوه، باعث پالایش انسان می‌گردد. باید گفت: تردیدی نیست که غم و اندوه، رنج و بلایی از جانب خداست؛ همانطور که بیماری از سوی خداوند می‌آید. اما اینکه یکی از منازل راه است، خیر؛ چنین نیست. پس برای فراهم کردن شادی و سرور بکوش و از خداوند بخواه که به تو زندگی پاکیزه و پسندیده‌ای بدهد و تو را آسوده خاطر و راحت بگرداند. چون آرامش، یکی از نعمت‌های دنیاست. حتی برخی گفته‌اند: در دنیا بهشتی است که هرکس وارد آن نشود، به بهشت آخرت وارد نخواهد شد و بهشت دنیا، آرامش و شادمانی است.

از خداوند متعال می‌خواهیم که دل‌های ما را با نور یقین بگشاید و آسوده بگرداند و دل‌هایمان را به راه راست هدایت کند و ما را از زندگی بغرنج و دشوار نجات دهد.

### نکته

بیا با هم فریاد بزنیم و این دعای صادق و گرم را به زبان بیاوریم؛ این دعا، برای دور شدن ناراحتی، اندوه و گرفتاری است: «لا إله إلا الله العظيم الحليم، لا إله إلا الله رب العرش العظيم، لا إله إلا الله رب السموات ورب الأرض ورب العرش الكريم، يا حي يا قيوم لا إله إلا أنت برحمتك أستغيث». «هیچ معبود بحقی جز خداوند بزرگ بردبار نیست، هیچ معبود برحقی جز پروردگار بزرگ عرش نیست، هیچ معبود به حقی جز پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار بزرگوار عرش نیست، ای همیشه زنده و ای همیشه پایدار! هیچ معبود بحقی جز تو نیست و به رحمت تو یاری می‌جویم».

«اللهم رحمتك أرجو، فلا تكلني إلى نفسي طرفة عين و اصلح لي شأني كله لا إله إلا أنت» «بارخدایا! به رحمت تو امیدوارم؛ مرا به اندازه یک چشم به هم زدن به خودم مسپار و همه کارهایم را درست کن. هیچ معبود بحقی جز تو نیست».

«أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم وأتوب إليه» «از خداوندی که هیچ معبود به حقی جز او نیست، آمرزش می‌طلبم؛ خداوند همیشه زنده و پاینده، و به سوی او باز می‌گردم و توبه می‌نمایم».

«لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين». «هیچ معبود به حقی جز تو نیست؛ تو پاک و منزهی؛ بی‌گمان من از ستمگران بوده‌ام».

«اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن امتك، ناصيتي بيدك، ماضٍ فيّ حكمك، عدل في قضاءك؛ أسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحداً من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني وذهاب همي» «بارخدایا! من، بنده تو هستم، فرزند بنده ات و فرزند کنیزت؛ پیشانی من در دست توست، فرمان تو در مورد من قطعاً اجرا می‌شود، فیصله تو درباره من عدل است، به وسیله همه نامهایی که داری و خودت را به آن نامیده یا آن را در کتاب خود نازل کرده و یا به یکی از آفریده هایت آموخته‌ای یا آن را در دنیای غیب نزد خود نگاه داشته‌ای، از تو می‌خواهم که قرآن را بهار دلم و نور سینه‌ام و مایه از بین رفتن غم و اندوهم قرار دهی».

«اللهم إني أعوذ بك من الهم والعجز والكسل والبخل والجبن وضلع الدين وغلبة الرجال». «بارخدایا! از غم و ناتوانی و تبلی و بخل و بزدلی و از اینکه بدهی، کرم را خم کند و مردان بر من چیره شوند، به تو پناه می‌برم».

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] «ما را خدا کافی است و او، بهترین کارساز است».

## لبخند بزَن

خنده متوسط و معتدل، دارویی برای غم‌ها و مرهمی برای ناراحتی‌ها است. چنین خنده‌ای در شاد کردن روح و قلب، قدرت عجیبی دارد؛ چنانچه ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: من می‌خندم تا دلم شاد گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله گاهی چنان می‌خندید که دندانهای آسیاب ایشان دیده می‌شد. خندیدن کسانی که بیماری انسان و درمان آن را می‌دانند، اینگونه است.

خندیدن، قله آرامش و راحتی است، اما خندیدنی که بیش از حد نباشد. در حدیث آمده است که: «زیاد نخندید؛ چون خنده زیاد، دل را می‌میراند». بلکه نه زیاد و نه کم، به صورت میانه؛ چنانکه در حدیث آمده است: «لبخند زدن در برابر برادرت صدقه ایست».

﴿فَتَبَسَّ صَاحِجًا مِّن قَوْلِهَا﴾ [النمل: ۱۹] «از گفته‌اش تبسم کرد».



اما از خندیدن برای تمسخر و استهزا باید پرهیز کرد. ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَيِّنَاتٌ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ﴾ [الزخرف: ۴۷] «وقتی او با آیات ما نزد آنها آمد، ناگهان شروع به خندیدن به او کردند».

یکی از نعمت‌هایی که به اهل بهشت داده می‌شود، خنده است: ﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ﴾ [المطففين: ۳۴] «در روز قیامت مؤمنان به کافران می‌خندند». عرب‌ها، کسی را که همواره لبخند بر لبانش نقش می‌بست، می‌ستودند و این را دلیل بزرگواری، سخاوت و کرامت می‌دانستند.

ضحوك السن يطرب للعطايا      ويفرحان تعرض بالسؤال  
آنهایی که همواره لبخند بر لبانشان نقش بسته است، هنگام عطا و بخشش به مردم، شادمان می‌شوند و اگر از آنها چیزی خواسته شود، خوشحال می‌گردند.

زهیر درباره «هرم» چنین سروده است:

تراه اذا ما جئته مهتلاً      كأنك تعطيه الذی أنت سائله

هرگاه نزد او بروی، او را شادمان می‌یابی؛ گویا چیزی را که از او می‌خواهی، به او می‌دهی. در حقیقت، اسلام، در عقاید، عبادات، اخلاق و رفتار مبتنی بر میانه‌روی استوار است. پس نباید انسان، همیشه ترشروی و اخمو باشد و نیز نباید خنده‌های بلند و بیهوده سر دهد؛ بلکه متانت و وقار خود را حفظ کند و برای آرامش روحی خود، به اندازه معقول و میانه بخندد. ابو تمام می‌گوید:

نفسی فداء أبی علی إنه      صبح المؤمنل کوکب المتأمل

فکه یجم الجد أحياناً وقد      ینضو ویهزل عیش من لم یهزل

«جانم فدای ابوعلی باد؛ او، روشنایی و سپیده‌دمی است که مورد امید و آرزو می‌باشد و نیز ستاره ایست که غرق در اندیشه و تفکر است. با خنده رویی شوخی می‌کند و گاهی کاملاً جدی می‌شود؛ گاهی شوخی و بذله‌گویی می‌نماید و زندگی کسی را که شاد و سر حال نگشته، شاد می‌گرداند».

ترشروی، نشانه ناراحتی درونی و بدمزاجی انسان است: ﴿ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ﴾ [المدثر: ۲۲] «سپس اخم نمود و روی ترش کرد».

وجوههم من سواد الكبر عابسة كأنما أوردوا غصبا إلى النار

لیسوا کقوم اذا لا قیتهم عرضاً مثل النجوم التي یسری بها الساری

«چهره‌هایشان از سیاهی تکبر، اخمو و عبوس است؛ گویا به زور به جهنم برده می‌شوند؛ مانند قومی نیستند که وقتی با آنها روبرو می‌شوی، همانند ستارگان، راهنمای انسان باشند».

در حدیث آمده است: «ولو أن تلقی أخاک بوجه طلق» (و خوبی را ناچیز بدان؛ هر چند برادرت با گشاده رویی دایدار کنی). احمد امین در کتاب (فیض الخاطر) می‌گوید: آنهایی که به زندگی لبخند می‌زنند، فقط خودشان خوشبخت نیستند؛ بلکه آنها در انجام کارها توانایی بیشتری دارند و بیشتر می‌توانند مسئولیت بپذیرند؛ این‌ها برای رویارویی با سختی‌ها، حل دشواری‌ها و انجام کارهای بزرگی که به سود خودشان و مردم است، شایسته‌ترند.

اگر به من بگویند: از ثروت فراوان و مقام والا یا از وجود راضی و سرحال، یکی را انتخاب کن، دومی را انتخاب خواهم کرد؛ مال و ثروت وقتی با ناراحتی و ترشروی همراه باشد، به چه درد می‌خورد؟! مقام والا اگر با گرفتگی و تشویش خاطر همراه باشد، چه ارزشی دارد؟! اگر کسی تمام دنیا را داشته باشد، اما طوری گرفته باشد که گویی عزیزی را به خاک سپرده و برگشته است، چه ارزشی دارد؟! زیبایی زن بدانگاه که اخم کند و خانه‌اش را به جهنمی سوزان تبدیل نماید، به چه درد می‌خورد؟! بدون تردید خانمی که به زیبایی در حد چنین زنی نیست، اما خانه‌اش را به بهشتی تبدیل کرده، هزاران بار بهتر است.

لبخند ظاهری، ارزشی ندارد مگر آنکه برآمده از ناهنجاریهایی باشد که بر طبیعت انسان می‌آید. گلها، خندانند و جنگل‌ها، لبخند می‌زنند. دریاها، رودبارها، آسمان، ستارگان و پرندگان، همه، لبخند می‌زنند و بر لبهای انسان نیز بطور طبیعی لبخند نقش بسته است؛ البته در صورتی که طمع و ناراحتی‌هایی برایش پیش نمی‌آید که او را عبوس و ترشو می‌نماید. بنابراین صدای او با نغمه‌های هماهنگ طبیعت ناهمخوانی می‌کند و ناسازگار است. از اینرو کسی که خودش را عبوس و ترشو گرفته، زیبایی را نخواهد دید و کسی که قلب او آلوده گشته، از مشاهده و درک حقیقت ناتوان است. چون هر انسانی، دنیا را از لابلای عمل، اندیشه و انگیزه‌هایش می‌بیند. پس وقتی عملش، درست باشد و از فکر درست و انگیزه‌های پاک

برخوردار باشد، عینکی که با آن دنیا را تماشا می‌کند، پاک و روشن است و او، دنیا را همانگونه که آفریده شده، می‌بیند. در غیر این صورت شیشه‌های عینکش سیاه می‌گردد و او، هر چیزی را تار و سیاه می‌بیند.

افرادی هستند که می‌توانند از هر چیزی شقاوت و بدبختی بیافرینند. کسانی هم هستند که می‌توانند از هر چیزی سعادت و خوشبختی خلق نمایند؛ زنانی هستند که نگاهشان در خانه فقط به اشتباهات می‌افتد؛ امروز، روز سیاهی است. چون بشقابی شکسته و یا نمک غذا زیاد شده و یا کاغذی مچاله را در اتاق دیده است! پس به خاطر آن خشم گرفته، شروع به ناسزا گفتن می‌کند و به همه افراد خانه طوری دشنام می‌دهد که گویاشعله ای از آتش است. مردانی هستند که بخاطر شنیدن یک کلمه یا تعبیر و تفسیر نادرست آن و یا به خاطر مسأله ناچیز و پیش پا افتاده ای یا به سبب زیانی مالی و یا سود کمتر از حد انتظار و امثال این مسایل، صفای زندگی را برای خود و دیگران تیره می‌کنند و تمام دنیا، در نظرشان سیاه می‌آید و زندگی را برای اطرافیانش نیز سیاه و تار می‌کنند. این‌ها، برای مبالغه و بزرگ جلوه دادن بدیها، استادند، از گاه کوه می‌سازند و از تخم و بذر، درختی درست می‌کنند و توانایی کار خوب را ندارند. از اینرو به آنچه به آنها داده شده، هر چند زیاد باشد و از دستاورد خود، هر چند بزرگ باشد، لذت نمی‌برند. زندگی، یک هنر است؛ هنری که باید آن را آموخت. به خیر و صلاح انسان است که به جای تلاش برای ثروت اندوزی و پر کردن جیب خود و سعی و تکاپو برای خرج کردن دارایی‌اش، بکوشد تا گل‌های محبت را در زندگیش بکارد. زندگی و حیاتی که در آن، همه تلاش‌ها، برای جمع آوری مال و ثروت باشد و در آن هیچ تلاشی برای رشد و پیشرفت زیبایی، مهرورزی و محبت صورت نگیرد، چه ارزشی دارد؟!

بیشتر مردم چشمان خود را به روی زیبایی‌های زندگی باز نمی‌کنند و بلکه چشم آنها، فقط به سوی پول باز است. از کنار باغ‌ها، گل‌های زیبا، آب روان و جوشان و پرندگان نغمه خوان می‌گذرند، اما به آنها توجه نمی‌کنند و بلکه توجهشان فقط به مبلغی است که می‌آید و می‌رود. پول، وسیله‌ای برای زندگی سعادت‌مندانه است؛ اما آنها، وضعیت را بر عکس کرده و زندگی سعادت‌مندانه را فروخته‌اند تا در عوض، پول بدست آورند. چشم‌ها برای دیدن زیبایی‌ها در قالب جسم ما نهاده شده‌اند، اما ما، چشمانمان را چنان عادت داده‌ایم که چیزی جز پول، نمی‌بینند. هیچ چیزی، وجود و چهره انسان را مثل ناامیدی عوض نمی‌کند. پس اگر قصد لبخند زدن داری، با ناامیدی مبارزه کن.

فرصت برای شما و مردم فراهم است؛ دربِ موفقیت شما و همه مردم گشوده و باز است؛ پس عقل خود را به خوشبینی به آینده عادت بدهید. اگر بر این باور باشید که برای کارهای کوچک، ساخته شده اید، فقط توان انجام کارهای کوچک را خواهید داشت و اگر بر این باور باشید که برای انجام کارهای بزرگ و مهم به دنیا آمده اید، چنان همتی در وجود خود احساس می‌کنید که با آن موانع را می‌شکنید و با عبور از آنها به میدان وسیع و هدف والا می‌رسید. هر کس، برای مسابقه دوی صد متر، وارد میدان شود، پس از طی مسافت صد متر، احساس خستگی می‌نماید؛ اما کسی که در مسابقه دوی چهارصد متر وارد می‌شود، با طی کردن صد متر و دویست متر احساس خستگی نمی‌کند. پس به اندازه هدفی که برای خود معین می‌کنی، به همان اندازه همت خواهی داشت. هدف خود را مشخص کن؛ باید هدف، والا باشد و بدانی که رسیدن به آن دشوار است. اما تا وقتی که هر روز، گام تازه‌ای به سوی هدف بر می‌داری، دشواری راه اشکالی ندارد.

ناامیدی، بی‌هدفی، دیدن بدی‌ها و کاستی‌های زندگی، عیبجویی از مردم و سخن گفتن از بدی‌های دنیا، انسان را از پیشرفت باز می‌دارد و او را ترشو می‌گرداند و در زندانی تاریک می‌افکند.

انسان، در بدست آوردن هیچ چیزی چنان موفق نمی‌شود که در بدست آوردن مربی، توفیق می‌یابد تا استعدادهای طبیعی او را رشد دهد، بین آنها تعادل برقرار کند، افق دید او را وسیع نماید، عفو و گذشت را به او بیاموزد و به او یاد دهد که بهترین هدفی که باید برای بدست آوردن آن تلاش کرد، این است که انسان به اندازه توانایش به مردم خیر و سود برساند و خورشیدی باشد که همه جا را روشن می‌کند و پرتو محبتش به هر کجا می‌تابد و دلش، سرشار از عطوفت، مهربانی و انسانیت می‌باشد تا بدین ترتیب دوست داشته باشد که به تمام اطرافیانش و کسانی که با او تماس می‌گیرند، خیر و خوبی برساند.

انسانی که تبسم بر لبان اوست، دشواری‌ها را می‌بیند و از چیرگی بر آنها لذت می‌برد، به آن نگاه می‌کند، لبخند می‌زند و به حل آن می‌پردازد؛ لبخند می‌زند و بر آن چیره می‌شود. اما انسانی که اخمو و ترشروست، نمی‌تواند دشواری‌ها را پشت سر بگذارد و هرگاه دشواری‌ها را ببیند، آن را بزرگ می‌پندارد، همت خود را کوچک می‌شمارد و می‌گوید: اگر چنین کنم، چنان می‌شود و اگر چنان کنم، چنین می‌شود... چنین انسانی، در حقیقت بر روزگار نفرین نمی‌فرستد؛ بلکه در واقع تربیت و طبیعت خودش را لعنت می‌کند. او، دوست دارد در زندگی

موفق شود، اما نمی‌خواهد بهای موفقیت را بپردازد. او در هر راهی شیر غران می‌بیند و منتظر است تا از آسمان طلا بیارد و یا زمین بشکافد و گنجی نمایان شود.

سختی‌ها و دشواری‌های زندگی، نسبی هستند و برای کسی که خودش ناچیز و کوچک است، همه چیز، دشوار و سنگین و غیر قابل تحمل می‌باشد؛ اما کسی که خودش، بزرگ و قوی است، هیچ چیزی بر او سخت و دشوار نیست. انسان‌های بزرگ، در نبرد با سختی‌ها به شکوه و عظمتشان افزوده می‌گردد و انسان‌های ضعیف، با گریز از مصایب به رنج و بیماریشان اضافه می‌شود. سختی‌ها همچون سگ درنده‌ای است که وقتی ترس و فرار تو را ببیند، پارس می‌کند و دنبال می‌دود؛ اما اگر ببیند که نسبت به او بی‌اعتنا هستی، راه را برایت باز می‌کند و از ترس تو در پوست خود می‌پیچد. آنچه بیش از همه چیز وجود انسان را نابود می‌کند، احساس حقارت و خود کوچک بینی است؛ بدین صورت که انسان، چنین تصور نماید که هرگز نمی‌تواند کار بزرگی انجام دهد و انتظار خیر بزرگی از او نمی‌رود. هرگاه انسان، احساس فرومایگی و حقارت کند، اعتماد به نفس و خودباوری را از دست می‌دهد. بدین سان هر گاه به انجام کاری اقدام کند، در توانایی و امکان موفقیت خود شک نموده، با سستی و ضعف به انجام آن کار می‌پردازد و در نتیجه شکست می‌خورد. اعتماد به نفس و خودباوری، فضیلت و ارزش بزرگی است که موفقیت در زندگی، بر پایه آن استوار می‌باشد.

خودباوری، با غرور و فخر فروشی که یک عمل زشت است، بسیار فرق می‌کند؛ تفاوتشان این است که غرور یعنی اعتماد بر خیال پردازی و تکبر بیهوده، اما اعتماد به نفس و خودباوری یعنی اینکه انسان بر تواناییهایی که برای قبول مسئولیت دارد، اعتماد کند و برای تقویت استعدادهايش و پرورش آنها بکوشد.

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

قلت: ابستم یكفی التجهم فی السما!

لن یرجع الأسف الصبا المتصرما!

صارت لِنفسی فی الغرام جهنما

قلبی فكیف أطیق أن أتبسما!

قضیت عمرک کله متألما!

قال: السماء کئیبة وتجمها

قال: الصبا ولی! فقلت له: ابستم

قال: التی کانت سمائی فی الهوی

خانت عهدی بعد ما ملکتها

قلت: ابستم واطرب فلو قارنتها

قال: التجارة في صراع هائل  
أو غادة مسلولة محتاجة  
قلت: ابتسم ما أنت جالب دائها  
أيكون غيرك مجرماً وتبيت في  
قال: العدي حولي علت صيحاتهم  
قلت: ابتسم، لم يطلبوك بدمهم  
قال: المواسم قد بدت أعلامها  
و على للأجباب فرض لازم  
قلت: ابتسم يكفيك أنك لم تزل  
قال: الليالي جرعتني علقما  
فلعل غيرك إن رأك مرناً  
أتراك تغنم بالتبرم درهماً  
يا صاح لا خطر على شفيتك أن  
فاضحك فإن الشهب تضحك والد  
قال: البشاشة ليس تسعد كائناً  
قلت: ابتسم مادام بينك والرددي

مثل المسافر كاد يقتله الظما  
لدم وتنفت كلما لهثت دما!  
وشفائها، فإذا ابتسمت فربما...  
وجل كأنك أنت صرت المجرماً؟  
أأسر والأعداء حولي في الحمي؟  
لو لم تكن منهم أجل وأعظماً!  
وتعرضت لى في الملابس والدمى  
لكن كفى ليس تملك درهماً  
حياً ولست من الأحبة معدماً!  
قلت: ابتسم ولئن جرعت العلقما  
طرح الكآبة جانباً وترنماً  
أم أنت تخسر بالبشاشة مغنماً؟  
تثلمها، والوجه أن يتحطماً  
جى متلاطم ولذا نحب الأنجماً!  
يأتي إلى الدنيا ويذهب مرغماً  
شبر، فإنك بعد لن تبسماً

«گفت: آسمان، افسرده و روی در هم کشیده است. گفتم: لبخند بزنی؛ همین که آسمان،

عبوس است، کافی است.

گفت: جوانی رفت. گفتم: لبخند بزنی؛ چون افسوس و تأسف، هرگز عمر و جوانی گذشته را

باز نمی گرداند.

گفت: معشوقه ای که آسمان عشقم بود، زندگی را برایم به جهنمی سوزان تبدیل کرده است.

بعد از آنکه دل به او بستم با من بی وفایی کرد؛ پس چگونه می توانم لبخند بزنی؟

گفتم: لبخند بز و شاد باش؛ اگر با او همراه شوی، تمام عمر خود را با درد و رنج سپری خواهد کرد.

گفت: تجارت در کشمکش هولناک قرار دارد؛ مانند مسافری که نزدیک است تشنگی، او را بکشد و یا مانند دوشیزه مبتلا به سل که به خون نیازمند است؛ اما هرگاه که نفس‌های بریده‌اش را می‌کشد، خون از دهانش بیرون می‌آید.

گفتم: لبخند بز؛ تو نمی‌توانی بیماریش را از وجودش بیرون بیاوری و او را بهبود ببخشی؛ پس لبخند بز شاید. آیا دیگران مرتکب جرم شده‌اند و تو، شب را با هراس می‌گذرانی؛ چنانکه گویا تو مرتکب جرم شده‌ای؟

گفت: دشمنان، پیرامون من هستند و صداهایشان بلند شده است؛ آیا خوشحال شوم و حال آنکه دشمنان، در اطراف من در تب و تابند؟

گفتم: لبخند بز؛ بخاطر مذمت آنها مورد بازخواست قرار نمی‌گیری، اگر از آنها بزرگتر نباشی!

گفت: نشانه‌های موسم‌ها، آشکار گردیده و در لباس‌ها و خویشاوندی با من برخورد کرده است.

و من در برابر دوستان وظیفه ضروری و مهمی دارم، ولی در دست من یک درهم نیست.  
گفتم: لبخند بز؛ همین کافی است که هنوز زنده‌ای و دوستان، تو را از دست نداده‌اند.  
گفت: شبها، رنج‌ها و تلخی‌هایی را به کام من فرو برده است. گفتم: لبخند بز؛ گرچه تلخی را به تو خورانده باشند.

شاید وقتی کسی، دیگر تو را ببیند که ترانه می‌خوانی، افسردگی و رنج را دور بیندازد و آواز و ترانه سر دهد.

آیا به نظرت با اندوه و افسردگی، درهمی به چنگ می‌آوری یا می‌پنداری که با شادمانی، غنیمتی را از دست خواهی داد؟

ای فریادگر! خطری نیست بر لبهایت که نقاب زنند و خطری بر چهره‌ات نیست که در هم شکسته شود.

پس بخند؛ چون سنگ‌های آسمانی می‌خندند و تاریکی، پرتلاطم است؛ از اینرو ما، ستارگان را دوست می‌داریم.

گفت: شادی، هیچ موجودی را که به دنیا می‌آید و با اجبار از آن می‌رود، خوشبخت نمی‌کند.

گفتم: تا وقتی که میان تو و ناگواری، یک وجب فاصله هست، لبخند بزنی؛ چون بعد از آمدن ناراحتی، هرگز لبخند نخواهی زد».

براستی که ما چقدر به لبخند زدن، بشاش بودن و آرامش و نرمخویی نیازمندیم؛ پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند به من وحی کرده که فروتنی کنید تا هیچکس بر دیگری تجاوز نکند و هیچکس، بر دیگری فخر فروشی ننماید».

### نکته

غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون دیروز غم و اندوه را تجربه نمودی و به تو هیچ سودی نرساند؛ فرزندان مردود شد، تو ناراحت و غمگین گشتی؛ آیا ناراحتی تو او را قبول کرد؟! پدرت درگذشت، پس تو اندوهگین شدی؛ آیا زنده شد؟! در تجارت ضرر کردی و اندوهگین شدی؛ آیا غم و اندوهت، زیان‌ها را به سود تبدیل کرد؟!!

غم مخور؛ چون تو به خاطر یک مصیبت غمگین گشتی و آن یک مصیبت، به چندین بلا تبدیل شد. از فقر و ناداری ناراحت شدی و به رنج و ناراحتی افزوده گشت؛ از حرف دشمنان و اندوهگین شدی و با این کار آنها را علیه خود یاری دادی؛ از ترس امر ناگواری که انتظار وقوعش را داشتی، اندوهگین گشتی، اما آن امر ناگوار، اصلاً به وقوع نپیوست! غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون اگر غم بخوری، خانه‌ای بزرگ، همسری زیبا، ثروت فراوان، مقام والا و فرزندان رشید و شریف، برایت هیچ سودی نخواهند داشت. غم مخور و اندوهگین مباش؛ چون غم و اندوه، آب زلال را به گلویت تلخ خواهد کرد و گل را چون هندوانه ابوجهل خواهی دید و باغ شکوفا در نظرت چون بیابانی خشک می‌نماید و زندگی، برایت به زندانی تحمل ناپذیر تبدیل می‌گردد.

وقتی دو چشم، دو گوش، دو لب، دو دست، دو پا و زبان داری و در امنیت و تندرستی بسر می‌بری، غم مخور و اندوهگین مباش:

﴿فَبِأَيِّ ءَالَآءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۳﴾﴾ [الرحمن: ۱۳] «پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟»



وقتی دینی داری که به آن معتقد هستی، خانه‌ای داری که در آن سکونت می‌کنی، نانی داری که آن را می‌خوری، آبی در دسترس داری که می‌نوشی، لباسی داری که می‌پوشی و همسری داری که در آغوشش می‌خوابی، پس چرا غم می‌خوری و اندوهگین می‌شوی؟!

## نعمت درد و رنج

درد و ناراحتی، همیشه ناپسند و مذموم نیست؛ گاهی خیر و صلاح بنده، در این است که ناراحت و دردمند شود. زمانی انسان، دعای گرمی می‌کند و صادقانه به ستایش پروردگارش می‌پردازد که دردمند باشد.

دردمندی طالب علم و تحمل سختی‌های طلب علم، از او عالم و دانشمند بزرگی خواهد ساخت. چون در آغاز سوخته است و در نهایت می‌درخشد. دردمند بودن شاعر و رنج و تلاش او برای آنچه می‌سراید، ادبیاتی مؤثر و گیرا به بار خواهد آورد؛ شعری که از دلی دردمند بر می‌خیزد، احساسات را تحریک می‌کند و دل‌ها را به تپش می‌اندازد. رنج بردن نویسنده، اثر زنده، گیرا و آموزنده‌ای از او بجا خواهد گذاشت. دانش پژوهی که زندگی را با راحتی و بی‌اعتنایی گذرانده و بحرانها، او را نیش زده‌اند و دشواری‌ها، داغ خود را بر او نگذاشته‌اند، طالبی سست و تنبل و تن‌پرور باقی خواهد ماند. شاعری که درد را نشناخته و تلخی و ناگواری را نچشیده، سروده‌هایی انباشته از سخنان بی‌ارزش و پوچ خواهد داشت؛ چون اشعارش، فقط از زبانش برخاسته و از درون و ضمیرش نشأت نگرفته و قلب و اعضای او در مفاهیم اشعارش نزیسته است.

زندگی مؤمنان صدر اسلام، بالاترین و برترین نمونه و الگوست. آنانی که در دوران فجر رسالت و زمان تولد آیین اسلامی و آغاز بعثت می‌زیسته‌اند، دارای بزرگترین ایمان، نیکوترین قلب، صادق‌ترین لهجه و عمیق‌ترین دانش بوده‌اند؛ چون آنها درد و رنج را در زندگی تجربه کرده، در گرسنگی، فقر، آوارگی، اذیت و آزار و جدایی از چیزهای محبوب و دوست داشتنی بسر برده و همچنین دردها و زخم‌ها و کشته شدن‌ها و شکنجه‌ها را تجربه نموده‌اند. پس آنان، بحق انسان‌هایی برگزیده و پاک بوده‌اند که در شرافت و پاکی نمونه هستند و رمز و نماد از خودگذشتگی می‌باشند: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ

صَلِّحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾ [التوبة: ١٢٠] «این، برای آن است که هیچ تشنگی ورنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و جایی که کفار را به خشم می‌آورد، طی نمی‌کنند و از دشمن ضربه‌ای نمی‌بینند، مگر آنکه خداوند در ازای این چیزها برایشان عملی صالح ثبت می‌کند؛ بی‌گمان خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند».

در جهان مردمانی هستند که آثار زیبایی از خود به جهانیان تقدیم کرده‌اند؛ چون آنها دردمند بوده‌اند. تب، متنبی را ناخوش کرده بود. آنگاه او این شعر زیبا را سرود:

وزائر تي كان بها حياء      فليس تزور إلا في الظلام  
 «آنکه به دیدار من می‌آید، گویا شرم و آزر، او را فرا گرفته؛ از اینرو جز در تاریکی شب به دیدنم نمی‌آید».

نعمان بن منذر، نابغه را به قتل تهدید کرد؛ آنگاه نابغه، این شعر را به مردم تقدیم نمود:

فإنك شمس والملوك كواكب      إذا طلعت لم يبد منهن كوكب  
 تو، خورشیدی و پادشاهان، ستاره هستند؛ هرگاه خورشید طلوع کند، هیچیک از ستارگان باقی نمی‌ماند».

بسیارند کسانی که از خود زندگی و حیات را به جا گذاشته‌اند؛ چون آنها درد کشیده‌اند. لذا از درد، داد و فریاد مکن و از رنج‌ها مترس؛ شاید این رنج و درد زمانی چند، برایت سرمایه و توانی باشد. اگر دلسوخته و دردمند زندگی کنی، بهتر از آن است که خونسرد، بی‌همت و بی‌تحرك زندگی نمایی. ﴿وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ أُتْبِعَاتِهِمْ فَتَبَطُّهُمْ وَقِيلَ أَعْدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ﴾ [التوبة: ٤٦] «ولی خداوند، تحرك و خیزش آنها را نپسندید؛ بنابراین آنان را در جایشان بی‌حركت قرار داد و به ایشان گفته شد: با آنهايي که نشسته‌اند، بنشینید».

به یاد شاعری افتادم که با رنج‌ها، حسرت‌ها و درد جدایی زندگی بسر نمود و در واپسین لحظات زندگیش شعری زیبا، معروف و بدور از تکلف سرود. او، مالک بن الریب می‌باشد که در رثای خودش، این شعر را گفته است:

ألم ترني بعث الضلالة بالهدى      وأصبحت في جيش ابن عفان غازياً  
 فله دري يوم أترك طائعاً      بني بأعلى الرقمتين وماليا  
 فيا صاحبي رحلي دنا الموت فانزلا      برايئة إني مقيم لياليا

أقيا على اليوم أو بعض ليلة      ولا تعجلاني قد تين مايا  
وخطا بأطراف الأسنه مضجعي      وردا على عيني فضل رائيا  
ولا تحسداني بارك الله فيكما      من الأرض ذات العرض أن توسعاليا

«آیا نمی‌بینی که گمراهی را در برابر هدایت فروختم و از جنگجویان حاضر در لشکر ابن عفان گشتم؟»

آفرین بر من روزی که فرزندانم را با میل خود رها می‌کنم در حالی که برایشان دو اسب نشاندار و مال و دارایی‌ام را بجا گذاشته‌ام.

ای دو نفری که همراهم هستید! بر تپه‌ای فرود بیایید؛ مرگ، نزدیک شده و من چند شبی رحل اقامت خواهم افکند.

امروز یا قسمتی از یک شب در کنارم باشید و مرا شتابزده نکنید؛ چون وضعیت من، مشخص است.

با نوک نیزه‌ها آرامگاهم را بکنید و قسمت اضافه ردایم را بر پیشانیم بیندازد.

خدا به شما خیر و نیکی دهد؛ از کندن جایی گشاده در زمین برای من دریغ مورزید».

و تا آخر، این صدای لرزان و فریادی که حکایت از داغدیدگی و مصیبت زدگی می‌نماید، از دل داغدیده این شاعر اندوهگین، بر می‌آید.

﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ [الفتح: ١٨]  
«پس خداوند آنچه را که در دل‌هایشان هست، دانست و آرامش را بر آنان فرود آورد و به پاداش آن، پیروزی نزدیکی به آنها داد».

لا تعذل المشتاق في أشواقه      حتى يكون حشاك في أحشائه

«مشتاق و دل‌باخته را به خاطر علاقه‌هایش سرزنش مکن؛ تو زمانی حالت او را درک می‌کنی که غوغایی که در درون اوست، در درون تو باشد».

دیوان شاعرانی را دیده‌ام که سرد و بی‌روح هستند؛ چون آنها اشعارشان را سست و بدون اندوه و رنج سروده‌اند. از اینرو به صورت قطعه‌ای از بیخ و انباشته‌ای از خاک عرض اندام کرده‌اند.

تألیفاتی را در زمینه موعظه و سخنرانی دیده‌ام که هیچ احساسی در شنونده بر نمی‌انگیزند و اصلاً او را تکان نمی‌دهند؛ چون بدون سوز و گداز و بدون درد و رنج می‌باشند: ﴿يَقُولُونَ يَا أَقْوَاهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۶۷] «آنان با دهانهایشان (زبانهایشان) چیزهایی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست».

اگر می‌خواهی مردم، تحت تأثیر سخن یا شعر قرار بگیرند، قبل از دیگران در آتش سخن و شعر بسوز، تحت تأثیر آن قرار بگیر، طعم آن را بچش و در مقابل آن واکنش نشان بده، آنگاه می‌بینی که شعر و سخنت، در مردم اثر می‌گذارد.

﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ [الحج: ۵]  
 «وقتی آب را بر آن فرو فرستادیم، تکان خورد و از هر جفتی گیاهی زیبا رویاند».

## نعمت معرفت

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۳] «و آنچه نمی‌دانستی، به تو آموخت و خداوند، فضل بزرگی بر تو دارد».

جهالت و بیسوادی، ضمیر و وجدان را نابود می‌کند و سرزندگی را از بین می‌برد و عمر را تباه و ضایع می‌نماید. ﴿إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾ [هود: ۴۶] «تو را پند می‌دهم که از جاهلان باشی».

علم و دانش، نور بصیرت، حیات روح و سوخت محرک طبیعت و فطرت است: ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲] «آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده گردانیدیم و برایش نوری قرار دادیم که در پرتو آن میان مردم راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکی هاست و نمی‌تواند از آن بیرون بیاید؟»

شادمانی و آرامش، با علم و دانش همراه است؛ چون به وسیله علم و دانش، امور پیچیده حل می‌شوند، انسان گمشده خود را می‌یابد و آنچه را که پنهان است، کشف می‌کند. انسان، همواره شیفته اطلاع یافتن از تازه‌ها و آگاه شدن از زیبایی هاست. اما جهالت، یعنی خستگی و

اندوه؛ چون جهالت و بیسوادی، زندگی و حیاتی است که تازگی و زیبایی ندارد و دیروزش مانند امروز و امروزش، مانند فرداست.

اگر می‌خواهی خوشبخت باشی، به دنبال علم و دانش برو و به جستجوی معرفت و شناخت پرداز و امور مفید را به دست بیاور تا ناراحتی‌هایت از میان برود. ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] «و بگو: ای پروردگرم! به دانشم بیفزای».

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ [العلق: ۱] «بخوان بنام پروردگارت؛ آن که آفرید».

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هر کس که خداوند نسبت به او اراده خیر داشته باشد، به او آگاهی و بینش دینی می‌دهد». کسی که علم و دانش ندارد، نباید به مال و مقام خود افتخار کند؛ چون زندگی و عمر او کامل نیست. ﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى﴾ [الرعد: ۱۹] «آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، حق است، مانند کسی است که نابیناست؟»

زمخشری مفسر قرآن می‌گوید:

سهری لتنقيح العلوم ألدلي من وصل غانية وطيب عناق  
«بیداریم برای بازبینی علوم، برای من از وصال و هم آغوشی با زنی خواننده و عطر آگین، لذت بخش‌تر است».

وتمايلي طرباً لحل عويصة أشهي وأحلي من مدامة ساقی  
«وقتی با شادی برای حل مشکلی علمی روی می‌آورم، این کار برایم از جام‌های شراب ساقی، شیرین‌تر و گواراتر است».

وصرير أقلامي على أوراقها أحلي من الدوكاء والعشاق  
«صدای قلم فرسایی من بر کاغذها، برایم شیرین‌تر از هیاهو و غوغای عاشقان است».

والذ من نقر الفتاة لدفها نقرى لألقى الرمل عن أوراقی  
«ضربه زدنم بر روی برگ‌های کاغذ برای دور کردن خاک‌ها از روی آن، زیباتر و لذت بخش‌تر از کوبیدن دختر جوان بر طبلش می‌باشد».

یا من يحاول بالاماني رتبي كم بين مستغل وآخر راقی

«ای کسی که فقط با خیال و آرزو تلاش می‌کنی تا به مقام من برسی! بدان که میان کسی که دست و پایش بسته و کسی که بالا می‌رود، تفاوت بزرگی است».

أبيت سهران الدجی و تبيته  
نوماً و تبغي بعد ذاك لحاقي  
«من، شب‌های تاریک را بیدار سپری می‌کنم و تو آن را در خواب می‌گذرانی؛ آیا باز هم می‌خواهی به مقام من برسی؟!»

دانش و معرفت چه زیباست و چقدر آرامش و آسودگی خاطر می‌آورد: ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ وَسُوءَ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ﴾ [محمد: ۱۴] «آیا کسی که بر دلیلی از سوی پروردگارش باشد، مانند کسی است که کار بدش برای او آراسته گردید و یا مانند آنان که از امیال و هواهای نفس خود پیروی کرده‌اند؟»

## هنر شادی

یکی از بزرگترین نعمت‌ها، شادی دل و آرامش آن است. هرگاه دل، شاد باشد، ذهن و خاطر استوار می‌گردد و چیزهای زیبایی تولید می‌کند و انسان، سر حال و تازه‌تر می‌شود؛ گفته‌اند: شادمانی، هنری اکتسابی و آموختنی است. پس هر کس، چگونگی شادمانی را فرا بگیرد و به آن دست یابد، از زیبایی‌ها و شادی‌های زندگی و از نعمت‌های پیرامون خود بهره‌مند خواهد شد. قاعده اساسی در جستن و بدست آوردن شادمانی، تاب و تحمل است؛ کسی که تاب و تحمل دارد، از حوادث و فجایع تکان نمی‌خورد و به خاطر چیزهای پیش پا افتاده، پریشان نمی‌گردد. انسان، متناسب با قوت و صفای قلب، سرزنده و شادمان می‌شود.

اضطراب، سست نهادی و ضعف در پایداری، وسیله‌هایی هستند که غم‌ها و ناراحتی‌ها، سوار بر آنها به سراغ انسان می‌آیند؛ پس هر که خود را به بردباری، شکیبایی و صلابت عادت دهد، مشکلات و بحرانها، برایش آسان خواهند بود.

إذا اعتاد الفتی خوض المنایا  
فأهون ما تمر به الوحول  
«هرگاه جوان، خودش را به فرو رفتن در سختی‌ها عادت دهد، آسانترین چیزی که از آن عبور می‌کند، باتالاقها هستند».

یکی از دشمنان شادمانی، تنگ نظری و کوتاه بینی است. بدین صورت که انسان، فقط به خودش اهتمام بورزد و جهان و آنچه را که در آن است، فراموش نماید. خداوند، دشمنانش را

چنین توصیف نموده است: ﴿أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۴] «برایشان فقط خودشان مهم است».

پس این کوتاه نظران، جهان را در درون خود می‌بینند و در مورد دیگران نمی‌اندیشند و برای دیگران زندگی نمی‌کنند و به دیگران توجه نمی‌نمایند. ما باید گاهی برای چند لحظه‌ای از خود دور شویم و به دیگران پردازیم تا بدین سان غم‌ها و ناراحتی‌های خود را فراموش کنیم؛ با این کار به دو فایده دست می‌یابیم: یکی اینکه خودمان را خوشبخت می‌کنیم و دیگری اینکه در خوشبخت کردن دیگران نیز مشارکت می‌ورزیم.

یکی از اصول فن شادمانی این است که انسان، فکر و اندیشه خود را کنترل نماید و نگذارد که فکر او، به هر سو بتازد و بی‌هدف، این سو و آن سو برود. اگر فکر و اندیشه‌ات را رها کنی، سرکشی می‌نماید و از حد می‌گذرد و با پرونده‌ای قطور از ناراحتی‌ها به نزدت باز می‌گردد و کتاب غم‌ها را از زمانی که به دنیا آمده‌ای، برایت می‌گشاید و می‌خواند.

هرگاه فکر و اندیشه، رها شود، گذشته اندوهبار و آینده هراسناک را به روی تو ترسیم می‌کند و آنگاه آشفته و ناآرام می‌شوی و احساسات، طعمه حریق وحشتناک می‌گردد. پس فکر و اندیشه خود را با لگام توجه جدی و تمرکز بر کار مفید، مهار کن. ﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸] «و بر خداوندی که همیشه زنده است و نمی‌میرد، توکل کن».

یکی از اصول و پایه‌های مهم در زمینه بررسی شادمانی، این است که به زندگی ارزش و جایگاه واقعی آن را بدهیم؛ پس باید دانست که زندگی بیش از یک سرگرمی نیست و باید از آن رویگردان شوی و به آن بی‌اعتنا باشی؛ چون زندگی، مادری است که فراق و جدایی، مهر آن است و پستان فجایع و بلاها را در دهان انسان می‌گذارد و حوادث را فراهم می‌نماید؛ پس چگونه می‌توان به چنین چیزی توجه نمود و به خاطر امور از دست رفته آن، غم خورد؟

صفای زندگی، تیرگی است و درخشش آن بیهوده و یأس آور می‌باشد؛ نویدهای زندگی، سرابی در صحرائی خشک و بی‌آب است. آنچه می‌زاید، وجودی ندارد و آنکه در دنیا سرور و آقا است، مورد حسادت و کینه می‌باشد و آن کس که در دنیا در ناز و نعمت قرارداد، مورد تهدید است و عاشق دنیا با شمشیر بی‌وفایی آن کشته خواهد شد.

أبْنِي أَيْنَا نَحْنُ أَهْلُ مَنَازِلٍ      أَبْدَا غَرَابِ الْبَيْنِ فِيهَا يَنْعَقُ

«ما، در میان منازل سکونت گزیده‌ایم که همواره کلاغ جدایی، در آن قارقار می‌کند».

نبکی علی الدنيا وما من معشر- جمعتهم الدنيا فلم يتفرقوا  
«به خاطر دنیا گریه می‌کنیم؛ حال آنکه هیچ گروهی نبودند که دنیا آنها را گرد هم آورده  
باشد و سپس متفرق و پراکنده نشده باشند».

أین الجبارة الأكاسرة الألی کنزوا الكنوز فلابقین ولا بقوا  
«سرکشان و قدرتمندانی که خزانه‌ها اندوخته بودند؛ آری! نه خودشان باقی ماندند و نه  
گنج‌هایشان».

من کل من ضاق الفضاء بعیشه حتی ثوی فحواه لحد ضیق  
«هر کس که زندگی، برایش تنگ شده بود، بالاخره روزی وجودش را گور تنگ پوشاند و در  
خود گرفت».

خرس إذا نودوا كأن لم یعلموا أن الکلام لهم حلال مطلق  
«وقتی صدا زده شوند، لال هستند و گویا نمی‌دانند که سخن گفتن، برایشان جایز است».  
در حدیث آمده است: «علم با آموختن بدست می‌آید و بردباری با صبر و شکیبایی حاصل  
می‌شود».

در فن آداب باید گفت که هنر شادمانی را باید ساخت، اسباب آن را فراهم آورد و خود را به  
آن عادت داد تا اینکه خوی و سرشت انسان بگردد.  
زندگی دنیا، سزاوار این نیست که ما عبوس و گرفته باشیم.

حکم المینة فی البریة جاری ما هذه الدنيا بدار قرار  
«حکم مرگ، در میان مردم جاری است؛ این دنیا، سرای ماندن نیست».  
بیناتری الإنسان فیها مخبرا ألیته خبرا من الأخبار  
«انسانی را می‌بینی که گزارش مرگ دیگران را می‌دهد و ناگهان می‌بینی که خودش، به یک  
خبر تبدیل شده است».

طیعت علی کدر و أنت تریدها صفاً من الأقتدار والأکدار  
«دنیا، بر ناگواری و تیرگی سرشته شده است و تو می‌خواهی که از آلودگی‌ها و رنج‌ها، پاک و  
صاف باشد؟»

ومکلف الأيام ضد طباعها متطلب فی الماء جذوة نار



«کسی که می‌خواهد چیزی را به روزگار تحمیل کند که بر خلاف طبیعت آنست، مانند کسی است که در میان آب به دنبال شعله آتش می‌گردد».

وإذا رجوت المستحيل فإنها تبنى الرجاء على شفير هار  
«و هرگاه به امر محال و ناممکن امیدوار باشی، بدان که ساختمان امید را بر لبه پرتگاه می‌سازی».

والعيش نوم والمنية يقظة والمرء بينهما خيال ساری  
«زندگی، خواب است و مرگ، بیداری؛ انسان در میان این دو، خیالی است».

فاقضوا مآربكم عجالاً إنهم  
«نیازهایتان را شتابان برآورده سازید؛ چون عمرهایتان، برقی است که همچون دیگر برق‌ها لحظه‌ای می‌درخشد و از نگاه‌ها پنهان می‌شود».

وتركضوا خيل الشباب وبادروا أن تسترد فإنهن عوار  
«و اسب‌های جوانی را بتازید و بکوشید تا نفس تازه کنند؛ چون آن اسب‌ها، معیوبند».

ليس الزمان وإن حرصت مسالماً طبع الزمان عداوة الأحرار  
«تو هرچند آزمند باشی، باز هم زمان، از در آشتی در نخواهد آمد؛ سرشت زمان و طبیعت آن، چنین است که با آزادگان دشمنی می‌نماید».

این، یک حقیقت تردیدناپذیر است که شما نمی‌توانید تمام آثار غم و اندوه را از زندگی خود بیرون ببرید؛ چون زندگی، اینگونه آفریده شده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾﴾ [البلد: ٤] «به راستی که ما، انسان را در درد و رنج آفریده‌ایم». ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ ﴿٢﴾﴾ [الإنسان: ٢] «ما، انسان را از نطفه‌ای آمیخته آفریده‌ایم و او را می‌آزماییم». ﴿لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾﴾ [هود: ٧] «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما عمل بهتری انجام می‌دهد».

هدف، این است که از غم و اندوه خود بکاهی، اما اینکه ناراحتی و اندوه، بطور کامل از صفحه زندگی حذف شود، چنین چیزی فقط در باغ‌های بهشت، ممکن و میسر است. از اینروست که بهشتیان، می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ ﴿٣٤﴾﴾ [فاطر: ٣٤] «ستایش خداوندی را سزاست که ناراحتی و اندوه را از ما دور کرد». این، دلیلی است بر اینکه اندوه و

ناراحتی، فقط در بهشت بطور کامل از حیات انسان رخت بر می‌بندد. همانطور که کینه و حسد، فقط در بهشت بطور کامل از بین می‌رود. ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ﴾ [الأعراف: ۴۳] «و ما، ناراحتی و کینه‌ای را که در دل‌هایشان بود، بیرون می‌کشیم».

پس هر کس، حالت و ضعف دنیا را بداند، آن را به خاطر رویگردانی، جفا و بی‌وفایی‌اش، معذور می‌داند و می‌داند که بی‌وفایی و جفا، سرشت و حالت دنیاست.

حلفت لنا أن لا تخون عهدنا      فكأننا حلفت لنا أن لا تفسى

«برای ما سوگند خورد که به پیمان‌هایی که با ما بسته، خیانت نکند؛ اما گویا سوگند خورده بود که بر سر پیمان‌ش نماند».

با وضع و حالی که از دنیا بیان کردیم، شایسته است که فرد دانا و هوشیار، دنیا را با تسلیم شدن در برابر ناگواری و غم و اندوه، علیه خود یاری نکند؛ بلکه با تمام قدرت در برابر این تلخ‌کامی‌ها از خود دفاع کند. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ [الأنفال: ۶۰] «و برای (مبارزه با) آنها تا آنجا که می‌توانید نیروی (مادی و معنوی) و (از جمله) اسب‌های ورزیده آماده کنید تا با آن دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید».

﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾ [آل عمران: ۱۴۶] «پس آنان از آنچه در راه خدا به آنها رسید، سست و ضعیف نشدند».

### نکته

اگر فقیر و تنگدستی، غم مخور؛ چون کسانی هستند که به سبب بدهی در زندان بسر می‌برند. اگر تو خودرو و وسیله نقلیه نداری، کسانی هستند که پاهایشان قطع شده است و پا ندارند. اگر تو از درد می‌نالی، کسانی هستند که سال‌هاست روی تخت بیمارستان خوابیده‌اند. اگر تو یک فرزند از دست داده‌ای، افراد دیگری هستند که چندین فرزند را در یک حادثه از دست داده‌اند.

غم مخور؛ چون تو مسلمانی و به خدا و به پیامبران و فرشتگان خدا و روز قیامت و اینکه خیر و شر به تقدیر و قضای اوست، ایمان داری، اما کسانی هستند که به پروردگار کفر ورزیده،

پیامبران را تکذیب نموده، در کتاب الهی اختلاف ورزیده، روز قیامت را انکار کرده و در مسئله تقدیر و قضا، راه الحاد را در پیش گرفته‌اند.

غم مخور؛ اگر گناه نموده‌ای، توبه کن و اگر بد کرده‌ای، از خداوند آمرزش بخواه. اگر اشتباه کرده‌ای، اشتباه خود را درست کن؛ چون رحمت الهی، گسترده است و در رحمتش، باز می‌باشد و آمرزش او فراوان و فراگیر است و توبه بندگانش را می‌پذیرد.

غم مخور؛ چون اعصاب خود را پریشان می‌کنی، خود را آشفته می‌نمایی و دلت را رنجور و خسته می‌گردانی و خواب، از چشمانت می‌پرد و شب‌ها را با بی‌خوابی سپری می‌کنی. شاعر می‌گوید:

ولرب نازلة يضيق بها الفتى ذرعاً وعند الله منها المخرج

«چه بسا مصیبت‌هایی هستند که انسان، از آنها به تنگ می‌آید و حال آنکه نزد خداوند برون رفتی از این مشکلات وجود دارد».

ضاق فلما استحکمت حلقاتها فرجت وکان یظنها لا تفرج

«مشکل، سخت و دشوار می‌نماید و هنگامی که حلقه‌های آن، محکم می‌گردد، باز می‌شود؛ در حالی که انسان، گمان می‌برد حلقه‌های محکم، باز نخواهد شد».

## کنترل احساسات

احساسات و عواطف در دو حالت، مشتعل و طوفانی می‌شوند: یکی هنگام شادی بسیار و دیگری هنگام مصیبت و بلای سهمگین. پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «من از دو صدا و فریاد ابلهانه و فاسقانه نهی شده‌ام؛ صدای ناخوشایندی که هنگام مصیبت بالا می‌رود و صدایی که هنگام فراهم آمدن نعمت بلند می‌شود».

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ [الحديد: ۲۳] «تا بر آنچه از

دست داده‌اید، اندوهگین نشوید و به آنچه خداوند به شما داده، شادمان نگردید».

در حدیثی آمده است: «صبر و شکیبایی واقعی به هنگام نخستین مرحله مصیبت است». پس هرکس بتواند هنگام بروز حادثه‌ای سهمگین و در شادی فراوان، احساسات خود را کنترل کند، سزاوار مقام پایداری خواهد بود و به سعادت آرامش و لذت چیرگی بر نفس، دست خواهد یافت. خداوند، انسان را چنین توصیف نموده که انسان، شادمان و خودستا است و هرگاه بلایی

به او برسد، داد و فریاد به راه می‌اندازد و چون خیر و نعمتی به او برسد، بخل می‌ورزد، به استثنای نمازگزاران که چنین نیستند. آنها، در شادی و بی‌قراری راه میانه را بر می‌گزینند و در خوشی نعمت، شکر می‌گزارند و در بلا و مصیبت شکیبایی می‌ورزند.

عواطف و احساسات طوفانی، فرد را به شدت از پای در می‌آورد و رنجور و دردمندش می‌گرداند. شخص احساسی، هنگام خشم از کوره در می‌رود، دهانش کف می‌کند، وحشتناک می‌شود، تهدید می‌نماید، از درون شعله ور می‌گردد و اخگرهای نهفته شرارت در وجودش برافروخته می‌شود و طغیان می‌کند؛ آنجاست که از میدان انصاف و دادگری پا فراتر می‌نهد و اگر شاد و خوشحال شود، مستی و سرکشی می‌نماید و خودش را در طغیان سیل خروشان شادی، فراموش می‌کند و از اندازه و جایگاهش پا فراتر می‌گذارد. هر گاه با کسی قطع رابطه کند، او را مذمت و نکوهش می‌نماید، خوبی‌های او را از یاد می‌برد و زیبایی‌ها و فضایلش را زیر پا له می‌کند. اگر کسی را دوست داشته باشد، همه مدال‌های گرامیداشت را به گردن او می‌آویزد و او را به قله کمال می‌رساند. در حدیث آمده است: «دوست خود را به اندازه‌ای دوست بدار که شاید روزی دشمن تو گردد و با دشمن خود به اندازه دشمنی کن؛ شاید روزی دوست تو گردد». همچنین در حدیث آمده است: «و از تو می‌خواهم عدالت و دادگری را در خشم و رضامندی به من عطا نمایی».

پس هرکس احساسات خود را کنترل کرد و خود خویش را حاکم گرداند و به هر چیزی، حد و اندازه‌اش را بدهد، چنین فردی حق را می‌بیند، راه درست را می‌شناسد و به حقیقت رهنمون می‌گردد. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵] «و پیامبران خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم و کتاب و میزان را به همراه آنان نازل کردیم تا مردم به عدل و داد بپای خیزند». اسلام، همچنانکه برنامه درست، شریعت پسندیده و آیین مقدس را آورده، همانطور به همراه میزان ارزش‌ها و رفتارها و اخلاق‌های ارزشمند آمده است. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده‌ایم».

عدالت، همانگونه که در احکام و فرامین، مطلوب است، یکی از نیازهای اساسی آرمان‌گرایی نیز می‌باشد؛ دین، بر پایه صداقت و عدالت استوار گردیده است؛ صداقت در اخبار و

عدالت در احکام، گفته‌ها و کرده‌ها. ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا﴾ [الأنعام: ۱۱۵]  
«فرمان پروردگارت صادقانه و عادلانه به کمال می‌رسد و انجام می‌پذیرد».

## احساس سعادت اصحاب رضی الله عنهم به وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دعوت الهی به سوی مردم آمد؛ او، جاذبه‌هایی مادی نداشت؛ خزانه و گنجی به او داده نشده بود؛ باغی نداشت که از آن بخورد و در کاخ مجللی سکونت نمی‌کرد؛ دوستان او در حالی به او روی آوردند و با او بیعت کردند که زندگی سختی می‌گذراندند و در نهایت مشقت و دشواری قرار داشتند. روزهایی بود که آنها اندک بودند و می‌ترسیدند مردم اطراف، آنها را نابود کنند، اما با این حال، صحابه رضی الله عنهم، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به شدت دوست داشتند.

پیروان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب محاصره شدند؛ از نظر خوراک و غذا در تنگنا قرار گرفتند؛ علیه نام و شخصیت آنان تبلیغ شد؛ خویشاوندان، با آنها به جنگ و مبارزه برخاستند و مردم، آنها را آزار دادند؛ اما با این حال آنان، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به شکل بی‌نظیری دوست داشتند. برخی از آنان روی زمین داغ و سوزان با بدنی برهنه کشیده شدند؛ بعضی در زیر آفتاب و در فضای باز زندانی گشتند؛ کافران، برخی از آنها را به انواع گوناگون شکنجه دادند، با این حال صحابه رضی الله عنهم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از صمیم دل دوست داشتند.

اصحاب رضی الله عنهم، سرزمین، خانه، خانواده و اموالشان را از دست دادند؛ از چراگاه‌هایی که دوران کودکی را در آن گذرانده بودند و از جاهایی که در دوران جوانی در آنجا به بازی و سرگرمی و شادی می‌پرداختند، رانده شدند؛ اما با این همه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با تمام وجود دوست داشتند. مؤمنان، به خاطر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به انواع بلا و مصیبت گرفتار شدند، سخت آشفته گشتند، دل‌هایشان به حنجره‌ها رسید و در مورد خدا گمان‌هایی بردند؛ اما با حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دوست داشتند.

بهترین جوانان اصحاب در معرض شمشیرهای آخته قرار گرفتند و شمشیرها، همانند درختی پربرگ و شاخ، بالای سر آنها سایه افکنده بود.

و كأن ظل السيف ظل حديقة خضراء تنبت حولنا الأزهارا

«و سایه شمشیر، همچون سایه باغی سرسبز بود که پیرامون ما گل می‌رویانند».

مردان آنها قدم در میدان نبرد گذاشتند و چنان به سراغ مرگ رفتند که گویا برای تفریح رفته‌اند یا جنگ، برای آنها مراسم شب عید است. چون آنها پیامبر ﷺ را در حد کمال دوست داشتند.

اما براستی آنان چرا چنین شیفته پیامبر ﷺ بودند و در پناه رسالت او، احساس سعادت می‌کردند و در آغوش آیین او، احساس آرامش و راحتی می‌نمودند و از آمدنش شادمان بودند و همه رنج‌ها، سختی‌ها و مشقت‌ها را در مسیر اطاعت از او فراموش کردند؟! آنان، در وجود پیامبر ﷺ همه مفاهیم خیر و شادمانی و تمام نشانه‌های نیکی و حق را می‌دیدند.

پیامبر ﷺ در کارهای بلند و والا نشانه‌ای برای جویندگان بود؛ مهرورزی و صمیمیت پیامبر ﷺ، سوز و گداز دل آنها را خنک می‌کرد و سخنانش به آنان آرامش می‌بخشید و رسالتش، ارواح آنها را سرشار از شادی می‌نمود. پیامبر ﷺ رضامندی را به دل‌ها تزریق نمود؛ از اینرو آنان به دردهایی که در راه دعوت پیامبر ﷺ می‌دیدند، توجه نمی‌کردند. رسول خدا ﷺ و جودشان را چنان سرشار از یقین کرده بود که همه ناراحتی‌ها و تلخ کامیها را از یاد برده بودند.

پیامبر ﷺ درون و ضمیر آنها را با رهنمودهای خویش صیقل داده و با نور و درخشش خود بصیرت آنان را روشن گردانیده بود؛ آنان را از بارهای گران جاهلیت و بت پرستی که بر دوش آنان سنگینی می‌کرد، سبک دوش نمود و طوق‌های شرک و گمراهی را از گردنشان بیرون آورد؛ آتش کینه و رزی و دشمنی را که در ارواح آنان شعله ور بود، خاموش گرداند و بر احساسات، آب یقین ریخت و بدین سان روح و تن آنان آرام گرفت و دل‌هایشان آرامش یافت و خونسرد شدند. آنان، لذت زندگی درکنار پیامبر ﷺ و نیز آرامش در جوار او، شادمانی از بابت قرار گرفتن در آستان او و احساس امنیت از جهت پیروی از او را دریافتند. اصحاب ﷺ، نجات را در اطاعت از اوامر پیامبر ﷺ و توانگری را در اقتدا به او می‌دانستند.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷] «تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲] «و بی‌گمان تو به راهی راست رهنمون می‌گردد». ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷] «آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور و روشنایی بیرون می‌آورد». ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ

مُبِين ﴿۱﴾ [الجمعة: ۲] «او، ذاتی است که در میان بیسوادان، پیامبری از خود آنان مبعوث کرد که آیات خدا را بر ایشان می‌خواند و آنان را تزکیه می‌نماید و کتاب و حکمت را به آنها می‌آموزد؛ گرچه قبل از آن در گمراهی آشکاری بسر می‌بردند.» ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «و طوقها و زنجیرهایی را که بر آنها بود، از گردن آنان پایین می‌آورد.» ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴] «هرگاه خدا و پیامبرش، شما را به آنچه شما را زنده می‌گرداند، فرا خواندند، اجابت کنید.» ﴿وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا﴾ [آل عمران: ۱۰۳] «و شما در لبه پرتگاه جهنم بودید؛ شما را از آن نجات داد.»

اصحاب پیامبر ﷺ در کنار پیشوا و الگوی خود احساس خوشبختی می‌کردند و واقعاً حق هم داشتند که احساس سعادت نمایند و شادمان گردند.

يا ليلة الجزع هلا عدت ثانية      سقى زمانك هطال من الدّيم  
 «ای شب پریشانی! آیا دوباره باز نمی‌گرددی؟ زمان تو را بارانی سیل آسا و مداوم آبیاری کرده است.»

دروود و سلام خدا بر پیامبر رحمت باد؛ پیامبری که عقل‌ها را از طوق‌های انحراف آزاد کرد و انسانها را از مهلکه‌های گمراهی نجات داد. خدایا! از یاران بزرگوار به پاداش آنچه در راه تو تقدیم نموده‌اند، راضی و خوشنود باش.

## رنج و ناراحتی را از زندگی خود دور بینداز.

کسی که زندگی را همواره بر یک روال و شیوه می‌گذراند، قطعاً خسته و رنجور خواهد گشت؛ چون انسان بطور طبیعی از یک حالت خسته می‌شود. بنابراین خداوند، زمانها و مکانها را متفاوت گردانده و خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و آفریده‌های گوناگون و متنوعی آفریده است؛ شب و روز، زمین همواره و کوهستانی، سیاه و سفید، گرما و سرما، سایه و آفتاب و شیرین و ترش. خداوند، این تفاوت و تنوع را در کتاب خودش بیان نموده است: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾ [النحل: ۶۹] «از شکم‌هایشان نوشیدنی‌ای با رنگ‌های متفاوت، بیرون می‌آید.» ﴿مُتَشَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهَةٍ﴾ [الأنعام: ۱۴۱] «همگون و ناهمگون.» ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ

وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا ﴿فاطر: ۲۷﴾ «و کوه‌های سفید و سرخ که رنگ‌های گوناگونی دارند».  
﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۴۰] «و این روزها را میان مردم به گردش و چرخش در می‌آوریم».

بنی اسرائیل از خوردن بهترین خوراک خسته شدند؛ چون آنها همیشه همین خوراک را می‌خوردند. ﴿لَنْ نُّصَبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَحِيدٍ﴾ [البقرة: ۶۱] «ما نمی‌توانیم بر یک نوع غذا صبر کنیم».

مأمون، گاهی نشسته قرائت می‌کرد و گاهی ایستاده و گاهی در حال راه رفتن و سپس می‌گفت: انسان خسته می‌شود. ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَلًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۱] «آن کسانی که خدا را در حال نشسته و ایستاده و بر پهلو افتاده، یاد می‌کنند».  
اندکی تأمل در عبادتها، نمایانگر تنوع و تازگی آنهاست. بعضی از اعمال و عبادات، قلبی و زبانی هستند و برخی، مالی می‌باشند. عباداتی از قبیل نماز، زکات، روزه، حج و جهاد؛ نماز، ایستادن، به رکوع رفتن و سجده کردن و نشستن است.

هر کس، می‌خواهد راحت و بانشاط باشد و به نتیجه خوبی برسد، باید در کار و زندگی روزمره اش تنوع ایجاد کند. مثلاً هنگام مطالعه، در زمینه‌های مختلف مطالعه کند و قرآن، تفسیر، سیرت، حدیث، فقه، تاریخ، ادبیات و فرهنگ عمومی، همه را در اوقات مختلف مطالعه نماید. وقت خود را تقسیم کند؛ مدتی به عبادت بپردازد و قسمتی از وقتش را با انجام کار دیگری بگذرانند. به دیدار دیگران برود و به استقبال و پذیرایی از مهمان‌ها بپردازد و گاهی ورزش و تفریح کند. آنجاست که خود را چست و چابک و سرحال می‌یابد. چون او تنوع و تازگی را دوست دارد.

له في الندى والبأس يومان عاشهما  
وما منهما الا أغر محجل

«او، در اجتماع و در جنگ، دو روز دارد که سپری نموده و در هر دو سربلند درخشیده است».

فيوم يغيث الناس من مزن كفة  
ويوم يصب الموت والجيش جهفل

«پس یک روز با کف دست به مردم آب می‌دهد و روزی دیگر مرگبار است؛ در حالی که لشکر، انبوه و زیاد می‌باشد».



## اضطراب و آشفتگی را رها کن.

غم مخور؛ چون پروردگارت می گوید: ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ [النشر: ۱] «آیا دلت را گشاده نگردانده ایم؟» شرح صدر، هر آن کسی را شامل می گردد که حق را به دوش گرفته، نور را دیده و راه هدایت را پیشه کرده است. ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ۗ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] «آیا کسی که خداوند، دل او را به اسلام گشوده و او بر نوری از سوی پروردگارش قرار دارد؛ پس هلاک باد برای کسانی که دل هایشان سخت است و با ذکر خدا نرم نمی گردد». بنابراین حق، دل ها را می گشاید و باطل، دل ها را سخت می گرداند.

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ [الأنعام: ۱۲۴] «خداوند، هرکس را بخواهد هدایت کند، دل او را برای اسلام می گشاید». پس این دین، هدفی است که تنها فرد میانه رو به آن می رسد.

﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰] «غم مخور؛ خدا با ماست». هرکس به عنایت و توجه الهی و لطف و یاری او یقین داشته باشد، این جمله را می گوید: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] «کسانی که مردم به آنها گفتند: مردمان، برای (جنگ با) شما فراهم آمده اند، پس از آنها بترسید؛ این چیز به ایمان آنها افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین کارساز است». کفایت و حمایت خداوند، تو را بس است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴] «ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، تو را کافی هستند». هرکس در این راه قدم گذاشته، این موفقیت را بدست آورده است.

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸] «و بر خداوندی که زنده است و نمی میرد، توکل کن». غیر از خداوند، دیگران مرده اند و زنده نیستند؛ فنا می شوند و ماندگار نخواهند بود؛ خوار و زبون هستند و شکوهمند و توانا نمی باشند.

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [النحل: ۱۲۷-۱۲۸] «و شکیبایی بورز، و صبر تو جز به خداوند نیست و بر آنان اندوهگین مباش و از مکرهایی که می‌ورزند، تنگدل مباش. بی‌گمان خداوند با پرهیزگاران و با کسانی است که نیکو کارند». همراهی ویژه خداوند با دوستانش، عبارت است از حفاظت، یاری و سرپرستی آنها به میزان جهاد و تقوایشان. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۹] «و سست مشوید و غمگین نگردید و شما برتر خواهید بود». ﴿لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ ط وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۱] «آنها زیانی به شما جز آزار نمی‌رسانند و اگر با شما کارزار کنند، فرار می‌نمایند و به شما پشت خواهند کرد و سپس یاری نخواهند شد». ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [المجادلة: ۲۱] «خداوند مقرر داشته است که من و پیامبرانم چیره خواهیم شد؛ بی‌گمان خداوند، نیرومند تواناست». ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱] «ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگانی دنیا و در روزی که مردم بپا می‌خیزند (روز قیامت) یاری خواهیم کرد». این، وعده‌ایست که خلاف نخواهد شد. ﴿فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُصُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ [غافر: ۴۴-۴۵] «وکارم را به خدا می‌سپارم؛ بی‌گمان خداوند به بندگان بیناست. پس خداوند، او را از بدی‌های مکرشان نجات داد». ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲] «و مؤمنان باید بر خدا توکل نمایند».

غم مخور و چنین فرض کن که فقط یک روز زندگی می‌کنی؛ پس چرا در این یک روز اندوهگین و ناراحت شوی و یا خشمگین گردی؟!

در حدیث آمده است: «وقتی صبح کردی، منتظرم شام مباش و چون شام کردی، منتظر صبح مباش». یعنی فقط در حدود همین امروز زندگی کن، گذشته را به یاد نیاور و از آینده پریشان مباش. شاعر می‌گوید:

ما مضى فات والمؤمل غيب  
ولك الساعة التي أنت فيها

«آنچه گذشت، رفت و تمام شد و آنچه امید آن می‌رود، در دنیای غیب و پنهان است و فقط لحظه‌ای که در آن هستی، از آن تو می‌باشد».

مشغول شدن به گذشته و به یاد آوردن آن و همچنین نشخوار کردن بلاها و رنج‌هایی که اتفاق افتاده و حوادثی که تمام شده و گذشته‌اند، نوعی حماقت و دیوانگی است. یک ضرب المثل چینی می‌گوید: تا وقتی به پل نرسیده‌ای، از آن عبور مکن. یعنی در آمدن حوادث و رنج‌ها و غم‌های آن شتاب موزز تا آنکه آنها را دریابی و با آنها زندگی نمایی.

یکی از پیشوایان گذشته می‌گوید: ای انسان! تو، سه روز داری؛ دیروزت که رفته است؛ فردایت که هنوز نیامده است و امروزت. پس در استفاده از امروز، خدا را مورد توجه قرار بده.

کسی که غم‌های گذشته و امروز و آینده را بدوش می‌کشد، چگونه زندگی خواهد کرد؟! کسی که گذشته را به یاد می‌آورد و به خاطر آن دردمند می‌شود، چگونه راحت خواهد بود؟! در صورتی که افسوس گذشته، هیچ سودی ندارد!

و معنای اینکه «هرگاه صبح کردی، منتظر غروب مباش و چون غروب کردی، منتظر صبح مباش»، این است که آرزوی طولانی نداشته باش و همواره انتظار فرارسیدن اجل خویش را بکش و کارهای نیک انجام بده؛ با بلندپروازی به آینده مشغول مباش و تلاشها و کارهایت را بر امروز متمرکز کن و فقط به امروز اهتمام بورز؛ امروز اخلاق خوبی داشته باش؛ به تندرستی خود توجه نما و با دیگران به خوبی و زیبایی رفتار کن.

## نکته

غم مخور؛ چون تقدیر الهی رقم خورده و دفتر تقدیر بسته شده است و آنچه مقدر شده، اتفاق خواهد افتاد. از اینرو بدان که غم و ناراحتی تو، چیزی را پس و پیش و اضافه و کم نمی‌کند.

غم مخور؛ چون مگر می‌شود با غم خوردن روزگار را متوقف گردانی، خورشید را نگاه داری، عقربه‌های ساعت را به عقب برگردانی، قدمه‌هایت را به عقب بگذاری و آب رفته را به جوی برگردانی؟!

غم مخور؛ چون غم خوردن همچون طوفانی است که هوا را خراب و آب را آلوده می‌کند؛ رنگ آسمان را تغییر می‌دهد و گل‌های نوشکفته را در باغ زیبا و سرسبز، می‌شکند.

غم مخور؛ زیرا کسی که غم می خورد، مانند جویباری است که از دریا جدا می شود و باز به دریا می ریزد یا همچون زنی است که هر چه را بافته و رشته، پنبه می کند و مانند کسی است که در مشک سوراخی می دمد، و همانند نویسنده ای است که با انگشت خود روی آب می نویسد.

غم مخور؛ چون عمر واقعی تو، دوران خوشبختی و آسایش خاطر توست. پس روزهایت را در اندوه و ناراحتی صرف مکن و شبهایت را در غم و اندوه از دست مده و لحظه ای، زندگیّت را در میان غم ها نگذران و در تلف کردن زندگیّت زیاده روی مکن؛ چون خداوند اسرافکاران را دوست نمی دارد.

## اندوهگین مباش؛ چون پروردگارت،

### آمرزگار و توبه پذیر است

آیا این فرموده الهی به تو آرامش نمی دهد و غم و اندوه تو را دور نمی نماید و سعادت را به تو باز نمی گرداند که می گوید: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳] «بگو ای بندگام که بر خود زیاده روی کرده اید! از رحمت خداوند ناامید نباشید. بی گمان خداوند، همه گناهان را می آمرزد و او، آمرزگار مهربان است».

خداوند، آنها را (ای بندگان من) خطاب کرد تا دل شکسته آنها را به دست آورد و شادشان گرداند و از آنها به اسرافکاران و زیاده روان تعبیر کرد؛ چون آنها گناهان و اشتباهات زیادی مرتکب شده اند. قطعاً آنهايي که کمتر گناه کرده اند، باید بیشتر به رحمت او امیدوار باشند. خداوند، بندگانش از ناامیدی و یأس از رحمت و آمرزش خود نهی کرد و فرمود که او، همه گناهان توبه کننده را می آمرزد؛ خداوند، خود را در این آیه با ضمیرهایی که برای تأکید بکار می روند و با الف و لام معرفه که کمال صفت را اقتضا می نمایند، توصیف کرده و فرموده است: ﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳] «بی گمان او، آمرزگار مهربان است».

آیا از این فرموده الهی احساس شادمانی نمی کنی که می گوید: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۵] «و کسانی که هرگاه کار زشتی انجام دهند یا

بر خودشان ستم نمایند، خداوند را یاد می‌کنند و برای گناهان خود آمرزش می‌طلبند و چه کسی جز خداوند، گناهان را می‌آمرزد و آنها بر آنچه کرده‌اند، در حال دانایی اصرار نمی‌ورزند». همچنین می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٠﴾﴾ [النساء: ۱۱۰] «و هرکس کار بدی انجام دهد یا بر خودش ستم نماید و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزگار مهربان خواهد یافت».

آیا از این گفته الهی شادمان نمی‌گردی که می‌گوید: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلِكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا ﴿٣١﴾﴾ [النساء: ۳۱] «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می‌شوید، پرهیز کنید، بدیهایتان را می‌زداییم و شما را به جای خوبی وارد می‌گردانیم».

و اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾﴾ [النساء: ۶۴] «و اگر آنها وقتی بر خود ستم می‌کنند، نزد تو بیایند و از خدا آمرزش بخواهند و پیامبر برای آنها طلب آمرزش نماید، خداوند را توبه پذیر مهربان خواهند یافت».

و فرموده الهی که می‌فرماید: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَعَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ أَهْتَدَى ﴿٨٢﴾﴾ [طه: ۸۲] «و بی‌گمان من، بس آمرزنده هستم برای کسی که توبه نماید و ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، سپس راهیاب گردد».

وقتی موسی عليه السلام، انسانی را به قتل رساند، گفت: پروردگارا! مرا ببامرز. پس خداوند او را بخشید.

خداوند در مورد داوود عليه السلام پس از آنکه توبه کرد و به سوی خدا بازگشت، می‌فرماید: ﴿فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكُمْ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ﴿٢٥﴾﴾ [ص: ۲۵] «پس آن اشتباه او را بخشیدیم و او نزد ما مقرب است و سرانجام نیکی دارد».

سبحان الله که خداوند، چه مهربان و بزرگوار است! خداوند، رحمت و آمرزش خود را به کسانی که معتقد به تثلیث (سه خدا) هستید، عرضه نمود. چنانچه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾﴾ [آفلا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ

عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾ [المائدة: ٧٣-٧٤] «(مسیحیان) گفتند: خداوند سومین سه تاست؛ حال آنکه هیچ معبود بحقی نیست جز خدای یگانه. و اگر آنها از آنچه می‌گویند، باز نیابند، کافران را عذاب دردناکی خواهد رسید. آیا به سوی خدا باز نمی‌گردند و از او آمرزش نمی‌طلبند و خداوند، آمرزگار مهربان است».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرموده است: «خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: ای فرزند آدم! هرگاه مرا بخوانی و به من امید ببندی، تو را هر چند گناه کرده باشی، می‌آمرزم و باکی ندارم. ای فرزند آدم! اگر گناهانت به پری آسمان برسند، تو را می‌آمرزم و باکی ندارم. ای فرزند آدم! اگر به پری زمین با گناه بیایی و در حالی با من رو برو شوی که با من چیزی را شریک نکرده‌ای، به اندازه پری زمین با آمرزش به استقبال تو خواهم آمد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند، شبانگاه دست خویش را می‌گستراند تا گناهکاری که در روز مرتکب گناه شده، توبه نماید و روزننگام دستش را می‌گستراند تا گناهکار شب توبه کند و چنین است تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند (یعنی قیامت فرا رسد)».

در حدیث قدسی آمده است: «ای بندگانم! شما، شب و روز مرتکب گناه می‌شوید و من، همه گناهان را می‌آمرزم؛ پس از من آمرزش بطلبید تا شما را ببخشایم».

در حدیث صحیح آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر شما گناه نکنید، خداوند، شما را از میان می‌برد و گروهی دیگر می‌آورد که گناه می‌کنند و از خداوند آمرزش می‌خواهند و خداوند، آنها را می‌آمرزد». همچنین در حدیث صحیح آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، از چیزی برایتان می‌ترسم که سخت‌تر از گناه است و آن، خودپسندی است».

در حدیث صحیح آمده است: «همه شما خطاکار هستید و بهترین خطاکاران، توبه کنندگان می‌باشند».

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «(فردی را در نظر بگیرید که آب و غذایش را بر شتری گذاشت و شترش را در بیابان گم کرد و به جستجوی آن پرداخت؛ آنگاه از یافتن آن ناامید گشت و خوابید؛ سپس بیدار شد و دید که شتر، بالای سرش ایستاده است. پس از خوشحالی گفت: بارخدا! تو بنده ام هستی و من پروردگارت. از شدت خوشحالی اشتباه کرد. خداوند، از توبه بنده‌اش، از چنین فردی خوشحال‌تر می‌گردد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بنده‌ای مرتکب گناهی شد؛ آنگاه گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز. چون کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد. سپس گناهی دیگر مرتکب شد و گفت: بار خدایا! گناهم را بیامرز؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد؛ سپس گناهی دیگر مرتکب شد و گفت: بارخدایا! گناهم را بیامرز؛ چون کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد. پس خداوند عزوجل فرمود: بنده ام دانست که پروردگاری دارد که به سبب گناهان مؤاخذه می‌کند و گناهان را می‌بخشد. پس بنده‌ام هر چه می‌خواهد، بکند». یعنی تا وقتی بنده توبه می‌کند و آمرزش می‌طلبد و از گناه خود پشیمان می‌شود، من او را می‌آمرزم.

### غم مخور؛ همه چیز به تقدیر و قضای الهی بستگی دارد

هر چیزی طبق تقدیر و قضای الهی انجام می‌شود. این، باور مسلمانان و پیروان پیامبر هدایت است؛ آنها بر این باورند که هیچ چیزی در جهان هستی جز با علم و اجازه و تقدیر الهی اتفاق نمی‌افتد. ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [الحديد: ۲۲] «هیچ بلایی به زمین و خودتان نمی‌رسد مگر آنکه قبل از آمدن، در کتابی ثبت شده است؛ بی‌گمان این کار، برای خداوند آسان است».

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹] «ما، هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم». ﴿وَلَتَبْلُوَنَكُمْ بِنُؤْمٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْثَمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵] «و شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کم و کاستی در اموال و جانها و ثمرات می‌آزماییم و بردباران را مژده بده».

در حدیث آمده است: «کار مؤمن چه زیبا و شگفت‌انگیز است! کار او، همه‌اش، به خیر اوست و کسی جز مؤمن این حالت را ندارد؛ اگر خوشی به او دست دهد، شکر می‌گزارد، پس به خیر اوست و اگر زبانی به او برسد، بردباری می‌نماید و این، به خیر او می‌باشد».

در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه چیزی درخواست نمودی، از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا کمک بخواه و بدان که اگر تمام امت، گرد هم بیایند تا به تو سودی برسانند، هیچ فایده‌ای به تو نخواهد رساند مگر آنچه خداوند برای تو مقرر کرده و

نوشته است؛ و اگر همه جمع شوند تا زبانی به تو برسانند، زبانی به تو نخواهند رساند، مگر آنچه خداوند، برای تو مقرر نموده است؛ قلم‌ها، برداشته شده و کاغذها، خشکیده اند».

همچنین در حدیث صحیح آمده است که: بدان آنچه به تو رسیده، چنان نبوده که از تو خطا کند و به تو نرسد؛ آنچه به تو رسیده نیز چنان نبوده که به تو برسد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «ای ابوهریره! به آنچه که تو خواهی یافت (و با آن مواجه خواهی شد)، قلم رفته است».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «برای آنچه به تو فایده می‌رساند، بکوش و از خداوند کمک بخواه و ناتوان مباش و نگو: اگر چنین می‌کردم، چنان می‌شد و بلکه بگو: خداوند مقدر نموده و خداوند، هر چه بخواهد، انجام می‌دهد».

در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «خداوند، برای بنده هیچ چیزی را مقدر نمی‌نماید مگر آنکه به خیر اوست».

از شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله در مورد گناه پرسیدند که آیا گناه به خیر بنده است؟ گفت: آری، به شرط آنکه بنده، پشیمان شود و توبه نماید و طلب آمرزش کند و شکسته گردد.

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [البقرة: ۲۱۶] «و شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه به خیر شماست و شاید چیزی را دوست بدارید و حال آنکه به ضرر شماست. و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

هي المقادير فلمني أو فذر  
تجري المقادير على غرز الإبر  
«این، تقدیر الهی است؛ پس خواهی مرا سرزنش کن یا مرا واگذار که تقدیر به هر صورت، انجام شدنی است».

## غم مخور و منتظر بر طرف شدن رنج و اندوه باش.

در حدیثی به روایت ترمذی، آمده است: «بهترین عبادت، انتظار برطرف شدن رنج و مشکل است».

﴿أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿۸۱﴾﴾ [هود: ۸۱] «آیا صبح نزدیک نیست»؟



طلوع سپیده دم برای رنجدیدگان آشکار می‌شود و صبح امید و فرج از راه می‌رسد و تاریکی غم و اندوه را برطرف می‌سازد؛ به صبح و سپیده دم بنگر و منتظر باش تا خداوند مشکل گشا، گره از مشکلات بگشاید. عربها می‌گویند: «وقتی ریسمان، سخت و سفت شود، پاره خواهد شد». یعنی وقتی کارها، بحرانی و بغرنج شدند، منتظر برطرف شدن رنج و مشکل و رهایی از بحران باش. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ وَ أَجْرًا ۝﴾ [الطلاق: ۵] «هر کس از خداوند بهراسد و تقوای الهی پیشه نماید، خداوند کارش را آسان می‌گرداند».

عربها می‌گویند:

الغمرات ثم ينجلينه ثم يذهب ولا يجنه

«سختی‌ها، برطرف می‌شوند و می‌روند و او را دیوانه نمی‌کنند».

در حدیث صحیح آمده است: «من، نزد گمان بنده ام هستم؛ پس هر گمانی که می‌خواهد، در باره ام داشته باشد».

﴿حَقِّي إِذَا أَسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَبُوا جَاءَهُمْ نَصْرًا فَجِيَّ مَن نَّشَاءُ﴾ [یوسف: ۱۱۰] «تا آنکه پیامبران، ناامید گردیدند و گمان بردند که آنها دروغگو قرار داده شدند، بدانگاه یاری ما به سراغ آنها آمد و آنگاه هرکس را که بخواهیم، نجات می‌دهیم».

﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝﴾ [النشرح: ۶] «به همراه سختی آسانی است».

برخی از مفسرین گفته‌اند: یک سختی، بر دو آسانی چیره نخواهد گشت. بعضی هم این گفته را حدیث دانسته‌اند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۝﴾ [الطلاق: ۱] «شاید خداوند بعد از آن کاری تازه ایجاد نماید».

﴿أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ۝﴾ [البقرة: ۲۱۴] «آگاه باشید! همانا یاری خداوند نزدیک است».

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ۝﴾ [الأعراف: ۵۶] «بی‌گمان رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است».

در حدیث صحیح آمده است: «بدان که پیروزی به همراه شکیبایی است و به دنبال اندوه و مشکل، راه حل و برون رفت خواهد آمد».

شاعر می‌گوید:

إذا تضایق أمر فانتظر فرجا      فأقرب الأمر أدناه إلى الفرج

«هرگاه کاری، سخت و دشوار گشت، منتظر راه حل و بر طرف شدن مشکل باش؛ چون نزدیکترین چیز به راه حل و رهایی، دشوار شدن مشکل است».

شاعری دیگر می‌گوید:

وإني حبست النفس بعد ابن عنبس      وقد لجج من ماء العيون لجوج

«بعد از ابن عبس خودم را نگاه داشتم؛ در حالی که امواج خروشان آب چشمه‌ها سر بلند کرده بود».

لیفرح صب أو لیستاء حاسد      وللشر بعد النازلات فروج

«تا دل‌باخته‌ای شادمان شود یا کینه‌توزی ناراحت گردد؛ و مصیبت‌ها بعد از اینکه می‌آیند، برطرف خواهند شد».

دیگری می‌گوید:

سهرت أعین ونامت عیون      فی شوون تکون أو لا تکون

«خواب از برخی چشم‌ها پریده و چشم‌هایی هستند که پلک روی هم نهاده و در خواب فرو رفته‌اند؛ این بی‌خوابی، در مورد چیزهایی است که پیش می‌آید یا پیش نمی‌آید».

فدع الهم ما استطعت فحم      لانك الهموم جنون

«تا آنجا که می‌توانی ناراحتی و اندوه را رها کن؛ چون بر دوش کشیدن ناراحتی‌ها، دیوانگی است».

إن ربا كفاك ما كان بالأمس      سس سیكفیک فی غد ما یکون

«بی‌گمان پروردگاری که تو را در برابر مشکلات دیروز حفاظت کرد، در برابر اتفاقات فردا نیز تو را حفاظت می‌کند».

دیگری می‌گوید:

دع المقادير تجري في أعنتها ولا تنامن إلا خالي البال  
«بگذار مقدرات در محل خود جاری شوند و آسوده خاطر بخواب».

ما بين غمضة عين وانتباهتها يغير الله من حال إلى حال  
«در یک چشم به هم زدن، خداوند، دنیا را از یک حالت به حالتی دیگر تغییر می دهد».

### نکته

غم مخور؛ چون ثروتی که اندوخته‌ای و کاخ‌های مجلل و باغ‌های سرسبز، با وجود غم و اندوه و ناامیدی نه تنها برایت سبب شادمانی نخواهند بود، بلکه به حسرت و غم و اندوهت خواهند افزود.

غم مخور؛ زیرا اگر غم و اندوه را در دلت جای دهی و چشم خود را بسترش بگردانی و اعضایت را برای آن پهن کنی و با پوست خود آن را بپوشانی، داروهای گیاهی و شیمیایی و نسخه‌های پزشکان، تو را خوشبخت و راحت نخواهد کرد.

وقتی توانایی دعا کردن داری و می‌دانی که چگونه می‌توان خود را به آستان خداوند انداخت و نیز می‌توانی بسیار زیبا به درگاه پادشاه پادشاهان، اظهار در ماندگی نمایی، غم مخور. وقتی پاس اخیر شب را در اختیار داری و از لحظه مالیدن پیشانی‌ها در سجده، بهره مندی، غم مخور و اندوهگین مباش.

غم مخور؛ چرا که خداوند، زمین و آنچه را که در آنست، برای تو آفریده است. باغ‌های پرگل و زیبا را که هر نوع درختی در آن یافت می‌شود، برای تو آفریده و درختان خرما را که دارای خوشه‌های روی هم انباشته و ردیف هستند، برای تو خلق نموده است. غم مخور که آفرینش ستارگان درخشان و جنگل‌ها و رودخانه‌ها، برای توست! اما تو غم می‌خوری و اندوهگین می‌شوی؟!

غم مخور؛ تو آب گوارا و زلال می‌نوشی، هوای آزاد استنشاق می‌نمایی، با تندرستی روی پاهایت راه می‌روی و در شب‌ها با امنیت به خوابی آرام فرو می‌روی.

غم مخور و به کثرت از خداوند آمرزش بخواه؛ بی‌گمان پروردگارت آمرزنده است.

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿١٢﴾﴾ [النوح: ۱۰-۱۲]

۱۲] «گفتم: از پروردگانتان طلب آمرزش کنید؛ بی‌گمان او، بس آمرزنده است. آسمان را بر شما می‌باراند و شما را با اموال و فرزندان یاری می‌دهد و برایتان باغ‌هایی پدید می‌آورد و رودبارهایی قرار می‌دهد».

زیاد طلب آمرزش کن تا به موفقیت دست یابی و آسوده خاطر گردی و روزی حلال و فرزندان شایسته داشته باشی. ﴿وَأَنْ أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ﴾ [هود: ۳] «و اینکه از پروردگارتان طلب آمرزش نمایید و سپس به سوی او باز گردید؛ آنگاه به شما کالای نیک خواهد داد و تا مدتی شما را بهره مند می‌کند و به هر صاحب فضلی، فضل و لطف خویش را می‌دهد».

در حدیث آمده است: «هر کس، زیاد استغفار نماید، خداوند هر مشکل و اندوه او را رفع می‌نماید و به او راه برون رفتی از هر بحران و تنگنایی می‌نماید».

سید الاستغفار را بیشتر بخوان؛ این دعا در بخاری آمده است: «اللهم أنت ربّي لا إله إلا أنت، خلقتني وأنا عبدك وأنا على عهدك ووعدك ما استطعت أعوذ بك من شر ما صنعت، أبوء لك بنعمتك عليّ وأبوء بذنبي فاغفر لي، فانه لا يغفر الذنوب إلا أنت». «بارخدا یا! تو، پروردگار من هستی؛ هیچ معبودی به حقی جز تو نیست. مرا آفریده‌ای و من بنده تو هستم و من، تا آنجا که بتوانم بر پیمان و وعده ات پایبندم؛ از شر آنچه کرده‌ام، به تو پناه می‌برم. با نعمت‌هایی که به من داده‌ای، به تو روی می‌آورم و با گناهانم به سوی تو می‌آیم؛ پس مرا ببامرز، چون هیچکس جز تو گناهان را نمی‌آمرزد».

## غم مخور؛ همواره خدا را یاد کن

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸] «هان! با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرند».

و می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۵۲] «مرا یاد کنید، شما را یاد می‌کنم».

﴿وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ﴾ [الأحزاب: ۳۵] «و مردان و زنانی که خدا را زیاد یاد می‌کنند».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيْرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَّاٰصِيْلًا ﴿٤٢﴾﴾

[الأحزاب: ٤١-٤٢] «ای مومنان! خداوند را زیاد یاد کنید و صبحگاهان و شامگاهان او را به پاکی ستایش نمایید».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ اَمْوَالُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللّٰهِ ﴿٤٩﴾﴾ [المنافقون:

٩] «ای مؤمنان! اموال و فرزندان، شما را از ذکر خدا غافل نگرداند».

﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيْتُمْ ﴿٢٤﴾﴾ [الکهف: ٢٤] «و هرگاه فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن».

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِيْنَ تَقُوْمُ ﴿٤٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَاِذْبَرْ النُّجُوْمِ ﴿٤٩﴾﴾ [الطور: ٤٨-

٤٩] «و هنگامی که بر می خیزی، با ستایش پروردگارت، او را به پاکی یاد کن و در شب و هنگام غروب ستارگان، او را به پاکی یاد نما».

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اِذَا لَقِيْتُمْ فِئَةً فَاَنْبَتُوْا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿٤٥﴾﴾ [الأنفال: ٤٥]

«ای مؤمنان! هرگاه با گروهی روبرو شدید، پایدار و ثابت قدم باشید و خداوند را یاد کنید تا رستگار شوید».

در حدیث صحیح آمده است: «مثال کسی که پروردگارش را یاد می کند و کسی که پروردگارش را یاد نمی کند، مثال زنده و مرده است».

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «آنهايي که برای عبادت، خلوت گزیده اند، پیشی گرفته اند».

گفتند: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: «مردان و زنانی که خدا را زیاد یاد می کنند».

در حدیث صحیح آمده است: «آیا شما را از بهترین اعمالتان و پاکیزه ترین آن نزد پروردگارتان آگاه کنم؛ از عملی که برایتان از انفاق نقره و طلا و از روبرو شدن با دشمن و زدن گردن دشمن و یا اینکه دشمن، گردن شما را بزند، بهتر است»؟ گفتند: بله، ای پیامبر خدا! فرمود: «آن عمل، ذکر خداست».

در حدیثی صحیح آمده است که مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! واجبات و دستورات اسلامی زیادند و من پیر شده ام؛ مرا به عملی راهنمایی کن که بدان چنگ بزنم. فرمود: «همواره زیانت با ذکر خدا تر باشد».

**غم مخور و از رحمت خداوند ناامید مباش.**

﴿إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ﴾ [يوسف: ۸۷] «و جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی‌شود».

﴿حَقَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾ [يوسف: ۱۱۰] «تا اینکه پیامبران ناامید شدند و گمان بردند که تکذیب شده‌اند، ناگهان یاری ما سر رسید».

﴿وَنَجِّنُهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنبياء: ۸۸] «و او را از اندوه نجات دادیم و اینگونه مؤمنان را نجات می‌دهیم».

در مورد مسلمانان می‌فرماید: ﴿وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظَّنُونَا﴾ [هٰنَالِكَ اَبْتَلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا] ﴿[الأحزاب: ۱۰-۱۱] «و درباره خدا گمان‌ها می‌بردید؛ در آنجا مؤمنان آزموده گشتند و به شدت تکان داده شدند».

## غم مخور و هر کسی را که به تو بد کرده، ببخش

کسی که در صدد انتقام‌جویی از مردم است یا برای خالی کردن دلش، بر آنها خشم می‌گیرد و از دست آنها ناراحت می‌شود، در حقیقت بهای سنگینی می‌پردازد؛ او، این بها را از قلب، گوشت، خون، اعصاب و از آرامش و سعادت و سرور خود می‌پردازد. به همین خاطر هم خودش ضرر می‌کند.

خداوند، علاج عصبانیت را به ما نشان داده و فرموده است: ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۳۴] «آنهايي که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درگذر می‌نمایند». همچنین می‌فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹] «عفو وگذشت را در پیش بگیر و به خوبی و معروف امر کن و از جاهلان روی بگردان». نیز می‌فرماید: ﴿أَدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴] «با شیوه ای که بهتر است، برخورد کن؛ آنگاه می‌بینی که کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است».

## به خاطر آنچه از دست داده‌ای، اندوهگین مباش؛ تو نعمت‌های

### زیادی داری

در نعمت‌های بزرگ و فراوان خداوند بیندیش و او را به خاطر این نعمت‌ها سپاس بگزار و بدان که نعمت‌های او، تو را از هر سو پوشانده‌اند. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ [ابراهیم: ۳۴] «اگر شما نعمت‌های خداوند را بشمارید، نمی‌توانید آنها را بشمارید». همچنین می‌فرماید: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ وَظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ [لقمان: ۲۰] «و نعمت‌هایش را به صورت ظاهری و باطنی بر شما فرو ریخته است». ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳] «هر نعمتی که دارید، از جانب خداست».

خداوند، بنده‌اش را به اعتراف نعمت‌هایش وا می‌دارد و می‌گوید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿۸﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿۹﴾ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿۱۰﴾﴾ [البلد: ۸-۱۰] «آیا برای انسان دو چشم و زبان و دو لب قرار نداده‌ایم و آیا راه خیر و شر را به او نشان نداده‌ایم؟»

خداوند، نعمت‌های فراوانی به ما بخشیده است؛ نعمت زندگی، نعمت تندرستی، نعمت شنوایی و نعمت بینایی، دست‌ها، پاها، آب و هوا و غذا. بزرگترین نعمت، هدایت الهی یعنی اسلام است. آیا حاضری گوش‌هایت را به یک میلیون دلار بفروشی؟ آیا پاهایت را به یک میلیون دلار معامله می‌کنی؟ آیا می‌پذیری که در مقابل دستان یک میلیون دلار بگیری؟ آیا قلب خود را به یک میلیون دلار می‌دهی؟ چه ثروت و دارایی فراوانی داری و شکر آن را به جا نمی‌آوری!!

## به خاطر مسایل بی‌ارزش، اندوهگین مباش

یکی از مواردی که سعادت را ماندگار می‌کند و آن را رشد و پرورش می‌دهد، این است که به مسایل پیش پا افتاده اهمیت ندهی؛ پس برای انسان بلندهمت، فقط جهان آخرت مهم است. یکی از گذشتگان در توصیه به یکی از برادرانش می‌گوید: فقط به یک چیز فکر کن و برای آن غم بخور و آن رویارویی با خداوند و ایستادن در پیشگاه اوست و فقط برای آخرت خود بیندیش. ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۱۸] «در آن روز (برای

حساب و کتاب در پیشگاه خدا) عرضه (و حاضر) خواهید شد و چیزی از کارهایتان پنهان نخواهد ماند».

تمام غم‌ها، کمتر و فروتر از آن هستند که ارزش غمخوارگی داشته باشند؛ فکر و اندوه این دنیا چیست و چه ارزشی دارد؟ شغل‌ها و پست‌های این دنیا، ریال، طلا و نقره‌اش، فرزندان، اموال، مقام و شهرت و کاخ‌ها و خانه‌هایش، چیزی نیستند.

خداوند متعال، در توصیف دشمنان منافق خود می‌گوید: ﴿أَهْمَتَّهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ [آل عمران: ۱۵۴] «برایشان خودشان مهم است و درباره خدا گمان‌های نادرستی می‌برند».

ناراحتی آنها خودشان و شکم‌ها و لذت‌هایشان است و هرگز همت‌های بلندی ندارند. وقتی پیامبر ﷺ زیر درخت با مردم بیعت نمود، یکی از منافقان از مردم جدا شده و به دنبال شترش می‌گشت و گفت: یافتن شترم، برای من از بیعت با شما پسندیده‌تر است؛ آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «همه شما آمرزیده شدید جز صاحب شتر سرخ مو».

یکی از منافقان به خودش خیلی اهمیت می‌داد؛ پس به یارانش گفت: هنگام گرما برای جهاد بیرون نروید. آنگاه خداوند فرمود: ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾ [التوبة: ۸۱] «بگو: آتش دوزخ، گرمتر است».

و منافقی دیگر گفت: ﴿أَنْذَن لِي وَلَا تَفْتِنِي﴾ [التوبة: ۴۹] «به من اجازه ماندن بده و مرا دچار فتنه مگردان». او، فقط به فکر خودش بود. پس خداوند فرمود: ﴿أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾ [التوبة: ۴۹] «آنها در فتنه افتاده‌اند».

منافقان دیگری بودند که برایشان اموال و خانواده‌هایشان مهم بود و در فکر آنها بودند. ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا﴾ [الفتح: ۱۱] «ما را اموال و خانواده‌هایمان به خود مشغول کرد». اینها، فکرهای پیش پا افتاده و بی‌ارزشی هستند که انسان‌های فرومایه و بی‌ارزش به آن می‌پردازند؛ اما اصحاب بزرگوار ﷺ تنها به دنبال فضل و رضامندی خدا بودند.

## غم مخور و ناراحتی را دور بینداز



راحت بودن مؤمن، مایه غفلت اوست؛ بیکاری، بیماری کشنده ای است و افراد بیکار بیش از سایر مردم اندوهگین، ناراحت و افسرده هستند. خیال پردازی و شایعه پراکنی، سرمایه کسانی است که دستشان از انجام کار مفید تهی و خالی است. پس به خود تکانی بده و کار کن، مطالعه نما، قرآن بخوان، تسبیح بگویی، بنویس، به دیدار کسی برو، از وقت خود استفاده کن و یک دقیقه را به بیکاری مگذران. هرگاه بیکار شوی، غم و اندوه و وسوسه‌ها و خیالات به تو راه می‌یابند و تو، به میدانی برای بازیهای شیطان تبدیل می‌گردد.

## از قدرشناسی کسی که به او

### نیکی کرده‌ای، ناراحت مباش

تو که پاداش خود را از خدا می‌خواهی، کار خود را فقط برای رضامندی خداوند انجام بده و از هیچکس انتظار سپاسگزاری و تشکر نداشته باش. اگر به کسی نیکی کردی و دیدی که او، فردی فرومایه و قدرشناس است و نیکی ات را فراموش کرده، اندوهگین مباش؛ بلکه بی‌خیال باش و پاداش خود را از خدا بخواه. خداوند متعال، در باره دوستانش می‌گوید: ﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الحشر: ۸] «فضل و رضامندی خدا را می‌جویند». از زبان پیامبرانش می‌گوید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ [الشعراء: ۱۰۹] «و از شما در برابر دعوت خود پاداشی نمی‌طلبم». ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ﴾ [سبأ: ۴۷] «بگو هر پاداشی که از شما خواسته‌ام، از آن شما باشد». ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ﴾ [اللیل: ۱۹] «و او نزد هیچکس نعمتی ندارد که پاداش آن داده شود». ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ [الإنسان: ۹] «شما را فقط برای رضامندی خدا خوراک می‌دهیم و از شما پاداش و تشکری نمی‌خواهیم».

شاعر می‌گوید:

من يفعل الخير لا يعدم جوازيه      لا يذهب العرف بين الله والناس

«هر کس کار نیک کند، پاداش آن از بین نمی‌رود؛ چون نیکی، پیش خدا و مردم گم

نمی‌شود».

پس فقط با خداوند یگانه معامله کن؛ او، ذاتی است که پاداش و مزد می‌دهد، مجازات می‌کند، بازخواست می‌نماید و خشنود و ناخشنود می‌گردد و او، بسی پاک و منزّه است. تعدادی از مجاهدان در قندهار به شهادت رسیدند؛ عمر فاروق رضی الله عنه به یاران گفت: چه کسانی کشته شده اند؟ برای او شهیدان را نام بردند و گفتند: افراد دیگری هم هستند که تو نمی‌شناسی. عمر رضی الله عنه گریست و فرمود: ولی خداوند آنها را می‌شناسد.

یکی از صالحان، به مرد نابینایی شیرینی خیلی خوبی داد. خانواده‌اش گفتند: این نابینا نمی‌داند که چه چیزی می‌خورد! آن مرد صالح گفت: ولی خداوند می‌داند! وقتی خداوند، از تو و خوبی‌هایت آگاه است، با مردم چه کاری داری؟

## از سرزنش سرزنش‌کنندگان غم‌مخور

﴿لَنْ يَضُرُّوكُمْ إِلَّا أَذَىٰ﴾ [آل عمران: ۱۱۱] «به شما هیچ زیان و آسیبی جز آزار نمی‌رسانند».

﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [النحل: ۱۲۷] «و از مکرورزی آنها تنگدل مباش».

﴿وَدَعِ أَذْنَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۴۸] «و اذیت و آزار آنها را رها کن و بر خداوند توکل نما».

﴿فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا﴾ [الأحزاب: ۶۹] «پس خداوند او را از آنچه گفتند، تبرئه نمود».

لا يضر البحر أمسى زاخراً  
 أن رمى فيه غلام بحجر

«اگر کودکی، سنگی به دریای خروشان بیندازد، زیانی به دریا نمی‌رسد».

در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بدی یارانم را به اطلاع من نرسانید؛ چون من دوست دارم در حالی به سوی شما بیایم که دلم پاک باشد».

## از فقر و تنگدستی اندوهگین مباش؛ چون

### سلامتی و عافیت را به دنبال دارد

هر چه انسان بیشتر در ناز و نعمت و رفاه باشد، به همان اندازه روح او گرفته و بی‌جان می‌شود. فقر و تنگدستی، سلامتی و عافیت را با خود دارد و زهد در دنیا، آرامشی است که

خداوند، به هرکس از بندگانش که بخواهد، می‌دهد. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا﴾  
[مریم: ۴۰] «ما، وارث زمین و آنچه بر آن هست، می‌شویم».

شاعری می‌گوید:

مَاءٌ وَخَبْزٌ وَظِلٌّ      ذَاكَ النِّعَمِ الْأَجْلَلِ

«آب و نان و سایه، بزرگترین نعمت هستند».

كَفَرْتُ نِعْمَةَ رَبِّي      إِنْ قَلَّتْ أَنِي مَقَلَّ

«اگر بگویم تنگدستم و چیزی ندارم، به راستی که به نعمت پروردگارم کفر ورزیده و ناسپاسی کرده‌ام».

دنیا چیزی جز آب سرد و نان گرم و سایه دلپذیر نیست!!

دیگری می‌گوید:

أَمْطَرِي لَوْلَا سَمَاءٌ سَرْنَدِي      بَ وَفِيضِي - أَبَارُ تَكَرُّورِ تَبْرَا

«ای آسمان سرندیب! مروارید بیاران و ای چاه‌های تکرور! خشت‌های طلا بیرون پاشید».

أَنَا إِنْ عَشْتُ لَسْتُ أَعْدَمُ قَوْتَا      وَإِذَا مِتُّ لَسْتُ أَعْدَمُ قَبْرًا

«من اگر زنده بمانم، اینطور نیست که غذایی برای خوردن نیابم و اگر بمیرم نیز اینطور نیست که قبری گیرم نیاید».

هَمْتِي هِمَّةُ الْمَلُوكِ وَنَفْسِي      نَفْسُ حَرْتَرِي الْمَذَلَّةِ كَفْرَا

«همت من، همت پادشاهان است و نفس من، نفس آزاده ایست که ذلت را کفر می‌داند».

وَإِذَا مَا قَنَعْتُ بِالْقَوْتِ عَمْرِي      فَلَمَّاذَا أَزُورُ زَيْدًا وَعَمْرَا

«وقتی تمام عمر به خوراک روزانه‌ام قانعم، پس چرا به دیدار زید و عمرو بروم».

بدون تردید این، عزت نفس کسانی است که به مبانی و ارزش‌های خود باور و اعتماد دارند

و در دعوت خود صادق هستند و در انجام رسالت خویش مصمم و جدی می‌باشند.

**به خاطر اتفاقات احتمالی، نگران و اندوهگین مباش**

در تورات آمده است: بیشتر آنچه مردم، از آن می‌ترسند، اتفاق نمی‌افتد. چون هراس و اوهامی که در اذهان است بیشتر از حوادث و رخدادهای واقعی می‌باشد که در دنیای واقعیت رخ می‌دهند.

شاعری می‌گوید:

وقلت لقلبي إن نزا بك نزوة      من الهم افرح أكثر الروع باطله

«به قلبم گفتم: اگر فشاری از غم و اندوه بر تو هجوم آورد، شاد باش؛ چون بیشتر ترس‌ها بیهوده هستند». یعنی هرگاه اتفاقی برایت رخ داد و از مشکل و بلایی، اطلاع یافتی، شکیا باش، تأمل کن و غم مخور. زیرا بسیاری از اخبار صحت ندارند. اگر وسیله‌ای وجود دارد که تقدیر را دفع نماید، باید به جستجوی آن رفت؛ اما هنگامی که چنین چیزی نیست، پس این همه بی‌ثباتی و اضطراب برای چه؟!»

## از انتقاد حسودان و یاوه‌گویان غم‌مخور

اگر در برابر انتقاد آنها شکیبایی نمایی به تو پاداش می‌رسد؛ از طرفی انتقاد آنها بیانگر ارزش تو می‌باشد. چون مردم هرگز به قبر لگد نمی‌زنند و هیچکس به افراد فرومایه و بی‌ارزش حسادت نمی‌ورزد.

شاعری می‌گوید:

إن العرائن تلقاها محسدة      ولا تری للئام الناس حساداً

«انسانهای برجسته و بزرگوار، مورد حسادت هستند؛ اما هیچکس، به فرومایگان حسد و کینه نمی‌ورزد».

دیگری می‌گوید:

حسدوا الفتى إذ لم ينالوا سعيه      فالناس أعداء له وخصوم

«وقتی به جوانمرد حسادت ورزیدند که به سطح و تلاش او نرسیدند؛ از اینرو مردم، دشمن او هستند».

كضرائر الحسناء قلن لوجهها      حسداً ومقتلاً إنه لذميم

«مانند هووهای زن زیبایی که از روی دشمنی و کینه گفتند: چهره‌اش، زشت است».

زهیر می‌گوید:

محسدون علی ما کان من نعم      لا ینزع الله منهم ما له حسدوا  
«و خداوند، نعمت‌هایی را که به خاطر برخورداری از آن مورد حسد و کینه قرار گرفته‌اند، از دست آنها نمی‌گیرد».

شاعری دیگر می‌گوید:

هم یحسدوننی علی موتی فوا أسفا      حتی علی الموت لا أخلو من الحسد  
«آنها بر مرگ من نیز به من حسد می‌ورزند؛ متأسفانه به خاطر مردن هم مورد حسد و کینه قرار می‌گیرم».

شاعری می‌گوید:

وشکوت من ظلم الوشاة ولن تجد      ذا سؤدد إلا أصیب بحسد  
«از ستم سخن چینان و عیبجویان شکایت می‌کنی؛ اما بدان که هیچ سرور و بزرگی را نمی‌یابی مگر آنکه کینه و رزانی داشته است».

لا زلت یا سبط الکرام محسداً      والتافه المسکین غیر محسد  
«تو ای بزرگزاده! همواره مورد حسد و کینه خواهی بود؛ زیرا هیچکس، به فرد فرومایه و بیچاره حسادت نمی‌ورزد».

دیگری می‌گوید:

وإذا الفتی بلغ السماء بمجده      کانت كأعداد النجوم عداه  
«هر گاه جوان به سبب بزرگی و افتخاراتش به آسمان برسد، به اندازه ستارگان، دشمن خواهد داشت».

ورموه عن قوس بکل عظیمه      لا یبلغون بما جنوه مداه  
«هرچند انواع تیرهای اتهام را به سوی او پرتاب کنند، اما با جنایات خود به درجه او نخواهند رسید».

موسی علیه السلام، از پروردگارش خواست تا نگذارد که مردم علیه او سخن بگویند؛ خداوند عز و جل فرمود: «ای موسی! من، این تضمین را برای خود نکرده‌ام؛ من، مردم را می‌آفرینم و به آنها روزی می‌دهم و آنها مرا دشنام می‌دهند و به من ناسزا می‌گویند!!»

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «خداوند عز و جل می‌گوید: آدمی زاد، مرا دشنام می‌دهد و به من ناسزا می‌گوید؛ حال آنکه او را نسزد که چنین کند؛ دشنام دادن او به من، این است که روزگار و زمانه را دشنام می‌دهد، در حالی که من، زمانه را می‌چرخانم و آنگونه که بخواهم شب و روز را به گردش در می‌آورم؛ ناسزا گفتنش به من، اینست که به من همسر و فرزند نسبت می‌دهد و حال آنکه من همسر و فرزندی ندارم». تو، هرگز نمی‌توانی زبان مردم را گره بزنی و نگذاری که آبرویت را بریزند؛ اما می‌توانی کار خوب انجام دهی و از سخن و انتقاد آنان دوری نمایی.

حاتم می‌گوید:

وكلمة حاسد من غير جرم سمعت فقلت مرّی فانفذيني

وعابوها عليّ ولم تعبني ولم يند لها أبداً جيني

«سخن کینه توز و حسود رادر باره خودم شنیدم. بی‌آنکه جرمی مرتکب شده باشم؛ پس گفتم: مرا بشکاف و برو.

آنها، این سخن را بر من عیب گرفتند، اما برایم عیبی نشد و هرگز به خاطر آن سرافکنده نشدم».

دیگری می‌گوید:

ولقد أمرّ على السفينه يسبني فمضيت ثمة قلت لا يعنيني

«از کنار بی‌خرد عبور می‌کنم در حالی که مرا دشنام می‌دهد؛ اما گذشتم و با خود گفتم که منظورش من نیستم».

دیگری می‌گوید:

إذا نطق السفينه فلا تجبه فخير من إجابته السكوت

«وقتی انسان بی‌شعور و نادان، سخنی گفت، جوابش را مده؛ چون سکوت کردن از جواب دادنش بهتر است».

انسان‌های فرومایه، فرهیختگان و انسان‌های برجسته را چالشی جدی فرا روی خود می‌بینند.

إذا محاسني اللائي أدل بها كانت ذنوبي فقل لي كيف أعتذر

«خوبی‌هایم که بدان افتخار می‌کنم، گناه من است؛ پس به من بگو: چگونه می‌توانم عذرخواهی کنم؟!»

اغلب ثروتمندان در پریشانی و اضطراب بسر می‌برند؛ وقتی بهره و سودشان بالا می‌رود، فشار خون آنها، پایین می‌آید. ﴿وَيُلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْأُخْطَمَةِ ﴿٤﴾﴾ [الهمزة: ١-٤] «وای به حال هر که عیبجو و طعنه زن باشد! همان کسی که دارایی فراوان را گرد می‌آورد و آن را بارها و بارها می‌شمارد و گمان می‌برد که دارایش، به او جاودانگی می‌بخشد. هرگز (چنین نیست)! او، بدون شک به دوزخ افکنده می‌شود».

یکی از ادیبان غرب، می‌گوید: کار درست انجام بده و سپس به تمام انتقادهای بی‌ارزش پشت کن!

یکی از تجربه‌های مفید، این است که به سخن یا شعری که تو را مورد انتقاد قرار می‌دهد، توجه نکن و پاسخ آن را مده؛ چون تحمل یعنی دفن عیب‌ها و بردباری یعنی عزت؛ سکوت، دشمنان را شکست می‌دهد و گذشت، مایه پاداش و شرافت است. نیمی از کسانی که ناسزاگویی به تو را شنیده و خوانده‌اند، آن را فراموش کرده‌اند و نیمی دیگر از مردم آن را نشنیده و نخوانده‌اند؛ برخی هم علت ناسزاگویی به تو را نمی‌دانند! اگر تو، واکنش نشان دهی و درصدد پاسخگویی به سخنانی برآیی که درباره ات گفته شده، قضیه را ریشه دار و بااهمیت می‌کنی. یکی از دانشمندان می‌گوید: مردم به فکر نان خویش هستند و در فکر من و تو نیستند. اگر یکی از آنها تشنه شود، مرگ من و تو را از یاد می‌برد.

شاعر می‌گوید:

اكتُم عن الجلساء بثك إنهما جلساؤك الحساد والشهات

«ناراحتی و اندوه خود را از هم‌نشینانت پنهان مدار؛ چون هم‌نشینانت، نسبت به تو کینه دارند و از گرفتاری تو، شادمان می‌گردند».

خانه‌ای که یک تکه نان جو در آن یافت می‌شود و آرامش در آن برقرار است، بهتر از خانه‌ایست که آکنده از انواع غذاها و خوراکی‌های لذیذ و گواراست، اما میدان جار و جنجال و ناآرامی می‌باشد.

## نکته

غم مخور؛ بیماری رفع می‌گردد، گناه بخشیده می‌شود، بدهیت، ادا خواهد شد، زندانی آزاد می‌شود، مسافر باز می‌گردد، گناهکار توبه می‌نماید و فقیر، توانگر می‌شود.

غم مخور؛ آیا مگر ابرهای سیاه متراکم را نمی‌بینی که چگونه جای خود را به نور و روشنایی می‌دهند و تندباد را نمی‌بینی که چگونه آرام می‌گیرد؟! پس بدان که سرانجام، سختی‌هایت، به آسودگی تبدیل خواهند شد و زندگیت، زیبا و آینده‌ات، درخشان خواهد گشت.

غم مخور؛ گرمای سوزان خورشید با یک سایه گسترده از بین می‌رود؛ تشنگی نیمروز را آب سرد از میان می‌برد. نان گرم، زجر و رنج گرسنگی را رفع می‌کند؛ فقط تو باید کمی صبر کنی و لختی منتظر باشی.

غم مخور؛ پزشکان، فرزندان، دانشمندان و شاعران، در برابر نفوذ قدرت و وقوع تقدیر الهی و قطعی بودن آن در حیرت مانده و از مقابله با آن درمانده‌اند و چاره‌ها، کارساز نشده‌اند.

علی بن جبله می‌گوید:

عسی فرج یكون عسی      نعل نعل نفسنا بعسی

فلا تقنط وإن لاقی      ست همأ یقبض النفسا

فأقرب ما یكون المرء      ء من فرج إذا یئسا

«شاید راه حلی باشد؛ شاید هم ما، دل خود را با شاید خوش می‌کنیم.

ناامید مباش؛ گرچه با آنچنان اندوهی روبرو شدی که جان انسان را می‌گیرد.

نزدیکترین حالت انسان به موفقیت زمانی است که ناامید می‌شود».

## غم مخور و آنچه را که خدا برایت انتخاب کرده، برگزین

اگر خداوند، تو را بپا داشته، بایست و اگر تو را نشانده، بنشین؛ اگر تو را فقیر نموده، صبر کن و چنانچه تو را توانگر کرده، او را سپاس بگزار. پس این‌ها، مقدمه و لازمه این هستند که به خداوند به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر راضی و خشنود باشی.

شاعری می‌گوید:



لا تدبر لك أمراً فأولو التدبير هلكتي  
وأرض عنا إن حكمتنا نحن أولى بك منكنا

«برای خود چاره اندیشی مکن؛ چون چاره اندیشان، نابود می شوند.  
از (خداوند) راضی باش که اگر حکمی نماید، صلاح تو را بیشتر از خودت می داند».

## غم مخور و به کارهای مردم توجه مکن

هیچ سود و زیانی در دست مردم نیست؛ نه مرگ و زندگی در دست آنهاست و نه رستاخیز و پاداش و کیفر.

شاعری می گوید:

من راقب الناس مات هما و فاز باللذة الجسور

«هر کس، همواره مردم را زیر نظر بدارد که چکار می کنند، از غم و ناراحتی می میرد و کسی از زندگی لذت می برد که بی باک است».  
بشار می گوید:

من راقب الناس لم يظفر بحاجته و فاز بالطيبات الفاتك اللهج

«هر کس، بدین فکر باشد که مردم چه کار می کنند، به آنچه می خواهد دست نخواهد یافت و کسی به زیبایی ها دست می یابد که امیدوار و بی باک، به کار و تلاش پردازد».  
ابن رومی می گوید:

لعل الليالي بعد شحط من النوى ستجمعنا في ظل تلك المآلف

نعم إن للأيام بعد انصرامها عواطف من أفضالها المتضاعف  
«شاید شبها، ما را بعد از آنکه به سبب جدایی از هم، دور هستیم، در سایه آن دوست داشتنی ها گرد هم آورد.

آری! گذشت روزگار، از لطف های فراوان و انبوه خویش، مهرورزی می نماید».

ابراهیم ادهم می گوید: «ما، در چنان حالت خوبی زندگی می نمایم که اگر پادشاهان از آن اطلاع یابند، بر سر تصاحب آن با ما کارزار خواهند کرد». ابن تیمیه می گوید: «گاهی دل در حالتی قرار می گیرد که به علت شادمانی از ذکر خدا به وجد می آید». زمانی که ابن تیمیه را به

زندان بردند و زندانبان در را بست، آن بزرگوار گفت: ﴿فَضْرِبَ بَيْنَهُمُ ابْوَابًا لِّدَارِهِمْ وَبِأَبْوَابِهَا يُدْخَلُونَ فِيهَا الرَّحْمَةُ وَظَلَهُمْ مِنَ الْعَذَابِ ۝۱۳﴾ [الحديد: ۱۳] «پس میان آنها دیواری زده شد که دروازه‌ای دارد که از درون، رحمت است و از برون، عذاب».

یکی از علما در زندان چنین فرمود: «دشمنان من، با من چه می‌توانند بکنند؟! باغ من، در سینه‌ام می‌باشد؛ هر کجا بروم همراه من است. کشتن من، شهادت است؛ اگر مرا از شهر و دیارم بیرون کنند، این برایم سیاحت و تفریح است و زندان برای من خلوتگاهی است».

می‌گویند: کسی که خدا را از دست داده، چه بدست آورده است؟! و کسی که خدا را دارد چه چیزی از دست داده است؟!

هرگز این دو برابر نیستند؛ هرکس که خدا را بیابد، همه چیز را به دست آورده و هر کس، خدا را از دست داده، در حقیقت همه چیز را از دست داده است.

## غم مخور و ارزش چیزی را که

### برای آن غم می‌خوری، بدان

پیامبر ﷺ می‌گوید: «اینکه بگویم: «سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر»، برایم بهتر از دنیا است». یکی از گذشتگان در مورد ثروتمندان و کاخ‌ها و اموالشان می‌گوید: ما هم می‌خوریم و آنها هم می‌خورند؛ آنها می‌نوشند و ما هم می‌نوشیم؛ ما هم جهان را تماشا می‌کنیم و آنان نیز جهان را تماشا می‌کنند؛ ولی ما بازخواست نمی‌شویم و آنها بازخواست خواهند شد.

وأول ليلة في القبر تنسى قصور خورنق وكنوز كسرى

«اولین شب قبر، قصرهای باشکوه و خزانه‌های کسری، به فراموشی سپرده می‌شوند».

﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾ [الأنعام: ۹۴] «و همانگونه که

نخستین بار شما را آفریدیم، تنها به نزد ما می‌آیید».

مؤمنان می‌گویند: ﴿لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ﴾ [الفتح: ۲۷] «خداوند به پیامبرش راست

گفت» و منافقان می‌گویند: ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الأحزاب: ۱۲] «خدا و پیامبرش، به ما فقط وعده دروغ دادند».

زندگیت، ساخته افکار و اندیشه‌هایت می‌باشد؛ افکاری که بکار می‌گیری و در آن می‌اندیشی و با آن زندگی می‌کنی، همان افکاری هستند که در زندگیت تأثیر می‌گذارند؛ فرق نمی‌کند که پیامد آن خوشبختی باشد یا بدبختی.

یکی می‌گوید: اگر پابرهنه بودی، به کسی نگاه کن که پاهایش قطع شده، آن وقت است که پروردگارت را به خاطر بر خورداری از نعمت پاستایش می‌کنی.

شاعر می‌گوید:

لا یملاً الهول قلبی قبل وقعته      ولا أضیق به ذرعاً إذا وقعاً

«هراس و نگرانی از یک اتفاق قبل از روی دادن آن، دلم را فرا نمی‌گیرد و وقتی هم رخ بدهد، از آن به ستوه نمی‌آیم».

## مادامی که به مردم نیکی می‌کنی، غم مخور

نیکی به مردم، راه سعادت و خوشبختی است؛ در حدیث صحیح آمده است: «خداوند، هنگام محاسبه بنده‌اش در روز قیامت می‌گوید: ای آدمی زادا! من، گرسنه شدم و تو، به من غذا ندادی. بنده می‌گوید: خدایا! چگونه می‌توانم به تو غذا بدهم، حال آنکه تو پروردگار جهانیانی؟! خداوند می‌گوید: آیا مگر تو نمی‌دانستی فلان بنده‌ام گرسنه بود و تو، به او غذا ندادی؟ اگر به او غذا می‌دادی، امروز پاداش آن را نزد من می‌گرفتی. ای فرزند آدم! تشنه شدم و تو مرا آب ندادی! بنده می‌گوید: چگونه تو را آب دهم و حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟! خداوند می‌گوید: آیا نمی‌دانستی که فلان بنده‌ام تشنه بود، اما تو، به او آب ندادی. اگر به او آب می‌دادی، پاداش آن را نزد من می‌یافتی. ای آدمی زادا! مریض شدم و به عیادت من نیامدی! بنده می‌گوید: چگونه تو را عیادت کنم و حال آنکه تو پروردگار جهانیان هستی؟! خداوند می‌گوید: فلان بنده‌ام، مریض شد و تو او را عیادت نکردی؛ اگر به عیادت او می‌رفتی، مرا نزد او می‌یافتی. اینجا یک نکته قابل توجه وجود دارد و آن، اینکه فرمود: مرا نزد او می‌یافتی و مانند دو مورد گذشته نگفت: آن را نزد من می‌یافتی. علتش، اینست که خداوند، نزد کسانی است که دل‌هایشان، شکسته است؛ مانند مریض که دلشکسته است. در حدیثی چنین آمده: «نیکی کردن به هر موجود زنده‌ای پاداش دارد».

خداوند، زنی زناکار از بنی اسرائیل را وارد بهشت نمود، بدین خاطر که سگ تشنه‌ای را آب داده بود. پس کسی که به مردم، آب و غذا بدهد و مشکیشان را برطرف نماید، چگونه خواهد بود؟!

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «هر کس، توشه اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که اصلاً توشه ندارد و هرکس مرکب و سواری اضافه دارد به کسی بدهد که اصلاً سواری ندارد».

حاتم می‌گوید:

وما أنا بالساعي بفضل لجامها      لشراب ماء الحوض قبل الركائب  
إذا كنت ربا للقلوص فلا تدع      رفيقك يمشي- خلفها غير راكب  
أنخها فأركبه فإن حملتكما      فذاك وإن كان العقاب فعاقب

«من، آن نیستم که مهار شتر را گرفته و آن را پیش می‌راند تا شترش آب حوض را قبل از رسیدن کاروان بنوشد.

اگر تو صاحب ماده شتر جوانی هستی، نگذار که دوستت پشت سر آن پیاده راه برود. شتر را بخوابان و رفیقت را سوار کن؛ اگر هر دوی شما را برد، چه بهتر و در غیر این صورت به نوبت سوار شوید».

حاتم در اشعاری زیبا به خادمش توصیه می‌کند که در جستجوی مهمانی برآید:

أوقد فإن الليل ليل قر      إذا أتى ضيف فأنت حر  
«آتش بیفروز؛ چون شب سردی است و بدان که اگر مهمانی آمد، تو، آزاد هستی».

وی، به زنش نیز چنین گفت:

إذا ما صنعت الزاد فالتسمي- له      أكولاً فإنني لست أكله وحدي

«وقتی خوراکی درست کردی، افرادی را برای خوردن آن بیاب؛ چون من هرگز آن را به تنهایی نمی‌خورم».

و همچنین می‌گوید:

أماويّ إن المال غاد ورائح      ويبقى من المال الأحاديث والذكر

أماويّ ما يغنى الثراء عن الفتى إذا حشرت يوماً وضاق بها الصدر  
«ای کنیزم! بدان که مال، صبح می‌آید و شام می‌رود و از مال و دارایی، فقط یاد و سخنی به  
جا می‌ماند.

کنیزم! آنگاه که مرگ فرا می‌رسد و نفس به آخر می‌آید، ثروت و دارایی، برای انسان هیچ  
کاری نمی‌کند».  
و می‌گوید:

فما زادنا فخراً على ذي قرابة غنانا ولا أزرى بأحسابنا الفقر  
«ما به خاطر ثروتمند بودن، از خویشاوندان خود برتر نیستیم و من، فقر و ناداری را نقصی  
در شرافت و نسبمان نمی‌دانم».

عدوه بن خرام می‌گوید:  
أتهزأ مني أن سمنت وأن تری بوجهي شحوب الحق والحق جاهد  
أوزع جسمي في جسوم كثيرة وأحسوا قراح الماء والماء بارد  
«آیا مرا بدین خاطر مسخره می‌کنی که تو چاقی و در چهره‌ام زردی و لاغری مشاهده  
می‌نمایی؟ حال آنکه به سبب ادای تکلیف و انجام وظیفه زردروی و نحیف شده‌ام و مردم وظیفه  
خود را انجام نمی‌دهند.

جسم و تن خود را میان تنها و جسم‌های زیادی تقسیم می‌کنم و آب صاف و زلال و سرد  
می‌نوشم».

من از بینوایی نیم روی زرد غم بینوایان رخم زرد کرد  
ابن مبارک همسایه‌ای یهودی داشت؛ او، ابتدا به یهودی غذا می‌داد، بعد به فرزندانش؛ قبل  
از آنکه برای بچه‌های خود لباس بخرد، برای یهودی لباس می‌خرید؛ مردم به یهودی گفتند:  
خانه‌ات را به ما بفروش. او گفت: خانه ام را به دو هزار دینار می‌فروشم، یک هزار دینار قیمت  
خانه است و یک هزار دینار قیمت همسایگی ابن مبارک! وقتی ابن مبارک، این سخن را شنید،  
دست‌هایش را بلند کرد و چنین گفت: بارخدا! او را به اسلام هدایت نما. آنگاه آن مرد یهودی  
به اذن خداوند مسلمان شد.

ابن مبارک به همراه کاروانی عازم حج بود؛ در میان راه زنی را دید که کلاغ مرده‌ای را از زباله  
دانی برداشت و با خود برد. ابن مبارک، غلام خود را به دنبال آن زن فرستاد و غلام از او پرسید

که با کلاغ مرده چکار می کنی؟ زن گفت: سه روز است که هیچ غذا و خوراکی جز آنچه در این زیاله دان انداخته می شود، نیافته ایم. اشکهای این مبارک از چشمانش سرازیر شد و دستور داد تا اموال کاروان را در آن آبادی میان مردم تقسیم کنند و از همانجا برگشت و آن سال به حج رفت. پس از آن در خواب دید که کسی به او می گوید: حج شما مقبول باد و خداوند پاداش تلاشتان را بدهد و گناهانتان بخشیده شوند. خداوند عزوجل می گوید: ﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹] «دیگران را بر خود ترجیح می دهند؛ گرچه خودشان به شدت نیاز داشته باشند».

شاعری می گوید:

إني وإن كنت امراً متباعداً      عن صاحبي في أرضه وسائه  
لمفيدة نصرى وكاشف كربه      ومجيب دعوته وصوت ندائه  
وإذا ارتدى ثوباً جميلاً لم أقل      ياليت أن عليّ فضل كسائه

«من گرچه از زمین و آسمان دوستم، دور هستم، اما او را یاری می کنم و مشکل او را حل می نمایم و ندایش را پاسخ می دهم. و هرگاه لباسی زیبا بپوشد، نمی گویم: ای کاش پوشاک اضافه اش تن من بود».

خدایا! این چه اخلاق زیباست و چه عادت و خلق و خوی نیکی است!

هیچکس، به خاطر کار خوب پشیمان نمی شود؛ هرچند در خوبی کردن زیاده روی نماید. انسان، فقط به خاطر اشتباه پشیمان می شود، هرچند اندک باشد. شاعری در این باره می گوید:

الخير أبقى وإن طال الزمان به      والشر - أخبث ما أوعيت من زاد

«خوبی، ماندگارتر است؛ هرچند زمانی طولانی از آن بگذرد و بدی، بدترین توشه ایست

که اندوخته ای».

## با شنیدن سخن زشت غم مخور؛ چرا

## که حسادت و کینه، قدمت زیادی دارد

واهجر ملامة من تشفى أو حسد

احرص على جمع الفضائل واجتهد

واعلم بأن العمر موسم طاعة      قبلت وبعد الموت ينقطع الحسد  
«برای گردآوردن خوبی‌ها بکوش و از سرزنش کردن کسی که دلش را خالی کرده یا حسد  
ورزیده، دوری کن.

بدان که عمر، موسم و زمان عبادت است که روی آورده و بعد از مرگ، حسادت تمام  
می‌شود».

یکی از دانشمندان معاصر می‌گوید: کسانی که در برابر انتقاد به شدت حساس هستند، باید  
در برابر انتقاد بیجا و ستمگرانه خونسردی خود را حفظ کنند.  
همچنین گفته‌اند: آفرین بر حسد و کینه که چقدر عادل و منصف است! ابتدا صاحب خود  
یعنی حسود و کینه توز را نابود می‌کند.  
متنبی می‌گوید:

ذكر الفتى عمره الثاني وحاجته      ما فاته وفضول العيش أشغال  
«یادبود جوان، عمر دوباره او می‌باشد و نیازش، همان است که از دست داده و کارها و  
سرگرمی‌ها، امور زاید زندگی هستند».

علی رضی الله عنه فرموده است: «اجل، باغ محکم و استواری است». یکی از دانشمندان می‌گوید:  
انسان بزدل، بارها می‌میرد و انسان شجاع و دلیر، فقط یک بار می‌میرد.  
هرگاه خداوند، هنگام بحرانها، خیر و خوبی بندگانش را بخواهد، خواب و چرتی کوتاه را که  
مایه آرامش است، بر آنها فرود می‌آورد؛ همانطور که طلحه رضی الله عنه در جنگ احد به خوابی کوتاه فرو  
رفت و چندین بار شمشیر از دستش افتاد و این خواب، مایه آرامش و آسودگی خاطر او گردید.  
گاهی بدعتگذاران را هم چرت فرا می‌گیرد؛ همان طور که شیب بن یزید در حالی که بر الاغش  
سوار بود، به خواب فرو رفت. او، یکی از دلیرترین افراد بود و زنش نیز دلیرزنی بود که حجاج را  
به عقب راند. شاعر، در این باره چنین سروده است:

أسد عليّ وفي الحروب نعامه      فتخاء تنفر من صفيير الصافر  
هلا برزت إلى غزالة في الوغى      ام كان قلبك في جناحي طائر  
«علیه من چون شیر است و در جنگ‌ها، همچون شتر مرغ سست و تبلی است که از سوت  
سوت زندگان پا به فرار می‌گذارد.

آیا در جنگ و نبرد به سوی غزاه رفتی و به مقابله با او نپرداختی یا اینکه دلی ضعیف چون دل مرغان داشتی؟»

خداوند عزوجل می‌گوید: ﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتْرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾ [التوبة: ٥٢] «بگو: آیا برای ما جز از دو خوبی چیز دیگری را انتظار می‌کشید و حال آنکه ما چشم به راه هستیم تا خداوند شما را به عذابی از سوی خود یا به عذابی به دستان ما، گرفتار نماید. پس منتظر باشید؛ ما نیز همراه شما انتظار می‌کشیم».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً ﴿١٤٥﴾ [آل عمران: ١٤٥] «هیچکس نمی‌میرد مگر با اجازه خدا. اجل، در کتابی مقرر گشته است».

شاعر می‌گوید:

أقول لها وقد طارت شعاعاً  
من الأبطال ويحك لن تراعي  
«به او که از ترس قهرمانان مبهوت و حیرت زده است، می‌گویم: وای بر تو! به تو اعتنا نخواهد شد».

فإنك لو سألت بقاء يوم  
عن الأجل الذي لك لم تطاعي  
«اگر بیش از مهلت و اجلی که برایت مقرر گشته، یک روز تقاضای ماندن در دنیا را بکنی، تقاضای تو پذیرفته نخواهد شد».

فصبراً في مجال الموت صبراً  
فما نيل الخلوت بمستطاع  
«پس در زمینه مرگ باید صبر کرد؛ چون آرزوی جاودانه ماندن، دست نیافتنی است».

وما ثوب الحياة بثوب عز  
فيخلع عن أخ الخنع اليراع  
«لباس زندگی، برای ترسوی بزدل، لباس افتخاری نیست که اگر از تنش بیرون آورده شود، بگوید: لباس افتخار را از تنم در آوردند».

آری! سوگند به خدا که هرگاه اجلشان فرارسد، یک لحظه پس و پیش نخواهند شد. علی عليه السلام می‌گوید:

أي يومٍ من الموت أفر  
يوم لا قدر أم يوم قدر  
«کدامین روز از مرگ فرار کنم؟ روزی که مقدر نشده یا روزی که مقدر شده است».



يَوْمَ لَا قَدْرَ فَلَا أَرْهَبُهُ وَمِنَ الْقَدْرِ وَلَا يَنْجُوا الْحَذَرَ  
«از روزی که مقدر نشده، نمی ترسم و گریز و احتیاط، انسان را از روز تقدیر، نجات نمی بخشد».

ابوبکر رضی الله عنه می گوید: «خواستار مرگ باشید؛ زندگی به شما ارزانی می گردد».

### نکته

غم مخور؛ چون خداوند از تو دفاع می کند؛ فرشتگان، برایت طلب آمرزش می نمایند؛ مؤمنان در هر نماز تو را در دعای خود شریک می کنند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت می نماید؛ قرآن به تو نوید و وعده ای نیک می دهد و بالاتر از همه این ها، رحمت و مهربانی خداوندی است که مهربانترین مهربانان است. غم مخور؛ زیرا در مقابل یک نیکی، ده تا هفتصد برابر و بلکه بیشتر پاداش داده می شود و در مقابل یک بدی، فقط یک سزا قرار دارد و حتی انتظار غفران و بخشش الهی نیز می رود. چرا که بخشش و بزرگواری خداوند بسیار زیاد است.

غم مخور؛ چون تو از پرچمداران توحید و حاملان دین الهی و از اهل قبله هستی و محبت خدا و پیامبرش را در دل داری. هرگاه گناه می کنی، پشیمان می شوی و وقتی کار نیکی انجام می دهی، شادمان می گردی؛ پس تو، خوبی های زیادی داری که نمی دانی.

غم مخور؛ تو در خوشی و ناخوشی، در توانگری و فقر، در سختی و راحتی و در همه حالات بر خیر و خوبی هستی. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «شگفتا از کار مؤمن که همه اش، به خیر است و این حالت را کسی جز مؤمن ندارد. اگر امر خوشایندی به او دست دهد، شکر می گزارد و این به خیر اوست و اگر ناخوشی به او برسد، صبر می نماید و این هم به خیر و نفع اوست».

**غم مخور؛ چرا که شکیبایی در برابر ناخوشی ها و تحمل سختی ها،**

**راه موفقیت و رستگاری و سعادت است**

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ [النحل: ۱۲۷] «صبر و شکیبایی بورز، و صبر تو جز در پرتو

توفیق خدا نیست».

﴿فَصَبِرْ جَمِيلًا وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸] «پس صبری زیبا پیشه می‌کنم و از خداوند درباره آنچه می‌گویند، یاری می‌جویم».

﴿فَأَصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ [المعارج: ۵] «صبر کن، صبری زیبا».

﴿سَلِّمْ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾ [الرعد: ۲۴] «درود بر شما به خاطر آنچه صبر نمودید».

﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ﴾ [لقمان: ۱۷] «در برابر آنچه به تو رسیده، شکیبا باش».

﴿أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾ [آل عمران: ۲۰۰] «شکیبایی ورزید و یکدیگر را به شکیبایی توصیه کنید و بر آن مواظبت نمایید».

عمر رضی الله عنه فرموده است: «ما، با صبر و شکیبایی، زندگانی خوب را دریافتیم».

اهل سنت در برابر فجایع و بلاها سه شگرد دارند که عبارتست از: شکیبایی، دعا و انتظار برای برطرف شدن مشکل.

شاعری می‌گوید:

سقیناهمو كأساً سقونا بمثلها      ولکننا کنا علی الموت أصبرا

«به آنها جامی نوشاندیم که همانند آن را به ما نوشانده بودند؛ ولی ما بر مرگ شکیباتر

بودیم».

در حدیثی صحیح آمده است: «هیچکس، در برابر اذیت و آزاری که می‌شود، شکیباتر از خداوند نیست؛ (برخی بندگان) گمان می‌برند که خداوند، فرزند و همسری دارد، اما خداوند، به آنها تندرستی و روزی می‌بخشد».

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند، بر موسی علیه السلام رحم کند؛ به مصائبی بیش از این گرفتار شد، اما شکیبایی ورزید». همچنین فرموده است: «هر کس، شکیبایی ورزد، خداوند، او را شکیبا می‌گرداند».

دبیت للمجد والساعون قد بلغوا      جهد النفوس وألقوا دونه الأزرا

«برای رسیدن به درنگ می‌کنی؛ حال آنکه کسانی که به دنبال افتخار و بزرگی می‌روند،

تلاشی طاقت فرسا نموده و برای این منظور کمال توان خود را بکار گرفته‌اند».

وکابدوا المجد حتی ملّ اکثرهم      وعانق المجد من أوفی ومن صبرا

«برای بدست آوردن افتخار و بزرگی، رنج‌های زیادی تحمل کردند تا اینکه بیشتر آنها خسته شدند و کسی، افتخار و بزرگی را به آغوش گرفت که تلاش کاملی نمود و شکیبایی ورزید».

لا تحسب المجد تمراً أنت آكله  
لن تبلغ المجد حتى تلعق الصبرا

«افتخار و بزرگی را خرمایی میندار که آن را می‌خوری؛ هرگز به افتخار و بزرگی نخواهی رسید مگر آنکه صبر و شکیبایی، خوراکی باشد».

کارهای بزرگ و ارزشمند را با خیال و خواب نمی‌توان بدست آورد، بلکه با جدیت و قاطعیت است که انسان به امور ارزشمند دست می‌یابد.

## از رفتاری که مردم با تو می‌نمایند، اندوهگین

### مباش و به رفتاری بنگر که با خدا دارند

امام احمد در کتاب زهد روایتی آورده که خداوند می‌گوید: «شگفتا از تو ای انسان! من، تو را آفریده‌ام و تو غیر مرا می‌پرستی! و من، تو را روزی داده‌ام و تو، از غیر من سپاس می‌گزاری! با نعمت‌های خود به تو محبت می‌کنم و حال آنکه از تو بی‌نیاز هستم و تو با انجام گناهان در حالی با من دشمنی می‌ورزی که به من نیازمندی؛ خیر و خوبی من به سوی تو سرازیر است و شر و بدی تو به سوی من بالا می‌آید»!!

در سیرت عیسی علیه السلام گفته‌اند که او سی بیمار را معالجه کرد و کورهای زیادی، به دست او شفا یافتند؛ اما همه دشمن او گردیدند.

## از تنگی و کمی روزی اندوهگین مباش.

روزی دهنده فقط خداوند یکتای یگانه است؛ روزی بندگان، نزد او می‌باشد و او، رزق و روزی مخلوقات را به عهده گرفته است. ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ [الذاریات: ۲۲] «و روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید، در آسمان است». پس وقتی که فقط خداوند، روزی رسان است، چرا انسان به تملق و چاپلوسی در برابر انسانی همچون خود می‌پردازد و برای به دست آوردن روزی، خودش را پیش انسانی، خوار و ذلیل می‌نماید؟! خداوند متعال

می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ [هود: ۶] «و هیچ جنبنده‌ای روی زمین نیست مگر آنکه روزیش بر عهده خداوند است».

همچنین می‌فرماید: ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ﴾ [فاطر: ۲] «هر رحمتی که خداوند درش را برای مردم بگشاید، هیچ بازدارنده‌ای ندارد و هر آنچه که او باز دارد، هیچ کسی بعد از او نمی‌تواند آن را سرازیر نماید».

## غم مخور؛ زیرا اسبابی وجود دارد که مصیبت‌ها را

### برای مصیبت زده آسان می‌نماید؛ از جمله:

• انتظار گرفتن پاداش از خداوند عزوجل؛ ﴿إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰] «شکیبایان، پاداش خود را بدون حساب و به تمام و کمال دریافت می‌نمایند».

• دیدن و نگاه کردن به کسانی که گرفتار بلا شده‌اند نیز مصیبت را آسان می‌گرداند:

ولو لا كثرة الباكين حولي  
على إخوانهم لقتلت نفسي—  
«اگر کثرت گریه کنندگانی که برای برادرانشان در اطراف من می‌گیرند، نبود، من خودکشی می‌کردم».

به چپ و راست نگاه کن؛ آیا کسی می‌بینی بلا دیده و گرفتار نباشد؟

• یکی از اموری که مصیبت را آسان می‌نماید، این است که انسان مصیبتش را از دیگر مصائب آسانتر بداند.

• مصیبت، در امور مربوط به دنیای بنده است و در مورد دینش نمی‌باشد.

• گاهی بندگی و عبودیت به هنگام بروز ناخوشی‌ها بیش از ایام خوشی و عافیت تحقق می‌یابد.

• چاره‌ای جز قبول مصیبت نیست:

فاترك الحيلة في تحويلها  
انما الحيلة في ترك الحيل

«چاره اندیشی را برای دگرگون کردن آن رها کن؛ بلکه تنها راه چاره، این است که چاره‌ها را رها نمایی».

• انتخاب، در دست خداوند جهانیان است: ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶] «و شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برایتان بهتر است».

## بی شخصیت مباش

﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا فَاسْتَبِقُوا الْحَيَاتِ﴾ [البقرة: ۱۴۸] «و هر یک جهتی دارد که رو به آن نموده، پس در انجام خوبی‌ها پیشی بگیرید».

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾ [الأنعام: ۱۱۶] «و او، کسی است که شما را در جانشین زمین نموده و برخی را بر برخی برتری داده است».

﴿قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ﴾ [البقرة: ۶۰] «هر گروهی از مردم محل نوشیدن خود را دانستند».

مردم، استعدادها و توانایی‌های مختلفی دارند؛ پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ به یارانش طبق توانایی و کارایی آنها مسؤولیت و وظیفه می‌داد؛ علی ﷺ، برای قضاوت؛ معاذ ﷺ، برای تعلیم؛ ابی ﷺ برای آموزش قرآن؛ زید ﷺ، برای دانش میراث؛ خالد ﷺ، برای جهاد و حسان ﷺ، برای سرودن شعر و قیس بن ثابت ﷺ برای سخنرانی انتخاب شده بودند.

ذوب شدن در شخصیت دیگران، خودکشی است؛ به تن کردن پوشش صفات دیگران، ضربه ای کشنده است که انسان، بر پیکر شخصیت خود فرود می‌آورد.

یکی از نشانه‌های قدرت خداوند متعال، آفرینش مردم با صفات و استعدادهای مختلف و زبان‌ها و رنگ‌های متفاوت است. ابوبکر ﷺ با مهربانی و نرم‌خویی خود به امت و آیین اسلامی سود رساند و عمر ﷺ، با شدت و صلابت خویش اسلام و مسلمانان را یاری کرد. پس رضایت و خرسندی از آنچه که داری، نعمتی است که باید از آن بهره برداری نمود، آن را رشد داد و برای پیشرفت آن کوشید.

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «خداوند، هیچکس را فراتر از توانایش مکلف نمی‌گرداند».

تقلید کورکورانه و ذوب شدن بیش از حد در شخصیت دیگران، زنده به گور کردن استعداد و از بین بردن اراده است. با این کار انسان، به نابودی تفاوت، گوناگونی و تمایزی می‌پردازد که باید به عنوان یکی از اهداف آفرینش نمایان باشد.

## گوشه‌نشینی و بازتاب مثبت آن بر بنده

منظورم از عزلت و گوشه نشینی، دوری کردن از بدی‌ها و پرهیز از کارهایی است که جایزند، اما افزون بر نیاز و اندازه هستند؛ از اینرو عزلت و گوشه نشینی، یکی از اسبابی است که انسان را آسوده خاطر می‌کند و غم و اندوه را از او دور می‌نماید.

یکی از علما می‌گوید: بنده باید برای عبادت، ذکر، تلاوت، محاسبه خود و نیز برای دعا و استغفار و دوری جستن از شر و امثال آن، بخشی از اوقات خود را در عزلت و تنهایی بگذرانند.

ابن جوزی در کتاب (صید الخاطر) سه فصل را به این موضوع اختصاص داده که خلاصه‌اش از این قرار است: هیچ آرامش، عزت و شرافتی همچون گوشه نشینی ندیده‌ام؛ خلوت‌گزینی، انسان را از شر و بدی دور می‌دارد و مایه صیانت جایگاه، وقت و عمر می‌شود؛ انسان از طریق عزلت خودش را از حسودان و آنهایی که از گرفتاری دیگران شاد می‌شوند، دور می‌نماید؛ گوشه نشینی، بهترین وسیله برای تفکر در باره آخرت و آماده شدن برای ملاقات خدا است و بهترین فرصت برای عبادت و اندیشیدن در امور سودمند می‌باشد. عزلت و تنهایی، بهترین زمان برای بیرون آوردن گنج‌های حکمت و استنباط آموزه‌های دینی از نصوص است.

این، مفهوم سخنان ابن جوزی در باره عزلت بود که با اندکی تصرف بیان گردید.

در همین کتاب گفتم: گوشه نشینی، عزتی است که فقط خدا می‌داند. گوشه نشینی، سبب بهره‌بری از عقل و چیدن محصولات اندیشه می‌گردد. نتایج خلوت‌گزینی، عبارتند از: آرامش دل، آبرومندی، پاداش فراوان، بازآمدن از منکر، غنیمت شمردن فرصت برای عبادت، به یاد آوردن خداوند مهربان، ترک امور بیهوده و دوری از سرگرمیهای عبث، گریختن از فتنه‌ها و دوری از دشمن، نجات از شماتت کینه‌توز و نگاههای حسود، رهایی از تعلل انسان تنبل و نجات از عذرخواهی در حضور مردم، دوری از مطالبه حقوق و چاپلوسی نزد انسانی متکبر و نیز

خلاصی از صبر ناگزیر در برابر حماقت احمق. گوشه نشینی، باعث می‌شود تا عیبهای زبان و حرکت‌های نادرست و اشتباهات پوشیده بمانند.

پس گوشه نشینی، حجابی است که خوبی‌های زیادی پشت آن پنهان شده و صدفی است که مروراید فضیلت در آن نهفته است. عزلت، پوششی است که خوشه برتریها در آن جای گرفته است. خلوت و تنهایی با کتاب، چه زیباست! گوشه نشینی و تنهایی با کتاب، عمر را می‌افزاید و شادی تنهایی، سفری در راه عبادت و گردشی در عالم تأمل و اندیشه می‌باشد. گوشه نشینی و تنهایی، باعث تأمل، اندیشه و تدبیر می‌گردد.

گوشه نشینی و تنها نشستن، باعث می‌شود تا برای درک مفاهیم بکوشی، به نکاتی درست دست یابی، در مقاصد بیندیشی و دژ اندیشه و ساختمان عقل را بسازی.

گوشه نشینی، روح و دل را شادمان می‌نماید؛ در تنهایی ذهن انسان، فواید را شکار می‌کند؛ وقتی تنها باشی، ریاکار نخواهی بود. چون کسی جز خدا تو را نمی‌بیند و هیچکس جز خدا، سخنت را نمی‌شنود. همه کسانی که در طول تاریخ درخشیده و همه نخبگان و پرچمداران تاریخ و رستگاران آسمان فضیلت و برتری، نهال شکوه و نجابت خود را با آب عزلت و گوشه نشینی آبیاری کرده‌اند تا اینکه درخت فضیلت، بارور گشته، بر پای خود ایستاده و در تمام زمانها محصول خود را داده است.

علی بن عبدالعزیز جرجانی، چنین سروده است:

يقولون لي فيك انقباض وإنما رأوا رجلاً عن موقف الذل احجما

«به من می‌گویند: تو گرفته هستی؛ در حقیقت آنها مردی را دیده‌اند که خود را از محل ذلت عقب کشانده است».

إذا قيل هذا مورد قلت قد أرى ولكن نفس الحر تحتمل الظما

«وقتی گفته شود: این، چشمه‌ایست، می‌گویم: می‌بینم، ولی انسان آزاده، تشنگی را تحمل می‌نماید».

ولم أقض حق العلم إن كنت كلما بدا طمع صيرته لي سلما

«حق دانش را به جا نیاورده‌ام؛ گرچه هرگاه طمعی، آشکار شود، من آن را نردبانی قرار دهم و به آن بالا بروم»

أأشقى به غرساً وأجنيه ذلة أذن فأتباع الجهل قد كان آخرما

«آیا با شقاوت، نهال طمع را بکارم و با ذلت میوه آن را بچینم؟! در این صورت پیروی از جهالت قطعی است».

ولو أن أهل العلم صانوه صانهم  
ولو عظموه في النفوس لعظمها

«اگر اهل علم، علم را حفاظت می کردند، علم نیز آنها را حفاظت می نمود و اگر آن را بزرگ و گرامی می داشتند، گرامی می گشتند».

ولكن أهانوه فهانوا و دنسوا  
محياه بالأطماع حتى تجهما

«ولی آنها، به علم توهین نمودند، پس خودشان خوار گشتند و چهره علم را با طمعها آلوده ساختند تا اینکه عبوس شد و چهره در هم کشید».

احمد بن خلیل حنبلی می گوید:

حـة مـن هـم طـوـيـل	مـن أـراد العـز والـرا
س و یـرضـی بـالقـلـیـل	لـیـکـن فـرداً مـن النـا
عـاش مـن عـیـش و یـیـل	کـیـف یـصـفـو لـامـرئـی مـا
و مـد اـجـاة ثـقـیـل	بـیـن غـمـز مـن خـتـول
و مـعـانـاة بـخـیـل	و مـد اـراة حـسـود
س عـلـی کـل سـبـیـل	آه مـن مـعـرـفـة النـا

«هر کس عزت می جوید و می خواهد از اندوهی طولانی راحت گردد، باید فردی عادی باشد و به اندک، راضی شود. چگونه ممکن است زندگی برای کسی صفا داشته باشد که آن را با فلاکت بسر می کند؛ زندگی و حیاتی که در میان اشاره‌ها و غمزه‌های انسانی مکار و در میان خودستایی فردی متکبر، سپری می گردد؟ زندگی چگونه صفا دارد که همواره باید با حسود مدارا کرد و از عملکرد بخیل رنج برد؟ وای از اینکه مردم، تو را بشناسند؛ از هر راهی که باشد».

قاضی علی بن عبدالعزیز جرجانی می گوید:

صـرت لـلـیـت و الـکـتـاب جـلیـسـا	مـا تـطـعـمت لـذة العـیـش حـتـی
م فـما أـبتـغـی سـواه أنـیـسـا	لـیـس شـیـء أعـز مـن العـلـم
س فـدعـهم و عـش عـزیزاً رـئـیـساً	إنـما الـذـل فـی مـخالـطـة النـا



«طعم لذت زندگی را تنها زمانی چشیدم که همنشین خانه و کتاب گردیدم. هیچ چیز، از علم و دانش عزیزتر نیست؛ از اینرو غیر از علم و دانش، همدمی دیگر نمی‌جویم. ذلت و خواری در اختلاط با مردم است؛ پس آنها را رها کن و با عزت و سروری زندگی نما».

شاعری دیگر می‌گوید:

أنت بوحدي ولزمت بيتي      فدام لي الهنا ونما السرور  
وقاطعت الأنام فما أبالي      أسار الجیش أم ركب الأمير

«به تنهایی ام انس گرفتم و ماندن در خانه‌ام را بر خود لازم گرفتم؛ پس همیشه شاد و مسرورم. و از مردم قطع رابطه نمودم؛ پس پروایی ندارم که آیا لشکر حرکت کرده یا امیر سوار شده است.»

حمیدی محدث می‌گوید:

لقاء الناس ليس يفيد شيئاً      سوي الإكثار من قيل وقال  
فأقلل من لقاء الناس إلا      لكسب العلم أو إصلاح حال  
«ملاقات با مردم فایده‌ای جز حرف‌های بیهوده ندارد. از اینرو کمتر به دیدار مردم برو مگر آنکه برای کسب علم یا بهبود وضعیت خویش بروی».

ابن فارس می‌گوید:

وقالو كيف حالك قلت خيراً      تقضى حاجة وتفوت حاج  
إذا أزدحمت هموم الصدر قلنا      عسى يوماً يكون له انفراج  
نديمي هرتي وأنيس نفسي —      دفاتر لي ومعشوقتي السراج

«گفتند: حالت چطور است؟ گفتم: خوبم؛ برخی خواسته‌ها، برآورده می‌شود و برخی هم برآورده نمی‌گردد. وقتی غم‌های دل روی هم انباشته می‌شوند، می‌گوییم: امید است روزی بیاید که این ناراحتی‌ها، برطرف شوند. ندیم و همنشین من، گریه ام می‌باشد و مونس و همدم من کتابها و دفترهایم هستند و معشوقه‌ام، چراغ است».

**از سختی‌ها اندوهگین مباش**

سختی‌ها و رنج‌ها، دل را قوی می‌گرداند، گناهان را پاک می‌نماید، کمر خودپسندی را می‌شکند و تکبر را نابود می‌کند؛ در میان سختی‌ها و رنج‌ها، غفلت، ذوب می‌شود، چراغ آگاهی، برافروخته می‌گردد، مهر و عاطفه مردم به سوی تو جلب می‌شود و صالحان، برایت دعا می‌کنند؛ انسان، در سختی‌ها در برابر خداوند، فروتنی و کرنش می‌نماید و تسلیم خداوند یگانه قهار می‌گردد؛ سختی‌ها، باز دارنده و هشداردهنده هستند. انسان در سختی‌ها به یاد خدا می‌افتد و با پیشه کردن صبر و شکیبایی، فروتنی می‌نماید و از رنج‌هایی که می‌برد، به پاداش الهی امیدوار می‌شود و برای حاضر شدن در درگاه خداوند آماده می‌گردد.

سختی‌ها و ناخوشی‌ها، انسان را از تمایل به دنیا و راضی بودن به آن و آرامش یافتن در آغوش آن باز می‌دارد. لطف‌های پنهان و گناهان پوشیده و همچنین عفو و گذشت خداوند، بسی بزرگتر از اشتباهات و سختی‌ها هستند.

گفته‌اند: هرکس عزلت و تنهایی را دوست داشته باشد، تنهایی و گوشه نشینی، مایه عزت اوست. از اینرو به شما سفارش می‌کنم که کتاب (العزلة) اثر خطابی را مطالعه کنید.

### نکته

غم مخور؛ چرا که غم و اندوه، تو را در انجام عبادت ضعیف و ناتوان می‌گرداند، از جهاد باز می‌دارد و باعث می‌شود تا شکست بخوری و ناکام شوی؛ همچنین غم و اندوه، انسان را بدگمان و بدبین می‌نماید.

غم مخور؛ زیرا ناراحتی و غم و اضطراب، اساس بیماری‌های روانی و سرچشمه دردهای عصبی و ریشه وسوسه و اضطراب و نیز عامل شکست روحی و جسمی است.

غم مخور؛ وقتی قرآن، ذکر، دعا، نماز، صدقه و کار خوب و مفید داری.

غم مخور و تسلیم غم و اندوه مشو و بدان که بیکاری، مقدمه تسلیم شدن در برابر غم و اندوه است. نماز بخوان؛ تسبیح بگوی؛ مطالعه کن؛ بنویس؛ کارکن؛ به استقبال کسی برو؛ به دیدار فردی برو؛ بیندیش و . . .

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ [الأعراف: ۵۵] «پروردگارتان

را با فروتنی و آهسته بخوانید؛ بی‌گمان او تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد».

﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [غافر: ۱۴] «مخلصانه خداوند را بخوانید».

﴿قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ [الإسراء: ۱۱۰]

«بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید؛ به هر نامی که او را صدا بزنید، فرق نمی‌کند و او دارای نامهای نیکوست».

## قواعد سعادت و خوشبختی

- ۱- بدان که اگر در چارچوب امروزت زندگی نکنی، ذهنت مشوش می‌گردد، کارهایت نابسامان می‌شود و غم و اندوهت زیاد می‌گردد. آنچه در حدیث آمده، به همین مفهوم: «وقتی صبح کردی، منتظر شام مباش و چون شام نمودی، منتظر صبح مباش».
- ۲- گذشته را با آنچه در آنست، فراموش کن؛ اهتمام به آنچه گذشته و تمام شده، حماقت و دیوانگی است.
- ۳- به آینده مشغول مباش؛ آینده، در دنیای غیب است؛ لذا بگذار تا فرا رسد و آنگاه در آن بیندیش.
- ۴- از انتقاد غم مخور؛ بلکه آرام باش و بدان که هر چقدر مورد انتقاد باشی، به همان اندازه ارزش داری.
- ۵- ایمان به خدا و عمل صالح، زندگی پاکیزه و سعادت‌مندانه است.
- ۶- هر آنکس که می‌خواهد آرامش و آسایش داشته باشد، باید به ذکر خدا مشغول شود.
- ۷- بنده، باید بداند که هر چیزی طبق تقدیر و قضای الهی انجام می‌شود.
- ۸- از هیچکس انتظار تشکر نداشته باش.
- ۹- خودت را برای رویارویی با بدترین شرایط آماده کن.
- ۱۰- چه بسا آنچه اتفاق افتاده، به خیر و صلاح تو باشد.
- ۱۱- هر اتفاقی که می‌افتد، به خیر مسلمان است.
- ۱۲- در نعمت‌های الهی بیندیش و شکر بگزار.
- ۱۳- تو با آنچه داری، از بسیاری از مردم بالاتری.
- ۱۴- فاصله موفقیت و گشوده شدن گره، یک لحظه است.
- ۱۵- بلا و مصیبت، انگیزه دعا کردن است.

- ۱۶- مصیبت‌ها و رنج‌ها، مرهمی برای بصیرت و نیرویی برای قلب است.
- ۱۷- بعد از سختی آسانی خواهد بود.
- ۱۸- نباید اجازه دهی مسایل پیش پافتاده تو را به خود مشغول کند و تو را از بین ببرد.
- ۱۹- پروردگارت دارای آموزش فراوان است.
- ۲۰- خشمگین مشو؛ خشمگین مشو؛ خشمگین مشو.
- ۲۱- زندگی، یعنی تکه نان و آب و سایه ای که زیر آن جای بگیری؛ لذا برای چیزی غیر از این‌ها ناراحت و اندوهگین مباش.
- ۲۲- ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ [الذاریات: ۲۲] «روزی شما و آنچه وعده داده می‌شوید، در آسمان است».
- ۲۳- بیشتر چیزهایی که مردم از آن هراس دارند، اتفاق نمی‌افتد.
- ۲۴- گرفتاران و بلادیدگان، برای تو الگو هستند.
- ۲۵- وقتی خداوند گروهی را دوست بدارد، آنها را به بلا گرفتار می‌نماید.
- ۲۶- دعاهایی را که برای رفع غم و اندوه است، به کثرت تکرار کن.
- ۲۷- باید به کاری مفید به صورت جدی مشغول شوی و وقتت را به بیکاری نگذرانی.
- ۲۸- به شایعات بی‌توجه باش و آنها را تصدیق مکن.
- ۲۹- خودخوری و تلاش برای گرفتن انتقام، به سلامتی‌ات آسیب می‌رساند و بدین سان بیش از دشمنت، ضرر می‌کنی.
- ۳۰- هر رنج و بلایی که به تو رسیده، کفاره گناهانت می‌باشد.

## وقتی آمیخته‌ای از شش دارو داری، چرا غم می‌خوری؟!

صاحب کتاب (الفرج بعد الشدة) می‌نویسد: یکی از حکما به بلایی گرفتار شد؛ برادرانش آمدند تا بدین خاطر به او تسلیت بگویند. او گفت: من دارویی مرکب از شش چیز درست کرده‌ام. گفتند: چه هست؟ گفت: اول اعتماد به خدا؛ دوم اینکه می‌دانم هر آنچه مقدر شده، به وقوع می‌پیوندد. سوم اینکه صبر، بهترین چیزی است که به کار رنج دیدگان آمده است. چهارم اینکه اگر من صبر نکنم چه کار می‌توانم بکنم؟! با اضطراب و داد و فریاد نمی‌خواهم خودم را

بیشتر، از بین ببرم. پنجم به این فکر می‌کنم که شاید به حالتی بدتر از این گرفتار می‌شدم. ششم: از بلا تا رفع آن یک لحظه، فاصله است.

اگر مورد آزار و اذیت قرار گرفتی یا به تو توهین و ستم شد، اندوهگین مباش. یکی از علما می‌گوید: مؤمن بازخواست نمی‌کند و دیگران را مورد نکوهش قرار نمی‌دهد و زد و خورد به راه نمی‌اندازد.

## غم مخور و سعی کن با نیکی کردن به دیگران از خود نام نیکی به یادگار بگذاری

یکی از سخاوتمندان به یکی از شعرا نیکی کرد؛ آن شاعر در تعریف آن سخاوتمند شعری سرود:

غلام رماء الله بالحسن يافعا      على وجهه من كل مكرمة سور  
«او جوان زیبایی است که به سن رشد رسیده و چهره‌اش، از انواع زیبایی‌ها به شدت می‌درخشد».

ولما رأى المجد أستعيرت ثيابه      تردى رداء واسع الثوب واتزر  
«او بدانگاه که مشاهده نمود که ناهلان، به دروغ لباس بزرگواری بر تن کرده‌اند، ردای فراخ بزرگواری از تن افکند و ازاری پوشید».

كأن الثريا علقبت بجبينة      وفي جیده الشعرى وفي وجهه القمر  
گویا ستاره ثریا به پیشانی‌اش آویخته و در گریبان‌ش، ستاره‌ای در خشان و در چهره‌اش، ماه می‌درخشد».

## در برخورد با سختی‌ها، صبر و شکیبایی بهتر از غم و اندوه است

ان كان عندك يا زمان بقية      مهما تهين به الكرام فهاتها  
ای روزگارا! اگر از آنچه که به وسیله آن، بزرگواران را خوار می‌گردانی، چیزی نزد تو باقی مانده، آن را بیاور».

شکیبایی و صبر، از داد و فریاد و ناآرامی بهتر است؛ تحمل، از سستی و بی‌تابی ارزشمندتر می‌باشد؛ کسی که با اختیار خودش صبر و شکیبایی نمی‌ورزد، بالاخره به صبر و شکیبایی تن خواهد داد. متنبی می‌گوید:

رماني الدهر بالأرزاء حتی      فؤادي في غشاء من نبال  
«روزگار چنان مرا بلاباران کرد که تیرهای بلا، دلم را پوشانده‌اند».

فصرت إذا أصابتنی سهام      تكسرت النصال على النصال  
«پس چنان شدم که وقتی تیرها به من می‌خورد، می‌شکست و تیغه‌های تیز آن روی هم انباشته می‌گشت».

فعثت ولا أبالي بالرزايا      لأنى ما انتفعت بأن أبالي  
«بنابراین زندگی را در حالی بسر می‌نمایم که از بلاها باکی ندارم؛ زیرا پروای از بلاها، برایم سودی نداشته است».

ابومظفر ابیوردی می‌گوید:  
تنکری دهری ولم یدر أنى      أعزّ وأحداث الزمان تهون  
فبات یرینی الدهر کیف اعتداوه      وبتّ أریه الصبر کیف یکون  
«روزگارم، خصمانه با من رفتار کرد و ندانست که من گرامی و باعزت می‌مانم و این، زمانه است که خوار و زبون می‌شود. روزگار به من نشان می‌دهد که تجاوزش، چگونه است و من به او نشان می‌دهم که صبر و شکیبایی چگونه است؟»

## غم مخور که تو برادران و دوستانی

### داری که به تو محبت می‌نمایند

در این خصوص اشعاری برای توست می‌آورم که می‌توانی نغمه‌اش را سر دهی تا دلت، شاد و راحت گردد.

یکی از شعرا در مورد همدلی و محبت انسانها به یکدیگر چنین سروده است:

نزلنا على قسيمة يمنية      لها نسب في الصالحين هجان

فقالت وأرخت جانب الستر بيننا      لأية أرض أم من الرجالان  
 فقلت لها: أما ريفقي فقومه      تميم وأما أسرتي فيماني  
 رفيقان شتي ألف الدهر بيننا      وقد يلتقي الشتي فيأتلفان

«نزد زنی کشیش که از یمن بود و دو رگه و با صالحان نسبتی داشت، رحل اقامت افکندیم. وی پس از آنکه میان ما و خودش پرده کشید، گفت: از کدام سرزمین هستید و کیستید؟ به او گفتم: همراهم، از قبیله تمیم است و من از خاندانی یمنی هستم. ما، دو دوست از دو سرزمین هستیم که روزگار، میان ما الفت برقرار کرده و چه بسا دو فرد، با هم روبرو می‌شوند و آنگاه با هم دوست می‌گردند».

برادران، سبب دلگرمی می‌شوند و غم‌ها را برطرف می‌نمایند. چنانکه یکی از بزرگان می‌گوید: اگر وسوسه نمی‌بود، ما با مردم قاطی نمی‌شدیم؛ ﴿الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾ [الزخرف: ۶۷] «دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند به جز پرهیزگاران». شاعری در مورد مسافری غریب چنین سروده است:

ومشتت العزمات لا يأوي إلى      سكن ولا أهل ولا جيران  
 ألف النوي حتى كأن رحيل      للبين رحلته إلى الأوطان

«کسی که تصمیم‌های پراکنده ای دارد، در هیچ خانه و نزد هیچ خانواده و در کنار هیچ همسایه‌ای جای نمی‌گیرد. رفتن به جاهای دوردست را چنان دوست دارد که انگار کوچ او برای جدایی، حرکتی به سوی وطن است».

## از چهره در هم کشیده عبوس و از

### بخل بخیل، اندوهگین مباش

سفیان ثوری می‌گوید:

سيكفيك عما أغلق الباب دونه      وضمن به الأقسام ملح وجردق  
 «تو را مقداری نمک و یک گرده نان، کفایت می‌کند و به آنچه مردم، از تو دریغ می‌دارند،

نیازی نداری».

وتشرب من ماء فرات وتغتدي  
تعارض أصحاب الثريد الملبق  
«از آب فرات می نوشی و با آن ناهار می خوری و بدین سان با کسانی که نان ترید شده  
مرغوب می خورند، رقابت می کنی».

تجشی إذا ما هم تجشوا كأنما  
ظلمت بأنواع الخبيص تفتق  
«وقتی آنها گلو صاف می کنند، تو هم گلویت را صاف کن؛ گویا گرسنگی ات را با انواع  
حلوا رفع کرده ای».

زندگی با نان جو در کوخ چوبی و خیمه ای که از موی بز ساخته شده، در صورتی که آبرو و  
حیثیت انسان بجا باشد، از زندگی ناگوار و ناخوشایند در کاخی مجلل و باغی زیبا، بسیار بهتر  
و زیباتر است.

رنج و بلا، مانند بیماری است که باید دورانی بر آن بگذرد تا رفع شود. هرکس برای بهبود و  
رفع بیماری عجله نماید، ممکن است بیماریش، چند برابر شود یا قوت بگیرد. همچنین باید  
مدتی بر رنج و بلا بگذرد تا آثار آن از بین برود؛ وظیفه هر فرد مصیبت زده ای، این است که صبر  
نماید و منتظر برطرف شدن مشکل باشد و همواره دعا کند.

### نکته

﴿وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَهُهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾<sup>(۸۷)</sup>  
[یوسف: ۸۷] «از رحمت خداوند ناامید مباشید؛ چون جز کافران کسی از رحمت خدا ناامید  
نمی شود».

﴿وَمَنْ يَقْنُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾<sup>(۵۶)</sup> [الحجر: ۵۶] «و چه کسی جز گمراهان از  
رحمت پروردگارش ناامید می گردد»؟

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>(۵۶)</sup> [الأعراف: ۵۶] «بی گمان رحمت خداوند به  
نیکوکاران نزدیک است».

﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾<sup>(۱)</sup> [الطلاق: ۱] «تو نمی دانی شاید خداوند  
بعد از آن کاری پدید آورد».



﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۱۶] «شاید چیزی را ناپسند بدانید و حال آنکه برایتان بهتر است و شاید چیزی را بپسندید و حال آنکه برایتان بد است و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ [الشوری: ۱۹] «خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰] «غم مخور، خدا با ماست».

﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۹] «آنگاه که از پروردگارتان یاری جستید، پس شما را اجابت نمود».

﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ﴾ [الشوری: ۲۸] «او خداوند کسی است که باران فرو می‌فرستد بعد از آنکه ناامید شده بودند، و رحمت خویش را می‌گستراند».

﴿وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۗ وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰] «و با ترس و امید ما را می‌خواندند و آنها در برابر ما فروتن بودند».

شاعر می‌گوید:

متی تصفولك الدنيا بخير إذا لم ترض منها بالمزاج

«اگر از مزاج و طبیعت دنیا راضی نباشی، پس چه وقتی دنیا، برایت باصفا خواهد بود؟»

ألم تر جوهر الدنيا المصفي ومخرجه من البحر الأججاج

«آیا مروارید زیبا و درخشان دنیا را نمی‌بینی که از درون دریای تلخ و شور، بیرون می‌آید؟»

ورب سلامة بعد امتناع ورب إقامة بعد اعوجاج

«چه بسیار سلامتی‌هایی که بعد از امتناع می‌آیند و چه بسیار راستی‌هایی که بعد از کجی

می‌آیند».

## کتاب بهترین همنشین

یکی از عوامل سعادت و خوشبختی، مطالعه و رشد دادن عقل خود با مطالب مفید است. جاحظ، تو را به مطالعه و کتاب خوانی توصیه می‌نماید تا غم و اندوه از تو دور شود. او، می‌گوید: کتاب، همنشینی است که در تمجید و ستایش تو مبالغه نمی‌کند و دوستی است که تو را گول نمی‌زند؛ کتاب، رفیقی است که تو را خسته نمی‌کند، راهنمایی است که تو را به بدبختی نمی‌اندازد، همسایه‌ای است که کندی رفتار تو را نمی‌پسندد و نمی‌خواهد از قافله باز بمانی؛ همراهی است که نمی‌خواهد داشته‌هایت را با چاپلوسی و تملق از دست بیرون بیاورد؛ کتاب با تو با مکر و دسیسه رفتار نمی‌نماید و با تزویر و دورویی، تو را نمی‌فریبد و به تو دروغ نمی‌گوید.

کتاب، چیزی است که هرچه بیشتر به آن بنگری تو را بهره‌مند می‌سازد و استعدادهايت را شکوفا و زبانت را شیوا و ساختارت را زیبا می‌گرداند؛ هرچه بیشتر کتاب بخوانی، سخنان و کلمات سترگ و زیبایی از زبانت بیرون خواهد آمد و شاد و سرحال خواهی گشت و دلت، آباد خواهد شد.

خواندن کتاب، باعث می‌شود تا توده مردم تو را گرامی بدارند و پادشاهان، با تو دوست گردند. آنچه از یک کتاب در مدت یک ماه می‌توانی فرا بگیری، از زبان مردم در مدت یک سال فرا نخواهی گرفت؛ داده‌های کتاب، رایگان است و نیازی به تحمل رنج و زحمت و ایستادن بر در خانه آموزگار مزدبگیر ندارد.

خواندن کتاب، تو را از زانو زدن نزد کسی که اخلاقت از او بهتر است و تو از او نجیبتری، بی‌نیاز می‌گرداند؛ همچنین به وسیله مطالعه و کتابخوانی از همنشینی با کسانی که به تو کینه می‌ورزند و از همراهی کسانی که خود را بی‌نیاز می‌دانند، در امان خواهی بود.

کتاب، همانطور که روزها گوش به فرمان توست، شب‌ها نیز تو را همراهی می‌کند و همانگونه که در حضر از تو فرمان می‌برد، در سفر نیز مطیع تو خواهد بود و به بهانه خواب از همراهی با تو امتناع نمی‌ورزد و خستگی و بیداری تأثیری بر همراهیش با تو نمی‌گذارد.

کتاب، معلمی است که وقتی به او نیاز داشته باشی، بدون خجالت و کمرویی به آن روی می‌آوری و هر وقت سراغش بروی، به تو فایده می‌رساند و اگر از او دوری کنی، اطاعت از تو را رها نخواهد کرد. اگر او را مورد بی‌مهری قرار دهی، رفتارش با تو عوض نخواهد شد؛ هرگاه به بهانه‌ای دست به دامانش شوی، تو را از دیگران بی‌نیاز می‌گرداند؛ اگر او با تو باشد، تنهایی برایت زیانی نخواهد داشت و به همنشینی با فرد بدی ناچار نخواهی گشت. اگر لطفش به تو

همین باشد که تو را از کوچه نشینی و نگاه کردن به عابران، باز بدارد، بزرگترین لطف را در حق تو کرده است. زیرا کوچه نشینی، باعث تضییع حقوق دیگران می‌شود و سبب می‌گردد تا نگاه انسان به این سو و آن سو بچرخد و وقت انسان در کارهای بی‌ارزش و با فرومایگان سپری شود و بدین سان انسان، از سخنان زشت و اخلاق ناپسند مردم در امان نماند. همین که کتاب، تو را از آرزوها و خیالات پوچ و بی‌ارزش و از عادت کردن به راحتی و تنبلی و بازی و امثال آن دور می‌نماید، در حقیقت کاملترین ارمغان را به تو هدیه نموده و بزرگترین منت را بر تو نهاده است. کتاب، بهترین چیزی است که افراد بیکار می‌توانند اوقات فراغت خود را با آن پر کنند و شب‌های خود را با آن سپری نمایند. با این حال مشاهده نمی‌شود که افراد بیکار با وجود دسترسی به کتاب، بر عقل، تجربه، مروت، آبرومندی، دینداری، پیشرفت مالی، ابتکار و سرمایه خود، بیفزایند.

## سخنی چند در فضل کتاب

ابوعبیده می‌گوید: مهلب در وصیت خود به فرزندانش گفت: فرزندانم! در بازارها جز نزد زره سازان و کسانی که کتاب صحافی می‌کنند، نروید.

دوستی برایم تعریف می‌کرد نزد شیخی شامی کتابی خواندم که در آن افتخارات غطفان بیان شده بود. او گفت: خوبی‌ها از همه جا رخت بر بسته‌اند، جز از کتاب‌ها. از حسن لولویی شنیدم که می‌گفت: چهل سال را در حالی گذرانده‌ام که هیچگاه نخواییده و تکیه نزده‌ام مگر آنکه کتابی روی سینه‌ام بوده است.

ابن جهم می‌گوید: خواب بی‌موقع، خیلی بد است؛ وقتی بی‌موقع خوابم بگیرد، کتابی حکمت آمیز برمی‌دارم و آن را مطالعه می‌کنم. وقتی فواید و مطالب آموزنده‌ای در آن می‌یابم، احساس شادمانی و راحتی می‌کنم و سرور آگاهی یافتن، چنان مرا بیدار می‌نماید که از صدای انهدام ساختمان یا بانگ بلند الاغ، آنچنان اثری در بیدار کردنم ندارد.

ابن جهم می‌گوید: وقتی کتابی را خوب و مفید بیابم، پیاپی به اوراق آن می‌نگرم و دلم می‌خواهد که تمام نشود؛ هرچه تعداد صفحات کتاب بیشتر باشد، بیشتر احساس شادی می‌نمایم. عتبی در مورد یکی از کتاب‌های گذشتگان گفت: اگر این کتاب، صفحات زیادی نمی‌داشت، از روی آن یک نسخه برای خودم می‌نوشتم. ابن جهم گفت: اما آنچه که تو را نسبت به این کتاب، بی‌علاقه نموده، تنها چیزی است که مرا به آن علاقمند کرده است؛ هیچگاه چنین

نبوده که کتاب بزرگی بخوانم و برایم فایده‌ای نداشته باشد. کتاب‌های کوچک بیشماری خوانده‌ام که از آن چیز مهمی دستگیرم نشده است!!

بزرگترین و شریفترین کتاب، قرآن است؛ همان کتابی که بدین گونه، تعریف شده است:

﴿كَيْتَبُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ﴾ [الأعراف: ۲] «کتابی است که به سوی تو ای محمد فرستاده‌ایم؛ پس نباید در دل تو تنگی و حرجی باشد، تا بوسیله قرآن بیم دهی».

## فواید مطالعه

- ۱- دور شدن وسوسه‌ها و غم و اندوه.
- ۲- پرهیز از فرو رفتن در کارهای بیخود و دوری از پرداختن به امور پوچ.
- ۳- دور شدن از افراد بیکار.
- ۴- شیوایی زبان و تمرین سخنوری، و دور شدن از تکلف در سخن گفتن یا زور زدن برای شیوا گویی.
- ۵- رشد عقل و خرد و پالایش خاطر.
- ۶- بدست آوردن دانش فراوان و حفظ مفاهیم.
- ۷- استفاده از تجربه دیگران و بهره مندی از اندرزهای فرزنانگان و برداشتهای علمی دانشمندان.
- ۸- فراهم شدن بستر مناسب برای هضم علوم و مطالعه فرهنگهایی که در زمان خود بر جوامع حاکم بوده‌اند.
- ۹- افزایش ایمان. خواندن کتاب‌های اسلامی، باعث افزایش ایمان می‌گردد. زیرا کتاب، پنددهنده و اندرزگوی بزرگی است که از بدی‌ها باز می‌دارد و به خیر و خوبی فرا می‌خواند.
- ۱۰- ذهن، بوسیله خواندن کتاب از پریشانی نجات می‌یابد و قلب، از اندوه و رنج رها می‌شود و وقت انسان از ضایع شدن مصون می‌ماند.
- ۱۱- کتابخوانی، باعث می‌شود که انسان در فهم واژه‌ها و معانی و مفاهیمی که در کلمات است و نیز در شناخت اسرار و رموز حکمت، مهارت پیدا کند.

فروح الروح أرواح المعاني وليس بأن طعمت ولا شربتا  
«درون مایه روح، ارواح مفاهیم است، نه خوردن و نوشیدن».

## غم مخور؛ وقتی نیکی کنی، مورد ستایش قرار خواهی گرفت

وقتی نیکی کنی، زبان‌هایی خواهند بود که تو را بستایند، دستانی خواهند بود که بلند شوند و برای دعا کنند و دهانهایی خواهند بود که برای تعریف از تو به خاطر کار خوبی که کرده‌ای و یادگار زیبایی که از خود به جا گذاشته‌ای، باز شوند.

نام نیک، حیاتی دوباره، فرزندی جاودانه و میراثی خجسته است. شاعر در ستایش فردی بزرگوار و سخاوتمند می‌گوید:

كأنك في الكتاب وجدت لاء محرمة عليك فلا تحل  
«گویا در کتاب چنین یافته‌ای که گفتن «نه»، برای حرام است».

إذا حضر الشتاء فأنت شمس وإن حل المصيف فأنت ظل  
«چون زمستان فرا رسد، تو آفتاب گرم هستی و چون تابستان، بیاید، تو سایه‌ای».

وما تدري إذا أنفقت مالا أیکثر في عطائك أم يقل  
«وقتی مالی انفاق می‌کنی، نمی‌دانی که زیاد می‌دهی یا کم می‌دهی».

جزيت عن البرية كل خير فأنت الماجد البطل الأجل  
«خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ تو بزرگوار و قهرمان هستی».

بوجهك نستضيء إذا سرینا جبین في الليالي مشمعل  
«اگر شب هنگام حرکت کنیم، در پرتو روشنایی چهره‌ات قدم بر می‌داریم؛ پیشانی‌ات، در شب‌های تاریک، درخشان است».

وذكرك في المسامع خير هاد یکرر في المجموع فلا یمل  
«یاد تو، بهترین صدای دل‌انگیزی است که به گوش‌ها می‌رسد و تکرار نام و یاد تو در مجامع، ملال‌آور نیست».

فدتك نفوسنا من كل هول      ويفديك الحجيج إذا أهلوا  
«جانهایمان، فدایت باد و حاجیان، به هنگام بستن احرام، خود را فدای تو می‌کنند».

## نکته

ابوبکر رضی الله عنه بیمار شد. مردم به عیادت او آمدند و گفتند: آیا برایت طبیبی فرا نخوانیم؟ فرمود: طبیب، مرا دیده است. گفتند: پس به تو چه گفت؟ پاسخ داد: طبیب گفت: آنچه بخواهم، انجام می‌دهم.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: بهترین زندگی را در صبر و شکیبایی یافته‌ایم. همچنین می‌فرماید: بهترین زندگی و حیاتی که به آن دست یافتیم، دستاورد صبر و شکیبایی بود؛ اگر صبر در زمره انسانها قرار داشت، بحق که مرد بزرگواری بود.

علی بن ابیطالب رضی الله عنه گفت: هان! آگاه باشید که صبر و شکیبایی برای ایمان همانند سر برای تن است؛ پس هرگاه سر قطع شود، جسم و تن از بین می‌رود. سپس علی رضی الله عنه با صدای بلند فرمود: انسان بی‌صبر و ناشکیبا، ایمان ندارد. و گفت: صبر، سواری است که هیچگاه به زمین نمی‌خورد.

حسن می‌گوید: صبر، گنجی از گنجهای خیر است و خداوند آن را تنها به بنده‌ای می‌بخشد که نزد او، گرامی و ارزشمند است.

عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: هنگامی که خداوند، نعمتی را به یکی از بندگانش ارزانی بدارد و سپس آن نعمت را از بنده‌اش بگیرد و به جای آن به او صبر و شکیبایی عطا نماید، آن بنده بدانند که آنچه خداوند، جایگزین نعمت کرده، از خود نعمت بهتر است.

میمون بن مهران می‌گوید: از میان خوبی‌ها، چیزی بهتر از صبر نیست.

سلیمان بن قاسم می‌گوید: پاداش هر کاری، مشخص است جز پاداش صبر و شکیبایی؛ خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰] «پاداش شکیبایان، بدون حساب و کتاب و به تمام و کمال به آنها داده می‌شود». یعنی پاداش بسیار فراوانی می‌یابند.

## غم مخور که صحنه‌ای دیگر، حیاتی

### دیگر و روزی دیگر هم وجود دارد

خداوند در جهانی دیگر همه پیشینیان و آیندگان را گرد می‌آورد؛ اعتقاد به قیامت و جهانی دیگر، باعث می‌شود تا با چشم دوختن به هدایت الهی آرامش بیایی؛ پس هرکس در این دنیا، مالی از دست داده، در آن جهان آن را خواهد یافت؛ هرکس در دنیا مورد ستم قرار گرفته، در جهان آخرت، با او منصفانه رفتار خواهد شد و هرکس در اینجا ستم کند، آنجا مجازات می‌شود!! از «کنت» فیلسوف آلمانی نقل شده که گفته است: صحنه زندگی هنوز کامل نگردیده و باید صحنه دومی هم باشد؛ چون ما در این دنیا می‌بینیم که یکی، ستمگر و دیگری ستم‌دیده است. اینجا، انصاف و عدالت وجود ندارد؛ یکی را می‌بینم که چیره و غالب است و دیگری را مشاهده می‌کنیم که مغلوب و شکست خورده می‌باشد و انتقامی هم گرفته نمی‌شود؛ بنابراین باید جهانی دیگر باشد که در آن عدالت، کاملاً اجرا گردد.

شیخ علی طنطاوی با اظهار نظر در مورد این سخن «کنت»، می‌گوید: در اینجا یک بیگانه، به صورت ضمنی به روز قیامت اعتراف می‌کند.

إذا جار الوزیر و کاتباه

وقاضی الأرض أجحف فی القضا

فویل ثم ویل ثم ویل

لقاضی الأرض من قاضی السماء

وقتی وزیر و منشی‌هایش، ستم کنند و آنگاه که قاضی زمین، ستمگرانه قضاوت نماید، پس وای به حال قاضی زمین! وای به حالش! وای به حالش که قاضی آسمان، چگونه با او رفتار خواهد کرد!

﴿لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [غافر: ۱۷] «امروز هیچ ستمی نیست؛ بی‌گمان خداوند در حسابرسی سریع است».

## شمه‌ای از گفته‌ها و تجربه‌های شخصیت‌های جهانی

از اینکه کارهای زیادی داری، غم مخور و اندوهگین مباش. روبرت لوئیس استیونسون می‌نویسد: «هر انسانی توانایی این را دارد که در طی یک روز، کارش را هرچند دشوار باشد، به

انجام برساند. هر کس، می‌تواند تمام روزش را از طلوع تا غروب خورشید، با خوشبختی سپری نماید و زندگی یعنی همین.

یکی از نویسندگان غرب می‌گوید: در زندگی فقط یک روز داری؛ دیروز، گذشته است و فردا، هنوز نیامده است.

استیون لیکوک می‌نویسد: نوزاد می‌گوید: وقتی کودک شوم؛ کودک می‌گوید: وقتی جوان شوم، ازدواج می‌کنم؛ ولی بعد از ازدواج چه؟ بعد از همه این مراحل چه؟ فکر، تغییر می‌کند؛ در آن مرحله انسان به فکر بازنشستگی می‌افتد؛ به پشت سر خود نگاه می‌کند؛ باد سردی چهره‌اش را خشک می‌نماید؛ او زندگیش را از دست داده و گویا یک دقیقه هم زندگی نکرده است. ما بعد از آنکه اوقات و فرصتها را از دست می‌دهیم، به خود می‌آییم و می‌فهمیم که زندگی یعنی هر دقیقه و لحظه امروز.

آری! کسانی که می‌گویند: بعداً توبه خواهیم کرد نیز اینچنین هستند. یکی از گذشتگان می‌گوید: شما را از درنگ در انجام کار و گفتن بعداً، برحذر می‌دارم؛ چون این کلمه، مانع انجام بسیاری از خوبی‌ها شده و بسیاری از کارهای خوب را به تأخیر انداخته است.

﴿ذَرَّهُمْ يَا كُلُّوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [الحجر: ۳] «بگذار آنها بخورند و بهره مند شوند و آرزو، آنها را غافل گرداند؛ به زودی خواهند دانست».

موتین، فیلسوف فرانسوی می‌گوید: «زندگی من، سرشار از بدشانسی است که هیچگاه رحم نکرده است». من می‌گویم: این‌ها با وجود هوشیاری و دانش خود نمی‌دانند که فلسفه آفرینش آنها چیست و به رهنمودی که خداوند، پیامبرش را با آن فرستاده، رهنمون نگردیده‌اند:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰] «و هرکس خداوند، برایش نوری قرار ندهد، نوری ندارد».

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [الإنسان: ۳] «ما، راه را به او نمایانندیم؛ یا سپاسگزار می‌شود و یا ناسپاس».

دانشی می‌گوید: فکر کن این روز باز نمی‌آید.

من می‌گویم: زیباتر و مختصرتر از سخن دانشی، فرموده پیامبر اکرم ﷺ است که: (صلِّ صلاة مودّع) یعنی: «چنان نماز بخوان که گویا آخرین نمازت می‌باشد». هر کس، با خود



بیندیشد که امروز، آخرین روز زندگی من است، توبه‌اش را تجدید می‌نماید، کار درست انجام می‌دهد و در اطاعت پروردگار و پیروی از پیامبر خدا ﷺ می‌کوشد.

هنرپیشه و بازیگر معروف هندی «کالداسا» می‌گوید: سلام بر صبح. به این نهرها و رودها نگاه کن؛ چون زندگی همین است و با زمان کوتاهش، جریان زندگی را نمایان می‌کند و آنگاه تو، حقایق مختلف وجود خود را می‌یابی و نعمت رشد، کار درست و زیبایی موفقیت را می‌آفرینی؛ چون دیروز فقط یک خیال است و فردا، خوابی بیش نیست. ولی اگر امروز را درست زندگی کنی، دیروز همچون خاطره‌ای زیبا، در ذهنت خواهد ماند و هر فردایی، روز تحقق آرزوها خواهد بود. پس خوب به این نهرها و رودبارها نگاه کن. این است سلام صبحگاهی.

## غم مخور و درباره امروز و دیروز و

## فردایت این سؤال‌ها را از خود بپرس

گذشته و آینده را پشت درهای آهنی، زندانی کن و فقط در گستره امروز زندگی نما و از خود

بپرس:

۱- آیا می‌خواهم به خاطر پریشانی آینده و یا از عشق و تب و تاب رسیدن به باغچه‌ی

جادویی آن سوی افق، زندگی فعلی خود را نابود کنم؟

۲- آیا با سرکشی به چیزهایی که در گذشته رخ داده و با مرور زمان، گذشته و پایان یافته،

زندگی فعلی خود را تلخ و نکبتبار کنم؟

۳- آیا صبح در حالی بیدار می‌شوم که تصمیم گرفته‌ام تا از امروزم استفاده نمایم و از

بیست و چهار ساعتی که در پیش دارم، نهایت بهره را ببرم؟

۴- آیا اگر فقط در گستره امروز زندگی کنم، از زندگی بهره لازم را خواهم برد؟

۵- کی این کار را می‌کنم؟ هفته آینده؟ . . فردا؟ . . یا امروز؟

وقتی حادثه‌ای برای رخ داد، اندوهگین مشو و از خودت بپرس:

۱- بدترین چیزی که احتمال وقوعش وجود دارد، چیست؟

۲- خودت را برای پذیرش و تحمل اتفاق آماده کن؟

۳- خودت برای بهبود بدترین وضعیت و احتمال ممکن اقدام کن.

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳] «کسانی که مردم به آنها گفتند: دشمنان برای جنگ با شما توانشان را فراهم آورده‌اند؛ از آنها بترسید. پس ایمانشان افزوده گشت و گفتند: ما را خدا بس است و او، بهترین کارساز است».

### نکته

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿۲﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۲-۳] «هر کس از خدا بترسد، برای او راه حل و برون رفتی قرار می‌دهد و از جایی به او روزی می‌رساند که گمان نمی‌برد و هر کس، بر خداوند توکل نماید، خداوند او را بس است».

﴿سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿۷﴾﴾ [الطلاق: ۷] «به زودی خداوند بعد از سختی، آسانی خواهد آورد».

در حدیثی آمده است: «بدان که پیروزی، همراه صبر است و به دنبال مشکل، راه حل می‌آید و با سختی، آسانی خواهد بود».

همچنین در حدیث آمده است: «من نزد گمان بندهام نسبت به من هستم؛ پس بندهام هر گمانی که می‌خواهد درباره من ببرد».

﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳۷﴾﴾ [البقرة: ۱۳۷] «خداوند، شما را کفایت خواهد کرد و او، شنوای داناست».

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸] «و بر خداوند همیشه زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، توکل کن».

﴿فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَّ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ﴾ [المائدة: ۵۲] «امید است خداوند، پیروزی بیاورد یا از سوی خودش کاری درست نماید».

﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿۵۸﴾﴾ [النجم: ۵۸] «هیچکس جز خداوند آن را دور نمی‌نماید».

حسین بن مطیر اسدی می‌گوید:

إذا يسر الله الأمور تيسرت      ولانت قواها واستقاد عسیرها  
«کارهایی را که خداوند، آسان کند، آسان می‌گردد و دشواری‌ها و سختی‌هایش از بین می‌رود».

فکم طامع في حاجة لا ينالها      وکم آیسس منها أتاه بشیرها  
«چه بسیار افرادی که به خواسته خود نمی‌رسند؛ حال آنکه به آن امید دارند و چه بسا ناامیدانی که مژده رسیدن به هدف، به سراغ آنها می‌آید».

وکم خائف صار المخيف ومقتر      تمول والأحداث یجلو مریرها  
«و چه بسا افرادی که می‌ترسیده‌اند، اما چنان شده که دیگران، از آنها ترسان گشته‌اند و چه بسیار افراد فقیری که ثروتمند شده‌اند و گاهی حوادث تلخ روزگار، شیرین می‌شوند».

وقد تغدر الدنيا فيمسی غنیها      فقیراً ویغنی بعد بؤس فقیرها  
«گاهی ثروتمند دنیا، فقیر می‌شود و فقیر آن بعد از سختی، توانگر می‌گردد».

وکم قد رأینا من تکدر عیشة      وأخرى صفا بعد انکدار غدیرها  
«و چه بسیار افرادی را دیده‌ایم که صفای زندگیشان، مکدر گشته و اشخاص دیگری را دیده‌ایم که بعد از تیره روزی و بدبختی، صفا به زندگیشان بازگشته است».

## غم مخور؛ چرا که غم و اندوه، جسم

### و توانت را ضعیف می‌کند

دکتر الکسیس کاریل برنده جایزه نوبل در علوم پزشکی می‌گوید: کارگرانی که رویارویی با آشفتمگی و پریشانی را یاد ندارند، خیلی زود می‌میرند.

من می‌گویم: همه چیز، مطابق تقدیر و قضای الهی انجام می‌شود، اما می‌توان گفت: یکی از عواملی که جسم و تن را از بین می‌برد و نابود می‌کند، پریشانی و اضطراب است.

همچنین غم و ناراحتی، باعث زخم معده می‌گردد!

دکتر «جوزف اف مونتاگیو» مؤلف کتاب «مشکل عصبی» می‌نویسد: شما به علت غذاهایی که می‌خورید، به زخم معده گرفتار نمی‌شوید؛ بلکه علت زخم معده، ناراحتی‌هایی است که شما را می‌خورد!!

متنبی می گوید:

والهم یخترم الجسیم نخافة

ویشیب ناصیه الغلام و یهرم

«اندوه و ناراحتی، جسم را لاغر و نابود می کند و جوان را پیر می نماید».

طبق آنچه مجله «لایف» نوشته، زخم معده در رتبه دهم بیماری های مهلک قرار دارد.

## برخی از پیامدهای غم و اندوه

قسمتی از کتاب دکتر ادوارد بودالاسکی برایم ترجمه شد؛ این کتاب، بدین اسم نامگذاری شده است: «پیشانی را رها کن و به سوی بهترین گام بردار».

اینک برخی از عناوین فصلهای این کتاب را برایت ذکر می کنم:

«ضربه پیشانی و اضطراب به قلب»

«اضطراب و پیشانی، فشارخون را بالا می برد».

«ممکن است اضطراب، باعث رماتیسم گردد».

«به خاطر معده ات اضطراب کمتری داشته باش».

«چگونه اضطراب باعث می شود تا انسان، احساس سرما کند».

«تأثیر اضطراب بر فعالیت غده تیروئید»

«تأثیر اضطراب بر قند خون»

دکتر کارل مانینگر یکی از متخصصان روانشناسی در کتاب «انسان علیه خودش» می گوید:

دکتر مانینگر، قواعد چگونگی پرهیز از اضطراب را به تو ارائه نمی دهد، بلکه به ارائه این گزارش

هولناک می پردازد که ما، چگونه با اضطراب و افسردگی، ترس، کینه ورزی و احساس حقارت،

وجود و جسم خودمان را نابود می کنیم؟

یکی از بزرگترین فواید فرموده الهی که می فرماید: «و آنهایی که از مردم در می گذرند»، این

است که عفو و گذشت، سبب آرامش خاطر و سعادت و راحتی دل می گردد.

مونتین، فیلسوف فرانسه می گوید: دوست دارم مشکلاتتان را با دست خودم حل کنم تا با

کبد و ریه ام».

**کینه و غم و اندوه، با انسان چه می کند؟!**

دکتر راسل سیسیل استاد و دانشیار پزشکی دانشگاه کورنیل می‌گوید: شایعترین عوامل التهاب مفاصل، عبارتند از:

- ۱- شکست در ازدواج و از هم پاشیدن زندگی زناشویی.
  - ۲- مشکلات مادی و غم و اندوه.
  - ۳- تنهایی و اضطراب.
  - ۴- احساس حقارت و کینه ورزی.
- دکتر ویلیام مالک گوینگل در گردهمایی اتحادیه دندانپزشکان آمریکا گفت: «احساسات ناخوشایند مانند اضطراب و ترس، ممکن است در توزیع کلیسم در جسم تأثیر منفی داشته باشد و در نتیجه این امر، به پوسیدگی و از بین رفتن دندانها منجر می‌شود».

## کارها را با آرامش انجام بده

دیل کارنیگی می‌گوید: «سیاه پوستانی که در جنوب کشور زندگی می‌کنند و چینپها، خیلی کم دچار بیماری‌های قلبی ناشی از اضطراب می‌شوند؛ چون آنها کارهایشان را با آرامش انجام می‌دهند».

وی افزون بر این می‌گوید: «تعداد آمریکایی‌هایی که دست به خودکشی می‌زنند، بسیار بیشتر از کسانی است که بر اثر پنج بیماری مهلک، جان خود را از دست می‌دهند».

این یک حقیقت وحشتناک و باورنکردنی است

## به پروردگارت گمان نیک داشته باش

ویلیام جیمز می‌گوید: «خداوند، گناهان را می‌آمرزد، اما دستگاه عصبی ما، هرگز این کار را نمی‌کند!»

ابن الوزیر در کتاب العواصم والقواصم می‌گوید: امیدواری به رحمت خداوند، دروازه امید را برای بنده می‌گشاید و او را در عبادت و اطاعت، تقویت می‌نماید؛ بدین ترتیب انسان، نوافل را با نشاط ادا می‌کند و برای انجام خوبی‌ها، از دیگران پیشی می‌گیرد.

آری! یادآوری رحمت، عفو، توبه پذیری و حکم الهی، پشتکار برخی از مردم را در اطاعت و بندگی، افزایش می‌دهد و باعث می‌شود تا تلاش بیشتری برای تقرب به خدا بنمایند.

طاول به النجم مال النجم أوسنحا و ماطل الجفن ضمن الجفن أوسمحا  
«به ستاره چشم بدوز؛ خواه ستاره به سویی مایل شده یا در جایش ایستاده باشد. پلک‌ها را  
به سوی امید باز کن؛ خواه پلک‌ها بخواهند یا نخواهند».

فإن تشكت فعملها المجرة من ضوء الصباح وعدّها بالروح ضحى  
«اگر نالید و شکایت کرد، آن را به روشنی صبح، دلخوش کن و به آرامش و راحتی چاشتگاه  
نویزش بده».

## وقتی خیالی، به سرت زد...

توماس ادیسون می‌گوید: «چیزی نیست که انسان با آن از فکر و خیال، فرار کند و به آن پناه  
ببرد».

تجربه، نشان می‌دهد که گاهی فکر و خیال، هنگام مطالعه و نوشتن، به سراغ انسان می‌آید.  
اما بهترین چیزی که فکر و خیال را محدود و کنترل می‌نماید، کار مفید و جدی است؛ چون  
بیکاران، اهل خیال پردازی و سیر در عالم هیپروت هستند.

## از نصیحت سازنده و هدفمند ناراحت مشو؛ بلکه به گرمی از آن

### استقبال کن

آندره مورو می‌گوید: «هر آنچه که موافق و مطابق میل و علاقه ما باشد، درست و واقعی  
می‌نماید و هر آنچه بر خلاف میلمان باشد، ما را خشمگین می‌کند».

من می‌گویم: نقد و نصیحت نیز همین‌گونه است. ما، اغلب از تعریف و تمجید دیگران  
نسبت به خود شادمان می‌شویم؛ گرچه تعریف بیهوده و بیجایی باشد، اما انتقاد و نکوهش را

گرچه بحق باشد، دوست نداریم و این، عیب بزرگ و اشتباه خطرناکی است. ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى  
اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا  
إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾ [النور: ٤٨-٤٩] «وقتی به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنها  
داوری نمایند، ناگهان گروهی از آنان روی می‌گردانند و اگر حق به آنها برسد، کرنش کنان به  
سوی او می‌آیند».

ویلیام جیمز می‌گوید: «وقتی تصمیمی قابل اجرا بگیری، از همه ناراحتی‌های ناشی از فکر کردن به نتیجه، آزاد خواهی شد. یعنی هرگاه تصمیمی عاقلانه بر اساس واقعیت‌ها اتخاذ نمودی، هرچه زودتر آن را عملی کن و متردد و پریشان مباش و عقب نشینی مکن و خودت را در شک و تردید گرفتار نساز و پیوسته به پشت سرت نگاه مکن. در این باره چنین سروده‌اند:

ومشئت العزومات ینفق عمره حیران لا ظفر ولا إخفاق

«کسی که در تصمیم‌گیری قاطعیت ندارد و اراده‌هایش، آشفته می‌باشد، در حقیقت، عمر خود را در حیرت سپری می‌کند؛ نه موفق می‌شود و نه شکست می‌خورد».

شاعری دیگر می‌گوید:

إذا كنت ذا رأی فكن ذاعزيمة فإن فساد الرأی أن تترددا

«اگر دارای فکر و اندیشه هستی، پس قاطعیت هم داشته باش. چون تباهی فکر و اندیشه، در اثر تردد و دودلی است».

شجاعت در تصمیم‌گیری، تو را از پریشانی و اضطراب نجات می‌دهد: ﴿فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ﴾ [محمد: ۲۱] «وقتی کار، جدی می‌شود، اگر آنان با خدا راست باشند، برایشان بهتر خواهد بود».

## متردد مباش؛ بلکه کر و تلاش کن و بیکاری را ترک بگو

دکتر ریچارد کابوت استاد علوم پزشکی دانشگاه «هاروارد» در کتابش به نام «انسان با چه زندگی می‌کند»، می‌گوید: من به عنوان یک پزشک به بیمارانی که از رعشه ناشی از ترس و هراس و دودلی رنج می‌برند، توصیه می‌نمایم که به کار و فعالیت مشغول شوند؛ شجاعتی که کار کردن و تلاش، به ما می‌بخشد، مانند اعتماد به نفس است که (امرسون) آن را آرامش و راحتی همیشگی برشمرده است.

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ﴾ [الجمعة: ۱۰] «هنگامی که نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید و فضل و روزی خدا را بجویید».

جرج برنارد شاو می‌گوید: «راز بدبختی و بیچارگی، این است که با خود در این بیندیشی که من، خوشبختم یا بدبخت؟ پس در این باره فکر مکن؛ بلکه به کار و فعالیت پرداز؛ آن وقت است که خونت، به گردش در می‌آید و عقلت، به فکر کردن می‌پردازد و خیلی زود زندگی تازه،

پریشانی و ناراحتی را از فکر و ذهنت دور می‌نماید! کار کن و در کار کردن فرو برو و به آن ادامه بده؛ چون کار کردن ارزانترین و بهترین دارویی است که روی زمین یافت می‌شود.

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵] «و بگو: هر آنچه می‌خواهید انجام دهید؛ خداوند و پیامبرش و مؤمنان، کارتان را خواهند دید».

دزرائیلی می‌گوید: «زندگی، بسیار کوتاه است؛ بنابراین باید آن را ناچیز دانست».

یکی از فرزندان عرب می‌گوید: «زندگی، کوتاهتر از این است که ما، آن را با رنج و کدورت کوتاه کنیم».

﴿قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ ﴿۱۱۲﴾ ﴿قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَادِيْنَ﴾ ﴿۱۱۳﴾ ﴿قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنْتُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ﴿۱۱۴﴾ [المؤمنون: ۱۱۲ - ۱۱۴]

«بگو: چند سال در زمین ماندگار شدید؟ گویند یک روز یا بخشی از یک روز مانده‌ایم؛ پس از شمارش کنندگان بپرس؛ می‌گویند: شما جز مدت اندکی در زمین نمانده‌اید، اگر شما می‌دانستید».

## بیشتر شایعات واقعیت ندارند

ژنرال جرج کروک که می‌توان گفت بزرگترین رزمنده هندی تبار در تاریخ آمریکا است، در صفحه ۷۷ خاطرات خود می‌گوید: «تقریباً همه پریشانی‌ها و بدبختی‌های هندی‌ها زاده خیال بافی آنهاست».

خداوند می‌فرماید: ﴿يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ [المنافقون: ۴] «آنان هر بانگی را علیه خود می‌پندارند». ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ﴾ [التوبة: ۴۷] «اگر منافقان، همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز فساد و شر بر شما نمی‌افزودند و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و (شما را آشفته می‌نمودند)».

استاد هوکس از دانشگاه کلمبیا می‌گوید: من، این سرود را یکی از شعارهای خود قرار داده‌ام که مفهومش از این قرار است: «هر مشکلی در دنیا، یا راه حلی دارد و یا ندارد؛ پس اگر راه حلی دارد، تلاش کن تا راه حلش را بیابی و اگر راه حلی نداشت، به آن توجه نکن».

در حدیث صحیح آمده است که: «خداوند هیچ بیماری و مرضی پدید نیاورده مگر اینکه برای آن دارو و علاجی فرو فرستاده است که برخی، آن را می‌دانند و برخی هم نمی‌دانند».



## نرم خویی، تو را از لغزشگاه‌ها دور می‌کند

استادی ژاپنی به شاگردانش گفت: انعطاف، مانند درخت بید است و عدم مقاومت، مانند درخت بلوط می‌باشد.

در حدیث آمده است: «مؤمن، مانند کشتزار نارسیده است که باد آن را به سمت راست و چپ خم می‌کند».

انسان فرزانه، مانند آب است که وقتی با صخره برخورد می‌کند، به برخورد به آن ادامه نمی‌دهد؛ بلکه از چپ و راست و از بالا و پایین صخره می‌گذرد.

در حدیث آمده است: «مؤمن، مثل شتر رام است که اگر بر صخره‌ای خوابانده شود، بر آن می‌خوابد».

## گذشته، هرگز باز نمی‌آید

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ﴾ [الحديد: ۲۳] «تا به خاطر آنچه از دست داده‌اید، ناراحت نشوید».

دکتر بول براندونی، ایستاد و یک شیشه شیر را به زمین انداخت و فریاد زد: برای شیری که ریخته شده و از دست رفته، گریه مکن. این گفته عموم مردم است که بدست آوردن آنچه برایت مقدر نشده، دشوار است. آدم عليه السلام به موسی عليه السلام گفت: آیا مرا به خاطر چیزی سرزنش می‌کنی که خداوند، چهل سال پیش از آفرینش من، آن را برایم مقدر کرده بود؟

پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده است: «آدم عليه السلام با دلیل خود بر موسی عليه السلام غالب شد. آدم عليه السلام، موسی عليه السلام را با دلیل خود مغلوب کرد».

## خوشبختی را در درون خود بجوی،

### نه در اطراف و پیرامونت

میلتون شاعر انگلیسی می‌گوید: «عقل و خرد، می‌تواند بهشت را به جهنمی سوزان و جهنم را به بهشتی زیبا تبدیل کند»!

متنبی می‌گوید:

ذو العقل يشقي في النعيم بعقله وأخو الجهالة في الشقاوة ينعم  
«عاقل به سبب عقل خویش، در میان نعمت‌ها بدبخت و تیره روز می‌گردد و نادان، در میان بدبختی، خوشبخت می‌شود (و چون نمی‌فهمد، احساس خوشبختی می‌کند)».

## زندگی، ارزش غم خوردن ندارد

ناپلئون در سانت هیلینا می‌گوید: من در تمام زندگی خود شش روز خوشبخت نبوده‌ام!  
خلیفه هشام بن عبدالملک می‌گوید: من روزهای خوشبختی‌ام را شمردم و دیدم که فقط سیزده روز خوشبخت بوده‌ام.

عبدالملک پدر هشام آهی کشید و گفت: ای کاش خلافت به من سپرده نمی‌شد.  
سعید بن مسیب گفت: «ستایش خداوندی را سزااست که آنها را چنان کرده که بسوی ما فرار کنند و نزد ما بشتابند و ما، به سوی آنها فرار نکنیم.

ابن سماک واعظ، نزد هارون الرشید رفت. هارون تشنه شد و آب خواست؛ ابن سماک گفت: ای امیر المومنین! اگر به تو آب نرسد، آیا حاضری نصف پادشاهیت را در عوض سیراب شدن بدهی؟ هارون گفت: بله. وقتی هارون آب نوشید، ابن سماک گفت: اگر این آب در بدنت بند بیاید و دفع نشود، آیا حاضری نصف پادشاهیت را بدهی تا آب زائد از بدنت بیرون بیاید؟ گفت: بله. ابن سماک گفت: پس پادشاهی و سلطنتی که به یک لیوان آب نمی‌ارزد، فایده‌ای ندارد.

دنیای تهی از ایمان، ارزش و وزن و مفهومی ندارد. اقبال می‌گوید: وقتی ایمان از دست برود، آسایش و امنیتی نیست و هرکس که دین را زنده نگه ندارد، دنیایی هم ندارد. هرکس به زندگی بدون دین راضی شود، به راستی که دستاوردی جز نابودی و فنا نداشته است.

امرسون در پایان گفتارش در مورد «اعتماد به نفس» می‌گوید: پیروزی سیاسی، افزایش حقوق، بهبودی از بیماری و هم آغوشی با روزهای خوش را باور مکن. چون هرگز چنین نخواهد بود و تنها چیزی که به تو آرامش می‌دهد، خودت هستی.

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿٢٨﴾﴾ [الفجر: ٢٧-٢٨]

«ای نفس آرام! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که خشنود هستی».

فیلسوف رمان نویس ابیکتوتیوس هشدار می‌دهد: «مسأله دور کردن افکار اشتباه از ذهن و خاطرمان باید بیش از مسأله دور کردن ورم و بیماری از جسمهایمان، مورد توجه قرار گیرد».

قرآن از بیماری‌های فکری و عقیدتی بیشتر بر حذر می‌دارد تا از بیماری‌های جسمی. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾ [البقرة: ۱۰] «در دل‌هایشان بیماری است؛ پس خداوند بیماری آنها را فزونی می‌بخشد و عذابی دردناک به سبب دروغگویی و انکارشان، در انتظارشان می‌باشد».

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ [الصف: ۵] «وقتی منحرف شدند، خداوند دل‌هایشان را منحرف گرداند».

مونتین، فیلسوف فرانسوی این کلمات را شعار زندگی خویش قرار داده بود که: «انسان از اتفاقات واقعی و پیشامدها، چنان متأثر نمی‌شود که از فکر و خیال درباره اتفاقات احتمالی، متأثر می‌گردد».

در روایتی آمده است: «بارخدا یا! مرا از آنچه مقدر نموده‌ای، راضی بگردان تا من بدانم که آنچه به من رسیده، امکان نداشته که به من نرسد و آنچه به من نرسیده، چنین نبوده که به من برسد».

## نکته

غم مخور؛ چون غم و اندوه گذشته، تو را پریشان می‌گرداند، تو را از آینده می‌ترساند و امروزت را نابود می‌کند.

غم مخور؛ چون غم و اندوه، انسان را دلتنگ و آزرده می‌نماید و چهره را عبوس و در هم می‌کند، روحیه را پایین می‌آورد و آرزوها را به باد می‌برد.

غم مخور؛ چون غم خوردن، دشمن را شاد می‌نماید و دوست را ناراحت می‌کند؛ غم و اندوهت، کسی را که نسبت به تو حسد می‌ورزد، شاد می‌گرداند و حقایق را به زیان تو تغییر می‌دهد.

غم مخور؛ چون غم خوردن یعنی درگیری با تقدیر؛ یعنی نالیدن و گله داشتن از آنچه وقوع آن قطعی است؛ یعنی شورش علیه الفت و محبت و تبدیل کردن نعمت به رنج و ناراحتی. غم

مخور؛ چون غم خوردن آنچه را از دست رفته، باز نمی‌گرداند، مرده‌ای را زنده نمی‌کند، آنچه را که مقدر شده، دور نمی‌نماید و سودی به بار نمی‌آورد.

غم مخور؛ زیرا غم و اندوه از جانب شیطان است. غم خوردن، ناامیدی و یاسی است که انسان را به زانو در می‌آورد و فقر زودرس، ناامیدی همیشگی و نابودی قطعی را به دنبال دارد.

﴿الْمُ دَشَرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۱ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ۲ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۳ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۴ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۵ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۶ فَإِذَا فَرَغْتَ فَأَنْصَبْ ۷ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب ۸﴾ [سورة الشرح].

## با وجود ایمان به خدا غم مخور

رضایت خاطر و آرامش و امنیت، در ایمان نهفته است و حیرت و بدبختی با بی‌دینی و شک همراه می‌باشد. من، هوشمندان و بلکه نوابغی را دیده‌ام که دل‌هایشان از نور رسالت تهی بوده و از اینرو گفته‌هایشان از شریعت بدور بوده است.

ابوالعلاء معری در مورد شریعت گفته است: تناقضی است که در برابر آن چاره‌ای جز سکوت نداریم!! رازی می‌گوید: پایان کار عقلها، توقف و ایستایی است. جوینی در حالی که نمی‌داند خدا کجاست، می‌گوید: همدانی مرا حیران کرد، همدانی مرا حیران کرد. ابن سینا می‌گوید: عقلی، فعال است که در جهان تأثیر می‌گذارد. ایلیا ابوماضی می‌گوید:

حبئت لا أعلم من أين ولكني أتيت      ولقد أبصرت قدامي طريقاً فمشيت

«نمی‌دانم از کجا آمده‌ام؛ ولی آمدم. پیش روی خود راهی دیدم و آن را در پیش گرفتم». انسان، متناسب با ایمانش خوشبخت می‌شود و به اندازه حیرت و تردیدش، بدبخت می‌گردد.

طرحها و گفته‌هایی که متأخرین به زبان آورده‌اند، سخنان ستمگرانه‌ایست که در گذشته، فرعون جنایتکار گفته است؛ ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸] «من برای شما خدایی جز خودم سراغ ندارم» و گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ﴾ [النازعات: ۲۴] «من پروردگار برتر شما هستم».

در این میان سخنان کفرآمیز زیادی وجود دارد که جهان را ویران کرده است. جیمز آلین، می‌گوید: «انسان به زودی کشف خواهد کرد که هرچند افکارش را در برابر اشیاء و اشخاص دیگر قرار دهد، اشیاء و افراد دیگر نیز به نوبه خود تغییر خواهند کرد. . از آنچه افکار فرد را تغییر می‌دهد، بگذریم. آنچه انسان را وحشت زده می‌نماید، تغییر سریع و شتابان شرایط زندگی مادی فرد است؛ پس چیز مقدسی که اهداف ما را شکل می‌دهد، خودمان هستیم...»!

خداوند در مورد افکار اشتباه و تأثیر آن می‌فرماید: ﴿بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَرُئِينَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ ظَنًّا سَوًّا وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿١٢﴾ [الفتح: ١٢] «بلکه گمان بردید که مؤمنان و پیامبر هرگز نزد خانواده‌هایشان بر نخواهند گشت و این، در دل‌هایتان آراسته گردید و شما گمان بد بردید و شما، گروهی هلاک شده و بی‌فایده بودید».

﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ [آل عمران: ١٥٤] «آنان درباره خداوند گمان ناحق می‌کنند، گمان جاهلیت؛ می‌گویند: آیا چیزی از کار در اختیار ماست؟ بگو: کار، همه‌اش، در دست خداوند است».

همچنین جیمز آلین می‌گوید: «کرده انسان نتیجه‌ی مستقیم افکار اوست... انسان فقط از لابلای افکارش می‌تواند حرکت کند، پیروز شود و اهداف خود را محقق نماید و هرگاه چنین نباشد، ناتوان و بیچاره خواهد بود».

خداوند در مورد تصمیم قاطعانه و صادقانه و فکر درست می‌گوید: ﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِن كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاتِهِمْ﴾ [التوبة: ٤٦] «اگر واقعاً قصد خروج برای جهاد را داشتند، برای آن آمادگی می‌کردند؛ ولی خداوند حرکت آنها را نپسندید».

و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾ [الأنفال: ٢٣] «اگر خداوند، (در آنان آمادگی پذیرش حق را می‌دید و) خیری در آنها سراغ می‌داشت، (و در آنان زمینه خیر و خوبی وجود داشت، سخن حق را به گوش آنان می‌رسانید و) آنان را می‌شنوید».

**برای چیزهای بی‌ارزش غم مخور؛**

**چون دنیا همه‌اش بی‌ارزش است**

یکی از صالحان را جلوی شیری انداختند. خداوند متعال، او را از چنگ و دندان شیر نجات داد. به او گفتند: آن وقت به چه فکر می‌کردی؟ گفت: به این فکر می‌کردم که آیا آب دهن شیر پاک است یا نه و نظر علما در باره آن چیست؟!

ولقد ذكرت الله ساعة خوفه      للباسلين مع القنا الخطار  
«در لحظه هراسناک رویارویی با قهرمانان و نیزه‌های کشنده آنها به یاد خدا افتادم و از خدا ترسیدم».

فنسيت كل لذائد جياشة      يوم الوغي للواحد القهار  
«پس برای آنکه خداوند قهار را خشنود کنم، همه لذت‌ها و خوشی‌ها را از یاد بردم». خداوند، انسانها را طبق نیت‌هایشان جدا کرده و فرموده است: ﴿مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ﴾ [آل عمران: ۱۵۲] «برخی از شما دنیا را می‌خواهند و برخی آخرت را».

ابن قیم می‌گوید: ارزش انسان، همت و اراده اوست. یکی از حکما گفته است: به من بگو که فرد به چه اهمیت می‌دهد تا به تو بگویم که او چگونه انسانی است.

کسی که مروارید می‌خواهد، به دریا می‌زند و کسی که خواهان صدف است، به ساحل می‌رود.

قایقی در دریا واژگون شد. عابدی در دریا افتاد و بلافاصله شروع به وضو گرفتن و شستن هر یک از اعضایش نمود. بالاخره دریا او را به ساحل افکند و نجات یافت. علت کارش را پرسیدند؟ گفت: می‌خواستم قبل از مرگ وضوء بگیرم تا با وضو بمیرم.

الله درك ما نسيت رسالة      قدسية ويداك في الكلاب  
«آفرین بر تو باد، زیرا در حالی که دستانت در قلاب و گیره بود، باز هم پیام مقدست را فراموش نکردی».

أفديك ما رمشت عيونك رمشة      في ساعة والموت في الأهداب  
«فدايت شوم؛ در حالی که مرگ در کنار مژگانت بود، باز هم یک بار چشم به هم نزدی».

امام احمد در آخرین رمق زندگیش و در حالی که او را وضو می‌دادند، اشاره نمود که ریش او را خلال کنند!!

﴿فَقَاتَلَهُمُ اللَّهُ تَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ تَوَابِ الْآخِرَةِ﴾ [آل عمران: ۱۴۸] «پس خداوند به آنان پاداش دنیا و خوبی پاداش آخرت را داد».

## به خاطر ستم آشکاری که بر تو می‌شود، غم مخور

اگر تو گذشت کنی و بیخشی، عزت دنیا و شرافت آخرت را به دست خواهی آورد؛ ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰] «پس هرکس عفو نماید و اصلاح کند، پاداش او بر خداوند است».

شکسپیر می‌گوید: تنور را برای دشمنت زیاد داغ مکن که مبادا خودت بسوزی.

شخصی، به سالم بن عبدالله بن عمر عالم بزرگوار تابعی گفت: تو مرد بدی هستی! گفت: جز تو کسی مرا نشناخته است.

یکی از ادیبان آمریکایی می‌گوید: ممکن است چوب و سنگ، استخوان‌هایم را خرد کنند، اما حرف‌ها، نمی‌توانند با من کاری بکنند.

شخصی به ابوبکر رضی الله عنه گفت: سوگند به خدا، دشنامی به تو می‌دهم که تا گور همراهت باشد! ابوبکر رضی الله عنه گفت: آن دشنام در قبر نیز همراه تو خواهد بود!!

مردی به عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: برای جنگیدن با تو از همه چیز دست می‌کشم و کار و مشغولیتم را کنار می‌گذارم. عمرو رضی الله عنه گفت: اکنون به کاری مشغولی که تو را بیکار نمی‌گذارد. ژنرال ایزنهاور می‌گوید: «یک دقیقه از وقت خود را نباید به فکر کردن درباره کسانی ضایع کنیم که دوستشان نداریم».

پشه به درخت خرما گفت: خودت را نگه دار؛ چون می‌خواهم پرواز کنم و تو را رها نمایم». درخت خرما گفت: سوگند به خدا، من متوجه نشدم که تو روی من نشسته‌ای؛ پس چگونه می‌شود پروازت را احساس کنم؟! حاتم چنین سروده است:

وأغفر عوراء الکریم ادخاره  
وأعرض عن شتم الیئم تکرما

«اشتباه انسان بزرگوار را می‌بخشم تا او را برای خود نگاه دارم و از ناسزاگویی به انسان بی‌ارزش و فرومایه به خاطر حفظ احترام و بزرگواری خویش، رویگردانم».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾ [الفرقان: ۷۲] «و هرگاه گذرشان بر سخن و امر بیهوده ای بیفتد، با بزرگواری از کنار آن می‌گذرند».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ [الفرقان: ۶۳] «و هرگاه جاهلان، آنها را خطاب نمایند، سلام می‌کنند».

کونفوسیوس می‌گوید: مرد خشمگین همواره سرشار از سم و زهر است.

در حدیث آمده است: «خشمگین مشو، خشمگین مشو، خشمگین مشو».

و نیز در حدیث آمده است: «خشم، اخگری از آتش است». شیطان در سه جا انسان را به

زمین می‌زند و بر او غالب می‌شود: هنگام خشمگین شدن، هنگام غلبه شهوت و هنگام غفلت.

## دنیا، اینگونه آفریده شده است

روزی مارکس اویلیوس، یکی از فیلسوفان بزرگ دربار امپراطوری روم، گفت: امروز افرادی را ملاقات خواهم کرد که زیاد حرف می‌زنند، خودپسند هستند و سخن دیگران را نمی‌پذیرند، اما من هرگز از این کارشان وحشت نمی‌کنم و پریشان نمی‌شوم، چون من دنیا را اینگونه نمی‌بینم که از چنین افرادی خالی باشد.

## از انسان‌های شرور و از کثرت آنها تعجب مکن؛ بلکه از وجود

### انسان‌های نیک تعجب کن، هر چند اندک اند

ارسطو می‌گوید: انسان ایده آل از کارهایی که برای دیگران انجام می‌دهد، شادمان می‌شود و اگر دیگران، برای او کاری بکنند، شرمنده می‌گردد؛ چون مهرورزی به دیگران نوعی برتری است و انتظار کمک و مهربانی از دیگران، دلیل ضعف و سستی می‌باشد.

در حدیث آمده است: «دست بالا (بخشنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) می‌باشد».



## با وجود بر خورداری از قطعه‌ای نان، یک اتاق

### و آب و لباسی که تو را بیوشاند، غم مخور

یکی از دریانوردان در اقیانوس آرام گم شد و بیست و یک روز سرگردان بود. وقتی نجات یافت، مردم از او پرسیدند: بزرگترین درسی که آموخته‌ای چیست؟ گفت: بزرگترین درسی که از این تجربه آموختم، این است که وقتی آب زلال و غذای کافی داشتی، نباید گله و شکایت کنی! شخصی می‌گوید: زندگی، همه‌اش، یک لقمه نان و جرعه‌ای آب است و دیگر چیزها همه اضافی هستند.

ابن ورد می‌گوید:

ملك كسرى عنه تغني كسرة وعن البحر اجزاء بالوشل

«به جای پادشاهی کسری، تکه نانی کفایت می‌کند و به جای دریا اندکی آب، کافی است».  
جونائان سوئیت می‌گوید: بهترین پزشکان دنیا عبارتند از: دکتر رژیم، دکتر آرامش و دکتر تفریح؛ کم غذا کم خوردن به همراه آرامش و شادمانی، داروی بسیار مفیدی است.  
بنده می‌گویم: چاقی، بیماری مزمنی است که هوش و ذکاوت انسان را از بین می‌برد.  
آرامش، دل را خوش و روح را شاد می‌گرداند و تفریح، شادی فوری و غذایی مفید است.

### از نعمت غم مخور که ممکن است، نعمت شود

دکتر ساموئل جانسون می‌گوید: اگر کسی عادت داشته باشد که در هر رخدادی به جانب مثبت و درست آن بنگرد، این عادت برایش از سودی هنگفت، ارزشمندتر است.

﴿أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾

﴿التوبة: ۱۲۶﴾ [آیا نمی‌بینند که آنها در هر سالی یک بار یا دو بار آزموده می‌شوند و سپس توبه نمی‌کنند و خدا را به یاد نمی‌آورند].

متنبی، برعکس آن، می‌گوید:

ليت الحوادث باعثني التي أخذت مني بحلمي الذي أعطت وتجريبي

«ای کاش اتفاقات، آنچه را که از من گرفته‌اند و در قبال آن، بردباری و تجربه به من داده‌اند،

دوباره با من معامله می‌کردند».

معاویه رضی اللہ عنہ می گوید: فقط کسی بردبار است که تجربه دارد.

ابو تمام درباره افشین می گوید:

كم نعمة لله كانت عنده فكأنها في غربلة وإسار

«خداوند، نعمت‌های زیادی به او داده بود؛ اما گویا او، در اسارت و غربت بسر می‌برد».

مردی، به یکی از ثروتمندان گفت: می‌بینم که خداوند، به تو نعمت داده است؛ پس

نعمت‌های الهی را با سپاسگزای، برای خود نگه دار.

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

خداوند متعال می فرماید: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

﴿٧﴾ [ابراهیم: ٧] «اگر سپاس بگزارید، نعمت را برایتان بیشتر خواهم کرد و اگر ناسپاسی کنید، بی‌گمان عذاب من سخت است».

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ

فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾ [النحل:

١١٢] «و خداوند آبادی و قریه‌ای را مثال زده است که در آرامش و امنیت بود و روزی آن، با

آسایش فراهم می‌شد؛ اما اهالی آن آبادی، نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند؛ آنگاه خداوند،

طعم گرسنگی و هراس را به سبب آنچه می‌کردند، به آنها چشانید».

## خودت باش

دکتر جیمز گوردون گللیکی می‌گوید: اشتیاق به خود بودن، یک امر عمومی است که

پیشینه‌ای به قدمت تاریخ دارد. همانطور که مشکل خودگریزی و بی‌علاقگی به خود، منشأ

بسیاری از بحرانها و عقده‌های روانی است.

دانشمند دیگری گفته است: تو در جهان آفرینش چیز دیگری هستی و هیچکس، شبیه تو

نیست و تو نیز شبیه هیچکس نیستی؛ زیرا آفریدگار، میان آفریده‌هایش تفاوت قرار داده است.

انگلیو باتری، سیزده کتاب و هزاران مقاله درباره «تربیت کودک» نوشته است. او، می‌گوید:

بیچاره‌تر از همه کسی است که تلاش می‌کند تا شخصیتی غیر از شخصیت خودش و جسم و

فکر دیگری داشته باشد.

خداوند، می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾ [الرعد: ۱۷]  
«خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ پس دره‌ها و رودخانه‌ها، هر یک به اندازه گنجایش خویش (از آن آب) در خود می‌گنجانند».

هر کس استعدادها و توانایی‌هایی دارد؛ پس هیچکس، نباید در شخصیت کسی دیگر ذوب شود.

آورده‌ها سعد و سعد مشتمل      ما هکذا یا سعد تورد الإبل  
«سعد با لباسی فاخر و بلند، شتران را به آبشخور آورد؛ ای سعد! رسم ساربانان چنین نیست».

تو با استعدادها و توانایی‌های مشخصی آفریده شده‌ای تا کار مشخصی انجام دهی؛ همانطور که گفته‌اند: «بنگر که هستی و از چه چیزی از تو صادر می‌شود».

امرسون در مقاله‌ای که در باره «اعتماد به نفس» نوشته، می‌گوید: «زمانی خواهد آمد که دانش انسان، به این باور برسد که حسد، یعنی جهالت و تقلید یعنی خودکشی؛ دانش بشری به آنجا خواهد رسید که هر انسانی، خود را در تمام شرایط، آنگونه که هست، بداند و واقع بینانه به خود بنگرد؛ زیرا همان، بهره اوست. در جهان هستی یک دانه ذرت، بدون کاشت و داشت به دست نمی‌آید. توانهای نهفته و تازه بسیاری در طبیعت هستند. همینطور هیچکس، نمی‌داند که اندازه توان او چقدر است، مگر آنکه خودش تجربه نماید».

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [التوبة: ۱۰۵] «و بگو: هر آنچه می‌خواهید، بکنید؛ خدا و پیامبرش و مؤمنان کارتان را می‌بینند».

## نکته

این آیات، تو را امیدوار می‌نماید، گمانت را نسبت به پروردگارت نیک می‌گرداند و تو را تقویت می‌کند: ﴿قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳] «بگو: ای بندگان من که بر خودتان زیاده روی کرده‌اید! از رحمت خدا ناامید مباشید؛ بی‌گمان خداوند، همه گناهان را می‌آمرزد و او بس آمرزگار و مهربان است».

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۳۵] «وآنانی که هرگاه کار زشتی انجام دهند یا بر خویشتن ستم نمایند، خداوند را به یاد می آورند و از گناهان خود طلب آمرزش می کنند و چه کسی جز خداوند گناهان را می آمرزد؟ و آنها بر کرده خود، در حالی که می دانند، اصرار نمی ورزند.» ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهُ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۰] «و هرکس کار بدی کند یا بر خود ستم نماید و سپس از خداوند آمرزش بخواهد، خداوند را آمرزگار و مهربان خواهد یافت.»

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۗ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۶] «و هرگاه بندگانم، از تو درباره من می پرسند، پس (در جوابشان بگو) بی گمان من نزدیکم و دعای دعاکننده را بدانگاه که مرا بخواند، اجابت می کنم؛ پس باید از من طلب اجابت نمایند و به من ایمان بیاورند تا کامیاب و راهیاب گردند.» ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُ لَكُمُ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ۗ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ﴾ [النمل: ۶۲] «آیا (بت ها و معبودان باطل بهترند یا) کسی که به فریاد در مانده می رسد وقتی که او را بخواند، و مشکل و رنج را دور می نماید و شما را جانشینانی در زمین می گرداند؟ آیا با خدا معبودی دیگر است؟ بسیار اندک پند می پذیرید.»

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳-۱۷۴] «آن کسانی که مردم به آنها گفتند: بی گمان مردم علیه شما فراهم آمده اند، پس از آنها بترسید، آنگاه ایمانشان افزوده گشت و گفتند: خداوند ما را بس است و او بهترین یاور و کارساز است. پس در پرتو نعمت خدا و با فضل او باز گشتند در حالی که هیچ گزندی به آنها نرسید و از رضامندی خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضل بزرگی است.» ﴿وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ﴾ [فوقه] ﴿اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكْرُوهًا﴾ [غافر: ۴۴-۴۵] «و کارم را به خدا می سپارم؛ بی گمان خداوند، نسبت به بندگان بیناست. پس خداوند او را از بدی های آنچه مکر می ورزیدند، نجات داد.»

## گاهی ضرر، فایده می‌شود

ویلیام جیمز می‌گوید: «مشکلات و رنج‌هایمان، تا حدود غیر منتظره ای به ما کمک می‌نماید؛ اگر دوستیوفسکی و تولستوی، زندگی دردناکی را نمی‌گذرانند، نمی‌توانستند داستان‌های زیبا و جاویدان خود را بنویسند. یتیمی، نابینایی، غربت و فقر، در بسیاری از موارد زمینه نبوغ، خلاقیت و پیشرفت و بازدهی می‌باشند.

قد ینحم الله بالبلوی وإن عظمت ویتبلی الله بعض القوم بالنعمة  
«چه بسا خداوند، به وسیله بلاهای بزرگ، انسان را خوشبخت می‌گرداند و گروهی را نیز خداوند به وسیله نعمت‌ها گرفتار می‌کند».

گاهی فرزندان و ثروت، سبب بدبختی انسان می‌گردند: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [التوبة: ۵۵] «اموال و فرزندان، تو را شگفت زده نکنند؛ خداوند، می‌خواهد آنان را به وسیله اموال و فرزندان در زندگی دنیا عذاب بدهد».

ابن کثیر کتاب‌های زیبایی همچون (جامع الأصول) و (النهاية) را تألیف کرد؛ چون او فلج و زمین گیر بود.

از آنجا که سرخسی، در چاه زندانی بود، کتاب معروفش (المبسوط) را تألیف کرد.

ابن قیم، (زاد المعاد) را در حالی به رشته تحریر درآورد که مسافر بود.

قرطبی روی عرشه کشتی، شرحی بر صحیح مسلم نگاشت.

یکی از صالحان به من گفت که در زندان قرآن را حفظ کرده و چهل جلد کتاب را مطالعه نموده است!

ابوالعلاء معری، دیوان اشعار و کتاب‌هایش را در حالی نوشت که کور بود! طه حسین نابینا شد؛ آنگاه خاطرات و تألیفات خود را به رشته تحریر در آورد.

چه بسیار افراد برجسته و سرشناسی بوده‌اند که از منصب و مقام خود عزل شده و آنگاه چندین برابر موقعیت پیشین خود به امت، علم و دانش تقدیم کرده‌اند.

کم مرة حفت بك المکاره خارك الله وأنت کاره

«چه بسیار ناخوشی‌هایی که تو را از هر سو فرا گرفته‌اند و خداوند، آنها را برایت انتخاب نموده است؛ حال آنکه تو، نمی‌پسندی».

فرانسویس بایکن می‌گوید: ممکن است فلسفه، اندکی انسان را به الحاد متمایل کند، اما تعمق و ژرف اندیشی در فلسفه، عقل انسان را به دین نزدیک می‌نماید.

﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۳] «آن را جز دانایان نمی‌فهمند».

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «تنها بندگان دانای خداوند، از خدا

می‌ترسند».

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ [الروم:

۵۶] «وکسانی که علم و دانش و ایمان به آنها داده شده بود، گفتند: شما در کتاب خدا تا روز رستاخیز ماندگار شده‌اید».

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرْدَائِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا

بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ حِنَّةٍ﴾ [سبأ: ۴۶] «بگو شما را فقط به یک چیز پند می‌دهم و آن، اینکه برای خدا دوتا دوتا و یکی یکی بایستید، سپس فکر کنید که همراه شما، (یعنی پیامبر) دیوانه نیست».

دکتر بریل می‌گوید: «هیچ مؤمن راستینی، به بیماری روانی مبتلا نمی‌شود».

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶]

«بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آوردند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، خداوند مهربان، ایشان را دوست می‌دارد و (آنان را برای مردم عزیز می‌گرداند)».

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ [النحل: ۹۷]

«هر مرد و زنی که کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، به او زندگی پاکیزه‌ای خواهیم داد».

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [الحج: ۵۴] «بی‌گمان خداوند،

کسانی را که ایمان آورده‌اند، به راه راست رهنمود می‌گردد».

## ایمان، بزرگترین دارو

یکی از روانپزشکان برجسته به نام دکتر کارل جایگ، در صفحه ۲۶۴ کتاب «انسان معاصر در جستجوی آرامش» می‌نویسد: «در طی سی سال گذشته افراد زیادی از گوشه و کنار جهان برای مشاوره نزد من آمده‌اند و من، صدها بیمار را معالجه کرده‌ام. بیشتر این بیماران، نصف دوران زندگی را سپری کرده بودند. یعنی بالاتر از سی و پنج سال سن داشتند و مشکل همه، به این بر می‌گشت که فاقد پناهگاهی دینی و معنوی بودند که از درون آن، به زندگی بنگرند؛ می‌توانم بگویم: در مجموع همه آنها بدین خاطر بیمار بودند که از آنچه دین، به مؤمنان می‌بخشد، بهره مند نبودند و هرکس که ایمان واقعی نداشته باشد، بهبود نمی‌یابد».

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴] «و هرکس از یاد من رویگردانی نماید، زندگی دشوار و تنگی خواهد داشت».

﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۱] «در دل کسانی که کفر ورزیده‌اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت».

﴿ظَلُمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرِنُهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰] «تاریکی‌هایی که برخی روی برخی دیگر قرار دارند؛ هنگامی که دستش را بیرون می‌کند، نزدیک است که آن را نبیند و هر کسی که خداوند، برای او نوری قرار نداده، نوری ندارد».

## غم مخور؛ خداوند، مشرک در مانده را اجابت

### می‌کند چه برسد به مسلمان یکتاپرست...

اگر مهاتما گاندی، رهبر هندوها بعد از بودا، از نیروی درونی نماز کمک نمی‌خواست، از بین می‌رفت. من این را از آنجا می‌دانم که گاندی، خودش گفته است: اگر نماز نمی‌خواندم، خیلی قبل دیوانه می‌شدم. این در صورتی است که گاندی، غیرمسلمان گمراهی بوده که دینی و آیین برحق نمی‌داشت. ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [العنكبوت: ۶۵] «مشرکان وقتی سوار کشتی می‌شوند، مخلصانه خدا را به فریاد می‌خوانند».

﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲] «آیا معبودان باطل بهترند یا کسی که درمانده را اجابت می‌کند وقتی که او را بخواند؟».

﴿وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [یونس: ۲۲] «و گمان بردند که آنها محاصره شده‌اند؛ پس خدا را با یکتاپرستی و خالصانه به فریاد خواندند». سخنان دانشمندان، تاریخ نگاران و ادیبان مسلمان را بطور عموم مرور کرده‌ام، اما هیچ نشانی از اضطراب و بیماری‌های روانی در آنها ندیده‌ام؛ چون آنها در کنار دین و ایمانشان، با آرامش زندگی کرده‌اند و زندگیشان، از تکلف و پیچیدگی بدور بوده است؛ خداوند متعال، می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿۲﴾﴾ [محمد: ۲] «و کسانی که ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند و به آنچه بر محمد نازل شده، باور داشته باشند- و حال آنکه آن، حق است و از جانب پروردگارشان می‌باشد- خداوند، بدی‌های آنان را می‌زداید و وضعیت‌شان را اصلاح می‌کند و سامان می‌دهد».

ابی حازم می‌گوید: میان من و پادشاهان، یک روز فاصله وجود دارد؛ دیروز، گذشته و آنها، لذت آن را دوباره نمی‌یابند و در مورد فردا نیز هم من و هم آنها، در معرض خطر هستیم و فقط امروز است که آنها از من فاصله دارند؛ این یک روز هم که عددی نیست.

در حدیث آمده است: «بارخدا یا! از تو خیر و خوبی این روز را می‌خواهم و برکت و یاری و نور و هدایت امروز را از تو می‌جویم».

ثابت بن زهیر می‌گوید:

إذا المرء لم یحتل وقد جد جده  
 أضاع وقاسی أمره وهو مدبر  
 ولكن أخو الحزم الذي ليس نازلاً  
 به الخطب إلا وهو للقصد مبصر-  
 فذاك قریع الدهر ما عاش حول  
 إذا سد منه منخر جاش منخر

«هرگاه شخص، بدون چاره اندیشی، تلاش خود را بنماید، کارش از هم می‌پاشد و به عقب بر می‌گردد.

اما فرد مصمم و قاطع می‌تواند برای هر بلایی که بر سرش می‌آید، راه برون رفتی پیدا نماید. چنین کسی، به نبرد با روزگار می‌پردازد و تا وقتی که زنده است، تغییر جهت می‌دهد و هرگاه روزنه ای بسته شود، استوار و پابرجا، روزنه دیگری می‌جوید».



﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُدُوءًا حِذْرُكُمْ﴾ [النساء: ۷۱] «ای مؤمنان! احتیاط کنید و آمادگی خود را حفظ نمایید». ﴿وَلِيَتَلَطَّفَ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۱۹] «و باید احتیاط کند و هیچکس متوجه شما نشود».

شاعری می گوید:

فإن تكن الأيام فينا تبدلت	بیوئی ونعمی والحوادث تفعل
فما لي ن من أقناة صليبة	ولا ذللتنا للتي ليس تجمل
ولكن رحلناها نفوساً كريمة	تحمل ما لا يستطيع فتحمل
وقينا بحسن الصبر منا نفوسنا	وصحت لنا الأعراض والناس هزل

«اگر روزهای زندگی ما، همواره دگرگون شود، گاهی رنجها می آیند و گاهی ناز و نعمت و حوادث، کار خود را می کنند.

پس هیچ قنات و سیل خروشان، زمین سخت و سفت ما را نرم نکرده و ما را مطیع امر ناشایسته ای ننموده است.

اما ما، با بزرگواری و متانت از کنار سختیها عبور کردیم و همه چیز را تحمل نمودیم. و با صبری نیکو خودمان را حفاظت کردیم و آبرویمان به جا ماند؛ حال آنکه مردم سست و بی مایه شدند».

﴿وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَأَنْصِرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [۱۷] ﴿فَعَاتَبَهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ﴾ [آل عمران: ۱۴۷-۱۴۸] «تنها سخنی که گفتند، این بود که: پروردگارا! گناهانمان و زیاده روی ما در کارمان را بیامرز و قدمهای ما را ثابت و استوار بگردان و ما را بر گروه کافران یاری نما. پس خداوند، به آنها پاداش دنیا و پاداش آخرت را عطا کرد».

**غم مخور؛ چرا که زندگی، کوتاهتر**

**از آنست که تصور می کنی**

دیل کارنگی، داستان شخصی به نام هانی را بیان کرده که در روده‌هایش غده ای بدخیم بود که پزشکان، زمان مرگ او را مشخص کردند؛ گویا به او گفتند که کفنش را آماده نماید. در این بحبوحه هانی، تصمیم عجیبی گرفت؛ او با خودش فکر کرد وقتی فقط مدت کوتاهی زنده خواهم بود، پس چرا از این مدت کوتاه کاملاً استفاده نکنم؟ دیرزمانی است که آرزو دارم قبل از مردن، دور جهان را بگردم. اینک وقت آن رسیده که به این آرزوی دیرینه خود جامه عمل بپوشانم. از اینرو بلیط سفر خرید؛ پزشکانش به او گفتند: ما به تو هشدار می‌دهیم که اگر به این سفر بروی در قعر دریا دفن خواهی شد!! اما او جواب داد: هرگز چنین چیزی اتفاق نخواهد افتاد؛ من به خویشاوندانم توصیه کرده‌ام که مرا در گورستان خانواده ام به خاک بسپارند. هانی سوار کشتی شد و اشعار خیام را زمزمه می‌کرد:

تعال نروی قصة للبشر      ونقطع العمر بحلو السم

فما أطال النوم عمراً وما      قصر في الأعمار طول السهر

«بیا داستانی برای انسانیت تعریف کنیم و زندگی را با شیرینی شب نشینی سپری نمایم. خواب، عمر هیچکس را طولانیتر نکرده و شب بیداری‌های زیاد، عمر هیچکس را کوتاه ننموده است.»

اینها، ابیاتی است که یک غیر مسلمان، آن را زمزمه می‌کند. بالاخره آن مرد، سفری را که سرشار از شادی و تفریح بود، آغاز کرد و پیامی به همسرش فرستاد و گفت: روی عرشه کشتی از انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های لذیذ و گوارا خوردم، شعر سرودم و از انواع غذاها حتی غذاهای چربی که از خوردن آن منع شده بودم، میل کردم و در این مدت، چنان از زندگی استفاده نمودم و لذت بردم که در گذشته لذت نبرده‌ام. سرانجام چه شد؟! دیل کارنگی می‌گوید: آن مرد، از بیماریش بهبود یافت و خوب شد. روشی که او در پیش گرفت، روش بسیار کارآمد و مفیدی برای غلبه بر بیماری‌ها و دردهاست!!

من، با اشعار خیام موافق نیستم؛ چون در این اشعار نوعی انحراف از آیین و دستور الهی مشاهده می‌شود؛ ولی منظور از آوردن این داستان، این است که شادی و آرامش، بسیار مفیدتر از داروهای طبی است.

**وقتی درآمد کافی داشتی، غم مخور**

ابن رومی می‌گوید:

قرب الحرص مرکباً لشقی  
إنما الحرص مرکب الاشقیاء

«حرص، سواری و مرکبی برای فرد بدبخت تقدیم کرده است؛ آزمندی و حرص، مرکب و سواری افراد بدبخت و تیره روز است».

مرحباً بالكفاف یأتی هنیئاً  
وعلى المتعبات ذیل العفاء

«آفرین بر قناعت و درآمد کافی که خجسته می‌آید و چیزهای ناراحت کننده، بخشش و نتیجه خوبی به دنبال دارند».

﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿۳۷﴾﴾ [سبأ: ۳۷]

«و اموال و فرزندانان چیزی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرب درگاه ما نمایند، مگر کسی که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، ایشان به خاطر کارهایی که کرده‌اند، پاداش دو چندان دارند و در اتاقها و کاخ بهشت در آسایشند».

دلیل کارنگی می‌گوید: آمار ثابت کرده‌اند که اضطراب، عامل شماره یک مرگ و میر در آمریکاست. در فاصله جنگ جهانی دوم، حدود سیصد هزار نفر از فرزندانمان کشته شدند؛ در همین مدت بیماری قلبی، جان دو میلیون نفر را گرفت که بیماری یک میلیون نفر از این‌ها، ناشی از اضطراب و پریشانی عصبی بود.

آری! بیماری قلبی، یکی از عوامل اساسی مرگ و میر است که دکتر الکسیس کارل را واداشته است تا بگوید: «کارگرانی که نمی‌دانند چگونه با اضطراب مبارزه نمایند، خیلی زود می‌میرند».

اجل و زمان مرگ، مقدر شده است؛ اما سبب و علت آن امری معقول می‌باشد: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً﴾ [آل عمران: ۱۴۵] «هیچکس نمی‌میرد مگر به اجازه و فرمان خدا؛ زمان مرگ در مدت و زمان مشخصی، مقدر و ثبت شده است». سیاه پوستان و چینی‌هایی که در آمریکا هستند، خیلی کم به بیماری‌های قلبی مبتلا می‌شوند. چون این‌ها، اقوامی هستند که زندگی را ساده می‌گیرند. شمار پزشکانی که در اثر سکتة قلبی می‌میرند، بیست برابر کشاورزانی است که در اثر این بیماری جانشان را از دست می‌دهند. چرا

که پزشکان در زندگی خود تشویش خاطر و حالتی بغرنج را تجربه می‌نمایند؛ از اینرو بهای گزافی می‌پردازند. «پزشکی که خودش بیمار است و دیگران را معالجه می‌نماید!»

## رضایت از پیشامدها، ناراحتی را از بین می‌برد

در حدیث آمده است: «ما، تنها چیزی می‌گوییم که پروردگاران را خوشنود می‌گرداند». تو، وظیفه مقدسی دارید و آن، اینکه هرگاه بلایی ناگهانی بر تو هجوم آورد، تسلیم تقدیر باش تا نتیجه به سود تو گردد؛ چون با این کار از فاجعه افسردگی، شکست زودرس و تهیدستی نجات می‌یابی. شاعر می‌گوید:

ولما رأیت الشیب لاح بعارضي ومفرق رأسي قلت للشيب مرحباً  
«وقتی کهنسالی و پیری را دیدم که در رخسار و فرق سرم نمایان شده، به پیری گفتم: خوش آمدی».

ولو خفت أني ان كففت تحييتي تنكب عني رمت أن يتنكبا  
«چنانچه می‌دانستم که اگر به پیری سلام و خوش آمد نگویم، از من دور می‌شود، او را از خود می‌راندم تا از من دور گردد».

ولكن إذا ما حل كره فساحت به النفس يوماً كان للكره أذهبا  
«ولی هرگاه امر ناخوشایندی، فرا رسد و انسان، آن را بپذیرد، پس بداند که ناخوشی، روزی خواهد رفت».

ناگزیر باید به تقدیر باور داشت و دانست که روزی تقدیر تحقق می‌یابد؛ گرچه انسان از پوست خود و لباس‌هایش بیرون برود!

امرسون در کتاب «قدرت خلاقیت» می‌گوید: «این فکر و اندیشه از کجا نزد ما آمده که: زندگی آرام و بی‌دردسر و بدور از دشواری‌ها و مشکلات، مردان بزرگ و خوشبخت را می‌آفریند؟ قضیه برعکس است؛ کسانی که به ناراحتی و سوگواری عادت کرده‌اند، همواره به سوگواری و نوحه سرایی ادامه خواهند داد؛ اگر چه روی ابریشم بخوابند. تاریخ گواهی می‌دهد که بزرگی و سعادت، زمام خود را به مردانی می‌سپارند که در محیط‌های گوناگونی رشد کرده‌اند؛ محیط‌هایی که خوبی و بدی در آن بوده و محیط‌هایی که در آن خوب و بد قابل

تشخیص نبوده است. در چنین محی طهایی مردانی رشد کرده‌اند که مسئولیت‌های بزرگی را به دوش گرفته و از عهده آن به خوبی برآمده‌اند.

کسانی که روزهای نخستین دعوت محمدی، پرچم هدایت الهی را به دوش گرفتند، بردگان و فقرا و بینویان بودند و بر عکس، بیشتر کسانی که با جنبش مقدس ایمانی، به مخالفت برخاستند، افراد سرمایه دار و سرشناس بودند: ﴿وَإِذَا نُنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾ [مریم: ٧٣] «و هرگاه آیات روشنگر ما، بر آنها خوانده می‌شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه، جایگاه بهتری دارند؟».

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ﴿٣٥﴾ [سبأ: ٣٥] «و گفتند: ما، فرزندان و اموال بیشتری داریم و ما، عذاب نخواهیم شد».

﴿أَهْوَلَاءِ مَنَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿٥٢﴾ [الأنعام: ٥٢] «آیا این‌ها هستند کسانی که خداوند از میان ما بر آنان منت می‌گذارد؟. آیا خداوند سپاسگزاران را بهتر نمی‌شناسد؟»

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ ﴿١١﴾ [الأحقاف: ١١] «و کافران به مؤمنان گفتند: اگر (ایمان و دین) چیز خوبی بود، آنها در آن از ما پیشی نمی‌گرفتند».

﴿قَالَ الَّذِينَ أَسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنَّا بِهِء كَفِرُونَ ﴿٧٦﴾ [الأعراف: ٧٦] «مستکبران گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، کافریم».

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ [الزخرف: ٣١] «و کافران گفتند: چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است؟»  
﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ﴿٣٢﴾ [الزخرف: ٣٢] «آیا آنها، رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟»

شعری از عنتره به یاد آمد که به ما می‌گوید: ارزش انسان، به کارهای خوب و نجابت اوست، نه به نژاد و اصالتش. وی می‌گوید:

إن كنت عبداً فلإني سيد كرمأ  
أو أسود اللون إني أبيض الخلق

«اگر برده باشم، بدانید که در سخاوتمندی، آقا و سرورم و اگر رنگ من سیاه باشد، بدانید که اخلاق و رفتارم سفید است».

## اگر یکی از اندامهایت را از دست داده‌ای، سایر اندامهایت، سالمند

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید:

إِنْ يَأْخُذُ اللَّهُ مِنْ عَيْنِي نورهما ففِي لِسَانِي وَ سَمْعِي مِنْهَا نُورٌ  
«اگر خداوند، نور چشمانم را گرفته، اما در زبان و گوشم، نور است».

قَلْبِي ذَكِي وَعَقْلِي غَيْرُ ذِي عَوْجٍ وَ فِي فَمِي صَارِمٌ كَالسَيْفِ مَأْثُورٌ  
«قلبی فهمیده دارم و عقلی که کجی و انحراف ندارد و در دهانم شمشیر برنده‌ای است».

شاید خیر تو در بلایی باشد که بدان گرفتار شده‌ای: ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶] «شاید چیزی را ناخوش بدانید؛ حال آنکه برای شما بهتر است».

بشار بن برد می‌گوید:

وَعَيْرِنِي الْأَعْدَاءُ وَالْعَيْبُ فِيهِمْ وَ فِلَيْسَ بَعَارٌ أَنْ يُقَالَ ضَرِيرٌ  
«دشمنان، بر من عیب گرفتند؛ حال آنکه عیب در خودشان است و این، عیب نیست که بگویند: فلانی، نابیناست».

إِذَا أَبْصَرَ الْمَرْءُ الْمَرْوَةَ وَالتَّقَى فَإِنَّ عَمَى الْعَيْنَيْنِ لَيْسَ يَضِيرُ  
«هرگاه فرد، مروت و تقوا را ببیند، نابینایی دو چشم، عیب و زیانی نیست».

رَأَيْتَ الْعَمِيَّ أَجْرًا وَذَخْرًا وَعَصْمَةً وَ إِنِّي إِلَيْهِ تَلُكُ الثَّلَاثَةُ فَفَقِيرٌ  
«نابینایی را پاداش و نیز پاکدامنی و ذخیره آخرت یافتم و من به این سه چیز نیازمندم».

به تفاوت سخن ابن عباس و بشار با گفتار صالح بن عبدالقدوس بنگر که ابیات زیر را در وصف نابینایش سروده است:

عَلَى الدُّنْيَا السَّلَامُ فَمَا لَشَيْخٍ ضَرِيرٍ الْعَيْنِ فِي الدُّنْيَا نَصِيبٍ  
«سلام بر دنیا؛ پیرمردی که نابیناست، در دنیا بهره‌ای ندارد».

يموت المرء وهو يعد حيا      ويخلف ظنه الأمل الكذوب  
«فرد نابينا، مرده ای است که او را زنده می‌پندارند و آرزوی دروغین، جای گمان او را می‌گیرد».

يمنيني الطيب شفاء عيني      فإن البعض من بعض قريب  
«پزشک به من امید می‌دهد که چشمانم، خوب خواهند شد؛ چون چیزها به هم نزدیک هستند».

تقدیر، قطعاً تحقق می‌یابد؛ فرق نمی‌کند که کسی آن را بپذیرد و یا نه؛ بلکه کسی که آن را می‌پذیرد، پاداش می‌بیند و خوشبخت می‌شود و کسی که آن را نمی‌پذیرد، گناهکار و بدبخت می‌گردد. عمر بن عبدالعزیز رحمه الله در نامه‌ای به میمون به مهران نوشت: تو نامه‌ای برایم نوشته و در آن وفات عبدالملک را به من تسلیت گفته‌ای. مرگ، چیزی است که همواره منتظرش هستم و از اینرو مرگ عبدالملک، برایم غیر منتظره نبود.

## روزگار، در چرخش است

روایت شده که احمد بن حنبل رحمه الله به عیادت بقی بن مخلد رفت و به او گفت: «ای ابا عبدالرحمن! تو را به پاداش خداوندی مژده باد؛ در ایام تندرستی، بیماری و مرض وجود ندارد و در ایامی که بیماری مقدر شده، تندرستی و صحتی نیست». یعنی: در روزهایی که انسان، سالم و تندرست است، فکر و خیال بیماری به سرش نمی‌زند و از اینرو خواسته‌هایش تقویت می‌شود، آرزوهایش بیشتر می‌گردد و بلندپروازیش شدت می‌یابد. در ایام بیماری و مرض نیز فکر سلامتی، به خاطر نمی‌آید و کم‌همتی و آرزو نداشتن و سلطان ناامیدی بر انسان سایه می‌افکند. سخن امام احمد، برگرفته از کلام الهی است که می‌فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَدْقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَيْفُوسٌ كَفُورٌ ۝۹ وَلَيْنَ أَدْقْنَاهُ نَعْمَاءً بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهُ لَيَقُولُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ ۝۱۰ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝۱۱﴾ [هود: ۹-۱۱] «اگر به انسان رحمتی از سوی خود بچشانیم و سپس آن را از او بگیریم، بی‌گمان او، ناامید و ناسپاس است. و اگر بعد از زیانی که به او رسیده، نعمتی بدو بچشانیم، می‌گوید: بدی‌ها از من دور شده‌اند. بی‌گمان انسان، (از

متاع دنیا) شادمان است و (به خاطر دنیا بر دیگران) فخرفروش می‌باشد، مگر کسانی که (در سختی‌ها) شکیبایی ورزند و (در خوشی و ناخوشی) کار شایسته کنند؛ ایشان آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

حافظ ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «خداوند، در این آیه از انسان و از خصلت‌های زشت او خیر می‌دهد و برخی از بندگان را که بر آنها رحم نموده، مستثنی می‌گرداند و می‌گوید: (هرگاه انسان بعد از ناز و نعمت، به سختی و رنجی مبتلا گردد، از آینده ناامید می‌شود و نعمت‌های گذشته را طوری انکار و ناسپاسی می‌نماید که گویا اصلاً چیزی ندیده است و به هیچ گشایشی هم امیدوار نیست). دیگر ویژگی انسان، این است که اگر بعد از رنج و ناخوشی، نعمتی به او برسد، ﴿لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ اللَّيِّئَاتُ عَنِّي﴾ می‌گوید: بدی‌ها از من دور شده‌اند. به تعبیر دیگر می‌گوید: بعد از این، دیگر بدی و ناخوشی به من نخواهد رسید! ﴿إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ﴾ «او شادمان و متکبر است». یعنی از آنچه دارد شادمان است و بر دیگران فخرفروشی و تکبر می‌نماید. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾ «مگر کسانی که (در سختی‌ها) شکیبایی ورزند و (در خوشی و ناخوشی) کار شایسته کنند؛ ایشان آمرزش و پاداش بزرگی دارند».

## در زمین پهناور خدا سیاحت کن

گفته‌اند که سفر، ناراحتی‌ها را دور می‌کند. حافظ رامهریزی در کتاب (المحدث الفاضل) در بیان فواید سفر برای طلب علم و در رد کسی که سفر را نادرست می‌داند، می‌گوید: اگر کسی که بر گردشگران را عیب می‌گیرد، لذت مسافر را در سفرش و نشاط او را به هنگام جدایی از وطنش می‌دید و مشاهده می‌کرد که مسافر چگونه لحظات خود را در چشمه سارها و منازل بین راه سپری می‌نماید، اسرار نهان و پیدا را در می‌یابد و سراپا غرق لذت و شادمانی می‌گردد، به روستاها و باغ‌ها و باغچه‌ها می‌نگرد و چهره‌های گوناگون را می‌بیند و سرزمین‌های عجیبی را مشاهده می‌کند و رنگ‌ها و زبان‌های مختلف مردم را نظاره می‌نماید و هنگام خستگی در سایه دیوارها به استراحت می‌پردازد و غذایش را در مسجد صرف می‌نماید، از رودخانه‌ها آب می‌نوشد و هر جا که شب، او را در بر گیرد، همانجا می‌خوابد و بدون تکلف با کسانی همراه می‌شود که فقط برای رضای خدا، آنها را دوست می‌دارد و شادی، سراپای وجودش را فرا



می‌گیرد و سرور و شادمانی وصف ناپذیری به او بخاطر دستیابی به اهداف و خواسته‌هایش دست می‌دهد؛ اگر فرد عیبجو و خرده‌گیر، این‌ها را می‌دانست، پی می‌برد که تمام شادی‌ها و لذت‌های دنیا، در زیبایی‌های این سیر و سیاحت و لذت بخش بودن چشم اندازه‌ها و بدست آوردن این فواید گرد آمده‌اند؛ دستاوردهایی که برای صاحبانش از گل بهاری زیباتر است و از گرانبهاترین گنج‌ها، باارزستر می‌باشد و شخص خرده‌گیر و امثالش، از آن محروم مانده‌اند.

قوض خیامك عن ربع أهنت به  
وجانب الذل إن الذل یجتنب

«خیمه ات را از منطقه‌ای که در آن به تو اهانت شد، بیرون بیاور و از ذلت، دوری گزین؛ چون ذلت، چیزی است که باید از آن دوری کرد».

### نکته

هرگاه خداوند، قومی را دوست داشته باشد، آنها را به بلایا و مصایب گرفتار می‌نماید، پس هر آنکس که راضی شود، رضامندی خدا بهره اوست و هر کس، زبان ناخشنودی بگشاید، ناخشنودی خداوند بهره اوست.

«بیش از همه، پیامبران الهی، به مصایب گرفتار شده‌اند و سپس کسانی که بیش از دیگران به آنها شباهت دارند و به همین ترتیب کسانی که به آنها شباهت بیشتری دارند؛ هر فرد به اندازه دینداریش با بلاها آزموده می‌شود. پس اگر در دینداری، استوار و باصلابت باشد، بلا و مصیبت، سخت می‌گردد و اگر در دین خود ضعف داشته باشد، متناسب با میزان دینداریش مورد آزمایش قرار می‌گیرد. بنده، به قدری به بلا گرفتار می‌شود که از گناه پاک می‌گردد و در حالی روی زمین راه می‌رود که هیچ گناهی بر او نیست».

«شگفتا از کار مؤمن که همه‌اش، به خیر اوست! و هیچکس جز مؤمن، این حالت را ندارد؛ اگر خوشی و نعمتی به او برسد، سپاس می‌گزارد و این، برایش خوب است و اگر ناخوشی و زبانی به او برسد، شکیبایی می‌ورزد و این هم به خیر اوست».

«و بدان که اگر همه امت جمع شوند تا به تو فایده‌ای برسانند، نمی‌توانند جز آنچه خداوند، برایت مقدر نموده است، و اگر تمام امت گرد هم آیند تا به تو زبانی برسانند، نمی‌توانند هیچ زبانی به تو برسانند جز آنچه خداوند برایت نوشته و مقدرنموده است».

«صالحان، با بلاها آزموده می‌شوند؛ آنان که بیشتر به الگوی کمال شباهت دارند، بیشتر آزموده می‌گردند و بعد از آنها، کسانی که نسبت به دیگران، شباهت بیشتری به الگوی کمال دارند».

«مؤمن همچون کشتزار نوپایی است که باد، آن را به سمت راست و چپ خم می‌نماید».

## در واپسین لحظات زندگی هم غم مخور

ابوریحان بیرونی، در سال ۴۴۰ هجری چشم از جهان فرو بست؛ او ۷۸ سال عمرش را همه تن مشغول تحصیل علم بود. کتاب‌هایی تألیف کرد و مسایل مشکل و پیچیده ای را حل نمود؛ هیچگاه قلم از دستانش جدا نبود و چشمانش همواره بر صفحات کتابها دوخته شده و قلبش همواره در تفکر بود، مگر آنکه برای انجام نیازهای ضروری خود و برای به دست آوردن غذا و تأمین نیازهایش، کاری می‌کرد. اما بیشتر ایام سال عادت داشت که به حل مسایل پیچیده علمی پردازد.

فقیه، ابوالحسن علی بن عیسی، می‌گوید: در واپسین لحظات زندگی ابوریحان، به بالینش رفتم. او، آخرین نفسهای زندگیش را می‌گذراند. وی، در همین حالت به من گفت: تو درباره حساب ارث مادر بزرگ به من چه گفتی؟ من، از روی دلسوزی به او گفتم: آیا در این حالت دست از سؤال و تحقیق بر نمی‌داری؟! گفت: اگر این مسئله را بدانم و بمیرم، برایم بهتر است یا ندانم و رخت سفر از دنیا ببندم؟! آنگاه من، مسئله را برای او تکرار نمودم و او آن را حفظ کرد و آنچه را که به من وعده داده بود، به من آموخت و من از نزدش برخاستم و بیرون رفتم؛ چند قدمی دور نشده بودم که فریاد شیون از خانه برخاست! به راستی این‌ها، همتهایی است که هاله‌های هراس و ترس را از میان می‌برد.

عمر فاروق رضی الله عنه در سكرات مرگ و در حالت احتضار بود و از زخمش خون می‌آمد؛ او، در آن حال از اصحاب می‌پرسد که آیا نمازش را کامل کرده است یا نه؟!

سعد بن ربیع رضی الله عنه در جنگ احد در خون می‌غلتید؛ ولی در آخرین رمق، حال پیامبر صلی الله علیه و آله را پرسید! به راستی که این استواری دل و آبادانی قلب با نور ایمان است!

## غم مخور و به این داستان گوش بسپار:

ابراهیم بن جراح می‌گوید: ابویوسف مریض شد و من برای عیادتش رفتم؛ دیدم بیهوش است؛ وقتی به هوش آمد، به من گفت: نظرت در مورد فلان مسئله چیست؟ به او گفتم: در چنین حالتی هم دست از سؤال بر نمیداری؟! گفت: باشد؛ اشکالی ندارد. شاید کسی این مسئله را بفهمد و مایه نجاتش قرار بگیرد. سپس گفت: ای ابراهیم! در رمی جمرات کدام کار بهتر است؛ اینکه کسی پیاده رمی نماید یا سواره؟ من گفتم: سواره رمی نماید، بهتر است. گفت: اشتباه گفتم. پیاده رمی نماید، بهتر است. گفت: باز هم اشتباه گفتم. گفتم: کدام بهتر است؟ گفت: بهتر است جمره ای که کنار آن توقف می‌شود، پیاده رمی‌گردد و آنکه کنار آن توقف نمی‌شود، سواره رمی‌شود. سپس برخاستم و به راه افتادم؛ هنوز به درب خانه‌اش نرسیده بودم که فریاد و شیون اهل خانه برخاست. برگشتم؛ دیدم که او جان به جان آفرین تسلیم نموده است. رحمت خدا بر او باد.

یکی از نویسندگان معاصر می‌گوید: آنها اینگونه بودند! مرگ، با تلخی‌ها و ناگواری‌هایش بر سینه زانورده، نفس تنگ شده، جان به لب رسیده و گاهی به هوش و گاهی بیهوش می‌شود، اما هنگامی که برای چند لحظه به هوش می‌آید، پیرامون برخی مسائل فرعی یا مستحب علمی می‌پرسد تا آن را بیاموزد یا به دیگران آموزش دهد. او، در حالتی این کار را کرد که مرگ، گریبان و نفسش را گرفته بود!

فی موقف نسى الحليم سداده      ویطیش فیہ النابه البیطار

«در موقعیتی که عقل و خرد، از سر بردبار می‌رود و انسان هوشیار، سبک سر و بی‌ثبات می‌گردد».

سبحان الله! چقدر علم و دانش برای آنها باارزش بوده و چقدر فکر و عقل و ذهن آنها را به خود مشغول نموده است! آنها حتی در لحظه احتضار و در بستر مرگ، همسر یا فرزند یا خویشاوندان و عزیزانشان را به یاد نمی‌آوردند؛ بلکه در پی علم و دانش بودند! رحمت خدا بر آنان باد. با این چیزها بود که آنها پیشوایان علم و دین قرار گرفتند.

**از وقوع فجایع غمگین مشو؛ چرا که تو،**

**راز قضیه و فرجامش را نمی‌دانی**

احمد بن یوسف، مورخ و ادیب و نویسنده مصری در کتاب زیبا و کم نظیرش (المکافأة وحسن العقبی) می‌نویسد: انسان به این پی برده است که رنج و بلا، قطعاً روزی دور خواهد شد؛ همانطور که می‌داند که روشنی روز، سیاهی و تاریکی شب را از بین می‌برد، اما هنگام گرفتار شدن به بلا، ضعف، وجود انسان را به شدت فرا می‌گیرد و اگر با داروی مناسب، معالجه نشود، بیماری افزون می‌گردد. زیرا اگر وجود انسان، در سختی‌ها و پیشامدهای ناگوار، با آنچه که تواناییهایش را تجدید می‌نماید، مورد عنایت قرار نگیرد، ناامیدی بر آن چیره می‌شود و آن را از بین می‌برد».

فکر کردن در باب حکایات کسانی که به مصیبت گرفتار شده و صبر و شکیبایی پیشه کرده و به فرجام نیک رسیده‌اند، به انسان قوت قلب می‌بخشد و او را به صبر و رعایت ادب در برابر خداوند تشویق می‌کند. بدین سان بنده، در مورد خداوند به این گمان نیک دست می‌یابد که خداوند، در پایان آزمایش، به او نیکی خواهد کرد.

وی همچنین در آخر کتاب می‌گوید: در پایان یادآور می‌شوم که بزرگمهر گفته است: «سختی‌های قبل از گشایش و آسانی، مانند گرسنگی قبل از خوردن غذاست؛ بدین شکل که وقتی انسان، گرسنه باشد و غذا بخورد، غذا، لذت بخش می‌باشد».

افلاطون می‌گوید: «سختی‌ها به همان اندازه که زندگی را ناخوشایند می‌کنند، به همان اندازه نفس انسان را اصلاح می‌نمایند. ناز و نعمت و شادمانی، به همان اندازه که زندگی را بهبود می‌بخشد، خرابی و فساد نیز دارد». همچنین گفته است: «هر آن دوستی را که سختی‌ها به تو بخشیده‌اند، نگاه دار و از هر دوستی که ارمغان نعمت‌هاست، غافل باش».

همچنین می‌گوید: «ناز و نعمت و راحتی، مانند شب است که در آن آنچه را که می‌دهی یا می‌گیری، نمی‌بینی، و سختی، مانند روز است که در آن، تلاش خودت و دیگران را مشاهده می‌کنی».

اردشیر می‌گوید: «سختی، سرمه‌ایست که وقتی آن را در چشم می‌کشی، با آن، چیزهایی را می‌بینی که در حالت آسایش و راحتی نمی‌بینی».

همچنین می‌گوید: «ملاک جنبه مثبت سختی، دو چیز است: کمترین آن، این است که قلب انسان گرفتار، قوت می‌گیرد و بزرگترین آن، اینکه کارش را به پروردگارش می‌سپارد».

هرگاه فکر انسان، متوجه آفریننده‌اش باشد، می‌داند که خداوند، او را از آن جهت به بلا گرفتار کرده که به او پاداشی بدهد یا گناهش را از او بزداید؛ بدین سان پیوسته از جانب خداوند،

به او سود می‌رسد. اما هرگاه فکر انسان، متوجه مخلوق باشد، زشتی‌هایش بیشتر می‌شود، تصنع و تظاهرش، افزونتر می‌گردد، دل آزرده و خسته و از خود بیزار می‌شود و مشکلی یک روزه را بس طولانی احساس می‌کند و از امر ناخوشایندی که شاید به او نرسد، می‌ترسد.

راز و نیاز و مناجات با پروردگار، خیلی خوب و مفید است؛ زیرا خداوند، راز دل‌ها را می‌داند و درد دل کردن فرد با افرادی همچون خودش رنج آور است و به مصلحت نمی‌باشد. خداوند، رحمتی دارد که آن را هنگام ناامیدی و دلشکستگی بنده، فرو می‌آورد و آن را شامل هر یک از بندگانش که بخواهد، می‌گرداند. از اینرو باید برای حل مشکلات و آسان شدن کارها به او روی آورد. باید به بهترین کسی پناه برد که دست‌های نیاز به سوی او دراز می‌شود و او، ما را کافی و بسنده است و بهترین کارساز می‌باشد.

کتاب (الفرج بعد الشدة) اثر تنوخی را مطالعه نمودم و آن را چندین بار خواندم و از آن سه نکته آموختم که عبارتند از: نخست اینکه: موفقیت و گشایش بعد از سختی و بلا، سنت همیشگی زندگی و امری مسلم است؛ مانند اینکه بعد از شب، صبح می‌آید و شک و تردیدی در این نیست. (پایان شب سیه سپید است). دوم اینکه: ناخوشی‌ها، بیش از خوشی‌ها، برای دین و دنیای بنده، مفیدند. سوم اینکه در حقیقت فقط خداوند عز وجل است که سود و زیان می‌دهد. بنابراین باید دانست که آنچه به انسان رسیده، چنین نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که به او برسد.

## غم مخور؛ دنیا، ناچیزتر از آنست

### که برای آن اندوهگین باشی

عالم معروف ابن مبارک می‌گوید: قصیده عدی بن زید برایم از کاخ امیر طاهر بن حسین، پسندیده‌تر است. قصیده عدی، قصیده‌ای زیبا و مشهور است که به نقل دو بیت آن می‌پردازیم:

أيهما الشامت المعير بالدهـ      سر أنت المبرؤ الموفور

أم لديك العهد من الأيـ      ام بل أنت جاهل مغرور

«ای کسی که از مصیبت دیگران شادمان می‌شوی و بر آنها عیب و خرده می‌گیری، آیا

خودت از همه عیب‌ها بدوری و تمام خوبی‌ها را در خود داری؟!»

یا اینکه از روزگار وعده گرفته‌ای؟ نه چنین نیست؛ بلکه تو، نادان و فریب خورده‌ای». یعنی ای کسی که از مصیبت و رنج دیگران شادمان می‌شوی! آیا تو وعده و پیمانی داری که به مصیبتی چون مصیبت آنها گرفتار نشوی؟! یا روزگار برایت تضمین نموده است که از بلاها و مصایب، سالم بمانی؟! اگر چنین نیست پس چرا از مصیبت دیگران خوشحال می‌شوی؟! در حدیث صحیح آمده است: «اگر دنیا، نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش داشت، به کافران یک جرعه از آب دنیا را نمی‌داد».

بال پشه، نزد خداوند از دنیا بیشتر ارزش دارد و حقیقت و ارزش دنیا، همین است؛ پس چرا به خاطر دنیا مضطرب و بی‌قرار باشیم؟ خوشبختی، این است که تو در مورد خود، آینده، خانواده و زندگی احساس امنیت نمایی و این‌ها همه، در ایمان به خدا و رضایت از تقدیر و قضای او گرد هم آمده‌اند و قناعت، یعنی صبر و شکیبایی.

## غم مخور؛ چرا که تو، به خدا ایمان داری

﴿بَلِ اللَّهِ يُمْنٌ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَيْنَاكُمْ لِلْإِيمَانِ﴾ [الحجرات: ۱۷] «بلکه خداوند، بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت نمود».

یکی از نعمت‌هایی که تنها برای افراد هوشمند قابل درک است، اینست که مسلمان، به کفار بنگرد و نعمت هدایت و رهیابی خویش به اسلام را به یاد آورد و به این بیندیشد که خداوند، او را در جرگه کافران قرار نداده است؛ همان کافرانی که به پروردگارشان کفر ورزیده، در برابر او سر کشی کرده و در آیات او راه الحاد و بی‌دینی را در پیش گرفته، صفات او را انکار نموده و با مولا، پروردگار، آفریننده و روزی دهنده خویش به ستیز برخاسته و پیامبران او را تکذیب نموده و از دستورات او سرپیچی کرده‌اند. سپس به یاد بیاورد که او، مسلمان یگانه پرستی است که به خدا و پیامبرانش و روز قیامت ایمان دارد و فرایض و دستورات خدا را ادا می‌کند؛ هرچند که ممکن است گاهی در این زمینه کوتاهی نماید. اما باید دانست که این، خودش نعمتی است که قیمت آن را نمی‌توان گفت و با پول ارزیابی نمی‌شود و فراتر از محاسبه و ارزیابی است و هیچ چیزی، شبیه آن نیست. ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة: ۱۸] «آیا کسی که مؤمن است، مانند کسی است که فاسق می‌باشد؟ نه، قطعاً برابر نیستند».

برخی از مفسران نوشته‌اند: یکی از نعمت‌های اهل بهشت، اینست که به دوزخیان نگاه می‌کنند و آنگاه پروردگارشان را به خاطر نعمت‌هایی که به آنها داده، سپاس می‌گزارند؛ آری! هر چیز با ضد و مخالفش مشخص و شناخته می‌گردد».

## نکته

لا إله إلا الله یعنی هیچ معبود به حقی جز خداوند متعال نیست. زیرا در صفات الوهیت که صفات کمالند، یگانه و یکتاست. روح و سرّ این کلمه، این است که خداوند تبارک و تعالی را در محبت، بزرگداشت و تعظیم، ترس و امید، توکل و رجوع و نیز در امید به او و هراس از او، یگانه بدانیم؛ پس به کسی جز او نباید محبت داشت و محبت به دیگران، تابع و پیرو محبت او می‌باشد و وسیله ایست برای آنکه محبت او بیشتر گردد؛ نباید از کسی جز او ترسید و به کسی جز او امید بست؛ نباید بر غیر او توکل نمود. فقط به اسم او سوگند یاد می‌شود و تنها به سوی او بازگشت و توبه می‌گردد؛ تنها فرمان او اطاعت می‌شود و در سختی‌ها فقط از او به فریادخواهی می‌گردد. نباید به کسی جز او پناه برد و برای کسی جز او سجده نمود. حیوانات، فقط به اسم او سر بریده می‌شوند و همه این‌ها در یک جمله خلاصه می‌شود و آن، اینک: جز او کسی مورد پرستش قرار نمی‌گیرد و انواع عبادات، فقط برای او انجام می‌شوند.

## هر گاه به مصیبتی گرفتار شدی، غم مخور؛ چون

### مصیبت، نمی‌تواند مانع پیشرفت تو شود

در ضمیمه روزنامه عکاظ شماره ۱۰۲۶۲ تاریخ ۱۴۱۵/۴/۷ با نایب‌نایی به نام محمود بن محمد مدنی مصاحبه شده است؛ او با چشم دیگران کتاب‌های ادبی را خوانده است و از دیگران درخواست نموده تا کتاب‌های تاریخ، مجله‌ها، نشریه‌ها و روزنامه‌ها را بخوانند و خودش گوش فرا می‌داده و گاهی تا ساعت ۳ بامداد در کنار یکی از دوستان خود می‌نشسته و به کتابها گوش می‌سپرده است تا اینکه به مرجعی در ادبیات، نکته‌گویی و نقل مطالب و داده‌های ادبی و تاریخی تبدیل شده است.

مصطفی امین در ستون اندیشه نشریه الشرق الاوسط، نوشته است: پنج دقیقه صبر کردن برای رهایی از توطئه توطئه‌گران و ستم ستمگران و سرکشان، کافی است. روزی شلاق از دست

ستمگران می افتد، زنجیرها می شکنند و زندانی، آزاد می شود و تاریکی، رخت بر می بندند؛ اما باید صبر کرد و منتظر بود.

ولرب نازلة يضيق بها الفتى ذرعاً وعند الله منها المخرج

«چه بسا بلاهایی که انسان را به تنگ می آورد، اما نزد خداوند، راه برون رفتی از بلاها وجود دارد».

در ریاض با مفتی آلبنی ملاقات کردم؛ کمونیست های آلبنی، او را بیست سال با اعمال شاقه زندانی و شکنجه کرده بودند. او در تاریکی و گرسنگی و مشقت بسر بوده و ناگزیر در گوشه دستشویی، نمازهای پنجگانه را می خوانده است. با این حال شکیبایی ورزیده و آزاد شده است: ﴿فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ﴾ [آل عمران: ۱۷۴] «پس وضعیت آنان با نعمت و فضل خدا دگرگون شد».

نلسون ماندلا رهبر آفریقای جنوبی بیست و هفت سال را در زندان گذراند. او، ندای آزادی ملتش را از زیر سلطه استبداد و ستم سر می داد و هدفش را پیوسته و با پشتکار دنبال می کرد تا اینکه به هدف دنیوی خود رسید؛ ﴿نُوفٍ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا﴾ [هود: ۱۵] «ما، نتیجه کارهایشان را در دنیا، به تمام و کمال به آنها می دهیم».

﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾ [النساء: ۱۰۴] «اگر شما دردمند و آزرده می شوید، آنها هم دردمند می گردند، همانطور که شما دردمند می شوید و شما چیزی از خدا امید دارید که آنها ندارند».

﴿إِنْ يَمَسُّكُمْ فَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ فَرْحٌ مِّثْلُهُ﴾ [آل عمران: ۱۴۰] «اگر به شما زخم و آسیبی رسیده، به آن قوم نیز همانند زخم شما رسیده است».

## هرگاه اسلام را شناختی، غم مخور

به راستی انسان هایی که از اسلام شناختی دارند و به آن رهنمون نشده اند، چقدر بدبختند! اسلام، به تبلیغ پیروانش نیاز دارد تا با ندایی رسا، آن را به گوش جهانیان برسانند؛ زیرا اسلام، خبر بسیار بزرگی است. تبلیغات اسلامی، باید پیشرفته و سازمان یافته و جذاب باشد؛ چرا که سعادت بشر، جز در دین جاویدان و راستین اسلام، میسر و ممکن نیست. ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ



اَلْاِسْلَامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ ﴿﴾ [آل عمران: ۸۵] «و هرکس دینی غیر از اسلام بجوید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد».

یکی از دعوتگران معروف مسلمان وارد شهر مونیخ آلمان شد؛ در ورودی شهر مونیخ، تابلوی بزرگی نصب شده که روی آن به زبان آلمانی نوشته شده است: «شما دهکده‌های یوکاهاما را نمی‌شناسید».

این دعوتگر، تابلوی بزرگ دیگری در کنار آن تابلو نصب کرد و روی آن نوشت: «شما، اسلام را نمی‌شناسید. اگر می‌خواهید اسلام را بشناسید، با ما تماس بگیرید». بدین سان از گوشه و کنار آلمان با او تماس گرفتند تا اینکه در یک سال، حدود صد هزار زن و مرد آلمانی، به دست او مسلمان شدند؛ وی، آنجا مسجد و مرکزی اسلامی برای آموزش دین اسلام بنا نمود. بشر حیران و سرگردان، شدیداً نیازمند این دین بزرگ است تا امنیت و آرامش را برایش به ارمغان بیاورد.

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ ۗ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾﴾ [المائدة: ۱۶] «خداوند، بوسیله آن هر کسی را که در پی خشنودی او برآید، به راه‌های سلامتی هدایت می‌نماید و آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد و آنان را به راه راست هدایت می‌کند».

یکی از عابدان بزرگ می‌گوید: هرگز گمان نمی‌کردم که کسی در جهان، غیر خدا را پرستش نماید.

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ ﴿١٣﴾﴾ [سبأ: ۱۳] «و بندگان شکرگزارم، اندکند».

﴿وَإِنْ تَطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ﴿١١٦﴾﴾ [الأنعام: ۱۱۶] «اگر از بیشتر کسانی که روی زمین هستند، اطاعت نمایی، تو را از راه خدا گمراه می‌نمایند».

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾﴾ [یوسف: ۱۰۳] «و بیشتر مردم، مؤمن نیستند (و ایمان نمی‌آورند؛) هرچند که تو، (برای هدایتشان) آزمند باشی».

یکی از علما به من گفت: مسلمانان سودانی در دوران استعمار انگلیس از روستا به خارطوم پایتخت سودان رفت. او، پلیسی انگلیسی را در وسط شهر دید؛ پرسید: این کیست؟ گفتند: یک کافر است. گفت: به چه کفر ورزیده است؟ گفتند: به خدا. گفت: آیا کسی وجود دارد که به

خدا کافر باشد؟! سپس با دستانش شکم خود را گرفت و از آنچه شنیده بود، حالش به هم خورد و استفراغ کرد و سپس به روستا بازگشت.

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الإنشاق: ۲۰] «پس آنان را چه شده که ایمان نمی آورند»؟ اصمعی می گوید: از یک بادیه نشین که قاری قرآن بود، شنیدم که این آیه را می خواند: ﴿قَوْرَبِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ و لِحَقِّ مِثْلِ مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ﴾ [الذاریات: ۲۳] «پس به پروردگار آسمانها و زمین سوگند که آن (یعنی رستاخیز و بهشت و دوزخ) حق است، درست همانگونه که شما سخن می گوید (و سخن گفتن برایتان کاملاً محسوس است)».

آن بادیه نشین، گفت: سبحان الله! چه نیازی بود که خداوند بزرگ، سوگند بخورد؟! به راستی که این، گمان نیک به مولا و چشم دوختن به احسان و لطف و رحمت اوست. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ فرمود: «پروردگار ما می خندد». بادیه نشینی گفت: از پروردگاری که می خندد، تهیدست بر نخواهیم گشت.

﴿وَهُوَ الَّذِي يُزِلُّ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا﴾ [الشوری: ۲۸] «و او، کسی است که باران را پس از آن که ناامید می شوند، فرو می فرستد».

﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الأعراف: ۵۶] «بی گمان رحمت خداوند، به نیکوکاران نزدیک است».

هر کس، بیوگرافی و شرح حال شخصیت های برجسته را مطالعه نماید، قضایایی کلی و ثابت، استنباط می کند که برخی، عبارتند از:

۱- کارهای خوب انسان، ارزش او هستند. این، سخن علی بن ابی طالب ﷺ است؛ یعنی دانش انسان یا ادب یا عبادت و یا سخاوت و اخلاقش، در حقیقت، ارزش او می باشد و قیافه و صورت و مقام، ارزش او نیستند: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۖ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾ [العبس: ۱-۲] «روی در هم کشید و پشت کرد از اینکه نابینا نزد او آمد».

﴿وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ﴾ [البقرة: ۱۷۷] «و غلام و برده مؤمن، از مشرک بهتر است؛ گرچه (زیبایی یا ثروت و موقعیت مشرک) شما را به شگفت اندازد».

۲- منزلت و جایگاه انسان به اندازه تلاش، جانفدایی و همت اوست و افتخار و شکوه، به صورت تخمینی و شانسی داده نمی شود.

بدست آوردن افتخار و موفقیت، آسان و همانند نوشیدن آب نیست.

﴿وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ﴾ [التوبة: ٤٦] «اگر واقعاً قصد خروج برای جهاد را داشتند، برای آن آمادگی می‌کردند».

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ [الحج: ٧٨] «و در راه خدا آنگونه که سزاوار است، جهاد کنید».

۳- انسان خودش، تاریخ خود را به یاری خداوند می‌سازد و اوست که با کارهای زیبا یا زشت خود، سیره خود را می‌نگارد.

﴿وَنَكَتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءَاتَاهُمْ﴾ [یس: ١٢] «و آنچه را که پیش فرستاده‌اند و آثارشان را می‌نویسیم».

۴- عمر بنده، کوتاه است و خیلی زود سپری می‌گردد؛ پس نباید انسان، عمرش را با ارتکاب گناه و غم‌ها و ناراحتی‌ها کوتاه‌تر نماید.

﴿لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ [النازعات: ٤٦] «(گویا در جهان) جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن، درنگ نکرده و بسر نبرده‌اند».

کفی حزناً أن الحياة مريرة ولا عمل يرضى به الله صالح  
«همین ناراحتی، بس است که زندگی، تلخ می‌باشد و عمل صالحی که خدا را خوشنود کند، (در پرونده ما) وجود ندارد».

## برخی از عوامل خوشبختی

۱- عمل صالح: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ [النحل: ٩٧] «هر مرد و زنی که کار شایسته‌ای انجام دهد در حالی که ایمان دارد، به او زندگی پاکیزه‌ای خواهیم داد».

۲- همسر شایسته و نیکو: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ [الفرقان: ۷۴] «پروردگارا! زنان و فرزندانمان را مایه شادمانی ما بگردان».

۳- خانه بزرگ: در حدیث آمده است: «بارخدا! خانه ام را بزرگ و فراخ بگردان».

۴- شغل درست و خوب: در حدیث آمده است: «خداوند، پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد».

۵- اخلاق خوب و مهرورزی به مردم: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ﴾ [مریم: ۳۱] «و مرا هر جا که باشم، خجسته و سودمند می گرداند».

۶- مقروض نبودن و اسراف نکردن: ﴿لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا﴾ [الفرقان: ۶۷] «اسراف و زیاده روی نمی کنند و تنگ چشمی نمی ورزند».

﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾ [الإسراء: ۲۹] «و دست خود را به گردنت بسته مگردان و آن را کاملاً گشوده مدار».

## لوازم خوشبختی

لوازم خوشبختی، عبارتند از: قلب شکرگزار، زبان ذکرکننده و تن شکیبا.

شکر و ذکر و صبر ————— فیها نعيم وأجر

«در شکر، ذکر و شکیبایی، نعمت و پاداش فراوانی وجود دارد».

اگر تمام علم، حکمت حکما و اشعار شاعران را درباره سعادت و خوشبختی، برایت جمع آوری نمایم، سعادت را نخواهی یافت مگر آنکه قاطعانه و با جدیت قصد و اراده نمایی که مزه آن را بچشی و آن را بدست آوری، به جستجوی آن بپردازی و هر آنچه را که مخالف سعادت است، دور بیندازی. «هر کس به سوی من قدم بزند و آرام به سوی من بیاید، من دوان دوان به سوی او می آیم».

یکی از لوازم خوشبختی انسان، این است که اسرار و رازهای خود را پوشیده نگاه دارد و کارهایش را سنجیده انجام دهد.

گفته اند: به بادیه نشینی، ده دینار دادند تا رازی را که از آن باخبر است، پوشیده نگاه دارد؛ بادیه نشین از پوشیده نگاه داشتن راز به تنگ آمد و نزد صاحب دینارها رفت، پولها را به او بازگرداند و گفت: راز را بر ملا خواهم ساخت؛ چون رازداری، به پایداری و صبر و جدیت نیاز دارد: ﴿لَا تَقْضُ رِيَاكَ عَلَىٰ إِحْوَاتِكَ﴾ [یوسف: ۵] «خوابت را برای برادرانت تعریف نکن».

یکی از نقاط ضعف انسان، این است که اسرارش برای مردم برملا شوند و این، مرضی دیرینه و ریشه دار در بشریت است و انسان، شیفته و دلباخته برملا ساختن اسرار و نقل اخبار می باشد.

ارتباط این قضیه با سعادت، این است که هر کس، اسرار خود را برملا و پخش کند، پشیمان و غمگین خواهد شد.

جاحظ، در مورد رازداری، سخنان گیرایی در رساله‌های ادبی خود دارد که علاقمندان، می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

در قرآن آمده است: ﴿وَلِيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾﴾ [الکهف: ۱۹] «باید با احتیاط برود و کسی متوجه شما نشود».

احتیاط و خویشتنداری، یک اصل و قاعده کلی در رازداری است. بادیه نشینی می‌گوید: پوشیده نگاه داشتن راز، یعنی زدن گردن.

## غم مخور؛ قبل از موعد مقرر نخواهی مرد

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَجِرُّونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾﴾ [النحل: ۶۱] «وقتی اجلشان فرارسد، یک لحظه پس و پیش نمی‌شوند».

این آیه، مایه دلجویی بزدلانی است که قبل از مرگ، بارها می‌میرند؛ آنان، باید بدانند که زمان مرگ، مشخص و قطعی است و پس و پیش نمی‌شود. هیچکس نمی‌تواند مرگ انسان را زودتر از زمان آن بیاورد و هیچکس نمی‌تواند مرگ را از زمان آن به تأخیر بیندازد. این، به انسان آرامش و ثبات می‌دهد. ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ﴿١٩﴾﴾ [ق: ۱۹] «و سكرات مرگ، به حق آمد».

بدان که دلبستگی به غیر خدا، مایه شقاوت و بدبختی است. ﴿فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ﴿٨١﴾﴾ [القصص: ۸۱] «او، گروهی نداشت که او را به جای خدا یاری نمایند و از یاری شونندگان نبود».

کتاب (سیر أعلام النبلاء) اثر بیست و سه جلدی ذهبی است؛ او، در این کتاب شرح حال افراد مشهور از قبیل علما، خلفا، پادشاهان، امیران، وزیران و ثروتمندان و شاعران را نوشته است. انسان، با بررسی کامل این کتاب، به دو حقیقت مهم دست می‌یابد:

اول اینکه: هرکس خودش را به چیزهایی غیر از خدا مانند ثروت یا فرزند یا مقام یا شغل وابسته نماید و دست به دامان آن شود، خداوند او را به همان چیز می‌سپارد و این، سبب شقاوت

و عذاب و نابودیش می‌گردد. ﴿وَأَنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الزخرف: ۳۷] «و آنان، ایشان را از راه خدا باز می‌دارند و گمان می‌برند که آنان، رهیافته هستند».

فرعون و مقام؛ قارون و ثروت؛ ابوجهل و جاه طلبی؛ امیه بن خلف و تجارت؛ ابولهب و منصب؛ ابو مسلم و پادشاهی؛ متنبی و شهرت؛ حجاج و برتری جویی در زمین؛ ابن فرات و وزارت؛ هر یک از این‌ها به خاطر دلبستگی به خواسته‌هایشان، از راه خدا باز ماندند.

دوم اینکه: هر کس، به خداوند افتخار نماید، برای او کار کند و خودش را به او نزدیک نماید، خداوند نیز به او عزت می‌دهد، مقام او را بالا می‌برد و بدون نسب و مقام و فرزند و ثروت و قبیله، به او شرافت و عزت می‌بخشد: بلال و اذان؛ سلمان و آخرت؛ صهیب و جانفشانی؛ عطاء و علم. ﴿وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰] «و خداوند، کلمه کافران را پایین گرداند و سخن (و شریعت) خدا، بلند و والا می‌باشد و خداوند، توانمند باحکمت است».

## همواره بگوئید: یا ذا الجلال والاکرام!

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: «همواره و همیشه به این ذکر پایبند باشید: (یا ذا الجلال والاکرام)» و همچنین: (یا حی یا قیوم). گفته شده: این، بزرگترین اسم پروردگار جهانیان است که هرگاه بنده، این کلمه را بگوید و با آن، فریادخواهی نماید و از خدا کمک بخواهد، مورد اجابت قرار می‌گیرد. شایسته است که بنده، همواره این کلمه را بگوید تا موفقیت و رستگاری و حل مشکلات را ببیند. ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۹] «آنگاه که پروردگارتان را به کمک می‌خواندید، شما را اجابت نمود».

در زندگی مسلمان سه عید، وجود دارد؛ یکی روزی که در آن نمازها را با جماعت می‌خواند و در آن روز گناهی مرتکب نمی‌شود. ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ﴾ [الأنفال: ۲۴] «هر گاه خدا و پیامبرش شما را فرا خواندند، اجابت کنید».

و دیگری، روزی که در آن از گناهِش توبه می‌نماید، از گناه دست می‌کشد و به سوی پروردگارش برمی‌گردد. ﴿ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا﴾ [التوبة: ۱۱۸] «سپس توبه آنها را پذیرفت تا بازگردند و توبه نمایند».

و نیز روزی که با خاتمه‌ای نیک و عملی نیکو، پروردگارش را ملاقات می‌کند. «هر کس ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند نیز ملاقات او را دوست دارد».

وبشرت آمالی بشخص هو الوری و دار هی الدنیا ویوم هو الدهر  
«آرزوهایم را به شخصی مؤده دادم که همه مردم است و به خانه‌ای که تمام دنیاست و به روزی که تمام ایام و روزگاران است».

زندگینامه و سیره اصحاب<sup>ؓ</sup> را مطالعه نمودم. در زندگی آنها پنج چیز یافتیم که آنان را از دیگران متمایز می‌نماید:

اول: بی‌تکلفی و آسان گرفتن کارها و دوری از تکلف و سختگیری. ﴿وَيُسِّرْكَ لِلْيُسْرَىٰ

﴿٨﴾﴾ [الأعلى: ۸] «و تو را برای انجام کار آسان توفیق می‌دهیم».

دوم: دانش آنها، فراوان و خجسته و با عمل همراه بود و اضافه و حاشیه نداشت و دارای پیچیدگی، نبود. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «تنها بندگان دانای خداوند، از خدا می‌ترسند».

سوم: اعمال قلبی آنها، بزرگتر و بیشتر از اعمال جسمی آنان بود. آنان، سرشار از اخلاص، انابت، توکل بر خدا، محبت و امید به خدا و ترس از او بودند و بر خلاف تصور ما، نماز و روزه نفلی خیلی زیادی نداشتند؛ حتی برخی از تابعین در انجام نوافل از آنها بیشتر می‌کوشیدند:

﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ [الفتح: ۱۸] «پس آنچه را که در دل‌هایشان بود، دانست».

چهارم: سرمایه و کالای دنیوی آنها اندک بود و از زیبایی‌ها و آراستگی‌های دنیا، رویگردان بودند و این، به آنها آرامش و سعادت بخشیده بود: ﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا﴾ [الإسراء: ۱۹] «و هرکس آخرت را بخواهد و برای آن تلاش نماید، در حالی که مؤمن است».

پنجم: جهاد، بر سایر اعمال صالح آنان غالب بود، تا جایی که نشانه و علامت آنها گردید. آنها، با جهاد، ناراحتی‌ها و غم‌های خود را برطرف می‌نمودند؛ چون جهاد، ذکر و عمل و جانفشانی و حرکت و خیزش است و مجاهد راه خدا از تمام مردم، خوشبخت‌تر و آسوده‌خاطرتر و پاکیزه‌تر می‌باشد.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنكبوت: ٦٩]  
«و کسانی که در راه ما جهاد کردند، آنان را به راه‌های خود هدایت خواهیم کرد و خداوند، با نیکوکاران است».

در قرآن حقایق و سنت‌هایی بیان شده که از بین نمی‌رود و متحول نمی‌شود. من، آن دسته از این سنتها را که به سعادت انسان و آسایش خاطر او مرتبط است، بیان می‌نمایم:

هرکس، از خداوند یاری بخواهد، خداوند او را یاری می‌کند: ﴿إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ٧] «اگر خدا را یاری کنید، خداوند، شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌نماید».

هر کس از خداوند بخواهد، خواسته‌اش را اجابت می‌نماید: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ٦٠] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

هر کس توبه کند و به سوی خدا بازگردد، خداوند متعال، توبه‌اش را می‌پذیرد: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ﴾ [الشوری: ٢٥] «و خداوند، ذاتی است که توبه بندگانش را می‌پذیرد». هر کس، از خداوند طلب آمرزش نماید، خداوند سبحانه، او را می‌آمرزد: ﴿فَاَغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ﴾ [القصص: ١٦] «مرا بیامرز؛ پس او را بخشید».

خداوند، سزای سه عمل را در همین دنیا می‌دهد:

۱- تجاوز و ستمگری؛ ﴿إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ﴾ [یونس: ٢٣] «در حقیقت شما بر خودتان ستم و تجاوز می‌کنید».

۲- پیمان شکنی؛ ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾ [الفتح: ١٠] «هر کس، پیمان شکنی کند، در حقیقت به زیان خودش پیمان شکنی می‌نماید».

۳- ستمگر، هرگز نمی‌تواند از دست خداوند فرار کند؛ ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا﴾ [النمل: ٥٢] «پس آن، خانه‌های ایشان است که به سبب ستمی که کرده‌اند، فرو تپیده و خالی از سکنه شده است».

نتیجه عمل صالح خیلی زود هویدا می‌گردد و ماندگار است؛ چرا که خداوند، بخشایشگر و قدرشناس است: ﴿فَقَاتِلْهُمْ اللَّهُ تَوَّابٌ أَلَدُنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ﴾ [آل عمران: ١٤٨] «پس خداوند، پاداش دنیا و پاداش خوب آخرت را به آنان داد».



هر کس از خداوند، فرمانبرداری نماید، خداوند متعال نیز او را دوست می‌دارد. ﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

هر گاه بنده، از محبت خدا نسبت به خود، آگاه باشد، خوشبخت و شادمان می‌شود. چون او با پروردگاری تعامل می‌نماید که روزی می‌دهد و یاری می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ﴾ [الذاریات: ۵۸] «بی‌گمان خداوند، روزی دهنده است». ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۲۶] «و یاری و کمک، تنها از سوی خداوند است».

خداوند، توبه کنندگان را می‌آمزد: ﴿وَأِنِّي لَعَقَّارٌ لِّمَن تَابَ﴾ [طه: ۸۲] «و من، هرکس را که توبه کند، می‌آمزم».

خداوند، توبه را می‌پذیرد: ﴿إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۳۷] «بی‌گمان خداوند، توبه پذیر مهربان است».

خداوند، انتقام دوستان خود را از دشمنانش می‌گیرد: ﴿إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾ [الدخان: ۱۶] «بی‌گمان ما انتقام گیرنده هستیم».

سبحان الله! او، چقدر کامل و بزرگوار و باشکوه است. ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُو سَمِيًّا﴾ [مریم: ۶۵] «آیا برای او همنام و همتایی سراغ داری؟!»

شیخ عبدالرحمن سعدی کتابچه باارزشی به نام (الوسائل المفيدة في الحياة السعيدة) دارد که در آن می‌گوید: «یکی از عوامل سعادت، این است که بنده، به نعمت‌هایی که خداوند، به او ارزانی نموده، بنگرد تا دریابد که او با برخورداری از این نعمت‌ها، بر انسان‌های بیشمارتری دارد. در این صورت بنده، به لطف و فضل خداوند نسبت به خود پی می‌برد».

اگر بنده با وجود تمام کوتاهی‌هایش در امور دینی دقت نماید، خواهد دید که از بسیاری از مردم در محافظت بر ادای نماز جماعت و خواندن قرآن و ذکر و امثال آن بهتر است و این، نعمت بزرگی است که ارزش آن را نمی‌توان بیان کرد. ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ وَظَهَرَ وَبَاطِنَةً﴾ [لقمان: ۲۰] «و نعمت‌های خود را به صورت ظاهری و باطنی بر شما فرو ریخته است».

ذهبی، در مورد محدث بزرگ ابن عبدالباقی می‌گوید: او، مردم را بعد از آنکه از مسجد جامع «دارالسلام» بیرون شدند، ورنه انداز کرد و هیچکس را نیافت که آرزو کند به جای او باشد.

این کلمه، هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دارد: ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۰] «و آنان را بر بسیاری از کسانی که آفریده‌ایم، برتری دادیم».

كل هذا الخلق غر وأنا منهم فاترك تفاصيل الجمل  
«تمام این مردم، خام و تازه کار هستند و من هم، جزو آنان می‌باشم؛ پس تفصیل جمله را بگذار.»

## نکته

اسماء بنت عمیس رضی الله عنها می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: آیا به تو کلماتی بیاموزم که هنگام بروز سختی و بلا، آنها را بگویی؟: «الله ربی لا أشرك به شیئاً» یعنی: «الله، پروردگار من است و چیزی را با او شریک نمی‌سازم».

و در روایتی دیگر آمده است: «به هرکس غم و اندوه یا بیماری یا سختی برسد و او بگوید: «الله ربی لا شریک له»، آن غم و اندوه و بلا از او دور می‌شود».

کارهای سیاه و تاریکی وجود دارد که لکه‌های تاریکی بر قلب می‌گذارد. پس هر گاه انسان، به سوی پروردگارش برود و کارش را به او بسپارد و خودش را به آستان خداوند بیندازد، بی‌آنکه مخلوقی را شریک او بگرداند، خداوند، مشکل او را حل می‌نماید؛ اما هر کس، با دلی غافل روی به آستانش بیاورد، هرگز مورد عنایت قرار نمی‌گیرد. شاعر می‌گوید:

وما نبالی إذا أرواحنا سلمت بما فقدناه من مال ومن نشب

«وقتی ارواح ما سالم باشند، به خاطر مال و ثروتی که از دست داده‌ایم، باکی نداریم».

فالمال مكتسب والعز مرتجع إذا النفوس وقاها الله من عطب

«مال، بدست آوردنی و عزت، بازگشتنی است، اگر خداوند، از نابودی نجات دهد».

## ترس از حسود...

کسانی را که از انسان‌های حسود می‌ترسند، به امور ذیل توصیه می‌نمایم:

۱- خواندن سوره‌های (الفلق) و (الناس) به همراه ذکر و دعا؛ ﴿وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ [الفلق: ۵] «و از شر حسود (به خدا پناه می‌برم)، بدانگاه که حسد می‌ورزد».

۲- کار خود را از حسود پوشیده نگه دار؛ ﴿لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ﴾ [یوسف: ۶۷] «از یک در وارد نشوید و از درهای متفرق وارد شوید».

۳- از حسود دوری کن؛ ﴿وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزِلُونِ﴾ [الدخان: ۲۱] «و اگر به من ایمان نمی‌آورید، پس از من کناره‌گیری کنید».

۴- نیکی کردن به حسود به قصد دفع آزارش؛ ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [المؤمنون: ۹۶] «با همان شیوه که بهتر است، آن را دور کن».

## با مردم با اخلاق نیک رفتار کن

اخلاق خوب، برکت و سعادت است و اخلاق بد، نگون بختی و شومی است. در حدیث آمده است: «انسان، به خاطر اخلاق خوبش به مقام روزه‌دار شب زنده‌دار می‌رسد». «آیا به شما نگویم که چه کسانی در روز قیامت به من نزدیکتر خواهند بود و آنها را بیشتر دوست خواهم داشت؟! آنها، همان کسانی هستند که اخلاق بهتری دارند».

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴] «و بی‌گمان تو، دارای اخلاق سترگی هستی».

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «پس به سبب رحمت و لطف خداوند برای آنان نرم و مهربان شدی و اگر سنگدل و درشت خو بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند».

﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳] «و به مردم سخنان نیک و خوب بگویید».

عایشه صدیقه رضی الله عنها در بیان ویژگی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «کان خلقه القرآن» یعنی: «اخلاق او، قرآن بود».

اخلاق خوب و سعه صدر، نعمت بزرگ و سرور و شادمانی برای هر آن کسی است که خداوند، نسبت به او اراده نیک دارد. اما زودرنجی، تندخویی و خشم، رنجی مداوم و عذابی همیشگی است.

## غم مخور تا به تو بگویم چکار کنی

کسی که از بی خوابی رنج می برد، چه باید بکند؟ کسی که خوابیدن، برایش مشکل است و روی رختخواب از این پهلو به آن پهلو می شود و نمی تواند بخوابد، این کارها را انجام دهد:

۱- اذکار شرعی ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸] «آگاه باشید که دل ها، با ذکر خدا آرام می گیرند».

۲- روزها نخوابد مگر آنکه چاره ای نباشد: ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ مَعَاشًا﴾ [النبأ: ۱۱] «و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی قرار داده ایم».

۳- خواندن یا نوشتن تا وقت خواب: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴] «و بگو: ای پروردگرم! بر دانش من بیفزای».

۴- خسته کردن بدن در روز با انجام کارهای مفید: ﴿وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا﴾ [الفرقان: ۴۷] «و روز را برای پراکنده شدن (جهت کار و تلاش) قرار داده است».

۵- کم نوشیدن نوشیدنی های مانند چای و قهوه که باعث کم خوابی می شوند.

شكونا إلى أحبابنا طول ليلنا      فقالوا: ما أقصر الليل عندنا

وذاك بأن النوم يغشى عيونهم      يقيناً ولا يغشى لنا النوم أعينا

«به دوستانمان از طولانی بودن شبمان شکایت بردیم؛ به ما گفتند: شب، برای ما چقدر کوتاه است!»

این، برای آن است که آنها، به خواب می روند و خواب، از چشمان ما پریده است».

تلخی گناه با شیرینی طاعت و درخشش ایمان و طعم سعادت، متضاد است. ابن تیمیه می گوید: گناهان، دل را از گشودن بال و پرواز در فضای توحید باز می دارند: ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [یونس: ۱۰۱] «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه هست».

## پیامدهای وخیم گناه

۱- گناه، حجابی میان بنده و پروردگارش می‌باشد: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵] «هرگز! آنان، در آن روز از (رحمت) پروردگارشان در حجاب و محرومند».

۲- گناه، مخلوق را از خالق، وحشت زده و گریزان می‌کند. وقتی عمل انسان، بد باشد، گمان‌هایش نیز بد خواهد بود.

۳- پریشانی و رنج همیشگی؛ ﴿لَا يَزَالُ بُنِينَئِهِمْ الَّتِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۱۰] «بنایی که ساخته‌اند، همواره موجب تردید و پریشانی آنهاست».

ترس و اضطراب؛ ﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۱] «در دل کسانی که کفر ورزیده‌اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت».

۴- تلخی زندگی؛ ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴] «و هرکس از یاد من رویگردانی نماید، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت».

۵- سنگدلی و ظلمت؛ ﴿وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً﴾ [المائدة: ۱۳] «و دل‌هایشان را سخت گردانیدم».

۶- سیاهی چهره و در هم بودن آن؛ ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ أَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ﴾ [آل عمران: ۱۰۶] «و اما کسانی که چهره‌هایشان (در روز قیامت به سبب گناهان و کرده‌های زشتشان) سیاه است، (بدیشان گفته می‌شود) آیا بعد از ایمان (فطری و اذعان به حق) کفر ورزیدید؟»

۷- نفرت و بیزارى مردم از انسان گنهکار؛ «شما مردم، گواهان خدا روی زمین هستید».

۸- تنگ شدن روزی؛ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ﴾ [المائدة: ۶۶] «و اگر آنان تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارشان به سوی فرو فرستاده شده، برپا می‌داشتند، از بالای سرشان و از زیر پاهایشان روزی می‌خوردند».

۹- نارضایتی و خشم پروردگار و کاهش ایمان و فرو آمدن بلاها و غم‌ها؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَبَاءُوا بِعَضْبٍ عَلَىٰ عَضْبٍ﴾ [البقرة: ۹۰] «خشم خدا، یکی پس از دیگری آنان را فرا گرفت». ﴿رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [المطففين: ۱۴] «کارهایی که می‌کردند، بر دل‌هایشان زنگ زده است». ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ [البقرة: ۸۸] «و گفتند: دل‌های ما در پوشش است».

## رزق و روزی را بدور از حرص و آز بجوی

خداوند جهانیان، به کرم درون خاک روزی می‌دهد: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالِكُمْ﴾ [الأنعام: ۳۸] «و هیچ جنبنده‌ای روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای که با دو بالش پرواز می‌کند، وجود ندارد، مگر آنکه گروه‌هایی همچون شمایند (و نظام حیات و ویژگی‌های خاص خود را دارند و خداوند، به آنها روزی می‌دهد)».

خداوند مهربان، پرندگان را در لانه‌هایشان غذا می‌دهد. در حدیث آمده است: «همانطور که پرنده روزی داده می‌شود؛ صبح با شکم خالی بر می‌خیزد و شکمش، شامگاه پر می‌شود».

پروردگار زمین و آسمان، به ماهی درون آب روزی می‌دهد: ﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ [الأنعام: ۱۴] «خداوند، روزی می‌دهد و روزی داده نمی‌شود». تو ای انسان! از کرم و پرنده و ماهی، برتر و بالاتری؛ پس به خاطر روزی غم مخور و نگران مباش.

مردمانی را می‌شناسم که فقط به خاطر دوریشان از خداوند عزوجل به فقر و رنج و ناراحتی مبتلا شده‌اند؛ فرد ثروتمندی را می‌بینی که از روزی فراوان و نعمت تندرستی بهره مند بوده است، اما او از اطاعت خداوند روی گردانده، در ادای نماز سستی ورزیده و مرتکب گناهان بزرگ گردیده است. بدین سان خداوند، تندرستی و فراوانی روزی را از دست او گرفته و او را به فقر و غم و اندوه مبتلا کرده است. چنین بنده‌ای، از رنجی به رنجی دیگر و از بلایی به بلایی دیگر گرفتار می‌گردد:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴] «و هرکس از یاد من رویگردانی کند، زندگی سختی خواهد داشت».

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾  
 [الأنفال: ٥٣] «این، برای آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به قومی ارزانی کرده، تغییر نمی‌دهد (و آن را از آنان نمی‌گیرد) مگر آنکه خودشان را تغییر دهند (و سزاوار نعمت شوند و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند)».

﴿وَمَا أَصَبَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ [الشوری: ٣٠]  
 «و هر مصیبتی که به شما می‌رسید، به خاطر کارهایی است که با دست خود انجام داده‌اید و خداوند، از بسیاری عفو می‌نماید».

﴿وَأَلُو أَسْتَقَمُوا عَلَىٰ الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا﴾ [الجن: ١٦] «و اگر بر راه، استقامت کنند، به آنان آبی گوارا خواهیم نوشاند».

أتبکی علی لیلی و أنت قتلتها  
 هنيئاً مريئاً أيها القاتل الصب  
 «آیا برای لیلی گریه می‌کنی و حال آنکه خودت، او را کشته‌ای؟ مبارک باد ای قاتل عاشق و دلداده!»

## راز هدایت و رهیابی

هیچکس، راه به سوی سعادت، نمی‌برد و به آن دست نمی‌یابد مگر آنکه از راه راستی که محمد ﷺ برای ما گذاشته، پیروی نماید؛ همان راهی که آن سویش، باغ‌های بهشت است.

﴿وَلَهَدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ [النساء: ٦٨] «و آنان را به راهی راست هدایت نمودیم».  
 سعادت انسان رهیافته، اینست که او، از فرجام نیک مطمئن می‌باشد، به سرنوشت خوب اعتماد دارد، نوید پروردگارش اطمینان دارد و به قضاوت پروردگارش راضی است؛ او این راه را با فروتنی در پیش گرفته و می‌داند که راهنمایی دارد که او را بر این راه هدایت می‌نماید؛ راهنمای معصومی که خودسرانه سخن نمی‌گوید و از گمراهان و گمراه‌کنندگان پیروی نمی‌کند. سخن این راهنما برای همه صحیح و درست است. او، از وسوسه‌های شیطان و از لغزشهای اهریمن و از اشتباهات انسانی، مصون و محفوظ می‌باشد؛ ﴿لَهُ مِعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ١١] «انسان، فرشتگانی دارد که (به نوبت عوض می‌شوند و) از جلو و از پشت سر، او را حفاظت می‌نمایند و به فرمان خدا از او مراقبت می‌کنند».

بنده، با در پیش گرفتن راه راست، به سعادت و خوشبختی می‌رسد؛ زیرا او می‌داند که خدایی دارد، الگویی دارد و کتابی دارد؛ در قلبش نور و در ذهنش، اندرزگویی است؛ او، به سوی نعمت‌ها پیش می‌رود، اطاعت خدا را بجا می‌آورد و برای انجام کار خیر تلاش می‌نماید.

﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ﴾ [الأنعام: ۸۸] «این، هدایت خداست؛ هرکس را که بخواهد به آن رهنمون می‌گردد».

أين ما يدعى ظلاماً يا رفيق الدرب      إن نورالله في قلبي وهذا ما أراه  
 أَيْنَا

«ای همراه مسیر باریک و حساس! آنچه تاریکی، خواننده می‌شود، کجاست؟ نور خدا، در دل من است و این، همان چیزی است که می‌بینم».

دو راه وجود دارد؛ یکی، معنوی است و دیگری محسوس. راه معنوی، راه هدایت و ایمان است و راه محسوس، راهی بر روی جهنم، می‌باشد. راه ایمان، بر روی دنیای زودگذر زده شده است و قلابهایی از شهوت و امیال نفس دارد. صراط و راه آخرت، روی جهنم است و قلاب‌هایی همانند خار درخت خرما دارد؛ پس هر کس، با ایمان خود از پل و راه دنیا، عبور کند، از پل و معبر آخرت، بر حسب یقین خویش عبور خواهد کرد. اگر بنده، به راه راست هدایت شود، غم‌ها و ناراحتی‌های او دور می‌شود.

## هر کس خواهان زندگی خوب

### است، این ده غنچه را بچیند

۱- نشستن در سحرگاهان برای طلب آمرزش: ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ [آل عمران: ۱۷] «و آنان که سحرگاهان طلب آمرزش می‌نمایند».

۲- در خلوت نشستن برای تفکر و اندیشیدن: ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱] «و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند».

۳- همنشینی با صالحان: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ [الکهف: ۲۸] «و خودت را به همراهی با کسانی وادار کن که پروردگارشان را می‌خوانند».

۴- ذکر: ﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأنفال: ۴۵] «خداوند را بسیار یاد کنید».



۵- دو رکعت نماز خاشعانه: ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِعُونَ﴾ [المؤمنون: ۲] «کسانی که در نمازشان خشوع دارند».

۶- تلاوت قرآن و تدبر در آن: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ [النساء: ۸۲] «آیا در قرآن نمی اندیشند»؟

۷- روزه گرفتن در روزهای گرم: در حدیث آمده است: «روزه دار غذا و نوشیدنی خود را به خاطر من (خداوند) رها می کند».

۸- صدقه دادن در نهران و بدور از چشم مردم؛ چنانچه در حدیث آمده است: «تا جایی که دست چپ او نمی داند که دست راستش چه انفاق (و صدقه) می کند».

۹- برطرف کردن رنج و گرفتاری یک مسلمان؛ در حدیث آمده است: «هر کس یکی از گرفتاریهای دنیوی مسلمانی را حل کند، خداوند او را از گرفتاریهای قیامت نجات می دهد».

۱۰- بی علاقه بودن به دنیای فانی: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ [الأعلى: ۱۷] «و آخرت، بهتر و ماندگارتر است».

این ها، ده نسخه کامل برای زندگی بهترند.

بدبختی پسر نوح پیغمبر، این بود که گفت: ﴿سَكَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصُمُنِي مِنَ الْمَاءِ﴾ [هود: ۴۳] «به بالای کوهی خواهم رفت که مرا از (غرق شدن در) آب نجات دهد». اگر او، به پروردگار آسمان و زمین پناه می برد، به ذاتی بزرگتر و قویتر پناهنده شده بود و بطور قطع نجات می یافت.

بدبختی نمرود، این بود که گفت: من، زنده می کنم و می میرانم. او، می خواست لباسی به تنش کند که از او نبود و صفتی را غصب نماید و به خود نسبت دهد که برایش جایز نبود. از اینرو حیران و ناکام و خوار گردید.

﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى﴾ [النازعات: ۲۵] «پس خداوند، او را به شکنجه و عذاب دنیا و آخرت گرفتار ساخت».

کلید سعادت، یک کلمه است و میراث گرانبهای آیین اسلامی یک عبارت؛ شعار رستگاری یک جمله بیش نیست؛ کلمه و عبارت رستگاری، این است:

(لا إله إلا الله محمد رسول الله).

سعادت کسی که در زمین، این جمله را به زبان می‌آورد، این است که در آسمان به او گفته می‌شود: راست گفתי؛ ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾ [الزمر: ۳۳].

سعادت کسی که به مفهوم این جمله عمل نماید، اینست که از هلاکت و بدبختی و ننگ و آتش جهنم نجات می‌یابد؛ ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ﴾ [الزمر: ۶۱] «خداوند، کسانی را که تقوا پیشه کرده‌اند، رهایی می‌بخشد».

سعادت کسی که به سوی این کلمه دعوت می‌دهد، این است که نصرت و یاری الهی، شامل حالش می‌گردد و از او تقدیر و سپاس به عمل می‌آید: ﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [الصفات: ۱۷۳] «و بی‌گمان لشکریان ما، چیره و پیروزند».

سعادت کسی که این کلمه را دوست دارد، اینست که عزیز و گرامی می‌گردد؛ ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸] «عزت از آن خدا و رسول خدا و از آن مؤمنان است».

بلال رضی الله عنه برده بود، اما زمانی که بانگ توحید سر داد، آزاد شد: ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [البقرة: ۲۵۷] «آنها را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌آورد».

ابولهب هاشمی از به زبان آوردن این کلمه امتناع ورزید، در نتیجه با ذلت و حقارت مُرد. ﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ﴾ [الحج: ۱۸] «و هرکس که خداوند، او را خوار بگرداند، هیچ کسی ندارد که او را گرامی بدارد».

این کلمه، اکسیری است که تپه بشری و فانی را به قله‌های ایمانی و الهی و پاک تبدیل می‌نماید: ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا تَهْدِي بِهِءَ مَنْ تَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ [الشوری: ۵۲] «ولی آن را نوری قرار داده‌ایم که هرکس از بندگان خود را که بخواهیم، به وسیله آن هدایت می‌کنیم».

اگر از آخرت روی برتافتی، به دنیا شادمان باش؛ زیرا عذاب، در راهست و طوقها و شکنجه‌ها در انتظار تو هستند. ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةٌ﴾ [۲۸] هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ﴿[۲۹]﴾ [الحاقة ۲۸-۲۹] «مال و ثروتم، به من فایده‌ای نرساند. قدرتم، از دستم رفت». ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِّغُكَ لِالْمِرْصَادِ

﴿[۱۴]﴾ [الفجر: ۱۴] «بی‌گمان پروردگارت در کمین (مردمان و مترصد اعمال ایشان) است».

اگر از خداوند یگانه بی‌نیاز، رویگردان هستی، به فرزندت دل خوش نکن؛ چون رویگردانی از خداوند، نهایت و کمال رسوایی و زیانمندی و خواریست؛ ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ﴾ [البقرة: ۶۱] «گرفتار خواری و تنگدستی شدند».

اگر کارهای بد می‌کنی، به ثروت و اموالت شاد و فریفته مباش؛ چون کار بد، خاتمه انسان را به نابودی می‌کشانند و سرنوشت انسان را با تباهی رقم می‌زند و در آخرت نیز نفرین، بدرقه راه انسان بدکار خواهد بود: ﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ﴾ [فصلت: ۱۶] «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است».

﴿وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا﴾ [سبأ: ۳۷] «و اموال و فرزندانان چیزی نیستند که شما را مقرب درگاه ما نمایند. مگر کسی که ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد».

### نکته

«یا حی یا قیوم برحمتک استغیث»: «ای همیشه زنده پایدار! به رحمت تو یاری می‌جویم».

در این دعا تناسب عجیبی وجود دارد؛ صفت حیات و زنده بودن، همه صفات کمال را در بر می‌گیرد و مستلزم آن کمال است؛ صفت پایداری، تمام صفات افعال را شامل می‌شود. بنابر این (الحي القيوم)، اسم اعظم است که هرگاه خداوند با آن خوانده شود، اجابت می‌نماید و هرگاه با آن، از او درخواستی گردد، می‌بخشد و ارزانی می‌دارد. حیات کامل، با همه بیماری‌ها و دردها متضاد است. بنابر این وقتی زندگی اهل بهشت کامل است، هیچ ناراحتی، اندوه و آفتی به آنها نمی‌رسد.

وجود نقص و کمبود در حیات، به کارها و افعال زیان وارد می‌نماید و با پایدار بودن منافات دارد. کمال پایداری به خاطر کمال حیات و زندگی است؛ پس کسی که کاملاً و بطور مطلق زنده است، بطور قطع صفت کمال را از دست نمی‌دهد و کسی که همیشه پایدار است، انجام هیچ کاری برای او سخت نیست. از اینرو توسل جستن به صفت حیات و پایداری و تنزیه خداوند از صفاتی که با حیات کامل تضاد دارد و به افعال زیان وارد می‌کند، مؤثر است. شاعر می‌گوید:

لعمرك ما المكروه من حيث تتقى      وتحشى ولا المحبوب من حيث تطمع  
«قسم می خورم که امور ناگوار، از آنجایی نیست که پرهیز می کنی و از آن هراس داری، و امور دوست داشتنی از آنجا نیست که طمع داری».

و أكثر خوف الناس ليس بكائن      فما درك الهم الذي ليس ينفع  
«و بیشتر آنچه مردم از آن می ترسند، اتفاق نمی افتد؛ پس ناراحتی بی فایده چرا؟»

## غم مخور و واقع نگر باش

اگر امور سخت و دشوار را آسان قلمداد کنی، سهل و آسان می شود و هرگاه از کاری ناامید شوی، برای گریز از آن تلاش خواهی کرد: ﴿سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ [التوبة: ۵۹] «خداوند و پیامبرش، از لطف خویش ما را بهره مند خواهند ساخت؛ ما، مشتاقانه به سوی خداوند روی آورده ایم».

در کتابی خواندم که مردی، از پنجره‌ای بیرون پرید؛ آن مرد، یک انگشت به دست داشت که به یکی از پیچهای پنجره گیر کرد و انگشتش را از بیخ کند؛ او، دیگر چهار انگشت داشت. خودش می گوید: اینک فکر می کنم که فقط چهار انگشت داشته‌ام و فقط زمانی که به یاد آن واقعه می افتم، به خاطر می آید که یکی از انگشتانم را از دست داده‌ام. کارم را طبق معمول انجام می دهم و از آنچه رخ داده، راضی هستم.  
«خداوند، چنین مقدر نموده و او، هرچه بخواهد، می کند».

لا تقل للنار أح إن قلت أحأ      فرح الجاني وسح الدمع سحا  
«به آتش فوت نکن؛ اگر به آتش فوت کنی، دودش به چشم خودت می رود و اشک، سرازیر می گردد».

مردی را می شناسم که دست چپش را به علت بیماری، از کتف قطع کرده‌اند؛ او، مدتی طولانی زندگی کرده، ازدواج نموده و دارای فرزندان شده است. او، به راحتی رانندگی می کند و کارش را طوری خوب انجام می دهد که گویا خداوند از همان اول یک دست به او داده است.  
«به آنچه خداوند، بهره تو نموده، راضی باش؛ آنگاه توانگرترین مردم خواهی بود».

و سلّ نفسك تسلو في منازلها      هل الدموع ترد الغائب الغالي؟

«به خودت دلجویی بده؛ آیا اشکها، چیز ارزشمندی را که از دست رفته، باز می گردانند؟»  
ما، چقدر زود می توانیم خودمان را با واقعیت سازگار نماییم و چه زیباست که خودمان را با وضعیت موجود و زندگی خود عادت دهیم. پنجاه سال قبل در خانه حصیری پهن بود و یک مشک آب و دیگ و ظرفهای سفالی، اسباب و اثاثیه خانه بودند و زندگی ما، همانطور ادامه داشت و پابرجا بود؛ چون ما به آن حال، راضی بودیم و واقعیت و وضعیت خود را پذیرفته بودیم.

والنفس راغبة إذا رغبتها وإذا ترد إلى قليل تقنعا

«نفس انسان را به چیزی که علاقمند کنی و عادتش دهی، علاقمند می گردد و عادت می کند؛ از اینرو به اندک هم قانع می شود».

در مسجد جامع کوفه، در میان دو قبیله اختلاف و فتنه ای بروز کرد. هر دو طرف، شمشیرهایشان را از نیام بیرون کشیدند و نیزه ها را آماده کردند؛ تنور اختلاف شعله ور گشت و نزدیک بود که سرهای همدیگر را از تن جدا نمایند. در آن هنگام فردی از مسجد بیرون جست تا به دنبال مصلح بزرگ و بردبار احنف بن قیس برود؛ وقتی نزدش رفت، دید که او در خانه اش مشغول دوشیدن گوسفندان خود می باشد، ردایی دارد که قیمتش کمتر از ده درهم است، لاغر اندام و ضعیف است. بالاخره او را از اتفاقی که در مسجد رخ داده بود، باخبر کردند، اما او مضطرب و پریشان نگشت. چون او به رخدادها و مشکلات عادت کرده و در میان حادثه ها زندگی بسر نموده بود؛ او، به آنان گفت: خیر است انشاءالله؛ سپس افطارش را آوردند. گویا هیچ اتفاقی نیفتاده بود. افطارش تکه نانی خشک، مقداری روغن و نمک و یک لیوان آب بود. او با نام خدا شروع به خوردن کرد و بعد از خوردن غذا، خدا را ستایش نمود و گفت: گندم عراق و مقداری روغن شام به همراه نمک مرو و آب دجله، نعمت های بزرگی هستند. آنگاه لباس پوشید و عصایش را به دست گرفت و به میان جمعیت رفت. مردم، او را دیدند و چشم به سوی او دوختند و ساکت شدند تا ببینند او، چه می گوید. وی، سخنان صلح آمیزی گفت و از مردم خواست که متفرق شوند. مردم هریک به سویی رفتند و فتنه، فروکش کرد و غائله خاموش شد.

قد يدرك الشرف الفتى وداؤه خلق وجيب قميصه مرتوع

چه بسا یک فرد، در حالی به شرافت می رسد و والا مقام می گردد که ردایش، کهنه است و گریبان پیراهنش وصله دارد».

این داستان، درسهایی به من می‌آموزد که عبارتند از:

عظمت و بزرگی در ظاهر پرشکوه و باابهت نیست. قلت مال و ثروت، دلیل بدبختی نیست. همچنین سعادت، در داشتن ثروت زیاد و ناز و نعمت نمی‌باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿٥٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿٥٦﴾﴾ [الفجر: ۱۵-۱۶] «اما هرگاه پروردگار انسان، او را بیازماید و او را اکرام نماید و به او نعمت دهد، می‌گوید: پروردگارم، مرا اکرام کرده است و هرگاه او را بیازماید و روزیش را کم کند، می‌گوید: پروردگارم، مرا خوار گردانیده است.»

استعدادها و صفات والا، ارزش واقعی انسان هستند، نه لباس و کاخ و خانه؛ بلکه ارزش و جایگاه انسان، در علم و سخاوت و بردباری و عقلش می‌باشد. خدای متعال، می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳] «بی‌گمان گرامیترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست.»

ارتباط این آیه با موضوع مورد بحث ما، این است که سعادت و خوشبختی، در ثروت زیاد نیست و کاخ مجلل و طلا و نقره، مایه خوشبختی و سعادت نیستند. سعادت قلب، به ایمان، رضایت و مهربانی است: ﴿فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ﴾ [التوبة: ۵۵] «اموال و فرزندانشان، تو را به شگفت نیندازند.» ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾﴾ [یونس: ۵۸] «بگو: به فضل و رحمت خداوند؛ پس به آن شادمان گردند که فضل و لطف خدا، از آنچه گرد می‌آورند، بهتر است.»

خودت را به تسلیم شدن در برابر تقدیر و قضا عادت بده؛ اگر به قضا و قدر باور و ایمان نداشته باشی، چکار می‌کنی؟ آیا می‌خواهی در زمین سوراخی حفر کنی یا نردبانی به سوی آسمان بزنی و به آسمان بروی؟! چنین کاری، نه ممکن است و نه فایده‌ای دارد و تو را از تقدیر و قضا نجات نمی‌دهد. پس راه حل چیست؟

راه حل، این است که بگوییم: به تقدیر الهی راضی هستیم و در برابر آن تسلیم می‌شویم؛ ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ [النساء: ۷۸] «هر کجا که باشید، مرگ، به سراغتان خواهد آمد، گرچه در برجها و کاخ‌های محکم و استوار باشید.»

سخت‌ترین روز زندگی من و دشوارترین لحظه عمرم، زمانی بود که پزشک متخصص به من خبر داد که دست برادرم محمد- رحمت خدا بر او باد- باید از کتف قطع شود؛ این خبر، همچون بمبی در گوشم صدا داد. اما خودم را کنترل کردم و فرموده الهی را به یاد آوردم که می‌فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ [التغابن: ۱۱] «هیچ مصیبتی نمی‌آید مگر به اذن و فرمان خداوند و هرکس به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می‌نماید. ﴿وَبَثِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۶] «و شکمیان را مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾» [البقرة: ۱۵۵-۱۵۶] «و شکمیان را مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها می‌رسد، می‌گویند: ما، از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم».

این آیات، به من روحیه و آرامش خاطر داد.

لا راعك الله في دنيا نهايتها      فرقي تحل وسكنى أضييق الحفر  
 «گو: از دنیایی که پایانش، جدایی و سکونت در قبر تنگ و تاریک است، بهره مند نباشی».  
 وأحسن الله أجراً كنت تطلبه      فقد أتاك على صغر من العمر  
 «خداوند، پاداشی را که خواهانش بودی، نیک بگرداند؛ به راستی خداوند، آن را در دوران خردسالت به تو داده است».

در برخورد با واقعیتها، چاره‌ای جز این نداریم که ایمان داشته باشیم و تسلیم شویم و بس.  
 ﴿أَمْ أَمْرُكُمْ أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ﴾ [الزخرف: ۷۹] «آنان، تصمیم محکمی گرفتند و ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری گرفتیم».

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ﴾ [يوسف: ۲۱] «خداوند، بر کارش چیره است».  
 ﴿وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [البقرة: ۱۱۷] «هرگاه اراده‌اش، به چیزی تعلق بگیرد و اراده کاری کند، فقط به آن می‌گوید: باش؛ پس می‌شود».

به خنساء نخعی خبر می‌دهند که چهار پسرش، در جنگ قادسیه در راه خدا شهید شده‌اند. او، خدا را ستایش می‌کند و پروردگارش را شکر می‌گزارد. چرا که او، از سرچشمه ایمان بهره مند بود و از یقینی پایان ناپذیر، سرشار بود. از اینرو چنین فردی، شکر می‌گزارد، پاداش می‌یابد و در دنیا و آخرت خوشبخت می‌گردد و اگر چنین نکند، چه می‌تواند بکند؟ تنها کاری که می‌تواند بکند، عبارتست از: اعتراض و شیون و فریاد که نتیجه‌اش، چیزی جز زیان دنیا و آخرت

نیست! در حدیث آمده است: «هر کس، راضی باشد، خداوند از او راضی است و هر کس، لب به نارضایتی بگشاید، خداوند از او ناراض می‌باشد».

مرهم مصیبت‌ها و علاج بحراناها، اینست که بگوییم: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶] «همه از آن خداییم و همه به سوی او باز می‌گردیم». یعنی: همه ما از آن خدا هستیم؛ او، ما را آفریده و به سوی او باز می‌گردیم. پس آغاز همه از سوی اوست و بازگشت همه به سوی او می‌باشد؛ اختیار در دست اوست و ما، اختیاری نداریم.

نفسی التي تملك الأشياء ذاهبة فكيف أبكى على شيء إذا ذهبها  
«وجود من که مالک اموال و چیزهاست، از بین می‌رود؛ پس چگونه به خاطر از دست دادن اموال و دارایی‌ها بگریم؟»

﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [الفصص: ۸۸] «همه چیز جز ذات خداوند، فانی است و از بین می‌رود».

﴿كُلٌّ مِّنْ عَلَيَّهَا فَإِنَّ﴾ [الرحمن: ۲۶] «هر آنچه روی زمین است، از بین می‌رود».  
﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَّيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰] «تو ای پیامبر! می‌میری و آنها هم خواهند مرد».

اگر ناگهان به تو خبر دهند که خانه ات، طعمه حریق شده یا فرزندت، مرده یا ثروت و دارایی ات، از بین رفته، چه می‌توانی بکنی؟ از اکنون خودت را آماده کن. فرار از قضا و قدر، سودی ندارد؛ از تقدیر راضی باش و تسلیم قضای الهی شو. واقعیت و وضعیت موجود را بپذیر تا پاداش فراوان یابی؛ چرا که کاری جز این نمی‌توانی انجام دهی. البته یک گزینه دیگر هم وجود دارد؛ اما گزینه ای زشت و بد می‌باشد که تو را از آن برحذر می‌دارم و آن، اینکه ناخوشنود شوی؛ ولی بدان که از این‌ها چیزی عایدت نمی‌گردد! تنها چیزی که از بی‌صبری و ناخشنودی عایدت می‌شود، این است که پروردگار، از تو ناخشنود می‌گردد، مردم از تو گریزان و متنفر می‌شوند، پاداشی نمی‌یابی و بلکه گنهکار هم می‌شوی و نیز آنچه را که از دست داده‌ای، باز نمی‌یابی، مصیبت برطرف نمی‌شود و آنچه که برایت مقدر شده، دور نمی‌گردد: ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ﴾ [الحج: ۱۵] «پس سببی به سوی آسمان بجوید و بنگرد که آیا چاره اندیشی‌اش، آنچه را که باعث ناراحتیش شده، از بین می‌برد».



## غم مخور که آنچه برایش غم می خوری،

### به زودی پایان می یابد

مرگ، همه را فرا خواهد گرفت؛ هم ظالم و هم مظلوم را، هم ناتوان و هم توانمند را. مرگ، سراغ هر فقیر و ثروتمندی می رود و تو، اولین کسی نیستی که می میری؛ پیش از تو نسل های زیادی مرده اند و پس از تو نیز مردمان زیادی خواهند مرد.

ابن بطوطه می گوید: در شمال گورستانی دیدم که در آن هزار پادشاه دفن شده بودند؛ آنجا تابلویی وجود داشت که روی آن نوشته شده بود:

وسلاطينهم سل الطين عنهم والارؤوس العظام عظاما

«اینها، پادشاهانشان هستند؛ از خاک در باره آنها پیرس؛ اینک سران بزرگ، به استخوان های پوسیده تبدیل شده اند».

آنچه انسان را به حیرت می اندازد و او را سرگردان می نماید، غفلت و بی توجهی به این حقیقت است که مرگ، به صورت ناگهانی بر او یورش می آورد. شگفت اینجاست که انسان، خود را جاودانه می پندارد و گمان می کند که برای همیشه در ناز و نعمت خواهد بود. گویا آدمی، از سرنوشت قطعی خود بی خبر است! واقعاً مایه شگفت است که انسان، خودش را از فرجامی که در انتظار هر موجود زنده ای است، دور می داند. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ [الحج: ۱] «ای مردم! از (عذاب) پروردگارتان بترسید؛ بی گمان زلزله قیامت، چیز بزرگی است».

﴿أَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الانبیاء: ۱] «حساب مردم، برایشان نزدیک شده و آنها در حال غفلت و رویگردانی هستند».

خداوند متعال، درباره ملت هایی که آنان را هلاک و نابود کرده و در مورد آدابیهایی که ویران نموده، می فرماید: ﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ [مریم: ۹۸] «آیا احساس می کنی کسی از آنها باقی مانده و یا کوچکترین صدایی از آنان می شنوی؟» کارشان تمام شده و فقط حکایت آنها باقی است.

هل عندكم خبر من أهل أندلس فقد مضى بحدیث القوم ركبان

«آیا از اهل اندلس خبری دارید؟ به راستی که کاروانها، حکایت قوم را با خود بردند».

## نکته

دعای رفع گرفتاری و اندوه، مشتمل بر توحید الوهیت و ربوبیت و توصیف پروردگار به عظمت و بردباری است و این دو صفت، مستلزم کمال قدرت و رحمت و احسان و گذشت هستند. خداوند در این دعا به کمال ربوبیت و سروری جهان بالا و پایین و ربوبیت عرش که سقف همه آفریده‌ها و بزرگترین آفریده الهی است، توصیف می‌شود. توحید ربوبیت، مستلزم یگانگی اوست و این را می‌طلبد که باید خدا را در عبادت، محبت، بیم و امید و بزرگداشت و طاعت، یگانه و بی‌بدیل دانست. همچنین عظمت مطلق خداوند، این را می‌طلبد که تمام صفات کمال را برای او ثابت بدانیم و هر نقص و مشابَهتی را از او نفی نماییم. بردباری او مستلزم کمال مهربانی و احسانش به آفریده‌هایش می‌باشد. پس اگر قلب، این چیزها را بداند و بشناسد، باعث محبت و بزرگداشت و یگانه دانستن او می‌گردد و آنگاه قلب، احساس لذت و شادمانی می‌نماید و بدین سان سرور، درد و اندوه و ناراحتی و مصیبت، دور می‌گردد؛ حتماً بارها مشاهده نموده‌اید که هرگاه به بیمار، شادی و سروری دست می‌دهد، جسمش، برای دفع بیماری تقویت می‌گردد.

## افسرده مباش؛ زیرا افسردگی،

### راه بدبختی و شقاوت است

مجله «المسلمون» در شماره ۲۴۰ ماه صفر سال ۱۴۱۰ هجری قمری نوشت که دویست میلیون نفر از جمعیت زمین به افسردگی مبتلا هستند.

افسردگی، جهان را در معرض نابودی قرار داده است! این بیماری، بین کشورهای غربی و شرقی و ثروتمند و فقیر فرقی نمی‌گذارد. افسردگی، قصد نابودی و در هم کوفتن همه را دارد و بیماری و مرضی است که به همه سرایت می‌نماید و در بیشتر موارد منجر به خودکشی می‌شود! خودکشی، به نام و مقام و جایگاه سیاسی افراد، اهمیتی نمی‌دهد، ولی از مؤمنان می‌ترسد. آمار، نشان می‌دهد که قربانیان بیماری افسردگی در سطح دنیا، به دویست میلیون نفر می‌رسند. آخرین آمار، حاکی از آن است که حداقل از هر ده نفر، یک نفر به این بیماری خطرناک مبتلا می‌باشد! این بیماری، چنان خطرناک است که فقط بزرگترها را نمی‌گیرد، بلکه به جایی رسیده که بر جنین داخل شکم نیز حمله ور می‌شود.

## افسردگی، دروازه خودکشی است

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [النساء: ۲۹] «خودتان را نکشید».

﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ [البقرة: ۱۹۵] «با دست خودتان، خود را به هلاکت نیندازید».

خبرگزاریها، از افسردگی رونالد ریگان رئیس جمهور سابق آمریکا خبر داده و گفته‌اند: از آنجا که سن ریگان از هفتاد سال گذشته، به این بیماری دچار است. افزایش سن، فشارهای روانی و جراحی‌های پی در پی، علت ابتلای ریگان به این بیماری بوده است: ﴿وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ [النساء: ۷۸] «گرچه در ساختمانهای محکم باشید».

این بیماری، به بسیاری از افراد معروف و بویژه هنرپیشگان حمله ور می‌گردد. عامل اصلی مرگ شاعر معروف صلاح جاهین، افسردگی بود؛ همچنین می‌گویند: ناپلئون بناپارت، در تبعیدگاهش از ناراحتی و افسردگی مرده است: ﴿وَتَزَهَّقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۵۵] «و در حالت کفر، جان دهند».

هنوز خبر هولناکی را که تقریباً صفحات اول بیشتر روزنامه‌ها را به خود اختصاص داده بود، به یاد داریم که یک مادر آلمانی، در یک جنایت وحشتناک اقدام به قتل سه کودک خود نمود؛ بعداً روشن شد که دلیل کارش، افسردگی بوده است. وی، از آنجا که کودکانش را خیلی زیاد دوست داشت و از ترس اینکه مبادا بعد از او گرفتار بدبختی و سختی شوند، آنها را کشت تا به زعم خود راحتشان کند و سپس خودش را هم کشت!

آمار سازمان بهداشت جهانی به خطرناک بودن این بیماری اشاره می‌نماید. در سال ۱۹۷۳ میلادی تعداد مبتلایان به بیماری افسردگی در جهان ۳٪ بود و در سال ۱۹۷۸ میلادی به ۵٪ رسید؛ برخی بررسیها نشان می‌دهد که از هر چهار آمریکایی، یک نفر افسردگی دارد! از طرفی رئیس کنفرانسی که با موضوع اضطراب روانی در سال ۱۹۸۱ میلادی در شیکاگو برگزار شد، اعلام کرد: در جهان صد میلیون نفر از افسردگی رنج می‌برند و بیشتر این افراد، از کشورهای پیشرفته هستند. آمار دیگری نشان می‌دهد که در جهان دویست میلیون نفر، افسردگی دارند!

﴿أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ﴾ [التوبة: ۱۲۶] آیا نمی بینند که آنها

در هر سال یک بار یا دو بار مورد آزمایش قرار می گیرند؟

یکی از حکما می گوید: از لیمو، نوشیدنی شیرینی درست کن.

دیگری می گوید: زیرک و هوشیار، کسی نیست که درآمد زیادی دارد، بلکه زیرک و هوشیار، کسی است که سودهایش را به زیان تبدیل نمی کند. در قالب ضرب المثل گفته اند: به دیوار شاخ نزن! یعنی با کسی که مخالفت با او، برایت سودی ندارد، مخالفت نکن.

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ شَيْئاً فِدْعُهُ وَجَاوِزُهُ الِى مَا تَسْتَطِيعُ

«هر گاه توان چیزی را نداری، آن را رها کن و به چیزی روی بیاور که توانش را داری.»

همچنین گفته اند: آرد را آسیاب مکن؛ ﴿فَأَثْبِكُمْ غَمًّا بَعْمٍ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا

فَأَثْبِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۳] «پس به شما غم و اندوهی رسانید؛ این، بدان خاطر بود که دیگر

برای آنچه از دست داده اید، غمگین نشوید.»

این آیه، بیانگر این مطلب است که شایسته نیست کارهای انجام شده گذشته، تکرار شود؛

چون باعث اضطراب و آشفتگی و ضایع کردن وقت می گردد.

لا تعد قصة الفراق كثيراً وتسل عنها تجد فؤادك سالى

«داستان فراق و جدایی را زیاد تکرار مکن و دست از تکرارش بدار، آنگاه دلت را چنان

خواهی یافت که از اندوه فراق، فارغ است.»

این امکان برای افراد بیکار وجود دارد که اوقات خود را با برخی کارها پر نمایند؛ مانند انجام

کارهای نیک، فایده رساندن به مردم، عیادت بیماران، زیارت قبرستانها، توجه به مساجد،

مشارکت در انجمنهای خیریه، همنشینی با دوستان، مرتب کردن منزل، ورزش مفید، کمک به

فقرا و بیوگان و سالخوردگان؛ ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾

[الإنشاق: ۶] «ای انسان! همانا تو با زحمت و تلاش به سوی پروردگارت رهسپاری و او را

ملاقات خواهی کرد.»

ولم أر كالمعروف أما مذاقه فحلوا وأما وجهه فجميل

«هیچ چیز مانند خوبی ندیده ام؛ طعمش، شیرین و چهره اش، زیباست.»

تاریخ را بخوان تا مصیبت یافتگان و آنهایی را ببینی که عزیزانی از دست داده و یا به نحوی دچار مصیبت شده‌اند:

اقْرَأِ التَّارِيخَ إِذْ فِيهِ الْعِبْرُ ضَلَّ قَوْمٌ لَيْسَ يَدْرُونَ الْخَبْرَ  
«تاریخ را بخوان که در آن درس‌ها و عبرت‌ها، وجود دارد؛ قومی که بی‌خبرند، گمراه خواهند شد».

﴿وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ [هود: ۱۲۰] «و از داستان پیامبران، برایت حکایت می‌کنیم؛ همه برای اینست که به وسیله آن دلت را استوار بگردانیم».  
﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ﴾ [یوسف: ۱۱۱] «بی‌گمان در داستان‌هایشان، عبرت است».  
﴿فَأَقْصِبْ قَلْبُكَ لِالْقِصَصِ الَّتِي نَقُصُّ عَلَيْكَ لَعَلَّكُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۱۷۶] «پس داستانها را حکایت کن، شاید آنان بیندیشند».

عمر رضی الله عنه فرموده است: «خواستهای جز بهره‌بری از اتفاقات رخ داده ندارم».

لترمی بی‌المنایا حیث شاءت فإني في الشجاعة ربـيـت  
«بلاها هر جا که می‌خواهند، مرا بیندازند؛ من، در شجاعت بزرگ شده و رشد یافته‌ام».  
یعنی: من، از تقدیر و قضای الهی راضی و آسوده‌خاطر؛ خواه برایم گوارا باشد و خواه ناگوار و تلخ.

یکی می‌گوید: باکی ندارم بر کدامین سواری، سوار باشم؛ اگر سوار بر فقر باشم، صبر می‌نمایم و اگر سواری من، ثروت و توانگری باشد، شکر خواهم کرد.  
هشت تن از پسران ابی ذؤیب هذلی در یک سال به علت طاعون جان باختند؛ در چنان شرایطی او، چه می‌توانست بگوید؟ وی، تسلیم گردید و در برابر تقدیر الهی سر تسلیم فرود آورد و گفت:

وتجلدي للشامتين أريهم أني لريب الدهر لا أتضعع  
«اظهار دلیری من برای کسانی که از مصیبت من شاد می‌شوند، این است که به آنها نشان می‌دهم که من، از بلای روزگار از پای در نمی‌آیم».

وإذا المنيّة انشبت أظفارها الفيت كل تيممة لا تنفع

«و هرگاه مصیبت و بلا، چنگال تیز کرد و فرو کوفت، می بینم که هیچ تعویذ و افسونی، سودمند نیست.»

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [التغابن: ۱۱] «هیچ بلایی نمی رسد مگر به فرمان خدا».

ابن عباس رضی الله عنهما چشمانش را از دست داد. او به خود دلجویی داد و گفت:

إِنْ يَأْخُذُ اللَّهُ مِنْ عَيْنِي نورهما      ففِي فؤادي وقلبي منهما نور

«اگر خداوند، نور چشمانم را گرفته، اما در قلبم، نور چشمانم وجود دارد».

قلبي ذكي وعقلي غير ذي عوج      وفي فمي صارم كالسيف مأثور

«قلبی فهمیده دارم و عقلم، کجی و انحراف ندارد و در دهانم شمشیر برنده ای است».

ابن عباس رضی الله عنهما، در حقیقت نعمت های زیادی را که از آن برخوردار بود، مایه دلجویی خود قرار داد تا بدین سان، ناراحتیش را به خاطر از دست دادن مقدار کمی از نعمت ها رفع نماید.

پای عروه بن زبیر قطع شد و در همان روز پسرش، مرد. با این حال عروه گفت: «بارخدا! تو را ستایش می کنم؛ اینک که نعمت را گرفتی، تو خود آن را داده بودی و اگر گرفتار بلایم نمودی، همانگونه سلامتی و عافیت نیز بخشیده بودی. چهار عضو به من بخشیدی و یک عضو را از من گرفتی؛ چهار فرزند به من دادی و فقط یکی را گرفتی».

﴿وَحَرِيرًا﴾ [الإنسان: ۱۲] «و در برابر صبری که کردند، خداوند، بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می کند». ﴿سَلِّمْ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾ [الرعد: ۲۴] «سلام بر شما به خاطر صبری که نمودید».

عبدالله بن صمه برادر درید کشته شد؛ درید، خود را بدین صورت آرامش و تسلیت می داد که تمام توانش را در دفاع از برادرش انجام داده، اما در برابر تقدیر چاره ای نیست.

برادر درید، کشته شد و او در تسلیت به خود، چنین سرود:

وطاعت عن الخيل حتى تبددت      وحتى علاني حالك اللون أسود

«در دفاع از او به سوی اسبها نیزه انداختم و شمشیر زدم تا اینکه متفرق و پراکنده شدند و

سیاهی، مرا فرا گرفت».

طعان امرئ آسى أخاه بنفسه      ويعلم أن المرء غير مخلد

«شمشیرهای شخصی که با جانفشانی، با برادرش همدردی می‌نماید و می‌داند که انسان، جاودان و ماندگار نیست».

وخفتت وجدی أننی لم أقل له      کذبت ولم أبخل بما ملکت یدی  
«و خودم را دلجویی دادم که من، به او نگفتم: دروغ می‌گویی و همچنین از آنچه در دست و توانم بود، دریغ نوزیدم».

شافعی، در راستای دلجویی از مصیبت زدگان چنین سروده است:

دع الأيام تفعل ما تشاء      وطب نفسا إذا حکم القضاء  
روزگار را بگذار هر چه می‌خواهد، بکد و از حکم قضا و قدر، شادمان باش».  
إذا نزل القضاء بأرض قوم      فلا أرض تقيه ولا سماء  
«هرگاه تقدیر در سرزمین قومی فرود آید، انسان را هیچ زمین و آسمانی، پناه نمی‌دهد».  
ابوالعتاهیه می‌گوید:

کم مرة حففت بك المکاره      خار لك الله وأنت کاره  
«چه بسیار ناخوشی‌هایی که تو را از هر سو فرا گرفته‌اند و خداوند، آنها را برایت انتخاب نموده است؛ حال آنکه تو، نمی‌پسندی».

چه بسیار از مرگ ترسیدیم و نمردیم؟ چه بسیار گمان بردیم که همه چیز، تمام شده، اما ناگهان سرآغاز جدیدی، فرارسید و نیرومند و قوی، تداوم یافت!

چه بسیار اتفاق افتاده که راه‌ها، به روی ما بسته شوند و هیچ چاره‌ای نداشته باشیم و دنیا، بر ما تاریک گردد، اما ناگهان فتح و پیروزی و خیر و مژده فرا رسیده است! ﴿قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ﴾ [الأنعام: ۶۴] «بگو: خداوند، شما را از آن و از هر مشکلی نجات می‌دهد».

چه بسیار اتفاق افتاده که دنیا، بر ما تاریک شده و از خودمان به تنگ آمده‌ایم و زمین با وجود فراخیش، برای ما تنگ گردیده، اما ناگهان خیر فراگیر و سهولت و یاری فرا رسیده است! ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۱۷] «اگر خداوند، به تو زیانی برساند، هیچکس جز او وجود ندارد که آن را از تو دور کند».

هر کس، یقین داشته باشد که خداوند، بر کارش چیره است، هرگز از غیر خدا نمی‌هراسد. اگر به یقین بدانی که هر چیزی، پایین‌تر و ناتوان‌تر از خداست، هرگز از غیر خدا نمی‌ترسی. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «از آنها مترسید و از من بترسید».

عزت، با خداست و عزت، از آن خدا و پیامبرش و نیز از آن مؤمنان می‌باشد.

پیروزی با خداست: ﴿وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْعَلِيلُونَ﴾ [الصافات: ۱۷۳] «بی‌گمان لشکریان ما پیروزند». ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱] «بی‌گمان ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگی دنیا و روزی که خلائق بپا می‌خیزند، یاری می‌کنیم».

ابن کثیر در تفسیر خود حدیثی قدسی آورده است که خداوند می‌فرماید: «سوگند به شکوه و تواناییم که هیچ بنده‌ای به من تمسک نمی‌جوید، مگر آنکه برای او، برون رفت و راه حلی از مکر و دسیسه‌ای که اهل آسمانها و زمین نسبت به او نموده‌اند، پدید می‌آورد و سوگند به شکوه و توانایی ام که هیچ بنده‌ای به غیر من تمسک نمی‌جوید مگر آنکه زمین را از زیر پایش در می‌آورد (وزیر پایش را خالی می‌کنم!)».

یکی از علما می‌گوید: «با (لا حول و لا قوة إلا بالله)، سختی‌ها، قابل تحمل می‌شوند و با آن می‌توان در برابر سختی‌ها و فجایع، مقاومت نمود و به بهترین حالات دست یافت. پس ای بنده! ورد این کلمه را بر خود لازم بگیر؛ چون یکی از خزانه‌های بهشت و یکی از پایه‌ها و ارکان سعادت و آرامش می‌باشد.

## استغفار، شکننده قفلهاست

یکی از علما می‌گوید: هرگاه مسئله‌ای برایم حل نمی‌شود، هزار بار یا بیشتر و یا کمتر استغفار می‌نمایم؛ پس خداوند، گره کارم را می‌گشاید».

﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُوَ كَانُ عَفَّارًا﴾ [النوح: ۱۰] «پس گفتم: از پروردگارتان طلب آمرزش نمایید؛ بی‌گمان او، بس آمرزنده است».

یکی از عوامل آرامش، استغفار و طلب آمرزش از خداوند است. چه بسیار چیزهای زیان‌آوری که مفید و سودمند واقع می‌شوند! هر آنچه مقدر شده، به خیر انسان است؛ حتی گناه به



شرط توبه. در مسند روایتی بدین مضمون آمده است که: «خداوند، برای بنده هیچ چیزی را مقدر نمی‌نماید مگر آنکه به خیر اوست».

به ابن تیمیه گفتند: حتی گناه؟ گفت: بله، اگر با توبه و ندامت و طلب آمرزش و فروتنی همراه باشد. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴] «و اگر آنان آنگاه که بر خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خداوند طلب آمرزش می‌نمودند و پیامبر، برایشان طلب آمرزش می‌کرد، خداوند را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند».

ابوتمام در باره روزهای خوب و خوش و روزهای ناخوش و بد، چنین سروده است:

مرت سنون بالسعود وبالهنأ	فكأنها من قصرها أيام
ثم اثنت أيام هجر بعدها	فكأنها من طولها أعوام
ثم انقضت تلك السنون وأهلها	فكأنها وكأنهم أحلام

«سالها با خوشبختی و خوبی گذشت، اما از بس که کوتاه بود، گویا فقط چند روز بود که بگذشت».

پس از آن، روزهای جدایی و هجران پدیدار شد و از بس که دراز است، گویا چندین سال می‌باشد.

سپس این سال‌ها و اهل آن، همه رفتند؛ پس گویا سال‌ها و کسانی که در آن زیستند، خواب و رؤیا بودند».

﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۴۰] «و این روزها را میان مردم به گردش در می‌آوریم». ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ [النازعات: ۴۶] «روزی که آنها قیامت را می‌بینند، گویا جز یک شام یا یک صبح در دنیا نبوده‌اند».

از بزرگانی که تاریخ، نامشان را ثبت نموده، شگفت زده‌ام. آنها، از مصیبت‌ها چون قطره‌های باران یا نسیم ملایم باد، استقبال می‌کردند. در رأس همه، محمد مصطفی ﷺ است؛ او در غار به همراهش فرمود: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰] «غم مخور که خدا با ماست».

پیامبر ﷺ در راه هجرت در حالی که از وطن بیرون رانده شده و آواره بود، به سراقه مژده داد که دستبندهای کسری را به دست خواهد کرد!

بشرى من الغيب أَلقت في فم الغار      وحيأ وأفضت إلى الدنيا بأسرار  
«مژده وحی در غار رسید و اسراری در دنیا منتشر کرد».

رسول خدا ﷺ، در جنگ بدر زره پوشید و این آیه را تلاوت نمود: ﴿سَيَهْرُمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ  
الْدُّبَرَ﴾ [القمر: ٤٥] «گروه دشمن، به زودی شکست خواهد خورد و پا به فرار خواهد  
گذاشت».

أنت الشجاع إذا لقيت كتيبة      أدبت في هول الردى أبطاها  
«تو ای پیامبر! آن شجاع و دلیری هستی که هرگاه با دسته‌ای روبرو می‌شدی، قهرمانان  
شرو آن را در وحشت جنگ، ادب می‌نمودی».

در جنگ احد بعد از آنکه تعدادی از یاران پیامبر ﷺ کشته و یا زخمی شدند، ایشان به  
اصحاب ﷺ فرمود: «پشت سرم صف ببندید تا پروردگارم را ستایش کنم».

براستی که این‌ها، همت‌های پیامبرانه‌ای هستند که کوه‌ها را تکان می‌دهند و سر به فلک  
برافراشته‌اند. قیس بن عاصم منقری از بردباران و شجاعان عرب بود؛ او با ردایش زانوهای  
خویش را بسته بود و برای قومش، داستانی تعریف می‌کرد؛ در این اثنا مردی نزد او آمد و گفت:  
پسرت همینک کشته شد؛ او را پسر فلان زن به قتل رساند. قیس، چادرش را باز نکرد و  
داستانش را ناتمام نگذاشت و ادامه داد تا اینکه سخنش به پایان رسید؛ سپس گفت: پسرم را  
غسل دهید و او را کفن کنید؛ آنگاه مرا خبر دهید تا بر او نماز بخوانم! ﴿وَالصَّالِحِينَ فِي الْبَأْسَاءِ  
وَالصَّرَآءِ وَحِينَ الْبَأْسِ﴾ [البقرة: ١٧٧] «و کسانی که در سختی‌ها و هنگام آمدن مشکل،  
شکیبایی می‌ورزند».

به عکرمه بن ابی جهل به هنگام مرگ آب دادند؛ اما او، آب را به حارث بن هشام حواله داد.  
به همین منوال هر یک از آنان، آب را به دیگری حواله داد تا اینکه همه آنها با لب تشنه جان به  
جان آفرین سپردند.

إذا قتلوا ضجت لمد ماؤهم      وکان قدیماً من منایاهم القتل  
«هنگامی که کشته می‌شوند، خونشان، افتخار می‌آفریند و از قدیم، کشته شدن، یکی از  
آرزوهایشان بوده است».

شاعر می‌گوید:

وإنما رجل الدنيا وواحدھا من لا یعول فی الدنیا علی رجل  
«تنها مرد واقعی دنیا، کسی است که در دنیا به خاطر از دست دادن کسی، فریاد و واویلا  
سر نمی دهد».

## تکیه گاه مردم باش

فرد عاقل و دوراندیش، همواره کاری می کند که مردم بر او تکیه کنند، نه اینکه تکیه گاه او  
باشند. پس عاقل، موضعی نمی گیرد و چنان تصمیمی اتخاذ نمی کند که بر مردم تکیه نماید.  
مردم، تا یک حدی با دیگران همکاری می نمایند و کمک کردن آنها، حدی دارد که از آن، پا  
فرا تر نمی گذارند. به حسین بن علی علیه السلام نگاه کن؛ او فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است، کشته می شود؛  
اما امت، یک کلمه هم نمی گویند! بلکه کسانی که او را کشتند، از این پیروزی بزرگ که  
حسین علیه السلام را سر بریدند، فریاد تکبیر سر دادند! شاعر می گوید:

جاؤوا برأسک یا ابن بنت محمد متزماً بدمائه تزیماً

«سر آغشته به خونت را آوردند ای پسر دختر پیامبر!»

ویکبرون بأن قتلت وإنما قتلوا بك التكبير والتهليلاً

«آنها، تکبیر می گویند که تو، کشته شده ای، ولی در حقیقت آنها، با کشتن تو، الله اکبر و لا  
اله الا الله را کشته اند».

احمد بن حنبل را به زندان بردند و طوری شلاق زدند که در معرض مرگ قرار گرفت، اما  
هیچکس به دفاع از او برنخواست.

ابن تیمیه را اسیر کردند و او را سوار بر قاطری به مصر بردند. اما آن جمعیت زیادی که بعداً  
در تشییع جنازه اش شرکت کردند، در دفاع از او هیچ تکانی نخوردند. چون انسان ها، حدی  
دارند که از آن نمی گذرند.

﴿وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوةً وَلَا نُشُورًا﴾

[الفرقان: ۳] «آنان، مالک هیچ سود و زیانی برای خود نیستند و نه مرگ و زندگی و رستاخیزی را  
در اختیار دارند».

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴] «ای پیامبر! تو را خداوند و آن مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند، بس هستند».

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: ۵۸] «و بر خداوندی که نمی‌میرد، توکل کن».

﴿إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾ [الجماعه: ۱۹] «آنان، هیچ چیزی را از تو دور نمی‌کنند».

فالزم يديك بجبل الله معتصماً فإنه الركن إن خانتك أركان  
«با دو دست خود، محکم به ریسمان الهی چنگ بزن؛ زیرا ریسمان الهی، تکیه‌گاهی واقعی است که همچون دیگر تکیه‌گاه‌ها به تو خیانت نمی‌کند».

## آدم صرفه جو، فقیر نمی‌شود

«هر کس صرفه جویی کند، تنگدست نمی‌شود». شاعری می‌گوید:

اجمع نقودك إن العز في المال واستغن ماشئت عن عم وعن خال  
«پولهایت را جمع کن؛ چون عزت، در دارایی است و خودت را از عمو و دایی بی‌نیاز بگردان».

فلسفه‌ای که به خرج کردن بیهوده و تلف کردن دارایی و یا به جمع نکردن آن فرا می‌خواند، درست نیست؛ بلکه این فلسفه، ره آورد عابدان هندی و صوفیان جاهل است.

اسلام، به کسب شرافتمندانه و جمع آوری مال خوب و انفاق آن در راه درست دعوت می‌دهد تا بنده، با مال خودش و به خاطر بی‌نیازی از دیگران، عزیز و محترم باشد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «چه زیباست ثروت و دارایی نیکو در دست مرد صالح و نیک».

بدهی زیاد و فقر آزاردهنده، انسان را غمگین و ناراحت می‌نماید. در حدیث آمده است: «آیا شما تنها در انتظار توانگری و ثروتی طغیانگر می‌باشید یا منتظر فقری هستید که انسان را از همه چیز فراموش می‌گرداند؟» از اینرو پیامبر ﷺ از فقر، به خدا پناه برده و فرموده است: «بارخدا! از کفر و از فقر به تو پناه می‌برم» و نیز می‌فرماید: «نزدیک است که فقر، به کفر تبدیل شود». این حدیث، با حدیثی که ابن ماجه روایت می‌کند، تضادی دارد؛ در آن حدیث

آمده است: «به دنیا بی‌علاقه باش تا بدین سان خداوند، تو را دوست بدارد و از آنچه مردم دارند، روی بگردان؛ در این صورت مردم تو را دوست خواهند داشت». این حدیث، ضعیف و بدین معنا می‌باشد که باید از دنیا به اندازه کفاف داشته باشی تا تو را از گدایی کردن و دراز کردن دست نیاز، پیش مردم، بی‌نیاز نماید و بتوانی شرافتمند و بدون وابستگی و نیاز به مردم، زندگی نمایی.

«و هر کس، قصد بی‌نیازی داشته باشد، خداوند، او را بی‌نیاز می‌نماید».

وما مددت یدی إلا لخالقها      وما طلبت من المنان دیناراً

«و دستم را جز به سوی آفریننده دست، دراز نکرده‌ام و از فردی که منت می‌گذارد، یک دینار هم نخواستهم».

در حدیث صحیح آمده است: «تو، اگر ورثه خود را بعد از خود توانگر بگذاری، بهتر از آن است که آنها را فقیر و نیازمند، ترک نمایی که ناگزیر شوند دست نیاز به سوی مردم دراز نمایند».

أسد به ما قد أضاعوا وفرطوا      حقوق أناس ما استطاعوا لها سدا

«بدین وسیله آنچه را که از حقوق مردم ضایع کرده و در آن کوتاهی ورزیده‌اند، جبران می‌نمایم».

شخصی در مورد عزت نفس می‌گوید:

أحسن الأقوال قولی لك خذ      أقبح الأقوال كلا ولعل

«بهترین سختم به تو، این است که بگیر، و زشت‌ترین سختم، گفتنِ (نه) و (شاید) است».

در حدیث صحیح آمده است: «دست بالا از دست پایین بهتر است». دست بالا، دهنده و

دست پایین، گیرنده و یا سؤال کننده می‌باشد. ﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ﴾ [البقرة: ۲۷۳] «شخص ناآگاه، آنان را توانگر می‌پندارد؛ از بس که آنها عزت نفس دارند و دست دراز نمی‌کنند». از این آیه، چنین بر می‌آید که برای بدست آوردن روزی یا شغلی، نزد هیچکس چاپلوسی نکن؛ چون خداوند عزوجل، ضامن روزی و اجل و آفرینش است؛ چرا که عزت ایمان، پایدار است و مؤمنان، شرافتمند می‌باشند و عزت، از آن مؤمنان است و مؤمنان، همواره سربلندند.

﴿أَيُّتَّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۳۹] «آیا عزت را نزد آنان

می‌جویند؟ عزت همگی از آن خداست».

ابن وردی می گوید:

أنا لا أرغب تقييل يد قطعها أحسن من تلك القبل  
«به هیچ عنوان دوست ندارم دست کسی را ببوسم؛ دستم قطع شود، بهتر از آنست که دست کسی را ببوسم».

إن جزتني عن صنع كنت في رقتها أو لا فيكفيني الخجل  
«چه مرا از گرفتاریم نجات دهد و چه ندهد، شرمندگی خواهش، برای من کافی است».

## تنها به خداوند وابسته باش

وقتی زنده کننده و میراننده و روزی دهنده، فقط خداوند است، پس چرا از مردم بترسیم؟  
بیشترین چیزی که باعث غم و ناراحتی می شود، وابستگی به مردم، تلاش برای جلب رضایت آنها، نزدیکی جستن به آنان و تعریف و تمجید از آنها و نیز زیانمند پنداشتن خود در صورت نکوهش آنهاست. چنین رویکردی، نتیجه ضعف انسان در توحید است.

فليتك تحلو والحياة مريرة وليتك ترضى والأنام غضاب  
«ای کاش تو شیرین می بودی و زندگی، تلخ؛ و ای کاش تو، راضی می بودی و مردم، ناخشنود».

إذا صح منك الود فالكل هين وكل الذي فوق التراب تراب  
«هر گاه دوستیت، درست و برابر شود، همه چیز آسان است و هر آنچه که روی خاک است، خودش خاک می باشد».

## عوامل آرامش

ابن قیم، اموری ذکر نموده که به وسیله آن، به انسان آرامش دست می دهد. مهمترین عامل آرامش، توحید است. انسان، متناسب با میزان صفا و شفافیت توحید، دارای شرح صدر خواهد بود. توحید، دل انسان را چنان بزرگ و باز می نماید که از تمام دنیا گشاده تر می شود.

انسان مشرک و ملحد، در حقیقت زندگی ندارد. خداوند، می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ [طه: ۱۲۴] «و هرکس از یاد من روی بگرداند، زندگی سختی خواهد داشت و روز قیامت او را نابینا حشر خواهیم کرد».

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ وَيُشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵] «خداوند، هرکس را که خداوند هدایت نماید، سینه او را برای (پذیرش) اسلام می‌گشاید».

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] «کسی که خداوند، دل او را برای اسلام گشوده است، بر نوری از سوی پروردگارش می‌باشد».

خداوند، دشمنان خود را به تنگدلی، ترس، هراس و اضطراب تهدید کرده است: ﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ [آل عمران: ۱۵۱] «در دل کسانی که کفر ورزیده‌اند، به سبب شرکشان به خدا، ترس و هراس خواهیم انداخت». ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَلْبِیَّةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] «پس وای برای کسانی که دل‌هایشان سخت شده و به یاد خدا نمی‌افتند». ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵] «و خداوند، آن کس را که بخواهد گمراه نماید، دل او را تنگ می‌گرداند؛ گویا به آسمان بالا می‌رود».

از جمله چیزهایی که به انسان شرح صدر می‌دهد، علم مفید است؛ علما از تمام مردم، شرح صدر بیشتری دارند و از همه شادمان‌ترند. چون آنها میراث محمدی را با خود دارند. ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ [النساء: ۱۱۳] «و به تو چیزی آموخت که نمی‌دانستی».

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹] «پس بدان که هیچ معبود بحق جز الله نیست».

عمل صالح، از عواملی است که انسان را دلشاد می‌نماید و به او شرح صدر می‌دهد. عمل نیک، قلب را نورانی می‌کند، چهره را روشن می‌گرداند، روزی را فراوان می‌نماید و انسان را محبوب دل‌ها قرار می‌دهد: ﴿لَأَسْقِيَنَّهُمْ مَّاءً غَدَقًا﴾ [الجن: ۱۶] «به آنان آبی گوارا می‌نوشانیم».

شجاعت نیز، به انسان شرح صدر می دهد. انسان شجاع، استوار، پایدار و قوی است. چون به خداوند مهربان پناه می برد و حوادث، برای او مهم نیستند، شایعات او را تکان نمی دهند و وسوسه ها، او را پریشان نمی نمایند.

تردی ثياب الموت حمراً فما أتى لها الليل إلا وهي من سندس خضر-  
«لباس های سرخ مرگ را به تن کرد؛ اما شبانگاه، آن لباس به لباس های سبز و ابریشمی تبدیل شد».

وما مات حتى مات لمضرب سيفه من الضرب واعتلت عليه القنا السممر  
«تا زمانی که دسته شمشیرش، از ضربه های زیاد، نشکسته و از بین نرفته بود، زنده ماند و بعد از آن کشته شد و نیزه های شکسته، روی او انباشته شدند».

پرهیز از گناهان نیز از اسباب آرامش و شرح صدر است. گناه، اندوه زودرس، تاریکی هلاکت بار و هراسی است که انسان را فرا می گیرد.

رأيت الذنوب تमित القلوب وقد يورث الذل إدمانها  
«گناهان را دیدم که دل ها را می میراند و تداوم بر گناه، ذلت و خواری به جا می گذارد».  
همچنین پرهیز از زیاده روی در امور مباح از قبیل: سخن گفتن، غذا خوردن، خوابیدن و همنشینی با مردم، به انسان آرامش می دهد: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾﴾ [المؤمنون: ۳] «و کسانی که از کارهای بیهوده، رویگردان هستند». ﴿مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿۱۸﴾﴾ [ق: ۱۸] «هیچ سخنی نمی گوید مگر آنکه نزد او نگهبانی آماده است (که آن را ثبت می کند)».

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ [الأعراف: ۳۱] «بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید».  
یا رفیق الفراش أكثرت نوماً إن بعد الحياة نوماً طويلاً  
«ای رفیق رختخواب! زیاد می خوابی؛ بعد از پایان زندگی، خوابی طولانی خواهد بود».

## تقدیر و سرنوشت



فردی که از بیماری افسردگی رنج می‌برد، به روانپزشک مراجعه کرد. پزشک مسلمان به او گفت: بدان که آفرینش و تدبیر جهان تمام شده و هیچ حرکتی در آن بدون فرمان الهی صورت نمی‌گیرد؛ پس ناراحتی و اندوه برای چه؟! در حدیث آمده است: «خداوند، تقدیر آفریده‌ها را پنجاه هزار سال قبل از آفرینش نوشته است». متنبی می‌گوید:

وتصغر في عين العظیم العظام  
وتعظم في عين الصغیر صغارها

«در چشم آدم کوچک و حقیر، کوچک‌های زندگی بزرگ می‌نمایند و در چشم بزرگ‌مرد، امور بزرگ، کوچک‌کنند».

## لذت آزادی

راشد در کتاب (المسار) می‌گوید: هیچکس، نمی‌تواند کسی را که سیصد و شصت قرص نان و یک کوزه روغن و هزار و هشتصد دانه خرما دارد، به بردگی بکشاند. یکی از بزرگان سلف می‌گوید: هرکس به نانی خشک و آب اکتفا نماید، فقط برده خدا خواهد بود.

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾﴾ [الیل: ۱۹] «هیچکس نزد او نعمتی ندارد که پاداش داده شود». شاعری می‌گوید:

أطعمت مطامعی فاستعبدتني  
ولو أني قنعت لكنت حراً

«از طمع‌هایم پیروی کردم؛ پس مرا به بردگی کشاندند و اگر قناعت می‌کردم، آزاد بودم». کسانی که با جمع آوری مال و ثروت یا مقام و شغل به دنبال سعادت می‌دوند، در آینده خواهند دانست که زیانمندان واقعی، آنها هستند و چیزی جز غم و ناراحتی به دست نیاورده‌اند؛ ﴿وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ﴾ [الأنعام: ۹۴] «و شما، تنها همانگونه که نخستین بار شما را آفریدیم، نزد ما آمدید و آنچه را به شما ارزانی کرده بودیم، پشت سر خود رها کردید».

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٧﴾﴾ [الأعلى: ۱۶] «بلکه شما زندگانی دنیا را ترجیح می‌دهید و حال آنکه آخرت، بهتر و ماندگارتر است».

## بالش سفیان ثوری

سفیان ثوری در مزدلفه، سرش را روی تپه ای قرار داده و آن را بالش خود کرده بود. مردم به او گفتند: آیا در چنین جایی که حجاج، تو را می بینند، خاک را بالش خود می کنی و حال آنکه تو، محدث دنیا هستی؟ گفت: «بالش من، از بالش خلیفه ابوجعفر منصور، بزرگتر است».

لیت کفامت إليك بذل      قطعت بالحسام قبل الوصول  
«ای کاش دستی که می خواست ذلت را به سوی تو بیاورد، قبل از رسیدن، با شمشیر برنده قطع می گردید».

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾ [التوبة: ۵۱] «بگو: تنها چیزی به ما خواهد رسید که خداوند برای ما نوشته است».

## به شایعات توجه نکن

وعده های دروغین و پیش بینی های اشتباه و شکست خورده ای که بیشتر مردم از آن می ترسند، اوهامی بیش نیستند: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۶۸] «شیطان به شما وعده فقر می دهد و شما، را به (انجام) زشتی ها امر می نماید و خداوند، شما را به آمرزش و لطفی از جانب خود نوید می دهد و خداوند، گشایشگر دانا است».

اضطراب و بی خوابی و زخم معده، ثمره و نتیجه ناامیدی و احساس شکست است.  
لا تعاقبنا فقد عاقبنا      قلق أسهرنا جنح الظلام  
«ما را مؤاخذه و مجازات مکن؛ اضطرابی که ما را شبها بی خواب کرده، ما را مجازات نموده است».

## دشنام و ناسزاگویی، به تو زیانی نمی رساند

ابراهام لینکلن رئیس جمهور آمریکا می‌گوید: من، نامه‌هایی را که در آن به من فحش و دشنام می‌دهند و برایم می‌فرستند، نمی‌خوانم و پاکت آن را باز نمی‌کنم، چه رسد به آنکه جوابشان را بدهم. زیرا اگر به این کار مشغول شوم، دیگر کاری برای ملت خود نکرده‌ام.

﴿فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [النساء: ۶۳] «از آنها روی بگردان». ﴿فَأَصْفَحْ أَلصَّفْحَ الْجَمِيلِ﴾ [الحجر: ۸۵] «پس به زیبایی در گذر».

﴿فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ﴾ [الزخرف: ۸۹] «پس از آنان در گذر و بگو: سلام».

حسان رضی الله عنه می‌گوید:

ما أبالي أنب بالحزن تيس أو لحاني بظهر غيب لئيم

«من، باکی ندارم از اینکه کسی، مرا سرزنش کند یا فرومایه‌ای، پشت سرم به من ناسزا بگوید».

یعنی: سخنان فرومایگان و ناسزاگویان و آنهایی که به آبروی مردم حمله می‌نمایند، زیانی ندارد و مهم نیست؛ مسلمان نباید به آنها توجه کند و فرد دلیر نیز نباید از آن تکان بخورد. فرمانده نیروی دریایی آمریکا در جنگ جهانی دوم، فردی برجسته بود که به شهرت، علاقه بسیاری داشت. او، با زیردستانش که همواره به او توهین می‌کردند و ناسزا می‌گفتند، مدارا می‌کرد. وی، می‌گوید: من دیگر در مقابل انتقاد، مقاوم و آزموده شده‌ام و سن و سالم، بالا رفته است و می‌دانم که حرف دیگران، هیچ افتخاری را از بین نمی‌برد و هیچ دیوار محکمی را نابود نمی‌کند.

وما ذا تبغى الشعراء مني وقد جاوزت حد الأربعينا

«شاعران، از من چه می‌خواهند و حال آنکه من، از چهل سالگی فراتر رفته‌ام».

از عیسی صلی الله علیه و آله نقل می‌شود که گفته است: دشمنان خود را دوست بدارید. یعنی برای دشمنان خود عفو عمومی اعلام کنید تا اینکه از حس انتقامجویی و خالی کردن عقده و کینه‌ای که زندگیتان را نابود می‌کند، سالم بمانید.

﴿وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۴] «و کسانی که مردم را عفو می‌نمایند و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد».

«بروید، شما آزاد هستید».

﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ﴾ [یوسف: ۹۲] «امروز سرزنشی بر شما نیست».

﴿عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ﴾ [المائدة: ۹۵] «خداوند، از گذشته (شما) درگذر فرموده است».

## به زیبایی جهان هستی بنگر

از جمله عواملی که به انسان، شرح صدر و آرامش می‌دهد، بازبینی زیبایی آفرینش و لذت بردن از تماشای جهان هستی است. جهان هستی، کتاب گشوده‌ای است که خداوند، در مورد آفرینش آن می‌فرماید: ﴿فَأَنْتَبْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ﴾ [النمل: ۶۰] «پس بوسیله آن، باغ‌های شکوفایی آفریدیم».

﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [یونس: ۱۰۱] «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چه هست»؟

در صفحات بعد، چیزهایی از جهان هستی برایت نقل می‌کنم که تو را به حکمت و عظمت آفریننده راهنمایی می‌نماید؛ ﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ وَثُمَّ هَدَىٰ﴾ [طه: ۵۰] «خداوند، به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس راه نموده است».

شاعر می‌گوید:

وكتاب الفضاء أقرأ فيه      صوراً ما قرأتها في كتابي

«در کتاب کیهان، چیزهایی می‌خوانم که در کتاب خودم نخوانده‌ام».

بازنگاهی به خورشید فروزان، ستارگان درخشان، جویبارها، تپه‌ها، درختان میوه، روشنایی هوا و آب زلال، قدرت خدا را نشان می‌دهد: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴] «خجسته است خداوندی که بهترین آفرینندگان می‌باشد».

وفي كل شيء له آية      تدل على أنه الواحد

«و در هر چیزی نشانه‌ای وجود دارد که بیانگر یگانگی خداوند می‌باشد».

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

أيها الشاكي وما بك داء      كيف تغدو إذا غدوت عليلاً

أترى الشوك في الورد وتعمي      أن ترى فوقه الندى إكليلاً

والذي نفسه بغير جمال      لا يرى في الوجود شيئاً جميلاً

«ای کسی که با وجود عدم بیماری ناله و شکایت داری! اگر بیمار باشی، چگونه صبح خواهی کرد؟!»

آیا فقط خار گل‌ها را می‌بینی و از دیدن تاج شبنم بر روی آنها کوری؟! کسی که خودش فاقد زیبایی است، در دنیا هیچ چیز زیبایی نمی‌بیند».

## نشانه‌های قدرت خداوند

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ [الغاشية: ۱۷] «آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است»؟

انگشتن می‌گوید: هر کس، در جهان هستی بیندیشد، در می‌یابد که آفریننده، کار بجا و حکیمانه انجام می‌دهد و کار بیهوده نمی‌کند.

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ [السجدة: ۷] «آن ذاتی که هر چیزی را زیبا آفریده است».

﴿مَا خَلَقْنَاهُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الدخان: ۳۹] «زمین و آسمان را جز به حق نیافریدیم».

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا﴾ [المؤمنون: ۱۱۵] «آیا می‌پندارید که شما را بیهوده آفریده‌ایم»؟

مفهوم آیه، این است که هر چیزی، با حساب و از روی حکمت و نظم و ترتیب آفریده شده است. هر کس، در جهان هستی بیندیشد، به وجود خدایی توانا پی می‌برد و می‌فهمد که کارها، بی حساب و تخمینی انجام نمی‌شوند. خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ [الرحمن: ۵] «خورشید و ماه، از روی حساب (مشخصی در گردش) هستند».

﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾

﴿س: ۴۰﴾ «نه خورشید را سزد که ماه را دریابد و نه شب از روز پیشی می‌گیرد و همه، در فضایی شناورند».

## حرص و آز، فایده‌ای ندارد

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «هیچکس، تا روزیش را کامل نخورد و اجلس، فرا نرسد، نمی‌میرد». پس چرا داد و فریاد و اضطراب و چرا این هم حرص و آزمندی؟ ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸] «و هر چیزی، نزد خداوند مقدر و اندازه‌ای دارد». ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸] «و امر خدا، در اندازه و میزان مشخصی است».

## بحران‌ها، گناهانت را می‌زدایند

ابن معتز شاعر می‌گوید: چه قدر سریع است حرکت کسی که بر خدا توکل می‌کند و چه پرشتاب است بازگشت کسی که به خدا اعتماد می‌نماید.

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «خداوند در برابر اندوه و ناراحتی و بیماری و رنجی که به مؤمن می‌رسد و حتی خاری که به پایش می‌خلد، گناهانش را می‌زداید». این، برای کسی است که شکیبایی ورزد، به پاداش الهی امیدوار باشد و به سوی او بازگردد و بداند که او، با خداوند یکتا و بخشنده تعامل می‌نماید.

متنبی در اشعاری حکیمانه که به انسان نیرو و شرح صدر می‌بخشد، می‌گوید:

لا تلق دهرک إلا غیر مکتثر  
مادام یصحب فیہ روحک البدن

فما یدیم سروراً ما سررت به  
ولا یرد علیک الغائب الحزن

«تا جان در بدن داری، به روزگار بی‌اعتنا باش؛

شادی آنچه تو را شاد نمود، همیشگی نخواهد بود و غم خوردن نیز چیز از دست رفته را به تو باز نمی‌گرداند».

﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ [الحديد: ۲۳] «تا به خاطر

آنچه از دست داده اید، اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده، شادمان نگردید».

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ سخنی است که ابراهیم علیه السلام، آن رادر آتش به زبان آورد و بدین ترتیب آتش، برایش سرد و سلامت گردید. محمد صلی الله علیه و آله نیز در جنگ احد این سخن را گفت؛ آنگاه خداوند، او را یاری کرد.

وقتی ابراهیم علیه السلام، در منجیق گذاشته شد، جبرئیل علیه السلام به او گفت: آیا به من نیازی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: به تو نیازی ندارم، اما به خدا بله!

صفت دریا، غرق کردن است و صفت آتش سوزاندن؛ اما دریا با ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ خشکید و آتش نیز خاموش گردید. موسی علیه السلام، دریا را پیش روی خود دید و از پشت سر، دشمن را مشاهده کرد؛ آنگاه گفت: ﴿كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ [الشعراء: ۶۲] «هرگز چنین نیست؛ پروردگارم، با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد». و موسی علیه السلام، به اذن خداوند نجات یافت.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وارد غار شد، خداوند، کبوتری را گمارد تا لانه‌اش را بر در غار بسازد و عنکبوت را بر آن داشت که در دهانه غار بتند. مشرکان با دیدن لانه کبوتر و تار عنکبوت، گفتند: محمد به اینجا وارد نشده است.

ظنوا الحمام وظنوا العنكبوت على  
 خیر البرية لم تنسج ولم تحم  
 من الدراوع وعن عال من الأطم  
 عناية الله أغنت عن مضاعفة

«گمان بردند که کبوتر، از برترین انسان حمایت نکرده و عنکبوت، برای حفاظت از او خانه خود را نبافته است.

مراقبت الهی، او از زرها و قلعه‌های بلند بی‌نیاز ساخته بود». به راستی که این، عنایت و توجه الهی است؛ عنایتی که هرگاه بنده، به آن توجه نماید و بنگرد که پروردگاری، توانا و کارساز و مهربان است، آن وقت به سوی او روی می‌آورد. شوقی می‌گوید:

وإذا العناية لا حظتك عيونها  
 نم فالحوادث كلهن أمان

«هرگاه چشمان عنایت و توجه، به سوی تو خیره شد، آسوده خاطر باش و بخواب؛ چون آن وقت همه حوادث و پیشامدها، امن و اما هستند».

﴿فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ٤٨] «تو، تحت نظر ما هستی». ﴿قَالَ اللَّهُ خَيْرَ خَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [يوسف: ٦٤] «خداوند، بهترین حفاظت کننده است و او، مهربانترین مهربانان می باشد».

## عوامل خوشبختی

در ترمذی حدیثی روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هرکس، شب را در خانه اش با امنیت بگذراند و از تندرستی برخوردار باشد و خوراک همان روزش را داشته باشد، پس گویا تمام دنیا نزد اوست».

یعنی اگر بنده، از غذا، پناهگاه و خانه ای امن برخوردار باشد، به بهترین خوشبختی دست یافته و این، چیزی است که بسیاری از مردم، از آن برخوردارند، اما به آن توجهی ندارند، به آن نمی نگرند و آن را احساس نمی کنند.

خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: ﴿وَأَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [المائدة: ٣] «و نعمتم را بر شما کامل گردانیدم».

کدامین نعمت به صورت کامل به پیامبر ﷺ، داده شده است؟ آیا منظور، مادیات و یا خوراک و غذا می باشد؟ یا منظور، کاخ ها و خانه ها و طلا و نقره هستند؟! اما پیامبر ﷺ که هیچیک از این ها را نداشته است. وی، در خانه ای گلی که سقف آن از شاخه ها و برگ های درخت خرما پوشانده شده بود، می خوابید؛ از گرسنگی دو سنگ به شکم خویش می بست و روی حصیری که از برگ های درخت خرما بافته شده بود، می خوابید و اثر آن، روی پهلویش می ماند؛ زرهش در ازای مقداری جو، در گروی یک یهودی بود؛ سه روز می گذشت و او، خرمایی نامرغوب هم نمی یافت تا بخورد و سیر شود.

مت و درعك مرهون على شظف  
 من الشعير وأبقى رهنك الأجر  
 لأن فيك معاني اليتيم أعذبه  
 حتى دعيت أبا الأيتام يا بطل  
 «در حالی دنیا را وداع گفתי که زرهت، در ازای مقداری جو در گرو بود و اجل، فرارسید و نشد که زرهت را از گرو بیرون بیاوری.»



چون سخت‌ترین مفاهیم یتیمی، در توست تا آنجا که تو را پدر یتیمان خوانده‌اند ای قهرمان!

من در قصیده‌ای دیگر چنین سروده‌ام:

كفأك عن كل قصر- شاهق عمد بيت من الطين أو كهف من العلم

تسني الفضائل أبراجاً مشيدة نصب الخيام التي من أروع الخيم

«خانه‌ای گلی، تو را به جای کاخی محکم و باشکوه بسنده کرد و پیشوایی و شخصیت متمایزت، تو را از کاخ‌ها، بی‌نیاز گردانیده است.»

برج‌های محکمی از فضیلت، ساخته‌ای و خیمه‌هایی از زیباترین نوع آن برافراشته‌ای.»

﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٥﴾﴾ [الضحى: ٤]  
«و آخرت، برایت از این جهان بهتر است و پروردگارت به تو (پیروزی و نعمت و قدرت) خواهد داد و خشنود خواهی شد.»

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ ﴿١﴾﴾ [الكوثر: ١] «ما، به تو خیر و خوبی بی‌نهایت فراوانی را عطا کرده‌ایم.»

## رنج جاه و مقام

یکی از رنج‌های زندگی، پست و مقام است؛ ابن وردی می‌گوید:

نصب المنصب أوهی جلدی یا عنائی من مداراة السفل

«رنج مقام، نیرویم را سست کرده است و از مدارا با فرومایگان، چقدر خسته‌ام!»

یعنی تاوان پست و مقام، سنگین است؛ مقام، آبروی انسان و تندرستی و آرامش او را می‌گیرد. خیلی اندکند کسانی که از دادن همیشگی عرق، خون، آوازه، آرامش و عزت و شرافت خویش به عنوان تاوان پست و مقام نجات یابند. در حدیث آمده است: «خواهان امارت و فرماندهی مباش» که «چه شیردهنده خویست (لذات زیادی دارد) و چه بد، شیر خود را از انسان می‌گیری و (پایان و مردن بدی دارد)».

﴿هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ ﴿٢٩﴾﴾ [الحاقة: ٢٩] «پادشاهیم از دستم رفت.»

شاعر می‌گوید:

هب الدنيا تصير إليك عفواً أليس مصير ذلك للزوال

«گیریم که دنیا، به کامت باشد، اما آیا سرانجام آن، زوال و نابودی نیست؟!»  
فرض کن تمام آنچه در دنیاست، به تو برسد، اما به کدامین سوی می رود؟ قطعاً به سوی  
نابودی. ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷] «و تنها پروردگار  
صاحب شکوه و بزرگت می ماند و بس».

یکی از صالحان به فرزندش گفت: پسر! از ریاست بپرهیز؛ چون در دسرهای زیادی دارد.  
یعنی ریاست را دوست نداشته باش؛ زیرا انتقادهای، ناسزاها و تاوانها، نثار کسانی می شود که در  
رأس امور قرار دارند.

إن نصف الناس أعداء لمن ولي السلطة هذا إن عدل  
«نیمی از مردم، دشمن کسی هستند که قدرت و ریاست را در دست دارد؛ گرچه او، عادل  
باشد».

## به سوی نماز بشتاب

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ [البقرة: ۱۵۳] «ای مؤمنان! به وسیله  
شکیبایی و نماز، یاری بجوید».

هرگاه اتفاقی می افتاد، پیامبر ﷺ شتابان به سوی نماز روی می آورد و می فرمود: «ای بلال! ما  
را با بانگ نماز راحت کن».

و می گفت: «خنکی چشمانم، در نماز است».

هرگاه به تنگ آمدی و کار، مشکل شد و توطئه‌ها، زیاد گردید، به سوی نماز بشتاب و نماز  
بخوان.

هرگاه روزها، برایت سیاه شد و شبها تغییر کرد و دوستان، عوض شدند، به نماز روی بیاور.  
پیامبر ﷺ در کارهای سخت و مهم، دلش را با نماز شاد می نمود و تسکین می داد؛ مانند روز  
بدر و احزاب و دیگر اتفاقات مهم. در مورد حافظ ابن حجر مؤلف (فتح الباری) آورده اند که در  
مصر به سوی قلعه می رفت که ناگهان دزدان، او را محاصره کردند؛ ابن حجر شروع به نماز  
خواندن کرد و آنگاه خداوند او را نجات داد.

ابن عساکر و ابن قیم گفته‌اند: یکی از صالحان در راه شام با راهزنی برخورد نمود. راهزن، قصد کشتن او را نمود؛ او از راهزن خواست تا به او فرصت دهد دو رکعت نماز بخواند و آنگاه شروع به خواندن نماز کرد و گفته الهی را به یاد آورد که می‌فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲] «چه کسی در مانده را جواب می‌دهد وقتی که او را بخواند»؟ او، این آیه را سه بار تکرار کرد؛ آنگاه فرشته‌ای، از آسمان پایین آمد و مجرم را به قتل رساند و گفت: من، فرستاده کسی هستم که به دادِ در مانده می‌رسد وقتی که او را می‌خواند.

﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾ [طه: ۱۳۲] «خانواده‌ات را به خواندن نماز فرمان بده و بر آن پایداری کن». ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵] «همانا نماز، انسان را از زشتی‌ها و بدی‌ها باز می‌دارد». ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳] «نماز، فریضه‌ای بر مؤمنان می‌باشد که وقت آن مشخص گردیده است».

از جمله عواملی که به انسان، شرح صدر و آرامش می‌دهد و غم و اندوه را برطرف می‌نماید، درود خواندن بر پیامبر ﷺ است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶] «ای مؤمنان! بر پیامبر درود بفرستید و بطور شایسته بر او سلام نمایید (و باید و شاید تسلیم او امرش باشید)».

حدیثی صحیح در ترمذی روایت شده که ابی بن کعب رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا! چقدر از دعایم را به درود بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «هر چقدر که می‌خواهی». گفت: یک چهارم؟ فرمود: «هر چه خواهی و اگر بیشتر درود بفرستی، بهتر است». گفت: دوسوم؟ فرمود: «هر چه خواهی و اگر بیشتر درود بفرستی، بهتر است». گفت: «آیا همه دعایم را به درود بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «اگر چنین کنی، گناهانت آمرزیده می‌شود و غم و اندوهت، برطرف می‌گردد».

گواه سخن پیشین ما، همینجا است که غم و اندوه، با درود بر سرور انسانیت برطرف می‌شود. پیامبر ﷺ فرموده است: «هر کس، یکبار بر من درود بخواند، خداوند به سبب آن ده بار بر او درود (و رحمت) می‌فرستد». و فرمود: «در شب جمعه و روز جمعه، بر من، زیاد درود بفرستید؛ چون درود شما، به من عرضه می‌شود». گفتند: درود ما، چگونه به شما عرضه می‌گردد و حال آنکه جسدت، خشک می‌شود و از بین می‌رود؟ فرمود: «خداوند، خوردن

اجساد پیامبران را بر زمین حرام کرده است». کسانی که به پیامبر ﷺ اقتدا می‌نمایند و از نوری که همراه او نازل شده، پیروی می‌کنند، بهره‌ای از شرح صدر آن بزرگوار و جایگاه و مقام والای وی و نام و آوازه بلندش خواهند داشت. یکی از علما می‌گوید: کاملترین درود بر پیامبر ﷺ، درود ابراهیمی است.

نَسِينَا فِي وِدَادِكَ كُلِّ غَالٍ      فَأَنْتَ الْيَوْمَ أَعْلَى مَا لَدِينَا

نَلَامُ عَلَىٰ مَحَبَّتِكَ وَيَكْفَىٰ      لَنَا شَرَفًا نَلَامُ وَمَا عَلَيْنَا

«در محبت تو، هر چیز گرانبهایی را فراموش کردیم و تو، امروز نزد ما از چیزی ارجمندتری.

به خاطر محبت شما، مورد سرزنش قرار می‌گیریم و همین شرافت، برای ما کافی است که بناحق مورد سرزنش قرار می‌گیریم».

## صدقه، مایه آرامش است

از جمله چیزهایی که سعادت و خوشبختی می‌آورد و غم و اندوه را برطرف می‌سازد، نیکی‌هایی از قبیل صدقه دادن و فایده رساندن به مردم می‌باشد. صدقه دادن، به انسان سعه صدر و آرامش می‌بخشد: ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ [البقرة: ۲۵۴] «از آنچه به شما روزی داده‌ایم، انفاق کنید». ﴿وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ﴾ [الأحزاب: ۳۵] «و مردان و زنان صدقه دهنده».

بخیل و بخشنده را به دو نفر توصیف کرده‌اند که دو جبه دارند؛ بخشنده، همواره می‌بخشد و می‌دهد و جبه‌اش، گشاد می‌گردد و حلقه‌های آهنین جبه، به او فشار وارد نمی‌کنند و بخیل، همواره بخل می‌ورزد و نمی‌دهد و جبه‌اش، به او می‌پیچد و جمع می‌شود تا اینکه نفسش، تنگ می‌گردد و او را خفه می‌نماید!

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ أَبْتِعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ

بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ﴾ [البقرة: ۲۶۵]

«مثال کسانی که اموالشان را برای طلب خوشنودی خداوند و تثبیت و استوار خودشان (بر ایمان و احسان) انفاق می‌نمایند، مانند باغی است که در بلندی قرار دارد و باران تندی بر آن ببارد،

آنگاه میوه‌اش را دو برابر بدهد و اگر باران تندی به آن نرسد، (فقط) شب‌نمی به آن برسد، باز هم میوه می‌دهد».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ﴾ [الإسراء: ۲۹] و دست خود را بر گردن خویش بسته مدار».

گرفتگی روحی، بخشی از بستن دست است. افراد بخیل از همه مردم، دلتنگ تر و بداخلاقتر هستند. چون آنها، در نعمتی که خداوند، به آنها بخشیده، بخل می‌ورزند و اگر می‌دانستند که آنچه به مردم می‌دهند، سبب جلب سعادت و خوشبختی است، شتابان این کار خیر را انجام می‌دادند؛ ﴿إِن تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُّضْعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ﴾ [التغابن: ۱۷] «اگر به خداوند وامی نیکو دهید، آن را برایتان چند برابر می‌نماید و شما را می‌آمرزد». ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [الحشر: ۹] «و کسانی که از آز و بخل خویش، نجات یابند، ایشان، رستگارند». ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ [البقرة: ۳] «و از آنچه بدیشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند».

الله أعطاك فابذل من عطيته  
فالمال عارية والعمر رحال  
المال كالماء إن تحبس سواقيه  
يأسن وإن يجرب يعذب منه سلسال

«خداوند، به تو عطا و بخشش کرده؛ پس از آنچه او، به تو بخشیده، انفاق کن. زیرا مال و دارایی، امانتی در دست توست و عمرت، سپری می‌شود.

مال و دارایی، مانند آب است که اگر از جریان بیفتد، بدبو و متعفن می‌گردد و اگر روان شود، چشمه ای شیرین از آن می‌جوشد و گوارا می‌گردد».

حاتم می‌گوید:

أما والذي لا يعلم الغيب غيره  
ويحيى العظام وهي رميم  
لقد كنت أطوي البطن والزاد يشتهي  
مخافة يوم أن يقال لئيم

«سوگند به خدایی که کسی جز او، غیب را نمی‌داند و استخوان پوسیده را زنده می‌نماید، با وجود غذا و علاقه ای که به آن وجود دارد، (چیزی نمی‌خوردم) و از گرسنگی به خود می‌پیچیدم (و انفاق می‌کردم) تا مبادا روزی گفته شود که من، بخیلیم».

این فرد سخاوتمند، به زنش دستور می‌دهد تا از مهمانان پذیرایی نماید. او، منتظر می‌ماند تا کسانی بیایند و او، با آنها غذا بخورد و با آنان انس بگیرد و بدین سان آرامش یابد. او، می‌گوید: هرگاه غذا درست کردی، کسانی را پیدا کن که آن را بخورند؛ چون من، تنها غذا نمی‌خورم. سپس به زنش فلسفه واضح خود را که یک معادله روشن بود، می‌گوید:

أریني كريماً مات من قبل حينه      فيرضى فؤادي أو بخيلاً مخلصاً

«به من سخاوتمندی نشان بده که قبل از وقتش مرده باشد و یا بخیلی به من نشان بده که برای همیشه زنده مانده است؛ آنگاه دلم خشنود می‌گردد».

آیا جمع آوری مال و ثروت، به عمر صاحب مال می‌افزاید؟ آیا انفاق و خرج کردن مال، از عمر انسان می‌کاهد؟ خیر؛ چنین نیست.

## خشمگین مشو

﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [الأعراف: ۲۰۰]  
 «و اگر از سوی شیطان به تو وسوسه‌ای رسید، به خداوند پناه ببر؛ بی‌گمان خداوند، شنوای داناست».

پیامبر ﷺ به یکی از یارانش چنین سفارش کرد: «خشمگین مشو؛ خشمگین مشو؛ خشمگین مشو».

مردی، نزد پیامبر ﷺ خشمگین شد؛ پیامبر ﷺ به او فرمان داد تا از شر شیطان به خدا پناه ببرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ﴾ [المؤمنون: ۹۸] «و پروردگارا! به تو پناه می‌برم از اینکه شیاطین، نزد من حضور یابند». ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۱] «همانا پرهیزگاران، هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند، به یاد (عداوت شیطان و عقاب و ثواب پروردگار) می‌افتند (و در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن کینه شیطان) بینا می‌گردند».

خشم و تندگی، اندوه و ناراحتی به بار می‌آورد. البته دارویش را پیامبر اکرم ﷺ بیان نموده‌اند. از آن جمله، عادت دادن خود به ترک خشم است.

﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ﴾ [آل عمران: ۱۳۴] «و کسانی که خشم (خود) را فرو می‌برند». ﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشوری: ۳۷] «و هرگاه خشمگین می‌شوند، می‌بخشند و گذشت می‌نمایند». ﴿وَلَمَّا سَكَتَ عَن مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ﴾ [الأعراف: ۱۵۴] «هنگامی که خشم موسی فرو نشست، الواح (تورات را از زمین) برگرفت».

وضو گرفتن، خشم را فرو می‌خواباند؛ چون خشم، اخگری از آتش است و آب، آتش را خاموش می‌نماید. پیامبر ﷺ، فرموده است: «پاکیزگی، شاخه‌ای از ایمان است» و نیز فرموده است: «وضو، اسلحه مؤمن می‌باشد».

یکی از راه‌های کنترل خشم، این است که انسان خشمگین، اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته، به پهلو بخوابد. راه دیگر کنترل خشم، این است که انسان، در حالت خشم، سکوت کند و حرف نزند. همچنین پاداش کسانی را به یاد آورد که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌نمایند.

## اوراد و اذکار صبحگاهی

اذکاری را برای بازگو می‌نمایم؛ هر صبح آن را بخوان که سعادت را برایت فراهم می‌نماید و تو را از شر شیطانهای انسی و جنی حفاظت می‌کند و در تمام روز محافظت خواهد بود. برخی از این دعاها عبارتند از:

۱- «أصبحنا وأصبح الملك لله والحمد لله، ولا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير؛ رب أسألك خير ما في هذا اليوم وخير ما بعده وأعوذ بك من شر هذا اليوم وشر ما بعده؛ رب أعوذ بك من الكسل وسوء الكبر، أعوذ بك من عذاب في النار وعذاب في القبر». «ما و تمام جهانیان، شب را برای خدا به صبح رساندیم و ستایش خدا را سزاست، و هیچ معبود بحق جز الله نیست، او، یگانه است و شریکی ندارد؛ فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر همه چیز تواناست. پروردگارا! خیر آنچه در این روز است و خیر بعد از آن را از تو می‌جویم و از شر این روز و شر پس از آن به تو پناه می‌برم. پروردگارا! از تبلی و

بدی‌های پیری به تو پناه می‌برم؛ پروردگارا! از عذاب جهنم و از عذاب قبر به تو پناه می‌برم».

۲- «اللهم عالم الغيب والشهادة، فاطر السماوات والأرض، رب كل شيء ومليكه، أشهد أن لا إله إلا أنت، أعوذ بك من شر نفسي وشر الشيطان وشركه وأن أقترف على نفسي سوءاً أو أجره إلى مسلم» «پروردگارا! ای دانای پیدا و پنهان! ای آفریننده آسمان و زمین! ای پروردگار و مالک همه چیز! گواهی می‌دهم که هیچ معبود به حقی، جز تو نیست؛ از شر شیطان و شرک و دام فریض به تو پناه می‌برم و از اینکه مرتکب کار بدی شوم و یا به مسلمانی، بدی برسانم، به تو پناه می‌برم».

۳- «بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الأرض ولا في السماء وهو السميع العليم» «به نام خداوندی که با نام او، هیچ چیز در زمین و آسمان، زیانی نمی‌رساند و او، شنوا و داناست». [این دعا را سه بار بخواند].

۴- «اللهم إني أصبحت، أشهدك وأشهد حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك أنك أنت الله لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمداً عبدك ورسولك ﷺ» «بارخدايا! من، در این صبحگاه تو را و حاملان عرش و تمام فرشتگانت و همه آفریده هایت را گواه می‌گیرم بر اینکه تو الله هستی و هیچ معبود به حقی، جز تو وجود ندارد؛ یگانه‌ای و شریکی نداری و محمد (ﷺ) بنده و فرستاده توست». [این دعا، چهار بار خوانده شود].

۵- «اللهم إني أعوذ بك أن أشرك بك شيئاً وأنا أعلم وأستغفرك لما لا أعلم» «بارخدايا! به تو پناه می‌برم از اینکه دانسته چیزی را با تو شریک سازم و از تو آمرزش می‌طلبم از آنچه نمی‌دانم». [سه بار].

۶- «أصبحنا على فطرة الإسلام وعلى كلمة الإخلاص وعلى دين نبينا محمد ﷺ وعلى ملة أبينا إبراهيم حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين» «بر فطرت اسلام و کلمه اخلاص و بر دین پیامبرمان محمد ﷺ و بر آیین یکتاپرستی پدرمان ابراهیم که مشرک نبود، صبح کرده‌ایم». [سه بار].



۷- «سبحان الله وبحمده عدد خلقه ورضا نفسه وزنة عرشه ومداد كلماته» «پاک و منزّه است خداوند و او را ستایش می‌کنم به تعداد آفریدگانش و رضامندیش و به وزن عرش او و کلماتش». [سه بار].

۸- «رضیت بالله ربا وبالإسلام دینا وبمحمد ﷺ نبیا» «به الله به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر، راضی و خشنودم». [سه بار].

۹- «أعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق» به کلمات کامل خداوند از شر آنچه آفریده، پناه می‌برم». [سه بار].

۱۰- «اللهم بك أصبحنا وبك أمسينا وبك نحيا وبك نموت وإليك النشور» «بارخدا یا! به لطف تو صبح نمودیم و به لطف تو روز را به شب رساندیم. به خواست و قدرت تو زندگی می‌کنیم و می‌میریم و بازگشت ما، به سوی توست».

۱۱- «لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير» [یکصد مرتبه] یعنی: «هیچ معبودی به حقی، جز الله وجود ندارد؛ او، یکتاست و شریکی ندارد؛ فرمانروایی، از آن اوست و ستایش، او را سزاست و او، بر هر کاری توانا می‌باشد».

## نکته

ابن قیم می‌گوید: کسانی که خدا را شناخته‌اند، بر این اجماع کرده‌اند که: خواری، این است که خداوند، تو را به خودت بسپارد و تو را با نفست رها کند و موفقیت، این است که خداوند، تو را به خودت نسپارد.

پس بندگان در میان توفیق و توهین خداوندی قرار دارند؛ بلکه در یک لحظه بنده، یا از توفیق خداوندی بهره مند می‌شود و یا خوار و تنها، رها می‌گردد. وقتی توفیق خداوند، شامل حال بنده می‌شود، بنده، از فرامین الهی اطاعت می‌نماید، خدا را راضی می‌کند، او را یاد می‌نماید و سپاسش را به جا می‌گذارد و چون توفیق خدا نباشد، بنده، خدا را نافرمانی می‌نماید، با او مخالفت می‌ورزد، خدا را ناخشنود می‌کند و از او غافل می‌شود و این، بدان سبب است که خداوند، او را خوار گردانیده است. بدین سان بنده، میان توفیق الهی و توهین او قرار دارد.

هرگاه بنده، متوجه این امر شود، شدت نیازمندیش به توفیق الهی را در هر لحظه، در می‌یابد و می‌داند که ایمان و توحیدش، به دست خداوند است؛ اگر توفیق الهی، یک لحظه از او سلب گردد، ساختمان موحد بودنش فرو می‌ریزد و آسمان ایمانش بر زمین می‌افتد. همچنین در می‌یابد که کسی، آسمان ایمان و توحید انسان را برافراشته است که آسمان را نگاه داشته و نمی‌گذارد که بر زمین بیفتد.

## قرآن، کتاب خجسته

یکی از عوامل شرح صدر و سعادت، خواندن و تلاوت قرآن با تفکر و تدبر است. خداوند، کتابش را به هدایت، نور، شفای دل‌ها و رحمت، توصیف نموده است:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ﴾ [یونس: ۵۷] «برایتان پندی

از سوی پروردگارتان آمده و شفایی برای دل‌هاست».

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ﴿۲۴﴾ [محمد: ۲۴] «آیا در قرآن

نمی‌اندیشند یا بر دل‌هایشان قفل است؟».

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ ﴿۸۲﴾

[النساء: ۸۲] «آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از سوی کسی غیر از خدا بود، در آن اختلاف زیادی می‌یافتند».

یکی از دانشمندان می‌گوید: تلاوت قرآن، عمل به آن، حکم به آن و استنباط از آن، بابرکت و خجسته است.

یکی از صالحان می‌گوید: چنان غم و اندوه شدیدی به من دست داد که خدا می‌داند؛ من، قرآن را برداشتم و شروع به تلاوت نمودم؛ سوگند به خدا خیلی زود ناراحتیم، برطرف شد و خداوند، به جای آن، به من شادی و سرور عطا کرد.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹] «همانا این قرآن، به راهی هدایت

می‌کند که استوارتر است».

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾ [المائدة: ۱۶] «خداوند، بوسیله قرآن

کسانی را به راه‌های امن و سلامتی هدایت می‌کند که جویای رضامندی او هستند».

﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ [الشورى: ۵۲] «و همچنانکه به پیغمبران پیشین وحی کردیم، به تو نیز به فرمان خود روحی وحی نمودیم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دل‌هاست)».

## به شهرت علاقه مند مباش؛ چون تاوانش، اندوه و ناراحتی است

از جمله چیزهایی که ذهن را مشوش می‌کند و صفا و آرامش قلب را تیره می‌نماید، علاقه وافر به شهرت و طلب خوشنودی مردم است. ﴿لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا﴾ [الفصص: ۸۳] «آنان، خواهان برتری در زمین و فساد و تباهی نیستند».

شاعر می‌گوید:

من أحمِلُ النفسَ أحياءاً وروحها      ولم يبت طأويا منها على ضجر  
إن الرياح إذا اشتدت عواصفها      فليس ترمى سوي العالی من الشجر  
«هر کس، خودش را گمنام کند، خویشتن را زنده و راحت می‌گرداند و شبانگهان از ناراحتی به خود نمی‌پیچد.  
بادهای شدید، فقط به درختان بلند قامت ضربه می‌زنند».

در حدیث آمده است: «هر کس به دنبال خودنمایی و شهرت باشد، خداوند، او را (در روز قیامت) رسوا می‌کند».

﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ﴾ [النساء: ۱۴۲] «خود را به مردم می‌نمایانند و ریاکاری می‌کنند».  
﴿وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا﴾ [آل عمران: ۱۸۸] «دوست دارند به خاطر کاری ستایش شوند که انجام نداده اند».  
﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ﴾ [الأنفال: ۴۷] «مانند کسانی مباشید که از سرزمین خود، با غرور و خودنمایی بیرون آمدند».

ثوب الریاء یشف عما تحته      فإذا التحفت به فإنك عاری  
«لباس ریاکاری، نازک است و آنچه، زیرش می‌باشد، دیده می‌شود؛ پس هرگاه لباس ریا به تن کردی، بدان که در حقیقت لخت (و رسوا) هستی».

## زندگی پاکیزه

قطعاً بزرگترین عامل سعادت، ایمان به پروردگار جهانیان است؛ دیگر اسباب خوشبختی مورد بحث در این کتاب، فوایدی هستند که انسان بی ایمان، به هیچ عنوان از آنها سودی نمی برد و تنها زمانی نصیب انسان می شوند که انسان، ایمان داشته باشد؛ از اینرو انسان بی ایمان، نباید خودش را در چنین مسایلی خسته کند.

اصل کلی سعادت، ایمان به خداوند به عنوان پروردگار و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر و به اسلام به عنوان دین می باشد.

اقبال می گوید:

إِنَّمَا الْكَافِرُ حَيْرَانٌ لَهُ الْآفَاقُ تِيهٌ وَأَرَى الْمُؤْمِنَ كَوْنًا تَاهَتِ الْآفَاقُ فِيهِ

«کافر، حیران است و کرانه ها، همه، میدانی برای سرگردانی او هستند و اما مؤمن را وجودی می بینم که کرانه ها در آن حیرانند».

بزرگتر و بهتر از این سخن، فرموده پروردگار متعال است که می فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةًۖ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷] «هر مرد و زن مؤمنی که کار شایسته انجام دهد، به او زندگی پاکی می دهیم و پاداش آنان را بهتر از آنچه که می کرده اند، خواهیم داد».

در اینجا دو شرط، برای زندگی پاک ذکر شده است: ایمان به خداوند و عمل صالح؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶] «بی گمان کسانی که ایمان می آوردند و کارهای شایسته انجام می دهند، خداوند مهربان، ایشان را دوست می دارد و (آنان را برای مردم عزیز می گرداند)».

ایمان و عمل صالح، دو فایده دارند: زندگی پاکیزه در دنیا و آخرت و پاداش بزرگ نزد خداوند متعال. ﴿لَهُمُ الْبَشْرَىٰ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [یونس: ۶۴] «آنان را در زندگی دنیا و آخرت مؤده باد».

## بلا و مصیبت به نفع توست

از مصیبت‌های ایشان مباش و بی‌قراری مکن؛ زیرا در حدیث آمده است: «هرگاه خداوند، قومی را دوست بدارد، آنان را می‌آزماید؛ هر کس، خشنود گردد، رضامندی خدا، بهره اوست و هر کس، ناخشنود شود، ناخشنودی خدا، بهره‌اش می‌باشد».

## بندگی خدا در پذیرش تقدیر

یکی از شرایط ایمان، این است که از تقدیر خیر و شر خداوند راضی باشی؛ خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالْأَمْوَالِ وَالْثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّالِحِينَ ﴿١٥٥﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵] «و شما را با ترس و گرسنگی و کاستی در اموال و جانها و میوه‌ها می‌آزمایم و شکیبایان را مژده ده».

تقدیر، همیشه به میل ما نخواهد بود و ما به خاطر ضعف و کاستی خود، انتخاب را بلد نیستیم و در جایگاهی قرار نداریم که پیشنهاد بدهیم؛ بلکه جایگاه ما، عبودیت و بندگی و تسلیم است.

بنده، متناسب با ایمانش مورد آزمایش قرار می‌گیرد. در حدیث آمده است: «بیماری من به اندازه بیماری دو نفر از شماست» و همچنین فرموده است: «پیامبران، بیش از همه مردم گرفتار بلا می‌شوند و سپس صالحان».

﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵] «پس شکیبایی کن چنانکه پیامبران اولوالعزم، شکیبایی ورزیده اند».

در حدیث آمده است: «خداوند به هرکس که اراده خیر داشته باشد، او را به بلا گرفتار می‌نماید».

﴿وَلَتَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ﴾ [محمد: ۳۱] «و شما را خواهیم آزمود تا مجاهدان و شکیبایان شما را مشخص کنیم و حالات شما را بیازماییم». ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ﴾ [العنکبوت: ۳] «و کسانی را که پیش از ایشان بوده‌اند، آزموده ایم».

## از امارت تا نجاری

علی بن مأمون عباسی، فرزند خلیفه، در کاخی باشکوه و مجلل زندگی می‌کرد و همه چیز برایش فراهم بود؛ روزی از پنجره کاخ نگاهی به بیرون انداخت؛ کارگر زحمتکشی را دید که هنگام چاشت وضو گرفت، در کنار رود دو رکعت نماز خواند و هنگام غروب دست از کار کشید و به سوی خانواده‌اش رفت. در یکی از روزها علی بن مأمون، فرزند خلیفه، کارگر را فرا خواند و از او حالتش را جویا شد. کارگر گفت: دو خواهر و مادر و همسر، خانواده‌ام را تشکیل می‌دهند و من، برای سیر کردن شکم آنها کار می‌کنم و هیچ درآمد و سرمایه‌ای جز کار و دسترنجم ندارم؛ هر روز روزه می‌گیرم و از درآمد روزانه‌ام افطار می‌نمایم. پسر خلیفه گفت: آیا از چیزی شکایت داری؟ گفت: بحمد الله نه؛ آنگاه پسر خلیفه، قصر و امارت را رها کرد و بعد از چند سال جسد او را یافتند که مرده بود. آری! او، کاخ را رها نمود و در خراسان به نجاری مشغول شد. زیرا او، سعادت را در این کار یافت، نه در کاخ.

﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَوَعَّاتَهُمْ تَقْوَاهُمْ﴾ [محمد: ۱۷] «و به هدایت کسانی که هدایت یافته‌اند، افزود و تقوا و پرهیزگاریشان را به آنان داد».

این قصه، مرا به یاد اصحاب کهف می‌اندازد؛ آنهایی که در کاخ و کنار پادشاه زندگی می‌کردند، اما احساس دلتنگی نمودند. چون کفر، در کاخ سکونت گزیده بود؛ از اینرو آنها، کاخ را ترک کردند و رفتند. یکی از آنان گفت: ﴿فَأَوْرَأُ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَهَيِّئَ لَكُمْ مِّنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا﴾ [الکهف: ۱۶] «به غار پناه ببرید؛ خداوند، از رحمت خویش بر شما می‌گستراند و کارتان را آسان می‌نماید».

لبیت تخفق الأرياح فيه أحب إلي من قصر منيف

«خانه‌ای که بادهای آن، وارد می‌شوند و همه چیز را تکان می‌دهند، برای من از یک قصر باشکوه پسندیده‌تر است».

سورخ سوزن در کنار دوستان، میدان بزرگی است. یعنی جای تنگ، با وجود محبت و ایمان گشاده می‌شود. «پلکهای ما برای مهمانان، کاسه‌های بزرگی هستند».

## همنشینی با ناهلان، مایه رنج و بدبختی است

احمد می‌گوید: ناهلان، یعنی اهل بدعت. و گفته شده: یعنی افراد ابله و احمق؛ برخی هم انسان بدخوی و کسی را که کارهای بیهوده انجام می‌دهد، ناهل گفته‌اند.

﴿كَأْتَهُمْ حُشْبٌ مُّسْتَدَّةٌ﴾ [المنافقون: ٤] «آنان، انگار چوب‌هایی هستند که (بر دیوار) تکیه داده شده اند». ﴿يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ٧٨] «سخنی نمی فهمند». شافعی در مورد ناهلان می‌گوید: وقتی فرد سست و فرومایه‌ای با من می‌نشیند، گمان می‌کنم زمین دارد به همان سویی کج می‌شود که او نشسته است. اعمش، با دیدن ناهلان، می‌گفت: ﴿رَبَّنَا أَكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ﴾ [الدخان: ١٢] «پروردگارا! عذاب را از ما دور کن؛ ما، ایمان داریم».

لا بأس بالقوم من طول ومن قصر- جسم البغال وأحلام العصافير  
 «کوتاهی و بلندی قوم، اشکالی ندارد؛ جسم‌هایی همچون قاطر و فکراهی چون گنجشک دارند».

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [الأنعام: ٦٨] «و هرگاه کسانی را دیدی که به عیبجویی و طعن در آیات ما می‌پردازند، از آنان روی بگردان». ﴿فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ﴾ [النساء: ١٤٠] «با آنان منشینید».

در حدیث آمده است: «مثل الجلیس السیء کنافخ الکیر» یعنی: «مثال همنشین بد، مانند کسی است که در دمه آهنگری می‌دمد».

ناخوشایندترین فرد، کسی است که از خوبی‌ها تهی می‌باشد. انسان فرومایه، به دنبال امیال خود و تسلیم امیال و خواسته‌هایش می‌باشد. ﴿فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ [النساء: ١٤٠] «پس با آنان منشینید تا در سخنی دیگر فرو روند، اگر چنین نکنید، آنگاه شما نیز همانند آنها هستید». شاعر می‌گوید:

أنت يا هذا ثقيل وثقيل وثقيل أنت في المنظر انسان وفي الميزان فيل

تو، بسیار سنگین و درشت هستی؛ تو، در نگاه، انسانی و در ترازو فیل».

ابن قیم می‌گوید: هرگاه به فرد ناخوشایندی گرفتار شدی، تن خود را به او واگذار و با روح خود از او فاصله بگیر و چنان کن که گویا کر و نابینا هستی تا خداوند، تو را از او نجات دهد.

﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا﴾ [الکهف: ٢٨]

«و از کسی که قلبش را از یادمان غافل گردانده‌ایم و او از هوای نفس خود پیروی می‌کند و کارش از حد گذشته، پیروی مکن».

## پیامی به مصیبت دیدگان

در حدیث قدسی آمده است: «هر کس که عزیز او را از او گرفتیم، اما او به امید پاداش صبر نمود، در عوض به او بهشت را می‌دهم».

وكانت في حياتك لي عطات  
فأنت اليوم أو عظ منك حيا  
«زندگی تو، برای من موعظه‌ها بوده است و اینک تو، بیش از دوران حیاتت مایه پند هستی».

در حدیث صحیح آمده است: «به هر کس که چشمانش را از او گرفتیم، در عوض، بهشت را به او می‌دهم». ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶]

همچنین در حدیث صحیح آمده است: «هنگامی که خداوند عزوجل، جان فرزند مؤمن را می‌گیرد، به فرشتگان می‌گوید: شما روح فرزند بنده مؤمن مرا گرفتید؟ می‌گویند: بله. می‌فرماید: جان جگر گوش‌هاش را گرفتید؟ می‌گویند: بله. می‌فرماید: بنده ام چه گفت؟ می‌گویند: تو را ستایش کرد و انا لله و انا اليه راجعون گفت. می‌فرماید: برای بنده‌ام خانه‌ای در بهشت بسازید و اسم آن خانه را حمد بگذارید.

در روایتی آمده است که: وقتی مردم، در روز قیامت پاداش نیک مصیبت دیدگان را می‌بینند، بعضی آرزو می‌کنند که ای کاش با قیچی، قطعه قطعه می‌شدند.

﴿إِنَّمَا يُوفَّى الصَّادِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰] «شکیبایان، پاداش خود را بدون حساب و به کمال دریافت می‌دارند». ﴿سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾ [الرعد: ۲۴] «به خاطر صبری که نمودید، درودتان باد». ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا﴾ [البقرة: ۲۵۰] «بارخدا یا! به ما صبر و شکیبایی بده». ﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾ [النحل: ۱۲۷] «و شکیبایی کن و شکیبایی‌ات، تنها در پرتو توفیق خدا میسر است». ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾ [الروم: ۶۰] «صبر کن؛ بی‌گمان وعده الهی، حق است».



در حدیثی آمده است: «همانا پاداش بزرگ، بر اثر بلای بزرگ است و هرگاه خداوند، قومی را دوست بدارد، آنان را به بلا گرفتار می‌نماید؛ پس هر کس، راضی شود، خدا از او راضی می‌گردد و هر کس ناخشنود شود، ناخشنودی، بهره اوست».

در مصیبت‌ها امور زیادی از قبیل صبر و پاداش نهفته می‌باشد. بنده باید بداند که همان کسی، نعمت را از او گرفته که نعمت را به او داده است ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸] «خداوند، به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به اهل آن بسپارید».

وما المال والأهلون إلا ودائع ولا بد يوماً أن ترد الودائع  
«مال و خانواده، امانتهایی بیش نیستند و امانتها باید روزی برگردانده شوند».

## چشم اندازهای توحید در کنترل خشم

از جمله صحنه‌ها و مناظر توحید، به هنگام رویارویی با اذیت مردم می‌توان به امور ذیل اشاره کرد:

صحنه عفو و گذشت؛ یعنی: سالم بودن قلب و صفای آن نسبت به کسی که تو را آزار می‌دهد و دوست داشتن خیر و خوبی، و این، مقامی والاست. همچنین رساندن خیر و فایده به کسی که تو را اذیت می‌نماید و این، جایگاه والایی است که از فرو بردن خشم شروع می‌شود. بدین ترتیب که کسی را که به تو آزار رسانده، آزار ندهی و سپس گذشت نمایی؛ یعنی او را ببخشی و از اشتباه او درگذر نمایی. نیکوکاری نیز یعنی به جای بدی، به او نیکی کنی. ﴿وَالْكٰظِمِيْنَ الْغَيْظِ وَالْعَٰفِيْنَ عَنِ النَّٰٓئِسِ﴾ [آل عمران: ۱۳۴] «و کسانی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم گذشت می‌نمایند و و خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد». ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰] «هر کس عفو کند و اصلاح نماید، پاداش او با خداست». ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾ [النور: ۲۲] «و باید عفو نمایند و ببخشند».

در حدیث آمده است: «خداوند، به من فرمان داده که پیوند خود را با کسی که از من قطع رابطه نموده، برقرار نمایم و از کسی که بر من ستم کرده، گذشت کنم و به کسی که به من نداده، بدهم و ببخشم».

چشم انداز و صحنه تقدیر: یعنی بدانی که هرگاه فردی تو را اذیت می‌نماید، تقدیر الهی چنین بوده تا به تو آزار برساند و بنده، فقط یک سبب است و فیصله کننده و مقدرکننده، خداوند متعال می‌باشد. پس تسلیم قضا و فیصله مولایت باش.

منظره و چشم انداز کفاره: یعنی اذیت و آزاری که از سوی مردم متحمل می‌شوی، کفاره گناهانت می‌شود و بدی‌ها و گناهانت را می‌زداید و محو می‌نماید و مقامت را بالا می‌برد. ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ﴾ [آل عمران: ۱۹۵] «پس کسانی که هجرت کردند و از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند و در راه من اذیت و آزار دیدند و کشتند و کشته شدند، گناهان و بدیهایشان را از آنها می‌زدایم». یکی از حکمت‌هایی که به بسیاری از مؤمنان داده شده، پایین کشیدن فتیله دشمنی است. ﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴] «با شیوه ای که بهتر است، دفع کن؛ ناگهان می‌بینی کسی که میان تو و او دشمنی بوده، گویا دوستی صمیمی است».

در حدیث آمده: «مسلمان، کسی است که مسلمانهای دیگر از دست و زبان او در امان باشند». یعنی با کسی که تو را اذیت کرده، با چهره ای باز ملاقات نما و به او سخنی نرم بگو تا آتش دشمنی او را خاموش نمایی و کوره دشمنی را از وجودش در بیاوری. ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ﴾ [الإسراء: ۵۳] «و به بندگانم بگو: سخنی بر زبان برانند که بهتر است؛ بی‌گمان شیطان، میان آنان تباهی می‌افکند».

کن ريق البشر - إن الحر شيمته صحيفة وعليها البشر - عنوان

«شاداب باش؛ چهره انسان آزاده باز است و چهره باز و خندان، نشان اوست».

یکی دیگر از چشم اندازهای توحید، هنگام اذیت شدن از سوی دیگران، شناخت کوتاهیهای خویشتن است. یعنی بدانی که اذیت و آزار دیگران، نتیجه گناهان خودت می‌باشد؛ ﴿أَوْلَمَّا أَصَبْتَكُمْ مُصِيبَةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَلَنَّا هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۶۵] «آیا (به ناله و فغان افتاده‌اید که در جنگ احد) مصیبتی به شما دست داده و می‌گویید: این، از کجاست؟ حال آنکه (در جنگ بدر) دو برابر آن (پیروزی) کسب کرده‌اید؟! بگو: (آنچه اتفاق افتاده) از ناحیه خودتان (و نتیجه عملکردتان) می‌باشد». ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ

مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ ﴿[الشوری: ۳۰]﴾ «و هر مصیبتی که به شما می‌رسد، به سبب کارهایی است که خود کرده‌اید».

اینجا چشم انداز بزرگی وجود دارد و آن، اینکه خدا را بر آن ستایش می‌کنی و شکر می‌گذاری. به عبارتی از خدا تشکر می‌کنی که تو را مظلوم قرار داده و ظالم قرار نداده است. یکی از سلف می‌گفت: بارخدا! مرا مظلوم بگردان و مرا ظالم مگردان. این، مانند ماجرای دو پسر آدم علیهم‌السلام است که بهترین آنها گفت: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۸﴾﴾ [المائدة: ۲۸] «اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من برای کشتن تو دست دراز نمی‌کنم؛ من از خداوندی که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم».

منظره زیبا و ظریف دیگری نیز در کنترل خشم وجود دارد و آن، منظره مهربانی و رحم است؛ یعنی نسبت به کسی که تو را اذیت کرده، مهر بورزی. چون او، مستحق و سزاوار رحم است و پافشاری و اصرار او بر اذیت و آزار دیگران و جرأت او به اینکه مسلمانی را آزار می‌دهد، سزاوار این است که نسبت به او دلسوزی و ترحم نمایی و او را از آزاررسانی به دیگران نجات دهی.

وقتی مسطح به خاطر مشارکت در تهمت زدن به عایشه صدیقه رضی الله عنها، ابوبکر رضی الله عنه را آزار داد، ابوبکر رضی الله عنه سوگند خورد که به مسطح کمک مالی نکند؛ مسطح فقیر بود و مخارج او را ابوبکر رضی الله عنه تأمین می‌کرد. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [النور: ۲۲] «آنان که دارای فضل و توانایی هستند، نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مستمندان و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند، کمک نمی‌کنند و باید عفو نمایند و گذشت کنند. آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟!»

ابوبکر رضی الله عنه گفت: بله، من دوست دارم که خداوند مرا بیامرزد؛ پس آنگاه ابوبکر رضی الله عنه دوباره به او خرجی داد و او را بخشید.

عینه بن حصن به عمر رضی الله عنه گفت: ای عمر! تو، به ما بدل و بخشش فراوانی نمی‌کنی و در میان ما به عدالت حکم نمی‌نمایی. عمر رضی الله عنه خواست او را تنبیه نماید. حر بن قیس گفت: ای

امیرالمؤمنین! خداوند می‌فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹] «عفو را پیشه کن و به خوبی فرمان ده و از جاهلان روی بگردان». راوی می‌گوید: سوگند به خدا که عمر<sup>رضی الله عنه</sup> از این آیه بی‌خیال نگذشت و عادتش، بر این بود که در مقابل کتاب خدا توقف می‌کرد و از دستور آن پافراتر نمی‌گذاشت.

یوسف<sup>رضی الله عنه</sup> به برادرانش گفت: ﴿لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ أَيُّومٌ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۹۲] «امروز سرزنشی بر شما نیست. خداوند، شما را می‌آمزد و او، مهربان‌ترین مهربانان است».

پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> در میان آن دسته از کفار قریش که او را اذیت کرده و او را از وطن بیرون رانده و با او جنگیده بودند، سخن یوسف را اعلام کرد و فرمود: «بروید، شما آزاد هستید». این سخن را در روز فتح مکه فرمود. در حدیث آمده است: «توانمندی در زور بازو و مهارت در کشتی نیست؛ بلکه توانمند، کسی است که هنگام خشم، خودش را کنترل نماید». ابن مبارک می‌گوید:

إذا صاحبت قوماً أهلاً ود      فكن لهم كذی الرحم الشفیق  
ولا تأخذ بزلة كل قوم      فتبقى في الزمان بلا رقیق

«هرگاه با قومی که اهل محبت هستند، همراهی نمودی، برای آنها همچون خویشاوندی مهربان باش و لغزش هر گروهی را سخت مگیر؛ چون برای همیشه بدون یار خواهی ماند». گفته‌اند که در انجیل آمده است: کسی که یک بار در حق تو مرتکب اشتباه شد، تو او را هفت بار ببخش.

﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [الشوری: ۴۰] «پس هرکس عفو نماید و اصلاح پیشه کند، پاداش او بر خداست».

یعنی هر کسی یکبار در حق تو مرتکب اشتباه شد، هفت بار او را ببخش تا دین و آبرویت سالم بماند و قلبت آرام بگیرد؛ چون اگر چنین نکنی، قصاصش از اعصاب و خون تو و از خواب و آرامش و آبرویت گرفته می‌شود نه از دیگران.

هندی‌ها، ضرب المثلی دارند که می‌گویند: «کسی که بر خودش چیره می‌باشد، از کسی که شهری را فتح می‌کند، دلیرتر است».

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾ [یوسف: ۵۳] «بی گمان نفس به سوی بدی فرا می خواند، مگر کسی که خدایم، بر او رحم نماید».

### نکته

دعای یونس علیه السلام، نمایانگر کمال توحید و منزه دانستن پروردگار و اعتراف بنده به ظلم و گناه خویش می باشد؛ این دعا، از رساترین و بهترین علاج های غم و اندوه است و بهترین وسیله به سوی خدا می باشد که انسان، از خدا می خواهد تا نیازهای او را برآورده سازد. توحید و تنزیه پروردگار، متضمن اثبات هر نوع کمال برای خداوند و سلب هر نوع نقص و عیب و همانندی از اوست. اعتراف به گناه، ایمان بنده به شریعت و پاداش و گناه را در بردارد و باعث می شود تا بنده در برابر خدا فروتنی نماید و به سوی او بازگردد و از اشتباه و گناه خود دست بکشد. همچنین اعتراف به گناه، در واقع اذعان به بندگی خداوند و اظهار نیازمندی به او است، پس در اینجا بنده به چهار چیز توسل جسته است: توحید، تنزیه، عبودیت و اعتراف. ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿۱۵۵﴾ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿۱۵۶﴾ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۷] «و شکیبایان را مژده بده؛ کسانی که هرگاه مصیبتی به آنها برسد، می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. درود خدا و رحمتی از سوی پروردگارش بر آنهاست و ایشان راه یافتگانند».

### هم به ظاهر و هم به باطن توجه کن

صفای وجود به صفای لباس بستگی دارد؛ اینجا یک نکته زیبا و امر پسندیده وجود دارد و آن، اینکه یکی از حکما می گوید: هر کس، لباسش چرکین شود، نفس و وجود او آلوده گین و آشفته می گردد و این، یک امر مسلم است.

بسیاری از مردم به خاطر چرکین شدن لباس هایشان یا تغییر کردن قیافه شان یا مرتب نبودن کتابخانه شان یا در هم بودن ورقهای پیش رویشان و یا به هم خوردن وعده ها و برنامه روزانه شان ناراحت و پریشان می شوند. جهان هستی، بر اساس نظم آفریده شده و هر کس، حقیقت این دین را بداند، در می یابد که این دین، برای منظم کردن زندگی بنده به صورت کلی و جزئی و

امور کوچک و بزرگ زندگی آمده است و هر چیزی نزد خدا به مقدار و اندازه مشخصی می‌باشد. ﴿مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸] «ما در کتاب از هیچ چیزی فروگذار نکرده ایم».

در حدیثی به روایت ترمذی آمده است: «خداوند، تمیزاست و نظافت را دوست دارد». در صحیح مسلم حدیثی روایت شده که: «خداوند، زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد». در حدیث حسن آمده است: «خود را چنان زیبا کنید که در چشم مردم، به نظر آید».

يمشون في الحلل المضاعف نسجها مشى الجمال إلى الجمال البزل  
«در جبهه‌هایی که روی هم بافته شده‌اند، راه می‌روند، مانند رفتن شتران به سوی شتران تازه نیش شکافته».

اولین کار برای آراستن خویش، توجه به نظافت و شستن است. این حدیث در صحیح بخاری آمده که: «بر هر مسلمان لازم است که در هر هفت روز یک بار خود را بشوید و سر و بدنش را نظافت نماید». این، حداقل زمان لازم برای شستن خویش است و بعضی از صالحان، هر روز غسل می‌کرده‌اند. مانند عثمان بن عفان رضی الله عنه که می‌گویند: او خود را می‌شست و این آیه را می‌خواند: ﴿هَذَا مُعْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾ [ص: ۴۲] «این، آبی است که هم برای شستشو، مفید است و هم برای نوشیدن، (گوارا) می‌باشد».

یکی از زیبایی‌ها، اهمیت دادن به عادت‌های فطری است؛ مانند گذاشتن ریش، کوتاه کردن سبیل، گرفتن ناخن، گرفتن موهای زاید بدن، مسواک کردن، استفاده از عطر و خوشبویی، خلال کردن دندانها، تمیز کردن لباس و توجه به ظاهر؛ این کارها، به انسان شرح صدر و آرامش خاطر می‌دهند.

و همچنین پوشیدن لباس سفید؛ در حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لباس سفید بپوشید و مرده‌هایتان را در پارچه‌های سفید کفن کنید».

رقاق النعال طيباً حجاتهم يحيون بالريحان يوم السباسب  
«کفش‌های زیبایی دارند و کمربندهایشان خوب است و در بیابان بی‌آب و علف به گل‌ها سلام می‌کنند!»

امام بخاری، بابی تحت عنوان: «باب پوشیدن لباس سفید» گشوده و در آن حدیثی بدین مضمون آورده است که: «فرشتگان با لباس سفید در حالی که عمامه سفید بر سر دارند، فرود می‌آیند».

کار خوب و زیبای دیگری که می‌توان انجام داد، برنامه ریزی است؛ یک وقت را برای خواندن مقرر کنید و وقتی را برای عبادت و وقتی را برای مطالعه و وقتی را هم برای استراحت در نظر بگیرید.

﴿لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾ [الرعد: ۳۸] «هر زمانی، دارای کتاب و معجزه‌ای است (درخور آن می‌باشد)». ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ [الحجر: ۲۱] «هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن، نزد ماست و آن را جز به مقداری مشخص نازل نمی‌کنیم».

در کتابخانه کنگره، تابلویی هست که روی آن نوشته شده: جهان هستی، براساس نظم ساخته شده است. این، درست است؛ در شریعت‌های آسمانی به نظم و ترتیب فرا خوانده شده و خداوند متعال، خبر داده که جهان هستی، بیهوده و بی‌هدف آفریده نشده و بلکه مبتنی بر تقدیر و قضای الهی و نظم و ترتیب است: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ [الرحمن: ۵] «خورشید و ماه، از روی حساب (مشخصی در گردش) هستند». ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۰] «خورشید را نسزد که ماه را دریابد و نه شب از روز پیشی بگیرد و هر یک در فضایی شناورند». ﴿وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ﴾ [یس: ۳۹] «و برای ماه منزلگاه‌هایی تعیین کرده‌ایم که به صورت خوشه‌ی کهنه خرما در می‌آید (و قوسی شکل و زرد رنگ می‌گردد)». ﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّبَتَّغُوا فُضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۲] «و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه شب را محو (تاریکی) قرار داده‌ایم (تا در آن بیاسایید) و نشانه روز را روشن گردانده‌ایم تا (در آن تلاش و کوشش کنید و) فضل پروردگارتان را بجوید و شماره سال‌ها و حساب (امور زندگی خود) را بدانید و هر چیزی را دقیقاً بیان

داشته ایم». ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا﴾ [آل عمران: ۱۹۱] «پروردگارا! تو این را بیهوده و باطل نیافریده‌ای».

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِينًا﴾ [الانبیاء: ۱۶] «و ما، آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای سرگرمی و بیهوده نیافریده ایم». ﴿لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا لَّاتَّخَذْتُهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الانبیاء: ۱۷] «اگر می‌خواستیم (چیزی را) مایه سرگرمی قرار دهیم، چیزی مناسب خود انتخاب می‌کردیم».

## کار و تلاش کن

اطبا و حکمای یونان، برای معالجه فردی که گرفتار اوهام و بیماری‌های روانی بود، او را به کار کردن در مزرعه‌ها و باغ‌ها مجبور می‌کردند؛ مدت زمان زیادی نمی‌گذشت که بیمار بهبودیش را باز می‌یافت و آرامش به او باز می‌گشت؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ [الملک: ۱۵] «پس در بلندیهای زمین راه بروید». ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا﴾ [التوبة: ۱۰۵] «و بگو: هر آنچه می‌خواهید، بکنید».

کسانی که کارهای دستی انجام می‌دهند، بیش از دیگران آرامش خاطر و قدرت بدنی دارند؛ علتش، این است که آنها حرکت و فعالیت زیادی دارند. در حدیث آمده است: «بارخدا یا! از ضعف و تنبلی به تو پناه می‌برم».

## به خدا پناه ببر

الله، اسم بزرگ و عظیمی است که معروفترین و شناخته‌ترین معارف می‌باشد و معنای بسیار لطیف و دقیقی دارد؛ گفته‌اند: الله، از اله گرفته شده؛ یعنی کسی که دل‌ها او را پرستش می‌نمایند، او را دوست می‌دارند و با پناه بردن به او آرام می‌گیرند و با آن خرسند می‌شوند و به او پناه می‌برند و اصلاً امکان ندارد که قلب، در سایه چیزی دیگر جز او آرامش بیابد.

پیامبر ﷺ به دخترش فاطمه علیها السلام دعای رفع شدن اندوه را آموخت که عبارتست از: «اللَّهُ اللهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا» «الله، الله؛ پروردگار من است، هیچ چیز را با او شریک نمی‌سازم».



﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ [الأنعام: ٩١] «بگو: الله؛ سپس آنها را بگذار در یاهوگویی‌هایشان سرگرم باشند». ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ [الأنعام: ١٨] «او، بر بندگانش چیره است». ﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ [الشوری: ١٩] «خداوند، نسبت به بندگانش مهربان است». ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ٦٧] «و آنان خدا را آنگونه که شایسته اوست، نشناختند و زمین و آسمانها در روز قیامت، در دست راست او پیچیده هستند. خداوند، بسی پاک و برتر است از آنچه با او شریک می‌گیرند». ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ﴾ [الانبیاء: ١٠٤] روزی که آسمانها را در هم می‌پیچانیم مانند پیچاندن طومار نوشته‌ها». ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾ [فاطر: ٤١] «خداوند، آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا از جایشان تکان نخورند و از بین نروند».

### بر خداوند توکل نموده‌ام

از بزرگترین عواملی که سعادت را برای بنده به ارمغان می‌آورد، توکل او بر خدا و کافی دانستن الله، به عنوان کارساز و مراقبت و نگهبان است. ﴿هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا﴾ [مریم: ٦٥] «آیا برای خدا همانم و همتایی سراغ داری؟». ﴿إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ﴾ [الأعراف: ١٩٦] «کارساز من، خداوندی است که کتاب را فرو فرستاده و او، کارساز و یاور صالحان است». ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ٦٢] «هان! بی‌گمان دوستان خدا ترسی ندارند و اندوهگین نمی‌شوند».

### بر سه چیز اجماع کرده‌اند...

با مطالعه کتاب‌های مهندسین، ادیبان، مربیان، مورخین و نیز نشریات شرق و غرب و ماهنامه‌ها و مجلاتی که به موضوع اضطراب و آشفتگی پرداخته‌اند، به این نتیجه رسیدم که همه، برای دستیابی به آرامش خاطر بر سه چیز اتفاق نظر دارند؛ آن سه چیز، عبارتند از: نخست: ارتباط با خداوند عزوجل، بندگی خالصانه برای او و اطاعت از او و پناه بردن به او.

این، مهمترین مسأله‌ی ایمان است: ﴿فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ﴾ [مریم: ۶۵] «او را بپرست و بر عبادتش شکیبایی بورز».

دوم: بستن پرونده گذشته با تمام ناراحتی‌ها، اشکها، بلاها و دردهایی که در خود داشته و آغاز زندگی جدیدی با روزی جدید.

سوم: نپرداختن و فرونرفتن در آینده‌ای که هنوز نیامده است و ترک گفتن انتظارات، توقعات و نگرانیهای نابجا؛ خلاصه اینکه باید فقط در چهارچوب امروز زندگی کرد.

علی علیه السلام می‌گوید: از آرزوهای طولانی بپرهیزید که انسان را به فراموشی و نسیان می‌اندازد. ﴿وَوَظَنُوا أَنَّهُمَ إِنَّمَا لَّا يُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۳۹] «و گمان بردند که آنها به سوی ما باز نمی‌گردند». ﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ [المنافقون: ۴] «آنان هر بانگی را علیه خود می‌پندارند».

سالهاست مردمانی را می‌شناسم که منتظر و نگران مسایل و بلاها و اتفاقاتی هستند که هنوز رخ نداده است. آنان همواره خود و دیگران را از آن اتفاقات می‌ترسانند. سبحان الله! چقدر زندگیشان تلخ و رنج بار است! این‌ها مانند زندانیانی هستند که توسط چینی‌ها شکنجه می‌شوند. چینی‌ها برای شکنجه زندانیان، آنان را زیر شیر آبی قرار می‌دهند که در هر دقیقه یک قطره آب از آن می‌چکد؛ بدین سان زندانی پس از چکیدن یک قطره، منتظر چکیدن قطره‌ای دیگر می‌ماند و این وضع ادامه می‌یابد تا اینکه دیوانه می‌شود و عقلش را از دست می‌دهد. خداوند دوزخیان را چنین توصیف نموده است: ﴿لَّا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا﴾ [فاطر: ۳۶] «بر آنان فیصله نمی‌شود که بمیرند و نه از عذابشان کاسته می‌گردد».

﴿ثُمَّ لَّا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ [الأعلى: ۱۳] «دوزخی، در جهنم نه می‌میرد و نه زندگی می‌کند». ﴿كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾ [النساء: ۵۶] «هر بار پوستشان بسوزد، به جای آن، پوستهای دیگری قرار می‌دهیم».

## ستمکار را به خدا بسپار

وَعِنْدَ اللَّهِ تَجْتَمِعُ الْخُصُومُ

إِلَى الدِّيَانِ يَوْمَ الْحَشْرِ - نمضي -

«به سوی داور روز جزا رهسپار می شویم و طرف‌های درگیر، نزد خداوند گرد می‌آیند».

همین عدالت برای بنده کافی است که او، منتظر روزی است که در آن پیشینیان و آیندگان، گرد می‌آیند؛ در آن روز هیچ ستمی نیست و داور، خداوند عزوجل است و فرشتگان، گواهان محکمه عدل الهی‌اند؛ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَسِيبِينَ﴾ [الأنبياء: ۴۷] «و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می‌نهمیم؛ به هیچکس کوچکترین ستمی نمی‌شود و اگر به اندازه خردلی (کار نیک یا بدی انجام گرفته) باشد، آن را می‌آوریم (و سزا و جزایش را می‌دهیم) و همین که ما حسابرس هستیم، کافی است».

## پادشاه ایران و پیرزن

بزرگ‌مهر، حکیم ایرانی، می‌گوید: پیرزنی که تمام داراییش، یک مرغ بود، کوخی در کنار کاخ کسری داشت. روزی، پیرزن به روستایی دیگر سفر کرد و گفت: پروردگارا! مرغم را به تو می‌سپارم؛ وقتی پیرزن رفت، کسری برای آنکه کاخ خود را توسعه دهد، کوخ پیرزن را با خاک یکسان کرد و سربازانش، مرغ پیرزن را سر بریدند. آنگاه که پیرزن بازگشت و این وضعیت را دید، رو به آسمان کرد و گفت: پروردگارا! من حضور نداشتم؛ تو کجا بودی؟! خداوند، انتقام پیرزن را گرفت و پسر کسری با کارد به پدرش حمله کرد و او را در رختخوابش به قتل رساند.

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا خداوند، برای بنده‌اش کافی نیست و تو را از کسانی غیر از او می‌ترسانند».

ای کاش همه ما مانند فرزند بهتر آدم بودیم که گفت: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ﴾ [المائدة: ۲۸] «اگر تو دست خود را برای کشتن من دراز کنی، من به سوی تو دست دراز نمی‌کنم که تو را بکشم». در روایتی آمده است: «بنده مقتول خدا باش و قاتل مباش». مسلمان، رسالت و مسؤولیتی بزرگتر از انتقام و خالی کردن عقده و حسد و تنفر دارد.

**گاهی نقص و کاستی به کمال تبدیل می‌شود**

﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [النور: ۱۱] «آن را برای خود بد مپندارید، بلکه آن، برایتان بهتر است».

برخی از نوابغ و نخبگان از آنجا رشد نموده و با پایداری به جلو رفته‌اند که در خود احساس کسر و کمبود می‌کرده‌اند؛ بسیاری از علما، از موالی بوده‌اند؛ مانند: عطاء، سعید بن جبیر، قتاده، بخاری، ترمذی و ابوحنیفه رحمهم الله.

بسیاری از نوابغ جهان و دریاهای دانش شریعت اسلامی مانند ابن عباس، قتاده، ابن ام مکتوم، اعمش و یزید بن هارون، نابینا شده‌اند.

از علمای متأخرین محمد بن ابراهیم آل شیخ، شیخ عبدالله بن حمید و شیخ عبدالعزیز بن باز نابینا بوده‌اند. در مورد بسیاری از نوابغ و مخترعان خوانده‌ام که بیماری‌هایی داشته‌اند؛ یکی، نابینا و دیگری ناشنوا و آن یکی لنگ و دیگری فلج بوده است، اما با این حال از خود شاهکارهایی در تاریخ به جا گذاشته و با دانش، اختراعات و اکتشافات خود، در زندگی بشریت تأثیر گذاشته‌اند.

﴿وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ [الحديد: ۲۸] «و برایتان نوری قرار می‌دهد که به وسیله آن (راه خود را می‌یابید و) راه می‌روید».

مدرک بالای علمی، همه چیز نیست؛ از اینکه مدرک دانشگاهی یا فوق لیسانس و دکترا نداری، ناراحت و اندوهگین مباش. چون مدرک، همه چیز نیست. تو می‌توانی بدون داشتن مدرک دانشگاهی بدرخشی و تأثیر بگذاری و به امت خیر فراوان برسانی. چه بسیار مردان معروف و مهم و مفیدی بوده‌اند که مدرک دانشگاهی نداشته‌اند؛ اما با شایستگی، بلندنظری و همت و مقاومت و ایستادگی خود، پیشرفت کرده‌اند. در عصر حاضر بسیاری از کسانی که در علوم اسلامی و دعوت و تربیت و فکر و ادب تأثیر گذاشته‌اند، دارای مدرک دانشگاهی نبوده‌اند؛ افرادی چون مالک بن نبی، عقاد، طنطاوی، ابوزهره، مودودی، ندوی و شمار زیادی از اندیشمندان. علمای سلف و نخبگان و نوابغی که در خیر القرون زیسته‌اند، بهترین نمونه در این زمینه می‌باشند.

نفس عصام سودت عصاما و علمته الكر والإقداما

«ویژگی‌های درونی عصام، او را ارجمند و مهتر نمود و به او، حمله و پیشروی را آموخت».

از سوی دیگر هزاران دکتر در این سو و آن سوی جهان اسلام هستند که تأثیر شایانی ندارند؛ ﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ [مریم: ۹۸] «آیا از کسی از آنان چیزی احساس می‌کنی یا صدایی از آنان می‌شنوی»؟

قناعت، گنجی بزرگ است. در حدیث صحیح آمده است: «به آنچه خداوند، نصیب تو نموده، راضی باش که در این صورت توانگرترین مردم می‌شوی».

به خانواده، درآمد، سواری و فرزندان و شغل خود قانع و راضی باش. آنگاه سعادت و آرامش را خواهی یافت. در حدیث صحیح آمده است: «توانگری، توانگری نفس است». توانگری به فراوانی مال و برتری مقام نیست؛ بلکه توانگری، آرامش و راضی بودن انسان به آنچه خداوند، نصیب او نموده، می‌باشد. در حدیث صحیح آمده است: «خداوند، بنده توانگر، پرهیزگار و گمنام را دوست دارد».

یکی از دوستان می‌گفت: از فرودگاه به قصد شهری دیگر سوار ماشینی شدم؛ دیدم که این راننده، شادمان و سرحال است و خدا را سپاس می‌گوید و پروردگارش را یاد می‌کند؛ از او در باره خانواده‌اش پرسیدم. به من گفت: دو همسر و بیش از ده فرزند دارد و درآمد ماهیانه‌اش فقط هشتصد ریال است و خانه‌ای قدیمی دارد که او و خانواده‌اش، در آن زندگی می‌نمایند و با این حال خیلی راحت و آسوده خاطر است. چون به آنچه خداوند، بهره او نموده، راضی و خشنود می‌باشد. آن دوست، می‌گفت: با مقایسه این مرد و مردمانی که میلیاردها پول و کاخ و خانه‌های زیادی دارند و زندگی تنگ و ناگواری را بسر می‌نمایند، شگفت زده شدم و آنگاه دانستم که سعادت و خوشبختی در مال و دارایی نیست.

بازرگان ثروتمند و معروفی بود که ثروت هنگفت و ده‌ها کاخ و خانه داشت؛ اما بد اخلاق، بدرفتار و زشت خوی بود؛ او، در سفر و دور از خانواده‌اش، درگذشت؛ چون به آنچه خداوند، به او داده بود، راضی نبود: ﴿ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ﴾ [۱۵] ﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا﴾ [المدرثر: ۱۵-۱۶] «سپس طمع می‌ورزد که (بر ثروت و قدرتش) بیفزایم. هرگز! (چنین نخواهد شد و به آرزویش نخواهد رسید). چرا که او، با آیات ما، مخالف و ستیزه جوست».

عربهای قدیم، تنهایی در صحرا و دوری از مردم را نشانه آسودگی خاطر می‌دانستند. یکی از عربهای قدیم گفته است:

عوی الذنب فاستأنست بالذئب إذ عوی وصوت انسان فكدت أطيير

«گرگ، عوعو کرد و من با صدای گرگ انس گرفتم و صدای انسانی، درآمد و نزدیک بود پرواز کنم».

ابوذریعه در روزه سکنی گزید. سفیان ثوری می‌گوید: دوست داشتم در دره ای بودم و کسی مرا نمی‌شناخت! در حدیثی چنین آمده که: «نزدیک است بهترین دارایی انسان، گوسفندانی باشند که آنها را به محل ریزش باران و دره‌ها می‌برد و او با دین خود از فتنه‌ها فرار می‌کند».

هنگام بروز فتنه بهترین و سالمترین کار برای بنده، این است که از فتنه فرار نماید.

مردمانی را می‌شناسم که فقر و ناراحتی، از آن جهت گریبانگیرشان شده که از خداوند متعال، دوری نموده‌اند. فردی را می‌بینی که ثروتمند بوده و در عافیت و راحتی قرار داشته و از سوی پروردگارش مورد اکرام واقع شده، اما از اطاعت خدا روی گردانده، در خواندن نماز سستی کرده و مرتکب گناهان کبیره شده است. آنگاه خداوند، تندرستی را از او گرفته، ثروتش را از او ستانده و او را به فقر و اندوه و ناراحتی مبتلا کرده است؛ پس او از رنجی به رنجی دیگر پا می‌گذارد و از بلایی به بلایی دیگر گرفتار می‌شود: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ وَمَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴] «و هرکس از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت».

﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ [الأنفال: ۵۳] «این، برای آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به قومی ارزانی کرده، تغییر نمی‌دهد (و آن را از آنان نمی‌گیرد) مگر آنکه خودشان را تغییر دهند (و سزاوار نعمت شوند و دیگر شایستگی نعمت خدا را نداشته باشند)».

﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ [الشوری: ۳۰] «و هر مصیبتی که به شما برسد، به سبب کارهایی است که خود کرده‌اید و از بسیاری چیزها در می‌گذرد و عفو می‌نماید».

﴿وَأَلَّوْا سَتَقَلُّوْا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا﴾ [الجن: ۱۶] «و اگر بر راه استقامت کنند، به آنان، آبی گوارا خواهیم نوشاند».

خیلی دوست دارم که برای رفع ناراحتی‌ها و غم‌های، نسخه‌ای جادویی می‌داشتم تا آن را به تو می‌دادم و بدین سان تمام ناراحتی‌هایت از بین می‌رفت؛ ولی من از کجا چنین چیزی بیاورم؟ البته یک نسخه خوب از علمای دین و پرچمداران شریعت به تو عرضه می‌نمایم و آن، این است که: آفریدگار را بپرست، به رزق و روزی خود راضی باش، به تقدیر الهی خرسند و به دنیا بی‌علاقه باش و آرزوهایت را کوتاه کن. روانشناس معروف آمریکایی «ویلیام جیمز» که

آمریکاییها، او را پدر علم روانشناسی می‌دانند، سخن جالبی دارد؛ وی، می‌گوید: ما انسان‌ها، درباره چیزهایی که نداریم، فکر می‌کنیم و خدا را بر آنچه که داریم، شکر نمی‌گزاریم و به جنبه اسفبار و تاریک زندگی خود می‌نگریم و به قسمت درخشان و زیبای آن نظر نمی‌کنیم، از کمبودهایی که داریم، تأسف و حسرت می‌خوریم و آنچه داریم، ما را خوشبخت نمی‌نماید!

﴿لَيْنَ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ [ابراهیم: ۷] «اگر شکر گزارید، به شما بیشتر نعمت

می‌دهم».

در حدیث آمده است: «و به خداوند پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود». همچنین در حدیث آمده است: «هرکس در حالی صبح کند که هم و فکر او، آخرت باشد، خداوند، کار و بارش را سامان می‌دهد و توانگریش را در قلبش می‌نهد و دنیا، خوار و در حالی که بینی‌اش به خاک مالیده شده، نزد او می‌آید (و در خدمتش قرار می‌گیرد) و هر کس، در حالی صبح کند که هم و فکر او، دنیا باشد، خداوند، کار و بارش را نابسامان می‌کند و فقر او را پیش رویش قرار می‌دهد و از دنیا فقط همان مقداری به او می‌رسد که برای او مقدر شده است».

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ

فَأَنِّي يُؤْفِكُونَ ﴿٦١﴾ [العنكبوت: ۶۱] «و اگر از آنان بپرسی که چه کسی، آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است، بطور قطع خواهند گفت: الله؛ پس به کدام سو منحرف می‌شوند؟!»

## یک اعتراف

سخروف، دانشمندی روسی است که به خاطر مخالفت با الحاد، به جزیره سیبری تبعید شد؛ زیرا او، همواره می‌گفت: در دنیا، نیرویی فرابشری و اثرگذار وجود دارد. این گفتار، با باورها و پندارهای سوسیالیست‌ها که به عدم وجود خدا معتقدند و حیات را ماده و فرایندی طبیعی می‌پندارند، در تعارض قرار داشت. آنچه از گفته این دانشمند روسی، بر می‌آید، این است که سرشت و نهاد انسان، بر اساس توحید و خداشناسی فطری می‌باشد؛ ﴿فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ [الروم: ۳۰] «فطرت خدا که مردم را بر اساس آن سرشت».

ملحد و منکر خدا، هیچ جایگاه و ارزشی ندارد. چرا که او، نهادی نگونسار و وجدانی تهی و آهنگی نافرجام و مخالف با برنامه و آیین الهی در زمین دارد. دو سال پیش از فروپاشی نظام

سوسیالیستی شوروی، با یکی از اساتید مسلمان مرکز اسلامی واشنگتن دیدار کردم. او، این آیه را برایم تلاوت کرد: ﴿وَنُقَلِّبُ أَفْعِدَّتَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَٰ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱۰﴾ [الأنعام: ۱۱۰] «ما، دل‌ها و چشمان آنها را (در دریای تخیلات و اوهام) واژگون و حیران می‌گردانیم؛ همانگونه که در ابتدا ایمان نیاوردند (و میان آنها و ایمان فاصله بود) و آنان را به خود و می‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خویش سرگردان باشند».

وی، سپس افزود: این آیه، درباره کمونیستها، واقعیت خواهد یافت که: ﴿فَأَنَّىٰ لِلَّهِ بُنْيَانُهُمْ مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ﴾ [النحل: ۲۶] «خداوند، بنیان آنها را از اساس نابود کرد و سقف از بالای سرشان بر روی آنها فرو ریخت (و شالوده زندگی آنان از میان رفت)». ﴿فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ﴾ [سبأ: ۱۶] «اما آنان، (از ایمان به خدا و شکر نعمت) رویگردان شدند؛ بدین سبب ما، سیل ویرانگری را به سویشان روان کردیم». ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ﴾ [العنكبوت: ۴۰] «ما، هر یک را به گناهانشان گرفتیم». ﴿فَيَأْتِيهِمْ بَعْتَةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [الشعراء: ۲۰۲] «عذاب، ناگهانی به سراغشان می‌آید؛ بگونه‌ای که نمی‌فهمند (عذاب، چگونه و از کجا سر رسیده)».

## لحظاتی با ابلهان

زیات در مجله (الرسالة) مطلب عجیب و مقاله‌ای بسیار زیبا در توصیف کمونیسم نوشته است؛ کمونیستها، فضاپیمایی را به کره ماه فرستادند. یکی از فضانوردان پس از بازگشت از فضا، مقاله‌ای در روزنامه روسی (برافدا) نوشت که در آن گفته بود: ما، به آسمان رفتیم؛ اما آنجا نه خدایی دیدیم و نه بهشت و جهنم و فرشتگانی.

زیات در پاسخ این مقاله، چنین نوشت: بسی جای تأسف است برای شما ای خرفستان احمق!! آیا گمان می‌برید که خداوند را در حالی که بر بالای عرش خود هست، خواهید دید و می‌پندارید که حوره‌های بهشتی را در حالی که بر ابریشم راه می‌روند، می‌بینید و صدای آب کوثر را می‌شنوید و بوی انسان‌هایی که در دوزخ عذاب داده می‌شوند، به مشام شما خواهد رسید؟ اگر چنین گمان برده اید بدبخت و زیانمند هستید؛ اما من، این سرگردانی، گمراهی، انحراف و حماقت را که برخاسته از اندیشه کمونیستی و الحادی موجود در سرهایتان است، به



چیزی دیگر تفسیر نمی‌کنم. کمونیسم، امروزی بدون فردا، آسمانی بدون زمین و کاری بی‌پایان و تلاشی بی‌نتیجه و نافرجام است. ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴] «آیا گمان می‌بری که بیشتر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنان، همچون چارپایان هستند و بلکه گمراه‌تر».

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۷۹] «انان، دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند». ﴿وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ﴾ [الحج: ۱۸] «و هرکس که خداوند، خوارش نماید، هیچ کسی نیست که او را گرامی بدارد». ﴿أَعْمَلُهُمْ كَسْرَابٍ بِقَيْعَةٍ﴾ [النور: ۳۹] «اعمالشان، چون سرابی در بیابان است». ﴿أَعْمَلُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ﴾ [ابراهیم: ۱۸] «اعمالشان، همچون خاکستری است که در روزی طوفانی، بادی شدید، با آن برخورد کند».

عقاد در کتاب (مذهب ذوی العاهات) در خشم بر کمونیسم الحادی که در جهان پدیدار شده، سخنی بدین مفهوم گفته است: فطرت سالم، این دین راستین، یعنی دین اسلام را می‌پذیرد؛ اما انسان‌های کم عقل، کوتاه بین و بدانندیش، ممکن است به الحاد و کمونیسم روی بیاورند. ﴿وَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [التوبة: ۸۷] «و بر دل‌هایشان مهر زده شد، پس آنان نمی‌فهمند».

الحاد، ضربه ای مهلک بر فکر و اندیشه است و بیشتر به کارهای کودکانه در دنیای کودکی می‌ماند و بزرگترین اشتباهی است که در گذر روزگار، اتفاق افتاده است. بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفِي اللَّهِ شَكٌّ﴾ [ابراهیم: ۱۰] «آیا در وجود خدا تردیدی هست؟» یعنی قطعاً در وجود خدا، شکی نیست. یکی از علما می‌گوید: هیچکس جز فرعون، وجود خداوند را انکار نکرده است؛ او نیز در درون خود به وجود خدا اعتراف می‌کرد و فقط در ظاهر منکر الله بود؛ بنابراین موسی عليه السلام گفت: ﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَافِرِعُونَ مَثْبُورًا﴾ [الإسراء: ۱۰۲] «تو (ای فرعون!) می‌دانی که این معجزات روشنی بخش را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین نفرستاده است و من، معتقدم که تو ای فرعون! هلاک می‌گردد».

فرعون نیز سرانجام آنچه را که در قلبش پنهان می‌کرد، با فریاد بلند به زبان آورد: ﴿عَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [یونس: ۹۰] «ایمان آورده‌ام که هیچ معبود بحق جز خداوندی که بنی اسرائیل، به او ایمان آورده‌اند، نیست و من، از مسلمانانم».

## ایمان، راه نجات

در کتاب (الله يتجلى في عصر العلم) و در کتاب (الطب محراب الإیمان)، این حقیقت بیان شده است که: بیشترین چیزی که به انسان کمک می‌نماید تا از غم‌ها و ناراحتی‌هایش نجات یابد، ایمان به خداوند عزوجل و سپردن کار به اوست؛ ﴿وَأَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ﴾ [غافر: ۴۴] «و کارم را به خدا می‌سپارم». ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ [التغابن: ۱۱] «هیچ مصیبتی نمی‌رسد مگر با فرمان خدا و هر کس، به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می‌کند».

هرکس بداند که همه چیز، طبق قضا و تقدیر است، قلبش، به سوی رضامندی و تسلیم رهنمون می‌شود؛ ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «و بارهای سنگین و طوق‌هایی را که بر آنان بود، از دوش آنها پایین می‌نهد».

وأعلم أني لم تصبني مصيبة من الله إلا قد أصابت فتى قبلي

«و می‌دانم که هیچ مصیبتی از سوی خدا به من نمی‌رسد، مگر آنکه پیش از من به جوانی دیگر رسیده است».

نویسندگان برجسته غرب مانند «کرسی مریسون» و «الکسیس کاریل» و «دیلکارنگی»، اعتراف می‌کنند که راه نجات غرب مادیرا از وضعیت وخیم و رو به سقوطش، ایمان آوردن به خداوند ﷻ است. همچنین بیان کرده‌اند که: علت پدیده اسفبار خودکشی در غرب و راز بزرگ آن، بی‌دینی و رویگردانی از پروردگار جهانیان می‌باشد.

﴿لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ [ص: ۲۶] «آنان به سبب آنکه روز قیامت را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت دارند». ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

فَتَخَطَفُهُ الظَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾ [الحج: ٣١] «کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حسیض کفر) از آسمان فرو افتاده (و به بدترین شکل جان داده است) آنگاه پرندگان، او را می‌ربایند یا باد، او را به مکانی دورافتاده می‌اندازد».

روزنامه (الشرق الأوسط) در تاریخ ۱۴۱۵/۴/۲۱ هجری قمری به نقل از همسر رئیس جمهور اسبق آمریکا «جورج بوش» (بوش پدر) می‌نویسد: او، بیش از صد بار قصد خودکشی کرده و ماشین را تا لب پرتگاه برای کشتن خود برده و تلاش کرده است تا خودش را خفه کند. قرمان در جنگ احد حضور یافت؛ او، در کنار مسلمانان خیلی خوب با کفار می‌جنگید. مردم، به او گفتند: بهشت بر تو مبارک باشد. پیامبر ﷺ فرمود: «او، دوزخی است!» آری؛ او، زخم‌های شدیدی برداشت، بی‌تاب شد و خودکشی کرد؛ ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ [الکهف: ۱۰۴] «کسانی که تلاش آنها، در زندگی دنیا هدر می‌رود و آنها، گمان می‌برند که کار خوبی انجام می‌دهند».

این، معنای گفته خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ وَمَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴] «و هر کس، از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگی خواهد داشت».

مسلمان، در هر وضعیتی که باشد، به کارهایی از قبیل خودکشی دست نمی‌زند. دو رکعت نماز خاشعانه، برای از بین بردن اندوه و ناراحتی و افسردگی، کافی است؛ ﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ﴾ [طه: ۱۳۰] «پس در برابر آنچه می‌گویند، شکیا باش و با ستایش پروردگارت، او را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، به پاکی یاد کن و شبانگاه و در روز، تسبیح او را بگویی تا (آرامش خاطر به تو دست دهد و) خوشنود شوی».

قرآن، درباره این جهان و انحراف و گمراهی آن می‌پرسد و می‌گوید: ﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الإنشاق: ۲۰] «آنان را چه شده که ایمان نمی‌آورند»؟! چه چیزی آنها را از ایمان آوردن باز می‌دارد و حال آنکه راه، روشن شده، حجت اقامه گردیده و دلیل، واضح گشته و حق، آشکار گردیده است؟ ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

[فصلت: ۵۳] «نشانه‌هایمان را در جهان هستی و در وجود خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا روشن شود که آن حق است».

آری! تا برایشان روشن شود که محمد ﷺ راستگوست و خداوند، معبود برحق و سزاوار پرستش می‌باشد و دین اسلام، کامل و سزاوار آن است که جهانیان بدان روی بیاورند. ﴿وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [لقمان: ۲۲] «هر کس، مطیعانه روی به خدا کند، در حالی که نیکوکار است، به راستی که به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است».

## کفار هم متفاوتند!

در خاطرات «جورج بوش» تحت عنوان «گامی به جلو» آمده که او، در تشییع جنازه «بریژنیف» رئیس اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در مسکو شرکت کرد. بوش می‌گوید: جنازه‌اش را جنازه‌ای تاریک و سیاه یافتم که فاقد ایمان و روح بود. بوش از آن جهت این را می‌گوید که مسیحی است و آنها، کمونیست و منکر خدا هستند. ببین که بوش با وجود آنکه خودش، گمراه می‌باشد، انحراف کمونیست‌ها را دریافته است! چون قضیه، نسبی است و اگر بوش، اسلام را که دین راستین خداست، می‌شناخت، چگونه بود و چه می‌گفت؟! ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵] «و هرکس دینی غیر از اسلام بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد و او، در آخرت از زیانکاران است».

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ أُبَيِّضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۷] «و اما کسانی که چهره‌هایشان سفید می‌شود، در رحمت خداوند، غوطه ورنند و آنان، در آن جاودانه‌اند».

## اراده آهنین

دانشجویی مسلمان، برای درس خواندن به لندن رفت. او، با یک خانواده انگلیسی کافر در یک خانه سکنی گزید تا زبان انگلیسی را بیاموزد. این دانشجو، متدین بود و صبح زود از خواب بیدار می‌شد و به سوی شیر آب می‌رفت، وضو می‌گرفت، نماز می‌خواند و رکوع و سجده به جا

می‌آورد؛ پیرزنی هم در این خانه بود که همواره این دانشجو را زیر نظر داشت. بعد از چند روز از او پرسید: توجه کار می‌کنی؟ گفت: دینم به من فرمان داده که این کار را انجام دهم. پیرزن گفت: خوب؛ اما دیرتر بیدار شو تا خوابت کامل شود و استراحت کنی، آنگاه از خواب برخیز. گفت: اما اگر من، نماز را سر وقتش نخوانم، پروردگارم نمی‌پذیرد. پیرزن سرش را تکان داد و گفت: عجب اراده‌ای! آهن را در هم می‌شکنند! ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾ [النور: ۳۷] «مردانی که تجارت و خرید و فروش، آنها را از ذکر خدا و برپا داشتن نماز به خود مشغول نمی‌کند». به راستی که چنین رویکردی، برخاسته از اراده ایمان و قوت یقین و قدرت توحید است. ساحران فرعون، وقتی در لحظه نبرد بین موسی عليه السلام و فرعون، به خداوند جهانیان ایمان آوردند، با الهام از همین اراده، به فرعون گفتند: ﴿لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ﴾ [طه: ۷۲] «هرگز تو را بر نشانه‌های روشنی که نزد ما آمده و بر کسی که ما را آفریده، ترجیح نخواهیم داد؛ پس هر آنچه که می‌خواهی و می‌توانی، حکم کن». این، به مبارزه طلبیدنی می‌باشد که مانند آن به گوش کسی نخورده است! آنها، در آن لحظه ادای این رسالت و ابلاغ کلمه راستین و محکم را به این ملحد سرکش، وظیفه خود می‌دانستند.

حبيب بن زيد رضي الله عنه، نزد مسيلمه رفت تا او را به توحيد دعوت دهد؛ مسيلمه، او را گرفت و با شمشير قطعه قطعه كرد. او، فرياد و آه و ناله‌اي سر نداد و تكان نخورد تا اينكه به شهادت رسيد و به ديدار پروردگارش شتافت: ﴿وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ [الحديد: ۱۹] «شهيدان، نزد پروردگارش هستند؛ آنان، پاداش و نورشان را دارند».

حبيب بن عدی رضي الله عنه را بر چوبه دار بالا بردند؛ او، اين شعر را سرود:

ولست أبالي حين أقتل مسلماً  
على أي جنب كان في الله مصرعي

«وقتی مسلمان کشته می‌شوم، باکی ندارم که در راه خدا بر کدام پهلو بیفتم».

## فطرت خداشناسی

آنگاه که تاریکی شدت می‌یابد، رعد می‌غرد و تندباد، می‌وزد، فطرت بیدار می‌شود؛ ﴿جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ

فُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴿۱۴۲﴾ [یونس: ۲۲] «باد تندی، می آید و موج، از هر سو به سوی آنها می شتابد و گمان می برند که محاصره شده اند؛ در آن حال خداوند را خالصانه به فریاد می خوانند».

مسلمان، همیشه و در همه حال، در خوشی و ناخوشی و در سختی و راحتی، پروردگارش را به فریاد می خواند. ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُوَ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿۱۴۳﴾ لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۱۴۴﴾ [الصافات: ۱۴۳-۱۴۴] «اگر از تسبیح گویان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند».

بسیاری، هنگام نیاز، خداوند را با فروتنی و زاری می خوانند و چون خواسته شان، برآورده می شود، از خدا رویگردانی و کناره گیری می نمایند. قطعاً خدا را نمی توان چون بچه ها فریب داد. کسانی که فقط هنگام گرفتاری به خدا پناه می برند، شاگردان و پیروان فرعون منحرف و گمراهند؛ فرعون پس از اتمام وقت، توبه کرد و به او گفته شد: ﴿عَالَمِينَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿۹۱﴾﴾ [یونس: ۹۱] «آیا اکنون (توبه می کنی) حال آنکه قبلاً نافرمانی نمودی و از تبهکاران بودی؟»

از گروه خبری رادیو انگلیس در زمان اشغال کویت توسط عراق شنیدم که: خانم تاچر نخست وزیر اسبق انگلیس، هنگام حمله عراق به کویت، در ایالت «کلرادو» آمریکا بود و به محض شنیدن خبر اشغال کویت، دوان دوان به سوی کلیسا رفت و به سجده افتاد! تنها تفسیر من از این پدیده، این است که در چنین اوقاتی فطرت این افراد، بیدار می شود و آنان، متوجه آفریدگارشان می گردند؛ هرچند آنها، کافر و گمراهند. زیرا انسان، بر فطرت ایمان سرشته شده است. در حدیث آمده: «هر فرزندی بر فطرت (اسلام) به دنیا می آید، پس آنگاه پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا مجوسی یا نصرانی می کنند».

## بر تأخیر روزی غم مخور؛ چون زمان مشخصی دارد

کسی که در بدست آوردن نصیبش از رزق و روزی، شتاب می ورزد و می خواهد از زمان پیش بیفتد و از به تأخیر افتادن خواسته هایش، ناراحت و پریشان می شود، مانند کسی است که در نماز با امام مسابقه می دهد، گرچه می داند که او، باید به هر صورت پس از امام سلام دهد! پس امور و روزی آفریده ها، مقدر گردیده و پنجاه هزار سال قبل از آفرینش مخلوقات نوشته شده و کارشان، پایان یافته است.

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ [النحل: ۱] «فرمان خدا فرا می‌رسد، پس آنرا به شتاب مخواهید». ﴿وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ [یونس: ۱۰۷] «و اگر (خداوند) برایت خیری بخواهد، کسی نیست که (بتواند) فضل و لطفش را بازگرداند».

عمر رضی الله عنه می‌گوید: «بارخدا یا! از چست و چابکی فاسق و ناتوانی انسان درست و خوب به تو پناه می‌برم». این، سخنی بس بزرگ و راستین است. در تاریخ فکر نموده و دیده‌ام که بیشتر دشمنان خدا، استقامت، بلندهمتی، پایداری و خستگی‌ناپذیری عجیبی داشته‌اند و بر عکس، دیده‌ام که بسیاری از مسلمانان، به قدری تنبل و سست بوده‌اند که خدا می‌داند! از اینرو به عمق سخن عمر رضی الله عنه پی بردم.

### به کار مفید مشغول شو.

ولید بن مغیره، امیه بن خلف و عاص بن وائل، اموالشان را در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله و رویارویی با حق خرج کردند؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ﴾ [الأنفال: ۳۶] «کافران، اموالشان را خرج می‌کنند تا از راه خدا باز دارند؛ آنها، اموالشان را خرج خواهند کرد، سپس مایه حسرتشان خواهد شد و شکست هم می‌خورند».

این در حالی است که بسیاری از مسلمانان، از انفاق اموالشان برای بنای نشان فضیلت یا ساختمان ایمان بخل می‌ورزند. ﴿مَنْ يَبْخُلْ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن نَفْسِهِ﴾ [محمد: ۳۸] «و هرکس بخل بورزد، از خودش (خیر و پاداش را) دریغ می‌دارد». منظور از توانایی فاسق و ضعف مسلمان، درست همین است.

در خاطرات «گولد مائیر» یهودی، تحت عنوان «کینه» آمده است که او، در یکی از مراحل زندگی در شبانه روز شانزده ساعت پیوسته برای احیای مبادی گمراه و افکار منحرف خود کار می‌کرد تا اینکه توانست به کمک «بنگوریون» دولتی تأسیس نماید. علاقمندان می‌توانند کتاب او را مطالعه کنند. من، هزاران نفر از مسلمانان را دیده‌ام که در شب و روز حتی یک ساعت کار نمی‌کنند و فقط مشغول بازی و سرگرمی و خواب و ضایع کردن وقت هستند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾ [التوبة: ۳۸] «ای

مؤمنان! چه شده شما را که وقتی به شما گفته می‌شود: در راه خدا حرکت کنید، زمین گیر می‌شوید و سستی می‌کنید؟»

عمر رضی الله عنه پیوسته و پایدار، کار شب و روزش را انجام می‌داد و کم می‌خواست. خانواده‌اش به او گفتند: آیا نمی‌خواهی؟ گفت: اگر شب بخوابم، خودم را ضایع کرده‌ام و اگر روز بخوابم، ملت و رعیت، از دستم، می‌رود و تباه می‌شود.

در خاطرات «موشی دیان» تحت عنوان «شمشیر و حکومت» چنین آمده که او، از یک کشور به کشوری دیگر و از شهری به شهر دیگر می‌رفت و شب و روز و پنهانی و آشکار در فعالیت بود و در گردهمایی‌ها حضور می‌یافت و کنفرانس‌ها برگزار می‌کرد و قراردادهای و معاهدات زیادی ترتیب می‌داد و خاطراتش را هم می‌نوشت.

من، می‌گویم: جای تأسف است که از یکسو برادران بوزینگان و خوک‌ها، چنین توانایی و تلاشی دارند و از سوی دیگر وقتی به مسلمانان می‌نگریم، می‌بینیم که بیشترشان، تنبل و ناتوان هستند؛ واقعاً جای تأسف و افسوس است که تلاش و توانایی فاسق، این قدر زیاد می‌باشد و انسان درست، این همه ضعیف و ناتوان!

لو كنت من مازن لم تستبح إبلي بنو اللقيطة من ذهل بن شيبانا  
«اگر از قبيله مازن می‌بودم، طایفه بنی لقیطه از تیره ذهل بن شیبان، شتران مرا به غارت نمی‌بردند.»

عمر رضی الله عنه با بیکاری مبارزه می‌کرد؛ او، جوانانی را که در مسجد سکنی گزیده بودند، بیرون کرد و ضمن تنبیه آنها، فرمود: بیرون بروید و روزی خود را بجوئید؛ از آسمان که طلا و نقره نمی‌بارد.

بیکاری، وسوسه، ناراحتی، بیماری روانی و افسردگی و اندوه را به همراه دارد و پیامد کار و فعالیت، سرور و شادمانی و سعادت است. اگر هر یک از ما به وظیفه خود در زندگی عمل نماید و نقش و مسؤولیت خویش را انجام دهد، ناراحتی و اندوه و امراض روانی و ذهنی و عصبی، از نزد ما رخت بر می‌بندد؛ اگر کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، فعال شود، انجمن‌های خیریه و تعاونی‌هایی، افتتاح گردد، کارهای دعوتی انجام شود و اردوگاه‌های تفریحی، فرهنگی و مراکز ادبی و دوره‌های علمی و غیره ایجاد گردد، مشکلات روانی و ناراحتی‌ها برطرف می‌شوند:

﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا﴾ [التوبة: ۱۰۵] «و بگو: کار کنید». ﴿فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الجمعة: ۱۰] «در



زمین پراکنده شوید». ﴿سَائِقُوا﴾ [الحديد: ۲۱] «از هم پیشی بگیرید» ﴿وَسَارِعُوا﴾ [آل عمران: ۱۳۳] «بشتابید».

در حدیث آمده است: «پیامبر خدا، داوود علیه السلام، از دسترنج خودش می خورد». راشد کتابی دارد که به صورت مفصل به این قضیه پرداخته و بیان نموده است که بسیاری از مردم، نقش خود را در زندگی انجام نمی دهند.

بسیاری از مردم زنده هستند، اما مانند مرده‌ها می باشند؛ راز زندگی‌شان را درک نمی کنند و هیچ کار خوبی برای آینده خود و جامعه انجام نمی دهند؛ ﴿رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ﴾ [التوبة: ۸۷] «راضی شده‌اند که با عقب ماندگان باشند». ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ﴾ [النساء: ۹۵] «مؤمنانی که در خانه نشسته‌اند، غیر از آسیب دیدگان و معذورین، با مجاهدان راه خدا برابر نیستند».

زن سیاه پوستی که مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله را جارو می کشید، به نقش خود در زندگی عمل کرد و با ایفای این نقش، وارد بهشت شد: ﴿وَلَا مَآءٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ﴾ [البقرة: ۲۲۱] «و یک کنیز مؤمن، از یک زن مشرک بهتر است؛ گرچه (ثروت و جایگاه و...) زن مشرک، شما را به شگفت اندازد». همچنین جوانی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله منبری ساخت، وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد و با این کار اجر و پاداش یافت؛ چون او در نجاری، استعداد داشت: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ﴾ [التوبة: ۷۹] و مؤمنانی که هرچه در توان دارند، بدان دست می یازند».

در سال ۱۹۸۵م ایالات متحده آمریکا به دعوتگران مسلمان، اجازه ورود به زندان‌های آمریکا را داد؛ زیرا اگر مجرمان و قاتلان و کلاهبرداران، به دین اسلام هدایت شوند، افراد درست و صالحی برای جوامع خود خواهند بود؛ ﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾ [الأنعام: ۱۲۲] «آیا کسی که (به سبب کفر و گمراهی) مرده بود، پس او را (با اعطای ایمان در پرتو قرآن) زنده گردانیم و برای او نوری قرار دادیم که در پرتو آن میان مردم می رود، همانند کسی است که به مثل، گویی در تاریکی‌ها فرو رفته است؟»

کسی که می‌خواهد کارهایش را درست انجام دهد و هنگام بروز حوادث و اتفاقات خود را کنترل نماید، می‌تواند از دو دعای بزرگ و مفید بهره بگیرد:

اول: حدیث علی رضی الله عنه که می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: بگو: «اللهم أهدني وسدني» یعنی: «بارخدایا! مرا هدایت کن و مرا بر راه درست و راست گامزن نما».

دوم حدیث حصین بن عبید رضی الله عنه به روایت ابوداود است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: بگو: «اللهم ألهمني رشدي وقني شر نفسي» یعنی: «بارخدایا! پیشرفت و حرکت در راه راست را به من الهام کن و مرا از شر خودم نجات بده».

إذا لم يكن عون من الله للفتى  
فأكثر ما ينجى عليه اجتهاده

«هر گاه جوان از سوی خدا کمک نشود، بیشترین چیزی که بر او جنایت می‌کند و به او ضرر می‌رساند، تلاش و تفکر خودش می‌باشد».

دل بستگی به زندگی و عشق ماندگاری در دنیا و ناپسند داشتن مرگ، انسان را آشفته، ناراحت و اندوهگین می‌کند و او را در تنگنا قرار می‌دهد. خداوند، یهودیان را به خاطر دل بستگی شدید به

دنیا نکوهش کرده و فرموده است: ﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرَحِّزٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۹۶] (و آنان را خواهی یافت که از همه مردم و از مشرکان، برای زندگی حریص تر هستند و هر یک، دوست دارد که هزار سال زندگی کند و حال آنکه عمر طولانی، او را از عذاب نجات نخواهد داد و خداوند، به آنچه می‌کنند، بیناست». در این آیه به چند قضیه اشاره شده است؛ از آن جمله، اینکه کلمه ﴿حَيَاتِهِ﴾ به صورت نکره آمده و هر نوع زندگی و حیاتی، حتی زندگی حیوانی را شامل می‌شود؛ اما آنها به زندگی کردن علاقمندند.

مورد دیگر، انتخاب کلمه ﴿أَلْفَ سَنَةٍ﴾ می‌باشد که به معنای «هزار سال» است؛ زیرا یهودیان، هنگام ملاقات با هم، به یکدیگر می‌گفتند: هزار سال زنده باشی. از اینرو خداوند متعال، بیان نمود که آنها، خواهان این عمر طولانی هستند، اما اگر همین عمر طولانی را زندگی کنند، نهایت و سرانجامشان چیست؟! سرانجام آنها، آتش سوزان است؛ ﴿وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ﴾ [فصلت: ۱۶] «و عذاب آخرت، خوارکننده تر است و آنان، یاری نمی‌شوند».

عوام، سخن بسیار خوبی دارند که با یاد خدا، هیچ غمی نیست. به عبارتی، خدایی در آسمان است که می‌توان او را به فریاد خواند و از او خیر و نیکی طلب کرد، پس چرا تو، در زمین اندوهگین می‌شوی؟ اگر مشکل و ناراحتی خود را به پروردگارت بسپاری، آن را دور و برطرف می‌سازد: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲] «آیا (بتها بهترند یا) کسی که در مانده را جواب می‌دهد و ناخوشی را دور می‌سازد، وقتی که او را بخواند؟». ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶] «و هرگاه بندگانم، از تو درباره من می‌پرسند، پس من، نزدیکم و دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم، هرگاه که مرا بخواند».

أخلق بذی الصبر أن یحظى بحاجته      ومد من القرع لالأبواب أن یلجأ  
 «طبیعی است که شکیبا، به نیازش دست می‌یابد و به کسی که پیوسته در می‌زند، اجازه ورود داده می‌شود».

## در زندگی ات لحظات گرانبهایی وجود دارد

در خاطرات شیخ علی طنطاوی به دو نکته جذاب و مؤثر برخوردیم. نکته اول: طنطاوی، از خودش می‌گوید که برای شنا به ساحل بیروت رفته و نزدیک بود غرق شود. وی، در آستانه مرگ قرار گرفته و بیهوش افتاده بود. در آن لحظات در برابر پروردگارش فروتنی می‌کرد و دوست داشت حتی برای یک لحظه هم که شده، به زندگی باز گردد تا ایمان و عمل صالح خود را تجدید نماید.

آری! ایمان، در چنان شرایطی به آخرین حد خود می‌رسد.

نکته دوم: طنطاوی، در خاطراتش از این می‌گوید که برای زیارت کعبه به همراه کاروانی از سوریه عازم مکه شده بود؛ وقتی به بیابان تبوک رسیدند، راه را گم کردند و سه روز همچنان باقی ماندند و آب و غذایشان تمام شد و در آستانه مرگ قرار گرفتند؛ آنگاه او برخاست و در میان جمع سخنرانی وداع با زندگی را ایراد کرد، سخنرانی توحیدی و گرم و زیبایی که هم خودش گریست و هم مردم را به گریه انداخت. در آن حال احساس کرد ایمانش بالا رفته است و یاور و نجات دهنده‌ای، جز خدا نیست؛ ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

﴿الرَّحْمَنُ: ۲۹﴾ «تمام چیزهایی که در آسمانها و زمین هستند، او را می‌خوانند؛ او، هر روز در کاری است».

خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِيشُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾ ﴿آل عمران: ۱۴۶﴾ «و چه بسیار پیامبرانی که خداپرستان زیادی همراه آنها جهاد نموده و از آنچه در راه خدا به آنها رسیده، سست و ضعیف نشده‌اند و خداوند، شکیبایان را دوست دارد».

خداوند، مؤمنان قوی را که دشمنان خود را با شکیبایی و قدرت، به مبارزه می‌طلبند، دوست می‌دارد؛ آنها، سست نمی‌شوند، گرفتار ناامیدی و افسردگی نمی‌گردند، نیرویشان از بین نمی‌رود و به ذلت و ضعف و کاهلی تن نمی‌دهند؛ بلکه مقاومت می‌نمایند و پیوسته به تلاش خود ادامه می‌دهند و این، نتیجه ایمانشان به پروردگار و پیامبر و دینشان است. در حدیث آمده است: «مؤمن قوی از مؤمن ضعیف بهتر است و نزد خداوند پسندیده‌تر می‌باشد و در هر هر یک از آنها خیر و خوبی، وجود دارد».

انگشت پیامبر ﷺ در راه خدا زخمی شد. آن حضرت ﷺ فرمود:

هل أنت إلا أصبع دميت وفي سبيل الله ما لقيت

«آیا تو جز انگشتی که خونین شده و در راه خدا آسیب دیده، چیز دیگری هستی؟!»

ابوبکر ﷺ انگشتش را در سوراخ غار گذاشت تا بوسیله آن پیامبر ﷺ را از عقرب حفاظت کند، اما انگشت وی را مار یا عقربی گزید؛ آنگاه پیامبر ﷺ بر آن دم کرد و بدین سان انگشت ابوبکر ﷺ به اذن خدا خوب شد. شخصی به عنتره گفت: راز شجاعت و پیروزی بر قهرمانان چیست؟ عنتره گفت: انگشت خود را در دهان من بگذار و انگشت مرا در دهان خود بگیر؛ آن مرد، انگشتش را در دهان عنتره گذاشت و عنتره نیز انگشت خود را در دهان او کرد و هر یک، انگشت دیگری را گاز گرفت؛ آن مرد از درد فریاد کشید و طاقت نیاورد؛ آنگاه عنتره انگشت او را از دهانش بیرون آورد و گفت: با این کار بر قهرمانان چیره شده‌ام؛ یعنی با صبر و تحمل.

یکی از عواملی که مؤمن را شاد می‌کند، این است که لطف خداوند و رحمت و عفو الهی به او نزدیک است؛ پس بر اساس ایمانش احساس می‌کند که تحت مراقبت خدا قرار دارد. جهان هستی، موجودات زنده، حیوانات زبان بسته، پرندگان و خزندگان، همه، احساس می‌کنند که پروردگار و آفریننده و رازقی دارند که به آنان روزی می‌دهد؛ ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا إِسْبَاحُ

بِحَمْدِهِ، وَلَكِنَّ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴿٤٤﴾ [الإسراء: ٤٤] «هیچ چیزی نیست مگر آنکه با ستایش خداوند، تسبیح او را می‌گویید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید».

یا رب حمداً لیس غیرک یحمد  
یا من له کل الخلاق تعمد

«پروردگارا! تو را ستایش می‌کنیم و غیر از تو کسی دیگر ستایش نمی‌شود؛ ای کسی که همه آفریده‌ها، نیاز خود را برای بر آورده شدن به تو عرضه می‌دارند!»

مردم منطقه ما، هنگام کاشت، با دست خود بذرافشانی می‌کنند و فریاد بر می‌آورند: ای آفریننده آسمانها و زمین! پیش روی تو، دانه‌ای خشک را در سرزمینی خشک، می‌کاریم. ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ وَأَمْ نَحْنُ الَّذِينَ نَزَّرْنَا الْمَاءَ ﴿٦٤﴾ [الواقعة: ٦٣-٦٤] «آیا هیچ درباره آنچه می‌کارید، اندیشیده اید؟ آیا شما، آن را می‌رویانید یا ما، آن را می‌رویانیم؟ این، جذبه توحید و متوجه شدن انسانها به سوی خداوند می‌باشد که هنگام بذرافشانی خدای را یاد می‌کنند.»

عبدالحمید کشک، خطیب و سخنور توانا و نابینا، هنگام بالا رفتن از منبر، از گریبان خود شاخه درخت خرمایی را بیرون آورد که روی آن به خط زیبای کوفی نوشته شده بود: الله؛ آنگاه شیخ کشک فریاد برآورد:

أَنْظِرْ لَتَلِكِ الشَّجَرَةَ      ذَاكَ الْغُصَّوْنَ النَّضْرَةَ

«به این درخت نگاه کن که دارای شاخه‌های تر و تازه است».

مِنَ الْبُذِيِّ أَنْبَتَهَا      وَزَانَهَا بِالْخَضْرَةَ

«چه کسی آن را رویانده و آن را با رنگ سبز مزین کرده است؟»

ذَاكَ هُوَ اللَّهُ الْبُذِيُّ      قَدْرَتُهُ مَقْتَدْرَهُ

«کسی که درخت را رویانده، خداوندی است که توانا می‌باشد».

آنگاه همه مردم با صدای بلند به گریه افتادند.

خداوند، پدیدآورنده آسمانها و زمین است؛ نشانه‌های او در کاینات نقش بسته‌اند و از

یگانگی، بی‌نیازی، ربوبیت و الوهیت او سخن می‌گویند؛ ﴿رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطِلاً﴾ [آل

عمران: ١٩١] «پروردگارا! تو این را باطل و بیهوده نیافریده‌ای».

یکی از عوامل شادمانی و آرامش، این است که وجود پروردگاری را که مهر می‌ورزد، می‌آمرزد و توبه کننده را می‌پذیرد، احساس کنی. پس به رحمت پروردگارت که آسمانها و زمین را فرا گرفته است، شاد باش؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۵۶] «و رحمت من، هر چیزی را فرا گرفته است». لطف خداوند متعال، چه بزرگ و فراگیر است!

در حدیث صحیح آمده است: بادیه نشینی با پیامبر ﷺ نماز خواند؛ وقتی به تشهد رسید، گفت: بارخدایا! بر من و محمد (ﷺ) رحم نما و بر هیچ یک از همراهان ما رحم مکن. پیامبر ﷺ فرمود: «تو رحمت وسیع الهی را تنگ و بسته پنداشتی». رحمت خداوند، همه چیز را فرا گرفته است؛ ﴿وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۴۳] «نسبت به مؤمنان، مهربان است». در حدیث آمده: «خداوند، نسبت به بندگان از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است». شخصی برای آنکه از عذاب خداوند فرار کند، خودش را در آتش سوخت؛ خداوند، او را فراهم آورد و به او گفت: «ای بنده ام! چه چیز تو را به انجام این کار واداشت؟ گفت: پروردگارا! از عذاب تو و از گناهانم ترسیدم. آنگاه خداوند او را وارد بهشت کرد». [حدیث صحیح].

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ [النازعات: ۴۰] «و هرکس از جایگاه پروردگارش بترسد و خودش را از هوی و امیال نفسانی باز دارد، بهشت، جایگاه اوست».

خداوند، مرد موحدی را محاسبه کرد؛ آن شخص، یک نیکی هم نداشت، اما در دنیا به کار تجارت مشغول بوده و چون بدهکاران تنگدست خود را می‌بخشیده است، خداوند، فرمود: «ما به بزرگواری و کرم، از تو برتر و سزاوارتریم. از او بگذرید». پس خداوند، او را وارد بهشت نمود. ﴿وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ﴾ [الشعراء: ۸۲] «وکسی که امیدوارم گناهم را در روز جزا ببخشد». ﴿لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ﴾ [الزمر: ۵۳] «از رحمت خدا، ناامید نباشید».

در صحیح مسلم روایت شده که پیامبر ﷺ با مردم نماز خواند؛ مردی، بلند شد و گفت: مرتکب گناهی شده‌ام؛ حد آن را بر من جاری نمایید. پیامبر ﷺ فرمود: «آیا با ما نماز خواندی؟» گفت: بله. فرمود: «برو، خداوند تو را ببخشد».

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۱۱۰] «و هر کس، کار بدی بکند یا بر خودش ستم نماید و سپس از خداوند طلب آمرزش کند، خداوند را آمرزگار مهربان خواهد یافت».

لطف پوشیده ای وجود دارد که بنده را از هر سو به آغوش می‌گیرد؛ صاحب این لطف پوشیده، خداوند بزرگ است. خداوند، به همین لطف، محمد ﷺ را در غار سالم نگاه داشت؛ بر اصحاب کهف در غار رحم نمود و راه سه نفری را که در غار به سبب مسدود شدن دهانه غار، گرفتار شده بودند، باز کرد؛ ابراهیم علیهِ السلام را از آتش نجات داد؛ موسی علیهِ السلام را از غرق شدن رهانید؛ نوح علیهِ السلام را از طوفان و یوسف علیهِ السلام را از چاه نجات داد و ایوب علیهِ السلام را از بیماری شفا بخشید.

### نکته

از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «هر مسلمانی که مصیبتی به او برسد و او مطابق فرمان خدا بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶] و نیز بگوید: «اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها»، خداوند متعال، جایگزینی بهتر از آن را به او می‌دهد». مفهوم دعای مذکور از این قرار است: «بارخدا! در مصیبتم به من پاداش بده و عوض آن، بهترش را به من، ارزانی مدار».

شاعر می‌گوید:

خليلي لا والله ما من ملة  
تدوم على حي وإن هي جلت

«ای دوستانم! بدانید که سوگند به خدا، هیچ مصیبتی - هرچند بزرگ باشد - ماندگار نیست».

فإن نزلت يوماً فلا تخضعن لها  
ولا تكثر الشكوى إذا النعل زلت

«اگر روزی مصیبتی، آمد، در برابر آن تسلیم مشو و وقتی پا، لغزید، زیاد شکایت مکن».

فكم من كريم قد بلى بنوائب  
فصابرها حتى مضت واضمحلت

«چه بسیار افراد بزرگواری که به بلا گرفتار شده و شکیبایی ورزیده‌اند تا اینکه بلا، پایان یافته و از بین رفته است».

وكانت على الأيام نفسي- عزيزة فلما رأَت صبري على الذل ذلت

«جانم، برای روزها عزیز بود؛ وقتی شکیبایی ام را در برابر بدبختی دید، نرم و فروتن شد». شاعری دیگر می گوید:

يضيق صدري بغم عند حادثة وربما خير لي في الغم أحياناً

«وقتی اتفاقی رخ می دهد، از اندوه پیشامده، دلتنگ می شوم و شاید چنین برای من مقدر شده که گاهی اندوهگین شوم».

ورب يوم يكون الغم أوله وعند آخره روحاً وريحاناً

«چه بسا روزی که با اندوه و ناراحتی آغاز می شود، پایانی خوش و شادمان داشته باشد».

ما ضقت ذرعاً بغم عند نائبة إلا ولي فرج قد حل أو حانا

هنگام بروز مصیبت ناراحت کننده، به تنگ نمی آیم؛ چون راه حلی دارم یا زمان حل شدن آن، فرا رسیده است».

## کارهای زیبا، راه سعادت

در ابتدای دیوان حاتم طایی سخن زیبایی دیدم که در آن می گوید: وقتی با رها کردن بدی، از بدی رهایی می یابی، آن را رها کن. یعنی اگر سکوت از شر و پرهیز از آن، ممکن بود، همین کار را بکن. ﴿فَاعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [النساء: ۶۳] «پس از آنها رویگردانی نما». ﴿وَدَعْ أَدْنَاهُمْ﴾ [الأحزاب: ۴۸] «به اذیت و آزار آنان، اعتنایی نداشته باش».

دوست داشتن خیر و خوبی برای مردم، بخششی الهی و هدیه ای خجسته از سوی خداوند گشایشگر داناست. ابن عباس رضی الله عنهما با بیان نعمت خداوند ﷻ می گوید: «من سه خصلت دارم: از نزول باران در هر جا که ببارد، خدا را ستایش می کنم و خوشحال می شوم؛ حال آنکه در آنجا هیچ گوسفند و شتری ندارم. از وجود هر قاضی عادل که باخبر می شوم، برایش دعا می کنم؛ هر چند نزد آن قاضی، هیچ کاری برای رسیدگی ندارم. هر آیه ای از آیات کتاب خداوند را که یاد گرفته ام، دوست دارم مردم نیز آن را یاد بگیرند».

به راستی که این، خیرخواهی برای مردم و دوست داشتن گسترش خوبی در میان آنهاست و این، یعنی محبت قلبی با مردم و خیر خواهی برای همه.



شاعر می‌گوید:

فلا نزلت عليّ ولا بأرضي      سحائب ليس تنتظم البلادا  
«ابراهیمی که تمام شهرها را بطور یکنواخت در بر نمی‌گیرند، بر من و سرزمین من نیز  
نبارند».

یعنی وقتی باران همه جا و همه مردم را فرا نگیرد، من نمی‌خواهم که فقط بر ما ببارد و من،  
خودخواه نیستم. ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ  
مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۳۷] «کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل فرمان می‌دهند و آنچه را  
که خداوند، از لطف خویش به آنان داده، پنهان می‌دارند».

آیا گفته حاتم که از روحیه سخاوتمند و از اخلاق پربرار و سودمندش سخن می‌گوید، تو را  
تحریک نمی‌کند؟ وی، می‌گوید:

أما والذي لا يعلم الغيب غيره      ويحيي العظام وهي رميم  
لقد كنت أطوى البطن والزاد يشتهي      مخافة يوم أن يقال لييم  
«سوگند به خدایی که کسی جز او، غیب را نمی‌داند و استخوان پوسیده را زنده می‌نماید، با  
وجود غذا و علاقه‌ای که به آن وجود دارد، (چیزی نمی‌خوردم) و از گرسنگی به خود می‌پیچیدم  
(و انفاق می‌کردم) تا مبادا روزی گفته شود که من، بخیلیم».

## دانش مفید و دانش مضر

علم و دانشی که تو را به سوی خدا رهنمون می‌گردد، بر تو مبارک و خجسته باد؛ ﴿وَقَالَ  
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ [الروم: ۵۶] «و  
کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده، گفتند: شما تا روز رستاخیز بدان اندازه که خداوند،  
مقدر نموده، (در دنیا و جهان برزخ) ماندگار بوده‌اید».

یک نوع علم، ایمانی است و نوع دیگرش، کافرانه. خداوند متعال درباره دشمنان خود  
می‌گوید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ﴾ [الروم: ۷]  
«تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند و آنان از آخرت غافلند». همچنین می‌فرماید: ﴿بَلْ

أَدْرَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُمْ مِّنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾ [النمل: ٦٦] «بلکه دانش و آگاهی ایشان، درباره آخرت به پایان آمده و اصلاً در مورد آخرت، دودل و متردند و حتی نسبت به آن، کور و نابینا هستند». خداوند، درباره آنها می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ﴾ [النجم: ٣٠] «منتهای دانش ایشان، همین است». و می‌فرماید: ﴿وَأْتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ ﴿٧٥﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾ [الأعراف: ١٧٥-١٧٦] «و خبر کسی را برای آنها بخوان که (علم و دانش) آیات خود را به او دادیم؛ پس او از آن کناره‌گیری کرد و آنگاه شیطان، به دنبال او افتاد؛ پس از گمراهان شد و اگر می‌خواستیم، مقام او را به وسیله آن بالا می‌بردیم؛ ولی او، به زمین پایین رفت و از هوای نفس خود پیروی کرد؛ پس مثال او مانند سگ است».

خداوند متعال، درباره یهودیان و دانش آنها می‌گوید: ﴿كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾ [الجمعة: ٥] «مانند الاغ که کتاب، بار داشته باشد». دانش آنها، دانشی است که هدایت نمی‌کند و دلیلی است بی‌اثر؛ حجتی می‌باشد که قاطعیت ندارد و روایتی است دروغین و سخنی ناحق. پس صاحبان چنین دانشی، چگونه به سعادت می‌رسند، حال آنکه نخستین کسانی هستند که آن را زیر پاهایشان له می‌کنند؟ ﴿فَأَسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى﴾ [فصلت: ١٧] «آنان نابینایی و ضلالت را بر هدایت ترجیح دادند». ﴿وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ﴾ [النساء: ١٥٥] «(خداوند، بر آنان خشم گرفت، بدان سبب که) گفتند: دل‌هایمان، در غلاف و پرده است؛ بلکه خداوند، بر دل‌هایشان به سبب کفرشان مهر زده است».

در کنگره آمریکا، صدها هزار کتاب شگفت‌انگیز در موضوعات و رشته‌های مختلف و در مورد ملت‌ها، تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف دیدم؛ اما ملتی که صاحب این کتابخانه بزرگ می‌باشد، ملتی است کافر که جز جهان مادی را نمی‌شناسند و غیر از جهان مادی، بینایی و شنوایی و درکی دیگر ندارند. ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِّنْ شَيْءٍ﴾ [الأحقاف: ٢٦] «ما، بدیشان گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایی داده بودیم، اما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌هایشان، سودی به آنان نبخشید».

واقعاً سخنان ذیل درباره این‌ها مصداق می‌یابد:

باغ، سرسبز است؛ اما بز، مریض می‌باشد.

آب، شیرین است؛ اما دهان، تلخ است.

﴿كَمْ عَاتَيْنَهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ﴾ [البقرة: ۲۱۱] «چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان

داده‌ایم!»

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ [الأنعام: ۴] «هیچ

نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان، نزد آنان نمی‌آید مگر آنکه از آن رویگردانند».

### بر دانش و معلومات بیفزای

یکی از عواملی که به انسان آرامش خاطر می‌دهد، معلومات زیاد، دانش و آگاهی فراوان، گسترش فرهنگ، ژرف اندیشی، فهم درست و تفکر و تعمق در دلایل و شناخت راز مسایل و

فهمیدن اهداف و کشف حقایق است. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]

«تنها بندگان دانای خداوند، از خدا می‌ترسند». ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾ [یونس:

۳۹] «بلکه آن چیزی را تکذیب کردند که دانش آن را نداشتند». عالم، معمولاً آسوده خاطر و

آرام است.

یزید بكثرۃ الإنفاق منه وینقص إن به كفا شدتدا

«با انفاق و دهش، فزونی می‌یابد و اگر آن را محکم در دست بگیری و به دیگران ندهی، رو

به کاستی می‌نهد».

یکی از اندیشمندان غرب می‌گوید: من، دفتر بزرگی در کمد کتابخانه‌ام دارم که روی آن

نوشته شده: حماقت‌هایی که مرتکب شده‌ام؛ من، همه اشتباهات و کارهای نادرستی را که در

شبانۀ روز از من سر می‌زند، در این دفتر یادداشت می‌کنم تا خود را از آن، بیرون بکشم.

من، می‌گویم: علمای سلف این امت، با محاسبه دقیق و پیگیری طاقت فرسای رفتار و

اعمال خویش، در این زمینه گوی سبقت را از تور بوده‌اند؛ ﴿وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾

[القیامة: ۲] «و سوگند به نفس سرزنشگر». حسن بصری می‌گوید: مسلمان، باید بیش از آنچه

که یک شریک، از شریکش حساب می‌گیرد، خودش را محاسبه نماید.

ربیع بن خثیم، سخنان هفتگیش را از یک جمعه تا جمعه بعد می‌نوشت؛ اگر آنها را نیک می‌یافت، خدا را ستایش می‌کرد و اگر می‌دید که در طول هفته سخن و یا کار بدی از او سر زده، از خداوند طلب آمرزش می‌کرد.

یکی از سلف می‌گوید: چهل سال قبل گناهی مرتکب شده‌ام و همواره با اصرار و زاری از خداوند طلب آمرزش می‌کنم: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾ [المؤمنون: ۶۰] «و کسانی که می‌دهند آنچه را در توان دارند و دل‌هایشان هراسان است».

## خودت را محاسبه کن

دفترچه یادداشتی برای خود تهیه کن و پیش خود نگه دار تا بوسیله آن خودت را محاسبه کنی و نکات منفی خویش را به یاد آوری و زندگی‌ت را با رفع کاستی‌هایت، سپری نمایی. عمر رضی الله عنه می‌گوید: خودتان را محاسبه کنید پیش از آنکه محاسبه شوید و خود را بسنجید قبل از آنکه سنجیده شوید و خود را برای قیامت آماده نمایید.

روزانه سه اشتباه در زندگی ما تکرار می‌شود:

اول: ضایع کردن وقت.

دوم: سخن بیهوده گفتن؛ در حدیث آمده است: «از خوبی اسلام شخص است که کارهای بیهوده را رها کند».

سوم: توجه بی‌مورد و بیش از حد به مسایل پیش پافتاده مانند گوش دادن به شایعات و سخنان بی‌اساس، توجه به توقعات و انتظارات نابجا و اهتمام ورزیدن به توقعات و خیالات افراد و سواس و خیال باف و نیز نگرانی از غم و اندوه آینده و ناراحتی فعلی؛ این امر، یکی از موانع سعادت و آرامش خاطر است.

شاعری می‌گوید:

ألا عم صباحاً أيها الطلل البالي      وهي يعمن من كان في العصر الخالي

«صبح بخیر ای تپه‌های خشک! آیا پیشینیان، صبح خوبی بسر کردند؟»

وهل يعمن إلا سعيد منعم      قلیل الهموم لا یبیت بأوجال

«تنها کسی، شب را به صبح می‌رساند که اندوه کم دارد و شب را با هراس و ترس

نمی‌گذراند».

پیامبر ﷺ به عمویش عباس رضی الله عنه دعایی آموخت که سعادت هر دو جهان را در بر دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ» «بار خدایا! عفو و تندرستی را از تو می‌خواهم». این، دعای جامعی است که خیر دنیا و آخرت در آن خواسته شده است؛ ﴿فَقَاتِلْهُمْ أَلَلَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ﴾ [آل عمران: ۱۴۸] «پس خداوند، پاداش دنیا و بهترین پاداش آخرت را به آنها داد». ﴿فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى﴾ [طه: ۱۲۳] «پس گمراه نمی‌شود و بدبخت نمی‌گردد».

## احتیاط کنید

یکی از عوامل سعادت بنده، احتیاط کردن و استفاده از اسباب به همراه توکل بر خداوند ﷻ می‌باشد. پیامبر ﷺ با اینکه در میدان توکل بر خدا، سرور همه بود، در برخی از جنگ‌ها در حالی می‌جنگید که زره پوشیده بود. شخصی به پیامبر ﷺ گفت: ای پیامبر خدا! زانوی شترم را ببندم یا با توکل بر خدا آن را رها کنم؟ فرمود: «شتر را ببند و (بر خدا) توکل کن».

پس استفاده از اسباب و توکل بر خدا، پایه و اساس توحید است و ترک اسباب به نام توکل بر خدا، جهالت و بی‌توجهی به شریعت است. همچنانکه استفاده از اسباب بدون توکل بر خدا، آسیب و آفتی برای توحید می‌باشد. ابن جوزی در این باره می‌گوید: مردی، ناخنش را کوتاه می‌کرد؛ انگشتش، زخمی شد و چون آن را نبست و از اسباب استفاده نکرد، مرد. شخصی، بی‌پروا، وارد طویله الاغ شد؛ الاغ، به شکم آن مرد لگد زد و بدین سان آن شخص مرد.

در مورد طه حسین نویسنده مصری گفته‌اند که او، به یک راننده گفت: آهسته برو تا زود برسیم. اصل این مثل، این است که گفته‌اند: عجله، به آخر نمی‌رسد.

شاعر می‌گوید:

قد يدرك المتأني بعض حاجته      وقد يكون مع المتعجل الزلل  
 «چه بسا فردی که آهسته پیش می‌رود، به برخی از نیازهایش دست می‌یازد و چه بسا فرد عجول، می‌لغزد و به مقصد نمی‌رسد».

## دل مردم را به دست بیاور

یکی از عوامل خوشبختی و سعادت، بدست آوردن دل مردم و جلب محبت و مهربانی آنهاست. ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ [الشعراء: ۸۴] «از من در میان دیگران نام نیکی بگذار». مفسران گفته‌اند: یعنی چنان کن که مردم، مرا به خوبی یاد کنند».

خداوند متعال در مورد موسی علیه السلام فرموده است: ﴿وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي﴾ [طه: ۳۹] «و محبتی از سوی خود بر تو افکندم». یعنی: بدین سان که هر کس، تو را ببیند، بی‌اختیار تو را دوست بدارد. در حدیث صحیح آمده است: «شما گواهان خدا روی زمین هستید». زبان مردم، قلم حق است. همچنین در حدیث صحیح آمده است که: «جبرئیل در میان اهل آسمان بانگ بر می‌آورد: خداوند، فلانی را دوست دارد؛ پس شما نیز او را دوست بدارید. آنگاه اهل آسمان او را دوست می‌دارند و در زمین مورد قبول مردم واقع می‌گردد».

یکی از زمینه‌های محبت و دوستی، گشاده رویی، نرم زبانی، خوش اخلاقی و نرم خوئی است. نرم خوئی، عاملی قوی در جلب محبت مردم می‌باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «در هر چیزی که نرمی وجود داشته باشد، آن را زیبا می‌کند و از هر چیزی که نرمی گرفته شود، آن را زشت می‌نماید». و می‌فرماید: «هر کس از نرمی محروم شود، از همه خوبی‌ها محروم شده است».

یکی از حکما می‌گوید: نرمی، این امکان را به ما می‌دهد که از سوراخ عبور کند. غربی‌ها گفته‌اند: عسل را بردار، اما کندو را نشکن. در حدیث صحیح آمده است: «مؤمن، مانند زنبور عسل است؛ خوب و پاک می‌خورد و از او خوبی و پاکی می‌تراود و هرگاه بر شاخه‌ای بنشیند، آن را نمی‌شکند».

## به سرزمین‌های مختلف سفر کن و

### نشانه‌های قدرت خدا را ببین

از جمله چیزهایی که شادی و سرور می‌آورد، سفر و سیاحت در شهرها و سرزمین‌های مختلف است. در آغاز این کتاب در این مورد سخنانی ارائه نمودیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [یونس: ۱۰۱] «بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین

چه هست». ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۱] «بگو: در زمین سفر کنید». ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا﴾ [یوسف: ۱۰۹] «آیا در زمین سفر نکرده‌اند تا بنگرند؟».  
شاعر می‌گوید:

ولا تلبث بربع فيه ضيم  
و يذيب القلب إلا إن كبلتا  
در سرزمین پرستم و ناشایستی که دل را از بین می‌برد، نمان؛ مگر آنکه با غل و زنجیر بسته شده باشی».

و غرب فالتغرب فيه نفع  
و شرق إن بريقك قد شرقتا  
«اگر بغض اندوه، گلویت را گرفته به شرق و غرب سفر کن که سفر فایده دارد». هر کس، سفرنامه ابن بطوطه را با توجه به گزاره‌گویی‌هایی که در آنست، بخواند، چیزهای عجیبی از آفرینش الهی را می‌بیند و در می‌یابد که در جهان هستی، آموزه‌ها و عبرت‌های بزرگی برای مؤمن وجود دارد. بدین ترتیب می‌فهمد که یکی از عوامل آرامش، این است که رخت سفر ببندد و از جایی به جای دیگر برود تا کتاب گشوده جهان هستی را مطالعه نماید.  
ابوتمام در مورد سفر می‌گوید:

بالشام أهلي و بغداد الهوى وأنا  
بالرقتين و بالفسطاط جیراني  
«خانواده‌ام در شام و فکر و خیالم در بغداد؛ من، در رقتینم و همسایگانم، در فسطاط».  
﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۱] «بگو: در زمین سفر کنید». ﴿فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [التوبة: ۲] «در زمین سیاحت کنید». ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَعْرَبَ الشَّمْسِ﴾ [الکهف: ۸۶] «تا اینکه به محل غروب خورشید رسید». ﴿لَا أَبْرُحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ [الکهف: ۶۰] «من، از پای نمی‌نشینم تا اینکه به محل جمع شدن دو دریا برسم یا اینکه روزگاری طولانی راه می‌روم».

## تهجد بگزار

تهجد، یکی از عوامل شرح صدر و آرامش خاطر می‌باشد. پیامبر ﷺ فرموده است: «اگر بنده‌ای، شبانگاه برای عبادت برخیزد، خدا را یاد کند و سپس وضو بگیرد و نماز بخواند، هنگام صبح بانشاط و سرحال خواهد بود». ﴿كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ﴾ [الذاریات: ۱۷]

«آنان، شب‌ها کم می‌خوابیدند». ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ [الإسراء: ۷۹] «در پاسی از شب برخیز و نماز تهجد بگزار».

بیدار شدن در شب برای عبادت، بیماری را از جسم بیرون می‌کند. حدیث صحیحی در ابو داود روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «ای عبدالله! مانند فلانی نباش که او، شب‌ها برای عبادت بیدار می‌شد، اما قیام شب را ترک کرد».

«مرد خوبی است عبدالله اگر شب برای عبادت بر می‌خاست».

بر چیزهای فانی و زودگذر تأسف مخور؛ تمام آنچه در دنیا وجود دارد، فنا می‌شود و از بین می‌رود، جز خداوند متعال: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸] «همه چیز جز خدا از بین می‌رود». ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ [الرحمن: ۲۶] «همه چیزها و همه کسانی که روی زمین هستند، فنا می‌شوند». ﴿وَبِئَقْبَىٰ وَجْهِ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۷] «و تنها پروردگارت که دارای شکوه و عظمت است، باقی می‌ماند».

انسانی که به خاطر دنیای خود تأسف می‌خورد، مانند کودکی است که به خاطر گم شدن اسباب بازی‌ش گریه می‌کند.

## نکته

هم و حزن، هر دو به هم نزدیک هستند و از مشکلات روحی و از اموری می‌باشند که روح را عذاب می‌دهند. فرقی‌شان، این است که هم یعنی غم خوردن به خاطر مصیبت آینده و حزن، یعنی اندوهگین شدن به خاطر از دست دادن یک چیز دوست داشتنی؛ به هر حال هر دو، رنج و درد و عذابی برای روح هستند؛ اگر ناراحتی، به خاطر گذشته باشد، به آن، حزن می‌گویند و اگر برای آینده باشد، آن را «هم» می‌نامند.

«اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة؛ اللهم إني أسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وأهلي ومالي؛ اللهم استر عوراتي وآمن روعاتي؛ اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي وأعوذ بعظمتك أن أغتال من تحتي» «بارخدایا! عافیت و تندرستی دنیا و آخرت را از تو می‌خواهم؛ بارخدایا! من از تو عفو و عافیت در دین و دنیا و خانواده و دارایی ام را می‌خواهم؛ بارخدایا! عیب‌های مرا بپوشان و هراس‌هایم را به امنیت



و آرامش خاطر تبدیل کن و مرا از هر سو حفاظت نما و به عظمت تو پناه می‌برم که از زیر پایم  
ربوده (و دچار لغزش) شوم».

شاعر می‌گوید:

أَيَادِيهِ الْحَدِيثَةِ وَالْقَدِيمَةِ      أَلَمْ تَرَ أَنَّ رَبَّكَ لَيْسَ تَحْصِي

«آیا نمی‌بینی که جود و کرم فعلی و گذشته پروردگارت، قابل شمارش نیست؟»

تَسْلُ عَنْ الْهَمِّ فَمَلِيسَ شَيْءٍ      يَقِيمُ وَلَا هَمِّ مَكَ بِالْمَقِيمِ

«خودت را از غم‌ها و ناراحتی‌ها بیرون بیاور؛ چرا که هیچ چیزی، ماندگار نیست و  
ناراحتی‌های تو نیز ماندگار نخواهند بود».

لَعَلَّ اللَّهَ يَنْظُرُ بَعْدَ هَذَا      إِلَيْكَ بِنَظَرَةٍ مِنْهُ رَحِيمَةٍ

«شاید خداوند بعد از این، به سوی تو نظر رحمتی بنماید».

## قیمت تو، بهشت است

شاعر می‌گوید:

نَفْسِي - الَّتِي تَمْلِكُ الْأَشْيَاءَ ذَاهِبَةً      فَكَيْفَ أُبْكِي عَلَى شَيْءٍ إِذَا ذَهَبَا

«خودم که صاحب چیزها هستم، از بین می‌روم؛ پس چگونه به خاطر از دست دادن چیزی  
گریه کنم؟»

دنیا با تمام طلا، نقره، مقام‌ها، کاخ‌ها و قصرهایش، ارزش یک قطره اشک را ندارد. در  
ترمذی از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «دنیا و آنچه که در دنیا است، ملعون هستند  
بجز ذکر خدا و آنچه که به آن نزدیک و شبیه است و دانشمند و دانش آموز».

متاع و دارایی‌های دنیا، فقط امانت‌هایی هستند که مدتی در اختیار ما می‌باشند. لبید،  
می‌گوید:

وَمَا الْمَالُ وَالْأَهْلُونَ إِلَّا وَدَائِعٌ      وَلَا بَدَّ يَوْمًا أَنْ تَرَدَّ الْوَدَائِعُ

«مال و خانواده، امانت‌هایی بیش نیستند و امانت‌ها باید روزی برگردانده شوند».

ثروت‌های هنگفت، املاک و ماشین‌ها، یک لحظه هم زمان مرگ انسان را به تأخیر  
نمی‌اندازند. حاتم طایی می‌گوید:

لعمرك ما يغني الشراء عن الفتى إذا حشرت يوماً وضاق بها الصدر  
«سوگند می خورم آنگاه که مرگ فرا می رسد و نفس به آخر می آید، ثروت و دارایی، برای انسان هیچ کاری نمی کند».

حکما گفته اند: به هر چیزی ارزش و جایگاه معقول آن را بده؛ دنیا و آنچه در آن است، ارزش مؤمن را ندارد؛ ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ﴾ [العنكبوت: ۶۴] «و زندگانی دنیا، سرگرمی و بازیچه ای بیش نیست».

حسن بصری می گوید: هیچ چیزی جز بهشت را ارزش و بهای خود مدان؛ وجود مؤمن، گرانبهاست، اما برخی آن را ارزان می فروشند. کسانی که به خاطر از دست دادن دارایی، نابودی خانه و آتش گرفتن اتومبیل خود بی صبری می کنند و بر عکس، به خاطر نقص ایمان و گناهان و کوتاهی های خود در عبادت پروردگار، تأسف نمی خورند، خواهند دانست که آنها به اندازه نوحه و گریه ای که برای دنیا سر داده و به خاطر گناهان تأسف نخورده اند، در اشتباه بوده و کار نابجایی کرده اند؛ چرا که قضیه، قضیه ارزش ها، جایگاه ها و مسئولیت هاست. ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾ [الإنسان: ۲۷] «بی گمان این ها، دنیا را دوست دارند و روز دشوار و سخت (آخرت) را ترک می کنند».

## محبت واقعی

از دوستان خدا باش تا خوشبخت شوی؛ خوشبخت ترین مردم، کسی است که بالاترین هدف خود را محبت خداوند قرار داده است. چه زیبا می فرماید: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴] «خدا، آنها را دوست می دارد و آنها، خداوند را دوست می دارند». یکی از مفسرین می گوید: اینکه می گوید: آنها، خدا را دوست می دارند، عجیب نیست؛ بلکه عجیب، این است که می گوید: او، آنها را دوست می دارد. خداوند، ذاتی است که به بندگانش روزی می دهد، آنان را سرپرستی می نماید و سپس آنها را دوست می دارد؛ ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱] «بگو: اگر شما خدا را دوست دارید، پس از من پیروی کنید تا خدا، شما را دوست بدارد».

به برترین خصوصیت علی بن ابی طالب علیه السلام بنگر؛ همان خصوصیتی که همچون تاجی بر سر او می درخشد؛ منظوم فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او می باشد که: «او، مردی است که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش نیز او را دوست دارند».

یکی از اصحاب **﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾** [الإخلاص: ۱] را دوست داشت و از اینرو در هر رکعت نماز همین سوره را می خواند و آن را تکرار می نمود و دلش را با این سوره زنده می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «محبتت با این سوره، تو را وارد بهشت می کند».

چه زیباست دو بیت شعری که در گذشته در شرح حال یکی از علما می خواندم:

إذا كان حب الهائمین من الوری      بلیلی و سلمی اللب والعقلا

فماذا عسی أن يفعل الهائم الذی      سری قلبه شوقاً إلى العالم الأعلى

«وقتی محبت و عشق به لیلی و سلمی، عقل عاشقان سرگشته آنها را سلب می نماید، پس

فردی که قلبش، مشتاق ملکوت اعلی است، چگونه خواهد بود؟»

**﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُوَ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ**

**بِذُنُوبِكُمْ﴾** [المائدة: ۱۸] «یهودیان و نصاری، گفتند: ما، پسران و دوستان خدا هستیم؛ بگو:

پس چرا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می دهد؟»

عشق به یک زن، معجون لیلی را کشت و قارون را محبت مال و دارایی، هلاک کرد و فرعون

را محبت مقام، نابود نمود؛ اما حمزه و حنظله به خاطر محبت خدا و پیامبرش، کشته شدند؛ به

راستی که چه تفاوت زیادی با هم دارند!

## نکته

در هر سال، سیصد افسر پلیس در آمریکا دست به خودکشی می زنند؛ معمولاً سالیانه ده پلیس در نیویورک خودکشی می کنند؛ از سال ۱۹۸۷ میلادی شمار افسران پلیسی که در آنجا دست به خودکشی می زنند، روز به روز بیشتر می شود. این پدیده، دولت آمریکا را نگران کرده است. اتحادیه ملی افسران پلیس، این پدیده را مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که بارزترین علت خودکشی افسران، ناراحتی دایم عصبی و روانی است که از آن رنج می برند؛ از اینرو همواره از آنها درخواست می شود که هنگام بروز بحرانها، استوار و پابرجا باشند و

فشارهای ناشی از دیدن جنایت را تحمل نمایند و رنج‌ها و دردهای برآمده از تعامل و برخورد با مجرمان و دیدن اجساد کودکان و زنان و پیرزنان قربانی را تحمل کنند.

دومین عامل خودکشی افسران پلیس در آمریکا، به همراه داداشتن اسلحه به اقتضای شغل آنان است که این امر، عمل خودکشی را برایشان آسان می‌گرداند. مشخص شده است که هشتاد در صد حوادث خودکشی افسران، با سلاح مخصوص خودشان انجام می‌شود؛ در سه روز متوالی سه افسر، با اسلحه کمری خود، خودکشی کردند.

## غم مخور؛ شریعت، آسان است

یکی از مواردی که دل مسلمان را شاد می‌نماید، آسانی و سهولت شریعت اسلامی است.

﴿طه ۱﴾ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ﴿۱﴾ [طه: ۱-۲] «ما، قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم که خویشتن را به رنج و زحمت بیندازی». ﴿وَنُيْسِرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ﴿۸﴾ [الأعلى: ۸] «و تو را برای انجام شریعت آسانی موفق می‌گردانیم». ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آتَتْهَا﴾ [الطلاق: ۷] «خداوند، هیچکس را جز بدان اندازه که به او داده است، مکلف نمی‌کند». ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [الحج: ۷۸] «و در دین برای شما مشکلی قرار نداده است». ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «و بارهای سنگین و طوق‌هایی را که بر آنان بود، از دوش آنها پایین می‌گذارد». ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۶﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿۶﴾ [النشر: ۵-۶] «بی‌گمان همراه سختی، آسانی است؛ همانا همراه سختی آسانی است». ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الدِّينِ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۖ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿۳۸﴾ [البقرة: ۲۸۶] «پروردگارا! اگر ما، فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را مؤاخذه مکن؛ پروردگارا! بر ما بار سنگینی مگذار آنگونه که بر کسانی که پیش از ما بودند، گذاشتی. و آنچه را که یارای آن را نداریم، بر دوش ما مگذار و ما را عفو کن و ما را بیامرز و بر ما رحم نما؛ تو، یاور ما هستی؛ پس ما را بر کافران یاری ده».

در حدیث آمده است: «اشتباه و فراموشی و آنچه که تحت زور و اجبار بکنند، از امت من رفع شده است». (یعنی گناهی نیست).

«بی‌گمان دین، آسان است و هیچکس، دین را بر خود سخت نمی‌گیرد مگر آنکه بر او چیره می‌شود».

«درستی کنید و میانه‌روی در پیش بگیرید و با نشاط عمل نمایید».

«همانا من با دین توحیدی و آسان، مبعوث شده‌ام».

«بهترین دینتان، آسانترین آن است».

به یکی از شعرای معاصر، پیشنهاد شد که در یکی از دولت‌ها پست وزارت را به عهده بگیرد به شرط آنکه فعالیت‌ها و طرح‌های بحق خود را ترک کند. او، گفت:

خذوا کل دنیا کم واترکوا فؤادی حراً طلیقاً غریباً

«تمام دنیایان را بگیرید، اما دلم را رها بگذارید تا به هر کجا سفر نماید».

فإنی أعظمکم ثروة وإن خلت مونی وحیداً سلیباً

«من، از همه شما ثروت بیشتری دارم؛ اگرچه شما، مرا تنها و فقیر بیندارید».

## قواعد و اصول دستیابی به آرامش

در مجله «اهلاً وسهلاً» در تاریخ ۱۴۱۵/۴/۳ هجری مقاله ای تحت عنوان «بیست روش برای دور کردن اضطراب» به قلم دکتر حسان شمسی پاشا درج شده بود؛ بخشی از داده‌ها و مفاهیم این مقاله عبارتند از:

زمان مرگ، از قبل مشخص شده و همه چیز، طبق تقدیر و قضای الهی صورت می‌گیرد. پس انسان نباید به خاطر آنچه اتفاق می‌افتد، تأسف بخورد؛ رزق و روزی انسان در آسمان و نزد خداوند است و هیچکس آن را در اختیار ندارد و نمی‌تواند در آن دخل و تصرفی نماید و هیچ انسانی، قادر به جلوگیری از آن نیست. گذشته، با همه رنج‌ها و غم‌هایش تمام شده و هرگز باز نخواهد گشت؛ حتی اگر تمام جهان، برای بازگرداندن آن جمع شوند. آینده، در دنیای غیب است و هنوز نیامده و اجازه ورود نیافته است؛ پس بگذار تا زمان آمدنش، فرا رسد. نیکی به مردم، دل را شاد می‌کند و به انسان شرح صدر و آرامش می‌بخشد. آرامش و پاداش کسی که نیکی می‌کند، بیش از آرامش کسی است که به او نیکی می‌شود. یکی از ویژگی‌های مؤمن، بی‌اعتنایی به انتقاد ستمگرانه است؛ باید دانست که هیچکس، از دشنام و ناسزا درامان نمانده

است؛ حتی خداوند که پروردگار جهانیان است و کامل و بزرگوار و زیباست. در اشعاری چنین سروده‌ام:

فعلام تحرق أدمعاً قد وضعت      ويظل يقلق قلبك الإرهاب

«چرا اشک می‌ریزی و می‌گذاری که هراس، دلت را آشفته نماید»؟

وكلّ بهارياً جليلاً كلماً      نام الخلی تفتحت أبواب

«آن را به پروردگار بزرگ بسپار که هرگاه مردم بخوابند و بی‌خبر باشند، درهایی گشوده

می‌شود».

### از عشق و دلدادگی بپرهیز

از عشق بپرهیز؛ چون عشق، اندوهی همیشگی و مستمر است. یکی از نشانه‌های خوشبختی مسلمان، این است که از آه و فغان و دلباختگی و عشق شاعران و شکایتشان از هجران و فراق و وصال بدور باشد. چون گرفتار شدن به چنین اموری، نشانه تهی بودن قلب است؛ ﴿أَفَرَعَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَيَّ وَعَتَمَ عَلَيَّ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَيَّ بَصَرَهُ غِشْلَوَةً﴾ [الجاثية: ۲۳] «هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را معبود خویش قرار داده و خداوند، او را با وجود دانش و آگاهی، گمراه نموده و بر شنوایی و قلبش مهر زده و بر بینایی او پرده‌ای قرار داده است؟»

وأنا الذي جلب المنية طرفه      فمن المطالب والقتيل القتال

«من، کسی هستم که نگاهش، مرگ را به سوی خود کشانده است؛ پس خواننده کیست و

مقتول قاتل چه کسی می‌باشد؟»

یعنی من سزاوار رنج‌ها و دردهایی هستم که چشیده‌ام. چون من، بزرگترین عامل اتفاقاتی

هستم که برایم رخ داده‌اند.

شاعر اندلسی به کثرت عشق و دلباختگی خود افتخار می‌کند و می‌گوید:

شكا أم الفراق الناس قبلي      وروّع بالجوي حي وميت

«مردمان پیش از من نیز از درد فراق و جدایی شکایت کرده‌اند و مرده و زنده، به خاطر عشق

و دلباختگی، هراسان گشته‌اند».

وَأَمَّا مِثْلَمَا ضَمَّتْ ضُلُوعِي فَإِنِّي مَا سَمِعْتُ وَلَا رَأَيْتُ

«اما مانند آنچه در درون من است، نشنیده و ندیده‌ام».

اگر در درون این شاعر، پرهیزگاری و ذکر و روحانیت و ربانیت، جای می‌گرفت، به حق می‌رسید، دلیل را می‌شناخت، راه هدایت را می‌دید و صراط مسقیم را در پیش می‌گرفت. ﴿وَأَمَّا يَنْزِعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ [الأعراف: ۲۰۰] «و اگر از سوی شیطان وسوسه‌ای، به تو رسید، به خدا پناه ببر». ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَئِيفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [الأعراف: ۲۰۱] «همانا پرهیزگاران، هنگامی که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند، به یاد (عداوت شیطان و عقاب و ثواب پروردگار) می‌افتند (و در پرتو یاد خدا و به خاطر آوردن کینه شیطان) بینا می‌گردند».

ابن قیم در کتاب «الداء والدواء» و نیز در کتاب «الجواب الكافي لمن سأل عن الدواء الشافي»، به صورت کامل و رضایت بخش به این قضیه پرداخته است؛ علاقمندان می‌توانند به این کتاب‌ها مراجعه نمایند. برخی از عوامل و زمینه‌های عشق و دلباختگی، عبارتند از:

- ۱- تهی بودن قلب از محبت خداوند و از ذکر و شکر و عبادت او.
- ۲- چشم چرانی و نگاه به نامحرمان؛ باید دانست چشم چرانی، غم‌ها و رنج‌های زیادی برای دل، به ارمغان می‌آورد؛ ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾ [النور: ۳۰] «به مؤمنان بگو: چشمان خود را پایین بگیرند». در حدیث آمده است: «نگاه، تیری از تیرهای شیطان است».

وَأَنْتَ مَتَى أُرْسَلْتَ طَرْفَكَ رَائِدًا إِلَى كُلِّ عَيْنٍ أَتَعْبَتُكَ الْمَنَاطِرَ

«هرگاه چشم خود را به هر سو خیره نمایی، منظره‌ها و چشم اندازهایی که می‌بینی، تو را در رنج و خستگی خواهند انداخت».

رَأَيْتَ الَّذِي لَا كَلَهَ أَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ وَلَا عَنِ بَعْضِهِ أَنْتَ صَابِرٌ

«بدین سان چیزی می‌بینی که نه توان همه‌اش را داری و نه می‌توانی بر قسمتی از آن، صبر

کنی».

۳- کوتاهی در عبادت و ذکر و دعا و نمازهای نفلی؛ ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ [العنکبوت: ۴۵] «بی‌گمان نماز، انسان را از کارهای بد و از زشتی‌ها باز می‌دارد

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴] «تا اینگونه بدی و زشتی را از او دور کنیم. بی‌گمان او، از بندگان مخلص ما بود».

برای درمان عشق و رهایی از دل‌باختگی، راه‌های زیادی وجود دارد؛ از جمله:

- ۱- خود را به نشان بندگی برآستان مولی انداختن و از او طلب رهایی و بهبودی نمودن.
- ۲- حفظ شرمگاه و کنترل چشم‌ها؛ ﴿وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾ [النور: ۳۰] «و شرمگاه‌های خود را حفظ نمایند». ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ﴾ [المؤمنون: ۵] «و کسانی که شرمگاه‌های خود را حفظ می‌کنند».
- ۳- ترک شهر و دیار و خانه و یاد کسی که دلبسته‌اش شده‌اید.
- ۴- مشغول شدن به اعمال صالح و کارهای شایسته؛ ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا﴾ [الانبیاء: ۹۰] «بی‌گمان آنها، در انجام کارهای خوب شتاب می‌ورزند و با بیم و امید ما را می‌خوانند».
- ۵- ازدواج؛ ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۳] «با زنانی که برای شما حلالند و دوست دارید، ازدواج کنید». ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ [الروم: ۲۱] «و از نشانه‌های او، این است که برایتان از خودتان همسرانی آفریده تا در کنارشان بیارامید». در حدیث آمده است: «ای گروه جوانان! هرکس از شما توانایی دارد، ازدواج کند».

## حقوق برادری

یکی از چیزهایی که برادر مسلمانان را شادمان می‌کند، این است که او را با همان اسمی صدا بزنی که دوست دارد.



أَكْنِيهِ حِينَ أَنْادِيهِ لِأَكْرَمِهِ وَلَا أَلْقِبُهُ وَالسُّوءَةُ اللَّقْبُ  
«وقتی او را صدا می‌زنم، کنیه‌اش را می‌گویم تا بدین سان او را گرامی بدارم و بر او لقب  
بدی نمی‌نهم».

همچنین ملاقات برادر مسلمان با چهره باز و خندان، سبب می‌شود تا برادر مسلمانان،  
خوشحال گردد؛ در حدیث آمده است: «هیچ عمل نیکی را کوچک بدان، اگرچه ملاقات  
برادرت با چهره‌ای باز باشد». «لبخند زدن به چهره برادرت، صدقه است».

فرصت دادن به برادر مسلمان تا با تو درباره احوال خویش سخن بگوید؛ همچنین پرسیدن  
از اوضاع عمومی و خصوصی‌اش در مواردی که سؤال اشکالی ندارد، او را شادمان می‌گرداند.  
علاوه بر این باید به امور برادر مسلمان اهتمام ورزید: «هر کس به امور مسلمانان اهمیت  
ندهد، از آنان نیست».

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱] «و مردان و زنان مؤمن،  
یاوران یکدیگرند».

یکی از مواردی که برادر مسلمانان را شاد می‌نماید، این است که او را به خاطر گذشته مورد  
سرزنش و ملامت قرار ندهی و با شوخی و استهزا، او را نیازی. در حدیثی از پیامبر ﷺ روایت  
شده که فرموده است: «با برادرت جر و بحث و شوخی نکن و به او وعده ای مده که خلاف  
نمایی».

## ارتکاب گناه اسراری دارد؛ ولی مرتکب گناه مشو

برخی از اهل علم گفته‌اند: گناه، مهري است که بر هرکس زده شود، زمینه حق‌پذیری در او  
کاهش می‌یابد. اسرار آن بعد از توبه عبارتند از: شکستن کمر خودپسندی، کثرت استغفار و  
توبه و بازگشت به سوی خدا، احساس ندامت و تحقق تقدیر و قضای الهی و نیز سر تسلیم در  
برابر تقدیر و قضا فرود آوردن از طریق عبودیت و بندگی. همچنین تجلی مفاهیم اسمای حسناى  
خداوند و صفات والایش مانند (الرحيم) «مهربان»؛ (الغفور) «آمرزگار» و (التواب) «توبه  
پذیر»، از دیگر اسرار توبه می‌باشد.

**به دنبال روزی برو، اما آزمند مباش**

پاک و منزّه است خداوند آفریننده، و روزی دهنده؛ همان خدایی که روزی کرم را در لابلای خاک به او می‌دهد و به ماهی در آب، و به پرنده در هوا و به مورچه در تاریکی‌ها و به مار در میان صخره‌ها، روزی می‌رساند.

ابن جوری، داستانی تعریف کرده است که ماری کور، بالای درخت خرمایی بود؛ گنجشکی، تکه گوشتی به دهان می‌گرفت و بالای درخت می‌رفت و چون به مار نزدیک می‌شد، جیک جیک می‌کرد؛ آنگاه مار، دهانش را باز می‌نمود و گنجشک، تکه گوشت را در دهان مار می‌گذاشت. بسی پاک و منزّه است خداوند که گنجشکی را مسخر می‌کند تا غذای مار را فراهم نماید؛ ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أُمَّثَلُكُمْ﴾ [الأنعام: ۳۸] «و هیچ جنبنده ای روی زمین نیست و هیچ پرنده‌ای که با دو بالش پرواز می‌کند، وجود ندارد، مگر آنکه گروههایی همچون شمايند (و نظام حیات و ویژگی‌های خاص خود را دارند و خداوند، به آنها روزی می‌دهد)».

### وإذا ترى الثعبان ينفث سمه فاسأله من ذا بالسموم حشاكَا

«هرگاه ماری دیدی که زهر خود را بیرون می‌ریزد، از او بپرس که چه کسی، تو را با این سمها پر کرده است؟»

### و اسأله كيف تعيش يا ثعبان أو تحيا و هذا السم يملأ فاكَا

«و از او بپرس که ای مار! چگونه زندگی می‌کنی یا چگونه زنده هستی و حال آنکه دهانت پر از سم است؟»

رزق و روزی مریم رضی الله عنها، صبح و شام برای او در محراب فراهم می‌شد. به او گفتند: ای مریم! این رزق و روزی، از کجا برایت می‌آید؟ گفت: این، خوراکی از جانب خداست؛ بی‌گمان خداوند، به هرکس که بخواهد، بدون حساب، روزی می‌دهد.

غم مخور؛ روزی تو تضمین شده است؛ ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقْتُمْ نَحْنُ نَرَزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۵۱] «و فرزندانان را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید؛ ما، شما و آنها را روزی می‌دهیم».

بشریت باید بدانند که روزی دهنده پدر و فرزند، ذاتی است که فرزندی ندارد و از کسی زاده نشده است. ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾ [الإسراء: ۳۱] «و فرزندانان را از ترس فقر نکشید. ما، آنها و شما را روزی می‌دهیم». صاحب گنج‌های بزرگ،

ضامن روزی است؛ پس وقتی خداوند، کفیل و ضامن است، پشیمانی و اضطراب برای چه؟! ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ﴾ [العنكبوت: ۱۷] «روزی را نزد خدا بجوید و او را عبادت کنید و شکرش را بجای آورید». ﴿وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ﴾ [الشعراء: ۷۹] «و کسی که به من، خوراک و آب می دهد».

## نکته

نماز، در شاد شدن دل و تقویت و سامان گرفتن آن، بزرگترین نقش را دارد. در نماز، رابطه روح و قلب با خداوند برقرار می گردد و قرب خداوندی، بدست می آید. روح و قلب، از ذکر خداوند لذت می برند و با مناجات خدا و ایستادن در پیشگاه او و بکار بردن همه اعضای بدن و توانایی های آن برای انجام بندگی خدا، شاداب و باطراوت می گردند. انسان، در نماز از مردم و گفتگوهایشان جدا می شود و قوای قلب و اعضای بدن، به سوی پروردگار متعال جذب می گردند. هنگام نماز انسان، از دست دشمن خود راحت می شود. نماز، بزرگترین میدان روح بخش و شادی آور است. نماز، غذایی است که فقط با دل های سالم سازگار می باشد؛ برای دل های مریض نیز همانند جسم ها، فقط غذاهای خوب، مناسب می باشد. پس نماز، بزرگترین یاور مسلمان برای بدست آوردن منافع دنیا و آخرت و دور کردن بدی های دنیا و آخرت است، انسان را از گناه باز می دارد، بیماری های قلب را دور می کند، به اعضا و جوارح نشاط می بخشد، روزی انسان را فراهم می کند، ستم را دور می گرداند و مظلوم را یاری می رساند، امیال و هوس ها را ریشه کن می نماید، نعمت را حفاظت و بلا را دفع می کند و رحمت را فرود می آورد و اندوه را دور می سازد.

## شریعت آسان...

پادشاه های فراوانی که در شریعت مقرر شده، بنده مسلمان را شادمان می کند. این امر در ده عملی که گناهان را می زداید، متجلی می شود؛ مانند توحید که گناهان را پاک می کند. از نیکی هایی که گناهان را می زداید و پاک می نماید، می توان نماز جمعه را نام برد که گناهان یک جمعه تا جمعه بعد را می زداید. همچنین عمره تا عمره دیگر و حج و روزه و امثال آن، از اعمال صالحی هستند که باعث زدوده شدن گناهان می شوند. مضاعف شدن اعمال صالح از ده برابر تا

هفتصد برابر و بیشتر از آن، مؤمن را شاد می‌کند؛ یکی دیگر از مواردی که گناهان را پاک می‌نماید و مایه شادمانی مؤمن است، توبه می‌باشد که به سبب آن گناهان گذشته صاف و زدوده می‌شوند. مصیبت‌ها و بلاها نیز کفاره گناهانند؛ زیرا هر آزاری که به مؤمن می‌رسد، خداوند، در عوض، گناهان او را می‌آمرزد؛ همچنین دعاهایی که مسلمانان پشت سر مؤمن برای او می‌کنند و نیز سختی‌هایی که هنگام مرگ، به مؤمن دست می‌دهد، باعث می‌شود تا گناهانش زدوده و پاک گردند. همین طور شفاعت سرور انسانیت محمد مصطفی ﷺ و رحمت خداوندی که مهربان‌ترین مهربانان است، سبب می‌شود تا گناهان بنده بخشیده شوند؛ ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ [ابراهیم: ۳۴] «اگر نعمت‌های خداوند را برشمارید، نمی‌توانید آنان را به شمارش درآورید». ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةَ وَبَاطِنَةً﴾ [لقمان: ۲۰] «و نعمت‌های خود را به صورت ظاهری و باطنی، بر شما گسترده و افزون ساخته است».

## ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ (۶۸)

### مترس تو برتر هستی

موسی ﷺ سه بار احساس ترس و هراس کرد:

نخست: وقتی که وارد مجلس فرعون سرکش شد؛ چنانچه موسی و هارون گفتند: ﴿إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَنَ﴾ [طه: ۴۵] «ما می‌ترسیم که بر ما زیاده روی یا سرکشی نماید». خداوند متعال، فرمود: ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶] «نترسید؛ من با شما هستم؛ می‌شنوم و می‌بینم».

این آیه، باید همیشه در ذهن مؤمن باشد.

دوم: وقتی جادوگران، عصاهای خود را انداختند، موسی ﷺ در وجود خود احساس ترس

کرد: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى﴾ [طه: ۶۸] «نترس؛ بی‌گمان تو، برتر هستی».

سوم: هنگامی که فرعون و لشکریانش، او را تعقیب کردند؛ پس خداوند، به موسی ﷺ

فرمود: ﴿أَضْرِبْ بِعَصَاكَ﴾ [البقرة: ۶۰] «عصایت را به دریا بزن». موسی ﷺ نیز گفت: ﴿كَلَّا

إِنَّ مَعَ رَبِّي سَيِّدِينَ ﴿٣٦﴾ [الشعراء: ٦٢] «هرگز چنین نیست؛ پروردگارم، با من است. او، مرا راهنمایی خواهد کرد».

## از چهار چیز پرهیز کن

چهار مسأله، باعث ناراحتی، رنج و تیره شدن صفای زندگی می‌شوند و عبارتند از:

نخست: اظهار ناخوشنودی از تقدیر و قضای الهی و راضی نبودن به آن.

دوم: ارتکاب گناه بدون توبه؛ ﴿قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ﴾ [آل عمران: ١٦٥] «بگو: (آنچه اتفاق افتاده) از ناحیه خودتان (و نتیجه عملکردتان) می‌باشد». ﴿فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ [الشوری: ٣٠] «پس به سبب چیزهایی است که خودتان به دست آورده‌اید».

سوم: حسدورزی به مردم، حس انتقامجویی از آنان و حسادت به آنها به خاطر لطف و فضلی که خداوند به آنان نموده است؛ ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ٥٤] «آیا به مردم به خاطر آنچه که خداوند، از فضل خود به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند»؟! در حدیث آمده است که: «حسود، آرامش ندارد».

چهارم: رویگردانی از ذکر خدا؛ ﴿فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ١٢٤] «زندگی سختی خواهد داشت».

## در پناه پروردگارت، بیارام

آرامش بنده، در این است که در پناه پروردگارش بیارامد. خداوند متعال، آرامش را در چندین جا از کتابش بیان کرده است. چنانکه می‌فرماید: ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الفتح: ٢٦] «پس خداوند، آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد».

﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ١٨] «پس آرامش را بر آنها فرود آورد». ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ﴾ [التوبة: ٢٦] «آنگاه خداوند، آرامش خود را بر پیامبرش نازل فرمود».

﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ٤٠] «پس خداوند، آرامش خود را بر او فرود آورد».

آرامش، یعنی اینکه انسان، دل به خدا ببندد، در پناه او احساس آرامش کند، به پروردگارش اعتماد قلبی داشته باشد و با توکل بر خداوند توانا، آسوده خاطر باشد.

آرامش، یعنی اینکه اضطراب‌ها و بیقراری‌ها، آرام یابند و انسان، احساس امنیت و آرامش کند. مؤمنان، از این امر بهره مندند و احساس آرامش، آنان را از لغزشگاه‌های پریشانی و اضطراب و مهلکه‌های تردید و ناخشنودی نجات می‌دهد. این امر به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ از جمله: به میزان محبت بنده با پروردگارش و نیز ذکر و شکر مولایش و همچنین به استقامت بنده بر اجرای فرمان پروردگارش و میزان پیروی از پیامبر خدا ﷺ و تمسک به رهنمودهایش و نیز به اندازه محبت بنده با آفریدگار و اعتماد به ذاتی که اختیارش در دست اوست و نیز به میزان رویگردانی بنده از غیر خدا؛ بنده‌ای که فقط خدا را می‌خواند و کسی جز او را پرستش نمی‌کند، بیش از دیگران آرامش خواهد داشت. ﴿يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ [ابراهیم: ۲۷] «خداوند، مؤمنان را به خاطر سخن استوار (و عقیده پایدارشان) در دنیا و در آخرت استوار می‌نماید».

## دو گفتار ارزشمند

امام احمد می‌گوید: دو جمله، در دوران رنج و مشقت به من فایده رسانید. نخست: سخن مردی که به علت نوشیدن شراب زندانی شده بود. او، به من گفت: ای احمد! ثابت قدم باش؛ تو در راه احیای سنت شلاق می‌خوری، اما من، به علت باده نوشی، بارها شلاق خورده و صبر کرده‌ام؛ ﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾ [النساء: ۱۰۴] «اگر شما دردمند می‌شوید، آنها هم دردمند می‌شوند آنگونه که شما دردمند می‌گردید و شما، از خداوند به چیزهایی امید دارید که آنها ندارند». ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ اللَّهُ الْذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾ [الروم: ۶۰] «پس صبر کن؛ بی‌گمان وعده خداوند، حق است و هرگز نباید (اجازه دهی) کسانی که باور ندارند، مایه خشم و پریشانی تو شوند (و تاب و توان تو را سلب کنند)».

دوم: سخن بادیه نشینی که وقتی مرا دست و پا بسته، به سوی زندان می‌بردند، به من گفت: ای احمد! شکیبیا باش؛ تو اینجا کشته می‌شوی و از اینجا وارد بهشت خواهی شد.

﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ [التوبة: ۲۱] «و خداوند، آنان را به رحمتی از سوی خود و رضامندی و باغ‌هایی مژده می‌دهد که در آنها نعمت‌های پایدار و جاودانه دارند».

## شمه‌ای از فواید مصائب

یکی از فواید مصایب، نمایان شدن گوهر بندگی در دعا است. یکی از بزرگان می‌گوید: پاک است خداوند که بلا را وسیله استخراج دعا قرار داده است. در روایتی آمده است: خداوند، یکی از بندگان صالح خود را به بلا گرفتار نمود و به فرشتگان خود گفت: او را به مصیبت مبتلا کرده‌ام تا صدایش را بشنوم. یعنی تا دعا و زاری او را بشنوم.

یکی دیگر از فواید مصیبت و بلا، این است که غرور و سرکشی نفس شکسته می‌شود. خداوند، می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿١﴾ أَن رَّءَاهُ أَسْتَعْتَفَ ﴿٢﴾﴾ [العلق: ۶-۷] «هرگز چنین نیست؛ بی‌گمان انسان، وقتی که خود را بی‌نیاز ببیند، سرکشی می‌نماید».

یکی از فواید مصیبت، این است که عاطفه و محبت و دعای مردم، جذب مصیبت دیده می‌گردد. چرا که مردم، با کسی که گرفتار مصیبت شده، همکاری و همدردی می‌نمایند. از دیگر فواید مصیبت، این است که مصیبت بزرگتر را دور و آسان می‌کند؛ زیرا نسبت به مصیبت بزرگتر از خود، کوچک است. تحمل مصیبت، کفاره گناهان می‌باشد و برخورداری از اجر و پاداش الهی را به دنبال دارد. پس چنانچه بنده، به فواید و ثمرات مصیبت پی ببرد، با آن انس می‌گیرد و احساس آرامش می‌نماید و پریشان و ناامید نمی‌شود؛ ﴿إِنَّمَا يُؤَقِّبُ الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾﴾ [الزمر: ۱۰] «شکیبایان، پاداششان را بدون حساب و به تمام و کمال دریافت می‌کنند».

## علم، مایه هدایت و شفاست

ابن حزم در «مداوة النفوس» می‌گوید: یکی از فواید علم، این است که وسوسه‌ها و غم‌ها و ناراحتی‌ها را از وجود انسان دور می‌کند. این، سخن درستی است؛ بویژه برای کسی که علم و

دانش را دوست دارد، به آن علاقمند است، بدان مشغول می‌شود و به آن عمل می‌کند؛ لذا فایده و اثر آن، بر او نمایان خواهد گشت.

دانشجو، باید وقت خود را تقسیم کند؛ پس زمانی را برای حفظ و تکرار در نظر بگیرد؛ وقتی را برای مطالعه عمومی و فرصتی را برای تحقیق و وقتی را برای جمع بندی مطالبش و زمان مشخصی را نیز برای تفکر و اندیشیدن مقرر نماید.

فکن رجلاً رجله في الثرى      وهامة همته في الثريا

آنچنان مردی باش که پایش، روی زمین است و سر همتش، در آسمان».

### امید است که خیر باشد

سیوطی کتابی به نام «الأرج في الفرج» که سخنان اهل علم را در آن بیان داشته و از مجموع آن، چنین بر می‌آید که در ناخوشی‌ها، چیزهای زیادی وجود دارد که دوست داشتنی و مصیبت‌ها، از چیزهای عجیب و دوست داشتنی پرده بر می‌دارند؛ چیزهایی که بنده، تنها زمانی به آنها می‌رسد که نمایان گردند.

لعمرك ما يدري الفتى كيف يتقى      نوائب هذا الدهر أم كيف يحذر

«قسم می‌خورم که انسان، نمی‌داند چگونه خودش را از بلاهای این روزگار دور نماید».

یری الشيء مما يتقى فيخافه      وما لا يرى مما يقى الله أكبر

«انسان، چیزی را که از آن پرهیز می‌شود، می‌بیند و از آن می‌ترسد! این در حالی است که چیزهای هراسناکی که دیده نمی‌شوند و خداوند، انسان را از آنها حفاظت می‌نماید، بسی بزرگترند».

### سعادت، هدیه‌ای الهی است

از کارگرانی که در پیاده روها می‌نشینند و درآمدشان، فقط به اندازه مخارج روزانه‌شان است، اما با این حال لبخند می‌زنند و آسوده خاطرند و بدن‌های قوی و سالمی دارند، تعجب مکن؛ زیرا آنها پی برده‌اند که زندگی، فقط امروز است و خود را به یاد گذشته و نگرانی برای آینده، مشغول نکرده و بلکه عمرشان را در کارهایشان گذرانده‌اند.



وما أبالي إذا نفسي تطاوعني      على النجاة بمن قد عاش أو هلكا  
«وقتی وجودم برای نجات یافتن، از من اطاعت می کند، باکی ندارم که چه کسی زنده است و چه کسی مرده».

این کارگران را با کسانی مقایسه کن که در کاخها و خانههای مجلل زندگی می کنند، اما ناراحت و پریشان هستند و اضطراب و نگرانی، سراسر وجودشان را فرا گرفته است.

لحا الله ذي الدنيا مناخا لراكب      فكل بعيد الهم فيها معذب  
«خداوند، چه زشت گردانیده است دنیا را برای کسی که بر مرکب دنیاطلبی سوار است؛ چرا که هر کس، در دنیا خواسته های دور و درازی داشته باشد، معذب می گردد».

### مرد نکونام نمیرد هرگز

یکی از نشانه های سعادت مسلمان، این است که به او عمری دوباره داده می شود. عمر دوباره، نام نیکی است که از بنده بجای می ماند. واقعاً شگفتا از کسی که کسب نام نیک را آسان و ارزان یافت، اما آن را با مال و مقام و تلاش و کاوش نخرید.  
پیشتر بیان کردیم که ابراهیم عليه السلام، از پروردگارش درخواست نمود که از او در میان دیگران به نیکی یاد شود و در حقش دعا گردد.

مردمانی در تاریخ بوده اند که با کار خوب و بزرگواری و سخاوتهای، از خود برای همیشه نام نیکی به جا گذارده اند. عمر رضی الله عنه از فرزندان هرم بن سنان پرسید: زهیر به شما چه داد و شما، به او چه دادید؟ گفتند: او، ما را ستود و ما، به او مالی بخشیدیم. عمر رضی الله عنه گفت: آنچه شما به او داده اید، از بین می رود و آنچه، او به شما داده، ماندگار است. یعنی ستایش و تمجید بنی هرم، ماندگار می باشد.

أولى البرية طرا أن تواسيه      عند السرور الذي و اساك في الحزن  
«از تمام مردم، کسی به یاری و دوستی تو، در زمان خوشی، سزاوارتر است که هنگام اندوه با تو همدردی نموده است».

إن الكرام إذا ما أرسلوا ذكروا      من كان يألفهم في المنزل الخشن

«بزرگواری که به عنوان نماینده و سفیر، فرستاده می‌شوند، کسانی را به یاد می‌آورند که در سختی‌ها، با آنان همدردی و محبت می‌کرده‌اند».

## مهمترین مرثیه‌ها

سه قصیده هستند که به کسانی که در مورد آنها سروده شده‌اند، عمر جاویدان بخشیده‌اند: ابن بقیه، وزیر معروفی بود که عضدالدوله، او را کشت؛ ابوالحسن انباری در مرثیه‌اش، قصیده زیبایی سرود که برخی از ابیاتش، به شرح زیر می‌باشد:

علو فی الحیاة و فی الممات      لحق تلك إحدى المعجزات

«در زندگی و در مرگ، والا و بلندمرتبه‌ای. واقعاً که تو، یکی از معجزات هستی».

كأن الناس حولك حين قاموا      وفود نذاك أيام الصلوات

«وقتی که مردم پیرامونت برخاستند، گویا مردمی بودند که برای گرفتن جایزه و پاداش به سوی تو می‌شنافتند».

كأنك واقف فيهم خطيباً      وهم وقفوا قياماً للصلاة

«آن هنگام گویا تو، در میان آنها ایستاده بودی و سخنرانی می‌کردی و مردم، چنان ایستاده بودند که انگار برای نماز ایستاده‌اند».

مددت يدك نحوهم احتفاء      كمدهما إليهم بالهبات

«دستانت را به سوی آنها برای استقبال دراز نمودی، آنچنانکه گویی دستانت را برای هدیه دادن به سوی آنها دراز کرده‌ای».

ولما ضاق بطن الأرض عن أن      يواروا فيه تلك المكرمات

«وقتی درون زمین از اینکه این همه بزرگواری را در آن پنهان کنند، به تنگ آمد و جا نداشت،

أصاروا الجوقبرك واستعاضوا      عليك اليوم صوت النائحات

«فضا و جورا قبر تو نموده و امروز، جایت را با صدای زنان نوحه گر، جبران کرده‌اند».

ومالك تربة فأقول تستقي      لأنك نصب هطل الهاطلات

«خاکی نداری که بگویم: آبیاری شود؛ زیرا تو هدف بارش‌های سنگین هستی».

عليك تحية الرحمان تتری      بتبرك الفؤاد الرائحات

«پیاپی دل‌های معطر، برای تو چنین دعا می‌کنند که: درود همیشگی خدا بر تو باد».

لعظمتك في النفوس تبات ترعى      بحراس وحفاظ ثقات

«گل‌های عظمت تو در دل‌ها، با نگهبانان و پاسداران مطمئنی مراقبت می‌شوند».

وتوقد حولك النيران ليلاً      كذلك كنت أيام الحياة

«شبانگهان، پیرامونت آتش، برافروخته می‌شود؛ در دوران حیاتت نیز چنین بودی».

چه عبارات و اشعار زیبا و چه مفاهیم بزرگ و سترگی! این چه مدال زیبا و چه تاج افتخار

قشنگی است!

وقتی عضدالدوله، قاتل ابن بقیه، این اشعار را شنید، اشک از چشمانش سرازیر شد و گفت:

سوگند به خدا که دوست دارم من، به جای او کشته می‌شدم و به دار آویخته می‌گشتم و این

اشعار درباره من سروده می‌شد.

محمد بن حمید طوسی در راه خدا کشته شد؛ ابوتمام در مرثیه‌اش چنین سرود:

كذا فليجل الخطب وليفدح الأمر      فليس لعين لم يفض ماؤه عذر

«مصیبت، باید اینگونه بزرگ و سخت شود و چشمه‌ای که نجوشید، عذری ندارد».

توفيت الآمال بعد محمد      وأصبح في شغل عن السفر السفر

«آرزوها، بعد از محمد، مردند و مسافران، برای سفر نگران و دلواپس گشتند».

تردي ثياب الموت حمرا فهادجي      لها الليل إلا وهي من سندس خضر-

«لباس سرخ رنگ مرگ پوشید؛ اما هنوز شب نیامده بود که این لباس‌ها، به لباس‌های سبز

ابریشمی تبدیل شد».

معتصم، پس از شنیدن این قصیده، گفت: کسی که چنین اشعاری در مورد او گفته شود،

هرگز نمی‌میرد و نامش، جاودان است.

انسان بزرگوار و سخاوتمندی از فرزندان قتیبه بن مسلم فرمانده معروف سراغ دارم که مال و

مقامش را بخشش نمود؛ او، با ستم‌دیدگان و مستمندان همدردی می‌کرد، به بینوایان کمک

می‌نمود، به گرسنگان غذا می‌داد و پناهگاه افرادی بود که در هراس و خطر بودند. زما‌ی که وی،

درگذشت، یکی از شعرا، درباره‌اش چنین سرود:

مضى ابن سعيد حين لم يبق مشرق ولا مغرب إلا له فيه مادح  
«ابن سعید، زمانی از دنیا رفت که هیچ مکانی در شرق و غرب نبود، مگر آنکه در آن،  
کسی، از او تعریف و تمجید می کرد».

وما كنت أدرى ما فواضل كفه على الناس حتى غيبته الصفائح  
«من، ماهیت دست لطف او را بر مردم نمی شناختم تا آنکه در زیر تخته سنگها پنهان  
شد».

وأصبح في لحد من الأرض ضيق وكانت به حياً تضيق الصحاح  
«و در لحد تنگ قرار گرفت و کتابها در دوران حیاتش از بیان خوبی های او، عاجز شده  
بودند».

سأبكيك ما فاضت دموعي فإن فحسبك مني ما تجن الجوانح  
تفــض  
«تا وقتی که اشک از چشمانم در بیاید، برایت گریه می کنم و وقتی چشمانم، بخشکد، سوز  
و گداز درونم، برای تو کافی است».

فما أنا من رء و إن جل جازع ولا بسرور بعد موتك فارح  
«من از هیچ مصیبتی هرچند بزرگ باشد، داد و بیداد نمی کنم و بعد از مرگت نیز از هیچ  
شادی و سروری شادمان نمی شوم».

كأن لم يمت حي سواك ولم تقم على أحد إلا عليك النوائح  
«گویا هیچ زنده ای جز تو نمرده و برای کسی جز تو نوحه سرایی نشده است».

لئن عظمت فيك المراثي وذكرها لقد عظمت من قبل فيك المدائح  
«اگر اینک مرثیه های بزرگی در فراق تو گفته می شود، به راستی که قبلاً ستایش های بزرگی  
درباره ات گفته می شد».

ابونواس، تاریخ امیر مصر یعنی خصیب را می نویسد و در دفتر روزگار اسم او را ثبت  
می نماید و می گوید:

إذا لم تزر أرض الخصيب ركابنا فأی بلاد بعدهن تزور

«وقتی کاروان ما از قلمرو حکومت خصیب دیدن نکند، پس از کدام سرزمین دیدن خواهد کرد؟»

فما جازه ولا حل دونه      ولکن یسیر الجود حیث یسیر  
«هیچ سخاوتی از او نگذشته و به غیر از او در مکانی دیگر رحل اقامت نیفکنده؛ بلکه سخاوت، همان جایی می‌رود که او می‌رود».

فتی یشتری حسن الثناء بماله      و یعلم أن الدائرات تدور  
«جوانی است که ستایش نیک را با دارایی خود می‌خرد و می‌داند که حوادث روزگار، در گردش است».

مردم، از خصیب و از زندگی وی و روزگارش، فقط همین اشعار را می‌دانند.

## راز و نیازی با خدا

«اللهم أقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك ومن اليقين ما تهون به علينا مصائب الدنيا ومتعنا بأسماعنا وأبصارنا وقوتنا ما أحييتنا واجعله الوارث منا واجعل ثأرنا على من ظلمنا وأنصرنا على من عادانا ولا تجعل مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا أكبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا تسلط علينا بذنوبنا من لا يرحمنا»  
«بارخدايا! به اندازه‌ای از خوف و خشیت خود به ما عنایت کن که ما را از گناهان باز بدارد و به اندازه‌ای ما را از اطاعت و بندگی خود بهره مند ساز که ما را به بهشت برساند و به ما یقینی بده که مصیبت‌های دنیا را بر ما آسان نماید؛ خدایا! به ما توفیق بده تا شنوایی، بینایی و توانایی‌های خود را تا زمانی که ما را زنده می‌داری، در راه بندگی تو بکار بندیم و این را تا پایان عمر، برای ما ماندگار بگردان و خون ما را بر گردن کسی بینداز که به ما ستم کرده و ما را بر دشمنانمان یاری بفرما و ما را در دین به مصیبت، دچار مگردان و دنیا را بزرگترین هم و اراده ما و نهایت علم و دانشمان قرار مده و به سبب گناهانمان، کسی را بر ما مسلط مکن که بر ما رحم ننماید».

علی بن مقله می‌گوید:

إذا اشتملت على اليأس القلوب      وضاق لما به الصدر الرحيب  
وأوطنت المكاره واطمأنت      وأرست في أماتها الخطوب

ولم تر لانكشاف الضر وجهاً  
ولا أغنى بحيلته الأريب  
أتاك على قنوطك منه غوث  
يمن به القريب المستجيب  
وكل الحادثات وإن تناهت  
فموصول بهافرج قريب

«هرگاه ناامیدی، دل را فرا بگیرد و دلِ فراخ و باز، به تنگ بیاید و هرگاه ناخوشی‌ها جای بگیرند و بلاها، در جای خود ریشه بدوانند و آنگاه که برای دور شدن زیان، راهی نبینی و چاره فرد هوشمند کارساز نیفتد، در آن حالتِ ناامیدی، خداوند نزدیک و اجابت کننده، منت می‌گذارد و کمکت می‌کند. برای همه حوادث و پیشامدها، گشایش نزدیکی وجود دارد؛ هرچند حوادث، به نهایت سختی رسیده باشند».

### پروردگاری که ستم و بی‌عدالتی نمی‌کند

آیا سزاوار نیست که وعده الهی، مایه خوشبختی و آرامش تو گردد، وقتی که می‌دانی در آسمان، پروردگاری دادگر و داوری عادل است که زنی را به خاطر نجات دادن سگی، وارد بهشت کرد و زنی را به خاطر آزار گربه‌ای وارد دوزخ نمود؟!

زن اولی، یکی از زنان بدکار بنی اسرائیل بود که به سگ تشنه‌ای آب داد و بدین سان خداوند، او را به خاطر این کارش بخشید و وارد بهشت نمود؛ چون او، این کار را خالصانه و فقط برای رضای خدا انجام داد.

زن دومی، گربه‌ای را در اتاقی زندانی کرد مانع شکارش شد و به او آب و غذا نیز نداد؛ پس خداوند، آن زن را به جهنم برد.

دانستن اینکه خداوند، به خاطر کار اندک و کوچکی نیز پاداش می‌دهد، شادی آفرین است. در صحیح بخاری روایت شده است که: «چهل خصلت خوب وجود دارد که بالاترین آنها، دادن بز شیرده به دیگران است تا از شیرش بخورند؛ هر کس، به امید وعده الهی و تصدیق پاداش آن، یکی از این کارها را انجام دهد، خداوند، او را وارد بهشت می‌نماید». ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ ﴿٨﴾ [الزلزلة: ۷-۸] «هر کس، به اندازه ذره‌ای کار خوب انجام دهد، پاداش آن را می‌بیند و هر کس، به اندازه ذره‌ای کار بد بکند، سزای آن را می‌بیند».

﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيَّاتٍ﴾ [هود: ۱۱۴] «بی گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برند».

مشکل کسی را حل کن؛ به محرومی کمک نما؛ به ستم‌دیده‌ای یاری برسان؛ به گرسنه‌ای غذا بده؛ تشنه‌ای را سیراب کن؛ به عیادت بیماری برو؛ در تشییع جنازه‌ای شرکت نما؛ با مصیبت دیده‌ای همدردی کن؛ دست ناینبایی را بگیر؛ گمشده‌ای را راهنمایی کن؛ مهمانی را گرمی بدار؛ به همسایه‌ای نیکی کن؛ به بزرگترها احترام بگذار؛ با کوچکترها مهربان باش؛ از غذایت به دیگران هم بده؛ پولت را صدقه کن؛ سخنان خوب بگو؛ به مردم آزار نرسان که هر یک از این کارها، برایت صدقه‌ای است.

بدون تردید این مفاهیم زیبا و صفات والا، از بزرگترین اعمالی هستند که سعادت را به ارمغان می‌آورند، به انسان آرامش می‌بخشند و ناراحتی و اندوه و پریشانی و غم را دور می‌سازند. به راستی اگر اخلاق به شکل یک انسان بود، چقدر زیبا، خوشرو، آراسته و خوشبو بود! واقعاً اخلاق خوب، چه زیباست!

## خودت تاریخ خود را بنویس

در شدت گرما و ساعتی قبل از نماز ظهر، در حرم نشسته بودم؛ دیدم پیرمردی برخاست و شروع به آب دادن به مردم کرد؛ او، با یک لیوان که در دست راست داشت و با لیوانی دیگر که در دست چپش بود، به مردم آب زمزم می‌داد. بدین ترتیب او می‌توانست در فاصله آب خوردن یک نفر، به دیگری هم آب بدهد. بدین شکل به تعداد زیادی از مردم در حالی آب می‌داد که از سر و رویش عرق می‌چکید؛ مردم نشسته بودند و هر یک منتظر بود تا نوبتش فرا رسد و از دست این پیرمرد سالخورده آب بنوشد. من، از توانایی و تحمل این پیرمرد و از عشق و علاقه‌اش به کار خوب تعجب کردم. وی، با لبی خندان تعداد زیادی را آب داد. آنجا بود که فهمیدم انجام کار خوب، برای کسی که خداوند برای او آسان کرده، آسان می‌باشد. خداوند، گنجینه‌هایی از احسان و نیکی دارد که آنها را به هرکس از بندگانش که بخواهد، می‌بخشد. خداوند، خوبی‌ها را هرچند اندک باشند، به دست مردمان نیکوکاری به انجام می‌رساند که خیرخواه بندگان خدا هستند و برای بندگان خدا هیچگونه بدی و شری را نمی‌پسندند.

ابوبکر رضی الله عنه در سفر هجرت، خودش را در معرض خطر قرار می‌دهد تا از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کند.

حاتم، گرسنه می‌خواهد تا مهمانانش، سیر بخوابند.

ابوعبیده رضی الله عنه، شب‌ها بیدار می‌ماند تا سپاهیان مسلمان استراحت کنند.

عمر رضی الله عنه شب‌ها در حالی که مردم خوابند، در مدینه گشت می‌زند و در خشکسالی از گرسنگی به خود می‌پیچد تا به مردم خوراک و غذا بدهد.

ابوطلحه رضی الله عنه در جنگ احد تیرها را به جان می‌خرد تا از پیامبر صلی الله علیه و آله حفاظت کند.

ابن مبارک رضی الله عنه به مردم غذا می‌دهد و خودش روزه است.

مُثَلُّ كَالنَّجُومِ بِلْ هِيَ أَعْلَى وَمَعَانِ كَالْفَجْرِ فِي إِشْرَاقِهِ

«نمونه‌هایی چون ستارگان هستند و بلکه بالاتر از ستارگان؛ آنها، مفاهیم درخشانی همچون سپیده دم می‌باشند».

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: ۸] «بر اساس

محبت خدا، به بینوا و یتیم و اسیر غذا می‌دهند».

## به کلام خدا گوش بسپار

اعصاب خود را با گوش سپردن به کتاب پروردگارت راحت کن. گوش دادن به تلاوت زیبا و گیرای قاری خوش صدا، تو را به رضامندی خدا می‌رساند، به تو آرامش می‌دهد و دلت را سرشار از یقین و شادی می‌گرداند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشت که قرآن را از کسی دیگر بشنود؛ هرگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله قرآن را از کسی دیگر می‌شنید، متأثر می‌شد. گاهی از یارانش می‌خواست تا برایش قرآن بخوانند؛ حال آنکه قرآن بر خود وی نازل شده است. رسول الله صلی الله علیه و آله، از گوش سپردن به تلاوت دیگران، احساس آرامش می‌نمود و خاشع و فروتن می‌گردید.

پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد الگوی توست تا چند دقیقه یا پاسی از شب و روز را مقرر نمایی و در آن به صدای قاری مورد پسندت از رادیو یا ضبط صوت گوش بدهی.



هیاهوی زندگی و مردمان پیرامونت، برای پریشان کردن تو و در هم شکستن توانایی هایت و مشوش کردن خاطرت کافی هستند. تنها عامل آرامش تو، کتاب پروردگارت و ذکر مولایت می باشد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸] «کسانی که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد؛ هان! بدانید که با ذکر خدا دل ها آرامش می یابد».

باری پیامبر ﷺ از ابن مسعود رضی الله عنه خواستند تا برایشان قرآن بخواند؛ ابن مسعود رضی الله عنه قسمتی از سوره نساء را تلاوت کرد، آن حضرت رضی الله عنه چنان گریستند که بر گونه هایشان، اشک سرازیر شد و فرمودند: «کافی است».

یک بار پیامبر ﷺ از کنار ابوموسی اشعری رضی الله عنه گذشت؛ ابوموسی رضی الله عنه در مسجد مشغول تلاوت قرآن بود. پیامبر ﷺ به تلاوت او گوش داد و صبح فردا به او فرمود: ای کاش مرا می دیدی که به تلاوت تو گوش می دادم». ابوموسی رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا! اگر می دانستم که شما به تلاوت من گوش می دهید، به خاطر شما، بهتر و زیباتر تلاوت می کردم.

یک بار پیامبر ﷺ از کنار پیرزنی گذشتند و از پشت درب به تلاوتش گوش دادند. پیرزن، این آیه را تلاوت می کرد: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَدِثِيَّةِ﴾ [الغاشية: ۱] «آیا خبر قیامت به تو رسیده است»؟ او، این آیه را تکرار می کرد و هر بار پیامبر ﷺ می فرمودند: «آری، به من رسیده؛ آری، به من رسیده است».

یکی از نویسندگان برجسته مسلمان با کشتی به اروپا سفر کرد. زنی از یوگوسلاوی نیز همراه آنان بود؛ آن زن، کمونیست بود و از جور و ستم «تیتو» فرار کرده بود؛ روز جمعه بود؛ وقت نماز فرارسید؛ این نویسنده معروف برخاست و در میان همراهانش به ایراد خطبه و سخنرانی پرداخت و سپس برای اقامه نماز جمعه، جلو ایستاد و سوره اعلی و غاشیه را خواند. آن زن، عربی نمی دانست، ولی به آهنگ قرآن گوش فرا داد و بعد از نماز از نویسنده، درباره آیات قرآن پرسید؛ او، به آن زن گفت: این ها آیاتی از کلام خدا بودند. زن کمونیست، شگفت زده شد. نویسنده می گوید: از آنجا که زبان آنها را یاد نداشتم، نتوانستم او را به اسلام دعوت دهم.

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحِجُ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ۗ وَكَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ [الإسراء: ۸۸] «بگو: اگر انسان ها و جن ها جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند مانند آن را بیاورند؛ گرچه پشتیبان و یاور یکدیگر باشند».

قرآن، تسلطی بر دل‌ها و شکوهی بر ارواح دارد و دارای قدرتی مؤثر و کارا در وجود انسان‌هاست. پیشینیان برگزیده و نیک در برابر تأثیر قرآن و گفته‌های صادق و گیرای آن، لرزه بر اندام می‌شدند. ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ﴾ [الحشر: ۲۱] «اگر این قرآن را بر کوهی نازل می‌نمودیم، آن را از ترس الهی، کرنش کنان و شکافته می‌دید.»

علی بن فضیل عیاض از پدرش شنید که این آیه را می‌خواند: ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصافات: ۲۴] «آنان را نگهدارید. همانا آنها بازخواست خواهند شد. شما را چه شده که یکدیگر را یاری نمی‌کنید؟». علی با شنیدن این آیات جان به جان آفرین تسلیم کرد.

آنگونه که ابن کثیر آورده است، عمر رضی الله عنه از شنیدن آیه ذیل به زمین افتاد و تا یک ماه مریض شد و مردم به عیادتش می‌رفتند؛ ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ﴾ [الرعد: ۳۱] «اگر قرآنی می‌بود که کوه‌ها با آن به حرکت در بیایند و یا زمین با آن تکه پاره شود یا مردگان به سخن آیند...».

عبد الله بن وهب رضی الله عنه روز جمعه از کنار جوانی گذشت که این آیه را می‌خواند: ﴿وَإِذْ يَتَحَاكِبُونَ فِي الْمُنَارِ﴾ [غافر: ۴۷] «و به یاد آور هنگامی را که در جهنم با یکدیگر مجادله می‌کنند». عبدالله بیهوش شد و به زمین افتاد. او را به خانه بردند و تا سه روز مریض بود و در روز چهارم چشم از جهان فرو بست. این واقعه را ذهبی ذکر کرده است.

عالمی به من گفت: در مدینه نماز می‌خواندم؛ امام، سوره واقعه را خواند؛ ترس و هراس عجیبی، مرا فرا گرفت؛ به شدت می‌لرزیدم؛ بی‌اراده تکان می‌خوردم و به شدت گریه می‌کردم و اشک از چشمانم سرازیر بود. ﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ [المرسلات: ۵۰] «پس بعد از قرآن، به چه سخنی ایمان می‌آورند؟»

اما این سخن چه ربطی به موضوع سعادت دارد؟! پریشانی‌ها و ناراحتی‌های بیست و چهار ساعته‌ای که دامنگیر زندگی انسان است، به اندازه کافی فکر انسان را در ورطه اضطراب و نابودی قرار داده است، اما وقتی به کلام خداوند با تدبیر گوش فرا دهد، هوش و حواسش، به او باز می‌گردد و اضطرابش، برطرف می‌شود. من، تو را به شدت از افرادی برحذر می‌دارم که

موسیقی را اسباب سعادت و آرامش خود قرار داده و در این مورد کتاب‌ها نگاشته‌اند. بسیاری از آنها به خود می‌بالند که زیباترین اوقات و بهترین لحظات زندگیشان، روزی است که به موسیقی گوش می‌دهند. برخی از نویسندگان غرب که در مورد خوشبختی و دور شدن اضطراب کتاب نوشته‌اند، یکی از عوامل سعادت را موسیقی معرفی کرده‌اند!

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾ [الأنفال: ۳۵] «و نماز آنها در کنار کعبه، چیزی جز کف زدن و صوت زدن نبود!» ﴿سَلِمًا تَهَجُرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۷] «در گفتگوهای شبانه خود، یاوه گویی می‌کردید».

موسیقی، جایگزین خوبی برای قرآن نیست و گوش دادن به آن، حرام است. ما مسلمانان، از چشمه خیری برخورداریم که بر محمد مصطفی ﷺ نازل شده و مجموعه‌ای از راستی و راهنمایی و توجیه حکیمانه می‌باشد و قرآنی است که: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۲] «باطل از هیچ سویی به آن راه ندارد و از سوی خداوند فرزانه و ستوده نازل شده است». پس گوش دادن ما به قرآن، گوش دادنی ایمانی، شرعی و محمدی است که طبق سنت او، این کار را می‌کنیم. ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۸۳] «آنان، هرگاه چیزهایی را که بر پیغمبر نازل شده، بشنوند، چشمانشان را می‌بینی که به خاطر پی بردن به حق، پر از اشک شده است».

کسانی که موسیقی گوش می‌دهند، کار بیهوده‌ای می‌کنند که فقط افراد جاهل، ابله و بی‌خرد انجام می‌دهند؛ ﴿وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [لقمان: ۶] «و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان پوچ و بیهوده‌اند تا (بندگان خدا) را از راه خدا گمراه کنند».

## هر کس، دنبال خوشبختی است، اما...

اسکافی کتابی سودمند، گیرا و جذاب به نام «لطف التدبیر» دارد؛ این کتاب به موضوع ریاست و سعادت و پیشرو بودن، پرداخته و حاوی مطالب متنوعی است؛ از قبیل: مکر، انواع سیاست‌ها و راهبردهایی که بسیاری از پادشاهان، سران، ادیبان، شعرا و برخی از علما، در پیش

گرفته‌اند تا راحت باشند، آرامش یابند و به هدف خود برسند. برخی از عناوین این کتاب، عبارتند از: «چاره سازی»، «کنترل آشوب و بلوا»، «برقراری صلح و سازش میان دو نفر»، «آدم شکست خورده، چه کار می‌کند؟»، «حیله‌های دشمن»، «چگونگی برطرف کردن امری ناخوشایند با یک سخن»، «دفع ناخوشی با ناخوشی»، «دفع امر ناگوار با مهربانی» «تدبیر دفع ناخوشی»، «مدارا با پادشاه»، «انتقام گرفتن از غاصب فرمانروایی»، «رهایی از رنج»، «هلاکت و گریز از آن»، «هویدا کردن چیزی به قصد پنهان نمودن چیزی دیگر» و .

با مطالعه این کتاب دریافتم که از همه کسانی که به دنبال خوشبختی بوده‌اند، شمار اندکی به سعادت و خوشبختی رسیده‌اند. سه نتیجه از کتاب گرفتم که عبارتند از:

نخست اینکه هر کس، خداوند را مد نظر نداشته باشد، سودهای او به زیان، شادی‌هایش به اندوه و خوبی‌هایش، به بلا تبدیل می‌شوند: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾ [الأعراف: ١٨٢] «آنان را از راهی و بگونه‌ای که نمی‌دانند، گرفتار می‌سازیم».

دوم: مردم، راه‌های پرییچ و خم، غیرشرعی و دشواری را برای به دست آوردن سعادت می‌پیمایند؛ در صورتی که این امکان برایشان وجود دارد که در شریعت محمدی، سعادت را از راه‌های هموارتر و آسانتری بیابند؛ ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا ﴿٦٦﴾ [النساء: ٦٦] «اگر آنان آنچه را که با آن پند داده می‌شوند، انجام می‌دادند، برایشان بهتر و مایه استواری بیشتر بود».

آری! اگر انسانها پند بپذیرند، به خیر دنیا و آخرت دست می‌یابند.

سوم: افرادی، هستند که دنیا و آخرت خود را از دست داده‌اند، اما گمان می‌کنند که کار خوب انجام می‌دهند و به سعادت و رستگاری خواهند رسید. حال آنکه هیچ کدام را به دست نخواهند آورد؛ نه کار خوب و نه سعادت را. علتش، این است که آنان، از راه درستی که خداوند، پیامبرانش را برای نشان دادن آن، مبعوث نموده و کتاب‌هایش را فرو فرستاده، رویگردانند. آن راه، طلب حق و سخن راستین است؛ ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ ﴿١١٥﴾ [الأنعام: ١١٥] «و سخن پروردگارت در راستی و دادگری، به تمام و کمال رسیده است و هیچکس، نمی‌تواند سخنان او را دگرگون کند».

وزیری، سرگرم شادی و خوشگذرانی بود؛ غمی ناگهانی و اندوهی جانکاه، او را فرا گرفت؛ وی از شدت غم و اندوه فریاد برآورد:

ألا موت يباع فاشتره      فهذا العيش ما لا خير فيه  
 «آیا مرگی وجود دارد که آن را بخرم؟ این زندگی، خیری ندارد».

إذا أبصرت قبراً من بعيد      وددت لو أنني مما يليه  
 «هر گاه از دور قبری می بینم، آرزو می کنم که ای کاش در آن می بودم».

ألا رحم المهيمن نفس حر      تصدق بالوفاة على أخيه  
 «خداوند، بر مرد آزاده ای رحم نماید که مرگ را به برادرش صدقه می کند».

### نکته

در حالت راحت، آرامش، رفاه و تندرستی، باید زیاد دعا کرد؛ چون یکی از نشانه های مؤمن شکرگزار، این است که تیر را قبل از پرتاب کردن، آماده می نماید و قبل از آنکه در مانده شود، به خدا پناه می برد؛ بر خلاف کافر بدبخت و مؤمن نادان: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ وَمُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ [الزمر: ۸] «و هرگاه زبانی، به انسان می رسد، پروردگارش را به فریاد می خواند و تضرع کنان به سوی او باز می گردد. سپس وقتی خداوند، به او نعمتی ارزانی نماید، خدا را که پیشتر به فریاد می خواند، فراموش می کند و برای خدا همتایانی قرار می دهد».

پس هرکس که می خواهد از ورطه سختی ها و ناراحتی ها نجات یابد، باید دل و زبانش، از توجه به حضرت حق غافل نباشد و همواره او را ستایش نماید و به سوی او زاری و تضرع کند؛ چون منظور از دعا در حالت آسایش و رفاه آنگونه که امام حلیمی گفته، این است که ستایش خدا گفته شود، شکر و سپاس او به جا آورده شود و انسان، به منتها و نعمت های او اقرار کند، از او توفیق و یاری و کمک بطلبد و از کوتاهی های خود طلب آمرزش نماید؛ زیرا بنده، هر چند بکوشد، نمی تواند حقوق الهی را بطور کامل ادا نماید. هرکس از این امر غافل باشد و در دوران تندرستی، فراغت و آسودگی خاطر، آن را مورد ملاحظه قرار ندهد، مصداق فرموده الهی قرار می گیرد که می فرماید: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۵] یعنی: «وقتی سوار کشتی می شوند، خدا را

مخلصانه می‌خوانند؛ آنگاه که آنها را نجات می‌دهد و به خشکی می‌رساند، ناگهان شرک می‌ورزند».

## نعمت یا عذاب

خبرگزاری‌های دنیا و روزنامه‌های مهم جهان، خبر خودکشی نخست وزیر فرانسه را در دوران ریاست جمهوری میتران پخش کردند.

علت خودکشی نخست وزیر، این بود که با انتقاد شدید و ناسزاگویی برخی از روزنامه‌های فرانسه مواجه شده بود؛ از آنجا که این بیچاره، ایمان و آرامش نداشت و کسی را نیافت که به او پناه ببرد، دست به خودکشی زد. این مرد بدبخت که دست به خودکشی زد، به رهنمود روشن

الهی در این مورد دست نیافته بود که: ﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [النحل: ۱۲۷]

«از مکرورزیهای آنان به تنگ میا». ﴿لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا آذَىٰ﴾ [آل عمران: ۱۱۱] «هیچ زبانی جز

اذیت و آزار به شما نمی‌رساند». ﴿وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْرُجْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا﴾

[المزمل: ۱۰] «بر آنچه می‌گویند، شکیباش و خیلی خوب، آنها را رها کن».

آری! آن مرد، کلید هدایت و راه درست را گم کرده بود: ﴿مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ﴾

[الأعراف: ۱۸۶] «هر کس را که خدا گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد».

برخی، به هر فردی که غم و اندوه، کمرش را خم کرده، توصیه می‌کنند که کنار دریا برود، بنشیند و به موسیقی گوش دهد یا با تخته نردی بازی کند تا سرگرم شود و یا روی یخ‌ها و برف‌ها اسکی نماید. اما توصیه اهل اسلام و آنهایی که بندگی حقیقی را انجام می‌دهند به فرد اندوهگین و ناراحت، این است که در یکی از باغ‌های بهشت (مسجدها) در میان اذان و اقامه بنشیند و به ذکر خداوند یکتا مشغول شود؛ همچنین توصیه می‌کنند که تسلیم تقدیر و قضا باشد و به آنچه خداوند، بهره او نموده، راضی باشد. علاوه بر این اهل اسلام، شخص غمدیده و اندوهگین را به توکل کردن بر خداوند عزوجل توصیه می‌کنند.

﴿الْمَنْ نَشَرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾

«آیا دلت را برایت نگشودیم؟»

این آیه، بر پیامبر ﷺ نازل شد و مفهوم شرح صدر، در ایشان تحقق یافت؛ از اینرو آن حضرت ﷺ آسوده خاطر، دارای سعه صدر، خوش بین، باعاطفه و آسانگیر و محبوب دل‌ها بود و با وجود عظمت و بزرگی، به مردم نزدیک بود؛ درکمان وقار و سنگینی، بر لبانش لبخند می‌نشست و همه، او را دوست می‌داشتند؛ سرشار از شرم و حیا بود. چهره‌ای باز و نورانی و اخلاقی خوب و سترگ داشت؛ شوخیها، او را شادمان می‌کردند، از عطای الهی خوشحال می‌شد و از آنچه خدا، به او ارزانی می‌کرد، به دیگران می‌بخشید. ناامیدی، راهی به سوی او نداشت و افسردگی را نمی‌شناخت، خوشبینی را دوست می‌داشت و سختگیری و تکلف را ناپسند می‌دانست.

زیرا او، صاحب رسالت، حامل اصول، پیشوای امت، الگوی نسلها، معلم ملتها، سرپرست خانواده، عضو جامعه، گنجینه خوبیها، دریای عطایا و محل درخشش نور بود. خلاصه اینکه انجام کارهای درست برای او میسر شده بود. او، همان شخصیتی است که قرآن، درباره‌اش می‌گوید: ﴿وَالْأَعْلَىٰ الَّذِي كَانَتْ عَلَيْهِمُ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «و بارهای گران و زنجیرهایی را که بر دوش آنان بود، پایین می‌گذارد».

به عبارت دیگر، او، رحمتی برای جهانیان می‌باشد؛ در یک کلام، او، همان است که قرآن معرفی می‌کند: ﴿يَنبَأُهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَبِرَاحٍ مُنِيرًا ﴿٤٦﴾﴾ [الأحزاب: ۴۵-۴۶].

یکی از چیزهایی که با رسالت آسان، تعارض و تضاد دارد، سختگیری خوارج و نفاق اهل کلام، حماقت صوفی‌ها، تظاهر و خودنمایی متکبران، دل‌باختگی شعرا، سرگردانی خوانندگان و خودستایی دنیاپرستان و انحراف‌انهایی است که فکر و اندیشه خود را مایه ارتزاق خود قرار داده‌اند: ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢١٣﴾﴾ [البقرة: ۲۱۳] «پس خداوند کسانی را که ایمان می‌آوردند، در آنچه از حق که در آن اختلاف ورزیده بودند، هدایت کرد و خداوند هر کس را که بخواهد به راه راست هدایت می‌نماید».

## زندگی خوب

یکی از انگلیسی‌های باهوش می‌گوید: تو می‌توانی در زندان، از پشت میله‌های آهنی به افق نگاه کنی، و می‌توانی گلی از جیب خود بیرون بیاوری و آن را ببویی و لبخند بزنی و نیز می‌توانی در کاخ، روی ابریشم، پرخاش کنی و از خانه و خانواده و دارایی‌هایت به خشم بیایی. لذا سعادت، در زمان و مکان نیست؛ بلکه در ایمان و در اطاعت خداوند و در قلب است. قلب، محل نگاه پروردگار می‌باشد؛ پس هرگاه یقین، در قلب جای بگیرد، از آن بر می‌خیزد و آنگاه بر روح و روان، آرامش و آسودگی می‌ریزد و سپس به دیگران می‌تراود و بر تپه‌ها و بطن رودخانه‌ها و محل رویش درختان قرار می‌گیرد.

احمد بن حنبل زندگی را با سعادت و خوشبختی بسر نمود؛ با اینکه لباس‌های سفیدش، وصله داشت و خودش، آنها را می‌دوخت، سه اتاق گلی داشت که در آن زندگی می‌کرد و غذایش، تکه‌ای نان و مقداری روغن زیتون بود. کسانی که شرح حال او را نوشته‌اند، می‌گویند: او، تا هفده سال از یک جفت کفش استفاده می‌کرد؛ وی، همواره آن را می‌دوخت و وصله می‌زد؛ ماهی یک بار گوشت می‌خورد و اغلب، روزه بود؛ به این سو و آن سوی دنیا در طلب حدیث می‌رفت، اما با وجود این آرامش داشت و خاطرش آسوده بود؛ زیرا او ثابت قدم و سربلند بود و سرنوشت و سرانجام خود را می‌دانست، به دنبال پاداش بود، برای آخرت تلاش می‌کرد و به بهشت علاقه داشت.

خلفای دوران او، مأمون، واثق و معتصم و متوکل، کاخ‌های مجلل، طلا و نقره، لشکریان فراوان، پست و مقام و املاک و اموال فراوان و هر چه می‌خواستند، داشتند، اما با وجود این، صفای زندگی‌شان مکدر بود و زندگی را با غم و اندوه و پریشانی و در میان جنگ‌ها و شورش‌ها و هیاهو به سر نمودند و چه بسا برخی از اینها هنگام مردن، به خاطر کوتاهی‌هایی که در ادای حقوق الهی کرده بودند، آه و ناله پشیمانی سر می‌دادند.

ابودر رضی الله عنه به ربه‌ذ رفت و خیمه‌اش را آنجا برافراشت و همسر و دخترانش را نیز با خود به آنجا برد. او بسیاری از روزها را روزه می‌گرفت، به ذکر پروردگارش مشغول می‌شد و او را ستایش و عبادت می‌نمود، قرآن می‌خواند و تدبر می‌کرد؛ دارایی او، تنها یک ردا، یک خیمه و تعدادی گوسفند و یک کاسه بزرگ و یک کاسه کوچک و یک عصا بود. روزی دوستانش، به دیدن او رفتند و گفتند: دنیا و دارایی‌ات کجاست؟ گفت: در خانه‌ام هر چه نیاز دارم، هست و پیامبر صلی الله علیه و آله به ما خبر داده که ما، سختی و مانعی پیش روی داریم که تنها کسی، از آن عبور می‌کند که بارش سبک باشد.



ابوذرؓ آرامش خاطر داشت؛ چون آنچه نیاز داشت، از آن برخوردار بود و مازاد بر نیاز نیز مایه غم و اندوه و گرفتاری می‌شود.

در قصیده‌ای تحت عنوان ابوذر در قرن پانزدهم هجری، از غربت ابوذر و سعادت او و از تنهایی و گوشه‌گیری و از هجرتش که با روح و اصول خود هجرت نمود، اشعاری سروده‌ام که گویا او، خودش می‌گوید:

لا طفوني هددتهم هددوني  
بالمنايا لطفت حتى أحسا  
وقتی با من مهربانی کردند، من هم مهربانی ورزیدم و چون مرا به بلاها تهدید کردند، من نیز تهدید کردم تا اینکه فهمیدند و دریافتند.

اركبوني نزلت اركب عزمي  
انزلوني ركبت في الحق نفسا  
«سوارم کردم، پایین آمدم و بر اراده‌ام سوار شدم؛ مرا پایین کردند، در راه حق سوار بر نفس شدم».

اطرد الموت مقدماً فيولي  
والمنايا اجتاحها وهي نعسي—  
«مرگ را در حالی که پیش می‌آید، می‌رانم؛ آنگاه پشت می‌کند و مصیبت‌ها را ریشه کن می‌نمایم درحالی که خواب آلودند».

قدبكت غربتي الرمال وقالت  
يا أبا ذر لا تخف وتأسا  
«ریگ‌ها، به خاطر غربت من گریه کردند و گفتند: ای ابوذر! ترس و تأسف مخور».

قلت لا خوف لم أزل في شباب  
من يقيني ما مت حتى أدسا  
«گفتم: باکی نیست؛ یقین من، همواره جوان است تا آنکه بمیرم و درخاک دفن شوم».

انا عاهدت صاحبي وخليلي  
وتلقنت من أماليه درسا  
«من، با یار و دوستم وعده نمودم و از املاهای او درسی فرا گرفتم».

## سعادت چیست؟!

«در دنیا همچون مسافر یا رهگذر باش». «خوشا به حال غریبان»!  
سعادت در کاخ عبدالملک بن مروان نیست. لشکریان هارون الرشید، خانه‌های ابن جصاص و گنج‌های قارون، انسان را خوشبخت نمی‌کند. همچنین نمی‌توان سعادت و

خوشبختی را در کتاب (الشفاء) ابن سینا و دیوان متنبی و در باغ‌های سرسبز قرطبه جستجو کرد.

سعادت نزد یاران محمد ﷺ بود؛ هرچند که ندار و تنگدست بودند و زندگی سخت و کم درآمدی داشتند.

سعادت یعنی عبادت ابن مسیب. سعادت، با امام بخاری و در کتاب صحیح اوست؛ سعادت یعنی صداقت حسن بصری، یعنی استنباط‌های شافعی، مراقبت امام مالک، پرهیزگاری امام احمد و عبادت ثابت بنانی: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا حَمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّوْنُ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾ [التوبة: ۱۲۰] «این، به خاطر آن است که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ جایی پا نمی‌گذارند که کافران را خشمگین می‌نماید و به دشمن هیچ گزندی نمی‌رسانند مگر آنکه به پاداش آن، برایشان عملی صالح نوشته می‌شود».

سعادت، چک نیست که در بانک پول شود و حیوانی نمی‌باشد که خریداری گردد. همچنین سعادت، گلی نیست که بتوان آن را بویید یا گندمی که بتوان آن را وزن کرد و یا پارچه‌ای که بشود، پهنش نمود.

سعادت یعنی اینکه انسان به خاطر حقی که با خود دارد و به خاطر اصولی که در چارچوب آن زندگی می‌کند، آرامش خاطر داشته باشد و به خاطر خیری که او را در آغوش گرفته، قلبی آرام و شاد داشته باشد.

ما، گمان می‌کردیم که با داشتن خانه‌های بزرگتر و وسایل و امکانات بیشتر و با دستیابی به خواسته‌هایمان خوشبخت و شادمان خواهیم شد؛ اما ناگهان دیدیم که این امکانات، سبب حزن و اندوه گردیدند؛ چون هر چیزی، با خود رنج و اندوهی دارد:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ﴾ [طه: ۱۳۱] «و به آنچه از زیبایی دنیا که اینها را برخوردار نموده‌ایم تا ایشان را بیازماییم، چشم مدوز».

بزرگترین مصلح جهان، پیامبرهدایت، زندگی فقیرانه‌ای داشت؛ ازگرسنگی به خود می‌پیچید و خرما می‌نارغوبی هم گیرش نمی‌آمد که با آن گرسنگی‌اش را رفع نماید، اما با این حال چنان زندگی خوبی داشت که فقط خدا می‌داند. زندگی ایشان، آکنده از آرامش و آسودگی خاطر و

بدور از هرگونه دغدغه و نگرانی دنیوی بود: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿۱۱۳﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿۱۱۴﴾﴾ [النشخ: ۲-۳] «و بار سنگین تو را از دوش تو پایین نهادیم؛ بار سنگینی که کمر تو را خم کرده بود».

﴿وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿۱۱۳﴾﴾ [النساء: ۱۱۳] «و لطف خداوند بر تو بزرگ بود».

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴] «خداوند بهتر می‌داند کجا رسالت خود را قرار دهد».

در حدیث صحیح آمده است: «گناه، چیزی است که در دل تو شک ایجاد می‌کند و دوست نداری که مردم، از آن اطلاع پیدا نمایند و نیکی همان است که به آن اطمینان قلب داشته باشی».

نیکی، وجدان و ضمیر را آسایش و آرامش می‌بخشد. شاعری می‌گوید:

البر أبقى وإن طال الزمان به      والإثم أقبح ما أوعيت من زاد

«نیکی، ماندگارتر است، هر چند زمان زیادی بر آن بگذرد و گناه، زشت‌ترین توشه‌ای است که اندوخته‌ای».

در حدیث آمده است: «نیکی، مایه آرامش است و گناهان، مایه شک و تردید». کسی که آشکارا نیکی انجام می‌کند، همواره در آرامش و سکون است و فردی که مرتکب بدی می‌شود، همواره از حوادث و خطرات می‌هراسد: ﴿يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ﴾ [المنافقون: ۴] «آنان، هر بانگی را علیه خود می‌پندارند».

علت، این است که او، کار بد کرده و فردی که کار بد انجام می‌دهد، همواره پریشان و نگران است و خودش را از ترس پنهان می‌نماید.

إذا ساء فعل المرء ساءت ظنونه      وصدق ما يعتاده من توهم

«هرگاه کردار فردی، بد شود، گمانش نیز بد می‌گردد و خیالات و اوهامی را که به آن عادت دارد، تصدیق می‌کند».

کسی که خواهان سعادت است، باید همیشه کار نیک انجام دهد و از بدی کردن بپرهیزد تا بدین سان در آسایش و امنیت قرار بگیرد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا ءِيمَنَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ

لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾ [الأنعام: ۸۲] «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با ستمی نیامیخته‌اند، ایشان امنیت دارند و آنان رهیافتگان هستند».

سواری، تند می‌تاخت؛ گرد و غبار به سر و رویش می‌ریخت؛ او می‌خواست نزد سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه برود. سعد رضی الله عنه بدور از مردم و هیاهوی آنها، با خانواده‌اش و تعدادی گوسفند، دردل صحرا خیمه زده بود و آنجا زندگی می‌کرد؛ سوارکار نزدیک شد. او، عمر فرزند سعد بود. عمر به پدرش گفت: پدرجان! مردم با همدیگر بخاطر پادشاهی در کشمکش هستند و تو، گوسفندان خود را می‌چرانی. سعد رضی الله عنه گفت: از شر تو به خدا پناه می‌برم؛ من، از ردایی که به تن دارم، به خلافت مستحقتر هستم، اما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: «خداوند، بنده توانگر، پرهیزگار و گمنام را دوست می‌دارد».

سلامت دینی مسلمان، از پادشاهی کسری و قیصر بزرگتر و ارزشمندتر است؛ زیرا دین، همواره با مسلمان همراه است تا اینکه در باغ‌های پرناز و نعمت بهشت جای می‌گیرد. اما پادشاهی و مقام، قطعاً از دست خواهد رفت: ﴿إِنَّا لَحُنَّ نَرْتُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ﴾ [مریم: ۴۰] «ما، وارث زمین و کسانی که روی آن هستند، خواهیم شد و به سوی ما باز می‌گردند».

## سخن پاک به سوی خدا بالا می‌رود

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گنجینه‌هایی از سخنان و احادیث مبارک و پاک داشتند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرا گرفته بودند. یکایک سخنانی که صحابه رضی الله عنهم از پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته بودند، برای آنها از دنیا و تمام آنچه در آن هست، بهتر بود. یکی از نشانه‌های عظمت اصحاب، این است که آنان، ارزش هر چیز را می‌دانستند.

ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد تا به او دعایی بیاموزند. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمودند: «بگو: پروردگارا! من بر خودم ستم زیاد کرده‌ام و هیچ‌کسی جز تو گناهان را نمی‌آمرزد؛ پس مرا بیامرز و بر من رحم نما، بی‌گمان تو، آمرزگار مهربانی».

پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس رضی الله عنه می‌گوید: «از خداوند، عفو و تندرستی را مسألت کن» و به علی رضی الله عنه فرمود: «بگو: بارخدا! مرا هدایت کن و راه درست را به من نشان بده».

به عبید بن حصین رضی الله عنه فرمود: «بگو: بارخدایا! راه درست را به من نشان بده و مرا از شر خودم، رهایی بخش».

به شداد بن اوس رضی الله عنه فرمود: «بگو: بارخدایا! استواری در کار، قاطعیت بر راه درست، شکرگزاری نعمت و به خوبی انجام دادن عبادت را از تو می‌خواهم و از تو قلبی سالم و زبانی راستگو مسألت می‌کنم؛ از تو خیر آنچه را که می‌دانی، درخواست می‌نمایم و از شر آنچه می‌دانی، به تو پناه می‌برم و از آنچه می‌دانی از تو آمرزش می‌طلبم؛ بی‌گمان تو، به امور غیب و پنهان آگاه هستی».

به معاذ رضی الله عنه فرمودند: «بگو: بارخدایا! تو بخشنده هستی و عفو و گذشت را دوست داری؛ پس ما را عفو کن و از ما درگذر».

در همه این دعاها، رضایتمندی خداوند، رحمت او در آخرت، نجات از خشم و رهایی از عذاب دردناکش و کمک برای انجام عبادت خداوند متعال و ادای شکرش، درخواست شده است. نکته مشترکی که این دعاها را به یکدیگر ربط می‌دهد، این است که در تمام این دعاها، آنچه نزد خدا است، خواسته گردیده و از آنچه در دنیا می‌باشد، رویگردانی شده است. در این دعاها اموال زودگذر و فانی دنیا و کالاهای فریبنده و بی‌ارزش آن خواسته نشده‌اند.

## گرفت الهی، شدید است

﴿وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَلِيمَةٌ﴾ [هود: ۱۰۲] «و اینگونه است گرفت پروردگارت وقتی آبادی‌هایی را بگیرد که اهالی آن ستمگرند».

یکی از نشانه‌های بدبختی، شقاوت، لغزش و سقوط جایگاه بنده، این است که بر بندگان خدا ستم کند، حقوق آنها را پایمال نماید و در حق مستضعفان و بینویان، ستم روا دارد.

یکی از حکما گفته است: از کسی بترس که در برابر تو یاوری جز خداوند ندارد.

تاریخ ملت‌ها، مثالهای زنده‌ای از سرانجام سیاه ستمگران ثبت کرده است. عامر بن طفیل بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله نقشه می‌کشید و برای ترور ایشان تلاش می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله علیه او دعا می‌کنند و بدین سان خداوند متعال، عامر را به غده‌ای در گلویش مبتلا می‌کند و همان لحظه در حالی می‌میرد که از درد فریاد می‌زند.

اربد بن قیس، پیامبر ﷺ را آزار می‌دهد و برای کشتن ایشان تلاش می‌کند. پیامبر ﷺ علیه او دعا می‌کنند. خداوند، صاعقه‌ای را بر او فرود می‌آورد که او و شترش را می‌سوزاند.

اندکی قبل از آنکه حجاج، سعید بن جبیر را به قتل برساند، سعید رضی الله عنه علیه او دعا کرد و گفت: بارخدا یا! بعد از من او را بر هیچ کسی مسلط مکن.

آنگاه غده‌ای در دست حجاج برآمد و سپس تمام بدن او را گرفت؛ او، همچون گاو نعره می‌کشید و سپس با وضعیت بسیار اسفباری درگذشت.

سفیان ثوری رحمته الله از ترس ابوجعفر منصور پنهان شد. ابوجعفر به قصد مکه حرکت کرد و سفیان، داخل حرم بود؛ لذا برخاست و پرده‌های کعبه را گرفت، دعا کرد و از خدا خواست که ابوجعفر را به خانه‌اش راه ندهد؛ پس ابو جعفر قبل از ورود به مکه در محل بئر میمون درگذشت.

احمد بن داود، قاضی معتزلی در شکنجه و آزار امام احمد بن حنبل رحمته الله مشارکت می‌کند؛ امام احمد، آنها را دعای بد می‌کند، آنگاه خداوند، قاضی معتزلی را فلج می‌نماید. قاضی معتزلی می‌گفت: نیمی از بدنم، چنین است که اگر مگسی، بر آن بنشیند، گمان می‌کنم قیامت شده و نیم دیگر آن، طوری است که اگر آن را قیچی و قطعه قطعه کنند، احساس نمی‌کنم.

احمد بن حنبل، ابن زیات وزیر را دعای بد نمود؛ آنگاه خداوند کسی را بر ابن زیات مسلط کرد که او را گرفت و در کوره‌ای آتشین قرار داد و در سرش میخ کوبید.

حمزه بسیونی در زندان‌های جمال عبدالناصر، مسلمانان را شکنجه می‌کرد و می‌گفت: خدایتان کجاست تا او را به آهن ببندم؟ (بسی والاطر و برتر است خداوند از آنچه ستمگران می‌گویند). بعد از مدتی در حالی که حمزه بسیونی، از قاهره به اسکندریه می‌رفت، ماشینش با کامیون حامل آهن، تصادف کرد و آهن‌ها از سرش به بدنش فرو رفته و از شکمش بیرون آمده بودند؛ امدادگران، چاره‌ای جز این نداشتند که او را تکه تکه بیرون بیاورند.

﴿وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَجُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ﴾ [الفصص: ۳۹] «او و لشکریانش، در زمین بناحق تکبر ورزیدند و گمان بردند که به سوی ما باز نمی‌گردند».

﴿وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ [فصلت: ۱۵] «و گفتند: چه کسی از ما زور و توانایی بیشتری دارد؟ آیا ندیده‌ای که

خداوندی که آنها را آفریده، توانمندتر است؟»

**همچنین صلاح نصر** یکی از فرماندهان عبدالناصر و از کسانی که ستم و تباهی زیادی کرده بود، به بیش از ده بیماری دردناک و مزمن مبتلا شد؛ چند سال از عمرش را با بدختی بسرکرد و پزشکان، نتوانستند او را معالجه کنند تا اینکه همان رهبرانی که او، برایشان خدمت می‌کرد، او را زندانی کردند. وی، در همان سلول‌ها جان باخت. ﴿الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا **الْفَسَادَ** ﴿١٢﴾ [الفجر: ۱۱-۱۲] «کسانی که در زمین سرکشی کردند و در آن تباهی و فساد زیاد نمودند، آنگاه پرودگارت شلاق عذاب بر آنها کوبید».

در حدیث آمده است: «خداوند، به ستم‌گر مهلت می‌دهد و هرگاه او را بگیرد، رهایش نمی‌کند». (و از دعای استمدیده بپرهیز؛ چون بین دعای او و بین خدا، حجاب و پرده‌ای نیست).

## دعای مظلوم

وساریة لم تسر- في الأرض تبتغي محلاً ولم يقطع بها البید قاطع  
 (و آنکه در زمین سیر نکرده و صحرائی را نیموده، محلی را در زمین می‌جوید).  
 سرت حیث لم تحد الركاب ولم تنخ لورد ولم يقصر- لها القید مانع  
 (او، به جایی رفته که کاروانیان، شتری را از آنجا عبور نداده و برای نوشیدن آب در آنجا نخواستند و آنجا زانوبند شتر را کسی سفت نکرده تا مانع فرار آن شود).  
 تمر وراء الليل والليل ضارب بجثمانه فيه سمير وهاجع  
 «دنبال شب می‌رود و شب همه تن فرا رسیده که در آن فردی به قصه‌گویی مشغول است و فردی بیدار می‌باشد».

ابراهیم تیمی می‌گوید: وقتی کسی بر من ستم می‌کند، من با او مهربانی می‌کنم. مقداری پول از مردی صالح درخراسان، به سرقت رفت؛ او، شروع به گریه کردن نمود. فضیل به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: این را به یاد آوردم که خداوند، در روز قیامت مرا و این دزد را یک جا جمع می‌کند؛ از اینرو دلم به حالش سوخت و گریه ام گرفت. شخصی از یکی از علمای سلف غیبت کرد. آن عالم، به آن مرد خرمایی داد وگفت: چون به من خوبی کرده‌ای.

## گفتم: منم

تابلویی در سازمان ملل متحد در نیویورک هست که روی آن قطعه شعری زیبا از شاعر جهانی، سعدی شیرازی نوشته شده و به انگلیسی ترجمه گردیده است؛ این شعر، به برادری و محبت و وحدت فرا می خواند:

قال لي المحبوب لما زرته      من بيابي قلت: بالباب أنا

«وقتی به دیدار دوست رفتم، به من گفتم: چه کسی پشت در است؟ گفتم: من، هستم.»

قال لي أخطأت تعريف الهوى      حينما فرقت فيه بيننا

«به من گفتم: محبت را اشتباه تعریف کرده‌ای، وقتی که در محبت و مهرورزی میان ما فرق

قایل شدی.»

ومضى عام فلما جئته      أطرق الباب عليه موهنا

«سالی گذشت، نزد او رفتم و در زدم.»

قال لي من أنت قلت انظر فما      ثم إلا أنت بالباب هنا

«به من گفتم: کیستی؟ گفتم: نگاه کن؛ دم در، جز تو کسی نیست.»

قال لي أحسنت تعريف الهوى      وعرفت الحب فأدخل يا أنا

«به من گفتم: محبت را خوب تعریف کردی و دوستی را شناختی؛ پس وارد شو ای کسی

که گویی خودم هستی.»

انسان باید برادر خوبی داشته باشد که با او انس بگیرد و احساس آرامش کند؛ در

شادی‌هایش مشارکت نماید و با او تبادل محبت و دوستی کند. ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي

﴿١٩﴾ هَرُونَ أَخِي ﴿٢٠﴾ أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي ﴿٢١﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٢٢﴾ كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٢٣﴾

وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٢٤﴾﴾ [طه: ۲۹-۳۴] «و برایم وزیری از خانواده‌ام مقرر بدار، هارون، برادرم را.

با او مرا یاری ده و او را در کارم شریک کن تا بیشتر تو را ستایش کنیم و تو را زیاد یاد نمایم.»

ولا بد من شکوی إلی ذي قرابة      یواسیک أو یسلیک أو یتوجع

«و باید شکایت رابه خویشاوندی ببری که باتو همدردی می کند یا به تو دلجویی می دهد یا

حداقل از ناراحتی تو، دردمند و ناراحت می شود.»



﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [المائدة: ۵۱] «مؤمنان دوستان یکدیگرند».

﴿كَأَنَّهُمْ بُنَيَّنْ مَرَّضُوصٌ﴾ [الصف: ۴] «گویا آنان، بنایی محکم هستند».

﴿وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾ [الأنفال: ۶۳] «و میان دل‌هایشان الفت برقرار کرد».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰] «بی‌گمان، مؤمنان برادرند».

## باید همراه و هم صحبتی داشت

یکی از عوامل خوشبختی و سعادت، این است که چنان یار و رفیقی داشته باشی که همراهی و رفاقت او، برایت سودمند باشد و مایه سعادتت بگردد. در حدیث آمده است:

«کجایند آنهایی که برای من با یکدیگر دوستی می‌کردند؟ امروز که هیچ سایه‌ای جز سایه من نیست، آنها را زیر سایه خویش جای می‌دهم».

«و دو نفر که به خاطر خدا با همدیگر دوستی کردند و بر آن گردآمدند و بر همان اساس از هم جدا شدند».

## امنیت، خواسته‌ای شرعی و عقلی

﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲] «ایشان، امنیت دارند و آنان راه یافتگان هستند».

﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَعَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ﴾ [قریش: ۴] «کسی که آنها را از گرسنگی رهانید و غذایشان داد و آنان را از هراس نجات داد و به آنها امنیت بخشید».

﴿أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا﴾ [القصص: ۵۷] «آیا حرمی امن را در اختیار آنها قرار نداده‌ایم؟»

﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا﴾ [آل عمران: ۹۷] «و هرکس وارد آن حرم شود، در امنیت خواهد بود».

﴿ثُمَّ أَبْلَغَهُ مَأْمَنَهُ﴾ [التوبة: ۶] «سپس او را به محل امن او برسان».

در حدیث آمده است: «هرکس، درخانه‌اش با امنیت بسر ببرد، تندرست باشد و غذای روز خود را داشته باشد، گویا تمام دنیا با تمام وجود نزد او آمده است».

امنیت قلب، یعنی: ایمان و رسوخ آن در شناخت حق و سرشار از یقین شدن.

امنیت خانه، یعنی اینکه خانه، از انحراف و زشتی، سالم و بدور بوده و آکنده از آرامش باشد و در پرتو هدایت الهی، رهنمون گردد.

امنیت ملت، یعنی اینکه با محبت، یکجا و یکپارچه گردند، با آنان به دادگری رفتار شود و با شریعت اسلامی پاک گردند.

ترس، دشمن امنیت است: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾ [القصص: ۲۱] «پس از آنجا در حالی که می ترسید و چشم به راه بود، بیرون آمد». ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵] «پس از آنان مترسید و از من بترسید».

فرد ترسو، آرامش ندارد؛ فرد ملحد، امنیت ندارد و زندگی برای فرد بیمار، خوشایند نیست.

إنما العمر صحة وكفاف  
«عمر و زندگی، یعنی سلامتی و برخورداری از روزی کافی؛ هرگاه این دو پشت کنند، عمر هم پشت کرده است».

به راستی که دنیا چقدر ناخوشایند است! اگر از یک سو درست شود، از طرفی دیگر خراب می گردد؛ اگر مال و ثروت به دست بیاید، جسم، بیمار می شود و اگر بیماری، رفع شود و تن سالم گردد، بلاها می آیند و چون وضعیت خوب شود و کارها سامان یابد، مرگ فرا می رسد.

اعشی شاعر از نجد به سوی پیامبر ﷺ حرکت کرد تا قصیده ای را که در مدح پیامبر ﷺ سروده بود، بخواند و مسلمان شود؛ در راه با ابوسفیان برخورد کرد؛ صد شتر به او داد تا به شهر و دیارش برگردد و سفر را ادامه ندهد. اعشی، شتران را گرفت و سوار یکی از شتران شد و برگشت.

شتر، جست و خیزی کرد و او را از بالا به پایین انداخت؛ سر اعشی به زمین خورد و گردنش شکست و از دنیا رفت؛ بی آنکه دین یا دنیا را به دست آورده باشد. البته قصیده ای که سروده بود تا در حضور پیامبر ﷺ بخواند، بسیار زیباست:

شباب وشيب وافتقار وثروة  
فلله هذا الدهر كيف ترددا

«جوانی و پیری و نیازمندی و ثروت این زمانه چگونه تکرار می شود؟»

إذا أنت لم ترحل بزاد من التقى  
ولا قيت بعد الموت من تزودا  
«وقتی به همراه توشه ای از تقوا از دنیا رحلت نکنی و بعد از مرگ کسی را ببینی که توشه تقوا با خود آورده،

ندمت علی آن لا تكون كمثلہ و إنك لم ترصد لما كان أرصدا  
«آنجاست که پشیمان می شوی که چرا مانند او نیستی و خود را همچون او آماده نکرده‌ای».

## افتخاراتی که از بین می‌روند...

یکی از لوازم سعادت حقیقی، این است که سعادت و خوشبختی، دایم و کامل باشد؛ دوام و ماندگاری سعادت، این است که در دنیا و آخرت تداوم بیابد و در نماند و آشکار و امروز و فردا و همه روز وجود داشته باشد.

تمام و کمال سعادت، به این است که هیچ چیزی، صفای آن را مکدر نکند و زیبایی‌های آن، با امر ناخوشی، مخدوش نگردد.

نعمان بن منذر پادشاه عراق، زیر درختی نشست تا شراب بنوشد؛ عدی بن زید که حکیم و دانشمند بود، خواست تا او را موعظه کند؛ پس به او گفت: ای پادشاه! آیا می‌دانی که این درخت چه می‌گوید؟ پادشاه گفت: چه می‌گوید؟ عدی گفت: درخت می‌گوید:

رب ركب قد أناخوا حولنا  
يمزجون الخمر بالماء الزلال  
«چه بسا کاروانیانی بوده‌اند که شترهایشان را اطراف ما خوابانده، شراب را با آب زلال می‌آمیختند».

ثم صاروا لعب الدهر بهم  
وكذاك الدهر حالاً بعد حال  
«سپس بازیچه زمانه قرار گرفتند و روزگار، چنین است».

نعمان، ناراحت شد، شراب نوشی را ترک کرد و اندوهگین باقی ماند تا اینکه مرد.  
شاه ایران دو هزار و پانصدمین سال تأسیس دولت شاهنشاهی ایران را جشن می‌گرفت و برای توسعه نفوذ خود و گسترش فرمانروایی‌اش، برنامه ریزی می‌کرد که خداوند، سلطنت را از دستش گرفت.

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ﴾ [آل عمران:

۲۶] «بگو: خدایا! پادشاهی را به هرکس بخواهی می‌دهی و از هرکس که بخواهی می‌گیری».  
آری! شاه ایران از کاخ‌ها و خانه‌های خودآواره شد و دور از وطن و در حالی مرد که آواره و بیچاره بود و کسی هم بر او گریه نکرد: ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿۱۰﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ

کَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِينَ ﴿٢٧﴾ [الدخان: ۲۵-۲۶] «چه بسیار باغ‌ها و چشمه سارها و کشتزارها و جایگاه خوب و نعمتی را که در آن لذت می‌بردند، رها کردند».

شاپیسکو رئیس جمهور رومانی نیز چنین سرنوشتی داشت؛ او، بیست و دو سال فرمانروایی کرد و گارد ویژه ای که از او حفاظت می‌کردند، هفتاد هزار نفر بودند. اما ملت، کاخش را محاصره نمودند و او و لشکریانش را تکه تکه کردند: ﴿فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ﴿٨١﴾﴾ [القصص: ۸۱] «او، گروهی داشت که او را به جای خدا یاری کنند و از یاری شونندگان نبود». او رفت، اما نه دنیا، بهره او شد و نه آخرت.

مارکوس رییس جمهور فیلیپین ثروت اندوخت و ریاست کرد، اما از آنجا که بر ملت خود ستم می‌نمود و آنها را به بدبختی و فلاکت کشانده بود، جام تلخ بدبختی و فلاکت را نوشید و از سرزمین خود آواره گشت و خانواده و پادشاهی از دست او رفت؛ او پناهگاهی نداشت که به آن پناه ببرد و از اینرو در کمال بدبختی مرد و ملتش اجازه ندادند که او را در کشورش دفن کنند: ﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾﴾ [الفیل: ۲] «آیا مکرشان رادر نا بودی قرار نداد؟» ﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾﴾ [النازعات: ۲۵] «خداوند، او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد. ﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ﴾﴾ [العنكبوت: ۴۰] «پس هر یک را به سبب گناهش گرفتیم».

## کسب فضایل، تاج زندگی سعادت‌مندان

بنده، اگر می‌خواهد به سعادت و امنیت و آرامش دست یازد، باید به سوی خوبی‌ها و صفات پس‌نیده و کارهای زیبا بشتابد. در حدیث آمده است: «مشتاق و آزمند چیزی باش که به تو نفع می‌رساند و از خداوند کمک بخواه».

یکی از اصحاب از پیامبر ﷺ درخواست نمود تا در بهشت همراه ایشان باشد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «به من با سجده‌های زیاد کمک کن (تا بتوانم بخاطر سجده‌های زیادت، از خدا بخواهم که تو را در بهشت همراه من بگرداند). چون تو هیچ سجده‌ای برای خدا نمی‌کنی، مگر آنکه خداوند به سبب آن یک درجه مقام تو را بالا می‌برد».

صحابی دیگری درباره چیزی می پرسد که همه خوبی ها در آن جمع شده باشد؛ پیامبر ﷺ به او می فرماید: «همواره زبانت به ذکر خدا مشغول باشد».

پیامبر ﷺ در پاسخ به شخص دیگری می فرماید: «به هیچکس دشنام مده، با دست خود هیچکس را مزین و اگر کسی، تو را به آنچه درباره تو می دانست، ناسزا گفت، تو، او را با آنچه درباره او می دانی، ناسزا مگو و هیچ کار خوبی را حقیر بدان حتی اگر از دلو خود در ظرف کسی آب بریزی که می خواهد آب بردارد».

برای کسب خوبی ها باید شتافت. پیامبر ﷺ می فرماید:  
«قبل از آمدن فتنه ها، به انجام اعمال صالح پردازید».  
«پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بدان».

خدای متعال می فرماید: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ﴾ [آل عمران: ۱۳۳] «و به سوی آمرزشی از سوی پروردگارتان و به بهشت بشتابید».

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَاتِ﴾ [الانبیاء: ۹۰] «بی گمان آنها در انجام خوبی ها می شتابند».  
﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ [الواقعة: ۱۰] «و پیشگامان پیشتان».

در انجام کار خوب، سستی و درنگ نکن و در طلب فضایل و خوبی ها امروز و فردا مکن.

دقات قلب المرء قاتلة له      إن الحياة دقائق وثوان

«تپش و ضربان قلب، به انسان می گوید که زندگی، دقیقه ها و ثانیه هایی هست».

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَفَّسْ أَلْمُتَنَفِّسُونَ﴾ [المطففين: ۲۶] «علاقمندان باید در دین از همدیگر پیشی بگیرند».

عمر بن خطاب رضی الله عنه پس از آنکه ضربه می خورد و خونریزی دارد، جوانی را می بیند که شلوارش از برجستگی پا، پایین تر است و به زمین کشیده می شود. عمر رضی الله عنه به او گفت: «ای برادرزاده ام! شلوارت را بالا بکش، چون بیشتر مایه پرهیزگاری است و لباست نیز تمیزتر خواهد بود».

این، امر به معروف در واپسین لحظات زندگی است: ﴿لَمَن شَاءَ مِنكُم أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾ [المدثر: ۳۷] «برای هرکس از شما که بخواهد جلو برود یا عقب بماند».

سعادت، با خواب زیاد و مشغول شدن به سرگرمی‌های دنیا و ترک خوبی‌ها به دست نمی‌آید: ﴿وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [التوبة: ٤٦] «ولی خداوند، برخاستن و خروج آنها را نپسندید؛ پس آنها را باز نگاه داشت و گفته شد: با آنهایی که نشسته‌اند، بنشینید».

منطق افراد پست همت و فرومایه می‌گوید: ﴿لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ﴾ [التوبة: ٨١] «در گرما (برای جهاد) حرکت نکنید». ﴿لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا﴾ [آل عمران: ١٥٦] «اگر آنها پیش ما می‌بودند و به جهاد نمی‌رفتند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند».

خداوند، بندگانش را از به تأخیر انداختن کار خیر نهی کرده است: ﴿مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ اُنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتِلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾ [التوبة: ٣٨] «شما را چه شده که وقتی به شما گفته می‌شود: برای جهاد حرکت کنید، زمین‌گیری می‌شوید؟». ﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ﴾ [النساء: ٧٢] «و از شما کسانی هستند که تأخیر می‌کنند». ﴿وَلَكِنَّهٗ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ١٧٦] «ولی او خود را به زمین انداخت». ﴿أَعَجَزْتَ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ﴾ [الماندة: ٣١] «آیا از آنکه مانند این کلاغ باشم، در مانده‌ام؟». ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾ [النحل: ١٠٧] «این، برای آن است که آنها زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند». ﴿وَلَا تَنْزِعُوا قَتَفَشُلُوكُمْ﴾ [الأنفال: ٤٦] «و باهمدیگر کشمکش و جدال نکنید که سست می‌شوید». ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالِي﴾ [النساء: ١٤٢] «و هرگاه برای نماز بلند شوند، با تنبلی برمی‌خیزند و به نماز می‌ایستند». در حدیث آمده است: «بارخدا! از تنبلی به تو پناه می‌برم؛ «زیرک، کسی است که نفس خود را مطیع کند و برای بعد از مرگ، کار نماید و ناتوان کسی است که از هوای نفس خود پیروی کند و به خدا امیدوار باشد».

## جاودانگی و نعمت آنجاست، نه اینجا

آیا دوست داری جوانی تندرست و بی‌نیاز باشی و برای همیشه بمانی؟ چنین چیزی، در دنیا میسر نیست؛ بلکه آنجا و در آخرت به دست می‌آید. خداوند، بدبختی و نابودی را برای این دنیا مقرر کرده و آن را بازیچه و سرگرمی و کالای فریبنده نامیده است.

یکی از شعرا در حال فقر و تنگدستی زندگی می‌کرد؛ او در آغاز جوانی به دنبال یک درهم می‌گشت، اما به دست نمی‌آورد؛ می‌خواست زن بگیرد، اما نمی‌توانست؛ وقتی مویش سفید گشت، از هر سو مال و ثروت به او روی آورد و توانست ازدواج کند و مسکن هم برایش فراهم شد؛ او، از این تناقضات آهی کشید و شعری سرود:

ما كنت أرجوه إذ كنت ابن عشرينا      ملكته بعد ما جاوزت سبعينا  
«آنچه من در بیست سالگی آروزی آن را داشتم، بعد از هفتاد سالگی به دست آوردم».

تطوف بي من بنات الترك اغزلة      مثل الطباء على كئيبان بيرينا  
«دختران سیاه چشم ترک همانند آهوهای که بر تپه‌های ریگ جست و خیز دارند، پیرامون من می‌چرخند».

قالوا أينك طول الليل يسهرنا      فما الذي تشتكي قلت الثائنا  
«گفتند: آه و ناله‌ات، در طول شب ما را نمی‌گذارد که بخوابیم، تو از چه می‌نالی؟ گفتیم: از هشتاد سالگی».

﴿أَوْ لَمْ نَعْمَرَكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ التَّذِيرُ﴾ [فاطر: ۳۷] «آیا شما را به آن اندازه عمر نداده‌ایم که در آن هرکس که بخواهد، پند پذیرد و بیم‌دهنده نزد شما آمد».  
﴿وَوَطَّئُوا أَنفُسَهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۳۹] «و گمان بردند که به سوی ما بر نمی‌گردند».  
﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ﴾ [العنكبوت: ۶۴] «این زندگانی دنیا سرگرمی و بازیچه‌ای بیش نیست».

مثال زندگی دنیا مانند مسافری است که زیر سایه درختی بنشیند؛ آنگاه آن را ترک کند و برود.

## دشمنان آیین الهی

کتاب‌هایی در قالب شعر و نثر از ملحدین و از کسانی که از راه خدا باز می‌دارند، خواندم؛ سخنان اینها را دیدم که از آیین و برنامه الهی در زندگی، منحرف هستند. یاوه‌گویی‌هایشان را مطالعه نمودم و دیدم که چگونه بیش از حد به مبادی و ارزش‌های راستین و به آموزه‌های ربانی تجاوز کرده‌اند! سخنان بی‌ارزشی که این قشر گمراه به زبان می‌آورند و بی‌ادبی و گستاخی آنها،

چنان بود که انسان از نقل گفته‌ها، نوشته‌ها و اشعارشان برای مردم خجالت می‌کشد و بدین سان دانستم که هرگاه انسان، فاقد اصول و رسالت باشد، به حیوانی تبدیل می‌شود که فقط در قالب و شکل انسان است: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۴۴] «آیا گمان می‌برید که بیشتر آنها می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنها نیستند مگر چون چارپایان و بلکه اینان گمراه‌ترند».

باری، یکی از این کتاب‌ها را می‌خواندم؛ از خودم پرسیدم: اینها چگونه احساس سعادت می‌نمایند حال آنکه از خدایی روی گردانده‌اند که سعادت، در دست اوست و به هرکس که بخواهد می‌دهد؟! اینها چگونه طعم خوشبختی را می‌چشند و حال آنکه رابطه خود را با خدا قطع کرده و درها را میان وجود ضعیف و بیمار خود و میان رحمت گسترده الهی بسته‌اند؟ چگونه اینها خوشبخت می‌شوند و حال آنکه خدا را ناخشنود کرده‌اند؟! چگونه آرامش می‌یابند در صورتی که با خدا جنگیده‌اند؟!

من فهمیدم که نخستین عذابی که به عنوان مقدمه عذاب‌های آخرت، در همین دنیا آنان را فرا می‌گیرد - اگر توبه نکنند - عذاب بدبختی و غفلت، به تنگ آمدن، افسردگی و سقوط می‌باشد: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴] «و هرکس از یاد من رویگردانی کند، زندگی تنگی خواهد داشت».

حتی بسیاری از اینها می‌کوشند تاجه‌ها را نابود کنند. آنها، می‌خواهند که زندگی پایان یابد و دنیا نابود شود و بدین سان از این زندگی خلاص شوند. وجه مشترک ملحدان گذشته و فعلی این است:

گستاخی و بی‌ادبی به خداوند، بی‌توجهی به اصول و ارزش‌ها، بی‌خردی در داد و ستد، بی‌توجهی به عواقب و توجه نکردن به آنچه می‌گویند و می‌نویسند و می‌دانند: ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شِقَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۹] «آیا کسی که بنای خود را بر اساس تقوای الهی و رضامندی خدا بنا نهد، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر پرتگاه هلاکت قرارداد و با آن در آتش جهنم افتاده باشد؟ و خداوند، گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند».



تنها راه رهایی و نجات ملحدان از ناراحتی‌ها و غم‌هایشان - اگر توبه نکنند و هدایت نشوند- این است که خودکشی نمایند و این زندگی تلخ و عمر بی‌ارزش را به پایان برسانند: ﴿قُلْ مُوتُوا بِعَيْظِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۹] «بگو: به خشمستان بمیرند». ﴿فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۵۴] «پس خودتان را بکشید که این، برایتان بهتر است».

## حقیقت دنیا

معیار سعادت، در کتاب بزرگ خدا بیان شده و میزان و اندازه تمام چیزها در پند حکیمانه او روشن و واضح گردیده است.

خداوند متعال، ارزش هر چیز و بازتاب آن بر بنده را در دنیا و آخرت بیان نموده است: ﴿وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُم سُقُفًا مِّن فِصَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِيُوتِيَهُمُ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ ﴿٣٤﴾ وَزُخْرَفًا وَإِنَّ كُلَّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَنَعِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾﴾ [الزخرف: ۳۳-۳۵]

«اگر مردم، یک ملت نمی‌شدند، برای کسانی که به خداوند مهربان کفر می‌ورزند، سقف‌های خانه‌هایشان را از نقره می‌نمودیم و پله‌هایی قرار می‌دادیم که بر آن بالا می‌رفتند و برای خانه‌هایشان درهایی قرار می‌دادیم و تخت‌هایی که بر آن تکیه می‌زنند و زیبایی‌های دیگری. همه اینها چیزی جز کالای دنیا نیست و آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران بهتر است».

حقیقت زندگی و کاخ‌ها و خانه‌ها و طلا و نقره و مقام دنیا، همین است. نشان بی‌ارزشی دنیا، این است که بطور کامل به کافر داده می‌شود و مؤمن از آن محروم می‌گردد تا ارزش زندگی دنیا، برای مردم روشن گردد.

عتبه بن غزوان، صحابی معروف در حال سخنرانی، اظهار تعجب می‌نماید که چگونه او و سایر اصحاب به همراه پیامبر ﷺ در جهاد در راه خدا برگ درختان را می‌خوردند و آن روزها شیرین‌ترین روزهای زندگی و بهترین لحظات عمرشان بود! عتبه پس از وفات پیامبر ﷺ، امیر و فرماندار یک منطقه شد. آری! واقعاً زندگی و حیاتی که بعد از وفات پیامبر ﷺ به او روی آورد، از دید خودش زندگی کم ارزشی بود:

أرى أشقياء الناس لا يسأمونها على أنهم فيها عراة وجوع

«افراد بینوا را می‌بینم که از زندگی بیزار و خسته نمی‌شوند، با اینکه آنها، عریان و گرسنه‌اند».

أراها وإن كانت تسر— فإنها سحابة صيف عن قليل تقشع  
«به نظرم دنیا با اینکه انسان را شاد می‌کند، مانند ابر تابستان است که بعد از اندکی پراکنده و دور می‌شود».

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، وقتی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله فرمانروایی کوفه را بر عهده می‌گیرد، متعجب و شگفت زده می‌شود. زیرا او نیز به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله برگ درختان را می‌خورد و پوست حیوانات را می‌پخت و سپس آن را با آب، قورت می‌داد. از اینرو معتقد بود که کاخ‌ها و خانه‌هایی که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله روی آورده‌اند، ارزشی ندارند: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾ [الضحی: ۴] «و آخرت برای تو بهتر است از دنیا».

پس این قضیه، رازی دیگر دارد و آن، اینکه دنیا، ناچیز و بی‌ارزش است.  
﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ ۙ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۵-۵۶] «آیا گمان می‌برند که ما بوسیله مال و فرزند آنها را یاری می‌کنیم؟ ما در همین دنیا خوبی‌ها را به آنان می‌دهیم و آنان نمی‌فهمند».  
در حدیث آمده است: «سوگند به خدا، من، از این نمی‌ترسم که شما فقیر شوید».

یک بار عمر رضی الله عنه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و دید که آن حضرت صلی الله علیه و آله روی حصیر خوابیده و اثر آن بر پهلوهایش مانده و در خانه‌اش جز مقداری جو چیزی نیست. چشمان عمر پر از اشک شد.  
واقعاً وضعیت عجیبی بوده و انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیشوای تمام مردم چنین وضعیتی داشته‌اند. ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ [الفرقان: ۷] «و گفتند: این پیامبر را چه شده که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود».  
سپس عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: تو خودت ای پیامبر خدا، می‌دانی که قیصر و کسری در چه حالتی هستند! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو شک داری ای پسر خطاب! آیا نمی‌پسندی که آخرت، از آن ما باشد و دنیا بهره آنان؟»

بدون تردید معادله روشن و قسمت منصفانه‌ای است و هرکس، می‌پسندد، بپسندد و هرکس نمی‌پسندد، نپسندد. هرکس می‌خواهد سعادت را در درهم و دینار و خانه و ماشین بجوید، همین کار را بکند، اما بداند که هرگز به سعادت دست نخواهد یافت.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾<sup>۱۵</sup> «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۱۶</sup> [هود: ۱۵-۱۶] «هرکس زندگانی دنیا و زینت آن را می‌خواهد، پاداش کارهایش را در دنیا به تمام و کمال به او خواهیم داد و چنین کسانی کم داده نمی‌شوند. ایشان، کسانی هستند که در آخرت بهره‌ای جز آتش ندارند و آنچه در دنیا کرده‌اند، نابود و باطل می‌شود».

عفاء علی دنیا رحلت لغيرها فليس بها للصالحين معرج  
«کار دنیایی که از آن به جایی دیگر کوچ می‌کنم، تمام است و صالحان، راه خود را به سوی آن کج نخواهند کرد».

## کلید خوشبختی

اگر در کوخ زندگی کنی، اما خدا را بشناسی و او را ستایش و پرستش نمایی، به آرامش و سعادت و خیر دست خواهی یافت. ولی در صورت انحراف و گمراهی اگر در مجللتترین کاخ‌ها و بزرگترین خانه‌ها زندگی کنی و هر چه دلت بخواهد، داشته باشی، بدان که سرانجام تلخ و ناگواری خواهی داشت و قطعاً گرفتار بدبخت خواهی شد! چون کلید سعادت را نیافته‌ای؛ ﴿وَعَاتِبْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ﴾ [القصص: ۷۶] «و از خزانه‌ها به او بخشیدیم به قدری که کلیدهای آن، با گروهی قوی و نیرومند، به سختی حمل می‌شد».

## نکته

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحج: ۳۸] «بی‌گمان خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند». یعنی: بدیهای دنیا و آخرت را از آنان دور می‌نماید. در اینجا خداوند، به

مؤمنان نوید داده است که هر چیز ناخوشایندی را از آنها دور نماید و آنان را در سختی‌ها یاری رساند و دشواری‌ها را بریشان سبک کند. هر مؤمنی، به اندازه ایمانش از این فضیلت و پشتیبانی الهی بهره‌ای دارد؛ بعضی بهره زیاد و برخی هم بهره اندکی خواهند داشت.

یکی از ثمره‌های ایمان، این است که بنده، در بلا و مصیبت به خودش دلجویی و آرامش می‌دهد و سختی‌ها برای او آسان می‌گردند: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ [التغابن: ۱۱] «و هرکس، به خدا ایمان بیاورد، خداوند، قلبش را هدایت می‌کند».

بنده‌ای از این ثمره، بهره‌مند می‌گردد که هرگاه مصیبتی به او می‌رسد، می‌داند که مصیبت، از جانب خداست و هر آنچه به او رسیده، قرار نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که او، گرفتارش گردد؛ بدین سان بنده راضی و تسلیم حوادث دردناک می‌شود و مصیبت‌های پریشان‌کننده برای او آسان به نظر می‌رسند. چون او باور قطعی دارد که مصیبت‌ها از سوی خدا آمده‌اند و خداوند، به خاطر آن به او پاداش می‌دهد.

## آنها چگونه می‌زیستند؟

بیابید سری به یکی از روزهای زندگی یکی از یاران بزرگوار پیامبر ﷺ یعنی علی بن ابی طالب ﷺ همسر فاطمه دختر پیامبر ﷺ بزنیم. صبح زود علی ﷺ از خواب بیدار می‌شود. او و فاطمه به دنبال خوراکی می‌گردند تا بخورند، اما هیچ چیزی نمی‌یابند. هوا، بسیار سرد است؛ علی، پوستینی می‌پوشد و از خانه بیرون می‌رود و به جستجو می‌پردازد و به اطراف مدینه می‌رود. ناگهان به یاد یهودی‌ای می‌افتد که مزرعه‌ای دارد. علی ﷺ به سوی مزرعه کوچک او می‌رود و وارد می‌شود، یهودی می‌گوید: ای بادیه‌نشین بیا و از چاه آب بکش، در عوض هر دلو آب یک خرما به تو می‌دهم. علی ﷺ تا مدتی در آنجا به کار مشغول می‌شود تا اینکه دست‌هایش ورم می‌کند و خسته می‌شود. آنگاه یهودی به اندازه دلوهای آب به او خرما می‌دهد. علی ﷺ خرماها را برمی‌دارد و به سوی خانه به راه می‌افتد. از کنار پیامبر ﷺ رد می‌شود و مقداری از این خرماها را به او می‌دهد و باقی آن را خودش و فاطمه می‌خورند.

این، زندگی آنهاست، اما آنها احساس می‌کنند که خانه‌ای سرشار از سعادت و نور و شادمانی دارند. دل‌های آنان با مبادی راستینی که پیامبر ﷺ با آن مبعوث شده، زنده است؛ پس آنها، اعمال قلبی انجام می‌دهند و در روحانیتی مقدس بسر می‌برند که در پرتو آن حق را

می بینند و باطل را مشاهده می کنند؛ لذا برای حق کار می کنند و از باطل پرهیز می نمایند و ارزش، حقیقت و راز هر چیز را در می یابند.

سعادت قارون کجاست؟ شادمانی و سرور و آرامش همامان به کجا رفت؟ قارون را زمین فرو برد و نفرین، بدرقه‌ی راه همامان شد: ﴿كَمْثَلٍ عَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَأُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فِتْرَتَهُ مُصَفَّرًا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَمًا﴾ [الحديد: ۲۰] «مانند بارانی که گیاهان آن، کافران را به شگفتی آورده، سپس خشک می شود و زرد می گردد و آنگاه از بین می رود».

سعادت را باید نزد بلال و سلمان و عمار رضی الله عنهم جست. چون بلال رضی الله عنه برای حق اذان گفت. سلمان رضی الله عنه بر اساس صداقت پیوند برادری برقرار کرد و عمار رضی الله عنه به پیمانش وفا نمود. ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَ الصِّدْقِ الَّذِينَ كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ [الأحقاف: ۱۶] «ایشان، کسانی هستند که کارهای خوبشان را می پذیریم و از بدی‌های آنان در می گذریم؛ ایشان اهل بهشت هستند. وعده راستینی که بدان وعده داده می شدند».

## اقوال حکما درباره صبر

انوشیروان می گوید: ناگواری‌ها و ناخوشی‌های دنیا، دو نوع هستند: نوعی که چاره‌ای دارد؛ پس اضطراب، علاج و داروی آن است و نوعی دیگر که چاره‌ای ندارد؛ پس صبر و شکیبایی، مایه بهبودی و رهایی از آن است.

یکی از حکما می گوید: چاره کار در آنچه که راه حل و چاره‌ای برای آن وجود ندارد، این است که انسان صبر و شکیبایی نماید. و می گویند: هرکس، به دنبال صبر برود، پیروزی و موفقیت به دنبال او خواهد رفت.

از مثل‌های معروف است که: صبر، کلید موفقیت است. هرکس، شکیبایی ورزد، قدر می یابد. ثمره صبر، موفقیت است. هنگام سخت شدن بلا، راحتی خواهد آمد.

می گویند: زیان و ناخوشی را با سرور و شادی کم کن. از جایی که راه بسته است، امید سود داشته باش. با طلب مرگ، زندگی را بیاور؛ چه بسا ماندگاری و بقایی هست که سبب آن، طلب فنا و نابودی بوده و چه بسا نابودی و فنایی که سبب آن ترجیح دادن بقا بوده است. غالباً امنیت، از ناحیه اضطراب و ناامنی می آید.

عرب‌ها می‌گویند: در شر، شرهای خوبی هم هست. اصمعی می‌گوید: یعنی بعضی از شرها از بعضی دیگر بهترند.

ابوعبیده می‌گوید: یعنی وقتی مصیبتی به تو رسید، بدان که ممکن بود مصیبت بزرگتری بیاید؛ پس تحمل مصیبتی که بدان گرفتار شدی، باید برایت آسان باشد.

یکی از حکما می‌گوید: سرانجام کارها، در نهان با همدیگر شباهت دارند؛ چه بسا امر پسندیده‌ای در امری ناپسند نهفته باشد و چه بسا امر ناگواری، در امر پسندیده‌ای پنهان باشد. و چه بسا فردی که از یک نعمت شادمان است، سرانجام، این نعمت، رنج و بلایی برای او گردد؛ چه بسا فردی، به رنجی گرفتار است که در واقع دواى اوست.

و می‌گفتند: بسا از شر، خیر بر آید و بسا از زیان، نفع و فایده‌ای سرچشمه بگیرد. و داعه سهمی می‌گوید: اگر به شر گرفتار شدی، صبر کن که شاید از آنچه تو را شاد می‌نماید، پرده بردارد و سروری به دنبال داشته باشد؛ زیر کف شیر خالص است.

خداوند، موفقیت را زمانی می‌آورد که امید انسان قطع می‌گردد. ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾ [یوسف: ۱۱۰] «تا آنجا که پیامبران ناامید شدند و گمان بردند که تکذیب شده‌اند؛ در این هنگام یاری و مدد ما سر رسید». ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۳] «خداوند، با شکیبایان است». ﴿إِنَّمَا يُوفِي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰] «شکیبایان، بدون حساب و به تمام و کمال پاداش داده می‌شوند».

یکی از نویسندگان می‌گوید: خداوند، امر پسندیده و دوست داشتنی را از جهتی می‌آورد که ورود امر ناخوشایند را از آن مقدر نموده است و هنگامی که امیدها قطع می‌گردد و چاره‌ها کارساز نمی‌افتد، راه حلی می‌آورد تا همه بندگان را متوجه نماید که باید فقط به او امیدوار باشند و تنها بر او توکل نمایند، هیچ زمان از رحمت او ناامید نشوند و همواره به گشایش و موفقیت از سوی خداوند، امیدوار باشند. همچنین خداوند گاهی آنچه را که آنها را ناراحت می‌کند، مایه شادمانیشان می‌گرداند و به اندکی زحمت و رنجی که به آنها می‌رساند، به آنان شادمانی بزرگتری می‌بخشد و آنها را به بلایی اندک مبتلا می‌کند تا آنان را از بلایی بزرگتر برهاند.

«شاید رنج و سختیت، سرانجام خوبی داشته باشد؛ چه بسا جسم‌ها با بیماری‌ها بهبود می‌یابند».

اسحاق عابد می‌گوید: چه بسا خداوند، بنده را به بلایی گرفتار می‌نماید که بوسیله آن، او را از هلاکت و نابودی می‌رهاند؛ پس آن بلا، بزرگترین نعمت قرار می‌گیرد.

می‌گویند: هرکس، رنج و بلا را تحمل نماید، به تدبیر الهی راضی باشد و بر سختی صبرکند، خداوند فایده‌اش را به او می‌رساند تا اینکه به مصلحت پنهان بلا پی می‌برد.

از یکی از مسیحیان حکایت شده که یکی از پیامبران گفت: خداوند، بندگان را با بلاها ادب می‌کند؛ اسباب ادب، برای همیشه نمی‌ماند، پس خوشا به حال کسی که وقتی ادب می‌شود، صبر می‌کند و هنگام بلا پابرجا می‌ماند. لذا باید او تاج چیرگی و پیروزی را به سر نماید؛ تاجی که خداوند به دوستداران و پیروانش وعده داده است.

اسحاق می‌گوید: هرگاه بلاها و رنج‌ها برایت دندان تیز کردند، از آشفتگی و ناراحتی بپرهیز؛ چون راهی که به نجات می‌انجامد، دشواری راه است.

بزرگمهر می‌گوید: شکیبایی و انتظار گشایش، شادی به دنبال خواهد داشت.

## گمان نیک به خدا

در حدیث آمده است که خداوند می‌گوید: «من، در گمان بنده‌ام هستم؛ پس هرچه می‌خواهد درباره من گمان کند».

یکی از نویسندگان می‌گوید: ماده صبر، امیدواری است و انسان را برای شکیبایی، ورزیده و کمک می‌کند؛ همچنین سبب و علت امیدواری، داشتن گمان نیک به خدا و امیدی است که به خطا نمی‌رود و بی‌نتیجه نمی‌ماند.

سخاوتمندان، کسانی را که به آنها گمان نیک دارند، گرامی می‌دارند و از کسی که به آنها گمان نیک ندارد، روی می‌گردانند و از کسی که نزدشان آمده و به ایشان امیدی ندارد، ناراحت می‌شوند. پس خداوندی که بزرگترین سخاوتمند است، چگونه خواهد بود؟

خداوندی که اگر به امیدواران درگاهش، بیش از طمع و خواسته آنها بدهد، تنگدست و فقیر نمی‌شود. بزرگترین شاهد برای اینکه خداوند، آمدن بنده‌اش را به آستانه خویش و نیز امیدواری بنده به رحمت خدا را دوست می‌دارد، این است که گشایش و نجات، زمانی به سراغ انسان می‌آید که بنده از همه جا قطع امید کند، درمانده شود، رنج و بلای او به نهایت برسد و او، فقط

به خدا امیدوار باشد و بدین سان انسان، همیشه فقط به خدا دل و امید ببندد و به او گمان نیک داشته باشد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴] «کسانی که به جای خدا به فریاد می‌خوانید، بندگان همانند شما هستند؛ آنان را بخوانید، پس اگر راست می‌گویید، باید شما را اجابت نمایند».

## انسان شکیبیا، به بهترین چیز دست می‌یابد

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: موفقیت و رحمت، در یقین و رضامندی است و اندوه و ناراحتی، در شک و ناخشنودی نهفته می‌باشد. و نیز گفت: فردی که شکیبایی می‌ورزد، به بهترین چیز دست می‌یازد.

ابان بن تغلب می‌گوید: از بادیه نشینی شنیدم که می‌گفت: یکی از بهترین آداب مردان این است که هرگاه بلایی به آنها برسد، شکیبایی می‌ورزند و به دور شدن بلا امیدوار می‌شوند تا جایی که بر اثر شکیبایی چنان می‌بینند که گویا دارند از آن رهایی می‌یابند و بر خدا توکل می‌کنند و به او گمان نیک دارند. پس هرگاه مرد، دارای این ویژگی باشد، دیری نمی‌پاید که خداوند، نیاز او را برآورده می‌سازد و اندوه و غم او را دور می‌نماید و خواسته‌اش را برآورده می‌کند، در حالی که دین و آبرو و جوانمردیش را از دست نداده است.

اصمعی از بادیه نشینی نقل می‌کند که گفت: شر را به بوسیله خیر کم کن و از شر، امید خیر داشته باش؛ چه بسا زندگی و حیاتی که سبب آن، طلب مرگ بوده است و چه بسا مرگی که سبب آن، طلب زندگی می‌باشد و بیشتر، امنیت، از سوی هراس می‌آید.

وَإِذَا الْعَنَائِظُ لَاحِظَتْكَ عِيُونَهَا      نَمِ فَالْحَوَادِثُ كَلْهِنَ أَمَانَ

«هرگاه عنایت الهی به تو چشم دوخت، بخواب که آنگاه همه حوادث، مایه امنیت خواهند

بود».

قطری بن فجاءه می‌گوید:

لَا يَرْكُنُ أَحَدٌ إِلَى الْإِحْجَامِ      يَوْمَ الْوُغِيِّ مَتَخَوِفاً الْحَمَامِ

«هیچکس روز جنگ نباید از ترس مرگ، از جنگیدن شانه خالی کند».



فلقد أراني للرماح دريئة  
من عن يميني مرة وأمامي  
«گاهی از سمت راست و گاهی از جلو نشانه تیرها قرار گرفتم».

حتى خضبت بما تحدر من دممي  
أحناء سرجي أو عنان لجامي  
«تا اینکه زین اسبم و مهار لگام آن را با خونی که از من بیرون می‌ریخت، رنگین کردم».

ثم انصرفت وقد أصبت ولم اصب  
جذع البصيرة قارح الإقدام  
«سپس برگشتم و به دیگران ضربه زدم، اما خودم ضربه نخوردم و در حالی برگشتم که بصیرت من، دوباره تازه شد و همچنان اقدام من، اقدامی خونین است».

یکی از حکما می‌گوید: هرگاه امر ناخوشایندی، به عاقلی برسد، خود را با دو چیز دلجویی می‌دهد: یکی از آنچه برای او باقی مانده، شاد می‌گردد. دوم اینکه منتظر گشایش و توفیق الهی می‌شود و وقتی فرد نادان گرفتار بلا می‌شود، به خاطر دو چیز بی‌قراری می‌کند: یکی اینکه آنچه را برای او رخ داده، خیلی بزرگ احساس می‌کند. و دوم اینکه از آنچه سخت‌تر و مشکل‌تر است، هراسان می‌شود.

گفته‌اند: خداوند، بندگانش را با مشکلات ادب می‌کند و ادب کردن خداوند، دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌ها را باز می‌نماید.

حسن بن سهل، مشکلات و بلاها را چنین توصیف کرده است: انسان، به وسیله مشکلات، از گناهان پاک می‌شود. مشکلات، باعث می‌شوند تا انسان، از خواب غفلت بیدار شود و با صبر و شکیبایی، سزاوار پاداش گردد، نعمت‌ها را به یاد آورد و پاداش خداوندی را طلب کند؛ آنچه خداوند در نظر بگیرد و فیصله نماید، بهتر است. اینها، کسانی هستند که مرگ را به خاطر زندگی بیدار دوست دارند. ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنِّي أَنفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٦٨﴾ [آل عمران: ۱۶۸] «کسانی که نشستند و به برادرانشان گفتند: اگر آنها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند؛ بگو: مرگ را از خودتان دور مایید اگر راست می‌گویید».

## سخنانی پیرامون آسان شدن بلاها

یکی از تاجران عاقل می‌گفت: وقتی، انسان سود ببرد و سالم برگردد، مصیبت، خیلی ناچیز به نظر می‌رسد. و می‌گویند: هیچ سرزمینی، از آباد شدن ناامید نیست؛ گرچه به جفای روزگار، گرفتار شده باشد. عوام می‌گویند: آب، حتماً به جویی که در آن آبی، جریان یافته، باز خواهد گشت. ثامسیتیوس می‌گوید: برتری عقلا و دینداران بر یکدیگر در این مشخص می‌شود که هنگام قدرت و نعمت، برتری خود را نشان دهند و هنگام سختی و بلا، شکیبایی ورزند.

### نکته

﴿إِنْ تَكُونُوا تَأْلُمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلُمُونَ كَمَا تَأْلُمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ﴾  
[النساء: ۱۰۴] «اگر شما دردمند می‌شوید، آنها نیز همچنان که شما، دردمند می‌گردید، دردمند می‌شوند؛ اما شما، امیدی به خدا دارید که آنها ندارند».

نمی‌توان یک دهم صبر و پایداری و آرامشی را که مؤمنان راستین هنگام گرفتار شدن به مصیبت‌ها از خود به نمایش می‌گذارند، نزد دیگران یافت و این، به سبب قدرت ایمان و یقین است.

از معقل بن یسار<sup>رضی الله عنه</sup> روایت است که گفت: پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> فرمود: پروردگارتان می‌گوید: ای فرزند آدم! به عبادت من مشغول باش؛ دلت را سرشار از توانگری می‌نمایم و دستانت را پر از روزی می‌کنم. ای فرزند آدم! از من دوری مکن که آنگاه دلت را سرشار از فقر می‌نمایم و دستانت را پر از گرفتاری می‌کنم».

روی آوردن به خدا، بازگشت به سوی او، راضی شدن به او و از او، آکنده بودن دل از محبت الهی و شادمانی و سرور از معرفت او، پاداشی است که خداوند، در همین دنیا به انسان می‌دهد و زندگی و بهشتی است که زندگی شاهان، به هیچ عنوان قابل مقایسه با آن نیست.

## از پریشان حالی و تنگدستی، غم مخور؛

### ارزش تو، چیز دیگری است

علی<sup>رضی الله عنه</sup> گفت: کارهای خوبی که هرکس انجام می‌دهد، ارزش او هستند؛ ارزش عالم، علم اوست، چه کم باشد و چه زیاد؛ ارزش شاعر، شعر اوست، چه خوب باشد و چه بد.

هر استعداد و حرفه‌ای که انسان داشته باشد، ارزش او نزد انسان‌ها، همان حرفه و استعداد است؛ پس انسان باید بکوشد تا ارزش خود را بالا ببرد و با عمل صالح خود قیمت خود را بیشتر نماید؛ انسان باید بوسیله دانش، فرزادگی، سخاوت، نبوغ و آگاهی، تلاش، جستجوی کارهای سودمند، بالا بردن فرهنگ و فکر خویش و نیز از طریق بلندهمتی و جوانمردی، ارزش خود را بالا ببرد.

## غم مخور؛ کتابخوانی، استعدادها را رشد می‌دهد

خواندن کتاب، ذهن را باز می‌کند؛ به خواننده، اندرزها می‌آموزد؛ زبان انسان را گویا می‌نماید و نیروی اندیشیدن را رشد می‌دهد. بوسیله کتاب، حقایق، در ذهن ثبت می‌گردند و شبهات دور انداخته می‌شوند.

کتاب، سرگرمی تنهایی و مناجات ذهن است و کسی که می‌خواهد شب‌ها بیدار باشد، بهترین همنشین او کتاب است. کتاب، چراغی است بر فراز راه. معلومات هرچه بیشتر تکرار شوند، پربارتر می‌شوند و زمان چیدن آن فرا می‌رسد و درخت معلومات با مطالعه زیاد تنومند می‌گردد و هر وقت به فرمان خدا، میوه‌اش را می‌دهد.

مطالعه نکردن و به خلوت نشستن با کتاب‌ها، باعث می‌شود تا زبان، فاقد گویایی گردد و عقل، سست شود و ذهن، از پویایی باز بماند؛ سرمایه معرفت و شناخت از بین برود؛ فکر بخشکد و سرشت انسان بمیرد. هیچ کتابی بی‌فایده نیست؛ انسان از هر کتابی، یا فایده یا مثلی یاد می‌گیرد و یا داستان یا خاطره‌ای می‌آموزد. فواید خواندن و مطالعه بی‌شمار است. از مرگ همت‌ها و ضعف‌ها اراده‌ها و فقدان روحیه به خدا پناه می‌بریم؛ چون بلاهای بزرگی هستند.

## غم مخور، شگفتی‌های آفرینش را بررسی کن

شگفتی آفرینش را مورد مطالعه و بازبینی قرار بده. در این صورت چیزهای عجیبی خواهی یافت و غم‌ها و ناراحتی‌های دور خواهند شد؛ چون انسان، شیفته چیزهای عجیب و نادر است.

بخاری و مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کنند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله ما را برای تعقیب یکی از کاروان‌های قریش فرستاد و ابو عبیده رضی الله عنه را به عنوان فرمانده انتخاب کرد و کیسه‌ای خرما به عنوان توشه راه به ما داد؛ ابو عبیده، خرماها را دانه دانه به ما می‌داد.

راوی می‌گوید: من به او گفتم: شما یک دانه خرما را چکار می‌کردید؟ گفت: آن را همچون کودک می‌مکیدیم، سپس آب می‌نوشیدیم. آن خرما، آن روز تا شب ما را کفایت می‌کرد. ما با چوبدستی‌های خود برگ درختان را می‌زدیم، وقتی برگ‌ها می‌ریختند، آن را خیس می‌کردیم و می‌خوردیم. جابر رضی الله عنه می‌گوید: ما رفتیم تا اینکه به ساحل دریا رسیدیم. ناگهان دیدیم که چیزی همانند پشته بزرگ شن افتاده است؛ نزدیک رفتیم و دیدیم که حیوانی به نام عنبر است. ابو عبیده رضی الله عنه گفت: این، مردار است. سپس گفت: نه، بلکه ما فرستادگان پیامبر خدایم و در راه او هستیم و شما در حالت اضطراب هستید؛ پس از گوشت این حیوان بخورید. جابر رضی الله عنه می‌گوید: تا یک ماه از آن خوردیم تا این که چاق و فربه شدیم و ما سیصد نفر بودیم.

از کاسه چشم آن با دست آب بر می‌داشتیم و می‌خوردیم و با کوزه‌های بزرگ، از چربی آن روغن می‌گرفتیم و از آن تکه‌هایی به اندازه گاو جدا می‌کردیم. ابو عبیده رضی الله عنه سیزده نفر از ما را در کاسه چشم آن نشاند و یکی از دنده‌هایش را گرفت و راست نگاه داشت و بلند قامت‌ترین مردی را که با ما بود بر شتری سوار کرد که او با شتر، از زیر آن گذشت.

تکه‌هایی از گوشت آن را به عنوان توشه راه با خود بردیم؛ وقتی به مدینه رسیدیم، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و ماجرا را برایش بیان کردیم. فرمود: آن روزی و رزقی بوده که خداوند، برایتان آورده است؛ آیا از گوشت آن چیزی با خود دارید که به ما بدهید تا بخوریم.

جابر رضی الله عنه می‌گوید: ما از آن گوشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادیم و او، از آن خورد.

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوندی که به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

بذری که در زمین کاشته می‌شود، زمانی می‌روید و شروع به رشد می‌کند که زمین، تکانی آهسته بخورد که با دستگاه ثبت می‌شود. وقتی زمین این تکان آهسته را بخورد، تخم می‌روید و قد می‌کشد: ﴿فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ﴾ [الحج: ۵] «وقتی آب را بر آن فرود آوریم، به جنبش در می‌آید و آماسیده می‌گردد».

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوندی که به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

ابوداود در کتاب (السنن) در باب زکات الزرع آورده است: خیاری را در مصر وجب کردم، سیزده وجب بود؛ لیمویی دیدم که دو تکه اش کرده بودند و روی شتر همچون دو لنگه بار بود.

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوندی که به هر چیزی آفرینش آن را داد و سپس هدایت کرد».

دکتر زغلول نجار پژوهشگر نجوم، در یکی از سخنرانی‌هایش گفته است: ستارگانی هستند که از هزاران سال پیش با سرعت نور به سوی ما می‌آیند؛ اما هنوز به زمین نرسیده‌اند و از جای خود رها شده‌اند و فقط جایشان مانده است. ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوْقِعِ النُّجُومِ﴾ [الواقعة: ۷۵] «سوگند به جایگاه ستارگان».

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوندی که به هر چیز آفرینش آن را داده و هدایت کرده است».

در روزنامه «الاکخبار الجدیدة» در شماره ۳۹۶ تاریخ ۱۹۵۳/۹/۲۷ میلادی صفحه ۲ آمده است: «اونا» همانند کشورگشایان و در حالی که ده‌ها پلیس سوار و پیاده از او پاسداری می‌کردند، وارد پاریس شد.

اونا، یک ماهی نروژی بزرگ و مومیایی با وزن ۸۰۰۰۰ (هشتاد هزار) کیلو بود که با ده تریلی توسط یک کامیون بزرگ، حمل گردید و تا یک ماه به نمایش گذاشته شد. به مردم اجازه می‌دادند تا وارد شکم آن بشوند که بوسیله برق روشن شده بود. ده نفر، همزمان می‌توانستند وارد شکم شوند. البته مسئولین نمایشگاه و پلیس شهر، در مورد محل نمایش این ماهی، به توافق نرسیدند؛ چون آنها از این ترسیدند که اگر آن را روی ایستگاه قطار بگذارند، بیم آن می‌رود که خیابان خراب شود و فرو بریزد. با وجودی که سن این ماهی از هجده ماه بیشتر نبود، اما بیست متر طول داشت. این ماهی در سپتامبر گذشته (از تاریخ چاپ روزنامه) در آبهای نروژ شکار گردید و یک واگن ویژه برای آن ساخته شد تا در تمام اروپا به نمایش گذاشته شود. اما وقتی ماهی را روی واگن قرار دادند، واگن شکست؛ بنابراین برای آن کامیونی به طول سی متر ساختند تا بتواند آن را حمل کند.

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوندی که به هر چیزی آفرینش آن را داده و سپس هدایت کرده است».

مورچه غذای خود را در تابستان جمع می‌کند و برای زمستان ذخیره می‌نماید؛ چون در زمستان بیرون نمی‌رود و برای آنکه مبادا دانه‌ها برویند، هر دانه‌ای را دو نصف می‌کند. مار، هرگاه خوراکی نیابد، خود را در بیابان مانند چوبی راست نگاه می‌دارد، آنگاه پرنده می‌آید و روی آن می‌نشیند و مار آن را شکار می‌کند.

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوند، کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را داد و سپس هدایت نمود».

عبدالرزاق صنعانی می‌گوید: از معمر بن راشد بصری شنیدم که می‌گفت: شاخه انگوری در یمن دیدم که به اندازه بار کامل یک قاطر بود؛ ﴿وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ﴾ [ق: ۱۰] «همه درختان و گیاهان با یک آب آبیاری می‌شوند»؛ اما خداوند می‌فرماید: ﴿وَنُفِصِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ﴾ [الرعد: ۴] «در میوه دادن، برخی را بر برخی دیگر برتری می‌دهیم».

گیاهان، نیروی دفاعی ویژه‌ای دارند؛ بعضی، از اساس قوی هستند و بعضی خاردارند و با خار از خودشان دفاع می‌کنند و برخی هم ترش و تیز می‌باشند.

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوند، کسی است که هر چیزی را آفریده و سپس آن را هدایت کرده است».

در سر انسان چهار نوع مایع، تولید می‌شود: آب دهان که شیرین است و به خاطر وجود آن، آب و غذا برای انسان گوارا می‌باشد؛ آب بینی که چسبنده است تا از فرو رفتن گرد و غبار در بینی جلوگیری کند؛ آب چشم که شور است و از خشک شدن چشم جلوگیری می‌کند و آب گوش‌ها که تلخ است و گوش‌ها را از حشرات حفاظت می‌نماید.

﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الذاریات: ۲۱] «و در وجودتان نشانه‌های خداست، آیا نمی‌بینید؟»

مورخ ابوالفضل عبدالرزاق بن فوطی در بیان حوادث سال ۶۳۷ می‌گوید: در این سال خیاطی عجم در خدمت امیر جمال الدین قشتمر بود؛ او، همسایه‌اش را با قیچی زخمی کرد و در نهایت همسایه‌اش بر اثر آن زخم، جان باخت.

این خیاط، در صنعت خیاطی بسیار ماهر بود و کارهای عجیبی می‌کرد؛ از آن جمله اینکه او، به همراه پارچه‌ای که برش نخورده بود، داخل صندوقی رفت، صندوق را روبروی قصر جمال الدین قشتمر آویزان کردند و فردا صبح که صندوق را پایین آوردند و آن را باز نمودند، دیدند که او پارچه را برش داده و آن را دوخته و آماده کرده است؛ بعد از او گروهی خواستند که کار او را انجام دهند، اما نتوانستند. این خیاط، پیرمردی قدکوتاه، لنگ و کمرخمیده بود که در فن خیاطی، یکتای روزگار خویش بشمار می‌رفت: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ [النساء: ۱۱۳].

قل للذي يدعي في العلم معرفة علمت شيئاً وغابت عنك اشياء

«به کسی که ادعا می‌کند، علم و دانش دارد، بگو: چیزی یادگرفته‌ای، اما چیزهای بسیاری هستند که تو نمی‌دانی».

﴿وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا﴾ [الزخرف: ۴۸] «و هیچ نشانه‌ای به آنها نشان نمی‌دهیم مگر آنکه از مانند خود بزرگتر است».

شیخ شهاب الدین احمد بن ادريس قرافي مصری می‌گوید:

برای پادشاه «الکامل» شمعدانی ساختند. شمعدان، پایه‌ای دراز است که از نقره ساخته می‌شود و جاهایی دارد که در آن شمع‌ها را می‌گذارند تا روشنایی دهد. چون پاسی از شب می‌گذشت، ساعتی از آن گشوده می‌شد و آدمکی از آن بیرون می‌آمد و در خدمت پادشاه می‌ایستاد و چون ده ساعت می‌گذشت، آدمکی از بالای شمعدان می‌گفت: صبح پادشاه به خیر و نیکی باد و آن وقت پادشاه می‌دانست که صبح شده است. قرافي می‌گوید: من روی این شمعدان کار کردم و چیزهایی به آن افزودم، بدین ترتیب که در هر ساعت رنگ شمع‌ها تغییر می‌کرد و در آن شیری بود که چشمانش سیاه و سپس به شدت سفید و پس از آن به شدت قرمز می‌شد و در هر ساعت چشم‌های شیر یک رنگ داشت، دو پرنده بودند که دو سنگریزه پرتاب می‌کردند و آنگاه آدمکی وارد می‌شد و آدمک دیگری بیرون می‌رفت و دری باز می‌شد و دری دیگر بسته؛ وقتی صبح می‌شد، آدمک بالای شمعدان، انگشتانش را به گوش‌هایش فرو می‌برد و اشاره می‌کرد که وقت اذان، فرا رسیده است؛ سپس تندیس حیوانی را ساختم که راه می‌رفت و به چپ و راست نگاه می‌کرد و سوت می‌زد، اما حرف نمی‌زد و از اینکه بتوانم آن را به سخن در بیاورم، درماندم.

﴿الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰] «خداوندی که هر چیز را آفرید و سپس آن را هدایت کرد».

وجوده العقل تنبیء أن خالقه سبحانه مبدع في خلقه عبر  
«عقل، خبر می دهد که آفریننده اش، نوآور است و در آفرینش او پندها و عبرت ها نهفته می باشد».

تنها چیزی که دل را به هراس می اندازد، مخالفت پروردگار است. حس بصری می گوید: ای فرزند آدم! موسی سه بار با خضر مخالفت کرد؛ پس خضر به او گفت: دیگر من و تو باید از هم جدا شویم؛ پس وضعیت تو چطور خواهد بود که در یک روز چندین بار با پروردگارت مخالفت می کنی؟ آیا از این نمی ترسی که به تو بگویند: من و تو باید از هم جدا شویم.

### ياالله! ياالله!

﴿قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ﴾ [الأنعام: ۶۴] «بگو: خداوند، شما را از آن و از هر اندوه و بلایی نجات می دهد».

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا خداوند بنده اش را کافی نیست؟».

﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِّنْ ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [الأنعام: ۶۳] «بگو: چه کسی شما را از تاریکی های دریا و خشکی نجات می دهد؟».

﴿وَتُرِيدُ أَنْ تَمَنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [القصص: ۵] «و ما می خواهیم بر کسانی که در زمین ناتوان قرار داده شده اند، منت بگذاریم».

و در مورد آدم عليه السلام می فرماید: ﴿ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ وَفَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى﴾ [طه: ۱۲۲] «سپس پروردگارش او را برگزید و توبه او را پذیرفت و او را هدایت کرد».

درباره نوح عليه السلام می فرماید: ﴿فَتَجَبَّنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ [الأنبياء: ۷۶] «نوح و خانواده اش را از بلا و اندوه بزرگ نجات دادیم».

درباره ابراهیم عليه السلام می گوید: ﴿قُلْنَا يِنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾ [الأنبياء: ۶۹] «گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش».



درباره یعقوب عليه السلام می فرماید: ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا﴾ [یوسف: ۸۳] «یعقوب گفت: امید است خداوند، همه آنها را برایم بیاورد».

و از زبان یوسف عليه السلام می گوید: ﴿وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ﴾ [یوسف: ۱۰۰] «و خداوند، به من احسان کرد وقتی که مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیه به اینجا آورد».

درباره داوود عليه السلام می گوید: ﴿فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّكَابٍ﴾ [ص: ۲۵] «پس او را بخشیدیم و او نزد ما مقرب است و سرانجام نیکی دارد».

در مورد ایوب عليه السلام می گوید: ﴿فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرِّهِ﴾ [الأنبياء: ۸۴] «زیانی را که بر او وارد شده بود دور ساختیم».

در مورد یونس عليه السلام می گوید: ﴿وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ﴾ [الأنبياء: ۸۸] «و او را از اندوه نجات دادیم».

و در مورد موسی عليه السلام می فرماید: ﴿فَنَجَّيْنَكَ مِنَ الْعَمِّ﴾ [طه: ۴۰] «پس تو را از اندوه و ناراحتی نجات دادیم».

و در باره محمد صلى الله عليه وآله می فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ﴾ [التوبة: ۴۰] «اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است». ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۖ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأُعْتَىٰ﴾ [الضحى: ۶-۸] «آیا مگر نه اینکه تو، یتیم بودی؛ تو را جای داد و گمگشته بودی، پس هدایت کرد و تنگدست بودی، تو را توانگر ساخت».

﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹] «خداوند، هر روز درکاری است». برخی گفته اند: یعنی گناهی را می آموزد، بلائی را دور می کند، عده ای را بالا می برد و عده ای دیگر را پایین می آورد و بالاخره هر روزی به کاری می پردازد.

اشتددي أزمة تنفرجي      قد آذن صبحك بالبلج

«تو ای بحران! هرچند سخت شوی، اما برون رفتی خواهی داشت و سپیده فجر، اعلام می دارد که نور و درخشش فرا رسیده است».

ابرها هرچند جمع شوند، اما سرانجام از هم پاشیده و پراکنده می‌شوند: ﴿لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ﴾ [النجم: ۵۸] «و جز خداوند، هیچ دورکننده‌ای ندارد».

## غم مخور؛ روزگار به نوبت است

ابن زبیر، محمد بن حنفیه را در مکه به زندان انداخت؛ کثیر در این باره چنین سرود:

وما رونق الدنيا باق لأهلها      وما شدة الدنيا بضربة لازم  
«رونق دنیا، برای اهل آن باقی نخواهد ماند و سختی دنیا برای همیشه نیست».

لهذا وهذا مدة سوف تنقضى      ويصبح ما لا قيته حلم حالم  
«این، مدت زمانی است که سپری خواهد شد و آنچه من دیده‌ام، همچون خوابی می‌ماند».

من، اینک قرن‌ها پس از این اتفاق، فکر می‌کنم ابن زبیر و ابن حنفیه در زندان مکه چون خوابی هستند که کسی دیده باشد: ﴿هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ [مریم: ۹۸] «آیا از کسی از آنها چیزی احساس می‌کنی یا صدایی از آنها می‌شنویی؟».

زندانی و زندانی کننده، همه مرده‌اند؛ روزی خواهد آمد که همه مردمی که دیگران را به زمین می‌کوبند، خودشان، کوبیده شوند.

﴿هَذَا خِطَبٌ لِلنَّبِيِّ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْحَمِيمِ﴾

«این دو، طرفین دعوا هستند که درباره

پروردگارش با همدیگر مجادله می‌کنند»

در حدیث آمده است: «در روز قیامت همه حقوقی را که بر گردن دارید، به صاحبان آن خواهید داد و حتی برای گوسفندی که شاخ نداشته، از گوسفند شاخدار قصاص گرفته می‌شود».

مثل لنفسك أيها المغرور      يوم القيامة والسماء تمور  
«ای انسان فریب خورده! روز قیامت و حرکت آسمان در آن روز را جلوی چشمانت مجسم کن».

هذا بلاذنب يخاف لهوله      كيف الذي مرت عليه دهور

«کسی که گناهی نداشته باشد هم از وحشت آن روز می‌ترسد؛ پس کسی که روزگاران بر او گذشته است، چه حالی خواهد داشت؟»

## غم مخور که دشمنت شاد می‌شود

ناراحتی تو، دشمنت را شاد می‌کند. یکی از اصول آیین اسلامی، این است که بینی دشمنان باید به خاک مالیده شود: ﴿تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ [الأنفال: ۶۰] «شما، با آن دشمن خدا و دشمنتان را می‌ترسانید».

ابودجانه، در صف جنگ در میدان احد با غرور پیش می‌رفت، پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود: چنین راه رفتی، خداوند را ناخشنود می‌کند مگر در اینجا. و پیامبر ﷺ به یارانش دستور داد تا هنگام طواف کعبه رمل کنند؛ یعنی شانه‌هایشان را تکان دهند تا بدین سان قدرت خود را به رخ مشرکن بکشند.

ابودهبل می‌گوید:

عسى كربة أمسيت فيها مقيمة      يكون لنا منها نجاء ومخرج

«امید است از غم و بلایی که روز را در آن گذرانده‌ایم، راه نجات و برون رفتی داشته باشیم».

فيكبت أعداء ويذل ألف      له كبد من لوعة البيت تلعج

«پس دشمنان، ناراحت شوند و دوستی که از ناراحتی خانه، جگر سوخته و اندوهگین است، شادمان گردد».

﴿وَيَوْمَئِذٍ يَقَرِّحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [الروم: ۴] «و در این روز مؤمنان شاد می‌شوند».

دشمنان حق و مخالفان فضیلت و خوبی وقتی از سعادت و شادمانی ما باخبر شوند، از حسرت و تأسف، جگرشان پاره خواهد شد: ﴿قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۹] «بگو: از خشم و ناراحتی بمیرید». ﴿إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ﴾ [التوبة: ۵۰] «اگر خوبی به تو برسد، آنها را ناراحت می‌کند». ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۸] «چیزی را دوست دارند که شما را ناراحت می‌کند».

رب من أنضجت يوماً قلبه      قد تمنى لي شرألم يطع

«چه بسا فردی که کینه زیادی نسبت به من در دل دارد، برای من آرزوی شر و بلایی می‌کند، اما به آرزویش نمی‌رسد».

شاعری دیگر می‌گوید:

وتجلدي للشامتين أريهم أني لريب الدهر لا أتضعع

«زیرکی و چابکی من، این است که در مقابل کسانی که از مصیبت و گرفتاری من شاد می‌شوند، خود را چنان نیرومند نشان می‌دهم که به آنها بفهمانم من، در برابر سختی‌های روزگار سست و زیون نخواهم شد».

در حدیث آمده است: بارخداایا! چنان مکن که دشمنانم و حسودان، از بداحوالی من شاد شوند و لذت ببرند. همچنین در حدیث آمده است: و از شماتت دشمنان به تو پناه می‌بریم.

كل المصائب سوف يحملها الفتى وتهون غير شماتة الاعداء

«هر مصیبتی، آسان است و انسان می‌تواند آن را تحمل کند جز شماتت دشمنان».

اصحاب پیامبر ﷺ در سختی‌ها و حوادث لبخند می‌زدند و در برابر مصیبت‌ها شکیبایی می‌ورزیدند تا بدین سان بینی بدخواهان و دشمنانی را که از گرفتاری و بداحوالی آنها لذت می‌بردند و شاد می‌شدند، به خاک بمالند و کینه و رزان را ناخوش کنند.

﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكَانُوا﴾ [آل عمران: ۱۴۶] «آنان برای آنچه که در راه خدا به آنها رسیده بود، سست و ناتوان نشدند».

يزيد يغض الطرف دوني كأنها طوي بين عينيه علي المحاجم

«چشمانش را می‌بندد و به سوی من نمی‌نگرد و چهره درهم می‌کشد».

فلا ينسط ما من عينك ما انزوي ولا تلقني إلا وأنفك راغم

«اخم پیشانیت، باز نشود و مرا نبینی مگر آنکه بینی ات، به خاک مالیده شده باشد».

## خوشبینی و بدبینی

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۴-۱۲۵] «و اما کسانی که

فَرَادَتْهُمْ رَجْسًا إِلَىٰ رَجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۴-۱۲۵] «و اما کسانی که

ایمان آوردند، پس به ایمانشان افزوده گردید و آنان شادمان و امیدوارند و اما کسانی که در دل‌هایشان، بیماری است، به پلیدیشان افزوده گشت و مردند در حالی که کافر بودند».

بسیاری از نخبگان و برگزیدگان، کار سخت و دشوار را به فال نیک گرفته و در آن بر اساس آیین راستین الهی خیر و خوبی را می‌دیدند. ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶] «و چه بسا چیزی را ناخوش دارید و حال آنکه برایتان بهتر است و چه بسا چیزی را دوست می‌دارید و حال آنکه برایتان بد است».

ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: سه چیز را که مردم نمی‌پسندند، من دوست می‌دارم؛ فقر و بیماری و مردن را دوست دارم. چون فقر یعنی مسکینی و فروتنی؛ و بیماری، کفاره گناهان می‌گردد و موت یعنی دیدار با خدا.

اما دیگری فقر را دوست ندارد و آن را مذمت و نکوهش می‌کند و می‌گوید: حتی سگ‌ها فقر و نداری را دوست ندارند.

إذا رأيت يوماً فقيراً معدماً هرت عليه وكشرت أنيابها

«هرگاه فقیری را ببیند، بر او پارس می‌کند و دندان تیز می‌نماید و می‌غرد».

یکی به تب خوشامد می‌گوید:

زارت مكفرة الذنوب سريعة فسألتها بالله أن لا تقلعي

«تبی که کفاره گناهان است، شتابان از ما دیدار کرد؛ پس از او خواستم که تو را بخدا جدا

نشو».

اما متنبی در مورد تب می‌گوید:

بذلت لها المصارف والحشایا فعافتها وباتت في عظامي

«برای آن پول‌ها خرج کردم و نازبالش فراهم نمودم، اما از آنها گذشت و شب را در

استخوان‌های من سپری کرد».

یوسف علیه السلام در مورد زندان گفت: ﴿السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ [یوسف: ۳۳]

«زندان برایم پسندیده تر از آن چیزی است که مرا به آن فرا می‌خوانند».

علی بن جهم نیز در مورد زندان می‌گوید:

قالوا حبست فقلت ليس بضائري حبسي وأي مهند لا يغمد

«گفتند: زندانی شدی؛ گفتم، زندانی شدنم، برایم زیانی ندارد؛ کدامین شمشیر بران را دیده‌اید که آن را در نیام، نکنند؟»

اما علی بن محمد کاتب می‌گوید:

قالوا: حبست فقلت خطب نکد أنحي على به الزمان المرصد

«گفتند: زندانی شدی؛ گفتم: بلایی رنجبار است که روزگار بر من آورده است.»

بسیاری، مرگ را دوست داشته و به آن خوشامد گفته‌اند؛ معاذ رضی الله عنه می‌گوید: به مرگ خوشامد می‌گویم؛ دوستی است که در زمان تنگدستی و ناداری آمده است و هرکس که پشیمان شد، رستگار گشت.

حصین بن حمام در این مورد می‌گوید:

تأخرت أستبقي الحياة فلم أجد لنفسي حياة مثل أن أتقدا

«عقب کشیدم به قصد اینکه بیشتر زندگی کنم، اما برای خود حیاتی بهتر از این نیافتم که جلو بروم.»

دیگری می‌گوید: وقتی مرگ آمد، اشکالی ندارد. اما برخی، مرگ را نکوهش کرده و از آن فرار کرده‌اند.

یهودیان، بیش از سایر مردم عاشق زندگی کردن هستند. خداوند متعال در مورد آنها می‌گوید: ﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ﴾ [الجمعة: ۸] «بگو: مرگی که از آن فرار می‌کنید، شما را ملاقات خواهد کرد.»

شاعری می‌گوید:

ومالي بعد هذا العيش عيش ومالي بعد هذا الرأس رأس

«من پس از این زندگی، زندگی دیگری نخواهم داشت.»

اما کشته شدن در راه خدا، آرزو و آرمان نیکان و شرافتمندان است: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ حَاجَبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾ [الأحزاب: ۲۳] «برخی از آنها بهره خود را گرفته‌اند و برخی چشم به راه هستند.»

ابن رواحه رضی الله عنه چنین می‌سراید:

لكنني أسأل الرحمن مغفرة وطعنة ذات فزع تقذف الزبدا

«اما من از خداوند طلب آموزش می‌کنم و از او می‌خواهم که در راه او، نیزه ای کاری به من اصابت کند که خونم در اثر آن بیرون جهد».

ابن طرمح می‌گوید:

أيارب لاتجعل وفاتي إن أتت علي شرع يعلو بحسن المطارف

«بارخدایا! اگر مرگم فرا رسد، آن را چنان مکن که بر تختی بمیرم که با پارچه‌های زیبا پوشانده شده است».

ولكن شهيداً ثاوياً في عصابة يصابون في فج من الأرض خائف

«ولی دوست دارم شهید شوم و مرا در سرزمین دوردستی به خاک بسپارند».

اما بعضی کشته شدن را ناپسند دانسته و از آن فرار کرده‌اند. جمیل می‌گوید:

يقولون جاهداً يا جميل بغزوة وأي جهاد غيرهن أريد

«می‌گویند: ای جمیل! در جنگی شرکت نما و جهاد کن و من هیچ جهادی، جز آن زنان نمی‌خواهم».

بادیه نشینی می‌گوید: سوگند به خدا که دوست ندارم در خانه‌ام و بر روی تختم بمیرم، پس

چگونه در مناطق و مرزهای دوردست، به دنبال مرگ بروم؟! ﴿قُلْ فَأَدْرَأُ عَنْ أَنْفُسِكُمْ

الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۶۸] «بگو: مرگ را از خودتان دور کنید اگر راست

می‌گویید». ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ﴾

[آل عمران: ۱۵۴] «بگو: اگر در خانه هایتان می‌بودید، کسانی که کشته شدن برای آنها مقدر شده،

به محل کشته شدن خود می‌رفتند».

وقایع، یکی است، اما مردم با همدیگر فرق می‌کنند.

## ای انسان! غم مخور

ای انسان! ای کسی که از زندگی خسته شده‌ای و روزگار، بر تو تنگ گشته و تلخی‌ها، زندگی

را برایت ناگوار نموده! بدان که پیروزی، نزدیک است و بعد از سختی، آسانی خواهد آمد. لطف

و مهربی پنهانی، تو را از هر سو فرا گرفته و آینده‌ای درخشان و زیبا و سرشار از موفقیت در انتظار

توست. ﴿وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾ [الروم: ۶] «این، وعده خداوند است و خداوند، خلاف وعده نمی‌کند».

تنگنایی که در آن قرار داری، رفع خواهد شد و بلا، سایه شوم خود را دور خواهد کرد و به دنبال آن زیبایی و آرامش، فرا خواهد رسید؛ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾ [فاطر: ۳۴] «ستایش خداوندی را سزااست که غم و اندوه را از ما دور کرد».

ای انسان! زمان آن فرا رسیده که شک و تردید خود را با یقین، مداوا کنی و ضمیر و وجودت را سرشار از حقیقت نمایی و افکار منحرف و کج اندیشی را به وسیله هدایت، اصلاح نمایی و اضطراب و ناآرامی را با اندیشه و رفتار درست اصلاح کنی. زمان آن فرا رسیده که با درخشش سپیده دم و نور صبحگاهی، تاریکی‌های اندوه از تو دور شوند و تلخی و ناامیدی، با شیرینی و رضامندی از بین برود؛ زمان آن فرا رسیده که شب ظلمانی فتنه‌ها، به وسیله نوری که تمام ظلمت‌ها را می‌بلعد، روشن و منور گردد. ای مردم! آن سوی بیابان خشک، سرزمینی آرام بخش و سرشار از طراوات و سرسبزی است. بر قله کوه مشقت و رنج، بهشتی زیبا و پرگل است که باران، به زیبایی آن افزوده و بوی عطر آگین خوش بینی از هر سو به مشام می‌رسد.

تو را به سپیده دم مژده می‌دهم ای کسی که خواب از چشمانت پریده و روی به شب می‌کنی و فریاد سر می‌دهی که ای شب طولانی! کی تمام می‌شوی؟ ﴿أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾ [هود: ۸۱] «آیا سپیده دم نزدیک نیست؟»

تو را مژده می‌دهم به صبحی که تو را آکنده از نور و شادمانی می‌گرداند، ای کسی که غم و اندوه، درک و هوش را از دستت گرفته است! اندکی صبر کن؛ به زودی از کرانه غیب راه حلی به استقبال تو می‌آید و طبق سنتهای ثابت و راستین زندگی، موفقیت و نجات، تو را به آغوش خواهد گرفت.

ای کسی که چشمانت پر از اشک است! اشک‌هایت را پاک کن؛ بگذار پلک‌هایت استراحت کنند؛ آرام و خونسرد باش و بدان که آفریننده جهان، کارساز و یاور توست و تو را با لطف خود مورد عنایت قرار خواهد داد؛ بدان که تقدیر الهی رقم خورده و چیزهایی برایت انتخاب شده است و لطف الهی، تو را فرا خواهد گرفت؛ تشنگی مشقت، از بین خواهد رفت و رگ‌ها و پوست‌هایی که زیر فشار سنگین غم و اندوه خشکیده‌اند، با آب رحمت شاداب خواهند



شد و جان خواهند گرفت و از همه بالاتر اینکه پاداش تو نزد خداوندی که هیچ تلاشی نزد او به هدر نمی‌رود، ثبت می‌گردد.

اطمینان داشته باش که تو با کسی داد و ستد می‌کنی که برکارش توانا و با بندگانش مهربان است و تدابیر او زیبا می‌باشد.

مطمئن باش که فرجام، خوب و نتیجه، آرام بخش خواهد بود.

بعد از فقر، توانگری و پس از تشنگی، سیرابی است، بعد از جدایی به هم رسیدن و پس از هجران، زمان وصال است و بعد از بیخوابی، خواب آرام می‌آید. ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾ [الطلاق: ۱] «تو نمی‌دانی؛ شاید خداوند، بعد از این، کار تازه‌ای پدید آورد».

لمعت نارهم وقد عسعس الليـل ومـل الحادي و حار الدليل

«آتش آنها درخشید و حال آنکه شب فرا رسیده و کسی که آواز حدی را برای حرکت شتران سرمی‌دهد، خسته شده و راهنمای کاروان، حیران گشته است».

فتأملتها وفكري من البـيـن عـلـيـل و طـرف عـيـنـي كـلـيـل

«در آن فکر کردم و اندیشه‌ام، بیمار است و چشمانم، خسته».

وفؤادي ذاك الفؤاد المعنى و غرامي ذاك الغرام الدخيل

«و دل من، دلی است که افکار در آن خطور می‌کنند و عشق من، عشقی است بیگانه و ناآشنا».

وسألنا عن الوكيل المرجي للملمات هل إليه سييل؟

«و از کارسازی که هنگام مصیبت‌ها به او امید می‌بندند، پرسیدیم که آیا راهی به سوی او هست»؟

فوجدناه صاحب الملك طراً أكرم المجزئين فرد جليل

«پس او را صاحب پادشاهی یافتیم و او، بهترین بخشندگان و تنها بزرگوار است».

ای کسانی که با گرسنگی و درد و فقر و مشقت، شکنجه می‌شوید! شما را مؤده می‌دهم که روزی سیر و شاد و خوشبخت خواهید شد و تندرستی و سلامتی خود را باز خواهید یافت:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿۳۳﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿۳۴﴾﴾ [المدرثر: ۳۳- ۳۴] «سوگند به شب چون پشت می‌کند و سوگند به صبح چون روشنایی می‌بخشد».

فلا بد لليل أن ينجلي      ولا بد للقيد أن ينكسر  
«شب حتماً روشن می‌شود و زنجیر حتماً پاره می‌گردد».

ومن يتهيب صعود الجبال      يعيش أبد الدهر بين الحفر  
«هرکس از بالا رفتن از کوه‌ها بترسد، همیشه و همواره در میان چاله‌ها زندگی خواهد کرد».

بنده باید به پروردگارش گمان نیک داشته باشد و منتظر لطف و فضل او باشد و به لطف او امید ببندد.

هرچه را که خدا بخواهد، فقط کافی است که به آن بگویند: پدید آی و آن چیز، فوراً پدید خواهد آمد؛ پس شایسته است که به وعده‌های چنین خدایی اعتماد داشته باشیم. سود و فایده را کسی جز او نمی‌آورد و ضرر و زیان را کسی جز او نمی‌تواند، دور نماید؛ در هر نفسی لطف او نمایان است و در هر حرکتی حکمتی می‌باشد و در هر لحظه‌ای موفقیتی فرا می‌رسد؛ خداوند، بعد از شب صبح را قرار داده و پس از قحطسالی باران را می‌فرستد؛ نعمت می‌دهد تا بندگان، سپاس او را بجای آورند و بندگان را به بلا گرفتار می‌کند تا کسی را که شکیبایی می‌ورزد، مشخص کند. به بندگانش نعمت‌ها می‌بخشد تا او را ستایش کنند و بلا و مصیبت می‌آورد تا او را به فریاد بخوانند؛ پس بنده باید ارتباط خود را با او قوی نماید و زیاد از او بخواهد: ﴿وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۳۲] «از خداوند، لطف و فضل او را بجویند». ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ [الأعراف: ۵۵] «پروردگارتان را آهسته و با زاری بخوانید».

لو لم ترد نيل ما أرجو وأطلبه      من جود كفك ما علمتني الطلبا  
«اگر دستیابی به آنچه را که از جود و بخشش تو می‌خواهم، نمی‌خواستی، طلب کردن و درخواست نمودن را به من نمی‌آموختی».

علاء بن حضرمی رضی الله عنه به اتفاق بعضی از اصحاب رضی الله عنهم در بیابان بود که آبشان تمام شد و نزدیک بود بمیرند. علاء رضی الله عنه پروردگارش را صدا زد و از خداوند شنوا و اجابت کننده کمک خواست و او را به فریاد خواند: ای خداوند بزرگ و والا! ای فرزانه! ای بردبار!

آنگاه باران در آن لحظه شروع به باریدن کرد؛ آنها، آب نوشیدند، وضو گرفتند، غسل کردند و به چارپایان خود آب دادند: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [الشوری: ۲۸] «و خداوند، آن کسی است که باران را می‌فرستد بعد از آنکه ناامید شده‌اند؛ و رحمت خویش را می‌گستراند و او، کارساز ستوده است».

### نکته

محبت الله، شناخت او، پیوسته به یاد او بودن، آرام گرفتن با یاد او، فقط او را دوست داشتن، فقط از او ترسیدن، تنها به او امیدوار بودن و فقط بر او توکل کردن، طوری که تنها خداوند، بر اراده‌ها و خواسته‌های بنده مستولی باشد، بهشت دنیا و نعمتی است که هیچ نعمتی، با آن برابری نمی‌کند و مایه خوشبختی دوستداران خدا می‌باشد و حیات و زندگی عارفان نیز همین گونه است.

دل بستن به خدا و مشغول شدن به ذکر او و قناعت، عوامل از بین رفتن و دور شدن غم‌ها و ناراحتی‌ها و سبب آرامش و زندگی خوب هستند. هرکس به غیر خدا دل ببندد و ذکر خدا را فراموش کند و به آنچه خدا داده، قانع نشود، زندگی سختی خواهد داشت و بیش از سایر مردم، گرفتار غم و اندوه خواهد شد؛ تجربه، بزرگترین شاهد و گواه این ادعا است.

### دلداری به مصیبت‌زدگان

﴿وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ﴾ [الأحقاف: ۲۷] «و به راستی برخی آبادیهای پیرامونتان را نابود کرده‌ایم».

از جمله کسانی که به مصیبتی خونین و فاجعه‌ای ویرانگر گرفتار شدند، برمکیان بودند. برمکی‌ها، خانواده‌ای مرفه، خوشگذران و دارای ابهت و سخاوت بودند که مصیبت آنها، درس عبرت و پند قرار گرفته است؛ در آن حال که آنها، در میان نعمت‌ها و رفاه و خوشگذرانی، غافل از همه چیز سرگرم لذت بودند، فرمان الهی به دست هارون الرشید که نزدیکترین فرد به آنها بود، آنان را فرا گرفت، حرمت آنها را هتک کرد؛ خونشان را به زمین ریخت و آنان را به هلاکت و نابودی کشاند. فاجعه‌ای که آنها را فرا گرفت، دل دوستانشان را خونین کرد؛ کودکانشان، به خاطر این مصیبت، خون گریستند؛ به راستی چه نعمت‌هایی که از دست دادند و چقدر برایشان

اشک ریخته شد: ﴿فَاعْتَرِبُوا يَتَأُولَى الْأَبْصَرِ﴾ [الحشر: ۲] «پس ای صاحبان بصیرت! عبرت بگیرید». آنها، لحظه‌ای قبل از آنکه بلا، به سراغشان بیاید، روی دیبا و ابریشم غلط می‌زدند و آنچه دلشان می‌خواست، انجام می‌دادند؛ اما ناگهان مصیبت بسیار وحشتناک و فاجعه‌ای جانکاه و مرگبار، زندگی آنها را درنوردید.

هذا المصاب وإلا غيره جلل وهكذا تمحق الأيام والدول  
 «این، به مصیبت گرفتار شده و گرنه غیر از آن مصیبت‌های بزرگی هست و اینگونه روزها و نوبت‌ها از بین می‌روند».

برمکیان، در آرامش بسر می‌بردند و از حوادث روزگار غافل بودند؛ ﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَلِكِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ﴾ [ابراهیم: ۴۵] «و شما در خانه‌های کسانی سکونت کردید که بر خود ستم کردند و برایتان روشن شد که با آنها چه کردیم و برایتان مثال‌ها زدیم».

سربازان، بالای سرشان ساکت و آرام ایستاده و پیرامونشان سپاهسانی صف بسته بودند.  
 كأن لم يكن بين الحجون إلى الصفا أنيس ولم يسمر بمكة سامر  
 «گویا از حجون تا صفا هیچ همدمی نبوده و هیچکس در مکه، شب‌ها داستان سرایی نکرده است».

برمکی‌ها، سرگرم زندگی بودند و در ناز و نعمت بسر می‌بردند و غافل از همه چیز و کاملاً آسوده خاطر بودند؛ آنان، سراب را آب پنداشته، گمان می‌بردند که دنیا، همیشگی است؛ فنا را بقا دانسته، چنین پنداشته بودند که امانت، روزی پس داده نمی‌شود: ﴿وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۳۹] «و گمان بردند که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند».

فجائع الدهر ألوان متنوعة وللزمان مسرات وأحزان  
 «مصیبت‌های زمان، به رنگ‌های گوناگون می‌آید و دوران، شادی‌ها و غم‌هایی دارد».  
 وهذه الدار لا تبقي على أحد ولا يدوم على حال لها شأن  
 «و این سرا، برای هیچکس باقی نمی‌ماند و دنیا، همیشه به یک حالت نخواهد بود».

آنها صبح را با شادی سپری کردند، اما غروب به خاک سپرده شدند؛ در یک لحظ هارون الرشید خشمگین شد و شمشیر بلا را به روی آنها از نیام برکشید و جعفر بن یحیی بن خالد و

برادرش فضل بن یحیی را به زندان انداخت و اموال و املاک آنها را مصادره کرد. شعراء اشعار زیادی در مرثیه برمکی ها سروده اند.

بکیت علی الدنيا وأیقنت أنها      قصاری الفتی يوماً مفارقة الدنيا  
وما هي إلا دولة بعد دولة      تخول ذا نعمي وتقب ذابلوي  
إذا أنزلت هذا منازل رفعة      من الملك حطت ذا إلى الغاية لقصوى

«برای دنیا گریستم و یقین کردم که پایان کار شخص، این است که روزی از دنیا جدا شود. دنیا، گردش روزگار است که صاحب نعمتی، آن را رها می کند و بلا دیده ای، جای او را می گیرد.»

هرگاه این یکی، در جایگاه رفیع پادشاهی بنشیند، آن دیگری، به پایین ترین جایگاه سقوط می کند.»

وقتی ابوجعفر منصور، محمد بن عبدالله بن حسن را به قتل رساند، سرش را به نگهبان خود ربیع داد تا آن را نزد پدرش عبدالله بن حسن در زندان ببرد؛ ربیع سر محمد را آورد و جلوی پدرش گذاشت؛ او گفت: رحمت خدا بر تو باد ای ابالقاسم! تو از کسانی بودی که به پیمان خود وفادار هستند و عهدشکنی نمی کنند؛ تو، از کسانی بودی که فرمان خدا را اجرا می کنند و از پروردگارشان می ترسند؛ سپس این شعر را سرود:

فتی کان یحمیه من الذل سیفه      ویکفیه سوءات الامور اجتنابها  
«جوانی بود که شمشیرش، او را از ذلت و خواری حفاظت می کرد و از بدی ها دوری می گزید.»

آنگاه نگاهی به ربیع، دربان منصور کرد و به او گفت: به ارباب خود بگو از مصیبت و رنج ما مدت زمانی گذشته و به همان اندازه از ناز و نعمت تو نیز مدتی سپری شده است و میعادگاه همه روز دیدار با خداست!

عباس بن احنف یا عماره بن عقیل، شعری به همین مفهوم سروده است:

فإن تلحظي حالي وحالك مرة      بنظرة عين عن هوي النفس تحجب  
«اگر با یک نگاه، یک بار به حالت من و حالت خود نگاه کنی، از هوا و هوس و میل نفس باز داشته می شوی.»

نجد كل يوم مر من بؤس عيشتي      يمر بيوم من نعيمك يحسب  
«خواهيم يافت که هر روزی که از بدبختی من می‌گذرد، یک روز از ناز و نعمت تو کم می‌شود».

اکنون هارون الرشید کجاست؟ جعفر برمکی کجا می‌باشد؟ قاتل کجاست و مقتول کجا؟ کجاست امیر و کجاست مأمور؟ کجاست کسی که روی تخت خود نشسته بود و دستور صادر می‌کرد؟ و کجاست کسی که کشته شد و به در آویخته گردید؟ چیزی نمانده و همه چیز، تمام شده است و خداوند، در روزی که هیچ تردیدی در آمدن آن نیست، همه آنها را جمع خواهد کرد؛ در آن روز هیچ ستمی، صورت نمی‌گیرد؛ ﴿عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى﴾ [طه: ۵۲] «علم قیامت نزد پروردگارم در کتابی است؛ پروردگارم، گمراه نمی‌شود و فراموش نمی‌کند».

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [المطففين: ۶] «روزی که مردم به پیشگاه پروردگار جهانیان بلند می‌شوند». ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۱۸] «در آن روز عرضه می‌شوید و هیچ چیز پنهانی از ما پوشیده نمی‌ماند».

به یحیی بن خالد برمکی گفته شد: آیا می‌دانی علت این مصیبت چه بود؟ گفت: شاید سبب آن دعای مظلومی بود که در تاریکی شب بالا رفته بود و ما از آن غافل بودیم. عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر به مصیبت گرفتار شد. او در زندان چنین سرود:

خرجنا من الدنيا ونحن من أهلها      فلسنا من الأموات فيها ولا الأحياء  
«ما از دنیا بیرون آمده‌ایم و حال آنکه از اهل آن هستیم؛ پس ما، نه از مردگان هستیم و نه از زندگان».

إذا دخل السجن يوماً لحاجة      عجبنا وقلنا: جاء هذا من الدنيا  
«وقتی زندانبان، به خاطرکاری وارد زندان می‌شود، ما تعجب می‌کنیم و می‌گوییم: این شخص، از دنیا آمده است».

ونفرح بالرؤيا فجعل حديثنا      إذا نحن أصبحنا الحديث عن الرؤيا  
«و از خواب دیدن خوشحال می‌شویم و بیشتر صحبت ما وقتی که صبح می‌کنیم، از خواب‌هایی است که در شب دیده‌ایم».

فإن حسنت كانت بطيئاً مجيئها وإن قبحت لم تنتظر وأنت سعيًا

«اگر خواب خوبی باشد، مصداق آن، خیلی دیر و بسیار آهسته پدیدار می شود و اگر خواب بدی باشد، خیلی زود راست می شود و مصداق می یابد».

آخرین بیت که در آن، مفهوم خوشبینی و بدبینی به چشم می خورد، مرا به یاد شعر یکی از شعرا انداخت که در کتاب (البغال) جاحظ آمده است:

إذا ما برید الحی أقبل نحونا ببعض دواهی الدهر فأسرعا

«وقتی پیام آور به همراه برخی از مصیبت های روزگار، به سوی ما متوجه می شود، بسیار شتابان می آید».

فإن كان شراً سار يوماً وليلة وإن كان خيراً قصد السير أربعاً

«اگر شر و بدی، همراهش باشد، در یک شب و روز خودش را می رساند و اگر خیر و خوبی به همراه داشته باشد، آهسته می آید و آمدنش، چهار روز طول می کشد».

یکی از پادشاهان، حکیمی از حکمای خود را به زندان انداخت؛ حکیم، برای او نامه ای نوشت و گفت: هر لحظه ای که می گذرد، مرا به موفقیت و نجات نزدیکتر می کند و تو را به بلا و مصیبت نزدیکتر می نماید و به تو بدبختی و نکبت، نوید داده شده است.

ابن عباد پادشاه اندلس زمانی به بلا و مصیبت گرفتار شد که خوشگذرانی و انحراف بر او چیره شده بود و کنیزان زیادی در خانه اش بودند و صدای طبل و موسیقی و ترانه در خانه اش غوغا می کرد. او، برای مقابله با دشمنان رومی خود، از ابن تاشفین پادشاه مغرب کمک خواست؛ ابن تاشفین از دریا عبور کرد و به یاری ابن عباد شتافت. پس از آنکه ابن تاشفین توانست دشمن ابن عباد را شکست دهد، ابن عباد در میان کاخ ها و باغ های سرسبز از او پذیرایی کرد، اما ابن تاشفین چون شیری گرسنه چشم به ورودی ها و خروجی های شهر دوخته بود. چون او در دلش قصد دیگری داشت؛ ابن تاشفین پس از سه روز به این ضعیف حمله نمود، ابن عباد را دستگیر کرد و پادشاهی اش را از دست او گرفت، کاخ هایش را ویران کرد و باغ هایش را به تباهی کشانید و او را اسیر نمود و با خودش به شهر (اغمات) برد. ﴿وَتَلَّكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلَهَا بَيْنَ اللَّائِسِ﴾ [آل عمران: ۱۴۰] «و این روزها را بین مردم به چرخش در می آوریم».

بالاخره ابن تاشفین حکمرانی را به دست گرفت و ادعا کرد که اهل اندلس، خودشان او را خواسته و دعوت کرده‌اند. روزها همچنان می‌گذشت تا اینکه روزی دختران ابن عباد برای ملاقات او به زندان رفتند. دختران ابن عباد، سرلخت و پابره‌نه و غم زده و با چهره‌هایی سیاه و گرسنه برای ملاقات پدرشان رفته بودند؛ وقتی که اودخترانش را دید، اشک از چشمانش سرازیر شد، به گریه افتاد و گفت:

فیما مضي- كنت بالأعیاد مسر-ورا فساءك العید فی أغمات مأسورا

«در گذشته در عیدها شادمان بودی و اینک در زندان اغمات چه عید بدی داری!»

تری بناتك فی الأطمار جائعة یغزلن للناس ما یملکن قطمیرا

«دخترانت را گرسنه و با لباس‌های کهنه می‌بینی که برای مردم نخ می‌بافند و هیچ چیزی ندارند».

برزن نحوك للتسلیم خاشعة أبصارهن حسیرات مكاسیرا

«نزدت آمده‌اند تا به تو سلام کنند در حالیکه اندوهگین و شکست خورده‌اند».

یطأن فی الطین والأقدام حافیة كأنها لم تطأ مسکا وكافورا

«پابره‌نه روی گل و خاک راه می‌روند گویا هیچ وقت بر مشک و کافور قدم نگذاشته‌اند».

پس از آن شاعری به نام ابن لبانه نزد ابن عباد آمد و گفت:

تنشق ریاحین السلام فإینما أصب بها مسکاً علیک وحنتما

«بوهای سلام را ببوی؛ من به رویت مشک و عطر می‌ریزم».

وقل مجازاً إن عدمت حقیقتاً بأنك ذونعمی فقد كنت منعماً

«اگر حقیقتاً دارای نعمت نیستی، مجازاً بگو: که دارای نعمت هستی، چون تو دارای نعمت

بوده‌ای».

بکاک الحیا والریح شقت جیوبها علیها وتاه الرعد باسمک معلماً

«شرم و حیا، برایت گریست و باد، گریبان پاره کرد و رعد به نام تو با افتخار غرید».

این قصیده زیبا را ذهبی آورده و ستوده است.



ترمذی از عطاء و از عایشه رضی الله عنهما روایت می‌کند که عایشه رضی الله عنها از کنار قبر برادرش عبدالله رضی الله عنه که در مکه به خاک سپرده شده، عبور کرد، ایستاد و به او سلام نمود و گفت: ای عبدالله! من و تو همان گونه هستیم که متمم در شعر سروده است:

و کنا کندمانی جذیمة برهة  
من الدهر حتی قیل لن یتصدعا  
«و ما، روزگاری چنان صمیمی بودیم که دو شاخه و دارای یک ریشه بودیم تاجایی که می‌گفتند: اینها هرگز جدا نخواهند شد».

وعشنا بخیر فی الحیاة و قبلنا  
أصاب المنایا رهط کسری و تبعاً  
«زندگی را با خوبی گذراندیم و قبل از ما مصیبت‌ها، قوم کسری و تبع را فرا گرفته است».  
فلما تفرقنا کأنی و مالکاً  
لطول اجتماع لم نبت لیلة معا  
«وقتی از هم جدا شدیم، گویا من و مالک یک شب نیز با هم نبوده‌ایم».

سپس عایشه رضی الله عنها گریست و با قبر برادرش خداحافظی نمود.  
عمر رضی الله عنه به متمم بن نویره گفت: ای متمم! سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست، دوست داشتم، شاعر بودم و در مرثیه برادرم زید رضی الله عنه شعر می‌سرودم؛ سوگند به خدا وقتی باد، از سمت نجد می‌وزد، احساس می‌کنم بوی زید را می‌آورد. زید قبل از من مسلمان شد و هجرت کرد و قبل از من کشته شد؛ سپس عمر رضی الله عنه گریه کرد.  
متمم می‌گوید:

لعمری لقد لام الحبیب علی البکا  
حبیبی لتذراف الدموع السوافک  
«به جانم سوگند که دوست، دوستم را به خاطر گریه کردن و ریختن اشک، ملامت و سرزنش کرد».

فقال: أتبکی کل قبر رأیته  
لقبر ثوی بین اللوی فالدکادک  
گفت: آیا به خاطر قبری که بین تپه‌های شن و زمین ناهموار، جای گرفته است، هر قبری را که ببینی، گریه می‌کنی؟

فقلت له أن الشجی یبعث الشجی  
فدعنی فهذا کله قبر مالک  
«به او گفتم: غم و اندوه، غم به بار می‌آورد و انسان را به یاد مصیبت می‌اندزد؛ پس مرا بگذار، اینها همه قبر مالک هستند».

بنی احمر در اندلس گرفتار بلا شدند؛ شاعر ابن عبدون، برای دلداری آنها چنین سرود:  
 الدهر يفجع بعد العين بالأثر      فما البكاء على الأشباح والصور  
 «روزگار، بوسیله بلا همه چیز را با خاک یکسان می‌کند، پس گریه کردن برای اشباح و  
 عکس‌ها چه فایده‌ای دارد؟»

أهناك أنهاك لا آلوك موعظة      عن نومة بين ناب الليث والظفر  
 «هیچ موعظه‌ای را از تو دریغ نمی‌دارم و تو را به شدت از این باز می‌دارم که در میان چنگ و  
 دندان بخوابی.»

وليتها إذا فدت عمراً بخارجة      فدت علياً بمن شاءت من البشر  
 «ای کاش وقتی کسی دیگر را بلاگردان می‌کرد، هرکس از انسانها را که می‌خواست،  
 بلاگردان و فدای علی می‌نمود.»

﴿فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا﴾ [هود: ۸۲] «وقتی فرمان ما، رسید آن را زیر و رو  
 کردیم.» ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ  
 مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ  
 قَدِرُونَ عَلَيْهِمْ أَنزَلْنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ﴾  
 [یونس: ۲۴] «بی‌گمان مثال زندگی دنیا مانند آبی است که از آسمان نازل کردیم؛ پس گیاهان  
 زمین از آنچه مردم و حیوانات می‌خورند، بوسیله آن آب زنده شدند تا اینکه زمین، آراسته گردید  
 و اهل زمین گمان بردند که می‌توانند از آن استفاده ببرند، پس ناگهان فرمان ما شب یا روزی در  
 رسید و آن را نابود کردیم چنانکه گویا دیروز نبوده است.»

## پیامدهای زودرس رضامندی

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [المائدة: ۱۱۹] «خداوند، از آنها راضی است و آنها، از او  
 خشنودند.»

رضامندی، ثمرات ایمانی فراوانی دارد که فرد راضی، به وسیله آن به بالاترین مقام‌ها دست  
 می‌یازد و در نتیجه یقین و باور او، راسخ می‌شود و بدین سان در گفتار و کردار و حالات خود  
 صادق خواهد بود.

کمال بندگی، در اتفاقات ناگوار نمایان می‌شود؛ زیرا اگر فقط اتفاقاتی برای انسان رخ دهد که دوست دارد، به کمال بندگی نرسیده و گویا از عبودیت و بندگی کامل، بدور است. مفاهیم بندگی از قبیل: صبر، رضامندی، زاری و نیازمندی و کرنش و فروتنی و... تحقق نخواهند یافت و بندگی به کمال نخواهد رسید، مگر آنکه برای انسان، اتفاقات ناگواری رخ دهد؛ مسئله، این نیست که انسان به آنچه دوست دارد، راضی باشد؛ بلکه شرط، این است که به اتفاقات ناخوشایند و ناگوار رضایت داشته باشد. بنده حق ندارد که در تقدیر و فیصله الهی از سوی خودش حکم کند و به هرچه می‌خواهد راضی باشد و از هرچه نمی‌خواهد، ناخشنود. انسان‌ها، خودشان اختیاری ندارند؛ بلکه اختیار همه از آن خداست و خداوند، بهتر می‌داند و بالاتر و بزرگتر است. چون خداوند، غیب را می‌داند و از اسرار آگاه است و سرانجام کارها بر او پوشیده نیست.

## رضامندی در مقابل رضامندی

انسان باید بداند که نتیجه راضی‌بودن او از پروردگارش در همه حالات، خشنود بودن پروردگار از او خواهد بود. پس هرگاه بنده به روزی کم راضی باشد، خداوند، به عمل کم او راضی خواهد بود و هرگاه در همه حالات از پروردگارش راضی باشد، خیلی زود به رضایت پروردگار دست می‌یابد.

از اینرو به انسان‌های مخلص نگاه کنید که چگونه خداوند، تلاش و عمل اندک آنها را پذیرفته و پسندیده است؛ چون آنها از او راضی بوده و او هم از آنها راضی است؛ بر خلاف منافقان که خداوند، عمل اندک و زیاد آنها را نپذیرفته است؛ زیرا آنها، رضامندی خداوند و آنچه را که او فرموده، نپسندیده‌اند؛ در نتیجه خداوند، اعمالشان را ناپود و بی‌پاداش کرده است.

## نارضایتی، بهره انسان ناراض است

نارضایتی، دروازه غم و اندوه، ناراحتی، بدحالی و تشویش خاطر و گمان ناشایست داشتن در مورد خداست. رضامندی، انسان را از تمام تنگناها نجات می‌دهد و دروازه بهشت دنیا را قبل از آخرت برای او می‌گشاید. آرامش روانی را نمی‌توان با ایستادگی در برابر تقدیر فراهم کرد؛ بلکه با تسلیم شدن و پذیرفتن است که آرامش به دست می‌آید. چون تدبیرکننده امور، باحکمت

است و در تقدیر و فیصله‌اش متهم قرار نمی‌گیرد. همواره داستان ابن راوندی فیلسوف هوشیار و البته ملحد رابه خاطر می‌آورم. او، فقیر بود؛ فرد بی‌سوادى را دید که دارای ثروت زیاد و کاخ‌های مجلل و با شکوهی بود؛ نگاهی به آسمان دوخت و گفت: من، فیلسوف دنیا هستم و در فقر زندگی می‌کنم و این، جاهلی نادان است و این قدر ثروت دارد؛ این، تقسیم بیجا و ستمگرانه است. اینجا بود که خداوند متعال، به ذلت و بدبختی و فقر او افزود. ﴿وَلَعَذَابُ الْأَخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصِرُونَ﴾ [فصلت: ۱۶] «و عذاب آخرت، خوارکننده‌تر است و آنها یاری نمی‌شوند».

## فواید رضامندی

رضامندی، به انسان آرامش و ثبات می‌بخشد و به دل، هنگام اضطراب و تردید، به وسیله وعده الهی و وعده پیامبرش، اعتماد می‌بخشد؛ بدین سان دل، با زبان حال می‌گوید: ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۲۲] «این، آن چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده‌اند و خدا و پیامبرش راست گفتند و به آنها جز ایمان و تسلیم نیفزود».

ناخشنودی، باعث اضطراب و انحراف، بی‌ثباتی و تردید و بیماری قلب می‌گردد و بدین ترتیب انسان، همواره آشفته، ناخشنود و سرکش می‌ماند و با زبان حال می‌گوید: ﴿مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [الأحزاب: ۱۲] «خدا و پیامبرش، فقط به ما وعده فریب دادند!»  
 آنهایی که چنین دل‌هایی دارند، اگر حق به جانب آنها باشد، با یقین و درحالی که به آن تن می‌دهند، به سوی آن می‌آیند و اگر از آنها خواسته شود که حق کسی را بازپس دهند، روی برمی‌گردانند؛ اگر خیری به آنها برسد، آرام می‌گیرند و اگر فتنه‌ای به آنان برسد، روی بر می‌تابند. چنین کسانی، دنیا و آخرت را از دست داده‌اند. ﴿ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الحج: ۱۱] «این، زیان آشکار است».

رضامندی، آرامش را برای انسان به ارمغان می‌آورد؛ هیچ چیز برای انسان از آرامش سودمندتر نیست؛ هرگاه انسان آرامش می‌یابد، حالاتش نیز بهتر می‌شود و کارش، سامان می‌گیرد.

ناخشنودی، انسان را از آرامش دور می‌نماید. هرگاه آرامش، از وجود انسان بیرون برود، شادی و امنیت و زندگی خوب نیز از کوی حیاتش، رخت بر می‌بندد. آرامش، یکی از بزرگترین نعمت‌های خدا بر بنده است که ثمره رضامندی از پروردگار هستی در تمام حالات می‌باشد.

## ناخشنودی، فایده‌ای ندارد

نارضایتی یا به خاطر این است که چیزی را که دوست داشته و می‌خواسته، از دست داده و یا بدین خاطر است که به بلایی گرفتار شده که او را ناخشنود و ناراحت می‌نماید. پس هرگاه بنده، یقین کند که آنچه که به او رسیده، چنین نبوده که از او بگذرد و آنچه به او نرسیده نیز چنین نبوده که به او برسد، درک می‌کند که ناخشنود بودن او، فایده‌ای ندارد و تنها فایده‌اش، این است که آنچه را که برای او سودمند است، از دست می‌دهد و چیزی را که به زیانش می‌باشد، به دست می‌آورد. در حدیث آمده است: «قلم به آنچه با آن برخورد خواهی کرد، رفته است. ای ابوهریره! قضا و تقدیر، انجام شده، تقدیرها نوشته شده، قلم‌ها برداشته شده و کاغذها خشکیده‌اند».

## رضامندی، دروازه سلامتی است

رضامندی، دروازه سلامتی را به روی انسان می‌گشاید، دل او را سالم می‌کند و آن را از فریبکاری، فساد، کینه و تنفر پاک می‌گرداند. تنها کسی از عذاب خداوند نجات می‌یابد که با قلبی سالم نزد خدا حاضر شود. دل سالم، همان دلی است که از شبهه و شک و شرک پاک باشد و شیطان و لشکریانش نتوانند در آن دخالتی بکنند یا به آن وعده و وعیدی بدهند. در چنین دلی، چیزی جز خدا نیست؛ ﴿قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ [الأنعام: ۹۱] «بگو: خداوند، تورات را نازل کرده؛ سپس آنها را بگذار تا در دروغ و فریشتان سرگرم شوند».

دلی که دستخوش شیطان قرار بگیرد، سالم ماندن آن از ناخشنودی محال است؛ هرچه بنده بیشتر به تقدیر و قضای الهی راضی باشد، دلش سالمتر خواهد بود. پلیدی و فساد و فریبکاری، با ناخشنودی همراه است و سلامت قلب و نیکویی و مهربانی آن با رضامندی همراه می‌باشد. همچنین حسادت و کینه ورزی، از نتایج ناخشنودی است. سالم بودن دل از کینه ورزی، از ثمرات رضامندی است. پس رضامندی، درخت پاکی است که با آب اخلاص در باغ توحید آبیاری می‌شود، ریشه آن ایمان و شاخه‌هایش، اعمال صالح هستند و ثمره آن، چشیدن شیرینی

ایمان است. در حدیث آمده است: «هرکس، به خداوند به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر راضی باشد، شیرینی ایمان را می‌چشد». همچنین در حدیث آمده است: «در وجود هرکس سه چیز باشد، شیرینی ایمان را خواهد یافت. .»

ناخشنودی، دروازه شک به خدا، تردید در قضا و تقدیر و دودلی نسبت به حکمت و علم الهی را به روی انسان می‌گشاید. کمتر اتفاق می‌افتد که شک و تردید به دل انسان ناخشنود راه نیابد و درد او نجوشد، گرچه احساس نکند. پس اگر او خودش را مورد بازبینی قرار دهد، خواهد دید که باور و یقین او، معیوب و ناقص است؛ زیرا رضامندی و یقین، دو برادر همراه هستند و شک و ناخشنودی در کنارهم قرار دارند. مفهوم حدیث پیامبر ﷺ که در ترمذی روایت شده، همین است که می‌فرماید: «اگر توانستی با رضامندی و یقین عمل کنی، پس چنین کن؛ اگر نتوانستی پس بدان که در صبر و شکیبایی بر آنچه که انسان نمی‌پسندد، خیر فراوانی نهفته است.»

افرادی که از تقدیر و حکم الهی ناخشنودند، از درون خشمگین می‌باشند؛ آنها گرچه چیزی نگویند، اما پرسش‌ها و اشکالات زیادی با خود دارند. پرسش‌هایی از این قبیل که چرا چنین شد؟ چگونه اینطور می‌شود؟ و چرا این اتفاق افتاد؟

## رضامندی، توانگری و آسایش است

هرکس که دلش، آکنده از رضامندی از تقدیر الهی باشد، خداوند دل او را سرشار از توانگری و آسایش و قناعت می‌گرداند و دلش را برای محبت خویش و بازگشت به سوی او و توکل کردن به او خالی می‌نماید. هرکس از رضامندی بی‌بهره باشد، دلش آکنده از چیزهایی می‌شود که مخالف این امر هستند و از آنچه که سعادت و رستگاری او را تضمین می‌نماید، روی برتافته، به امور دیگری مشغول می‌گردد.

خلاصه اینکه رضامندی، دل را برای خدا خالی می‌گرداند و ناخشنودی از تقدیر و دستورات الهی، دل را از محبت خدا خالی می‌نماید؛ فرد ناخشنود، زندگی خوبی ندارد و آرامش نمی‌یابد؛ او، احساس می‌کند که مصیبت‌ها و رنج‌هایش، فراوانند و حق او، بیش از اینهاست؛ اما پروردگارش، او را محروم کرده، به او اندک داده، او را به بلا گرفتار نموده و او را رنجور و درمانده کرده است. !! چنین کسی، چگونه می‌تواند راحت و آرام باشد و چگونه زندگی می‌کند؟

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْحَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ﴾ [محمد: ۲۸]  
«این، به خاطر آن است که آنها از آنچه که خدا را ناخشنود می‌کند، پیروی کردند و خشنودی خدا را ناپسند دانستند. از این رو خداوند، اعمالشان را نابود گرداند».

## ثمره رضامندی، سپاسگزاری و شکر است

نتیجه رضامندی، شکر است. شکرگزاری، از بزرگترین مقامات ایمان و بلکه حقیقت ایمان است و کسی که از احکام، نعمت‌های الهی و تدبیر و کار او راضی نیست، شکر خدا را به جا نمی‌آورد؛ پس بنده سپاسگزار، بیش از همه آسوده خاطر است و نسبت به دیگران حالت بهتری دارد.

## ثمره ناخشنودی، ناسپاسی است

ناخشنودی از تقدیر و احکام الهی، ناسپاسی را به دنبال خواهد داشت و گاهی باعث می‌شود تا انسان به خداوندی که نعمت بخشیده، کفر بورزد. پس هرگاه بنده، در همه حالات از پروردگارش راضی گردد، این باعث می‌شود تا شکر خدا را ادا نماید و از کسانی باشد که از خدا راضی هستند و شکر او را به جا می‌آورند. هرگاه انسان از تقدیر و احکام الهی راضی نباشد، از جمله ناخشنودان خواهد بود و راه کافران را در پیش خواهد گرفت. انحراف در باورها و عقاید و خلل در ادیان، برخاسته از این است که بسیاری از بندگان، می‌خواهند که پروردگار باشند، بلکه بر ضد پروردگارش اظهار عقیده می‌کنند و هر آنچه می‌خواهند علیه او روا می‌دارند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ [الحجرات: ۱] «ای مؤمنان! خود را بر خدا و پیامبرش مقدم نکنید».

## ناخشنودی، دام شیطان است

اغلب، شیطان به هنگام ناخشنودی و شهوت بر انسان چیره می‌شود و آنجاست که او را شکار می‌کند؛ بویژه وقتی ناخشنودی انسان، ریشه دار و قوی باشد. زیرا در آن وقت، انسان، چیزهایی به زبان می‌آورد که خداوند را خشمگین می‌کند، کارهایی انجام می‌دهد که خدا،

نمی‌پسندد و اراده‌هایی می‌کند که خدا دوست ندارد. بنابراین پیامبر ﷺ هنگام مرگ فرزندش ابراهیم گفت: «دل، اندوهگین است و چشم‌ها، اشک می‌ریزند و ما چیزی نمی‌گوییم جز آنچه پروردگاران را خشنود می‌نماید».

مردن فرزند، یکی از مواردی است که باعث می‌شود تا بنده از تقدیر و قضای الهی اظهار ناخشنودی و تنفر نماید. از اینرو پیامبر ﷺ به همه آموزش داد که در چنین موقعیتی - که بیشتر مردم ناراحت می‌شوند و حرف‌هایی می‌زنند که خدا نمی‌پسندد و کارهایی می‌کنند که خدا دوست ندارد - چیزی نگویند مگر آنچه که پروردگارش را راضی می‌کند. اگر بنده در تقدیری که دوست ندارد، به سه چیز نگاه کند، مصیبت برایش آسان خواهد بود:

نخست: بداند که خداوندی که این چیز را برای او مقدر نموده، حکیم است و مصلحت بنده و آنچه را که به سود اوست، بهتر می‌داند.

دوم: به پاداش بزرگ خداوندی نگاه کند که وعده داده که به هرکس از بندگانش که به مصیبتی گرفتار آید و شکیبایی ورزد، پاداش خواهد داد.

سوم: بداند که حکم و فرمان از آن خداست و تسلیم شدن در برابر خواست خدا و تن دادن به آن، از آن بنده است؛ ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: ۳۲] «آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟»

## رضامندی، هوا و هوس را از وجود انسان بیرون می‌کند

رضایت از تقدیر، باعث می‌شود تا هوا و هوس از قلب انسان بیرون برود؛ از اینرو کسی که از تقدیر خداوند راضی باشد، هوای نفسش، تابع خواست خداوند می‌گردد. یعنی در پی چیزی قرار می‌گیرد که پروردگارش دوست می‌دارد و می‌پسندد. پس رضامندی از حکم و قضای الهی و پیروی کردن از هوای نفس هرگز در دل جمع نمی‌شوند و اگر، هم قسمتی از رضامندی و هم قسمتی از هوای نفس در دل باشد، دل از آن همان خواهد بود که بیشتر در دل جای گرفته است.

إِنْ كَانَ رِضَاكُمْ فِي سَهْرِي فَسَلَامَ اللّٰهِ عَلَيَّ وَسَنِي

«اگر رضایت شما در بیداریم می‌باشد، پس با چرت زدن خداحافظی می‌کنم».

﴿وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾ [طه: ۸۴] «پروردگارا! به سوی تو شتافتم تا راضی

شوی».



إِنْ كَانَ سِرْكَمَ مَا قَالَ حَاسِدُنَا      فَمَا لَجْرَحِ إِذَا أَرْضَاكُمُ أَلْمَ  
«اگر گفته دشمن ما، شما را شاد می‌کند، پس بدانید زخمی که شما را خشنود می‌کند،  
دردناک نیست».

### نکته

«هنگام خوشی و آسایش خدا را بشناس تا خدا نیز تو را در سختی‌هایت بشناسد». یعنی با انجام عبادت خداوند و شکرگزاری نعمت‌هایش و با شکیبایی به هنگام تلخی‌هایی که او مقدر می‌نماید و با پناه‌بردن صادقانه به او هنگام نزول بلا، خودت را به او نزدیک کن و خود را محبوب او بگردان. به عبارت دیگر، هنگام امنیت و رفاه و نعمت و تندرستی، به عبادت خدا پایبند باش و در راه او انفاق کن تا نزد او با این چیزها متصف و معروف شوی. بدین سان او نیز تو را در سختی‌هایت می‌شناسد؛ یعنی سختی‌ها را از تو دور می‌نماید، از هر تنگنایی راه برون رفتی برای تو پدید می‌آورد و هر غم و اندوهی را دور می‌نماید؛ چون تو، خودت را بیشتر به او نزدیک کرده و او را شناخته‌ای. شایسته است که بنده، رابطه قلبی خاصی با پروردگارش داشته باشد؛ طوری که او را نزدیک احساس نماید تا با احساس نزدیکی به او، از دیگران بی‌نیاز باشد. همچنین در خلوت و تنهایی‌اش با او انس بگیرد و شیرینی ذکر، دعا، مناجات و عبادت او را احساس نماید. بنده همواره در سختی‌ها و مشکلات دنیا و برزخ و قیامت قرار خواهد گرفت. پس اگر بین او و پروردگارش، رابطه و معرفتی ویژه باشد، خداوند، در دنیا و در برزخ و قیامت او را کافی است و او را نجات خواهد داد.

### چشم‌پوشی از لغزش‌های برادران

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹] «عفو را پیشه کن و به معروف امر نما و از جاهلان روی بگردان».

اگر بیشتر رفتارهای برادرت را می‌پسندی، شایسته نیست که به خاطر یک یا دو رفتار نادرست، به او بی‌علاقه باشی؛ چون اشتباه اندک، قابل بخشش است و کمال، همواره کاستی‌هایی دارد. کندی می‌گوید: چگونه می‌خواهی که دوست تو یک رفتار داشته باشد با اینکه او، دارای چهار طبیعت می‌باشد؟! با اینکه نفس انسان در اختیار و تحت تدابیر اوست، اما از

تمام خواسته‌های انسان، اطاعت نمی‌کند. پس چگونه امکان دارد نفس کسی دیگر در همه چیز مطیع انسان باشد؟

﴿كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيكُمْ﴾ [النساء: ۹۴] «پیش از آن اینگونه بودید؛ پس خداوند، بر شما منت نهاد». ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲] «پس از پاک بودن خود سخن مگویید؛ او، کسی را که تقوا پیشه کرده، بهتر می‌شناسد».

همین کافی است که برادرت در بیشتر موارد طبق میل تو می‌باشد. ابودرداء رضی الله عنه می‌گوید: رنجشی که از برادرت به تو می‌رسد، بهتر از آن است که برادری نداشته باشی. چه کسی می‌تواند، جای برادرت را پر کند؟

شعرا در همین باره اشعاری سروده‌اند. ابوالعتاهیه می‌گوید:

أَخِي مِنْ لَكَ مِنْ بَنِي الدِّينِ      نِيَا بَكْلٍ أَخِيكَ مِنْ لَكَ

«برادرم! چه کسی در دنیا جای برادرت را خواهد گرفت؟»

فَاسْتَبَقَ بَعْضُكَ لَا يَمْلَأُ      لَكَ كُلِّ مَنْ لَمْ تَعْطِ كَلِمَكَ

«پاره وجودت را نگاه دار، کسی که تمام وجودت را به تو نمی‌دهد، نباید تو را خسته نماید».

و ابوتمام طائی می‌گوید:

مَا غَبِنَ الْمَغْبُونُ مِثْلَ عَقْلِهِ      مِنْ لَكَ يَوْمًا بِأَخِيكَ كَلِمَةً

«به انسان زیان دیده هیچ چیزی به اندازه عقلش، زیان نمی‌رساند و هیچ روزی نیست که برادرت، تمام خوبی‌ها را در خود داشته باشد».

بعضی از حکما گفته‌اند: توقع انصاف از دیگران، خودش کم انصافی است. همچنین گفته‌اند: ما که از خودمان راضی نشده‌ایم، چگونه از دیگران راضی می‌شویم؟!

نباید مشاهده عیبی کوچک در شخصی که رفتار او را پسندیده و فضل و عقل او را شناخته‌ای، باعث شود تا تو نسبت به او بی‌علاقه گردی؛ تو، هرگز کسی را نخواهی یافت که هیچگونه عیبی نداشته باشد و هیچ گناهی از او سر نزند. پس او را با دید رضامندی بنگر و از روی هوای نفس در مورد او قضاوت مکن. زیرا اگر اندکی او را بسنجی و بیازمایی، به خواسته ات دست خواهی یافت و خواهی توانست نسبت به فرد گناهکار و خاطی مهربان باشی. شاعر می‌گوید:

وَمَنْ ذَا الَّذِي تَرْضَى سَجَايَاهُ كَلِمَةً      كَفَى الْمَرْءَ نَبْلًا أَنْ تَعْدَ مَعَايِبَهُ

«چه کسی وجود دارد که تمام خصلت‌های او مورد پسندت باشد؟ برای شرافت شخص، همین کافی است که عیب‌های او، اندک و قابل شمارش باشد».

و نابغه ذی‌بانی می‌گوید:

ولست بمستبق أخلأ لآلمه      علی شعث أي الرجال المهذب

«تو که بر همه کس، خرده می‌گیری، هیچ برادری برای خود نگه نمی‌داری؛ آیا شخص کاملی وجود دارد که هیچ عیبی نداشته باشد؟»

اینکه نباید بر دیگران خرده‌گیری کرد، با سخن پیشین ما در تعارض قرار ندارد که باید دوست را آزمود و ویژگی‌های او را امتحان کرد. زیرا اشتباهات کوچک، قابل گذشت هستند. اگر از دوست لغزش یا اشتباهی مشاهده نمودی و دیدی که مدت زمان اندکی، مرتکب آن اشتباه شد، زود قضاوت نکن و تا در مورد تغییر رفتارش، یقین نکرده‌ای، نگران و بدبین مشو و این را طبیعی بدان. زیرا انسان گاهی از توجه به خودش که خصوصی‌ترین حریم اوست، غافل می‌ماند و این، بدین معنا نیست که او با خودش دشمن می‌باشد یا از خودش خسته شده است.

حکما گفته‌اند: نباید تنها یک گمان، رابطه تو را با دوستی خراب کند که از روی یقین به شایستگی‌اش، با او دوست شده‌ای. جعفر بن ابی محمد به فرزندش گفت: فرزندم! هر یک از برادرانت که سه بار بر تو خشم گرفت و در عین حال در مورد تو چیزی جز حق نگفت، او را به عنوان دوست خود نگاه دار.

حسن بن وهب می‌گوید: یکی از حقوق دوستی، این است که برادران را ببخشی و اگر کوتاهی و لغزشی از آنها سر زد، چشم پوشی نمایی.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَأَصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ﴾ [الحجر: ۸۵] «و با گذشتی زیبا درگذر کن».

علی رضی الله عنه درباره این آیه می‌گوید: منظور، این است که انسان، بدون سرزنش کردن راضی باشد.

ابن رومی می‌گوید:

هم الناس والدنيا ولا بد من قذی      یلم بعین أو یکدر مشربا

«آنها مردم و دنیا هستند و از خاشاکی که در چشم برود یا آب را مکدر نماید، چاره‌ای نیست».

ومن قلة الأنصاف أنك تبتغي الـ مهذب في الدنيا ولست المهذبا  
 «این، از کم انصافی است که تو در حالی در جستجوی انسان بی عیبی باشی که خودت  
 بی عیب نیستی».

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ [النور: ۲۱] «اگر  
 فضل خدا و رحمت او بر شما نمی بود، هیچکس از شما پاک نمی شد».

ترید مهذباً لا عیب فیهِ وهل عود یفوح بلا دخان  
 «تو فرد پیراسته و بدون عیبی را می خواهی؛ آیا تا کنون چوب عودی را دیده ای که بوی خوب  
 بدهد بی آنکه دود از آن بلند نشود»؟

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ [النجم: ۳۲] «از پاک بودن خود سخن  
 مگویید. زیرا خدا کسی را پرهیزگارتر است بهتر می شناسد».

## تندرستی و فراغت

نباید تندرستی و وقت خود را با کوتاهی کردن در اطاعت پروردگار، از دست بدهیم. از اینرو  
 تندرستی و فراغت خود را فرصتی برای تلاش و کار بدان؛ چون همیشه زمان تلاش و کار، فراهم  
 نیست و آنچه از دست رفته جبران نمی شود. بیکاری، سبب انحراف یا باعث پشیمانی می گردد و  
 تنهایی، تأسف خوردن یا فکر و خیال را به دنبال دارد.

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: بیکار نشستن مردان، سبب غفلت می گردد و بیکاری زنان،  
 باعث طغیان شهوت می شود.

بزرگمهر می گوید: اگر کار، انسان را خسته می کند، بیکاری، انسان را به فساد و تباهی  
 می کشاند.

یکی از حکما می گوید: از تنهایی بپرهیزید؛ زیرا تنهایی، عقل را فاسد و کار آسان را پیچیده  
 می کند.

یکی دیگر از حکما می گوید: روز خود را بی فایده مگذران و مالت را بیهوده تلف مکن؛  
 چون عمر، کوتاه تر از آن است که بی فایده صرف شود و مال، کمتر از آن است که بیهوده خرج  
 گردد و عاقل، بزرگتر از آن است که روزهایش را در کارهایی بگذارند که برای او فایده ای ندارد و  
 اموالش را در راهی خرج کند که برایش پاداش و مزدی ندارد.

بهتر از تمام اینها، گفته عیسی علیه السلام است که می‌گوید: نیکویی در سه چیز است: سخن، نگاه و سکوت. پس سخن هر کس، چیزی غیر از ذکر خدا باشد، یاوه‌گویی کرده و هرکس، نسنجیده نگاه کند، به خطا رفته و هرکس، بدون فکر سکوت نماید، کار بیهوده‌ای کرده است.

## خداوند، کارساز مؤمنان است

بنده، بشدت به معبود و مولایی نیاز دارد که توانا، یاریگر، حکمران و ماندگار باشد. تنها کسی که دارای چنین صفاتی است، خداوند یگانه و یکتا می‌باشد که بر همه چیز فرمانروایی می‌کند. در جهان هستی جز خداوند متعال، کسی دیگر وجود ندارد که بنده، در پناه او آرام بگیرد و با روی آوردن به سوی او لذت ببرد. پس خداوند، پناهگاه کسانی است که در ترس و هراسند و فریادرس کسانی است که از او کمک می‌جویند: ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۹] «آنگاه که از پروردگارتان یاری می‌جستید، پس او دعای شما را اجابت نمود». ﴿وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ﴾ [المؤمنون: ۸۸] «او خداوند پناه می‌دهد و کسی را نمی‌توان از عذاب او پناه داد». ﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ [الأنعام: ۵۱] «آنها، کارساز و شفاعت کننده‌ای جز خداوند ندارند».

هرچند ممکن است کسی که غیر خدا را می‌پرستد، معبودش را دوست بدارد و در دنیا به نوعی دوستی، مودت و لذت، دست یابد، اما این پرستش و محبت، برای او از غذای مسمومی که لذیذ است، زیانبارتر خواهد بود. ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۲] «اگر در زمین و آسمان خدایانی غیر از الله می‌بودند، زمین و آسمان تباه می‌شد؛ پس پاک است خداوند که پروردگار عرش است از آنچه در مورد خداوند بر زبان می‌رانند».

پایداری آسمان و زمین، بدین خاطر است که معبود راستین، فرمانروای آنها می‌باشد. خدایان دیگری که غیر از الله پرستش می‌شوند، خدای واقعی نیستند؛ چون خداوند، همتا و همانندی ندارد و اگر معبودان دیگری غیر از الله یکتا و یگانه وجود داشتند، آسمان و زمین، نابود می‌شد.

بدون تردید بنده، به خدا، معبود، مولا و یاورش نیازمند است و این، یعنی ارتباط فانی با باقی؛ یعنی رابطه ضعیف با قوی؛ یعنی پیوند نیازمند با بی‌نیاز. کسی که الله را به یگانگی نپرستد، چیزهای دیگری از قبیل تندیس‌ها را به خدایی می‌گیرد و بنده و خادم آن می‌گردد: ﴿أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ﴾ [الفرقان: ۴۳] «آیا دیده‌ای کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش قرار داده است؟»

﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً﴾ [مریم: ۸۱] «و بجز از خدا، معبودانی را به خدایی گرفته‌اند».

در حدیث آمده است: «ای حصین! چند خدا را می‌پرستی؟» گفت: هفت خدا؛ شش تا در زمین هستند و یکی در آسمان است. فرمود: «برای هراس و امیدت کدام یک را انتخاب کرده‌ای؟» گفت همان خدایی را که در آسمان است. فرمود: «پس خدایانی را که در زمین هستند، رها کن و کسی را بپرست که در آسمان است».

بدان که نیازمندی بنده به خدا، این است که خدا را بپرستد بی‌آنکه با او چیزی را شریک کند. این نیاز، همانندی ندارد که با آن مقایسه شود، ولی از جهت‌هایی به نیازمندی به برق، آب و غذا می‌ماند؛ هرچند تفاوت‌های زیادی دارند.

حقیقت بنده، قلب و روح اوست و قلب و روح، فقط با معبود خود یعنی الله که هیچ معبود باحق جز او نیست، سامان می‌یابند. پس قلب و روح، جز با ذکر خداوند آرام نمی‌گیرند و با تلاش طاقت فرسا به سوی خدا در حرکتند و با او دیدار خواهند کرد و فقط زمانی سامان می‌یابند که با خدا دیدار کنند.

وَمَنْ لِقَاءَ اللَّهِ قَدْ أَحْبَبَا      كَان لَه اللهُ أَشَدَّ حِبًّا

«هرکس ملاقات با خدا را دوست داشته باشد، خداوند او را بیشتر دوست دارد».

وَعَكْسَهُ الْكَارَهُ فَاللَّهُ اسْأَلْ      رَحْمَتَهُ فَضْلاً وَلَا تَتَكَلَّلْ

«و کسی که ملاقات خدا را نمی‌پسندد، بر عکس این است؛ پس فضل خدا را از او بجوی و

سستی مکن».

شادی و لذتی که بنده از غیر خدا به دست می‌آورد، تداوم ندارد؛ بلکه چنین لذتی، دگرگون می‌شود و از شخصی به شخص دیگر انتقال می‌یابد؛ گاهی لذت بخش است و گاهی نیز لذتی

ندارد. شاید در پاره ای موارد ارتباط با غیر خدا، لذتی داشته باشد، اما چه بسا در اوقات دیگری، ارتباط با غیر خدا، نه تنها لذت بخش نباشد، بلکه آزاردهنده و زیانبار نیز باشد.

قطعاً خدای یگانه با علم خود در هر حال و در هر وقت و در هر کجا با بنده است.

عساك ترضى وكل الناس غاضبة إذا رضيت فهذا منتهى أملی

«کاش تو راضی بودی و همه مردم خشمگین بودند؛ رضایت تو، نهایت آرزوی من است».

در حدیث آمده است: «هرکس، مردم را ناخشنود و خدا را خشنود کند، خداوند از او راضی می‌شود و مردم را نیز از او راضی می‌گرداند و هرکس با راضی کردن مردم، خدا را ناراضی کند، خداوند از او ناراضی می‌گردد و مردم را نیز از او ناراضی می‌نماید».

همواره داستان عکوک شاعر را به یاد می‌آورم که امیر ابادلف را ستود:

ولا مددت يداً بالخير واهية إلا قضيت بأرزاق وآجال

«و هیچ دست سخاوت و خیری نگشودی مگر آنکه به خاطر مردم و به نفع آنان حکم

نمودی».

پس از مدتی خداوند، مأمون را بر او مسلط گرداند و مأمون، او را به خاطر این شعر به قتل

رساند. ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَيِّ بِبَعْضِ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۹] «و

اینگونه ستمگرانی را بر ستمگران دیگری به خاطر آنچه می‌کرده‌اند، مسلط می‌کنیم».

## چراغی بر فراز راه پژوهشگران

سعادت و رستگاری، نشانه‌های روشن و نمایانی دارد که گواه پیشرفت و موفقیت و

رستگاری سعادت‌مندان می‌باشد.

یکی از نشانه‌های رستگاری و سعادت، این است که هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود،

فروتنی و مهرورزی او بیشتر گردد. انسان، چون گوهری گرانبه‌است که هر چند وزن آن

سنگین‌تر و ارزش آن بیشتر باشد، به عمق دریا فرو می‌رود؛ انسان وارسته، می‌داند که علم و

دانش، بخششی الهی است که خداوند، با آن، هرکس را که بخواهد، می‌آزماید. اگر انسان به

نحو احسن شکر دانش را ادا کند، خداوند، به وسیله آن مقامش را بالا می‌برد. ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ

الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [المجادلة: ۱۱] «خداوند، آن دسته از شما

را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم و دانش به آنها داده شده، به درجات بالا صعود می‌دهد».

هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود، هرس و احتیاط او نیز افزایش می‌یابد و از اشتباه و انحراف قلب ایمن می‌گردد. او، همچون پرنده‌ای که همواره احتیاط می‌کند و از این شاخه به آن شاخه و از این طرف به آن طرف می‌پرد و می‌ترسد که مبادا شکار شود، همواره خود را محاسبه می‌کند و مواظب خود می‌باشد. هرچه سن او بالا می‌رود، از آزمندی و حرص او کاسته می‌شود و بطور قطع، یقین می‌کند که خط پایان زندگی نزدیک شده است و به زودی دوران کوتاه زندگی، بسر می‌آید. همچنین هرچه مال و دارایی انسان وارسته و سعادتمند، بیشتر شود، سخاوت و بخشش او نیز بیشتر می‌گردد. چون مال، امانتی است که خداوند، انسان را با آن می‌آزماید و انفاق مال، فرصت خوبی است و مرگ، درکمین انسان می‌باشد.

هرچه مقام و جایگاه انسان سعادتمند بیشتر شود و بالاتر رود، او خودش را بیشتر به مردم نزدیک می‌کند و نیازهایشان را برآورده می‌سازد و با فروتنی با آنان برخورد می‌نماید. چون بندگان خدا، عیال خدا هستند و خداوند، از همه بندگان کسی را بیشتر دوست دارد که به بندگان سود بیشتری برساند.

یکی از نشانه‌های بدبختی و شقاوت، این است که هرچه علم و دانش انسان بیشتر شود، تکبر، سرکشی و حیرت او فزونی یابد؛ از اینرو علم و دانش او، بی‌فایده و قلب او، تهی و طبیعت او، نامناسب، سنگدل و درشت خوی می‌گردد. چنین شخصی، هرچه بیشتر عمل کند، بیشتر به خود می‌بالد و مردم را تحقیر می‌نماید و در مورد خودش بیش از حد گمان نیک دارد. او، می‌پندارد که فقط او، نجات می‌یابد و سایر مردم، هلاک می‌شوند. همچنین بر این باور است که فقط او، به سر منزل مقصود خواهد رسید و دیگران را در پرتگاه هلاکت می‌داند. هرچه عمرش بیشتر می‌شود، آزمندی و حرص او نیز بیشتر می‌گردد، او، مال اندوز و بخیل است و اتفاقاتی که رخ می‌دهد و مصیبت‌هایی که پیش می‌آید، او را تکان نمی‌دهد. هرچه ثروت او، بیشتر شود، تنگ چشمی و بخل او، افزون می‌گردد. قلب او، از ارزش‌ها خالی است و دست او بسته می‌باشد و در چهره او، اثری از خوبی‌ها نیست. هرچه مقام و جایگاه او بالا رود، تکبر و سرکشی او بیشتر می‌شود. او، انسانی مغرور، دودل، شتاب زده و خود بزرگ بین می‌باشد که رگ‌های گردنش باد کرده است. خلاصه اینکه او، چیزی نیست. چون در حدیث آمده است:



«متکبران، روز قیامت بصورت ذره‌ای کوچک حشر می‌شوند که مردم، آنها را با پاهایشان لگدمال می‌کنند».

این چیزها، آزمون است و خداوند، با آن بندگان را می‌آزماید. پس برخی خوشبخت می‌شوند و عده‌ای نیز بدبخت می‌گردند.

## عزت و احترام يك امتحان است

عزت و احترام برخاسته از پادشاهی و فرمانروایی و ثروت، امتحان و آزمونی از سوی خداوند است. خداوند، به نقل از پیامبرش سلیمان عليه السلام می‌فرماید: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ۚ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾ [النمل: ۴۰] «این، از لطف پروردگارم هست تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم».

این را سلیمان عليه السلام زمانی گفت که تخت بلقیس را نزد خود دید.

لذا خداوند متعال، نعمت‌ها را سرازیر می‌نماید تا نشان دهد که چه کسی، آنها را به خوبی می‌پذیرد، شکر آن را به جا می‌آورد، از آن استفاده می‌نماید و دیگران را از آن بهره‌مند می‌سازد و نیز معلوم کند که چه کسی، آن را بیکار می‌گذارد، ناسپاسی می‌کند و از نعمت، در راه مخالفت با کسی استفاده می‌کند که نعمت را داده است.

پس نعمت‌ها، آزمون و امتحانی از سوی خدا هستند که به وسیله آن شکرگزاری شکرگزار و ناسپاسی ناسپاس مشخص می‌گردد.

سختی‌ها نیز آزمایشی از سوی خداوند هستند. لذا خداوند، همان گونه که انسان را با مصیبت‌ها می‌آزماید، او را با نعمت‌ها نیز مورد آزمایش قرار می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ وَرَبُّهُ فَأَكَرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿١٦﴾﴾ [الفجر: ۱۵-۱۷] «اما انسان را هرگاه پروردگارش بیازماید و او را اکرام نماید و به او نعمت دهد، پس می‌گوید: پروردگارم، مرا اکرام کرده و گرامی داشته است و اما هرگاه او را بیازماید و روزی‌اش را برایش تنگ نماید، می‌گوید: پروردگارم، مرا خوار کرده است. هرگز چنین نیست...».

یعنی: چنین نیست که هرکس را که روزی فراوان داده باشم، اکرام کرده‌ام، همچنین این طور نیست که روزی هر کسی را که کم نموده و او را آزموده باشم، بدین معنا باشد که او را خوار کرده‌ام.

## گنجینه‌های ماندگار

عطایا و بخشش‌های بزرگ و فراوان، گنج‌هایی ست که همواره برای صاحبانشان باقی می‌مانند و همراه آنها به سرای آخرت کوچ می‌کنند. این گنجینه‌های جاودان عبارتند از: اسلام، ایمان، احسان و نیکوکاری، پرهیزکاری، هجرت، جهاد و توبه و بازگشت به سوی خدا: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [البقرة: ۱۷۷] «نیکی، این نیست که شما چهره هایتان را به سوی مشرق و مغرب برگردانید؛ ولی نیکی، (کردار) کسی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشد».

## همتی به بلندی آسمان

بلندهمتی، انسان را به دروازه‌های خوبی می‌رساند و او را به قله مقامات بالا صعود می‌دهد. یکی از ویژگی‌ها و رهنمودهای اسلامی، این است که انسان، خودش را با همت بلند و هدف بزرگ بیاراید. همت و اراده قوی، محورکارهای مثبت و اهرم‌رهایی از کارهای منفی است. همت، انرژی پر قدرتی است که انسان با همت، می‌تواند با آن به قله خوبی‌ها صعود کند و برای رسیدن به امور پسندیده، از دیگران پیشی بگیرد.

همت بلند، به اذن خداوند خیر بی‌پایانی برایت فراهم می‌آورد تا به وسیله آن به درجات کمال، بالا بروی؛ با همت بلند خون شهامت و جوانمردی، در رگ‌هایت جاری می‌گردد و تاختن در میدان علم و عمل برایت آسان می‌شود.

اگر بلندهمت باشی، همواره بر دروازه خوبی‌ها مشاهده می‌شوی و دستانت، فقط به سوی کارهای مهم دراز خواهد بود و با پیشتازان راه برتری و با سرآمدان راه موفقیت، به رقابت خواهی پرداخت. بدین سان به اندک، راضی نمی‌شوی و در جایی که به ظاهر پایان کاراست، توقف نمی‌کنی.

هرگاه به همت بلند آراسته گردی، کارها و آرزوهای پیش پا افتاده از تو دور می‌گردند و درخت ذلت، خواری، چاپلوسی و سازش، از وجودت ریشه کن می‌شود. انسان بلندهمت، خونسرد و آرام و استوار است و از اتفاقات نمی‌هراسد؛ اما کسی که همت ندارد، بزدل و ترسو است و سستی و تبلی، دست و پای او را می‌بندد.

اما یک چیز را اشتباه نکن و آن، اینکه مبدا بلندهمتی را با تکبر اشتباه بگیری. تفاوت بلندهمتی و تکبر، به اندازه زمین و آسمان است. همت والا، تاجی است بر سر قلب آزاد و نمونه که همواره به سوی پاکی، تقدس، فزونی و برتری گام بر می‌دارد. انسان بلندهمت، همواره به یاد خوبی‌هایی است که از دست داده و از اینرو حسرت می‌خورد و بدین سان پیوسته علاقمند و مشتاق رسیدن به هدف می‌باشد.

بلندهمتی، زیور وارثان پیامبر ﷺ است و تکبر، بیماری کسانی است که به مرض سرکشان و بدبختان گرفتارند.

بلندهمتی، همواره انسان بلندهمت را به مقامهای والا صعود می‌دهد و تکبر، روز به روز انسان متکبر را به پایین‌ترین سطح، سقوط می‌دهد.

پس ای طالب علم! بلندهمتی را همواره مد نظر بدار و از آن غفلت مکن. شریعت از آن جهت به مسایل فقهی و روزمرگی‌ها اشاره کرده که همواره بیدار باشی و آن را غنیمت بدانی. از آن جمله اینکه شریعت، برای کسی که آب ندارد، اجازه داده تا تیمم کند و او را مکلف نکرده که آب وضوی خود را رایگان تهیه نماید. یعنی اگر کسی، قصد داشت پول آب وضو را بدهد، اما مالک آب قبول نکرد، او می‌تواند از وضو گرفتن با آب مُفت خودداری کند. زیرا این، باعث می‌شود تا کسی دیگر بر او منت بگذارد و منت، ضربه ایست بر همت؛ سایر موارد را با همین مورد مقایسه کن.

همم كأن الشمس تخطب ودها      والبدن یرسم فی سناها أحرفا

«همت‌هایی که گویا خورشید، خواستگار محبت آن است و ماه در درخشش آن، کلماتی را

نقش می‌بندد».

## بررسی اندیشه‌ها

یکی از چیزهایی که خاطر انسان را آسوده می‌کند و او را شادمان می‌سازد، مطالعه و تدبر در اندیشه‌های انسان‌های نابغه و هوشیار است. انسان، با مطالعه اندیشه‌های نوابغ، به درخشش زیبای استعدادهایشان پی می‌برد.

سرور عارفان و بهترین جهانیان، پیامبرمان محمد مصطفی ﷺ است که سایر مردم را نمی‌توان با او مقایسه کرد؛ چون او، به وسیله وحی و معجزات تأیید و تصدیق شده است. همچنین ایشان، با نشانه‌ای روشن مبعوث گردیده که بالاتر از ذکاوت نوابغ و درخشش ادیبان است.

### شفادهنده، خداست

ابقراط می‌گوید: کم کردن چیزهای مضر و زیانبار، بهتر از زیاد استفاده کردن از چیزهای سودمند است. و نیز می‌گوید: با دوری کردن از تبلی و خستگی و با پرهیز از پرخوری همواره تندرست باشید.

یکی از حکما می‌گوید: هرکس، می‌خواهد سالم و تندرست باشد، غذای خوب بخورد و زمانی سراغ غذا برود که خوب گرسنه شد و پس از آنکه خوب تشنه گردید، آب بنوشد. معمولاً آب کم بنوشد و بعد از ناهار استراحت کند و پس از شام اندکی قدم بزند و تا دستشویی نرفته، نخوابد. بعد از صرف غذا، از رفتن به حمام پرهیزد. در تابستان یکبار به حمام رفتن بهتر از ده بار حمام گرفتن در زمستان است.

حارث می‌گوید: هرکس دوست دارد، عمر طولانی کند، باید صبحانه را صبح زود میل نماید، زود شام بخورد، لباس سبک بپوشد و کمتر با زنان آمیزش کند.

افلاطون می‌گوید: پنج چیز، بدن را ضعیف می‌کند و چه بسا سبب نابودی آن می‌گردد: فقر، جدایی از دوستان، اندوه و ناراحتی، عدم پذیرش خیرخواهی و نصیحت و خندیدن جاهلان و نادانان به عقلا و خردمندان.

یکی دیگر از سخنان جامع و پرمعنای ابقراط، این است که می‌گوید: زیاده روی در هر چیزی، دشمن طبع و سرشت است.

به جالینوس گفته شد: تو چرا مریض نمی شوی؟ گفت: چون من، دو غذای نامرغوب را با هم نمی خورم و هیچ خوراکی را با خوراک دیگر مخلوط نمی کنم و غذای آزاردهنده را در معده نگه نمی دارم.

چهار چیز، بدن را بیمار می کند: زیاد حرف زدن، زیاد خوابیدن، زیاد خوردن و زیاد آمیزش کردن.

حرف زیاد، مخ و حافظه انسان را کم و ضعیف می کند و خیلی زود انسان را پیر می نماید. خواب زیاد، چهره را زرد، دل را کور و چشم ها را برآمده و پر باد می نماید و انسان را تبیل می کند و بیماری های سختی را پدید می آورد.

آمیزش زیاد، بدن را ضعیف و رطوبت بدن را کم و اعصاب را سست می نماید و ضرر آن، تمام بدن را فرا می گیرد و بیش از همه، اعصاب را ضعیف می کند و در نتیجه اثرات نامناسبی بر روح می گذارد.

چهار چیز، بدن را از بین می برد: فکر و خیال، غم و اندوه، گرسنگی و بی خوابی. چهار چیز، انسان را شاد می کند: نگاه کردن به سبزی ها و آب روان و میوه ها و نیز نگرستن به محبوب.

نظرنا إلى تلك الوجوه عشية فأشرق الأرواح من حسن ما نرى

«ما، شامگاه به آن چهره ها نگاه کردیم؛ پس ارواح، از زیبایی آنچه دیدند، روشن گردیدند». چهار چیز، بینایی را ضعیف می کند: پابرهنه راه رفتن، صبح و شام با انسان های کینه توز و سبک سر روبرو شدن، گریه زیاد و زیاد به خط ریز نگاه کردن.

چهار چیز، بدن را قوی می کند: پوشیدن لباس نرم، حمام با آب ولرم، خوردن شیرینی و غذاهای پرچرب، بوییدن گل های خوشبو و چیزهای معطر.

چهار چیز، چهره را خشک می کند و زیبایی آن را از بین می برد: دروغ گفتن، بی حیایی و گستاخی، از روی نادانی زیاد سؤال کردن، فساد زیاد.

چهار چیز، باعث دشمنی و تنفر می شود: تکبر، حسادت، دروغ گفتن، سخن چینی. چهار چیز، رزق و روزی را فراهم می کنند: عبادت شب، استغفار زیاد در سحرگاهان، صدقه دادن و ذکر خدا در صبح و شام.

قلت لليل هل بصدرك سر يا خفي الأخبار والأسرار

«به شب گفتم: ای کسی که اخبار و اسرار پنهان است! آیا در دل خود رازی داری؟»

قال لم ألق في حياتي سراً كحديث الأجاب في الاسحار

«گفت: من در زندگیم هیچ رازی چون سخن دوستان در سحرگاهان ندیده‌ام».

چهار چیز، مانع روزی می‌گردند: خواب صبح، کم نماز خواندن، تنبلی کردن و خیانت. چهار چیز، برای ذهن و حافظه زیانبارند: همیشه میوه ترش خوردن، به پشت سر خوابیدن، غم و اندوه.

چهار چیز، فهم و ذکاوت را بیشتر می‌کنند: آسودگی خاطر، پرهیز از پرخوری، استفاده از غذاهای شیرین و غذاهای پرچرب و خالی کردن شکم.

## احتیاط کن

انسان دوراندیش، می‌ایستد تا ببیند و فکر کند و بیندیشد و باز دوباره نگاه می‌کند و به سرانجام کارها می‌اندیشد، سنجیده قدم می‌گذارد، قاطعانه فکر می‌کند و با احتیاط پیش می‌رود تا پشیمان نشود. اگر کار، به دلخواه او انجام گرفت، خدا را ستایش می‌کند و از فکر و اندیشه‌اش تشکر می‌نماید و اگر این طور نشد، راضی می‌شود، غمگین نمی‌گردد و می‌گوید: خداوند، چنین مقدر کرده بود و همان کاری شد که خدا خواست.

## تحقیق کن

انسان عاقل، در برابر هجوم اخبار و شایعات، درست می‌اندیشد و ثابت قدم می‌ماند و بلافاصله خبرهای دسته اول را نمی‌پذیرد و فوراً قضاوت نمی‌کند؛ بلکه در هر آنچه که می‌شنود، دقت می‌نماید، می‌اندیشد و با خردمندان مشورت می‌کند؛ چون رأی و فکر پخته بهتر از رأی و فکر ناپخته می‌باشد. گفته‌اند: اگر کسی را به اشتباه ببخشی، بهتر از آن است که به اشتباه مجازات کنی. ﴿فَتُصَبِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات: 6] «که آنگاه بر آنچه کرده‌اید، پشیمان می‌شوید».

## تصمیم بگیر و اقدام کن

تمام آیات، اشعار، روایت‌ها و داستان‌های آموزنده و حکمت‌هایی که بر این اوراق می‌نویسم، تو را به این فرا می‌خواند که زندگی تازه‌ای آغاز کن، زندگی‌ای آکنده از امیدواری به آینده‌ای خوب، پایانی زیبا و نتیجه‌ای بهتر.

تو از غم‌ها و ناراحتی‌ها و رنج‌هایت رهایی نمی‌یابی مگر آنکه از همتی صادقانه و تصمیمی قاطعانه کار بگیری.

به یکی از علما گفته شد: بنده چگونه می‌تواند توبه کند؟ گفت: باید قاطعیت داشته باشد. خداوند متعال، پیامبران را که دارای همتی بالا و عزمی راسخ بوده‌اند، ستوده است: ﴿فَأَصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾ [الأحقاف: ۳۵] «شکیبایی کن همان طور که پیامبران دارای عزم و اراده قوی، شکیبایی می‌ورزیدند».

آدم علیه السلام از پیامبران اولوالعزم نیست؛ چون: ﴿فَنَسِيحٌ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵] «فراموش کرد و ما برای او عزمی راسخ نیافتیم».

همچنین فرزندان آدم، اراده قاطع ندارند. شاید همه ما همچون پدرمان آدم، بر خود ستم کنیم، اما ای فرزند آدم! مبدا که در ارتکاب اشتباه از او پیروی نمایی، ولی در توبه و انابت به سوی خدا بر خلاف عملکرد او، عمل نمایی و در توبه و انابت به سوی خدا تعجیل نکنی.

## زندگی ما منحصر به این دنیا نیست

سعادت آخرت، وابسته به سعادت دنیاست و فرد عاقل، باید بداند که این زندگی با زندگی آخرت، مرتبط است و هر دو، یک زندگی هستند؛ یک زندگی، آشکار است و امروز، و دیگری پنهان است و فردا.

برخی گمان می‌برند که فقط در این دنیا زندگی می‌کنند. از اینرو ثروت اندوزی نموده و به زندگی فانی و زودگذر چسبیده‌اند، اما ناگهان مرگ فرا می‌رسد و آنها را با آروژها و بلندپروازی‌هایشان به گور می‌برد.

نروح ونغدو لحاجاتنا      وحاجة من عاش لا تقضي—

«صبح و شام به دنبال نیازها و کارهایمان هستیم و نیاز و کارهای کسی که زنده هست، تمام نمی‌شود».

تموت مع المرء حاجاته      وتبقى له حاجة ما بقى

«نیازهای بنده، همراه او می‌میرند و تا زمانی که بنده، زنده هست، نیازش باقی است».

أشباب الصغیر وأفنی الکبیر — — کرر الغداة ومر العشی

«تکرار شب و روز، کودک را جوان کرد و بزرگسال را نابود گردانید».

إذا لیلۃ أهرمت یومها أتى بعد ذلك یوم فتی

«وقتی شب، روزش را پیر می‌کند، بعد از آن، روز جوانی می‌آید».

از خودم و از مردمان پیرامون خودم تعجب می‌کنم؛ آرزوهای طولانی، بلندپروازی‌های بزرگ، خیال همیشه ماندن و چشم دوختن‌های چرت‌آور، ما را به خود مشغول کرده است. اما مرگ، ناگهان و بی‌آنکه ما را خبر نماید، فرا می‌رسد. ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [لقمان: ۳۴] «و هیچکس نمی‌داند که فردا چه بدست می‌آورد و هیچکس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد».

سه حقیقت را به تو عرضه می‌کنم:

نخست: وقتی از پروردگارت و از احکام و کارها و تقدیر و قضای او و از روزی و استعدادهایت و آنچه داری راضی نباشی، چگونه می‌توانی خاطری آسوده و راحت داشته باشی؟!

دوم: آیا شکر نعمت‌هایی را که از آن بهره‌مند هستی، بجا آورده‌ای که اینک خواهان نعمت دیگری هستی؟ کسی که نمی‌تواند شکر کمی نعمت را بجا آورد، قطعاً شکر زیاد را به جا نخواهد آورد.

سوم: چرا از آنچه خداوند، به ما بخشیده، استفاده نمی‌کنیم؟ چرا نباید آن را رشد دهیم و بخوبی کار بگیریم و کاری کنیم که در زندگی ما سودمند و مفید باشد؟!

خصلت‌های پسندیده و استعدادهای بزرگ در اذهان و وجود ما نهفته است؛ اما برای بسیاری از ما همانند معادن و گوهرهای باارزشی است که در دل خاک پنهان شده‌اند و انسان ماهری پیدا نمی‌شود که آن را استخراج نماید و بشوید و تصفیه نماید تا بدرخشند و نور دهند و مردم، به ارزش آن پی ببرند.

## پنهان شدن تا طلوع خورشید نجات



کتاب زیبا و گیرای (المتورین) اثر عبدالغنی ازدی را مطالعه کردم. وی، در این کتاب از کسانی سخن می‌گوید که از ترس حجاج بن یوسف، متواری و پنهان شده بودند. من، با مطالعه این کتاب پی بردم که زندگی با تمام تنگناهایش، گشایش‌هایی دارد. گاهی در شر، خیری هست و می‌توان خود را از امر ناخوش و ناپسند نجات داد.

دو بیت از ابیوردی به یادم آمد که در مورد پنهان شدن خود سروده است؛ او، می‌گوید:

تسترت من دهري بظل جناحه      فعیني تری دهري ولیس يراني

«از روزگرم در سایهٔ بال او، پنهان شدم؛ چشم من، روزگرم را می‌بیند و او، مرا نمی‌بیند».

فلو تسأل الأيام عني ما درت      وأین مکاني ما عرفت مکاني

«اگر از روزها درباره من بپرسی، نمی‌دانند و اگر بپرسی کجا هستم، از جای من خبر

ندارند.

ادیب شیواسخن، ابوعمرو بن علاء از رنج‌هایش در حالت آزمایش می‌گوید: از ترس حجاج به یمن گریختم و در صنعا وارد خانه‌ای شدم؛ شب‌ها پشت بام خانه می‌خوابیدم و روزها در آن پنهان می‌شدم. در صبح یکی از روزها که روی سقف خانه بودم، شنیدم که مردی، این شعر را می‌خواند:

ربما تجزع النفوس من الأمم      — ر کله فرجة كحل العقال

«بسا انسان از امری داد و فریاد می‌کند که آن امر، راه حلی دارد».

خوشحال شدم و گفتم: راه حلی! وی، در ادامه می‌گوید: شخص دیگری به من خبر داد که حجاج مرد. سوگند به خدا نمی‌دانستم که از چه خوشحال شدم؟ از سخن شاعر که گفت: راه حلی است یا از سخن کسی که گفت: حجاج مرده است؟!

امر ثابت و قطعی، تنها به دست خدایی است که فرمانروای زمین و آسمان می‌باشد: ﴿كُلَّ

يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾ [الرحمن: ۲۹] «او، هر روز در کاری است».

حسن بصری از ترس حجاج پنهان شده بود؛ خبر مرگ حجاج را برای او بردند. لذا او

سجده شکر به جا آورد.

پاک و منزه است خداوندی که میان بندگان تفاوت قرار داده است؛ بعضی می‌میرند و مردم

بخاطر مرگشان از شادی و سرور به سجده می‌افتند: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ

وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾ [الدخان: ٢٩] «پس آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند و به آنان مهلت داده نشد».

بر عکس، برخی می‌میرند و خانه‌ها به ماتم سرا تبدیل می‌شوند، از چشم‌ها خون جاری می‌گردد و دل‌ها، از مرگ آنان داغدار می‌شوند.

ابراهیم نخعی از ترس حجاج خودش را پنهان کرده بود. خبر مردن حجاج را برای او بردند. ابراهیم از فرط شادی شروع به گریستن نمود.

طَفْحُ السَّرْوْرِ عُلَى حَتَّى أُنْسِي      مِنْ عَظْمِ مَا قَد سَرِنِي ابْكَانِي

«کاسه سرور و شادیم، لبریز گردید تا اینکه من، از فرط خوشحالی به گریه افتادم».

سایه لطف ارحم الراحمین، پناهگاه کسانی است که در خطر و هراسند. او، می‌بیند و می‌شنود و ستمگران و ستمدیدگان و چیره شدگان و شکست خوردگان را مشاهده می‌نماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ ۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾ [الفرقان: ٢٠] «برخی از شما را برای برخی دیگر سبب آزمایش قرار دادیم که آیا شکیبایی می‌ورزید یا نه؟ و پروردگارت بیناست».

به یاد پرنده‌ای به نام دم قرمز افتادم که بالای سر پیامبر ﷺ بال می‌زد و بی‌قراری می‌کرد. آن حضرت ﷺ در میان یارانش زیر درختی نشسته بود. گویا این پرنده با زبان حال از مردی شکایت می‌کرد که جوجه‌هایش را از لانه‌اش بیرون آورده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «چه کسی جوجه‌های این پرنده را برداشته و او را آزرده است؟ جوجه‌هایش را به او بازگردانید». شاعر در این باره می‌گوید:

جاءت إليك حمامة مشتاقة      تشكو إليك بقلب صب واجف

«کبوتری نزد تو آمد و با دلی سوزان و لرزان شکایت کرد».

من أخبر الوركاء أن مكانكم      حرم وأنك ملجأ للخائف

«چه کسی خبر داده که جای شما، حرم امن است و تو پناهگاه کسی هستی که احساس خطر می‌کند»؟

سعید بن جبیر می‌گوید: سوگند به خدا بقدری از دست حجاج گریختم که از خدا شرمم آمد. بعد از آن سعید را نزد حجاج بردند، وقتی شمشیر را بالای سر سعید گرفتند، لبخند زد.

حجاج گفت: چرا لبخند می‌زنی؟ گفت: از جرأت و گستاخی تو نسبت به خدا و از بردباری خدا نسبت به تو تعجب می‌کنم.

براستی که این مرد چقدر بزرگ و با شهامت بود و چقدر به وعده الهی و فرجام نیک، اعتماد و اطمینان داشت!

## خدایت، ارحم الراحمین است

اگر این حدیث، توجه تو را جلب کرده، توجه مرا نیز جلب کرده است. منظورم، حدیثی است که احمد، ابویعلی، بزار و طبرانی روایت کرده‌اند که پیرمردی کهنسال با تکیه بر عصایش نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! من مرتکب خیانت‌ها و فسادهایی شده‌ام؛ آیا بخشیده خواهم شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «آیا تو گواهی می‌دهی که هیچ معبود برحقی جز خدا نیست و محمد، فرستاده خداست»؟ گفت: بله، ای پیامبر خدا. فرمود: «پس خداوند، خیانت‌ها و گناهات را بخشیده است». پیرمرد، در حالی بازگشت که می‌گفت: الله اکبر، الله اکبر.

از این حدیث چند مطلب می‌آموزم؛ از جمله مهرورزی مهربانترین مهربانان به بندگان. اسلام، همه گناهان قبل از خود را صاف و پاک می‌نماید. توبه، باعث می‌شود تا انسان از گناهی که پیشتر مرتکب شده، پاک گردد. کوه‌های گناه در برابر آمرزش خداوند چیزی نیستند. آموزه دیگر حدیث این است که باید نسبت به پروردگار گمان نیک داشت و به کرم و لطف فراگیر و رحمت بی‌کران او امیدوار بود.

## خوشبین باش

در کتاب «حسن الظن بالله» اثر ابن ابی دنیا یکصد و پنجاه نص از آیات و احادیث جمع‌آوری شده که تو را به خوشبین بودن، ترک ناامیدی، پافشاری بر گمان نیک داشتن و کار خوب فرا می‌خوانند. شما می‌بینید که نصوصی که نوید و مژده می‌دهند، از نصوص و عید و هشدار، بیشترند و دلایل رحمت، بیش از دلایل و نشانه‌های تهدید هستند؛ خداوند، هر چیز را به اندازه نموده است.

## زندگی، سراسر رنج و خستگی است

از اینکه صفای زندگی با مشکلات مکدر می‌گردد، غم مخور؛ چون زندگی، این گونه آفریده شده است.

اصل در این زندگی، دشواری‌ها و رنج‌هاست و شادی در زندگی، امری عارضی است که کم‌تر رخ می‌دهد. تو چگونه به این دنیا دل خوش می‌کنی؟! حال آنکه خداوند، آن را برای دوستان خود به عنوان جایگاه همیشگی نپسندیده است؟!

اگر دنیا، سرای آزمایش نبود، هیچ بیماری و رنجی در آن وجود نداشت و دنیا برای پیامبران و انسانهای برگزیده به تنگ نمی‌آمد. انسان تا پایان عمرش از گرفتاری‌ها رنج می‌برد. قوم نوح، او را تکذیب کردند و او را به مسخره گرفتند. ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند؛ وی، رنج کشیدن کارد بر گلوی فرزندش را با جان و دل پذیرفت. چشمان یعقوب علیه السلام، از گریه زیاد کور شد. موسی از یک سو از ستم فرعون رنج برد و از طرفی قومش، او را مورد اذیت و آزار قرار دادند. عیسی بن مریم علیه السلام با فقر و تنگدستی زندگی کرد. محمد صلی الله علیه و آله با فقر، دست و پنجه نرم نمود و عمویش حمزه رضی الله عنه که او را از همه خویشاوندانش بیشتر دوست داشت، کشته شد و محمد صلی الله علیه و آله از بی‌توجهی قومش به خود، رنج‌ها کشید و به قدری اذیت و آزار دید که سایر مردمان ندیدند.

اگر دنیا برای لذت و شادی آفریده می‌شد، مؤمن در آن هیچ بهره‌ای نمی‌داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «دنیا، زندان مؤمن و بهشت کافر است»؛ در دنیا صالحان، زندانی شده و علمای عامل، مورد آزمایش قرار گرفته و به سختی‌ها مبتلا گشته‌اند. زندگی، به کام اولیای بزرگ تلخ گردیده و صفای زندگی انسان‌های راستین و صادق، مکدر و تیره شده است.

زید بن ثابت رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هرکس، برای دنیا اندوهگین شود، خداوند، کارش را پراکنده می‌نماید و فقر او را میان چشمانش قرار می‌دهد و از دنیا، فقط همان به او می‌رسد که برایش مقدر شده است. و هرکس که آخرت، نیت و هدف او باشد، خداوند، کار و بارش را جمع و جور می‌نماید و توانگری و استغنائش را در دلش قرار می‌دهد و دنیا، خوار و مسخر او می‌گردد».

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: از پیامبرتان شنیدم که فرمود: «هرکس، تمام غم‌ها را یک غم کند و فقط به فکر و غم آخرت خود باشد، خداوند، او را از غم و ناراحتی دنیا کفایت می‌کند و هرکس، در مورد احوال و اوضاع دنیا غم بخورد، خداوند، توجه نمی‌کند که چنین فردی در کدام وادی دنیا به هلاکت می‌رسد».

نویسنده معروف به «ببغاء: طوطی» می گوید:

تَنكِب مَذْهَبَ الْهَمْجِ وَعَدَّ بِالصَّبْرِ تَبْتَهَجَ  
«از شیوه انسان‌های نادان و آزمند پرهیز و به صبر و شکیبایی پناه ببر؛ آنگاه شادمان و سر  
حال خواهی شد».

فَإِنْ مَظْلَمَ الْأَيَّامِ مَحْجُوجَ بِلَا حِجْجِ  
«کسی که می خواهد حقش را از دنیا بگیرد، بدون دلیل شکست خورده است».

تَسَامَحْنَا بِبَلَا شُكْرِ وَتَمَنَعْنَا بِبَلَا حُرْجِ  
«بی آنکه شکر بگزاریم، از ما عفو و گذشت می کند و بی هیچ مشکلی، ما را حفاظت  
می نماید».

وَلَطَفَ اللَّهُ فِي إِيْتِيَا نَه فَتَحَ مِنَ اللَّجْجِ  
«هرگاه لطف خداوند، بیاید، فتحی برای بیرون رفتن از سختی‌ها خواهد بود».

فَمَنْ ضَمِيقَ إِلَى سَعَةِ وَمَنْ غَمَّ إِلَى فَرْجِ  
«لطف الهی، انسان را از تنگنا به راحتی و گشایش می برد و از غم به شادی می رساند».

## میان‌روی، از هلاکت نجات می دهد

کمال خوشبختی و سعادت بر سه چیز استوار است: میان‌روی در خشم؛ میان‌روی در شهوت؛ میان‌روی در دانش.

باید در همه این‌ها میان‌روی رعایت شود. در شهوت باید میان‌روی کرد تا قوت شهوت فزونی نیابد و انسان را به بی بندوباری و نابودی نکشاند. همچنین نباید قوت خشم بیش از حد باشد؛ چراکه انسان را به سرکشی وادار می‌دارد و هلاک می‌کند.

در حدیث آمده است: «بهترین کارها، کارهای میان‌رو و معتدل است».

هرگاه قوت شهوت و خشم، با راهنمایی و قوت علم و دانش، در حد میان‌رو قرار بگیرند، انسان به راه درست، رهنمون می‌گردد.

همچنین هرگاه انسان، بیش از حد خشم بگیرد، زدن و کشتن برایش آسان می‌شود و اگر از حد خود پایین تر باشد، غیرت و تعصب دینی و دنیوی از بین می‌رود؛ اما اگر خشم در حد میان‌

باشد، صبر و شجاعت و حکمت، نتیجه‌اش خواهد بود. همین طور اگر شهوت و امیال، بیش از حد مطلوب باشد، فساد و تباهی به دنبال خواهد داشت و اگر از حد مطلوب کمتر باشد، نتیجه آن سستی و ضعف خواهد بود؛ اما اگر میانه باشد، عفت و قناعت و امثال آن را به همراه خواهد داشت. در حدیث آمده است: «میانه روی کنید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده‌ایم».

## خصلت‌های انسان، معیار ارزیابی اوست

یکی از نشانه‌های سعادت و خوشبختی انسان، این است که ویژگی‌ها و صفات خوب او، بر خصلت‌ها و عادات بدش غالب باشند؛ آن وقت است که مردم، او را می‌ستایند و حتی او را به چیزهایی ستایش می‌کنند که فاقد آن است و مذمت و نکوهش او را حتی اگر بجا باشد، نمی‌پذیرند. چون وقتی آب، زیاد باشد، آلوده نمی‌گردد و اگر از کوه، سنگی برداشته شود، چیزی از آن کم نمی‌شود؛ همچنین اگر سنگی روی کوه بگذارند، چیزی بر آن اضافه نمی‌گردد. موج دشنام سهمگینی را که به قیس بن عاصم، بردبار عرب و به برمکیان سخاوتمند و به فرمانده معروف قتیبه بن مسلم شده، مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که این دشنام و ناسزاگویی را نه کسی به خاطر سپرده و نقل کرده و نه کسی آن را تصدیق نموده است؛ چون این انتقاد و ناسزا، در دریای خوبی‌های آنان افتاده و غرق شده است. بر عکس دیدم که حجاج و ابومسلم خراسانی و حاکم بامرالله عبیدی مورد ستایش و تمجید قرار گرفته‌اند، اما این ستایش و تمجید را کسی به خاطر نسپرده و آن را تصدیق ننموده است. چون این ستایش در میان انبوه سرکشی و ستمگری و انحراف آنها ناپدید گشته است. پس پاک است خداوندی که میان بندگان عدل و دادگری می‌نماید.

## اینگونه آفریده شده‌ای

در حدیث آمده است: «هرکس، مناسب کاری است که برای آن آفریده شده است». پس چرا استعدادها به چیزی دیگر مجبور می‌گردند و گردن صفت‌ها و توانایی‌ها به سویی دیگر پیچانده می‌شود؟! هرگاه خداوند، چیزی بخواهد، اسباب آن را فراهم می‌نماید. بدترین و بدبخت‌ترین فرد، کسی است که می‌خواهد کسی غیر از خودش باشد و هوشیار و زیرک، کسی است که

خودش را مورد بررسی و بازبینی قرار می‌دهد و خلأها و کاستی‌های خود را پر می‌کند، اگر از زمره فرماندهان باشد، همان جا قرار می‌گیرد و اگر از نگهبانان باشد، نگهبانی می‌دهد.

سیبویه استاد علم نحو، می‌خواست حدیث بیاموزد، اما از پای در آمد و خسته شد و سپس شروع به فراگرفتن نحو نمود. آنگاه در علم نحو مهارت پیدا کرد و نکات عجیبی ارائه داد. یکی از حکما می‌گوید: کسی که می‌خواهد کاری کند که در توان او نیست، مانند کسی است که در دمشق نخل خرما می‌کارد و می‌خواهد در حجاز لیمو به ثمر برساند.

حسان بن ثابت رضی الله عنه، خوب اذان نمی‌گوید؛ چون او، بلال رضی الله عنه نیست. خالد بن ولید رضی الله عنه، ارث را تقسیم نمی‌کند؛ چون او، زید بن ثابت رضی الله عنه نیست. دانشمندان علوم تربیتی می‌گویند: جایگاهت را بدان و مشخص کن.

وللمعارك أبطال لها خلقوا  
وللدواوين حساب وكتاب

«میادین نبرد، قهرمانانی دارد که برای آن آفریده شده‌اند و کارهای اداری و حساب‌های حکومتی، حسابگران و نویسندگانی دارد.»

## نکات و نبوغ را باید رشد داد

از رادیو لندن شنیدم که از تلاش برای ترور نجیب محفوظ نویسنده و برنده جایزه نوبل در ادبیات خبر می‌داد. به یاد آن دسته از کتاب‌هایش افتادم که خوانده بودم؛ از این فرد هوشیار و نابغه تعجب کردم که چگونه از این نکته غافل مانده که حقیقت، از خیال، بسیار بزرگتر است و جاودانگی از فنا و نابودی مهم‌تر و سترگ‌تر می‌باشد و مبدأ الهی و آسمانی، از مبادی بشری، بسی برتر و فراتر است. ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ﴾ [یونس: ۳۵] «آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که هدایت نمی‌کند مگر آنکه هدایت شود؟»

نجیب محفوظ، نمایشنامه‌های خیالی زیادی نوشته و در آن از قدرت تخیل خود به بهترین و قویترین شکل ممکن استفاده کرده است. اما نهایت کارش، این است که اینها، واقعیت ندارند. از مطالعه زندگی او به مسئله بزرگی پی بردم و دانستم که سعادت، این نیست که تو، دیگران را به بهای از دست دادن سعادت و آرامش خود، خوشبخت و راحت کنی؛ درست نیست که به وسیله تو مردم شاد شوند و تو، غمگین و ناراحت باشی. برخی از نویسندگان، بعضی از

مخترعان را می‌ستایند و می‌گویند که فلان مبتکر، خودش چون شمع می‌سوزد تا برای مردم نورافشانی کند. اما درست، این است که مبتکر و مخترع، هم پیرامون خودش را روشن کند و هم دیگران از نور او استفاده نمایند و وجود خود را از خیر و هدایت سرشار کند تا با این کار، دل‌های مردم را آباد نماید.

در نوشته‌های نجیب محفوظ، هیچ مطلبی درباره قیامت و عالم غیب نیافته‌ام، امانوشته‌هایش را آکنده از خیال پردازی، هیجان، جذابیت و دنیا و شهرت دیده‌ام! اینک جای سؤال است که حق و هدف و رسالت و میثاق، کجاست؟ من، می‌دانم که نجیب محفوظ به آنچه خواسته، رسیده است. ﴿كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ [الإسراء: ۲۰] «اینها را با بخشش پروردگارت پیش می‌بریم و بخشش پروردگارت ممنوع نیست (و از کسی باز داشته نشده است)».

این، برای انسان کافی نیست که به آنچه می‌خواهد، دست یابد؛ بلکه انسان باید به آنچه که خدا می‌خواهد، برسد. ﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النساء: ۲۶] «خداوند، می‌خواهد برایتان بیان کند و شما را به سنت‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند، هدایت نماید و توبه شما را بپذیرد و خداوند، دانای فرزانه است».

بار خدایا! به جهنمی بودن یا بهشتی بودن کسی گواهی نمی‌دهم و تنها به بهشتی بودن یا جهنمی بودن کسانی گواهی می‌دهم که دلایل شرعی، گواه بهشتی یا جهنمی بودن آنهاست. البته من، به گفتارها و کردارها و آثار می‌نگرم. ﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ [محمد: ۳۰] «و از لحن سخن، آنها را می‌شناسی». ای کاش همه، هدایت می‌شدند و به بهشت خداوند که پهنای آن به اندازه آسمان‌ها و زمین است، می‌رفتند.

اگر دل انسان، شکسته و تهی از خیر و معرفت الهی باشد، رسیدن به پادشاهی کسری و حکومت قیصر چه فایده‌ای دارد؟! اگر استعداد سبب نجات نباشد، چه فایده و چه نتیجه‌ای دارد؟!!

**زیبا باش تا جهان هستی را زیبا ببینی**



از جمله اموری که سعادت و خوشبختی ما را به کمال می‌رساند، این است که در حدود و چارچوب شریعت مقدس، از زیبایی‌های زندگی استفاده کنیم و بهره ببریم؛ خداوند، باغ‌هایی شکوفا و زیبا آفریده است؛ چون او، زیباست و زیبایی رادوست دارد. باید نشانه‌ها و آیات یگانگی خداوند را در این صنعت و آفرینش زیبا مورد مطالعه قرار داد. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹] «خداوند، آن ذاتی است که همه آنچه را که در زمین هست، برای شما آفریده است». بوی خوش، غذای لذیذ و مناظر و چشم اندازهای زیبا و دلکش، بر شادمانی و سرور روحی انسان می‌افزاید. ﴿كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَلًا طَيِّبًا﴾ [البقرة: ۱۶۸] «از روزی‌های حلال و پاکیزه‌ای که در زمین هست، بخورید».

در حدیث آمده است: «از دنیای شما، خوشبویی (عطر) و زنان را دوست دارم و خنکی چشمانم در نماز است».

زه‌د ویرانگر و خشکه مقدسی ظلمت باری که از برنامه‌های غیرآسمانی، در میان ما نفوذ کرده، برای بسیاری از ما زیبایی‌های زندگی را مکدر نموده است و از اینرو می‌بینیم که چنین زاهدانی، زندگی را با غم و اندوه و گرسنگی و بی‌خوابی و جدایی از همه چیز می‌گذرانند. پیامبرمان ﷺ می‌فرماید: «ولی من، هم روزه می‌گیرم و هم روزه نمی‌گیرم؛ شب به نماز می‌ایستم و می‌خوابم، و با زنان ازدواج می‌کنم و گوشت می‌خورم؛ پس هرکس از سنت من روی بگرداند، از من نیست».

آنچه برخی از فرقه‌ها با خود می‌کنند، عجیب است؛ یکی، خرمای تازه نمی‌خورد! دیگری، نمی‌خندد و آن یکی آب سرد نمی‌نوشد! گویا آنها نمی‌دانند که این کار، یعنی شکنجه کردن نفس و از بین بردن درخشش و طراوت آن. ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ [الأعراف: ۳۲] «بگو: چه کسی، زینت خداوند را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟».

پیامبر ﷺ با اینکه بیش از همه نسبت به دنیا بی‌علاقه بود، عسل می‌خورد. خداوند، عسل را آفریده تا خورده شود: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾ [النحل: ۶۹] «از شکم زنبور عسل، نوشیدنی‌ای با رنگ‌های مختلف بیرون می‌آید که مایه شفا و بهبودی مردم است».

پیامبر ﷺ با زنان بیوه و دوشیزه ازدواج کرده است: ﴿فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ  
النِّسَاءِ مَتْنِيَّ وَتِلْكَ وَرُبَّعٌ﴾ [النساء: ۳] «آنچه از زنان که دوست دارید نکاح کنید دوتا و سه  
تا و چهارتا».

پیامبر ﷺ در عیدها و دیگر مناسبت‌ها بهترین لباس را می‌پوشید: ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ  
كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ [الأعراف: ۳۱] «در هر سجده‌گاه و عبادتگاهی، خود را بیارائید».

پیامبر ﷺ هم حق روح را ادا می‌کرد و هم حق جسم را به جا می‌آورد؛ هم سعادت دنیا را  
فراهم می‌نمود و هم برای سعادت آخرت تلاش می‌کرد؛ چون او، با دین فطرت مبعوث شده  
است. همان فطرتی که خدا، مردم را بر آن سرشته است.

### پایان شب سیئه، سپید است

یکی از نویسندگان معاصر می‌گوید: سختی‌ها هرچند بزرگ و دامنه دار باشند، اما پیوسته  
ادامه نخواهند یافت و فرد گرفتار، همیشه بدان مبتلا نخواهد بود؛ بلکه مشکلات، هرچه  
سخت‌تر و جانکاه‌تر شوند، به از بین رفتن و دور شدن، نزدیکتر خواهند شد و فاصله فرد با  
آسانی، شادی و زندگی درخشان کمتر خواهد گشت و در بحبوحه شدت مصایب، ناگهان مدد و  
یاری خداوند سر می‌رسد:

در ناامیدی بسی امید است      پایان شب سیئه سپید است  
شاعر عرب می‌گوید:

فما هي إلا ساعة ثم تنقضي      ويحمد غب السير من هو سائر

«این، فقط یک لحظه است و تمام می‌شود و کسی که در حال حرکت است، از تمام شدن  
راه تعریف می‌کند».

### تو بالاتر از آنی که کینه بورزی

راحت‌ترین و خوشبخت‌ترین مردم، کسی است که آخرت را می‌جوید و نسبت به مردم به  
خاطر آنچه خداوند از لطف خویش به آنها داده، حسد نمی‌ورزد؛ بلکه با خود رسالتی از خیر و  
مثال‌های والایی از نیکوکاری دارد که می‌خواهد به دیگران فایده برساند و اگر نتواند، حداقل به

آنها آزار نمی‌رساند. به دریای دانش و مفسر قرآن ابن عباس رضی الله عنه نگاه کن که چگونه با اخلاق خوب، بزرگواری و حرکت گام به گام با شریعت مقدس توانست دشمنانش از بنی امیه و بنی مروان و همدستانشان را به دوستانی برای خود تبدیل کند. مردم از علم و فهم او استفاده کردند و او، مجامع را از فقه و ذکر و تفسیر و خیر لبریز نمود.

ابن عباس رضی الله عنه روزهای جنگ جمل و صفین و پیش از آن و بعد از آن را فراموش کرد و او دیگر درست می‌کرد و می‌ساخت و شکاف‌ها را پیوند می‌زد؛ از اینرو همه او را دوست داشتند و او، واقعاً دانشمند امت محمدی گردید.

ابن زبیر رضی الله عنه با تمام سخاوت، نجابت، شهامت، عبادت و جایگاه والایش، رویارویی و مبارزه را بر دست کشیدن از حقوق شخصی خود ترجیح داد و در این راستا تلاش نمود؛ در نتیجه نتوانست به روایت حدیث پردازد و جمع زیادی از مسلمین را از دست داد؛ سپس واقعه، پیش آمد و از آنجا که او در مجاورت کعبه قرار داشت، کعبه ضربه خورد و مورد حمله قرار گرفت و بسیاری از مردم آنجا سر بریده شدند و خودش شهید شد و به دار آویخته گردید: ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸].

این، به معنی کاستن از جایگاه آنها و زبان درازی به مقامشان نیست، بلکه یک بررسی تاریخی است که آموزه‌ها و درس‌های زیادی در خود دارد. نرمی، مهربانی، گذشت و عفو، خصلت‌هایی هستند که فقط گروه اندکی از مردم بدان متصفند؛ چون این خصلت‌ها، انسان را وادار می‌نماید تا خودش را خُرد کند و بلندپروازیهایش را کنترل نماید و خواسته‌های خود را مهار کند.

## نکته

پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند را هنگام راحتی و آسایش خود، بشناس تا او، تو را در سختی‌هایت بشناسد و به تو کمک کند».

یعنی اگر بنده، تقوا پیشه کند، حدود الهی را رعایت نماید و در راحتی و آسایش، حقوق خداوندی را به جا آورد، با این کار خدا را شناخته و میان او و پروردگارش معرفت ویژه‌ای پدید آمده است؛ پس خداوند، او را به هنگام سختی می‌شناسد و این بنده را که در راحتی، خدایش را

شناخته، مورد توجه قرار می‌دهد و اینجاست که او را به سبب این معرفت، از سختی‌ها می‌رهاند.

این، شناخت ویژه‌ای است که نزدیکی بنده به پروردگار، محبت الهی و پذیرش و استجاب دعا را به دنبال دارد.

هرگاه انسان به خوبی شکیبایی ورزد، رنج او به نعمت، بلایش به هدیه و ناخوشی‌اش، به خوشی تبدیل می‌گردد. خداوند، بنده را برای این مورد آزمایش قرار نمی‌دهد که او را هلاک و نابود کند؛ بلکه او را برای این، مورد آزمایش قرار می‌دهد که شکیبایی و صبر و بندگی او را بیازماید. بنده، باید در ناخوشی، خدا را بندگی کند؛ همانطور که هنگام آسایش و خوشی، او را بندگی می‌نماید. بیشتر مردم، در خوشی‌ها خدا را بندگی می‌نمایند و حال آنکه باید در ناخوشی‌ها، عبودیت و بندگی ارائه دهند. اینجاست که مراتب بندگی مشخص می‌گردد و نمایان می‌شود که جایگاه هریک از بندگان، براساس چگونگی رابطه با خداوند متعال در خوشی و ناخوشی است.

## دانش، کلید آسایش و راحتی است

علم و آسانی، در کنار هم و همراه یکدیگرند. اگر به حالات علمای راسخ شریعت نگاه کنی، می‌بینی که چقدر زندگی ساده و آسانی داشته‌اند و تعامل با آنها، چقدر سهل و آسان بوده است. آنها، هدف را فهمیده و به مطلوب دست یافته و در اعماق دریا‌های معرفت و دانش شنا کرده‌اند. از سوی دیگر می‌بینیم که دشوارترین و سخت‌ترین راه‌ها، شیوه زاهدانی بوده است که از علم و دانش بهره اندکی داشته‌اند؛ چون آنها جمله‌هایی شنیده‌اند، اما نفهمیده‌اند. مصیبت خوارج، بدین خاطر بود که دانش آنها ناچیز و اندک بود و فهم درستی نداشتند؛ زیرا آنها به حقایق دست نیافته و به اهداف و مقاصد داده‌های دینی پی نبرده بودند. آنان، چیزهای ظاهری و کوچک را سخت گرفته و به مفاهیم والا بی‌توجه بودند و از این‌رو در ورطه هلاکت سقوط کردند.

## اینطور نه....

دو کتاب معروف را مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که مطالب این دو کتاب، حمله‌ای ویرانگر بر آسانی و سعادت است که شریعت الهی با خود آورده است؛ کتاب (احیاء علوم

الدین) غزالی دعوتی صریح به گرسنگی و برهنگی و فراخوانی آشکار به سوی زنجیرهایی است که پیامبر ﷺ آمده تا آنها را از گردن جهانیان بردارد. غزالی، در این کتاب احادیثی را که اغلب ضعیف و موضوع هستند، جمع نموده و سپس بر اساس آن، اصولی بنا نهاده است که به گمان خودش از بزرگترین چیزهایی هستند که بنده را به پروردگارش می‌رسانند.

احیاء علوم الدین غزالی را با بخاری و مسلم مقایسه کردم؛ دیدم که فرقیان در این است که احیاء علوم الدین سختی و مشقت و تکلف است و صحیحین، سرشار از آسانی و سهولت هستند. آنگاه گفته الهی را به یاد آوردم و فهمیدم که: ﴿وَيُبَيِّرُكَ لَيْسْرِي﴾ [الأعلى: ۸].

کتاب دوم، (قوت القلوب) اثر ابوطالب مکی است. این کتاب، با اصرار تمام از انسان می‌خواهد که زندگی دنیا را ترک کند، گوشه‌گیری نماید، کار و تلاش را رها کند، خوبی‌ها و پاکیزگی‌ها را واگذارد و در سختی و مشقت و بدبختی از دیگران پیشی بگیرد.

هدف هردو مؤلف، ابوحامد غزالی و ابوطالب مکی، نیک بوده و قصد خیر داشته‌اند، اما در سنت و حدیث، بهره‌اندکی داشته‌اند؛ ضعف و نقصان کارشان از همین جاست.

کسی که می‌خواهد دیگران را راهنمایی کند، باید راه را خوب یاد داشته باشد. ﴿وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّيْنَ حَنِّ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾ [آل عمران: ۷۹] «با کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمانی خدایی باشید».

### شرح صدر پیامبر ﷺ

یکی از صفات برجسته معلم انسانیت ﷺ خوشبینی و رضایت خاطر و شرح صدر بود؛ او، مژده می‌داد و از سختگیری و گریزان کردن مردم باز می‌داشت؛ احساس شکست و ناامیدی را نمی‌شناخت؛ لبخند، بر لبانش نقش می‌بست و رضایت خاطر از چهره‌اش نمایان بود؛ شریعتی که آورده، سرشار از آسانی و سعادت است و میانه روی، سنت او می‌باشد. بزرگترین هدفش، این بود که سختی‌ها و بارهای دشواری را که بر دوش مردم سنگینی می‌کرد، پایین بگذارد.

آهسته... آهسته...

اگر می‌خواهیم با آگاهی دادن به مردم آنها را به سعادت و خوشبختی برسانیم، باید آهسته و قدم به قدم پیش برویم؛ ابتدا به آنچه مهم‌تر است، بپردازیم و سپس به آنچه که در جایگاه پایین تری قرار دارد.

سفارش پیامبر ﷺ به معاذؓ هنگام اعزامش به یمن، همین مطلب را تأیید می‌نماید. ایشان، به معاذؓ فرمود: «اولین چیزی که آنها را به سوی آن دعوت می‌دهی، گواهی دادن به این باشد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و من پیامبر خدا هستم». بنابراین مسایل، اولویت بندی شده و هریک جایگاه خودش را دارد؛ پس چرا ما مسایل رادر هم می‌آمیزیم و همه را یک جا مطرح می‌کنیم؟!

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ [الفرقان: ۳۲] «و کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نمی‌شود؟ اینگونه قرآن را به صورت تدریجی بر تو نازل می‌کنیم تا دل تو را با آن استوار گردانیم و آن را آهسته آهسته نازل نمودیم».

یکی از اسباب سعادت مسلمانان به خاطر اسلامشان، این است که از تعالیم و آموزه‌های آن احساس راحتی می‌کنند و در فراگیری اوامر و نواهی آن احساس آسانی می‌نمایند؛ چون تعالیم اسلام در اصل برای آن آمده‌اند تا مسلمانان را از اضطراب روانی و تشویش ذهنی و هرج و مرج اجتماعی نجات دهند. تحمیل و سختگیری در اسلام نفی شده است: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «خداوند، هرکس را به اندازه توانش مکلف می‌گرداند». چون تکلیف و تحمیل، نوعی مشقت و سختگیری است و دین، مشقت و سختی نیاورده؛ بلکه آمده تا مشقت‌ها را دور کند.

چه بسا یکی از اصحاب از پیامبر ﷺ درخواست می‌کرد تا او را وصیت نماید. پیامبر ﷺ نیز سخنی مختصر به او می‌فرمود که هرکس، می‌توانست آن را به خاطر بسپارد. واقع‌گرایی، رعایت وضعیت و آسانی، نکته بارز رهنمودهای ارزشمند نبوی است. اشتباه ما، این است که می‌خواهیم تمام نصایح، رهنمودها، آموزه‌ها، سنن و آدابی را که با خود داریم، یک جا به شنونده، ارائه دهیم: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾ [الإسراء: ۱۰۶] «و قرآنی که آن را جدا جدا نموده‌ایم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی».

آوردها سعد و سعد مشتمل      ما هکذا یا سعد تورد الابل

«سعد، در حالی که لباس فاخری بر تن داشت، شترها را یکجا به آبشخور آورد؛ ای سعد! این رسم ساریانی نیست».

## ناسپاسی تا چه حد؟!

کسی که خداوند را پس از نوشیدن آب سرد و گوارا سپاس نمی‌گوید، در صورت برخورداری از کاخ‌های مجلل و ماشین‌های گرانتیمت و باغ‌های بزرگ نیز خدا را سپاس نخواهد گفت و او را ستایش نخواهد کرد.

کسی که سپاس خدا را به خاطر نان گرم به جا نمی‌آورد، اگر در کنار سفره‌ای آکنده از غذاهای لذیذ بنشیند و از آنها تناول کند، شکر خدا را به جا نخواهد آورد؛ چون انسان ناسپاس و نمک‌شناس، کم و زیاد را برابر می‌بیند. بسیاری از اینها با خداوند پیمان‌های قاطعی بسته‌اند که اگر به ایشان نعمت دهد و روزیشان را فراوان نماید، شکر خدا را به جا خواهند آورد، انفاق خواهند کرد و صدقه خواهند داد؛ خداوند متعال، می‌فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۵﴾ فَلَمَّا آتَيْنَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۷۶﴾﴾ [التوبة: ۷۵-۷۶] «و برخی از ایشان، با خدا پیمان می‌بندند که اگر از لطف و فضل خویش به ما بدهد، حتماً صدقه می‌دهیم و از صالحان می‌شویم. پس وقتی خداوند، از فضل خویش به آنها داد، بخل ورزیدند و در حالی که رویگرداند، پشت کردند».

ما، هر روز انسانهای زیادی از این دست را مشاهده می‌کنیم که رنجور و ناراحت هستند و به پروردگارشان اعتراض می‌نمایند که به آنها بخشش فراوان نداده و روزی زیاد، بهره آنها نکرده است. حال آنکه همین انسانها در تندرستی، سلامتی و روزی کافی بسر می‌برند! انسان ناسپاس، در آن حال که وقت دارد، شکر خدا را نمی‌گزارد، پس اگر چنین ناسپاسی به گنج‌ها و خانه‌ها و کاخ‌ها مشغول شود، چگونه خواهد بود؟ قطعاً از پروردگارش بیشتر می‌گریزد و بیش از پیش مرتکب نافرمانی او می‌شود.

حنین وتلك الدار نصب عيوننا فكيف إذا سرنا مع صحبنا شهراً؟

«مشتاق هستیم و آن خانه همواره مد نظر ماست، پس چگونه خواهد بود آنگاه که همراه

یاران به سفر یک ماهه برویم»؟

فرد پابرهنه، می‌گوید: اگر پروردگارم به من کفش بدهد، او را سپاس می‌گزارم و کسی که کفش دارد، می‌گوید: زمانی پروردگارم را شکر می‌کنم که یک ماشین خوب به من بدهد. ما، نعمت‌ها را به صورت نقدی دریافت می‌کنیم و شکر و سپاسگزاری را نسیه می‌دانیم. با اصرار خواسته‌های خود را از خدا می‌خواهیم، ولی در اجرای دستورات او، درنگ می‌کنیم!

## سه تابلو

یکی از نوابغ در دفتر کار خود سه تابلوی ارزنده نصب کرده است:

روی اولی نوشته است: امروز، امروز یعنی فقط در چارچوب امروز زندگی کن.

روی تابلوی دوم نوشته است: بیندیش و سپاس بگزار. یعنی در نعمت‌هایی که خداوند به تو ارزانی کرده، فکر کن و از او به خاطر این نعمت‌ها تشکر نما.

روی تابلوی سوم نوشته است: خشمگین مشو.

اینها، سه ویژگی هستند که انسان را از نزدیک‌ترین و آسان‌ترین راه به سعادت می‌رسانند؛ از اینرو باید این سه توصیه را به ذهن بسپاری تا در خاطرت نقش ببندد و هر روز آنها را مطالعه کنی.

## نکته

یکی از اسرار لطیف و باریک همراه بودن موفقیت و گشایش و آسانی با مشکل و سختی، این است که هرگاه مصیبت و بلا، شدت یابد و به آخرین حد برسد، انسان از کمک و توان مردم ناامید می‌شود و تنها به خدا دل می‌بندد و این، حقیقت توکل بر خداست. همچنین وقتی مؤمن پس از دعا و زاری فراوان احساس کند که نجات و موفقیت، دیر می‌آید و آنگاه که آثار اجابت نمایان نشود، مؤمن، خودش را سرزنش می‌کند و به خود می‌گوید: اگر خیری در تو بود، دعایت پذیرفته می‌شد.

این سرزنش کردن، نزد خداوند از بسیاری از عبادات پسندیده‌تر است. چون باعث می‌شود تا بنده برای پروردگارش فروتنی و کرنش نماید و اقرار کند که شایسته بلایی می‌باشد که به آن گرفتار شده است و صلاحیت این را ندارد که دعایش پذیرفته گردد. پس در این هنگام خیلی زود دعایش قبول می‌شود و مصیبت و بلا از او دور می‌گردد.



ابراهیم ادهم زاهد می‌گوید: ما در زندگی و حیاتی بسر می‌بریم که اگر پادشاهان، از آن باخبر بودند، برای گرفتن آن از دست ما، با شمشیر به جنگ ما بر می‌خاستند. یکی از علما می‌گوید: لحظاتی بر دل من می‌گذرد که با خود می‌گویم: اگر اهل بهشت در حالتی قرار دارند که من در آن هستم، پس زندگی بسیار پاک و زیبایی دارند.

## مطمئن باشید

در کتاب «الفرج بعد الشدة» بیش از سی عنوان هست که تمام این عناوین، این را به ما می‌گویند که نجات، انسان را در اوج گرفتاری‌ها و سختی‌ها و بحران‌ها، به آغوش می‌گیرد و هرچه انسان بیشتر اندوهگین و غرق در مصیبت و بلا باشد، به پیروزی و آسانی و بیرون رفتن از تنگنا نزدیک‌تر می‌باشد.

توخی در کتاب طولانی خود بیش از دویست داستان درباره کسانی آورده که به مصیبت گرفتار شده، زندانی گشته، از مقامشان عزل گردیده یا آواره و تبعید شده و یا مورد شکنجه قرار گرفته و شلاق خورده‌اند یا فقیر و تنگدست شده‌اند، اما پس از مدتی طلیعه‌های امداد و دسته‌های نجات، آنان را در کمال ناامیدی از هر سو فرا گرفته‌اند؛ اینها را خداوند شنوا و اجابت‌کننده فرستاده است.

توخی به مصیب دیدگان و بلاکشان می‌گوید: آرام باشید؛ قبل از شما نیز مردمانی در این راه رفته‌اند:

صحب الناس قبلنا ذا الزمانا وعناهم من شأنه ما عانا  
«مردمانی پیش از ما با این زمان همراهی کرده‌اند و آنچه، ما را خسته و ناراحت کرده، آنها را نیز رنجور و ناراحت کرده است».

ربما تحسن الصنيع ليه ————— الیه ولكن تكدر الإحسانا  
«گاهی کار خوب می‌کند، اما صفای این خوبی را مکدر می‌نماید».

پس گرفتار شدن به مصیبت، سنتی است که در گذشته نیز وجود داشته است.  
﴿وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ﴾ [البقرة: ۱۵۵] «و شما را با چیزی می‌آزماییم». ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [العنكبوت: ۳] «و کسانی را که پیش از آنان بودند، آزموده‌ایم».

گرفتار شدن به بلا، قضیه‌ای عادلانه است تا خداوند، بندگان را پالایش نماید و بدین سان بندگان نیز هنگام سختی او را بندگی نمایند؛ همانگونه که در حالت آسایش او را بندگی می‌کنند. همچنین ابتلا و آزمایش، بدین خاطر است تا همانند گردش شب و روز، حالات آنها را تغییر دهد؛ پس لب به اعتراض و ناخشنودی گشودن برای چه؟ ﴿وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ﴾ [النساء: ۶۶] «و اگر بر آنها مقرر می‌داشتیم که خودتان را بکشید یا یکدیگر را از سرزمین‌تان بیرون کنید، آن را جز اندکی از آنها انجام نمی‌دادند».

ولو قلت لي طأ في اللطي قلت مرحباً  
فجمر اللطي من أجل عينيك عسجد

«اگر به من بگویی که در میان آتش شعله ور قدم بگذار، می‌گویم: خوب است؛ پس اخگر آتش به خاطر چشمانت، طلا و مروارید است».

## نیکی، سیر بلاست

یکی از زیباترین سخنان، سخن ابوبکر رضی الله عنه است که می‌گوید: کارهای خوب، انسان را از گرفتار شدن به بلاها حفاظت می‌نمایند. این سخن را عقل و نقل، تأیید می‌کنند: ﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ وَكَانَ مِنَ الْمُسَجِّينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَيْثِ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾﴾ [الصفات: ۱۴۳-۱۴۴] «اگر از تسبیح‌گویندگان نمی‌بود، تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می‌ماند».

خدیجه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «سوگند به خدا که او، هرگز تو را خوار نخواهد کرد؛ تو، پیوند خویشاوندی را برقرار می‌داری، بار ناتوانان را بر دوش می‌گیری، به مستمندان کمک می‌کنی و مردم را در مشکلات یاری می‌دهی».

نگاه کنید که چگونه خدیجه، کارهای خوب را عامل سرانجام و فرجام نیک دانست.

در کتاب (الوزراء) اثر صبابی و کتاب (المنتظم) ابن جوزی و (الفرج بعد الشدة) اثر تنوخی، داستانی آمده که خلاصه و مفهوم آن، این است که ابن فرات وزیر، همواره در پی اذیت و آزار ابوجعفر بن بسطام بود. ابوجعفر، سختیهای زیادی از دست او کشید؛ مادر ابوجعفر، از کودکی به او عادت داده بود که هر شب زیر رختخوابش یک قرص نان می‌گذاشت و صبح فردا آن قرص نان را از طرف فرزندش صدقه می‌کرد. پس از آنکه مدتی از آزاررسانی ابن فرات به

ابوجعفر گذشت، ابوجعفر به خاطر کاری که داشت، نزد ابن فرات رفت. ابن فرات به او گفت: تو نزد مادرت یک قرص نان لواش داری؟ ابوجعفر گفت: نه. ابن فرات، گفت: باید راستش را به من بگویی. آنگاه ابوجعفر داستان نان را تعریف کرد و به او گفت که زن‌ها اینگونه کارها را دوست دارند و با آن دلخوش می‌شوند. ابن فرات گفت: این کار را کوچک شمار؛ من دیشب علیه تو دسیسه‌ای چیدم که اگر انجام می‌گرفت، تو نابود می‌شدی؛ دیشب در خواب دیدم که شمشیر از نیام بیرون کشیده و می‌خواهم تو را به قتل برسانم. در این هنگام دیدم که مادرت، نان لواشی را به صورت سپر در برابر شمشیر قرار داده است تا شمشیر به تو نخورد و بدین خاطر من نتوانستم به تو برسم؛ اینجا بود که از خواب بیدار شدم. پس ابوجعفر او را به خاطر آنچه میان آنها رخ داده، سرزنش کرد و این را بهانه‌ای برای براه‌آوردن او قرار داد و از او آنطور که او می‌خواست، اطاعت کرد و همچنان ادامه داد تا اینکه او را راضی کرد و هر دو با هم دوست شدند. ابن فرات به او گفت: سوگند به خدا که پس از این هرگز از ناحیه من بدی نخواهی دید.

## رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود

ناگفته پیداست که شریعت دارای چنان سادگی و آسانی و تسامحی است که به بنده کمک می‌نماید تا به عبادت، بخشش و عمل صالح خود ادامه دهد. پیامبرمان محمد ﷺ می‌خندید؛ ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكٌ وَأَبْكِي﴾ [النجم: ۴۳] آن حضرت ﷺ شوخی می‌کرد، اما سخن حق و راست می‌گفت؛ او با عایشه مسابقه دو داد. هنگام موعظه، اصحاب را خوشحال می‌کرد و مختصر می‌گفت تا خسته نشوند و از سختگیری و تکلف نهی می‌نمود و می‌فرمود: «هرکس، دین را سخت بگیرد، دین بر او غالب خواهد شد»؛ در حدیث آمده است: «دین، محکم و استوار است؛ پس در آن با نرمی فرو روید». همچنین در حدیث آمده است: هر عبادت‌گزاری، تندی و سختی و نشاطی دارد و کسی که بر خود سخت بگیرد، بعد از مدت کوتاهی باز می‌ماند؛ چون او، فقط وضعیت کنونی‌اش را در نظر گرفته و مواقع اضطراری و خستگی را در نظر نگرفته است. فرد عاقل، برای خود حداقلی از عمل را در نظر می‌گیرد و همواره به آن پایبند می‌ماند. هرگاه سرحال باشد، به آن می‌افزاید و اگر بی‌حال و ناتوان شود، بر همان حداقل، پایبندی و مداومت می‌کند. همین است مفهوم روایتی که از یکی از اصحاب روایت شده که

گفت: نفس‌ها، گاهی به عملی روی می‌آورند و گاهی به آن پشت می‌کنند. پس وقتی که علاقه نشان می‌دهند و روی می‌آوردند، این را غنیمت بدانید و هرگاه پشت می‌کنند، رهایشان کنید. افراد زیادی را دیده‌ام که پس از مدتی زیاده روی در انجام اعمال و عبادات، از عمل خود دست کشیده و در انجام عمل و عبادت، ضعیف‌تر از اول شده‌اند. دین، در اصل برای خوشبختی بندگان آمده است: ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ﴾ [طه: ۲] «قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم که در رنج و زحمت بیفتی».

خداوند متعال، کسانی را مورد نکوهش قرار داده که خود را به بیش از توان خود مکلف کرده و سپس از آنچه خود را بدان ملزم نموده‌اند، عقب‌نشسته و از انجام آن باز مانده‌اند: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ [الحديد: ۲۷] «رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما، آن را بر آنان واجب نکرده بودیم؛ اما خودشان، آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند؛ ولی آنان، آنچنانکه باید، آن را مراعات نکردند».

برتری اسلام بر سایر ادیان، این است که اسلام دین فطرت و دینی میانه و معتدل می‌باشد و برای روح و جسم و دنیا و آخرت است و دینی آسان می‌باشد: ﴿ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾ [التوبة: ۳۶] «این، همان دین استوار است».

ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: بادیه نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از میان مردم چه کسی از همه بهتر است؟ فرمود: «مؤمنی که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کند، سپس مردی که در دره‌ای از دره‌ها گوشه‌گیری انتخاب کرده و در آنجا پروردگارش را عبادت می‌کند».

و در روایتی آمده است: «از خدا می‌ترسد و مردم را رها می‌کند تا به شر، گرفتار نشود». از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «نزدیک است که بهترین مال مسلمان، گوسفندانی باشد که آنها را در شکاف کوه‌ها و جاهایی که باران می‌بارد، می‌چراند تا با دین خود از فتنه فرار کند». (بخاری)

عمر رضی الله عنه گفت: «بهره خود را از گوشه‌گیری بگیرد». جنید، چه زیبا گفته است که: رنج گوشه‌نشینی، از مدارا به هنگام آمیختن با مردم بهتر است. خطابی می‌گوید: برای خوبی عزلت،

همین کافی است که انسان از غیبت و از دیدن گناهی که توان رفع و جلوگیری آن را ندارد، دور می‌شود و رهایی می‌یابد.

حاکم، حدیثی از ابوذر رضی الله عنه روایت کرده که می‌گوید: تنهایی، از همنشین بد بهتر است. (حدیث حسن)

خطابی در کتاب (العزلة) بیان کرده که عزلت و اختلاط، با توجه به تفاوت متعلقات و امور مربوط به هریک، فرق می‌کنند. پس دلایلی که به اجتماع و گرد هم آمدن تشویق می‌کنند، بر آنچه متعلق به اطاعت از حکام مسلمانان و امور دین است، حمل می‌شود و دلایلی که به عزلت، تشویق می‌کنند، بر فاسد بودن حکام و فراگیر بودن فتنه‌ها حمل می‌شوند. هرکس احساس کند که برای زندگی و حفاظت دینش می‌تواند تنها به خودش بسنده کند، بهتر است از اختلاط و همنشینی با مردم بپرهیزد. به شرط اینکه بر نماز جماعت پایبند باشد، به مردم سلام کند و جواب سلامشان را بدهد و حقوق مسلمین از قبیل عیادت بیمار و شرکت در تشییع جنازه را رعایت نماید. در این میان کار درست و پسندیده، این است که همنشینی‌ها و همراهی‌های بی‌هوده و بی‌فایده ترک گردند. چون اینها، خاطر انسان را مشغول و وقت را ضایع می‌کنند و انسان را از پرداختن به کارهای مهم باز می‌دارند. انسان باید همنشینی با مردم را به منزله نیاز به آب و غذا قرار دهد و فقط به اندازه‌ای که لازم است، اکتفا کند و این، برای جسم و روح بهتر است.

قشیری در (الرسالة) می‌گوید: کسی که عزلت را برگزیده، باید بر این باور باشد که او می‌خواهد مردم، از شر او در امان باشند. این، باعث می‌شود تا او، خودش را ناچیز بشمارد و این، صفت انسان متواضع و فروتن است؛ و اگر باوری عکس این داشته باشد، پس گویا او ادعا می‌کند که بر دیگران عزت و برتری دارد و این، صفت انسان متکبر و خود بزرگ بین است. مردم، در مسئله عزلت و آمیختن با مردمان سه گروهند:

گروه اول، کسانی هستند که از مردم دور شده و گوشه‌گیری برگزیده و حتی در نمازهای جمعه و جماعت و عید و مجالس خیر شرکت نمی‌کنند. چنین کسانی در اشتباهند. گروه دوم، کسانی هستند که با مردم قاطی می‌شوند و حتی در مجالس لغو و بیهوده و بگومگوهای بی‌خود با آنها در می‌آمیزند؛ اینها هم اشتباه می‌کنند.

گروه سوم، گروه میانه و آنهایی هستند که در انجام عبادت‌های گروهی و اجتماعی با مردم همراه می‌شوند و در همکاری برای انجام کارهای نیک و پرهیزگاری و کارهایی که مزد و پاداش

دارند، مشارکت می‌نمایند و از مجالسی که انسان را از خدا باز می‌دارد و از مشارکت در کارهای جایز بی‌فایده خودداری می‌کنند و دوری می‌جویند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و اینگونه شما را امتی میانه قرار داده‌ایم».

## نکته

عباده بن صامت رضی الله عنه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در راه خدا جهاد کنید؛ چون جهاد، دری از درهای بهشت است و خداوند، به وسیله آن غم و اندوه را دور می‌نماید». تأثیر جهاد در دور شدن غم و اندوه، کاملاً مشخص است؛ چون هرگاه انسان، هجوم باطل و چیرگی آن را مشاهده کند و با آن کاری نداشته باشد، غم و ناراحتی و ترس و هراس او بیشتر می‌گردد و هرگاه برای رضامندی خدا جهاد کند، خداوند این غم و اندوه را به شادی و سرور مبدل می‌نماید. چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَتَلُوهُمْ يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَكْشِفُ سُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾ وَيُدْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [التوبة: ۱۴] «با آنها بجنگید؛ خداوند، آنان را به دست شما عذاب می‌دهد و خوارشان می‌گرداند و شما را بر آنها پیروز می‌نماید و دل‌های مؤمنان را شفا می‌بخشد و ناراحتی دل‌هایشان را از بین می‌برد».

پس هیچ چیزی غم و اندوه و ناراحتی دل را بهتر از جهاد از بین نمی‌برد.

شاعر می‌گوید:

وإني لأغضي- مقلتي على القذي      وألبس ثوب الصبر أبيض أبلجا

«در برابر اذیت و آزار چشمانم می‌بندم و لباس سفید و درخشان صبر بر تن می‌کنم».

وإني لأدعو الله والأمر ضيق      عليّ فما ينفك أن يتفرجا

«و در آن حال که کار، مرا به تنگ آورد، خدا را می‌خوانم و مشکل، حل می‌شود».

وكم من فتى سدت عليه وجوهه      أصاب لها في دعوة الله مخرجا

«و چه بسا جوانانی بوده‌اند که تمام درها، به رویشان بسته شده است، اما با دعا و خواستن

از خدا، راه حل و گشایشی پدید آمده است».

## نگاهی به جهان هستی

از جمله عوامل آرامش و راحتی، نگاه کردن به نشانه‌های قدرت در آفرینش زیبای آسمانها و زمین است. با نگاه کردن به گل و درخت، آب و جنگل، تپه‌ها و کوه‌ها، آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه که سرشار از زیبایی هستند، لذت ببر تا بدین سان احساس آرامش نمایی و ایمانت، افزایش یابد و بیش از پیش تسلیم و منقاد پروردگار بزرگ شوی. ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: ۲] «پس ای صاحبان بصیرت! درس عبرت بگیرید».

یکی از فرزندان مسلمان، می‌گوید: وقتی در قدرت الهی شک می‌کردم، به کتاب جهان هستی می‌نگریستم تا در آن کلمات اعجاز و آفرینش زیبا را مطالعه کنم؛ آنگاه ایمانم، بیشتر می‌شد.

## گام‌های سنجیده

شوکانی می‌گوید: یکی از علما به من توصیه کرد و گفت: از تألیف دست بردار، حتی اگر روزی دو خط بنویسی. شوکانی می‌گوید: به سفارش او عمل کردم و ثمرات آن را یافتم. و همین است معنی حدیث که می‌گوید: «بهترین کار، همان است که انجام دهنده‌اش، بر آن مداومت و پایبندی کند؛ گرچه آن عمل، اندک باشد».

و گفته‌اند: قطره قطره جمع گردد، وانگهی دریا شود.

أما تری الحبل بطول المدي      على صليب الصخر قد أثرا

«آیا نمی‌بینی که با گذشت زمانی طولانی، اثر ریسمان بر صخره سنگ می‌ماند؟»

علت اضطراب و آشفتگی ما، این است که می‌خواهیم تمام کارها را به یکباره انجام دهیم و به همین خاطر خسته می‌شویم و کار را رها می‌کنیم. اگر ما، کار خود را آهسته و به تدریج انجام دهیم و آن را طوری تقسیم کنیم که در چند مرحله انجام شود، تمام مراحل را با آرامی سپری می‌کنیم. از نماز، درس بگیرد؛ شریعت، نماز را در پنج وقت متفرق قرار داده تا بنده با تمرکز و راحتی، آن را انجام دهد و با شوق و علاقه به سوی آن برود. اگر قرار بر این بود که تمام نمازها در یک وقت خوانده شوند، بنده خسته می‌شد. در حدیث آمده است: «شاخه‌ای که از یک درخت می‌روید، نه قامت راست می‌کند و نه در زمین ریشه می‌دواند».

با تجربه ثابت شده که هرکس، کارها را به تدریج انجام دهد، به نتایجی دست می‌یابد که کسی که آنها را به یک دفعه انجام می‌دهد، دست نمی‌یابد؛ افزون بر اینکه روحیه او، پویا و بانشاط است.

از سخن بعضی از علما، این را درک نموده‌ام که نماز، اوقات را ترتیب می‌دهد؛ چون خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿۱۱۳﴾ [النساء: ۱۰۳] «بی‌گمان نماز، برای مؤمنان فریضه‌ای است که وقت آن مشخص گردیده است».

پس اگر بنده، کارهای دینی و دنیوی خود را بعد از هر نمازی تقسیم کند، می‌بیند که وقت زیادی دارد.

مثالی برایت می‌زنم: اگر طالب علم، بعد از نماز صبح را به حفظ و یادگیری مطلبی که می‌خواهد، اختصاص دهد و بعد از نماز ظهر را برای مطالعه عمومی و بعد از عصر را برای پژوهش دقیق علمی و بعد از مغرب را برای دیدار و گفتگو و بعد از عشاء را برای مطالعه کتاب‌های جدید، بحث‌ها و مجله‌ها و یا نشستن با خانواده مقرر کند، بسیار خوب خواهد بود.

بصیرت و بینش عاقل، به او کمک می‌کند و راهش را روشن می‌گرداند؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿۴۹﴾ [الأنفال: ۲۹] «ای مؤمنان! اگر از خدا بترسید، خداوند، برای شما قدرت تشخیص حق و باطل را قرار می‌دهد و بدی‌های شما را می‌زداید و گناهتان را می‌آمرزد و خداوند، دارای فضل بزرگ است».

## نامنظم مباش

یکی از عوامل پریشان‌خاطری و تشتت ذهنی، هرج و مرج و نابسامانی فکری است که بسیاری از مردم گرفتار آن هستند. فرد آشفته‌خاطر، توانایی‌های خود را تشخیص نداده و به آنچه که به او تمرکز می‌دهد، توجه نکرده است. گفتنی است: شناخت، راه‌های زیادی دارد و باید نشانه‌های آن را مشخص کرد و راه‌های آن را دانست. انسان باید راه مشخص و معروفی برای خود برگزیند؛ زیرا تمرکز، امر مطلوب و پسندیده‌ای است.

یکی دیگر از عوامل پریشان‌خاطری و آشفتگی ذهنی، بدهکاری و مشکلات معیشتی است؛ در این باره اصولی هست که آنها را بیان می‌کنیم:



نخست اینکه هرکس در خرج کردن میانه روی کند، تنگدست نخواهد شد. هرکس، مالش را خوب و در جاهای ضروری و مورد نیاز خرج نماید و از فضول خرجی و اسراف بپرهیزد، خداوند، او را یاری می‌دهد؛ ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ﴾ [الإسراء: ۲۷] «کسانی که فضول خرجی و اسراف می‌کنند، برادران شیطان هستند».

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷] «و کسانی که هرگاه انفاق می‌کنند، اسراف نمی‌کنند و نیز تنگ چشمی و بخل نمی‌ورزند و در میان این دو هستند».

دوم: به دست آوردن مال از راه‌های جایز و مشروع و ترک کردن هر نوع کسب و درآمد حرام. خداوند، پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد و در دارایی و مالی که از راه حرام و نامشروع به دست می‌آید، برکت نمی‌دهد؛ ﴿وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثَاتِ﴾ [المائدة: ۱۰۰] «گرچه زیاد بودن مال پلید، تو را به شگفتی اندازد».

سوم: تلاش برای بدست آوردن مال حلال و کنار گذاشتن بیکاری و پرهیز از گذراندن اوقات در کارهای بیهوده و بی‌ارزش. ابن عون می‌گوید: مرا به بازار راهنمایی کنید؛ ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الجمعة: ۱۰] «وقتی نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید و از فضل خدا بجویید و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید».

## ارزش واقعی شما، ایمان و اخلاقتان است

به ماجرای این مرد فقیر و ندار توجه کنید که لباس‌هایی کهنه و ژنده به تن دارد، گرسنه و پابرنه است، نسب بالایی ندارد، جایگاه و ثروت و قبیله‌ای ندارد، خانه‌ای که در آن بخوابد، ندارد؛ اثاث و وسایل زندگی ندارد؛ از آبگیرهای عمومی با دو دست خودش آب می‌خورد، در مسجد می‌خوابد، از دست خود به عنوان بالش استفاده می‌کند و هنگام خوابیدن آن را زیر سر می‌گذارد؛ رختخوابی ندارد؛ بلکه سنگریزه‌ها، فرش او هستند که او روی آن دراز می‌کشد. او با این حال همواره به ذکر پروردگارش و به تلاوت کتاب خدا مشغول است. در نماز و جهاد همواره در صف اول می‌ایستد؛ همین مرد، روزی از کنار رسول خدا ﷺ گذشت. پیامبر اکرم ﷺ

اسم او را گرفت و صدایش زد: «ای جلییب! آیا ازدواج نمی کنی؟» گفت: ای پیامبر خدا! چه کسی دخترش را به من می دهد و حال آنکه من، نه ثروت دارم و نه جایگاه و مقامی؟ سپس بار دیگر او از کنار پیامبر ﷺ گذشت؛ پیامبر ﷺ همان سخن اول را به او گفت و او همان پاسخ را داد. بار سوم از کنار پیامبر ﷺ گذشت؛ باز هم رسول اکرم ﷺ گفته اش را تکرار کرد و او همان پاسخ را داد؛ آنگاه پیامبر ﷺ فرمود: «ای جلییب! به خانه فلان انصاری برو و به او بگو: پیامبر خدا ﷺ به تو سلام می رساند و از تو می خواهد که دخترت را به ازدواج من در بیاوری.» این انصاری از خانواده ای محترم و شرافتمند بود. انصاری، گفت: سلام بر پیامبر خدا باد؛ چگونه دخترم را به ازدواج تو در بیاورم ای جلییب و حال آنکه مال و مقامی نداری؟ در این هنگام همسر آن مرد انصاری گفتگو را شنید و تعجب کرد و با خودش گفت: جلییب که نه مالی دارد و نه مقامی؟ اما دخترمؤمن آنها، سخن جلییب و پیام پیامبر ﷺ را شنید و به پدر و مادرش گفت: آیا خواسته پیامبر خدا ﷺ را رد می کنید؟ نه، سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست.

این ازدواج خجسته، صورت گرفت و خانواده ای پربرکت تشکیل شد و خانه ای آباد براساس پرهیزکاری و تقوای الهی، شکل گرفت. بالاخره روزی منادی جهاد ندای جهاد سر داد و جلییب در معرکه حضور یافت و با دست خود هفت نفر از کافران را به قتل رساند و سپس خود او، در راه خدا کشته شد و در حالی رخ در نقاب خاک کشید که از خدا و پیامبرش و از اصل و ارزشی که برای آن جان داد، راضی بود.

پیامبر ﷺ به جستجوی کشته شدگان می پردازد؛ مردم، شهدا را نام می برند و جلییب را فراموش می کنند؛ چون او، معروف نیست، اما پیامبر ﷺ جلییب را به یاد دارد و او را فراموش نمی کند و در میان شلوغی، اسم او را به خاطر دارد و از او غافل نمی شود و می گوید: اما من، جلییب را نمی بینم.

آنگاه پیامبر ﷺ او را می بیند که چهره اش آغشته به خاک است. آن حضرت ﷺ سر جلییب ﷺ را بلند می کند و خاکها را از چهره اش دور می نماید و به او می گوید: هفت نفر از کافران را کشتی و سپس کشته شدی؟ و سه بار فرمود: «تو از من هستی و من از تو هستم»؛ همین مدال نبوی به عنون پاداش و جایزه برای جلییب ﷺ کافی است.

قیمت جلیبیب رضی الله عنه و ارزش او، ایمانش بود؛ ارزش او، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را دوست داشت؛ ارزش او، رسالتی بود که برای آن جان داد.

فقر جلیبیب رضی الله عنه و ناشناخته بودن خانواده اش، باعث نشد که او از این شرافت بزرگ و دستاورد سترگ باز بماند؛ او، شهادت و رضامندی و قبول و سعادت هردو جهان را بدست آورد؛ ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۰] «به آنچه خداوند از فضل خویش به آنها داده، شادمانند و به کسانی که پشت سر آنها هستند و هنوز به آنان نپیوسته اند، مژده می دهند که هیچ ترس و هراسی ندارند و اندوهگین نمی شوند».

ارزش واقعی تو مفاهیم بزرگ و صفات خوب تو هستند. سعادت تو، در معرفت و آگاهی تو و در رویکرد و برتری تو می باشد.

فقر و تنگدستی، هیچ زمانی مانع پیشرفت و رسیدن به هدف و برتری نبوده است. خوشا به حال کسی که ارزش خود را دانست و خوشا به حال کسی که با توجیه و جهاد، خودش را خوشبخت نمود و خوشا به حال کسی که دین و دنیایش را نیکو گردانید و در هر دو جهان سعاتمند و رستگار گردید؛ هم در دنیا و هم در آخرت.

## خوشا به سعادت اینها...

خوشا به سعادت ابوبکر رضی الله عنه که قرآن، در باره اش می گوید: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾﴾ [الیل: ۱۷-۱۸] «و از آتش دور خواهد شد پرهیزگاری که مال خود را می دهد و خودش را پاکیزه می گرداند».

خوشا به سعادت عمر رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: «قصر سفیدی در بهشت دیدم، گفتم: این قصر از چه کسی است؟ گفته شد: این قصر، از عمر بن خطاب است».

خوشا به سعادت عثمان رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او چنین دعا کرد: «بارخدا یا! گناهان گذشته و آینده عثمان را بیامرزد».

خوشا به سعادت علی رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: «مردی است که خدا و پیامبرش را دوست می دارد، و خدا و پیامبرش، او را دوست می دارند».

خوشا به سعادت سعد بن معاذ رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «عرش خداوند مهربان، برای او تکان خورد».

خوشا به سعادت عبدالله بن عمرو انصاری رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «خداوند، رو در رو و بدون مترجم و واسطه، با او سخن گفت».

خوشا به سعادت حنظله رضی الله عنه که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «فرشتگان خدا، او را غسل دادند».

## وای از بدبختی و تیره روزی اینها...

وای از بدبختی فرعون که خدا، درباره اش می گوید: ﴿التَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا﴾ [غافر: ۴۶] «صبح و شام بر آتش عرضه می شوند».

وای بر قارون که خداوند متعال، درباره اش می فرماید: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ [القصاص: ۸۱] «او و خانه اش را در زمین فرو بردیم».

وای بر ولید بن مغیره که خداوند، درباره اش فرمود: ﴿سَأَرْهُقُهُ وَصَعُودًا﴾ [المدثر: ۱۷] «به زودی او را به بالا رفتن از گردنه (مشکلات) وا می دارم».

وای بر امیه بن خلف که خداوند متعال، درباره اش می فرماید: ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ [الهمزة: ۱] «وای بر هر که عیبجو و طعنه زن باشد».

وای بر ابولهب که خداوند متعال، درباره اش فرموده است: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾ [المسد: ۱] «بریده باد دو دست ابولهب و هلاک باد او».

وای بر عاص بن وائل که خداوند، در موردش می فرماید: ﴿كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا﴾ [مریم: ۷۹] «چنین نیست که او می گوید. ما آنچه را که می گوید، می نویسیم و عذاب را بر او مستمر و پیاپی خواهیم داشت».

## نکته

عدم توفیق، فساد و تباهی فکر و دیدگاه، نشناختن حق و فساد قلب، ضایع کردن وقت، تنفر و بیزاری مردم، دوری از خدا، پذیرفته نشدن دعا، سنگدلی، عدم برکت در روزی و عمر، محرومیت از علم، ذلت، تحقیر شدن به وسیله دشمن، تنگدلی، گرفتار شدن به همراهان و همنشینان بدی که دل را فاسد و وقت را ضایع می‌کنند، غم و ناراحتی مداوم، سختی زندگی و ناراحتی و... همه اینها، زاده گناه و غفلت از یاد خدا هستند؛ همانطور که کشتزار به وسیله آب رشد می‌کند و همچنانکه سوختگی، نتیجه آتش است. اما عکس این امور، زاده و نتیجه اطاعت هستند.

آنچه پیروان همه ادیان و اندیشمندان تمام ملت‌ها می‌دانند، این است که گناه و فساد، باعث اندوه و ناراحتی، ترس و هراس، تنگدلی و بیماری‌های قلبی می‌گردد؛ حتی کسانی که مرتکب گناه می‌شوند و از گناه، خسته و رنجور می‌گردند، برای آنکه ناراحتی و اندوه خود را دور نمایند، بار دیگر آن را انجام می‌دهند، چنانچه شاعر می‌گوید:

و كَأْسٍ شَرِبْتَ عَلَى لَذَّةٍ      وَأَخْرَى تَدَاوَيْتَ مِنْهَا بِهَا

«جامی را برای لذت نوشیدم و جامی دیگر را برای علاج عوارض جام اول سر کشیدم».  
وقتی گناهان، چنین تأثیر نامطلوبی بر دل‌ها می‌گذارند، پس تنها علاج آن، توبه و طلب آمرزش است.

## با زنان مهربان باشید

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹] «با زنان به خوبی زندگی کنید».  
﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ [الروم: ۲۱] «و میان شما دوستی و مهربانی قرارداد است».

در حدیث آمده است: «با زنان به خوبی رفتار کنید». در حدیث دیگری آمده است: «بهترین شما کسی است که با زنش خوب باشد و من از همه شما رفتار بهتری با خانواده‌ام دارم».

خانه سرشار از محبت و مهرورزی، کانون سعادت و خوشبختی می‌باشد و بر اساس تقوا و رضامندی، پا گرفته است: ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارُ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [التوبة: ۱۰۹] «آیا کسی که شالوده آن را بر پایه تقوای الهی و خشنودی خداوند،

بنا نهاده، (کارش) بهتر است یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه مشرف به سقوط بنیاد نهاده است (و هر آن امکان دارد) او را به آتش دوزخ فرو اندازد؟ خداوند، مردم ستم پیشه را هدایت نمی‌کند».

## لبخندی در بدو ورود به خانه

لبخند زن و شوهر به روی یکدیگر، بهترین استقبال آنها از یکدیگر است؛ این لبخند، اعلام توافق و هماهنگی است. در حدیث آمده است: «لبخند زدنت به روی برادرت صدقه است». همواره بر لبان پیامبر ﷺ لبخند نقش می‌بست. و همچنین سلام کردن: ﴿فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةً طَيِّبَةً﴾ [النور: ۶۱] «بر خودتان سلام کنید درودی مبارک و خجسته از سوی خداوند است».

و جواب سلام دیگران را دادن: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا﴾ [النساء: ۸۶] «هرگاه به شما سلام کردند، زیبا و بهتر از آن یا همانند آن، پاسخ دهید».

ابن کثیر می‌گوید:

حيتك عزة بالتسليم وانصرفت فحيها مثل ما حيتك يا جمل

«عزه، به تو سلام کرد و رفت؛ تو ای جمل! به او همانند سلامش، سلام کن».

ليت التحية كانت لي فأشكرها مكان يا جملاً حيت يا رجل

«ای کاش به من سلام می‌کرد تا از او سپاسگزاری می‌کردم».

همچنین دعا کردن هنگام ورود به منزل، نشان خوشبختی است: «بار خدایا! ورود و خروج خوب را از تو می‌جویم؛ به نام خدا وارد شدیم و به نام او بیرون آمدیم و بر پروردگاران توکل نمودیم».

یکی از عوامل خوشبختی در خانه، به نرمی سخن گفتن زن و شوهر با یکدیگر است: ﴿وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [الإسراء: ۵۳] «و به بندگانم بگو سخنی را بگویند که بهتر است».

وكلما السحر الحلال لو أنه لم يخن قتل المسلم المتحرز

«و سخن او، جادوی حلالی است؛ اگر او مسلمانی را که خود را حفاظت می‌کند، نمی‌کشت».

إِنْ طَالَ لَمْ يَمَلِلْ وَإِنْ هِيَ أَوْ جَزَتْ  
وَدِ الْمَحْدَثِ أَنَّهُمْ لَمْ تَوْجِزْ

«اگر زیاد سخن بگویند، خسته کننده نیست و اگر مختصر نماید، کسی که به سخنانش گوش می‌دهد، دوست دارد که مختصر سخن نگوید».

ای کاش زن و شوهر از سخنان ناراحت‌کننده و از حرف‌هایی که احساسات را جریحه‌دار می‌کند، دست می‌کشیدند؛ کاش هر یک، زیبایی‌ها و خوبی‌های دیگری را به یاد می‌آورد و از ضعف‌ها و کاستی‌های بشری که هردوی آنها دارند، چشم می‌پوشید. اگر مرد، خوبی‌های زنش را برشمارد و از عیب‌هایش چشم‌پوشی نماید، احساس آرامش و خوشبختی می‌کند. در حدیث آمده است: «هیچ مرد مؤمنی نباید از زن مؤمنی متنفر شود؛ اگر یک رفتار زن را نمی‌پسندد، رفتار دیگری در زن هست که مورد رضایت و پسند اوست».

مَنْ ذَا الَّذِي مَأْسَاءَ قَطٍ وَمَنْ لَهُ الْحَسَنِي فَقَطٍ

«چه کسی هست که هرگز بد نکرده و کیست که فقط خوبی و زیبایی داشته باشد»؟!  
چه کسی هست که شمشیر خوبی‌هایش به خطا نرفته و چه کسی وجود دارد که زیبایی‌هایش رنگ نباخته باشد؟ ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، مَا زَكَّيْنَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ [النور: ۲۱] «اگر فضل و رحمت خدا بر شما نمی‌بود، هیچکس از شما پاکیزه نمی‌شد».

بیشتر مشکلات خانه‌ها، به خاطر حساسیت به مسایل پیش پا افتاده و پرداختن به امور جزئی و کوچک است. ده‌ها مورد را شاهد بوده‌ام که زن و مرد، به خاطر چیزهای ساده و معمولی از هم جدا شده‌اند؛ مثلاً خانه مرتب نبوده، غذا به موقع آماده نشده، یا اینکه زن، از شوهرش خواسته تا زیاد مهمان به خانه نیاورد و مسایلی از این قبیل که باعث رنج و مشکلات در خانه می‌شوند. همه ما باید به واقعیت و وضعیت و ضعف خود اعتراف کنیم و نباید با اوهام و خیالات زندگی نماییم و آرزوهایی را در سر بپرورانیم که فقط افراد قاطع و بلندهمت به آن دست یافته‌اند.

ما، انسان هستیم؛ ناراحت می شویم، خشمگین می گردیم و استباه می کنیم؛ از اینرو باید در راستای توافق و سازگاری در زندگی زناشویی امور را به صورت نسبی بررسی کنیم و پس از گذشت سال‌ها، از یک سلام ساده هم نگذریم.

احمد بن حنبل بعد از مرگ همسرش، ام عبدالله می گوید: چهل سال با او زندگی کردم و حتی در یک مورد یا کلمه با او اختلاف و ناسازگاری نکردم.

هنگامی که زن، خشمگین می شود، مرد باید سکوت کند و زمانی که شوهر ناراحت و خشمگین می شود، زن باید سکوت نماید تا بدین سان خشم، فرو نشیند و اضطرابات فروکش کنند. ابن جوزی در صیدالخواطر می گوید: وقتی دیدی که همراه و دوست تو خشمگین شده و سخنان ناشایستی به زبان می آورد، به او توجه نکن و او را به خاطر حرف‌هایش مورد مؤاخذه قرار نده. چون او، مانند فرد مستی است که نمی‌داند چه می‌کند؛ بلکه حتی اگر شده مدتی صبرکن؛ چون شیطان، بر او چیره شده و طبیعت او، خرد شده و عقلش پنهان گشته است؛ اگر تو، به مقتضای کارش پاسخ او را بدهی، تو همانند عاقلی هستی که با دیوانه‌ای درگیر شده و یا فرد هوشیار و بیداری هستی که با فرد بی‌هوشی در آویخته‌ای. پس مقصر، تو هستی؛ بلکه باید با نگاه رحمت و مهر به او بنگری و بدانی که وقتی او، به خود آید، از آنچه اتفاق افتاده، پشیمان می‌گردد و می‌داند که تو از فضیلت شکیبایی برخوردار؛ حداقل این است که او را بگذاری تا عقده دل و خشم خود را خالی کند و راحت شود.

فرزند، هنگام خشمگین شدن پدر و زن، هنگام ناراحت شدن شوهر، باید همین کار را بکنند و بگذارند تا پدر و شوهر هرچه می‌خواهند بگویند و خود را راحت کنند. آن وقت است که پشیمان شده و عذرخواهی می‌کنند؛ اگر با آنها از در مقابله در آیی، خشم، ریشه می‌دواند و چون به خود آیند، در صدد انتقام و تلافی کاری بر می‌آیند که در وقت ناراحتی و بی‌هوشی با آنها کرده‌ای.

بیشتر مردم اینگونه نیستند؛ هرگاه فرد خشمگینی را ببینند، هرچه بگویند و بکنند، در مقابل با او همان کار را می‌کنند و این، برخلاف حکمتی است که بیان شد و فقط خردمندان، آن را می‌فهمند.

**انتقام جویی، زهر مهلکی است.**



در کتاب «المصلوبون في التاريخ» داستان‌ها و حکایت‌های کسانی آمده که دشمنان خود را به بدترین شکل مجازات کرده و پس از آنکه آنها را کشته‌اند، باز هم راحت نشده و برای خالی کردن عقده خود، آنان را به دار آویخته‌اند. عجیب است! فرد کشته‌ای که به دار آویخته شود، احساس درد و عذاب و ناراحتی نمی‌کند. چون او، مرده است. اما قاتل زنده، از این کار لذت می‌برد و احساس آرامش می‌کند و از شکنجه بیشتر خوشحال می‌گردد. کسانی که آتش کینه نسبت به دشمنان، در وجودشان شعله‌ور است، هرگز احساس راحتی و آرامش نمی‌کنند؛ چون آتش انتقام و عقده، پیش از آنکه دشمنانشان را نابود کند، خودشان را به نابودی می‌کشاند.

خیلی عجیب است که بدانید یکی از خلفای بنی عباس نتوانست دشمنانش را بکشد، چون دشمنانش قبل از اینکه او زمامداری حکومت را به دست بگیرد، مردند؛ اما وقتی به قدرت رسید، دشمنانش را از قبرهایشان بیرون آورد و با آنکه برخی پوسیده و از بین رفته بودند، اجساد آنها را به دار آویخت و سپس اجسادشان را در آتش سوخت. این، فوران و خروش کینه است که شادی‌ها و زیبایی‌ها و آرامش وجود را از بین می‌برد. انتقام گیرنده بیشتر ضرر می‌کند؛ چون او اعصاب و آرامش خود را از دست می‌دهد.

لا يبلغ الأعداء من جاهل ما يبلغ الجاهل من نفسه

«دشمنان به آن اندازه به جاهل ضربه نمی‌زنند که جاهل به خودش ضربه می‌زند».

﴿وَإِذَا حَلَوْا عَصُوا عَلَيْكُمْ الْأَمَامَ مِنَ الْعَظِيمِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۹]

«و هرگاه تنها شوند از خشم بر شما انگشتان را گاز می‌گیرند؛ بگو: به سبب خشم خود بمیرید».

## نکته

توبه راستین، بهترین و مفیدترین چیز برای انسان در زمانی است که مورد تجاوز و ستم قرار می‌گیرد و دشمنانش، بر او مسلط می‌شوند. این، نشانه سعادت است که انسان در چنان موقعیتی فکر و نگاهش را به خود و گناهان و عیب‌های خویش معطوف بدارد و به عیب‌ها و گناهانش و اصلاح آنها مشغول شود و توبه کند؛ آن وقت است که دیگر جایی برای فکر کردن به مصیبتی که به آن گرفتار شده، باقی نمی‌ماند؛ بلکه او به توبه و اصلاح عیب‌های خود می‌پردازد و خداوند، یاری او و حفاظت و دفاع از او را بر عهده می‌گیرد. به راستی چنین انسانی، چقدر خوشبخت است! چه مصیبت خجسته‌ای برایش پیش آمده که پیامدی چنین زیبا و خوب

دارد! اما توفیق و هدایت به دست خداست؛ آنچه که او بدهد، کسی، جلودارش نیست و هر آنچه را که او ندهد، کسی نمی‌تواند ببخشد. پس هر کسی، چنین توفیقی نمی‌یابد و هر کس، آن را نمی‌شناسد، آن را نمی‌خواهد و توانایی دستیابی آن را ندارد؛ چراکه انسان، هیچ توانایی و حرکتی جز به یاری خدا ندارد.

سبحان من يعفو وهفو دائماً ولم يزل مهماً هفماً العبد عفا  
«پاک و منزّه است خداوندی که با وجود لغزش و اشتباه پیاپی و همیشگی ما عفو می‌کند و همواره از گناه و لغزش بندگان در می‌گذرد».

يعطي الذي يخطي ولا يمنعه جلاله عن العطاء لذي الخطا  
«به کسی که اشتباه می‌کند، بذل و بخشش می‌نماید و محرومش نمی‌کند و این از جلال و بزرگی اوست».

## در شخصیت دیگران ذوب مشو

انسان، سه مرحله را می‌گذراند: مرحله تقلید، مرحله انتخاب و مرحله ابتکار؛ تقلید، یعنی در آوردن ادای دیگران و به تن کردن جامه شخصیت آنها و ذوب شدن در آنان. علت تقلید، شیفتگی و تمایل شدید است. چنین تقلیدی برخی را وا می‌دارد تا در حرکت‌ها و صدا و امثال آن از دیگران تقلید کنند؛ این کار، زنده به گورکردن شخصیت خود و خودکشی معنوی است. برآستی که چنین افرادی چقدر خود را در رنج و مشقت می‌اندازند؛ آنها بر عکس جهت خود، راه می‌روند و به عقب حرکت می‌کنند! صدای شخص دیگری را انتخاب می‌کنند! شیوه راه رفتن خود را ترک می‌نمایند تا همانند فرد دیگری راه بروند! کاش اینها، در صفات پسندیده‌ای همچون علم و سخاوت و بردباری و امثال آن، که جایگاه انسان را بالا می‌برد، از دیگران الگوبرداری می‌کردند؛ اما وقتی می‌بینی که این مقلدان، در شیوه حرف‌زدن و اشاره دست، از دیگران تقلید می‌کنند، وحشت زده می‌شوی!!

می‌خواهم به تو بگویم: تو، موجودی دیگر و چیزی دیگر هستی؛ تو با توجه به ویژگی‌ها و توانایی‌هایت، روش و شیوه مشخصی داری؛ از زمانی که خداوند، آدم را آفریده تا وقتی که خداوند جهان را به پایان برساند، دو نفر، بطور کامل شبیه و همسان یکدیگر نبوده‌اند.

﴿وَاخْتَلَفَ الْأَلْسِنَتِكُمْ وَاللِّوَانِكُمْ﴾ [الروم: ۲۲] «و از جمله نشانه‌های خدا تفاوت زبان و رنگ‌هایتان می‌باشد».

پس چرا ما می‌خواهیم صفات، استعدادها و توانایی‌هایمان با دیگران یکی باشد؟! زیبایی صدایت، این است که منحصر به تومی‌باشد و حرف زدن تو، زمانی زیباست که از دیگران متمایز باشد: ﴿وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾ [فاطر: ۲۷] «و کوه‌های سفید و سرخی هست که رنگ‌های مختلفی دارند و برخی سیاهند».

تجمعن شتی من ثلاث وأربع وواحدة أخرى فصارت ثمانیا  
«هفت نفر گوناگون جمع شدند و یکی دیگر هم آمد و هشت نفر شدند».

وسلیمی وسلمی والرباب وأختها وسعدی ولبنی والمنی وقطامیا  
«سلیمی، سلمی، رباب و خواهرش و سعدی و لبنی و منی و قطام».

## در انتظار لطف خدا

زبان این سخنران ماهر، در مسابقه و میدان سخنوری، بند نمی‌آید؛ بلکه او همچنان زیبا و گیرا سخنرانی می‌نماید؛ او، سخنران پیامبر ﷺ و سخنران اسلام است و بس. وی در حضور پیامبر ﷺ برای یاری کردن دین، صدایش را بلند می‌کرد و به سخنرانی می‌پرداخت. او، ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه بود.

خداوند، آیه نازل فرمود که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾ [الحجرات: ۲] «ای مؤمنان! صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید و با او آنگونه که با یکدیگر سخن می‌گویید، بلند سخن نگویند که اعمال شما نابود می‌گردد و شما نمی‌فهمید».

قیس گمان کرد که منظور از این آیه، اوست؛ بنابراین از مردم کناره‌گیری کرد و در خانه‌اش ماند و گریست.

پیامبر ﷺ نبود او را احساس کرد و جویای حالش شد. اصحاب، آن حضرت ﷺ را از ماجرا باخبر کردند؛ پیامبر ﷺ فرمود: «نه، هرگز چنین نیست؛ بلکه او، از اهل بهشت است». بدین ترتیب، هشدار به بشارت تبدیل شد.

هنا ما ذاك العزاء المقدما  
فما جزع المحزون حتى تبسما

«تهنیت و تبریکی که آن عزا را محو کرد و هنوز غمگین، داد و فریاد نکرده بود که لبخند زد».

ام المومنین عایشه رضی الله عنها یک ماه کامل شب و روز گریه می کرد و چیزی نمانده بود که گریه زیاد، جگرش را پاره کند و او را از بین ببرد؛ چون به عفت و آبروی شریف او تهمت زده بودند؛ اما لطف و گشایش خدا سر رسید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾ [النور: ۲۳] «کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر مؤمن تهمت می زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند».

عایشه رضی الله عنها خدا را ستایش کرد و پاکترین پاکان شد؛ آنگونه که قبلاً نیز چنین بود؛ مؤمنان از این گشایش آشکار شادمان شدند.

سه نفری که از شرکت در غزوه تبوک بازماندند و زمین با وجود فراخی اش بر آنها تنگ گردید و خودشان نیز از خود به تنگ آمده و یقین کرده بودند که از خشم خداوند پناهی جز خدا نیست، به لطف و کمک و گشایش خداوند شنوا و نزدیک، نوازش شدند و مورد آمرزش قرار گرفتند.

## مشاق کارهایی باش که به تو آرامش می بخشد

یکی از علما می گوید: بیمار شدم، پزشک به من گفت: مطالعه و پرداختن به مسایل علمی، بیماریت را بیشتر می کند. به او گفتم: نمی توانم خودم را کنترل کنم؛ من، از تو می خواهم که با دانش خود، در میان من و خود، داوری کنی؛ آیا مگر چنین نیست که آرامش و شادی، طبیعت انسان را قوی می کند و بدین ترتیب بیماریش، دور می شود؟ گفت: بله. گفتم: علم و دانش، به من سرور و شادی می بخشد و طبیعت من، با آن قوی می گردد و بدین ترتیب احساس راحتی

می‌کنم. گفت: این از دایره معالجه ما بیرون است. ﴿لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [النور: ۱۱] «آن را برای خود بد مپندارید؛ بلکه برایتان خوب است».

لعل عتبتك محمود عواقبه      فربها صحت الأجسام بالعلل  
«شاید رنج و اندوه تو، سرانجام خوبی داشته باشد. چه بسا جسم‌ها، به وسیله بیماری‌ها و علت‌ها بهبود می‌یابند».

## سفره همگانی خدا

ما چقدر به پشتکار و استفاده از وقت و پیشی گرفتن از دیگران با انجام کارهای درست و مفید نیازمندیم. روزی که فایده، آگاهی، خدمت، فرهنگ و تمدن را به دیگران ارائه می‌دهیم، خوشبخت می‌گردیم و هرگاه دانستیم که بیهوده به دنیا نیامده و بیهوده آفریده نشده‌ایم، احساس خوشبختی و آرامش می‌کنیم.

روزی کتاب (الأعلام) زرکلی را ورق زدیم؛ دیدم که در این کتاب شرح حال شرقی‌ها و غربی‌ها، سیاستمداران، علما، حکما و ادیبان و پزشکان بیان شده است. نقطه اشتراک همه آنها این بود که همگی، افراد نابغه، مؤثر و برجسته بوده‌اند. با مطالعه زندگانی آنها، به سنت الهی در آفریده‌هایش پی بردم و دانستم که وعده و قانون خدا نسبت به بندگان، این است که هرکس، برای دنیا تلاش کند، بهره‌اش از دنیا بطور کامل به او می‌رسد و به شهرت و مال و مقام دست می‌یابد و هر کس، برای آخرت تلاش نماید، پاداش خود را که فایده و مقبولیت و رضامندی خدا است، در سرای آخرت خواهد دید: ﴿كُلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ﴾ [الإسراء: ۲۰] «ما، هر یک از اینها (را که خواهان آخرت) و اینها را (که دنیا طلب هستند) از بخشایش پروردگارت بهره‌مند می‌کنیم».

در این کتاب شرح حال نوابغ و سرآمدان و کسانی را دیدم که برای بشریت خدمت کرده و به آنها فایده رسانده‌اند، اما برای آخرت خود تلاش نکرده‌اند؛ بویژه کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان نداشته‌اند. اینها، دیگران را بیشتر از خودشان سعادتمند کرده و روحیه دیگران را بیشتر از روحیه خود شاد و مسرور نموده‌اند. به همین خاطر برخی از ایشان را می‌بینی که خودکشی کرده و بعضی هم از وضعیت زندگی خود ناراحت و خشمگین بوده و گروهی دیگر با مشقت و رنج

زندگی کرده‌اند. از خودم پرسیدم: وقتی دیگران به وسیله من شاد شوند و خودم بدبخت باشم و عده زیادی، از من فایده ببرند و خودم، محروم باشم، چه فایده دارد؟!

وأسعدت الكثير وأنت تشقى وأضحكت الأنام وأنت تبكى  
«بسیاری را خوشبخت نمودی و حال آنکه خودت بدبخت هستی! مردم را به خنده آوردی و خودت گریه می‌کنی!»

با مطالعه این کتاب فهمیدم که خداوند، خواسته‌های این انسان‌های سرآمد و نخبه را برآورده ساخته است؛ زیرا این، وعده الهی است و باید محقق شود؛ پس گروهی از اینها به جایزه نوبل دست یافته‌اند؛ چون خواهان جایزه نوبل بوده و برای آن تلاش کرده‌اند. برخی در میدان شهرت گوی سبقت را از همه ربوده‌اند؛ چون به دنبال شهرت و شیفته آن بوده‌اند و برخی به مال و ثروت دست یافته‌اند؛ چون دل‌باخته آن بوده‌اند و برخی از اینها بندگان صالح خدا هستند که به پاداش دنیا دست یافته و آخرت را هم بدست خواهند آورد. (ان شاءالله)؛ چرا که آنها، فضل و رضامندی خدا را می‌جستند.

یکی از معادلات درست و مورد قبول، این است که فرد گمنام و خوشبختی که از شیوه و روش خود راضی است، از فرد مشهوری که به سبب مبادی و فکرش بدبخت می‌باشد، بهره‌مندتر و موفق‌تر است.

ساربان و شترچران مسلمان در بیابان به سبب اسلامش از «تولوستوی» داستان نویس معروف خوشبخت‌تر است. چون اولی، زندگیش را با آرامش و رضامندی بسر می‌کند و سرانجام خود را می‌داند؛ اما دومی با تلاش‌های پراکنده، اراده مشوش، ناراضی از هدف و بی‌خبر از آینده و فرجامش، زندگیش را گذرانده است.

مسلمان‌ها، دارای بزرگترین دارو و علاجی هستند که تا کنون بشریت، آن را شناخته و کشف کرده است. این دارو، ایمان به قضا و تقدیر است؛ حتی برخی از حکما گفته‌اند: هرکس به قضا و تقدیر باور ندارد، هرگز روی سعادت را در زندگی نخواهد دید.

در این کتاب بارها این مفهوم را برایت تکرار کرده‌ام و به شیوه‌های مختلف آن را ارائه نموده‌ام. من عمداً آن را تکرار می‌کنم؛ چون می‌دانم که من و بسیاری از امثال من، به تقدیر و قضا در موارد خوشایند، ایمان داریم و در موارد ناخوشایند، از تقدیر ناخشنود می‌شویم و اظهار ناراضیتی می‌کنیم. از اینرو شرط مسلمانی و پیمان وحی، این است که (به تقدیر و خیر و شر و خوشایند و ناخوشایند آن ایمان داشته باشی).

## هدایت و آرامش، نتیجه ایمان است

داستانی تعریف می‌کنم تا بدین سان مشخص شود که انسان خرسند از تقدیر، سعادتمند و آرام است و کسی که از تقدیر ناخشنود می‌باشد، همواره در بی‌قراری، حیرت و ناراحتی بسر می‌برد.

«بودلی» نویسنده معروف آمریکایی، در سال ۱۹۱۸ م در غرب آفریقای شمالی سکنی گزید. او، در آنجا با کوچ نشینان مسلمانی زندگی می‌کرد که نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند و خدا را ذکر می‌نمودند. بودلی یکی از صحنه‌هایی را که آنجا دیده، چنین تعریف می‌کند: روزی تندبادی وزیدن گرفت. طوفان، بقدری شدید بود که شنهای بیابان را با خود از دریای مدیترانه عبور می‌داد و در منطقه الرن فرانسه می‌انداخت. این تندباد به شدت گرم و سوزان بود؛ تا جایی که من احساس می‌کردم که موهای سرم از فرط گرما کنده می‌شوند؛ چنان ناراحت و خشمگین شدم که نزدیک بود دیوانه شوم؛ اما بادیه‌نشین‌ها، هیچ شکایتی نکردند. آنها شانه‌هایشان را تکان داده و گفتند: تقدیر چنین است. و با نشاط و سرحال به کارهایشان مشغول شدند. رئیس قبیله گفت: چیز زیادی از دست نداده‌ایم؛ ما مستحق این هستیم که همه چیز را از دست بدهیم، ولی خدا را شکر و سپاس که چهل درصد حیوانات ما باقی مانده است و با این‌ها می‌توانیم کارمان را از سر نو آغاز کنیم.

یک اتفاق دیگر؛ روزی با اتومبیل صحرا را پشت سر می‌گذاشتیم که ناگهان یک چرخ ماشین، پنچر شد؛ راننده، زاپاس همراه نداشت و فراموش کرده بود که آن را با خود بیاورد. من، ناراحت و خشمگین شدم و اضطراب و اندوه، مرا فراگرفت. از بادیه‌نشین‌هایی که همراه بودند، پرسیدم: چه کار می‌توانیم بکنیم؟ آنها، به من تذکر دادند که خشمگین شدن، هیچ فایده‌ای ندارد. بلکه انسان را به حماقت و کار نابجا وادار می‌کند. ناگزیر شدیم با همان چرخ پنچر به راه خود ادامه دهیم، اما دیری نگذشت که ماشین، از حرکت باز ایستاد؛ متوجه شدم که بنزین تمام شده است. اینجا هم هیچ یک از همراهان بادیه‌نشین من، خشمگین نشد و آنان، همچنان آرامش خود را حفظ کردند؛ پای پیاده به راه افتادند و آواز می‌خواندند. هفت سالی که در صحرا، میان کوچ‌نشین‌ها گذراندم، به من آموخت و قانع کرد که شمار زیادی از مردم آمریکا و اروپا که بیماری روانی دارند و کسانی که مبتلا به قند خون هستند، قربانیان زندگی شهری می‌باشند که شتاب را اساس کار خود قرار داده‌اند.

زمانی که در بیابان زندگی می‌کردم و در آن بهشت خدا بودم، هیچگاه از اضطراب رنج نمی‌بردم و آنجا آرامش و قناعت و رضامندی را یافتم و حال آنکه بسیاری از مردم، سرنوشتی را که بادیه نشینان بدان باور دارند، مسخره می‌کنند و این را که آنها مطیع قضا و قدر هستند، به تمسخر می‌گیرند. ولی چه کسی می‌داند؟ شاید بادیه‌نشین‌ها به حقیقت دست یافته‌اند؛ من، وقتی به گذشته برمی‌گردم و در ذهن خود گذشته‌ام را مرور می‌کنم و زندگی‌م را بررسی می‌نمایم، به وضوح می‌بینم که در مراحل مختلف و به دنبال اتفاقاتی که برای من می‌افتد، زندگی‌م، شکلی دیگر می‌گیرد و هرگز توان دور کردن آن را نداشته‌ام. بادیه‌نشین‌ها این نوع حوادث را تقدیر یا قسمت یا قضای خداوند می‌نامند و تو آن را هرچه می‌خواهی، بنام. خلاصه اینکه با وجود گذشت هفده سال از زمانی که من بیابان را رها کرده‌ام، همواره در برابر تقدیر الهی، موضع بادیه‌نشینان را اتخاذ می‌کنم و با حوادثی که چاره‌ای برای آن نیست، با آرامش روبرو می‌شوم. این خوی و عادت که از بادیه‌نشین‌ها به دست آوردم، در آرامش اعصابم بیشتر از هزاران مسکن و داروی گیاهی تأثیر دارد.

من، می‌گویم: صحرانشینان، این حقیقت را از مکتب محمد (ﷺ) فرا گرفته‌اند. خلاصه رسالت پیامبر (ﷺ)، نجات دادن مردم از سرگردانی و بیرون کردن آنها از تاریکی‌ها به سوی نور و دور کردن غبار گمراهی از آنان و پایین نهادن بارهای سنگین از دوش آنهاست. آنچه پیامبر هدایت (ﷺ) با آن مبعوث شده، اسرار آرامش و امنیت را به همراه دارد. تعالیم او، نشانه‌های نجات از سستی و کاهلی است؛ آموزه‌های او، اعتراف به تقدیر، عمل به دلیل، رسیدن به هدف و حرکت به سوی نجات و تلاش و زحمت بانتيجه است. رسالت الهی، آمده که جایگاه تو را در جهان مشخص کند تا آسوده خاطر باشی؛ دلت آرام گیرد؛ غم و اندوهت، برطرف شود و کارت، خوب و رفتار و اخلاقت، زیبا باشد و بدین سان بنده نمونه‌ای باشی که راز وجود و هستی خود را درک کرده است.

## میان‌روی و اعتدال

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و اینگونه شما را امتی میان‌رو قرار

داده‌ایم».



سعادت، در میانه‌روی است، نه در غلو و ستم و افراط و تفریط. میانه‌روی، شیوه‌ای الهی و پسندیده است که انسان را از انحراف و کج روی حفاظت می‌کند. یکی از ویژگی‌های دین اسلام، این است که اسلام، دین میانه‌روی است؛ اسلام، بین یهودیت و مسیحیت است. بدین صورت که یهودیت، به علم پرداخت و نسبت به عمل، بی‌توجهی کرد؛ مسیحیت، در عبادت مبالغه ورزید و دلیل را دور انداخت. اما اسلام با علم و عمل و با عنایت به روح و جسد و با عقل و نقل آمد.

یکی از چیزهایی که تو را سعادت‌مند می‌نماید، میانه‌روی در عبادت است. در عبادت زیاده روی مکن که جسم و تنت ضعیف می‌شود و نشاط و دوام و پابندی‌ات بر کارها را از بین می‌برد.

همچنین نباید در عبادت کوتاهی بورزی؛ بدین صورت که نوافل را نخوانی و فرائض را کامل ادا نکنی و بگویی: بعدا انجام خواهم داد. همچنین در خرج کردن، راه میانه را برگزین؛ نباید اموال خود را تلف کنی و سرمایه‌ات را از دست بدهی و آنگاه با حسرت و اندوه و با فقر و تنگدستی، گوشه‌ای بنشینی. همچنین نباید بخل بورزی و نکوهش شده و محروم بمانی. در اخلاق و رفتارت باید میانه‌رو باشی و در بین جدیت و سرسختی بیش از حد و نرمی بیش از اندازه، عمل کنی.

نه چنان ترش‌روی و اخمو باش و نه چنان که همواره بیهوده بخندی. نه زیاد گوشه گیر باش و نه بیش از حد با مردم اختلاط و همنشینی کن.

در کارها باید شیوه اعتدال و میانه‌روی را در پیش گرفت. همچنین در قضاوت کردن درباره مسایل و در تعامل با دیگران نیز باید میانه‌رو بود؛ نه آن اندازه زیاده روی درست است که پیمانانه ارزش‌ها کم گردد و نه چنان سخت گرفتن و قضاوت ناعادلانه‌ای که ارزش‌ها و خوبی‌ها نابود گردد؛ چون زیاده روی، اسراف است و تنگ‌چشمی و سهل‌انگاری، ستم و جفا می‌باشد.

﴿فَهَدَىٰ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اُخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۱۳] «پس خداوند به اذن خویش مؤمنان را در آنچه از حق که در آن اختلاف کرده بودند، هدایت کرد و خداوند هرکس را که بخواهد، به راه راست هدایت می‌نماید».

نیکی، در میان دو بدی قرار دارد؛ یکی بدی افراط و دیگری بدی تفریط. خیر و خوبی، در میان دو شر و بدی قرار دارد: شر مبالغه و زیاده‌روی و شر غفلت و سهل‌انگاری. حق، میان دو

باطل قرار دارد: یکی زیاده‌خواهی و زیاده‌روی و دیگری کم کردن و کاهش دادن. سعادت، میان دو بدبختی است: یکی بدبختی بی‌پروایی و دیگری بدبختی ایستایی و عقب نشینی.

## نه این، نه آن

مطرف بن عبدالله می‌گوید: بدترین طرز راه رفتن، این است که چنان به رفتن ادامه دهی که هم خودت، آسیب ببینی و هم چارپایت، آسیب ببیند. در حدیث آمده است: «بدترین سرپرستان، سختگیران هستند». آنها کسانی هستند که با خانواده و کسانی که سرپرستی آنها را بر عهده دارند، ظالمانه رفتار می‌کنند. بزرگواری و سخاوت، بین اسراف و بخل قرار دارد. شجاعت، میان بزدلی و بی‌باکی است و بردباری، میان تندخویی و حماقت است و لبخند، بین ترشرویی و قهقهه قرار دارد. صبر، بین سنگدلی و بی‌تابی است. مبالغه، دارویی دارد؛ دارویش، این است که از زیاده روی کاسته شود و مقداری از شعله سوزان آن خاموش گردد.

ایستایی و خستگی، با عزم و همت و نور امید معالجه می‌شود: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿٧﴾﴾ [الفاتحة: ۶-۷]

«بارخدا! ما را به راه راست هدایت نما. راه کسانی که بر آنها نعمت داده‌ای، نه راه کسانی که بر آنها خشم گرفته‌ای و نه راه گمراهان.»

## نکته

در زندگی، هیچ چیز از کنترل خود و خویشنداری در برابر آنچه انسان دوست دارد و یا از صبر و شکیبایی در برابر ناخوشی‌ها، سخت‌تر نیست. خلاصه اینکه صبر، دشوارترین کار در زندگی است. به خصوص در شرایطی که زمان طولانی شود و انسان از موفقیت ناامید گردد. این مدت، نیازمند توشه‌ای است که آذوقه سفر آن باشد. توشه‌ها، گوناگون و متفاوت هستند؛ از جمله:

نگاه کردن به مقدار بلا و اینکه ممکن بود بیشتر از این باشد.  
به یاد آوردن این مطلب که مصیبت بالاتر از این هم هست؛ مثل اینکه امکان داشت به جای این بلا، فرزندی را از دست بدهد.

امیدواری به اینکه در عوض چیز از دست رفته، چیز دیگری را در دنیا بدست خواهد آورد و یا به پاداش آخرت خواهد رسید.

لذت بردن از ستایش مردم و پاداش خداوندی.

از دیگر توشه‌های این سفر، این است که بداند که داد و فریاد و بی‌تابی، فایده‌ای جز رسوایی ندارد.

همچنین باید از سایر مسایلی که از دیدگاه عقل و فکر نادرست هستند، پرهیزد.

توشه صبر، همین‌ها هستند و فرد صبور باید خودش را به این چیزها مشغول نماید و لحظات گرفتاری و بلایش را با این‌ها بگذراند.

## اولیای خدا چه کسانی هستند؟

از صفات اولیای خدا، به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

مشتاقانه منتظر اذان بودن، کوشیدن برای تکبیر احرام، تلاش برای نماز خواندن در صف اول، همیشه در جلسات ایمانی نشستن، سلامت دل، حضور در مراسم سنت، اشتغال به ذکر خدا، تلاش و زحمت برای روزی حلال، ترک کارهای بی‌فایده، راضی‌بودن به روزی کفاف، آموختن وحی یعنی کتاب و سنت، خوشرویی، دردمندشدن به خاطر مصیبت و بلای مسلمین، پرهیز از اختلاف، صبر در سختی‌ها و کار خوب‌کردن.

برخورداری از زندگی متوسط، بهترین چیز است؛ نه توانگری و ثروتی که انسان را سرکش می‌کند و نه فقری که همه چیز را از یاد می‌برد؛ بلکه داشتن روزی کفاف، بهترین زندگی و سودمندترین روزی می‌باشد.

روزی کفاف و زندگی متوسط عبارت است از: خانه‌ای که در آن زندگی می‌کند؛ همسری که در آغوش او می‌آرامد؛ سواری خوب و مال و دارایی به اندازه‌ای که نیازهای ضروری، برآورده شوند.

## خداوند با بندگانش مهربان است

یکی از افراد سرشناس ریاض به من گفت: در سال ۱۳۶۷هـ. ق تعدادی از دریانوردان اهالی جبیل برای شکار به دریا رفتند و سه شب و روز در دریا ماندند؛ اما یک ماهی هم شکار

نکردند. آنها، نمازهای پنجگانه را می‌خواندند و در کنار آنها گروه دیگری بودند که نماز نمی‌خواندند، ولی ماهی‌های زیادی صید می‌کردند. یکی از آنها گفت: سبحان الله! ما برای خدا نماز می‌گزاریم و شکاری به دست نیاورده‌ایم، اما این‌ها که یک سجده برای خدا نمی‌کنند، این همه ماهی به دامشان می‌افتد! بدین ترتیب شیطان، در دلشان وسوسه انداخت که نماز نخوانند؛ لذا نماز صبح را نخواندند؛ نماز ظهر را قضا کردند و پس از آن عصر را نیز نخواندند و بعد از نماز عصر به دریا رفتند؛ وقتی مشغول کار شدند، یک ماهی شکار کردند. ماهی را از آب بیرون آورده و شکمش را پاره نمودند و دیدند که در شکار آن ماهی، مرواریدی گرانها است؛ یکی از آنها مروارید را با دست خود گرفت و زیر و رو نمود و گفت: سبحان الله! وقتی خدا را اطاعت کردیم، شکاری بدست نیاوردیم و وقتی نافرمانی خدا را کردیم، به این ماهی و مروارید دست یافتیم؛ این روزی، جای تأمل دارد؛ سپس مروارید را به دریا انداخت و گفت: خداوند، عوض آن را به ما می‌دهد. سوگند به خدا که من آن را بر نمی‌دارم؛ چون آن را پس از آن بدست آوردیم که نماز را ترک کردیم. بیایید از اینجا که خدا را نافرمانی کرده‌ایم، برویم. لذا از آنجا به اندازه سه مایل دور شدند و خیمه زدند. سپس بار دوم به دریا رفتند و ماهی (کنعد) را شکار کردند و شکم آن را پاره نمودند؛ آنگاه همان مروارید را دیدند که در شکم این ماهی است و گفتند: ستایش خداوندی را سزاست که به ما روزی پاک و حلالی داد. این روزی را خداوند بعد از آن نصیب آنها نمود که شروع به نماز و ذکر و استغفار کرده بودند.

بین قبلا که گناه کرده بودند، این، روزی پلیدی بود و آن وقت که طاعت خدا را بجا آوردند، به روزی پاکی تبدیل شد. ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ﴾ [التوبة: ۵۹] «اگر آنها به آنچه خدا و پیامبر به آنها دادند، راضی می‌شدند و می‌گفتند: خداوند، ما را کافی است و خداوند از فضل خویش به ما می‌دهد و پیامبرش (بیش از گذشته به ما عطا می‌کند و ما) بی‌گمان به خدا (ورضایت او) علاقمندیم؛ (اگر چنین می‌گفتند و چنین می‌کردند، به سود آنها بود)».

این، لطف خداست؛ هرکس چیزی را برای رضای خدا رها کند، خدا به او بهتر از آن را می‌دهد.

این ماجرا، مرا به یاد داستان علی علیه السلام می‌اندازد که وارد مسجد کوفه شد تا دو رکعت نماز چاشت بخواند؛ پسریچه‌ای، جلوی درب مسجد ایستاده بود؛ علی علیه السلام به او فرمود: ای پسر!

قاطرم را نگاه دار تا نماز بخوانم. و سپس وارد مسجد شد. علی قصد داشت تا وقتی بیرون بیاید، یک درهم به عنوان مزد نگاه داشتن قاطر، به پسر بچه بدهد. وقتی علی علیه السلام وارد مسجد شد، پسر مهار قاطر را از سرش جدا کرد و آن را بیرون آورد و به بازار برد تا بفروشد. علی علیه السلام بیرون آمد و پسر را نیافت و دید که قاطر، بدون مهار است. مردی را به دنبال پسر فرستاد. مرد به بازار رفت و دید که پسر، مهار را به فروش گذاشته است. آن مرد، مهار را به یک درهم خرید و بازگشت و علی علیه السلام را از ماجرا باخبر کرد. علی علیه السلام فرمود: سبحان الله! سوگند به خدا که می‌خواستم یک درهم حلال به او بدهم، اما او فقط حرام را پذیرفت.

لطف خدا، همه جا به بندگانش می‌رسد: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾ [یونس: ٦١] «تو، به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی (و شما ای مومنان!) هیچ کاری نمی‌کنید مگر اینکه ما، بر شما ناظر هستیم، در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام می‌باشید. و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو پنهان نمی‌ماند؛ چه ذره‌ای باشد و چه کوچک‌تر و چه بزرگ‌تر از آن؛ (همه اینها) در کتاب واضح و روشنی، ثبت و ضبط می‌گردد».

## و از جایی به بنده‌اش روزی می‌دهد

### که بنده، تصورش را نمی‌کند

توخی در کتابش مطلبی مناسب با این مورد بیان کرده و آورده است که تمام درهای زندگی بر روی شخصی بسته شدند و او را به بینوایی کشانند. روزی، هیچ چیز در خانه نداشت. خودش می‌گوید: روز اول را با خانواده ام با گرسنگی سپری کردم و روز دوم نزدیک غروب، همسرم به من گفت: برو و برای ما غذا و خوراکی پیدا کن؛ نزدیک است بمیریم. می‌گوید: به یاد زنی از خویشاوندانم افتادم، نزد او رفتم و او را از ماجرا با خبر نمودم. آن زن گفت: در خانه جز این ماهی که فاسد و متعفن شده، چیز دیگری نداریم. گفتم: همان را بده؛ ما در آستانه مرگ قرار گرفته‌ایم.

ماهی را گرفتم و بردم و شکمش را پاره کردم. در شکم ماهی مرواریدی بود که آن را به چند هزار دینار فروختم. ماجرا را برای آن زن که خویشاوند من بود، باز گو کردم. او گفت: من، از شما چیزی جز سهم خودم را نمی‌خواهم. آن مرد می‌گوید: بعد از آن ثروتمند شدم و برای خانه‌ام، وسایل خریدم و وضع خود را خوب کردم.

این، چیزی جز لطف خداوند متعال نیست. ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳] «هر نعمتی که دارید از سوی خداوند است». ﴿إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ﴾ [الأنفال: ۹] «آنگاه که از پروردگارتان کمک می‌خواهید و او، شما را اجابت می‌کند».

### خداست که باران می‌دهد

یکی از عابدان فاضلی که همواره به ذکر و عبادت خدا مشغول بود، برای ما تعریف کرد که: همراه خانواده‌ام به صحرا رفته بودم؛ آبهای اطراف ما تمام شدند. من به قصد یافتن آب برای خانواده‌ام، بیرون رفتم و دیدم که آبگیر خشک شده است. نزد آنها باز گشتم. پس با همدیگر به دنبال آب گشتیم، اما یک قطره آب نیافتیم. تشنه شدیم و بچه‌ها، از فرط تشنگی بی‌تابی می‌کردند. به یاد پروردگار افتادم؛ بلند شدم؛ تیمم زدم و رو به قبله نموده، دو رکعت نماز خواندم و سپس دستانم را به دعا بلند کردم و اشک از چشمانم سرازیر شد و با زاری از خدا خواستم که به داد ما برسد؛ به یاد فرموده الهی افتادم که می‌فرماید: ﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ﴾ [النمل: ۶۲] «چه کسی دعای درمانده را اجابت می‌کند؟..». سوگند به خدا هنوز از جایم بلند نشده بودم و هیچ ابری هم در آسمان مشاهده نمی‌شد که ناگهان دیدم ابری بالای سرم قرار گرفته است. در جایم نشستم و باران شروع به باریدن کرد و آبگیرهای پیرامون ما پر از آب شدند؛ ما از آن آب نوشیدیم، غسل کردیم و وضو گرفتیم و خدا را ستایش نمودیم. سپس اندکی آن سوتر رفتم؛ دیدم که هیچ اثری از آب نیست و خشکی، بیداد می‌کند. دانستم که خداوند، این ابر را به خاطر دعای من آورد؛ از اینرو خدا را ستایش کردم. ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [الشوری: ۲۸] «او خداوند کسی است که باران را پس از آنکه ناامید شده‌اند، می‌فرستد و رحمت خویش را می‌گستراند و او، کارساز ستوده است».

ما باید با اصرار و زاری از خدا بخواهیم؛ چون تنها اوست که روزی می‌دهد و هدایت می‌کند و تنها اوست که اوضاع ما را بهبود می‌بخشد و تنها اوست که توفیق می‌دهد و گام‌های انسان را استوار می‌سازد، کمک می‌کند و به فریاد ما می‌رسد. خداوند، در مورد یکی از پیامبران و خانواده‌اش می‌گوید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْحَيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رِعَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ﴾ [الأنبياء: ۹۰] «آنان، در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و از روی بیم و امید، ما را به فریاد می‌خواندند».

## خداوند، در عوض، چیز بهتری به او داد...

ابن رجب می‌گوید: یکی از عابدان، در مکه بود؛ آذوقه‌اش تمام شد و به شدت گرسنه گردید و در آستانه مرگ قرار گرفت. در همان حال که او، در کوچه‌های مکه دور می‌زد، ناگهان گردنبند گرانبهایی دید که روی زمین افتاده بود. آن را در آستین خود نهاد و به حرم رفت؛ آنجا مردی را دید که اعلام می‌کرد گردنبندش گم شده است. خودش، می‌گوید: آن مرد، نشانی گردنبند را به من داد. دانستم که راست می‌گوید؛ لذا گردنبند را با این شرط به او دادم که چیزی به من بدهد؛ اما او، بی‌آنکه به چیزی توجه کند و یا چیزی به من بدهد، گردنبند را برداشت و رفت. با خودم گفتم: بارخدا! برای رضامندی تو این گردنبند را به صاحبش دادم؛ پس در عوض آن چیز بهتری به من بده.

پس از مدتی این عابد، به سوی دریا رفت و سوار بر قایقی شد؛ ناگهان طوفانی خروشان، وزیدن گرفت و قایق را در هم شکست. این مرد، بر یکی از تخته‌های قایق سوار شد و باد، او را به این سو و آن سو می‌برد تا اینکه او را به ساحل یک جزیره کشاند. او، وارد جزیره شد و دید که آنجا مسجدی هست و مردمانی هستند که نماز می‌خوانند. او نیز نماز گزارد و سپس مشغول خواندن قرآن شد. اهالی جزیره گفتند: آیا تو قرآن خواندن یاد داری؟ می‌گوید: گفتم: بله. گفتند: پس به فرزندان ما قرآن بیاموز. وی می‌گوید: من، به بچه‌های آنها قرآن آموزش می‌دادم و آنها، به من مزد می‌دادند. سپس چیزی نوشتم. گفتند: آیا به فرزندان ما نوشتن می‌آموزی؟ گفتم: بله؛ پس از آنها مزد می‌گرفتم و به فرزندانشان نوشتن یاد می‌دادم.

سپس گفتند: اینجا دختر یتیمی است که پدرش وفات کرده است؛ آیا می‌خواهی با او ازدواج کنی؟ گفتم: اشکالی ندارد. با او ازدواج کردم و وقتی او را نزد من آوردند، دیدم که همان گردنبند

در گردن اوست. گفتم: داستان این گردنبند را برایم تعریف کن. او تعریف کرد و گفت: پدرم این گردنبند را روزی در مکه گم کرده و آن را مردی پیدا نموده و به پدرم باز گردانده است و پدرم همواره در سجده نماز، دعا می‌کرد که خداوند به دخترش، همسری مانند آن مرد بدهد. گفتم: آن مرد، من هستم.

بدین سان خداوند، گردنبند را از راه حلال و مشروع نصیب او کرد؛ چون چیزی را برای رضامندی خدا رها کرد، خداوند در عوض آن چیز، بهتر از آن را به او داد. در حدیث آمده است: «خداوند پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد».

## فقط از خدا بخواه

لطف الهی، نزدیک است و خداوند، شنوا و اجابت‌کننده می‌باشد. کوتاهی، از ماست؛ ما، به شدت نیازمندیم که با اصرار و زاری او را بخوانیم و از خواندن و صدازدن او خسته نشویم. نگوئیم: دعا کردیم، اما اجابت نشد. بلکه باید چهره‌های خود را به خاک بمالیم و فریاد برآوریم: «یا ذا الجلال والإکرام» و نام‌های زیبا و صفات والایی او را تکرار کنیم تا خداوند، خواسته ما را اجابت نماید یا از نزد خود چیزی برای ما انتخاب کند.

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً﴾ [الأعراف: ۵۵] «پروردگارتان را با زاری و آهسته بخوانید». یکی از دعوت‌گران، در یکی از کتاب‌هایش می‌نویسد: مرد مسلمانی، به یکی از کشورها رفت و با خانواده‌اش آنجا پناهنده شد و خواستار تابعیت آن کشور گردید، اما همه درها، به روی او بسته شد. او، تمام تلاش خود را کرد و آنچه در توان داشت، انجام داد و قضیه را با همه آشنایان خود در میان گذاشت؛ اما هیچ چاره‌ای، کارساز واقع نشد و امیدش قطع گردید. سپس با عالم پرهیزگاری ملاقات کرد و از وضعیت خود به او شکایت نمود. آن عالم، به او گفت: تو باید در پاس اخیر شب، پروردگارت را بخوانی و از او بخواهی که نیازت را برآورده سازد. چون او، کارها را آسان می‌نماید. این مفهوم، در حدیث آمده است: (هرگاه خواستی از خدا بخواه و هرگاه کمک خواستی از خدا کمک بخواه و بدان که اگر همه امت جمع شوند تا سودی به تو برسانند، به تو سودی جز آنچه خدا برایت مقرر نموده، نمی‌رسانند».

این مرد می‌گوید: سوگند به خدا که رفتن نزد مردم و تقاضای سفارش کردن را رها کردم و پس از آن در پاس اخیر شب بر می‌خاستم و در سحر دعا می‌کردم؛ پس از چند روز یک



درخواست عادی بدون واسطه به مسئولین مربوطه ارائه نمودم. چند روزی نگذشته بود که ناگهان در حالی که در خانه نشسته بودم، برای تحویل گرفتن شناسنامه مرا فراخواندند؛ با اینکه شرایط، بسیار سخت و دشوار بود.

﴿اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ﴾ [الشوری: ۱۹] «خداوند نسبت به بندگانش مهربان است».

## لحظات ارزشمند

تنوخی می‌گوید: یکی از وزرا، اموال پیرزنی را در بغداد غارت و املاک او را مصادره کرد. پیرزن نزد او رفت و با گریه و زاری از ستم او شکایت کرد. اما وزیر از کارش پشیمان نشد و باز نیامد و توبه نکرد. پیرزن گفت: تو را دعای بد می‌کنم. وزیر خندید و او را به تمسخر گرفت و گفت: در پاس اخیر شب علیه من دعا کن. پیرزن رفت و همیشه در پاس اخیر شب بلند می‌شد و دعا می‌کرد؛ دیری نپایید که این وزیر، برکنار گردید و اموالش از دستش گرفته شد و ملک و زمین او مصادره گشت. سپس در بازار او را به خاطر رفتار بدش با مردم شلاق تعزیری زدند. در آن اثنا پیرزن از کنار او گذشت و به او گفت: آفرین؛ تو مرا به پاس اخیر شب راهنمایی کردی که بهترین وقت، برای دعاست.

ثلث اخیر شب در زندگی ما، لحظات ارزشمند و گرانبهایی است. در ثلث اخیر شب، پروردگار، می‌گوید: آیا کسی چیزی می‌خواهد که به او بدهم؟ آیا استغفارکننده‌ای هست تا او را بیامرزم؟ آیا دعاکننده‌ای هست تا دعایش را اجابت کنم؟

بنده با اینکه جوان هستم، در زندگی چیزهای زیادی شنیده‌ام و اتفاقاتی، در زندگی رخ داده که هرگز فراموش‌شان نمی‌کنم؛ من هیچکس را نزدیکتر از خدا نیافته‌ام. راه حل، نزد اوست؛ فریادرس، اوست و لطف و مهربانی را نزد او باید جست.

در بحبوحه بحران خلیج فارس به همراه تعدادی از مردم با هواپیما از شهر ابها به سوی ریاض حرکت کردم. وقتی هواپیما بلند شد و در آسمان قرار گرفت، به ما اطلاع دادند که به علت نقصی که در هواپیما پدید آمده، دوباره به فرودگاه ابها بر می‌گردیم. به فرودگاه برگشتیم و آنها تا آنجا که می‌توانستند اشکال هواپیما را رفع کرده و آن را درست کردند؛ سپس بار دیگر پرواز نمودیم. وقتی نزدیک ریاض رسیدیم چرخ‌های هواپیما باز نشد و هواپیما همچنان در آسمان ریاض یک ساعت کامل دور می‌زد و بیش از ده بار برای فرود آمدن تلاش کرد؛ اما

نمی‌توانست در فرودگاه ریاض فرود بیاید. بنابراین دوباره به آسمان می‌رفت. اضطراب و نگرانی، همه را فرا گرفت و بعضی کاملاً روحیه خود را باخته بودند. زنان به شدت گریه می‌کردند و می‌دیدم که اشک مردم بر گونه‌هایشان سرازیر است و ما بین آسمان و زمین در انتظار مرگ بودیم که در یک قدمی ما بود. در آن لحظه همه چیز را به خاطر آوردم و هیچ چیزی را چون عمل صالح ارزشمند نیافتم و دل، متوجه خدا و جهان آخرت گردید و دنیا برای ما کاملاً بی‌ارزش می‌نمود. همه ما تکرار کردیم: «لا إله إلا الله وحده لا شريك له؛ له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير» یعنی: «هیچ معبود بحق جز الله نیست؛ او، یگانه است و شریکی ندارد؛ فرمانروایی و ستایش، از آن اوست و او، بر هر کاری تواناست».

صادقانه این فریاد را سر می‌دادیم. پیرمرد کهنسالی، بلند شد و رو به سوی مردم فریاد زد که به خدا پناه ببرید و او را بخوانید و از او طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید و توبه نمایید. خداوند متعال، درباره مردم فرموده است: ﴿فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [العنكبوت: ٦٥] «وقتی سوار کشتی می‌شوند، خالصانه و صادقانه خدا را به فریاد می‌خوانند».

ما، خداوندی را به فریاد خواندیم که دعای درمانده را اجابت می‌کند وقتی که او را بخواند. ما، با اصرار و زاری او را صدا زدیم و دیری نگذشت که در یازدهمین یا دوازدهمین بار هواپیما موفق به فرود شد و به سلامتی پایین آمدیم. وقتی از هواپیما پایین آمدیم گویا از قبرها بیرون آمده بودیم. مردم به حالت عادی خود بازگشتند؛ اشک‌ها خشک شد و لبخند بر لبان همه نقش بست. به راستی که خداوند، چقدر مهربان است.

كَمْ نَطْلُبُ اللَّهُ فِي ضَرْحِ يَحْلِ بِنَا  
فَإِنْ تَوَلَّتْ بِلَابَانَا نَسِينَاهُ

«چقدر خداوند را در سختی‌ها و زیان‌هایی که بر ما فرود می‌آید، می‌خوانیم و چون بلاهای ما، دور می‌شوند، خدا را فراموش می‌کنیم».

نَدْعُوهُ فِي الْبَحْرَانِ يَنْجِي سَفِينَتَنَا  
فَإِنْ رَجَعْنَا إِلَى الشَّاطِئِ عَصِينَاهُ

«در دریای متلاطم او را صدا می‌زنیم و از او می‌خواهیم که کشتی ما را نجات دهد و وقتی به ساحل بر می‌گردیم، نافرمانی او را می‌کنیم».

وَنُرَكِّبُ الْجَوْفِي أَمْنٍ وَفِي دَعَا  
وَمَا سَقَطْنَا لِأَنَّ الْحَافِظَ اللَّهُ

«با امنیت سوار هواپیما می‌شویم و سقوط نمی‌کنیم؛ چون خداوند، حافظ و نگهبان است.»  
این، جز لطف و عنایت خداوند، چیز دیگری نیست.

## به سوی مرگ یا فرار از مرگ؟

روزنامه القصیم از دیرباز در این سرزمین منتشر می‌شود؛ در یکی از شماره‌هایش می‌نویسد: جوانی، در دمشق، آماده سفر شد و به مادرش گفت: هواپیما، در فلان ساعت پرواز می‌کند. وی، از مادرش خواست تا او را پیش از ساعت پرواز، از خواب بیدار کند. جوان، خوابید و مادرش از رسانه‌ها به وضعیت آب و هوا گوش می‌داد که اعلام شد: هوا، ابری و طوفانی است و بادهای شنی تندی در حال وزیدن می‌باشد. دل مادر، برای تنها فرزندش سوخت و او را بیدار نکرد تا از پرواز بماند؛ چون هوا برای سفر مناسب نبود و ترسید مبادا در این وضعیت نامناسب اتفاقی بیفتد. چون مطمئن شد که وقت گذشته و هواپیما، پرواز کرده است، کنار فرزندش رفت تا او را بیدار کند؛ ناگهان دید که فرزند در رختخوابش جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

﴿قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾﴾ [الجمعة: ٨] «بگو: مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد؛ سپس به سوی دانای نهان و آشکار باز گردانیده می‌شوید و شما را از آنچه کرده اید، باخبر می‌گرداند.»

آن جوان، از مرگ فرار کرد و در دام آن افتاد.

عوام گفته‌اند: کسی که نجات، برای او مقدر است، در دریا هم برای او راهی درست می‌شود.

هنگامی که اجل انسان، فرا رسد و مهلتش در دنیا پایان یابد، چه چیزی سبب مرگ انسان می‌گردد؟

## داستان‌هایی درباره مرگ

شیخ علی طنطاوی، در دیده‌ها و شنیده‌های خود می‌گوید: فردی، در منطقه شام کامیونی داشت. شخصی، با او همسفر شد و در قسمت بار کامیون، نشست. در عقب ماشین، تابوتی بود که اجساد مردگان را در آن می‌گذارند. تابوت، روکشی داشت که در مواقع ضروری، روی

آن می‌کشیدند؛ باران شروع به باریدن کرد. مردی که عقب سوار بود، داخل تابوت رفت و با روکش، خود را پوشاند. در بین راه، فرد دیگری سوار شد و عقب کامیون نشست و نمی‌دانست که کسی داخل تابوت هست. باران همچنان می‌بارید و مردی که بعداً سوار شده بود، گمان می‌برد که تنها او، در عقب ماشین نشسته است. اما ناگهان مردی که داخل تابوت بود، دستش را از داخل تابوت بیرون آورد تا ببیند که آیا باران بند آمده یا هنوز می‌بارد؟ وقتی دستش را بیرون کرد و آن را تکان داد، مردی که در کنارش بود، نگران و آشفته شد و ترس او را فرا گرفت و گمان برد که این مرده، دوباره زنده شده است. از اینرو از خود بی‌خود شد و از بالای کامیون به پایین افتاد و ضربه مغزی شد و در جا در گذشت.

خداوند، چنین مقرر کرده بود که اجل این مرد، بدین صورت بیاید و بدین وسیله بمیرد.

كُلُّ شَيْءٍ بِقِضَاءٍ وَقَدَرٍ      وَالْمَنَائِمُ عِبْرٌ أَى عِبْرٍ

«هر چیز، طبق تقدیر و قضا انجام می‌شود و مرگ‌ها، عبرت‌هایی قابل پند هستند».

بنده، همواره باید به خاطر داشته باشد که مرگ، همراه اوست و او دارد به سرعت به سوی مرگ می‌رود و صبح و شام منتظر مرگ است. علی بن ابی طالب علیه السلام چه زیبا گفته است که: «آخرت در حال روی آوردن به سوی ما است و دنیا، در حال پشت کردن به ما می‌باشد؛ پس از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید. امروز کار کردن است و حساب و کتابی نیست و فردا (روز قیامت) فقط حساب و کتاب است و عملی در کار نیست».

این توصیه علی علیه السلام به ما می‌گوید که انسان باید همواره آماده باشد و به وضعیت و حالت خویش، سر و سامان دهد و از سر نو توبه کند و بداند که در تعامل با پروردگاری بزرگوار و نیرومند می‌باشد. خداوندی که لطف و مهربانی او، فراوان است.

وقتی مرگ، بیاید، از هیچکس اجازه نمی‌گیرد و با کسی رو در بایستی ندارد. مرگ، پیش از آمدن هشدار می‌دهد که مردم باخبر شوند: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾ [لقمان: ۳۴] «هیچکس نمی‌داند که فردا چه به دست می‌آورد و هیچکس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد». ﴿لَا تَسْتَعْجِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ﴾ [سبا: ۳۰] «یک لحظه پس و پیش نمی‌شوید».

همچنین طنطاوی در دیده‌ها و شینده‌های خود می‌گوید: اتوبوسی پر از مسافر بود؛ راننده در حالی که اتوبوس را به جلو می‌راند، به چپ و راست نگاه می‌کرد؛ ناگهان توقف نمود. مسافران

به او گفتند: چرا ایستادی؟ گفت: برای این ایستاده‌ام تا پیرمردی که با دست اشاره می‌کند، سوار شود. مسافران گفتند: ما که کسی را نمی‌بینیم. گفت: به او نگاه کنید؛ گفتند: ما کسی را نمی‌بینیم. گفت: او اینک دارد می‌آید که با ما سوار شود. مسافران همه یک صدا گفتند: سوگند بخدا هیچ کسی را نمی‌بینیم و ناگهان راننده، روی صندلی اتومبیلش، چشم از جهان فرو بست. آری! مرگ او، فرا رسیده بود و این، سببی برای موت او بود. ﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۴] «وقتی اجلشان بیاید، یک لحظه پس و پیش نمی‌شوند».

انسان از خطرهای می‌هراسد و از جایی که احتمال مرگ می‌رود، دلش می‌لرزد؛ اما ناگهان محل امن، باعث مرگ او می‌گردد: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَن ANFُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۶۸] «آنان، کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره‌گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند، (و حرف ما را می‌شنیدند) کشته نمی‌شدند. بگو: پس مرگ را از خود دور بدارید، اگر راست می‌گویید».

عجیب است ما، تنها زمانی درباره دیدار با خدا و فناپذیری دنیا و در مورد داستان جدایی از دنیا فکر می‌کنیم که در معرض خطر قرار می‌گیریم.

## هیچ فریادرسی جز الله نیست

در سال ۱۴۱۳ هجری از ریاض به شهر دمام سفر کردم؛ حوالی ساعت دوازده ظهر به آنجا رسیدم. قصد داشتم به دیدار یکی از دوستانم بروم، اما او سرکار بود و دیر وقت از محل کارش بر می‌گشت؛ از اینرو تصمیم گرفتم تا وقتی او از سر کار می‌آید، به هتل بروم. تاکسی گرفتم و از فرودگاه به هتل رفتم. وقتی وارد هتل شدم، دیدم مردم زیاد نیستند و تعطیلات نبود که مردم زیاد باشند.

اتاقی کرایه کردم؛ اتاق من، در طبقه چهارم هتل و دور از کارمندان و کارگران هتل بود. و هیچکس هم با من در هتل نبود. وارد اتاق شدم. کیفم را روی تخت گذاشتم؛ وارد سرویس شدم تا وضو بگیرم. درب دستشویی را بستم. پس از آنکه وضو گرفتم، آمدم که در را باز کنم، اما دیدم در قفل است و باز نمی‌شود.

هرچه تلاش کردم، موفق نشدم در را باز کنم. من، در آن جای تنگ باقی ماندم؛ نه پنجره‌ای داشت که کسی را صدا کنم و نه تلفنی که تماسی بگیرم و نه کسی در آن نزدیکی بود که صدایش بزنم. پروردگار را یاد می‌کردم و حدود بیست دقیقه در جای خود ماندم؛ گویا این بیست دقیقه، دو سه روز بر من گذشت. عرق، از سرپای بدنم سرازیر بود و قلبم به تپش و اضطراب افتاده بود و به خاطر دو قضیه ناراحت بودم: یکی اینکه جای نامناسبی گیر افتاده بودم و دیگر اینکه راهی برای ارتباط نبود که دوست یا خویشاوندی باخبر شود. افکار زیادی در ذهنم دور می‌زد و در این بیست دقیقه چه‌ها که بر من نگذشت!

قد يضيق العمر إلا ساعة وتضيق الأرض إلا موضعا

«زندگی و زمین به تنگ می‌آید؛ مرگ در یک لحظه و در یک جا می‌رسد».

بالاخره به این فکر افتادم که در را با قدرت تکان دهم و با جسمی ضعیف و نحیف، شروع به تکان دادن درب نمودم و متوجه شدم که درب آهسته آهسته و مانند حرکت عقربه ساعت باز می‌شود. در را همچنان تکان می‌دادم و وقتی خسته می‌شدم، کمی درنگ می‌کردم و سپس کارم را ادامه می‌دادم. بالاخره در، باز شد و من گویا از قبری بیرون آمده بودم. به اتاقم برگشتم و خداوند را ستایش کردم و ضعف انسان و بیچارگی او و این را به یاد آوردم که مرگ، همواره به دنبال انسان می‌باشد. همچنین به کوتاهی‌های خودمان در حق زندگیمان اندیشیدم و به خاطر آوردم که ما، جهان آخرت را فراموش کرده‌ایم.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۸۱] «و بترسید از روزی که در آن به سوی

خدا باز گردانده می‌شوید».

﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ [النساء: ۷۸] «هرکجا

باشید مرگ، شما را فرا می‌گیرد؛ گرچه در برج‌های محکمی باشید».

در این باره مطالب عجیبی خوانده و شنیده‌ام. فردی را می‌بینی که به سوی مرگ می‌رود؛ اما آنچه مرگ تصور می‌شد، باعث زندگی او می‌شود و دیگری می‌خواهد از مرگ نجات یابد و به سوی زندگی می‌رود؛ اما ناگهان می‌بینی که آنچه او به سوی آن می‌رفت، مرگ قطعی بود. یکی به دنبال معالجه است، اما همین معالجه، باعث مرگ او می‌شود و دیگری خودش را فدا می‌کند و راهی را در پیش می‌گیرد که احتمال مرگ، در آن زیاد است، اما ناگهان نجات می‌یابد. پاک است خداوند حکیم.

## چه دردها که درمان شود!

سیره‌نگاران نوشته‌اند: مردی، فلج و خانه نشین شد و سال‌های طولانی را با خستگی و ناامیدی و شکست سپری کرد و پزشکان، از معالجه او درماندند و به خانواده و فرزندانش گفتند: او، معالجه نخواهد شد. در یکی از روزها از سقف خانه عقبی روی این مرد افتاد؛ او نمی‌توانست از جایش حرکت کند؛ عقب در سر او چند نیش زد و او را چند بار گزید. ناگهان بدنش از سر تا پا تکان خورد و دید که حیات، به همه اعضای بدنش بر می‌گردد و دارد خوب می‌شود؛ سر حال و بانشاط بلند شد، روی پاهایش ایستاد و سپس اندکی در اتاق خود قدم زد و آنگاه در را باز کرد و نزد زن و فرزندانش رفت. آنها در کمال ناباوری دیدند که او، ایستاده است؛ باورش‌ناپذیر شد و نزدیک بود که از تعجب و حیرت بیهوش شوند. آن وقت او، ماجرا را برایشان تعریف کرد.

پاک و منزّه است خداوند که این مرد را بدین سان بهبود بخشید!

من، این مطلب را برای یکی از پزشکان تعریف کردم؛ او قضیه را تأیید کرد و گفت: نوعی مار سمی وجود دارد که شدت زهرش را با فعل و انفعالات شیمیایی، کاهش می‌دهند و با آن، چنین فلج‌هایی را معالجه می‌کنند. بسی بزرگ و والاست خداوند مهربان که هیچ بیماری و مرضی نیاورده مگر آنکه برای آن دوا و علاجه پدید آورده است.

## کرامات اولیا

صله بن اشیم عابد و زاهد تابعی، به شمال می‌رود تا در راه خدا جهاد کند. او، در بین راه و در جنگلی است که شب، فرا می‌رسد. وی، به قصد نماز در میان درختان وضو می‌گیرد و به نماز می‌آیستد. ناگهان شیری درنده به او نزدیک می‌شود و گرداگرد او که مشغول نماز است، دور می‌زند و می‌غرد؛ اما صله همچنان از همه چیز بریده و غرق مناجات با خداست. او، به نماز و ذکر خودش ادامه می‌دهد تا اینکه بعد از دو رکعت سلام می‌دهد و نماز را تمام می‌کند و سپس به شیر می‌گوید: اگر به خوردن من و کشتن من امر شده‌ای، پس مرا بخور و اگر به این کار امر نشده‌ای، بگذار با پروردگار مناجات کنم؛ شیر دمش را پایین انداخت و از آنجا رفت و صله را گذاشت تا نماز بخواند.

کتاب البداية والنهاية و ديگر کتاب‌های تاريخ را مطالعه کن؛ اين مطلب در مورد سفينه خادم پيامبر ﷺ در کتاب‌هایی که شرح حال اصحاب را نوشته‌اند، بيان شده است. او و همراهانش از ساحل دريا آمدند و وقتی به خشکی رسيدند، ناگهان ديدند که شير درنده‌ای، به سوی آنها می‌آید؛ سفينه گفت: ای شير! من از اصحاب پيامبر ﷺ و خادم او هستم و اين‌ها، همراهانم هستند و تو، نمی‌توانی با ما کاری داشته باشی؛ آنگاه شير، پا به فرار گذاشت و چنان غرشی سر داد که صدایش در اطراف طنين انداز شد. اين وقایع و اتفاقات را جز فرد خود بزرگ بين، کسی رد نمی‌کند؛ سنت‌های خداوندی در آفریده هایش، حاوی مواردی هستند که چنين قضایایی را تأیید می‌کنند.

اگر بحث به درازا نمی‌انجامید، ده‌ها داستان صحيح در اين باره ذکر می‌کردم. اما به ذکر حدیثی که در چند سطر بعد می‌آید، بسنده می‌کنم. اين حدیث، به خوبی روشن می‌کند که خداوند، مهربان و حکيم است؛ هيچ چیزی، از او پنهان نمی‌ماند و او، به همه مردم آگاه است و لطف او، شامل همه می‌شود: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا﴾ [المجادلة: 7]

«هیچ سه نفری در گوشه نجوا نمی‌کنند مگر آنکه خداوند، چهارمین آنهاست و نه پنج نفر مگر آنکه خداوند ششمین آنهاست و نه کمتر از اين و نه بیشتر از اين، نجوا نمی‌کنند، مگر اينکه هر جا که باشند، خدا با آنهاست.»

## الله به عنوان کارساز و شاهد کافی است.

بخاری در صحيح خود آورده که مردی از بني اسرائيل از کسی ديگر درخواست نمود تا هزار دينار به او قرض بدهد. او گفت: آیا گواهی داری؟ گفت: گواهی جز خدا ندارم. گفت: همین که خدا گواه باشد، کافی است. سپس هزار دينار به او قرض داد و زمان بازپرداخت آن را تعيين کردند و آن مرد رفت. در میان آبادی‌های آن دو، نهر آبی بود. وقتی زمان بازپرداخت قرض، سر رسيد، شخص بدهکار، آمد و کنار نهر ایستاد تا قایقی گیر بیاورد و سوار شود و دينارها را به صاحبش پس بدهد. اما قایقی نیافت تا اينکه شب شد و تا مدتی طولانی ایستاد و کسی را نیافت که او را با خود به آن سوی آب ببرد؛ پس گفت: خدایا! او از من گواه خواست و من گواهی جز تو نیافتم؛ از من ضامن و كفيل خواست و من ضامنی جز تو نداشتم؛ بارخدایا! اين پیام و



نامه را به او برسان؛ آنگاه تکه چوبی گرفت و آن را سوراخ کرد و دینارها را داخل آن گذاشت و نامه‌ای نوشت و داخل آن نمود. سپس تکه چوب را به آب انداخت؛ به اذن خداوند و به لطف و عنایت او، چوب، در آب حرکت کرد. صاحب دینارها هم آمده بود و در کنار آب منتظر کسی بود که دینارها را به او قرض داده بود. او، در کنار آب ایستاد و انتظار کشید؛ اما کسی را نیافت. با خودش گفت: چرا چوبی برای خانه نبرم که به عنوان هیزم از آن استفاده کنم. ناگهان چشم او به چوبی افتاد که دینارها داخلش بودند. آن را گرفت و به خانه برد. وقتی آن را شکست، چشمش به دینارها و نامه افتاد.

آری! گواه، خداوند بود؛ از اینرو یاری کرد و کفیل، او بود و بدین سان ضمانت خود را انجام داد. پس والا و منزه است او.

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۲] «مؤمنان باید بر خدا توکل کنند».

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳] «اگر شما مؤمن هستید، پس باید بر خدا توکل کنید».

## نکته

لبید می‌گوید:

فأكذب النفس إذا حدثتها  
إن صدق النفس يزرى بالأمل  
«هرگاه با نفس خود سخن گفتی، به نفست دروغ بگو؛ راست گفتن به نفس، آرزو را کم می‌کند».

بستی می‌گوید:

أفد طبعك المكدود باهم راحة  
تجم وعلله بشيء من المرح  
«به طبیعت رنج‌دیده‌ات آرامش ببخش؛ حواس خود را جمع کن و طبیعت خویش را با شوخی سرگرم نما».

ولكن اذا أعطيته ذاك فليكن  
بمقدار ما يعطي الطعام من الملح  
«ولی هرگاه این را به طبیعت خود دادی، باید به اندازه نمک غذا باشد».

ابوعلی بن شبلی می‌گوید:

بحفظ الجسم تبقى النفس فيه      بقاء النار تحفظ بالوعاء  
 «با حفاظت تن، روح در آن می ماند؛ آتش اگر در آتشدان باشد، خاموش نمی شود».  
 فبالأس الممض فلا تمتهها      ولا تمدد لها طول الرجاء  
 «با ناامیدی رنج آور، نفس خود را مکش و نیز طمع و خیال را طولانی مکن».  
 وعدها في شدائدها رخاء      وذكرها الشدائد في الرخاء  
 «هنگام سختی ها، نفس خود را به آسایش نوید بده و در آسایش و راحتی، سختی ها را به آن یاد آوری کن».  
 يعد صلاحها هذا وهذا      بالتركيب منفعة الدواء  
 «این دو مورد، عامل صلاح و بهبود نفس بشمار می روند و دارو، با ترکیب، سودمند و اثربخش می گردد».

## نقش روزی حلال در اجابت دعا

سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه این حقیقت را درک می کرد؛ او، یکی از ده نفری است که به بهشت، مژده داده شده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای او دعا کرد که خدا، دعایش را قبول کند و تیر او، به هدف بخورد. از اینرو هرگاه سعد رضی الله عنه، دعا می کرد، دعای او قبول می شد؛ عمر رضی الله عنه تعدادی از اصحاب را فرستاد تا در مورد عدالت سعد رضی الله عنه در کوفه پرس و جو و تفحص کنند. مردم، سعد رضی الله عنه را ستودند. وقتی فرستادگان عمر رضی الله عنه به مسجدی در محله بنی عبس رفتند، مردی بلند شد و گفت: آیا از من در مورد سعد نمی پرسید؟ او، در قضاوت عدالت نمی کند و به مساوات حکم نمی نماید و همراه رعیت راه نمی رود. سعد رضی الله عنه گفت: بارخدا! اگر برای ریا و شهرت طلبی این حرف ها را می زنی، چشمانش را کور کن و عمرش را طولانی بگردان و او را دستخوش فتنه ها نما.

پس عمر این مرد، طولانی شد؛ از پیری، ابروهایش، روی چشمانش افتاد و او، در خیابان های کوفه به دنبال دختران بود و به آنها چشمک می زد. او که رسوای هر کوی و برزن شده بود، همواره اعتراف می کرد که: پیرمردی هستم مبتلا به فتنه؛ دعای سعد، مرا گرفته است.

این ارتباط با خدای عز و جل و صداقت با او و اعتماد به وعده‌های اوست. بابرکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

در (سیر اعلام النبلاء) در مورد سعد رضی الله عنه آمده است که مردی، بلند شد و به علی رضی الله عنه ناسزا گفت؛ سعد رضی الله عنه از علی رضی الله عنه دفاع کرد. اما آن مرد، همچنان به ناسزاگویی به علی رضی الله عنه ادامه داد. سعد رضی الله عنه گفت: خدایا! خودت با آنچه که می‌خواهی، به جای من پاسخ او را بده. پس شتری از کوفه با تمام سرعت حرکت کرد و به هیچ چیزی نگاه نمی‌کرد؛ آن شتر به میان مردم وارد شد تا به این مرد رسید و سپس او را با سم‌هایش کوبید و او را در حضور مردم کشت. ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱] «ما، پیامبران خود و مؤمنان را در زندگانی دنیا و روزی که مردم بر می‌خیزند، یاری می‌کنیم».

این داستان‌ها را برایتان بیان می‌کنم تا باور و اعتمادتان، به وعده پروردگار بیشتر شود و او را به فریاد بخوانید و با او مناجات کنید و بدانید که لطف، لطف اوست. او، در قرآن به شما فرمان داده است که: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] «مرا بخوانید دعای شما را اجابت می‌کنم». ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶] «و هرگاه بندگانم، از تو درباره من پرسیدند، من نزدیک هستم و دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم وقتی مرا بخواند».

حجاج، حسن بصری را احضار کرد تا او را دستگیر نماید. حسن در حالی که جز به خدا و لطف او و اعتماد به وعده او به چیز دیگری نمی‌اندیشد با یاد خدا و ذکر نام‌ها و صفات والای الهی و فریادخواهی از او، نزد حجاج رفت. در نتیجه خداوند، دل حجاج را دگرگون کرد و در دلش هراس انداخت و به محض اینکه حسن، رسید، حجاج که از قبل خودش را برای استقبال او آماده کرده بود، به سوی در رفت، از حسن استقبال نمود و او را در کنار خودش روی تخت نشاند و با نرمی با او سخن گفت؛ حتی به ریش حسن عطر مالید! آری! این خداوند است که او را مسخر کرده بود.

لطف الهی، در جهان جریان دارد؛ لطف خدا در دنیای انسان‌ها، در دنیای حیوانات، در دریا و خشکی، در شب و روز و در وجود متحرک و ساکن، در حرکت است.

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا﴾ [الإسراء: ٤٤] «و هیچ چیزی نیست مگر آنکه خداوند را به پاکی، ستایش می کند؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ بی گمان خدا بردبار و آمرزنده است».

در روایت صحیح آمده است: سلیمان عليه السلام، زبان پرندگان را یاد داشت؛ وی، همراه مردم از شهر بیرون رفت تا نماز باران بخواند. در مسیر حرکت به سوی محل برگزاری نماز، مورچه ای دید که پاهایش را بلند کرده بود و پروردگار را صدا می زد و دعا می کرد؛ خداوندی را صدا می زد که می دهد و می بخشد و به فریاد می رسد. سلیمان عليه السلام گفت: ای مردم! برگردید؛ دیگران، برای شما دعا کردند و همین کافی است. بلافاصله به سبب دعای این مورچه، باران شروع به باریدن کرد. در بسیاری از موارد، لطف الهی به خاطر حیوانات زبان بسته، می آید. چنانچه در اینجا باران رحمت الهی به خاطر مورچه ای سرازیر شد. همان مورچه ای که وقتی سلیمان عليه السلام با لشکر بزرگش در حال حرکت بود، در دنیای مورچگان به هموعانش گفت: ﴿قَالَتْ نَمَلَةٌ يَأْتِيهَا الْمَلُ أَدْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾ [النمل: ١٨] «مورچه ای گفت: ای مورچگان! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون اینکه متوجه باشند، شما را پایمال نکنند».

ابو یعلی، حدیثی قدسی روایت نموده که خداوند می فرماید: «سوگند به شکوه و بزرگی ام، اگر پیرمردانی که در حال رکوع هستند و کودکان شیرخوار و حیوانات نبودند، از آمدن یک قطره باران برای شما جلوگیری می کردم».

## همه، تسبیح گوی خدایند

هدهد، در دنیای پرندگان، پروردگارش را شناخت و سر تسلیم در بارگاه او فرود آورد؛ خداوند می فرماید: ﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾<sup>(١٥)</sup> لَأَعَذِّبُهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِي بِسُلْطَنٍ مُبِينٍ ﴿١٦﴾ فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ حُطُّ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبِيٍّ يَقِينٍ ﴿١٧﴾ إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿١٨﴾ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَرَبُّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢١﴾ أَلَّا

يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾  
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ  
 الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾ أَذْهَبَ بِكَتَابِي هَذَا فَأَلْقَهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾  
 [النمل: ٢٥-٢٨] «و سلیمان، از لشکر پرندگان، سان دید و جوایای حال آنها شد و گفت: چرا  
 هدهد را نمی بینم؟ (او، در میان شماس است) یا اینکه از جمله غائبان است؟ حتما او را کیفر  
 سختی خواهم داد و یا او را سر می برم و یا اینکه باید برای من دلیل روشنی، اظهار کند. چندان  
 طول نکشید (که هدهد برگشت و) گفت: من، از چیزی آگاهی یافته ام که تو از آن آگاه نیستی؛  
 من، برای تو از سرزمین سبأ یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده ام. من دیدم که زنی بر آنان  
 حکومت می کند و همه چیز به او داده شده است و تخت بزرگی دارد. من، او و قوم او را دیدم که  
 به جای خدا، برای خورشید سجده می کنند و شیطان، اعمالشان را در نظرشان آراسته و ایشان را  
 از راه راست باز داشته است؛ آنان (به خدا و یکتاپرستی) راهیاب نمی گردند. (شیطان، آنها را از  
 راه راست منحرف کرده) تا برای خداوند، سجده نکنند؛ (همان خداوند یکتایی که) پنهان های  
 آسمان و زمین را بیرون می آورد و می داند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را که آشکار می سازید.  
 جز خدا که صاحب عرش عظیم است، معبود برحق نیست. (سلیمان به هدهد) گفت: تحقیق  
 می کنیم تا ببینیم راست گفته ای یا از زمره دروغگویان بوده ای. این نامه مرا ببر و آن را به سویشان  
 بینداز و سپس از ایشان دور شو و در کناری بایست و بنگر به یکدیگر چه می گویند و چه  
 واکنشی دارند؟».

هدهد رفت، اما آن داستانی طولانی، پیش آمد که به نتایجی تاریخی انجامید. سبب آن،  
 هدهد بود که پروردگارش را شناخت. حتی برخی از علما گفته اند: عجیب است! هدهد، از  
 فرعون هوشیارتر بود؛ فرعون در حال آسایش و راحتی کفر ورزید و هنگام سختی و بلا ایمان  
 آورد؛ اما ایمانش، به او فایده ای نرساند و هدهد در حال راحتی و آسایش ایمان آورد و هنگام  
 سختی ایمانش به او فایده رساند.

هدهد گفت: ﴿إِلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [النمل: ٢٥]  
 «(شیطان، آنها را از راه راست منحرف کرده) تا برای خداوند سجده نکنند؛ (خداوند یکتایی  
 که) پنهان های آسمان و زمین را بیرون می دهد و . . .».

اما فرعون می گفت: «برای شما خدایی جز خودم سراغ ندارم».

بدبخت، کسی است که هدهد، از او هوشیارتر باشد یا مورچه از او به سرنوشت خود آگاه‌تر؛ نادان و بی‌خرد کسی است که راه‌های تاریکی در پیش داشته باشد و اعضای او، به او فایده‌ای نرسانند: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۷۹] «آنها، دل‌هایی دارند که با آن نمی‌فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند».

زنبورهای عسل، از لطف الهی برخوردارند و عنایت و توجه خداوند، این حشره ضعیف را در برگرفته است. او، با یاری خدا از کندوی خود به دنبال روزیش بیرون می‌رود و فقط شهد گل‌های خوب و شیرین را می‌مکد و با عسلی که رنگ‌های مختلفی دارد و سبب شفای مردم است، به کندوی خود و نه کندویی دیگر بر می‌گردد و راهش را گم نمی‌کند و گیج نمی‌شود: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ التَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ وَفِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ [النحل: ۶۸-۶۹] «پروردگارت، به زنبوران عسل (راه زندگی آنان را) الهام کرد که از کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌هایی که مردم، می‌سازند، خانه‌هایی برگزینند؛ سپس (خداوند به آنان الهام کرد که) از همه میوه‌ها بخورید و راه‌هایی را بیمایید که خدا، برای شما تعیین کرده است و کاملاً در اختیارند. از درون زنبور عسل، مایعی بیرون می‌تراود که رنگ‌های مختلفی دارد. در این مایع، شفا و بهبودی مردمان نهفته است. بی‌گمان در این، نشانه روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند».

بهره تو از این داستان‌ها و از این آموزه‌ها، این است که بدانی که خداوند، لطفی پنهان دارد؛ پس تنها او را صدا بزن و تنها او را بخوان و فقط به او امیدوار باش.

تو یک وظیفه شرعی داری که در میثاق الهی و برنامه آسمانی آمده است؛ وظیفه‌ات، این است که برای خدا سجده کنی و شکرگزارش باشی و او را دوست بداری و با دل خود به او روی بیاوری. تو باید بدانی که همه انسان‌ها و این جهان پهناور، در مقابل خدا نمی‌توانند هیچ کاری برای تو بکنند؛ همه اینها ضعیفند و به خدا نیازمند می‌باشند؛ آنان، صبح و شام روزی خود را از او می‌خواهند و سعادت و تندرستی و مال و مقام و همه چیز را از خداوندی در خواست می‌کنند که همه چیز، در دست اوست.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ﴾ [فاطر: ۱۵] «ای

مردم! شما به خدا نیازمندید و خداوند، توانگر و ستوده است».

تو باید با علم یقین بدانی که جز خدا، هیچکس تو را هدایت و یاری نمی‌کند و کسی جز او، تو را حفاظت و حمایت نمی‌نماید؛ فقط اوست که به تو آنچه می‌خواهی، می‌دهد. تو باید فقط او را پرستی. تنها به او امیدوار باشی، فقط از او کمک بخواهی و جایگاه و اندازه انسان را بدانی. آگاه باش که مخلوق، نیازمند خالق است و فانی، محتاج باقی؛ فقیر، نیازمند توانگر است و ضعیف، به قوی نیاز دارد. قدرت و توانگری و بقا و عزت، همه، از آن خدا هستند.

هرگاه این را دانستی، پس با نزدیک شدن به خدا و یا بندگی او و با بریدن از همه چیز و توجه به سوی او، خوشبخت خواهی شد و اگر از او طلب آمرزش کنی، تو را می‌آمرزد و اگر توبه کنی، توبه‌ات را می‌پذیرد؛ اگر از او چیزی بخواهی، به تو می‌دهد و اگر از او روزی بخواهی به تو روزی می‌رساند و اگر از او طلب کمک کنی، تو را کمک می‌کند و اگر شکر او را به جا بیاوری، نعمت خود را بیشتر می‌نماید.

## از خدا راضی باش

اینکه بگویی: «به الله به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین و به محمد ﷺ به عنوان پیامبر، راضی هستم»، لوازم و شرایطی دارد؛ از جمله اینکه از پروردگارت راضی باشی و به دستورات و قضا و تقدیر خیر و شر او راضی و خرسند گردی. ایمان به تقدیر و قضا به صورت گزینشی درست نیست؛ یعنی اینکه اگر تقدیر الهی، طبق میل تو بود، از آن راضی باشی و اگر بر خلاف میل تو بود، از آن ناراضی باشی؛ بنده نباید اینگونه باشد.

کسانی بوده و هستند که تنها در راحتی و خوشی و هنگام برخورداری از نعمت، از او راضی و خشنود می‌شوند و در سختی‌ها به مخالفت با او بر می‌خیزند: ﴿فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۗ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ ۗ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ﴾ [الحج: ۱۱] «اگر خیری به او برسد، بدان مطمئن می‌شود و اگر بلایی به او برسد، روی می‌گرداند؛ دنیا و آخرت را از دست داده است».

بادیه نشینان، اسلام می‌آوردند؛ وقتی می‌دیدند که باران می‌بارد و گیاهان سبز می‌شوند، می‌گفتند: این، دین خوبی است. پس اطاعت می‌کردند و به دین خود پایبند می‌شدند؛ اما وقتی

قحط سالی می آمد و اموال، از دست می رفتند و چراگاه ها خشک می شدند، از دین بر می گشتند و رسالت و دین خود را رها می کردند. چنین اسلامی، اسلام هواپرستی و اسلام تمایلات است. مردمانی هستند که از خداوند خشنودند؛ چون آنها چیزی را می جویند که نزد خداست؛ آنها رضامندی و فضل و لطف او را می خواهند و برای آخرت تلاش می کنند.

رضینا بك اللهم ربنا وخالقا  
وبالمصطفى المختار نورا وهاديا

«پروردگارا! به تو به عنوان آفریننده و پروردگار راضی هستیم و به پیامبر برگزیده به عنوان نور و هدایتگر، خرسندیم».

فإما حياة نظم الوحي سيرها  
وإلا فموت لا يسر الأعدايا

«ما زندگی و حیاتی می خواهیم که وحی، مسیر حرکت آن را منظم نموده باشد و در غیر این صورت خواهان مرگی هستیم که دشمنان را شاد نمی کند».

کسی که خداوند، او را برای بندگی و خدمت دین انتخاب می نماید، اما او، این گزینه و توفیق را نمی پذیرد، سزاوار است که برای همیشه سقوط کند و هلاک گردد. ﴿عَاتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾﴾ [الأعراف: ١٧٥] «آیات خود را به او دادیم؛ او، خودش را از آن بیرون کشید؛ پس شیطان به دنبال او افتاد و از گمراهان شد». ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾﴾ [الأنفال: ٢٣] «و اگر خداوند در آنها خیری سراغ داشت، آنها را می شنوید و اگر آنها را بشنواند، پشت می کند در حالی که رویگرداند».

رضامندی، دروازه تدین و دینداری است؛ از این در، مقربان، وارد بارگاه پروردگارشان می شوند؛ مقربان درگاه الهی، کسانی هستند که به هدایت او خرسند و شادمانند و تسلیم فرمان او می باشند. پیامبر ﷺ غنایم حنین را تقسیم کرد؛ آن حضرت ﷺ به بسیاری از سران عرب ها و آنهایی که اخیراً مسلمان شده بودند، غنیمت داد و به انصار ﷺ با اعتماد به رضامندی و ایمان یقین و خیر فراوانی که در دل هایشان بود، چیزی نداد؛ آنها چون مقصود پیامبر ﷺ را نمی دانستند، ناراحت شدند. پیامبر ﷺ آنها را جمع کرد و راز مسئله را برایشان توضیح داد و به آنها گفت که او، با آنهاست و آنها را دوست دارد و فقط بدین خاطر به عرب های تازه مسلمان، غنیمت داده که دل هایشان را به دست آورد. چون یقین آنها، ناقص است و به انصار فرمود: «آیا



شما راضی نمی‌شوید که مردم با گوسفند و شتر برگردند و شما با پیامبر خدا به خانه هایتان برگردید؟ انصار، دوستان خاص پیامبر هستند و دیگران، دوستان عمومی او؛ خدا، بر انصار و بر فرزندان انصار و فرزندان فرزندان انصار رحم کند. اگر مردم در وادی و مسیری حرکت کنند و انصار به وادی و مسیر دیگری بروند، من به همان وادی و راهی می‌روم که انصار می‌روند». در این هنگام شادی، سراسر وجود انصار را فرا گرفت و آرامش یافتند و به موفقیت دستیابی به رضامندی خدا و پیامبرش نایل گشتند.

کسانی که به رضامندی خدا چشم دوخته‌اند و مشتاق بهشتی هستند که به اندازه آسمان‌ها و زمین گسترده است، تمام دنیا را با این رضامندی عوض نمی‌کنند.

بادیه نشینی در حضور پیامبر ﷺ مسلمان شد؛ پیامبر ﷺ مقداری مال به او داد. او گفت: ای پیامبر خدا! بدین خاطر با تو بیعت نکرده‌ام. پیامبر ﷺ فرمود: بر سر چه چیزی با من بیعت نموده‌ای؟ ضمن اشاره به گلویش گفت: بر سر این با تو بیعت کرده‌ام که تیری بیاید و به اینجا بخورد و از اینجا بیرون برود؛ (به پشت گردش اشاره کرد). پیامبر ﷺ به او گفت: «اگر با خدا راست بگویی، با تو راست خواهد کرد»؛ سپس بادیه نشین در جنگ شرکت کرد و تیری به او خورد و از گلویش بیرون آمد و در حالی که راضی و خشنود بود، به لقای پروردگارش شتافت.

ما المال والأیام ما الدنیا وما تلک الكنوز من الجواهر والذہب

«مال و روزها و این دنیا و این خزانه‌های طلا و نقره، چیزی نیستند».

ما المجد والقصر۔ المنیف وما المنی ما هذه الأكداس من أغلی النشب

«بزرگی و کاخ مجلل و آرزوها، چیزی نیستند و این چیزهایی که انبار شده‌اند، بالاترین

سرمایه نمی‌باشند».

لا شیء کل نفسیة مرغوبۃ تفنی و ببقی الله أکرم من وهب

«هر چیز گرانبها و مرغوبی که فنا می‌شود، چیزی نیست و فقط خدا که بهترین بخشنده

هست، باقی می‌ماند».

روزی پیامبر ﷺ اموالی را تقسیم کرد و آنها را به کسانی داد که در دینداری و امانتداری، ضعیف بودند و در دنیای خوبی‌ها و آرمانها تهیدست؛ اما به مردمانی که در راه خدا لبه شمشیرهایشان کج شده بود و اموالشان را در راه خدا خرج کرده و برای دفاع از دین مجروح شده بودند، چیزی نداد و به آنها گفت: «من، به مردمانی که بی‌قراری و طمع در دل‌هایشان هست،

می‌دهم و به برخی از مردم چیزی نمی‌دهم؛ چون خداوند، در دل‌هایشان، ایمان یا خیر قرار داده است. یکی از آنها عمر و بن تغلب است.»

عمر و بن تغلب رضی الله عنهما همواره می‌گفت: این، سخنی است که نمی‌خواهم به جای آن تمام دنیا به من داده شود.

این، رضایت از خدا و خرسندی از حکم پیامبرش می‌باشد. تمام دنیا نزد این صحابی با یک کلمه پیامبر صلی الله علیه و آله که حکایت از رضامندی دارد، برابر نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله اصحابش را به پاداش الهی و بهشت و رضامندی او وعده می‌داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ یک از اصحابش را به قصر یا حکومت یک سرزمین یا باغی وعده نداد؛ بلکه همواره به آنها می‌گفت: چه کسی فلان کار را می‌کند؟ هرکس، آن را انجام دهد، پاداش او، بهشت است و یا می‌فرمود: اگر فلان کار را بکند، در بهشت همراه من خواهد بود. چرا که پاداش تلاش و جان و مالی را که در راه خدا، تقدیم نمودند، در آخرت می‌بینند و از آنجا که دنیا، ناچیز و بی‌ارزش است، تمام دنیا، نمی‌تواند به عنوان مزد و پاداش، با تلاش‌های سترگ آنان برابری نماید.

در ترمذی روایت شده که عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه خواست که برای ادای عمره برود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: برادرم! مرا از دعای خود فراموش مکن.

پیامبر هدایت و پیشوای معصوم این سخن را می‌گوید؛ کسی درخواست دعا می‌کند که خودسرانه حرف نمی‌زند. از اینرو این، سخنی بزرگ و گرانقدر است. عمر رضی الله عنه همواره می‌گفت: این، سخنی است که دوست ندارم به جای آن تمام دنیا را داشته باشم. شما خودتان چنین احساس کنید که پیامبر به شما بگوید: مرا از دعای خود فراموش مکن؛ چه حالتی به شما دست می‌دهد؟!

هجرنا و نام الרכب واللیل مسرف و ما نمت عن ذکراک یا أکرم البشر.

«ما رفتیم و کاروان خوابید و شب طولانی بود و از یاد تو ای بزرگترین فردانسانیت! غافل نبوده‌ام.»

لأنک أفعمت القلوب محبة و کحلت أجفان الیالی سنا القمر

«چون دل‌ها سرشار از محبت تو هستند و پلک‌های شب را با درخشش ماه خود، سیاه کرده‌ای.»

رضایت پیامبر ﷺ از پروردگارش وصف ناپذیر است. او، در توانگری و فقر، در جنگ و صلح، در قدرت و توانایی و هنگام ضعف و ناتوانی، در تندرستی و بیماری و در سختی و راحتی، از خدا راضی بود.

وی، تلخی و رنج یتیمی را کشید؛ فقیر بود؛ چنانکه خرما نامرغوبی هم برای خوردن نمی‌یافت؛ از گرسنگی بر شکم خود سنگ می‌بست. یک بار مقداری جو از یک یهودی قرض کرد و ردایش را گرو گذارد؛ روی حصیر می‌خوابید و اثر آن بر پهلویش می‌ماند.

سه روز می‌گذرد، اما چیزی برای خوردن نمی‌یابد و با این حال از پروردگارش راضی و خشنود است: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّنْ ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ فُصُورًا ﴿١٠﴾﴾ [الفرقان: ۱۰] «خجسته است خداوندی که اگر بخواهد به تو بهتر از این می‌دهد، باغ‌هایی که رودبارها از زیر درختان آن روان است و برایت کاخ‌هایی قرار می‌دهد».

در اولین رویارویی و روزی که او، در حزب خدا بود و تمام دنیا با تمام قدرت در مقابل او ایستادند، او از خدا راضی بود. در زمانی که عمو و همسرش خدیجه، وفات کردند و به شدت تکذیب شد و به کرامت او توهین گردید و صداقت او را زیر سؤال بردند و او را به دروغ‌گویی و جادوگری و کفایت و دیوانگی متهم کردند، از خدا راضی بود؛ روزی که از شهر و دیارش طرد و آواره گشت و از شهری که کودکی خود را در آنجا گذرانده بود و یادآور خاطرات بچگی و بازی‌های دوران کودکی و جوانیش بود، بیرون رانده شد، نگاهی به مکه انداخت، اشک‌هایش سرازیر شد و گفت: تو را از تمام شهرها بیشتر دوست دارم و اگر اهالی تو، مرا بیرون نمی‌کردند، تو را ترک نمی‌کردم؛ اما با این حال از خدا راضی بود.

زمانی که به طائف رفت تا دعوت خود را عرضه کند، مردم طائف به بدترین شکل از او استقبال کردند و او را چنان سنگ زدند که پاهایش خونین شد؛ اما او، از پروردگارش راضی بود. آنگاه که از مکه رانده شد و در راه مدینه با اسب‌ها به تعقیبش پرداختند و زمانی که به هر سو می‌رفت، مانعی سر راهش ایجاد می‌کردند، از خدا راضی بود. آری! او، از پروردگارش در هر جا و در هر وقت راضی بود؛ در جنگ احد شرکت می‌کند، سرش زخمی می‌گردد، دندان‌هایش می‌شکند، عمویش شهید می‌شود و یارانش، به شهادت می‌رسند و لشکرش، آسیب می‌بیند، اما او می‌گوید: پشت سر من صف ببندید تا پروردگارم را ستایش کنم.

کافران اعم از منافقان، یهودیان و مشرکان، بر ضد او با یکدیگر هم پیمان شدند، اما او، استوار و با توکل به خدا و در حالی که کارش را به خدا سپرده، ایستادگی می‌کرد و به این افتخار نایل می‌گردید که: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ [الضحی: ۵] «و پروردگارت به تو خواهد داد؛ پس خوشنود می‌شوی».

## فریادی در میان نخلها

محمد ﷺ از مکه، از وطن و از جایی که فرزندان و خانواده‌اش در آنجا بودند، رانده شد و آواره گشت؛ به طایف رفت، با تکذیب و مخالفت روبرو شد و او را سنگباران کردند و دشنام و ناسزا نثارش نمودند و او را آزار دادند و چشمانش اشکبار گردید و از پاهایش، خون‌های پاکش چکید؛ دلش، از تلخی مصیبتی که بر او آمد، اندوهگین گشت. در آن حال به چه کسی پناه برد؟ به چه کسی شکایت کرد؟ و چه کسی را صدا زد؟ و به چه کسی رو نمود؟ به خداوند قوی، قهار، توانمند و یاری دهنده.

محمد رسول الله ﷺ رو به قبله کرد و شکر پروردگارش را گزارد و مناجاتی صادقانه و گرم با او نمود و به درگاه او شکایت و دعا کرد و اظهار ستمدیگی و دردمندی نمود.

والمآقی من الخطوب بکاء      والمآسی علی الخدود ظمء

«چشم‌ها به خاطر بلاها گریانند و بلاها، گونه‌ها را پژمرده کرده‌اند».

وشفاه الأيام تلثم وجهها      نحتته الرعود والأنواء

«و لب‌های روزگار، چهره‌ای را می‌بوسند که مصیبت‌ها آن را چروک و پژمرده کرده‌اند».

به دعای پیامبر ﷺ و خواستن وی از مولا و پروردگارش در شب نخله گوش دهید که می‌گوید: «بارخدا! از ضعف و ناتوانی خود و از بی‌حرمتی مردم به من، به تو عرض حال و شکایت می‌کنم؛ تو، مهربان‌ترین مهربانان و پروردگار مستضعفان و پروردگار من هستی؛ مرا به چه کسی می‌سپاری؟ به نزدیکی که به من اخم می‌کند یا به دشمنی که کارم را به دست او داده‌ای؟ اگر تو، از من ناخشنود نباشی، پروایی ندارم؛ اما عافیت و گذشت تو، برایم بهتر و فراختر است؛ به نور چهره‌ات که تاریکی‌ها را روشن کرده و کار دنیا و آخرت براساس آن سامان گرفته، پناه می‌برم از اینکه غضب و خشم تو، مرا فرا بگیرد؛ رجوع و انابت به سوی توست تا اینکه خوشنود شوی و هیچ حرکت و توانی، جز به یاری تو میسر نیست».

## جوایز نخستین مسلمانان

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ١٨] «به راستی که خداوند از مؤمنان راضی شد، آنگاه که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند؛ پس آنچه را که در دل‌هایشان بود، دانست؛ لذا آرامش را بر آنها فرود آورد و فتح و پیروزی نزدیکی را به آنها پاداش داد».

رضامندی خدا، آخرین چیزی است که مؤمنان، آرزو می‌کنند و صادقانه می‌جویند و رستگاران برای آن می‌کوشند. از رضامندی خدا، هیچ چیزی بالاتر و باارزش‌تر نیست. رضامندی خدا، بزرگترین خواسته و بهترین هدف و والاترین هدیه است. در اینجا رضامندی خدا بیان شده و در آیه‌ای دیگر، آموزش الهی بیان گردیده است: ﴿لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ٢] «تا خداوند گناهان گذشته و آینده ات را ببامزد». در جایی دیگر، توبه را برجسته نموده است: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ [التوبة: ١١٧] «خداوند، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت». خدای متعال، در جایی دیگر عفو را بیان نموده است: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ [التوبة: ٤٣] «خداوند تو را عفو نموده؛ چرا به آنها اجازه دادی؟». اما در اینجا می‌گوید: قطعاً خداوند از آنها راضی است؛ چون آنها با تو بیعت می‌کنند و خداوند از آنچه در دل‌هایشان هست، باخبر است. بیعت آنها، برای این بود که جان‌هایشان را برای رضای خدا فدا نمایند و زندگی و وجود خود را نثار رضامندی پروردگارشان کنند؛ چون مردن آنها، سبب حیات رسالت می‌شود و با کشته شدن آنان، آیین الهی، جاودانه می‌ماند و جان دادن آنها، سبب بقای میثاق آسمانی می‌گردد.

خداوند، ایمان، یقین محکم و اخلاص و صداقتی را که در دل‌هایشان بود، می‌دانست؛ در راه خدا خسته شدند و بی‌خوابی کشیدند، گرسنگی و تشنگی تحمل کردند، ضرر و زیان دیدند و دچار مشقت و سختی شدند؛ در نتیجه خداوند از آنها راضی شد.

اصحاب، فرزندان و خانواده و سرزمین خود را از دست دادند و تلخی جدایی و غربت و رنج را چشیدند؛ اما رضامندی خدا را به دست آوردند.

آیا پاداش این مجاهدان و مدافعان دین و آیین، گوسفندان و شتران و گاوهایی است که از دشمن به غنیمت گرفتند؟ آیا مزد این مجاهدان و مبارزانی که از دین و رسالت دفاع کرده‌اند،

متاع دنیا و کالاهای مادی است؟ آیا مقداری پول یا باغ‌های زیبا و یا خانه‌های مجلل می‌تواند دل این بندگان برگزیده و سرآمد را خنک کند؟ خیر؛ بلکه تنها چیزی که آنان را راضی می‌کند، رضامندی خداست. عفو الهی، آنها را شادمان می‌گرداند؛ چیزی که دل‌هایشان را شادمان می‌نماید، این فرموده الهی است که: ﴿وَجَزَّوْنَهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿۱۲﴾ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْبَابِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿۱۳﴾ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا ﴿۱۴﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِبَانِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿۱۵﴾ قَوَارِيرًا مِّنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿۱۶﴾﴾ [الإنسان: ۱۲-۱۶] «و در برابر صبری که نموده‌اند، خداوند، بهشت و جامه ابریشمین را پاداش‌شان می‌کند؛ در بهشت بر تخت‌های زیبا و مجلل تکیه می‌کنند و نه (گرمای) آفتابی و نه سوز سرمایی در آنجا می‌یابند. سایه‌های درختان بهشتی، بر آنان فرو می‌افتد و میوه‌های آنجا در دسترس است. جام‌های سیمین شراب و قدهای بلورین می، میانشان به گردش در می‌آید؛ قدهایی که از نقره‌اند (و خدمتکاران بهشتی)، آنها را درست به اندازه لازم پیموده‌اند».

## رضایت و خشنودی حتی بر روی اخگر آتش...!

مردی از بنی عبس، شترش را گم کرده بود؛ برای پیدا کردن آن بیرون رفت و سه روز همچنان به دنبال شترش می‌گشت. او، مردی ثروتمند بود و خداوند، به او مال و شتر و گوسفند و فرزندان دختر و پسر عطا کرده بود. خانواده او در کنار رودی در دیار بنی عبس در کمال آسایش و راحتی زندگی می‌کردند و اصلاً گمان نمی‌بردند که حوادث روزگار، به سراغشان خواهد آمد و بلاها، آنها را ریشه کن خواهد کرد.

يا راقدا الليل مسرورا بأوله      إن الحوادث قد يطرقن أسحارا

«ای کسی که در اول شب با شادمانی خوابیده‌ای! چه بسا حوادث، سحرگاهان، شبیخون بزنند».

خلاصه اینکه همه خانواده، خوابیده بودند و اموالشان نیز با آنها بود. پدرشان آنجا نبود و به دنبال شتر گمشده رفته بود. در این هنگام خداوند، سیل خروشان بر آنها فرستاد که صخره سنگ‌های بزرگ را همانند خاک با خود می‌برد. آخر شب، سیل، وارد خانه آنان شد و همه آنها را نابود کرد و خانه‌هایشان را ویران نمود؛ تمام گوسفندان و شتران و اموال و همه خانواده را با خود

برد و همه مردند؛ گویا که اصلاً وجود نداشته‌اند و داستانی شدند که مردم برای همدیگر تعریف می‌کردند. سه روز بعد پدر به آنجا برگشت؛ هیچ کسی را ندید؛ هیچ صدایی نشنید؛ محل سکونتش به میدانی صاف تبدیل شده بود؛ یا الله! چه بلائی بزرگی!! نه زن، نه پسر، نه دختر، نه گوسفند، نه گاو، نه شتر و نه درهم و دینار و نه لباسی باقی مانده بود؛ هیچ چیز نمانده بود، چه مصیبت وحشتناکی!!

افزون بر این بلائی بزرگ، زمانی که شترش فرار می‌کرد و او می‌کوشید دم شتر را بگیرد، شتر، لگدی به چهره‌اش زد و بر اثر آن هر دو چشم او کور شدند. آن مرد از آنجا بلند شد و در بیابان فریاد می‌زد تا کسی دست او را بگیرد و به جایی ببرد. مدتی بعد بادیه نشینی صدای او را شنید؛ نزد او آمد و او را پیش ولید بن عبدالملک خلیفه دمشق برد و خلیفه را از ماجرا باخبر کرد. خلیفه گفت: الآن در چه حالی؟ گفت: از خدا راضی هستم.

این، سخن بزرگی است که بنده مسلمان خدا، آن را بر زبان آورد؛ مسلمانی که توحید، در قلبش جا گرفته بود، آن را به زبان آورد. این، درس عبرتی است برای آنان که پند می‌گیرند. در این ماجرا رضایت از خدا، نمایان است. کسی که راضی نمی‌شود و به آنچه مقدر شده، تن نمی‌دهد، اگر می‌تواند در زمین تونلی حفر کند یا نردبانی به آسمان بزند و بالا برود. ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ وَمَا يَعِظُ ۗ﴾ [الحج: ۱۵] «ریسمانی، به سقف خانه بیاویزد و سپس (خویشتن را حلق آویز کند و راه نفس را) قطع نماید و (تا سرحد مرگ پیش رود و بدین هنگام بنگرد و) ببیند که آیا این کار، خشم او را فرو می‌نشانند»؟

### نکته

وإذا هممت ففاج نفسك بالمنى وعدا فخيرات الجنان عادات  
«هرگاه نگران شدى، خود را با آرزوهایی که به خود وعده می‌دهی، نجات بده؛ بهترین بهشت، آرزوست».

واجعل رجاءك دون يأسك جنه حتى تزول همك الأوقات  
«و امیدت را سپری در برابر ناامیدیت قرار بده تا اوقات، مطابق میل، بگذرند».

واستر عن الجلساء بشك إنما جلساؤك الحساد والشهات  
«پریشانی خود را از همنشینانت پنهان بدار؛ چون آنها، حسودند و به پریشانی تو شادمان می‌شوند».

ودع التوقع للحوادث إنه للحي من قبل الممات  
«چشم به راه و منتظر اتفاقات مباش؛ چون این کار، انسان زنده را قبل از مرگ می‌کشد».  
فألم ليس له ثبات مثل ما في أهله ما للسرور ثبات  
«ناراحتی، دوام ندارد؛ همان طوری که سرور و شادی دوام ندارد».  
لولا مغالطة النفوس عقولها لم تصف للمتيقظين حياة  
«اگر افراد، عقل‌هایشان را فریب نمی‌دادند، هیچگاه زندگی برای انسان‌های بیدار باصفا نبود».

## قاطعیت در تصمیم‌گیری

﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «وقتی اراده کردی، بر خدا توکل کن».  
﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «خداوند، توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

بسیاری از افراد هنگام تصمیم‌گیری، نگران و مضطرب می‌شوند و تردید و دودلی، آنها را فرا می‌گیرد و درد سر و ناراحتی‌شان ادامه می‌یابد.

انسان باید در کارهایش مشورت کند و استخاره نماید و پس از تدبیر و اندیشه، به فکر و راهی اقدام کند که به گمان غالبش بهتر است؛ بدون اینکه قدم به عقب بگذارد. بنده باید پس از مشورت و استخاره، همت کند، توکل نماید و با قاطعیت تصمیم بگیرد تا زندگی آکنده از دودلی و اضطراب را پایان دهد.

پیامبر ﷺ در روز احد و در حالی که بالای منبر بود، با مردم مشورت نمود. نظر مردم، این بود که برای جنگ به بیرون مدینه بروند. لذا ایشان لباس رزم به تن کرد و شمشیرش را به دست گرفت؛ گفتند: ای پیامبر خدا! شاید شما را مجبور کردیم؟ لذا در مدینه بمانید، بهتر است. فرمود: «برای هیچ پیامبری شایسته نیست که وقتی لباس رزم به تن کرد، آن را بیرون بیاورد تا



اینکه خدا، بین او و دشمنش قضاوت نماید». بدین سان پیامبر ﷺ تصمیم قاطع گرفت که در بیرون مدینه بجنگد.

کار، به دودلی و تردید نیاز ندارد؛ بلکه به تصمیم قاطعانه و جدیت و اقدام نیاز دارد. شجاعت و قهرمانی و فرماندهی، در این است که انسان در تصمیم گیری، قاطعیت داشته باشد. پیامبر ﷺ با اصحابش در جنگ بدر رایزنی کرد؛ ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «و در کار با آنها مشورت کن».

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۳۸] «و کارشان با مشورت همدیگر انجام می شود». اصحاب نظر دادند و پیامبر ﷺ تصمیم جدی گرفت و اقدام کرد و به چیزی توجه نکرد. دودلی و تردید، فکر را فاسد، همت را ضعیف، اراده را سست، تلاش را نامرتب و حرکت را کند می کند. تردید و دودلی، بیماری و مرضی است که علاج آن، فقط جدیت و پایداری و ثبات است. مردمانی را می شناسم که در تصمیم های کوچک و کارهای ناچیز، سالهاست که عقب و جلو می کنند؛ چون آنها در مورد خود و کسانی که اطراف آنها هستند، تردید دارند و اضطراب، روحیه آنها را فرا گرفته است. آنها، به سستی و کندی اجازه داده اند تا به روحیه آنان سرایت کند و گذاشته اند تا پریشان خاطری به دیدار اذهان و افکارش بیاید.

انسان باید پس از بررسی واقعه و تدبیر در قضیه و مشورت با اهل نظر و استخاره از ورودگار آسمانها و زمین، اقدام کند و عقب نرود و آنچه را که به ذهنش می رسد، بی درنگ انجام دهد. ابوبکر ﷺ پیش از جنگیدن با مرتدین، از مردم نظر خواست؛ همه، به نجنبیدن رأی دادند. اما دل و سینه ابوبکر صدیق ﷺ به جنگ با مرتدها گواهی داد؛ چرا که این رویه، باعث قدرت گرفتن اسلام و ریشه کن شدن فتنه و نابودی گروههایی بود که علیه قداست دین شوریده بودند. او، در پرتو نور الهی بر این نظر بود که جنگیدن بهتر است؛ از اینرو قاطعانه تصمیم گرفت و سوگند یاد کرد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم، دردست اوست، با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد، می جنگم؛ سوگند به خدا اگر از دادن زانوبند شتری که در زمان پیامبر ﷺ (به عنوان زکات) می داده اند، خودداری کنند، برای گرفتن آن می جنگم.

عمر ﷺ گفت: وقتی دانستم که خداوند به ابوبکر ﷺ در این باره شرح صدر داده، دریافتم که آنچه او، می گوید، حق است. خلاصه اینکه ابوبکر ﷺ با دیدگاهی خجسته که در آن هیچ اشتباه و انحرافی نبود، پیش رفت و پیروز شد.

تا کی دلواپس و نگران می‌مانیم؟ و تا کی درجا می‌زنیم؟ تا کی در تصمیم‌گیری متردد و دودل خواهیم بود؟

إذا كنت ذا رأى فكن ذا عزيمة فإن فساد الرأى أن تترددا  
«هرگاه فکر و نظری داشتی، قاطعیت داشته باش؛ چون تردید و دودلی، رأی و فکر را فاسد می‌کند».

یکی از عادت‌های منافقین و سرشت آنها، این بود که با تکرار زیاد گفته‌ها و بازیابی در نظر، برنامه و نقشه را با شکست مواجه می‌کردند: ﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ﴾ [التوبة: ۴۷] «اگر منافقان، همراه شما (برای جهاد) بیرون می‌آمدند، چیزی جز شر و فساد، بر شما نمی‌افزودند و به سرعت در میان شما حرکت می‌کردند و در حالی که میان شما فتنه و آشوب می‌انداختند».

﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [آل عمران: ۱۶۸] «آنان، کسانی هستند که نشستند و (از جنگ کناره‌گیری کردند و نسبت) به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند، کشته نمی‌شدند؛ بگو: پس مرگ را از خود دور بدارید اگر راست می‌گویید».

منافقان، همیشه واژه‌هایی همچون «اگر» به زبان می‌آوردند و «ای کاش» را دوست دارند و عاشق «شاید و بلکه» هستند؛ پس زندگی آنها، بر تردید و دودلی و امروز و فردا کردن، استوار است. ﴿مُذَبَذَبَيْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَوَاهُ وَلَا إِلَى هَوَاهُ﴾ [النساء: ۱۴۳] «در این میان سرگشته و مترددند، نه با اینان و نه با آنان هستند».

منافقان، گاهی با ما هستند و گاهی با کافران؛ یک بار اینجا و باری دیگر آنجا؛ چنانچه در حدیث آمده است: «مانند گوسفندی که در میان دو گله، گشت می‌زند».

آنها هنگام بروز بحران‌ها می‌گویند: ﴿لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۶۷] «اگر جنگی سراغ می‌داشتیم، از شما پیروی می‌کردیم».

آنها بر خدا و بر خودشان دروغ می‌بندند؛ بلکه آنان، در شرایط بحرانی، صحنه را ترک می‌کنند و پس از آرام یافتن اوضاع می‌آیند. یکی را می‌بینی که می‌گوید: «به من اجازه بده تا بمانم و مرا دچار فتنه مکن»؛ به راستی که چنین کسی، تصمیمی جز شکست و بازماندن ندارد. منافقان، هنگام جنگ احزاب گفتند: «خانه‌های ما بدون حفاظ و ناستوار است؛ در حالی که

چنین نبود؛ بلکه آنها می‌خواستند از وظیفه، شانه خالی کنند و از حق روشن، ظفره بروند و بگریزند».

## استوار و پابرجا باش

مؤمن، دارای ثبات و قاطعیت است. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾ [الحجرات: ۱۵] «مؤمنان، کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند و سپس شک نکردند».

اما منافقان، در شک و تردید بسر می‌برند و در تصمیم خود مضطرب و دلواپسند و به عقب می‌گریزند و پیمان‌های خود را می‌شکنند. وقتی نشانه‌های درستی یک کار درخشیدند و گمان غالب، این بود که کار، درست است و فایده دارد، انسان باید بدون اینکه این طرف و آن طرف کند، به جلو گام بردارد و با جدیت پیش برود.

اطرح لیتا وسوفا ولعل و امض كالسيف على كف البطل

«واژه‌هایی همچون «ای کاش»، «بعدا» و «شاید» را دور بینداز و مانند شمشیر بر پنجه باطل فرود بیا».

مردی، در طلاق دادن زنش که او را بسیار رنج داده بود، تردید داشت. موضوع دودلی و تردیدش را با حکیمی در میان گذاشت؛ حکیم گفت: چند سال با این زن گذرانده‌ای؟ گفت چهار سال. حکیم گفت: چهار سال است که تو زهر می‌نوشی؟!

درست است که باید صبر و تحمل کرد، اما تا کی؟ انسان هوشیار و زیرک می‌داند که این کار، درست می‌شود یا نه؟ همچنین می‌داند که آیا کاری، تداوم می‌یابد و تمام می‌شود یا متوقف و ناتمام می‌گردد. خلاصه اینکه باید قاطعانه تصمیم گرفت. شاعر می‌گوید:

وعلاج ما لا تشتهي ————— ه النفس تعجيل الفراق

«علاج آنچه برای نفس خوشایند نیست، این است که هر چه زودتر از آن جدا شوی».

بررسی احوال و زندگی مردم، نشان می‌دهد که آنان، در بسیاری از موارد به دودلی و تردید دچار می‌شوند؛ اما تردید و دودلی آنها، در چهار مورد است:

اول: در درس خواندن و انتخاب رشته و تخصص؛ فرد نمی‌داند که کدام رشته را انتخاب کند و مدتی را سرگردان می‌گذرانند. دانشجویانی را می‌شناسم که به سبب دودلی و تردید در انتخاب رشته، سال‌ها از عمرشان را به هدر داده‌اند. بعضی قبل از زمان ثبت نام متردد هستند و همچنان در شک و دودلی بسر می‌برند تا اینکه زمان ثبت نام تمام می‌شود. بعضی هم یک سال یا دو سال در یک رشته تحصیل می‌کنند و سپس تغییر رشته می‌دهند؛ از حقوق و معارف اسلامی به اقتصاد تغییر رشته می‌دهند و سپس این رشته را نیز رها می‌کنند و رشته پزشکی را انتخاب می‌نمایند و اینگونه عمرشان، بیهوده و بی‌هدف تلف می‌شود. در صورتی که بررسی، مشورت و استخاره قبل از انتخاب رشته از هدر رفتن وقت و ضایع شدن عمر، جلوگیری می‌کند و باعث می‌شود تا انسان با انتخاب رشته مناسب، به خواسته‌اش برسد.

دوم: در انتخاب کار و شغل مناسب؛ بعضی‌ها، نمی‌دانند که چه کاری برای آنها مناسب است. یک شغل را انتخاب می‌کنند، سپس آن را ترک نموده، به شرکتی دیگر می‌روند؛ شرکت را رها می‌کنند و به یک کار تجاری می‌پردازند و بالاخره همه چیز را از دست می‌دهند و فقیر و تنگدست باقی می‌مانند و بیکار و خانه نشین می‌شوند. به این‌ها می‌گوییم: هرکس که دری از روزی برایش گشوده شد، همان را محکم بگیرد؛ چون روزی‌اش از همان جا می‌آید و هرکس، یک در را محکم بگیرد، ورود از آن در برایش آسان می‌شود و گشودن آن را یاد می‌گیرد.

سوم: تردید در انتخاب همسر و ازدواج. بیشتر جوانان، در انتخاب همسر دچار دودلی و اضطراب می‌شوند. گاهی در انتخاب همسر، رأی دیگران دخیل است؛ پدر برای پسرش زنی غیر از آنکه خود پسر یا مادرش انتخاب کرده، مناسب می‌بیند. پس گاهی پسر به دلخواه پدرش زن می‌گیرد و بدین ترتیب همسری گیرش می‌آید که او را دوست ندارد یا برایش ایده آل نیست. توصیه من به جوانان، این است که در قضیه ازدواج و انتخاب همسر، وقتی دختری را از نظر دیانت و زیبایی پسندیده و با او توافق داشتند، اقدام کنند؛ چون ازدواج، سرنوشت انسان را رقم می‌زند؛ پس نباید به صورت تخمینی و سنجیده اقدام کرد.

چهارم: در مسئله طلاق نیز دودلی، افراد را فرا می‌گیرد؛ روزی دلش می‌خواهد که از هم جدا شوند و روزی می‌خواهد که زندگی کنند و روزی می‌خواهد که زندگی با همسرش را به پایان برساند و خسته می‌شود و افسرده می‌گردد و کارش، نابسامان می‌گردد. انسان باید با تصمیم قاطع خود به این فشارها و تنگناهای روانی پایان دهد. زندگی، فقط یک مرتبه است و

امروز هرگز تکرار نمی‌شود و لحظه‌ای که می‌گذرد، هرگز باز نمی‌گردد؛ پس انسان باید خودش سعادت را جلب کند و قاطعیت در تصمیم‌گیری، این سعادت را فراهم می‌نماید.

بنده مسلمان، هرگاه اراده کاری بکند و پس از استخاره و مشورت، تصمیمی بگیرد و بر خدا توکل نماید، چنین می‌شود که گفته‌اند:

إذا هم ألقى بين هميه عينه وأعرض عن ذكر العواقب جانباً

«هرگاه اراده کند، به عواقب و فرجام کار نمی‌اندیشد و اقدام می‌کند».

اقدامی چون اقدام سیل خروشان و قاطعیتی مانند برش و قاطعیت شمشیر و تصمیمی چون تصمیم روزگار و حرکتی چون حرکت سپیده دم.

### شگفتا از ما...!

جای تعجب است که ما، از مردم می‌خواهیم بردبار باشند و خودمان، خشمگین می‌شویم؛ از آنها می‌خواهیم که سخاوتمند باشند و خودمان بخل می‌ورزیم. از آنها انتظار وفاداری و برادری داریم؛ اما خودمان، این کار را نمی‌کنیم.

ترید مهذباً لا عيب فيه وهل عود يفوح بلا دخان

«تو چیز آراسته و بی‌عیبی را می‌خواهی؛ آیا عودی هست که بدون دود، بوی خوب دهد؟»

شاعری دیگر می‌گوید:

ولست بمستبق أخا لا تلمه علي شعث أي الرجال المهذب

«تو که بر همه کس، خرده می‌گیری، هیچ برادری برای خود نگه نمی‌داری؛ آیا شخص کاملی وجود دارد که هیچ عیبی نداشته باشد؟»

ابن رومی می‌گوید:

ومن عجب الأيام أنك تتبغى المهذب في الدنيا ولست مهذباً

«یکی از عجایب روزگار، این است که تو، خواهان دوست بی‌عیبی هستی و حال آنکه

خودت، بی‌عیب نیستی».

### نکته

ایلیا ابوماضی می گوید:

أيها الشاكي وما بك داء  
كيف تغدو إذا غدوت عليلا  
«ای کسی که می نالی و حال آنکه هیچ بیماری و دردی نداری! چگونه صبح خواهی کرد و چه حالی خواهی داشت وقتی که بیمار باشی»؟

إن شر الجناة في الأرض نفس  
تتوقى قبل الرحيل الرحيل  
«بدترین جنایتکار در زمین، کسی است که قبل از رحلت و مردن، از رفتن و مردن به تنگ آمده و از آن گریزان باشد».

وترى الشوك في الورد وتعمى  
أن ترى فوقها الندى اكليل  
«خارهای گل را می بینی، ولی از دیدن تاج شبنم روی آن کور هستی».

هو عبء على الحياة ثقيل  
من يظن الحياة عبئا ثقيلا  
«آن، باری گران بر زندگیست برای کسی که زندگی را باری گران می پندارد».

والذي نفسه بغير جمال  
لا يرى في الوجود شيئا جميلا  
«کسی که خودش فاقد زیبایی است، در جهان هستی هیچ چیز زیبایی نمی بیند».

فتمتع بالصبح ما دمت فيه  
لا تخف أن يزول حتى يزولا  
«از صبح تا وقتی که در آن هستی، استفاده کن؛ قبل از آنکه از بین برود، نگران از بین رفتن آن مباش».

وإذا ما أظل رأسك هم  
قصر البحث فيه كيلا يطولا  
«وقتی هنوز غمی، بر تو سایه نیفکنده، در جستجوی آن مباش تا طولانی نشود».

أدرکت كنهها طيور الروابي  
فمن العار أن تظل جهولا  
«پرنندگان گشت زن، حقیقت آن را درک کرده اند؛ پس مایه ننگ است که تو بی خبر باشی».

ما تراها والحقل ملك سواها  
تخذت فيه مسرحا ومقيلا  
«باغ و کشتزار، ملک پرنده نیست؛ اما پرنده، آن را محل تفریح و استراحت خود قرار داده است».

## تاوان سخن جذاب

در صورتی سعادت ما، به کمال می‌رسد که وظیفه خودمان را در قبال خدا و سپس بندگان خدا، انجام دهیم.

حرف زدن و زیبا گفتن، آسان است. اما انجام کارهای زیبا و داشتن صفات پسندیده و عمل کردن به آنچه می‌گوییم، سخت است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَسَوَّوْا أُنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۴۴] «آیا مردم را به نیکی امر می‌کنید و خودتان را فراموش می‌کنید و حال آنکه شما کتاب را می‌خوانید؟ آیا خرد نمی‌ورزید؟»

کسی که امر به معروف می‌کند و خودش کار خوب انجام نمی‌دهد و از منکر و کار زشت باز می‌دارد و خودش آن را مرتکب می‌شود، همانطور که در حدیث آمده، روز قیامت به جهنم انداخته می‌شود و در حالی که روده‌هایش بیرون آمده‌اند، در جهنم دور می‌زند، همانند الاغ که پیرامون خرمن کوب دور می‌زند؛ دوزخیان از او علت و راز هلاکتش را می‌پرسند؛ می‌گوید: من شما را به کار خوب فرمان می‌دادم و خودم آن را انجام نمی‌دادم و شما را از کار زشت نهی می‌کردم و خود مرتکب آن می‌شدم.

يا أيها الرجل المعلم غيره هلا لنفسك كان ذا التعليم

«ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی! آیا نباید خودت را تعلیم دهی؟»

واعظ مشهور ابو معاذ رازی، ایستاد و به قدری گریست که مردم را به گریه انداخت و سپس گفت:

وغير تقى يأمر الناس بالتقى طيب يداوي الناس وهو عليل

«کسی که پرهیزگار نیست و مردم را به پرهیزگاری امر می‌کند، همچون پزشکی است که مردم را مداوا می‌کند و خودش بیمار است.»

برخی از سلف هر گاه می‌خواستند مردم را به صدقه دادن امر کنند، اول خودشان صدقه می‌دادند و سپس به آنها می‌گفتند که صدقه بدهید؛ از اینرو مردم می‌پذیرفتند.

در کتابی خواندم که واعظی در قرون برتر، می‌خواست مردم را به آزاد کردن برده تشویق و امر نماید؛ بسیاری از بردگان از او خواسته بودند تا از مردم بخواهد که بردگان را آزاد کنند؛ او تا

مدتی طولانی پول جمع کرد و سپس برده‌ای را آزاد نمود؛ آنگاه مردم را به آزاد کردن بردگان امر نمود و مردم، بردگان زیادی آزاد کردند.

## راحتی در بهشت است

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ [البلد: ۴] «انسان را در رنج و زحمت آفریده‌ایم».

به احمد بن حنبل گفته شد: انسان، کی راحت می‌شود؟ گفت: وقتی قدمت را در بهشت گذاشتی، راحت می‌شوی. قبل از بهشت راحتی و آرامشی نیست؛ در دینا پریشانی‌ها، گرفتاری‌ها، فتنه‌ها، حوادث و بلاها و بیماری و غم و ناامیدی، راحتی را از انسان سلب می‌کنند.

طبعت علی کدر و أنت تریدها صفووا من الأقداء والأكدار

«سرشت دنیا بر ناخوشی سرشته شده است و تو می‌خواهی دنیا از هر گونه ناراحتی و

پریشانی صاف و پاک باشد!»!

یکی از دوستان دوران تحصیلم که اهل نیجریه بود، به من گفت: مادرم، مرا در پاس اخیر شب بیدار می‌کرد. گفتم: مادر جان! می‌خواهم اندکی راحت باشم. مادرم گفت: من تو را بدین خاطر بیدار می‌کنم که راحت شوی. پسر! وقتی وارد بهشت شدی، راحت می‌شوی.

یکی از علمای سلف به نام مسروق در سجده به خواب رفت؛ یارانش به او گفتند: اگر بخوابی و خودت را راحت کنی، بهتر است. او گفت: برای آنکه راحت باشم، این کارها را می‌کنم.

کسانی که با ترک واجب و فریضه، راحتی دنیا را می‌خواهند، در حقیقت آنها با شتاب عذاب را می‌جویند. راحتی در ادای عمل صالح و سود رساندن به دیگران و استفاده از وقت در راستای تقرب خدا و رضامندی اوست.

کافر، می‌خواهد بهره و راحتیش در همین دنیا به او برسد. بنابراین کافران، می‌گویند: ﴿رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ﴾ [ص: ۱۶] «خدایا! بهره ما را قبل از روز قیامت در همین دنیا بده».

یکی از مفسرین می‌گوید: یعنی پیش از قیامت، بهره ما را از مال و نصیب ما را از رزق و روزی، به ما بده.



﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِبُونَ الْعَاجِلَةَ﴾ [الإنسان: ۲۷] «اینها، دنیا را دوست دارند» و به فردا و آینده نمی‌اندیشند؛ بدین خاطر امروز و فردا را از دست می‌دهند و کار و نتیجه و آغاز و پایان و همه، از دستشان می‌رود.

زندگی، اینگونه آفریده شده است؛ پایان آن، فنا و نابودی است و نوشیدنی مکدر و معجونی رنگارنگ می‌باشد که یکنواخت نیست؛ معجونی آمیخته از آسایش و بلا، خوشی و ناخوشی و توانگری و فقر.

شاعری می‌گوید:

نطوف ما نطوف ثم يأوى      ذوو الأموال منا والعديم  
إلى حفر أسافلهن جوف      وأعلاهن صفاح مقمिम

«گردش می‌کنیم و می‌چرخیم و پس از آن، همگان، اعم از فقیر و ثروتمند در یک چاله (قبر) جای می‌گیرند؛ پایین آنها لحد و بالایشان خاک هموار است».

پایان همه، همین است.

﴿ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ [الأنعام: ۶۲] «سپس به سوی پروردگارشان باز گردانده می‌شوند؛ فرمان از آن اوست و او، سریع‌ترین حساب‌برسان است».

### نکته

ایلیا ابوماضی می‌گوید:

كم تشكي وتقول أنك معدم      والأرض ملك والسماء والأنجم  
«چقدر شکایت می‌کنی و می‌گویی که فقیر هستم و حال آنکه زمین و آسمان و ستاره‌ها، از آن تو هستند».

ولك الحقول وزهرها وأريجها      ونسيمها والبلبل المترنم  
«باغ‌ها و گل‌ها و عطر و نسیم آن و بلبل نغمه‌خوان همه از آن تو هستند».

والماء حولك فضة رقراقة      والشمس فوقك عسجد يتضرم

«و آب اطرافت، همچون نقره ای می درخشد و خورشید بالای سرت، طلایی درخشان می باشد».

والنور یبني في السفوح وفي الذرا  
دورا مزخرفة وحيناً يهدم

«و نور در دامنه‌ها و قله‌ها، خانه‌های زیبا و آراسته‌ای بنا می‌کند و گاهی آن خانه‌ها را از بین می‌برد».

هشت لك الدنيا فما لك واجما؟  
وتبسمت فعلام لا تبسم؟

«دنیا به روی تو لبخند می‌زند؛ پس تو چرا افسرده و دل شکسته هستی؟ دنیا لبخند می‌زند؛ پس تو چرا لبخند نمی‌زنی؟»

إن كنت مكتئباً لعز قد مضى  
هیهات يرجعه إليك تندم

«اگر به خاطر چیز باارزشی که گذشته، افسرده هستی، پشیمانی، آن را به تو باز نمی‌گرداند».

أو كنت تشفق من حلول مصيبة  
هیهات يمنع أن يحل تجهم

«یا اگر از بروز بلایی ناراحت هستی، چنین نیست که اخم کردن، مانع آمدن بلا باشد».

أو كنت جاوزت الشباب فلا تقل  
شاخ الزمان فإنه لا يهرم

«اگر دوران جوانی را پشت سر گذاشته‌ای، نگو که زمانه، پیر شده؛ چون زمانه، پیر نمی‌شود».

أنظر فما زالت تطل من الثرى  
صور تكاد لحسنها تتكلم

«نگاه کن همواره از بالا تصویرهایی سر می‌کشند که از بس زیبا هستند، نزدیک است، حرف بزنند».

## با نرمی و آرامش می‌توان به هدف رسید

پیشتر روایت‌هایی در مورد نرمی‌گذشت. هرگاه خواستی نیازهایت بر آورده شوند، نرمی‌را میانجی قرار بده که سفارش آن رد نمی‌شود.

راننده‌ای که می‌خواهد اتومبیلش را از کوچه‌ای تنگ عبور دهد که فقط به اندازه یک خودرو، عرض دارد، باید کاملاً احتیاط کند و اتومبیلش را به آرامی از کوچه تنگ، عبور دهد؛ حال اگر راننده، بخواهد اتومبیل را با سرعت در این کوچه براند، حتماً اتومبیلش، به دو طرف می‌خورد و

خراب می‌شود. ماشین، همان ماشین است و سرعت کم و زیاد، راه را کم و زیاد نمی‌کند؛ فقط روش عبور از کوچه تنگ فرق می‌کند. یکی با احتیاط رد شد و دیگری، بی احتیاطی و شتاب کرد و زیان دید.

نهال کوچکی که می‌کاریم، اگر کم کم و به اندازه آبیاری شود، رشد می‌کند؛ اما اگر تمام این آبها، یک دفعه روی آن ریخته شود، از ریشه بیرون می‌آید؛ مقدار آب، یکی است، اما روش آبیاری فرق می‌کند. هرکس لباس خود را آرام و آهسته در بیاورد، لباس او سالم خواهد ماند. اما کسی که با تمام قدرت لباس خود را از تنش بیرون بکشد، لباسش پاره خواهد شد.

برادران یوسف، لباس یوسف علیه السلام را درآوردند و گفتند که او را گرگ خورده است؛ نشان دروغگویی آنها، این بود که لباس یوسف علیه السلام پاره نشده بود؛ زیرا آنها با دقت و با نرمی لباس او را بیرون کشیده بودند و اگر آنطور که آنها می‌گفتند، او را گرگ خورده بود، لباسش پاره پاره می‌شد.

زندگی ما، به نرمی احتیاج دارد؛ با خودمان به نرمی رفتار کنیم. چنانکه در حدیث آمده است: «خداوند، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست می‌دارد»؛ «با زنان مهربان باشید». در ابتدای پل‌های چوبی‌ای که ترک‌ها ساخته‌اند، نوشته شده است: آهسته عبور کنید؛ چون کسی که آهسته و با نرمی می‌رود، نمی‌افتد و کسی که با شتاب می‌رود، شاید در قعر آب بیفتد. در خاطرات یکی از ادیبان سوریه که در شهر (السلمیه) سکونت داشت، آمده است که او، می‌خواست با موتورسیکلت از روی یکی از پل‌های چوبی‌ای که ترک‌ها ساخته‌اند، عبور کند؛ آنها پل را طوری ساخته‌اند که می‌توان با موتورسیکلت، آهسته و با احتیاط عبور کرد. این مرد می‌گوید: من با سرعت و شتاب روی پل حرکت کردم؛ وقتی بالای پل رسیدم به این سو و آن سو نگاه نمودم؛ بی‌آنکه با خودم و موتورم به نرمی و متانت رفتار کرده باشم؛ ناگهان نگاهم به خطا رفت و با موتورسیکلت داخل آب افتادم.

در ورودی باغ‌های گل در بعضی از شهرهای اروپایی تابلوهایی نصب شده که روی آنها نوشته‌اند: با احتیاط و آرام؛ مواظب باش. چون کسی که با سرعت داخل می‌شود؛ آن گیاه زیبا را نمی‌بیند و سلامت آن گل زیبا را به خطر می‌اندازد و ممکن است آن را تلف و نابود کند؛ زیرا او احتیاط نکرده و به نرمی رفتار ننموده است.

یک معادله تربیتی هست که می‌گوید: گنجشک، مانند زنبور عسل دقت و احتیاط نمی‌کند. در حدیث آمده است: «مؤمن، مانند زنبور عسل است، زیبا می‌خورد و زیبا پس می‌دهد، و

هرگاه روی شاخه‌ای بنشیند، آن را نمی‌شکند». وقتی زنبور عسل روی گل می‌نشیند، گل هرگز احساس نمی‌کند؛ زنبور عسل، به آرامی شهد گل را می‌مکد و به آنچه می‌خواهد، دست می‌یابد. گنجشک با وجود بدن ضعیفش، با نشستن روی خوشه‌ها مردم را خبر می‌کند؛ گنجشک، هنگام نشستن طوری شتاب می‌کند که گاهی به زمین می‌خورد و آسیب می‌بیند.

همواره داستان نقاش هندی را به خاطر می‌آوردم؛ او، نقاشی زیبایی کشید؛ او، خوشه گندمی را نقاشی کرد که گنجشکی روی آن نشسته بود؛ این خوشه پر از دانه و دارای ساقه بلند و زیبایی بود. پادشاه، این نقاشی را بر دیوار کاخ خود نصب کرد و مردم این تابلو را به او تبریک می‌گفتند و از کار زیبای نقاش تعریف می‌کردند؛ در میان ازدحام جمعیت، مردی فقیر وارد شد و به تابلوی نقاشی اعتراض کرد و گفت که اشتباه است. مردم به رویش فریاد زدند؛ چون او با اجماع مخالفت کرده بود؛ پادشاه، با نرمی، مرد فقیر را نزد خود خواند و گفت: تو چه می‌گویی؟ گفت: نقاشی این تابلو اشتباه است. پادشاه گفت: چرا؟! گفت: نقاش، گنجشک را روی خوشه گندم نقاشی کرده و خوشه را همچنان راست و قدکشیده گذاشته است و این، اشتباه می‌باشد؛ چون وقتی گنجشک، روی خوشه گندم بنشیند، خوشه را کج می‌کند؛ زیرا گنجشک، تند و باشتاب، روی خوشه می‌نشیند.

پادشاه گفت: راست می‌گویی و آنگاه تابلو را پایین آورد و جایزه نقاش را از او پس گرفت.

پزشکان، توصیه می‌کنند که دارو، با احتیاط و سر وقت مصرف شود. یکی ناخنش را با دست خود می‌کند و دیگری را می‌بینی که دندانش را خودش می‌شکند، و یکی لقمه را نمی‌جود و آن را فرو می‌برد؛ چون لقمه بزرگی برداشته و نمی‌تواند آن را بجود؛ از اینرو بناچار آن را فرو می‌بلعد.

آب، آهسته از زمین بیرون می‌آید و می‌جوشد؛ باد، تند می‌وزد و خرابی به بار می‌آورد. در مورد یکی از سلف خواندم که گفته است: از نشانه‌های فقاقت و اندیشمندی مرد، این است که با نرمی وارد خانه‌اش بشود و با نرمی بیرون برود و با نرمی و آهسته کفش و لباس بپوشد و سوار چارپایش شود.

شتاب و بی‌احتیاطی در کارها، زیان آور است و نفع و سود را از بین می‌برد. چون خیر و خوبی، بر پایه نرمی و متانت استوار است. در حدیث آمده است: «نرمی و متانت در هر چیزی باشد، آن را زیبا می‌کند، و نرمی و متانت از هر چیزی گرفته شود، آن را زشت و نامناسب می‌نماید».

نرمی در تعامل و رفتار باعث می‌شود تا دل‌ها و ارواح تسلیم آن شوند و مردم در برابر آن فروتن گردند. انسان‌های نرم‌خوی و متین، کلید هر خیر هستند و انسان‌های نافرمان، تسلیم آنها می‌شوند و دل‌های کینه توز بدانها معطوف می‌گردند: ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «پس به سبب رحمت خداوند برای آنها نرم شدی و اگر درشت خو و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

ترفق أيها القمر المنير      ولا تك كالرياح لها زئير  
 «نرمی کن ای ماه تابان و مانند طوفان مباش که غرش دارد».

فإنك بالسناء ملأت وجهي      ووجهك في دياجينا نصير  
 «چهره‌ام را آکنده از نور کردی و سیمایت، در تاریکی‌های ما، زیباست».

وتلك الريح هاجت في عتو      فزلزلت المنازل والقصور  
 «و این باد، با سرکشی، وزیدن گرفت و خانه‌ها و قصرها را به لرزه انداخت».

### نکته

طه حسین از خودش می‌گوید، ولی چنانکه گویا از کسی دیگر حرف می‌زند: «او، خودش را یکی از انسان‌ها می‌دانست که همچون دیگر مردم به دنیا آمده و همانند آنها زندگی بسر می‌کند؛ وقت و فعالیت خود را در آنچه آنها وقت و فعالیت خود را صرف می‌کنند، می‌گذراند، اما با هیچکس انس نمی‌گیرد و هیچ چیزی، به او آرامش نمی‌دهد؛ بین او و مردم و چیزها مانعی قرار گرفته است که ظاهر آن، رضامندی و امنیت است و درون آن، ناخشنودی و اضطراب و آشفتگی روانی می‌باشد؛ در صحرای وحشتناک و بی‌پایانی قرار دارد که هیچ نشانه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد و راهی در آن مشخص نمی‌شود که او آن راه را در پیش بگیرد و مقصدی نیست که بتوان به آن رسید».

یکی از علما می‌گوید: «لحظاتی از شادمانی بر دل می‌گذرد که می‌گوییم: اگر بهشتیان چنین زندگی و حیاتی دارند، به راستی که در زندگی زیبایی هستند».

ابراهیم ابن ادهم گفت: «ما در زندگی و حیاتی هستیم که اگر پادشاهان از آن باخبر شوند، برای دستیابی به آن، با شمشیر با ما خواهند جنگید».

## اضطراب، برایت سودی ندارد

منظورم از بیان این سخن، این است که به نتیجه ای برسم و آن اینکه، انسان نباید نگران و مضطرب باشد؛ بلکه باید تسلیم تقدیر و قضای الهی گردد و از انتخابی که پروردگارش برای او نموده، راضی باشد و بر گذشته پشیمان نشود. در دوران تحصیلات ابتدایی خیلی دلم می‌خواست در میان دوستانم رتبه اول را کسب کنم؛ بنابراین در خواندن درس‌ها خودم را بسیار خسته می‌کردم. اما وقتی برگه امتحان را به دست می‌گرفتم، از نتیجه آن مضطرب و نگران و هراسان می‌شدم، وقتی به خانه می‌آمدم دوباره پرسش‌ها را پاسخ می‌دادم و به خودم نمره می‌دادم. پاسخ‌های خود را تصحیح می‌نمودم و از بس که اضطراب داشتم، ناخن‌هایم را می‌جویدم، سپس نتیجه اعلام می‌شد؛ گاهی به دلخواهم بود و خوشحالم می‌کرد و گاهی از نتیجه ناراحت می‌شدم، اما هیچگاه به یادم نمی‌آید که اضطراب و نگرانی، نمره‌هایم را بیشتر کند یا باعث شود که پاسخ سئوالات را درست بنویسم و یا رتبه‌ام را بالا ببرد.

فعشت ولا أبالي بالرزایا      لأنی ما انتفعت بأن أبالي

«پس چنان زندگی می‌کنم که به مصیبت‌ها بی‌توجه هستم؛ چون اگر توجه کنم، فایده‌ای

ندارد».

## درآمد کافی، سبب راحتی است

خانواده‌ام را در جنوب رها کردم و برای ادامه تحصیل در دبیرستان، به ریاض رفتم؛ به سبب فقر و مشکلات تحصیل و رنج رفت و آمد و کارهای خانه، با عموهایم زندگی می‌کردم. هر صبح حدود بیست دقیقه یا نیم ساعت پیاده می‌رفتم و ظهر، دوباره همین مسافت را در همین مدت یا بیشتر از آن طی می‌کردم.

صبح و ظهر با کسانی که با آنها بودم، در آشپزی کمک می‌کردم، خانه‌ها را جارو می‌زدم و می‌شستم و آشپزخانه و وسایل را مرتب می‌نمودم، درس‌هایم را مرور می‌کردم و در فعالیت‌های دبیرستان شرکت می‌جستم و نمره‌های خوبی می‌گرفتم. فقط یک دست لباس داشتم که آن را می‌شستم و اتو می‌کشیدم و در خانه، در مدرسه و در جلسات و همه جا فقط با همین لباس می‌رفتم؛ چون درآمدم، اندک بود و باید از همین درآمد، کرایه خانه، غذا و مخارج زندگی را می‌پرداختم.

اندکی گوشت می‌خریدم و خیلی کم میوه می‌خوردم و پیوسته مشغول خواندن و حفظ کردن و مطالعه بودم؛ در ماه فقط یک بار فرصت تفریح رفتن می‌یافتم، هفده واحد درسی داشتم؛ درس انگلیسی و هندسه و جبر و دیگر علوم، به مواد درسی دینی و عربی ما اضافه شده بود. از سال اول دبیرستان، کتاب‌های ادبی را از دبیرستان امانت می‌گرفتم و به مطالعه کتابی می‌پرداختم و از بس که حواسم به کتاب معطوف می‌شد، گویا نمی‌دانستم افرادی کنار من نشسته‌اند.

سخن، اینجاست که من با وجود این فقر و مشقت و درآمد کم، احساس خوشبختی و راحتی می‌نمودم و آسوده خاطر و راضی بودم. سپس زندگی ادامه یافت و من بحمد الله به مسکن خوب و غذای فراوان و انواع لباس و زندگی راحت دست یافتم، اما حالت روانی گذشته را نداشتم؛ کارها و پریشانی‌ها زیاد شدند و این، دلیلی است بر اینکه فراوانی امکانات، سعادت و آرامش نمی‌آورد؛ بنابراین گمان مبر که علت ناراحتی و اندوه تو، فقر و تنگدستی یا نبود اسباب رفاه و آسایش زندگی است؛ این، درست نیست. بیشتر کسانی که درآمد کافی دارند، از بیشتر ثروتمندان خوشبخت‌ترند.

## بدترین احتمال را در نظر بگیر

در دبیرستان «ابها»، سال اول با تمام توان می‌کوشیدم تا رتبه بالایی کسب کنم و برای به دست آوردن رتبه اول رقابت می‌کردم؛ اما خودم را برای رتبه دوم راضی کرده بودم و مجموع نمره‌هایم در حد ممتاز بود، ولی بعد از این همه تلاش و بی‌خوابی چه انتظاری داری؟ نتایج اعلام شد و من در درس انگلیسی تجدید شدم؛ انگلیسی برایم سخت بود و نمی‌توانستم آن را حفظ کنم و خوب نمی‌فهمیدم؛ ابر سیاه غم و اندوه، مرا فرا گرفت و چند شب خواب از چشمانم پرید و از شماتت بعضی از دوستانم رنج می‌بردم؛ چون اصلاً چنین انتظاری نداشتم. بلکه خودم را شاگرد اول حساب می‌کردم؛ احساساتم جریحه‌دار شد و به تنگ آمدم و از بس که بیش از حد ناراحت بودم، یکی از اساتید با من صحبت کرد و مرا دلجویی داد و تشویق نمود. من، این شعر را خواندم:

فلا یغر بطیب العیش إنسان

لکل شیء إذا ماتم نقصان

«هرگاه چیزی کامل شود، نقصی دارد؛ پس هیچ انسانی، فریب خوبی و زیبایی زندگی را نخورد».

از آن پس، هرگاه آن ناراحتی و این شعر را به یاد می آورم، تعجب می کنم و به خود می خندم. این ناراحتی، هیچ فایده ای به من نرساند و این اضطراب، هیچ تغییری در نتیجه نیاورد؛ بلکه اگر همچنان به آن ادامه می دادم، در امتحان نوبت دوم قبول نمی شدم. به تو می گویم: گمان مبر که وقتی شکست خوردی، غم و ناراحتی و پریشانی، تو را فوراً به موفقیت می رساند یا نتیجه را به نفع تو تغییر می دهد. نه هرگز! بلکه با غم و اندوه، پایه های شکست و مردودی را محکم می کنی.

می خواستم فوق لیسانس را در رشته علوم حدیث بگیرم و مانند همه قصد داشتم با رتبه ممتاز این مرحله علمی را پشت سر بگذارم؛ گمان می بردم پاسخ ها را خوب داده ام، اما رتبه ممتاز نیاوردم؛ بلکه رتبه ام بسیار خوب در آمد. بیش از اندازه ناراحت شدم. دوستم به من گفت: فرض کن اصلاً فوق لیسانس نگرفته ای و به دلیلی، تز آن را نوشته ای؟! گذشته از این رتبه ممتاز و بسیار خوب چه فرقی می کنند؟! در صورتی که نتیجه هردو، گرفتن مدرک فوق لیسانس است. او درست گفت و من آسوده گشتم. هرگاه انتظار یک امر ناگوار را داری، خودت را وادار کن تا بدترین احتمال را بپذیری، سپس تا جایی که می توانی خود را نجات بده. اما اضطراب و خود را باختن، چیزی جز تنگدلی و نگرانی به بار نخواهد آورد. پس از فوق لیسانس تصمیم گرفتم که هرچه زودتر مدرک دکترای خود را بگیرم؛ لذا دانشنامه آن را خوب و علمی و مرتب ارائه کردم، قرار شد که خیلی زود رساله ام مورد بررسی قرار بگیرد، سپس وقت زیادی برای بررسی آن در نظر گرفته شد؛ از اینرو من آماده شدم و مانند گذشته از نتیجه ناراحت نگشتم. ما، باید بدترین احتمال را در نظر بگیریم و با آن زندگی کنیم؛ سپس به زندگی خود ادامه دهیم، طوری که گویا هیچ چیزی رخ نداده است.

هرکس از بین رفتن تمام تجارت و ثروتش را در نظر داشته باشد، از ضرر جزئی راضی خواهد بود و هر کس، کشته شدن را در نظر داشته باشد، اگر فقط زندانش کند، خدا را سپاس می گوید و درد و مصیبت برای او آسان خواهد بود.

**دنیای خوب، یعنی بر خورداری از**

**خوراک کافی و صحت و تندرستی**



در سال ۱۴۰۰ هـ ق در یک اردوی دعوتی در مرز یمن بودیم؛ این اردو را شیخ عبدالعزیز بن باز رحمته الله ترتیب داده بود. من به همراه استاد تفسیرمان در دانشکده اصول دین، به ابها رفتم. وقتی می‌خواستیم به اردوگاه باز گردیم، راه ابها به تهامه را که راهی کوهستانی و ناهموار است، در پیش گرفتیم. بیشتر جاده بر اثر سیل‌های ویرانگر آنجا خراب شده بود؛ این استاد با وجود آن همه دانشی که در موضوع تفسیر قرآن داشت، اما در رانندگی کاملاً ضعیف بود؛ از او خواستم که بگذارد من رانندگی کنم. نپذیرفت؛ نمی‌دانم که دلش به حال من می‌سوخت یا به حال ماشینش؟!

ای کاش با رانندگی بدش، آهسته می‌راند؛ او چنان می‌رفت که گویا دارد مسابقه می‌دهد و از بس با سرعت می‌راند، بالا و پایین می‌پریدیم. او، ترمزهای ناگهانی می‌گرفت و صدای گوش خراش چرخ‌های اتومبیل را می‌شنیدیم. در حقیقت آن شب را بین مرگ و زندگی گذراندم. یک بار با دنیا خداحافظی می‌کردم و دوباره زنده می‌شدم؛ داندان‌هایم را روی هم می‌فشردم و پاها و دست‌هایم را فشار می‌دادم و سپس خوردم را رها می‌کردم؛ استاد را نصیحت می‌نمودم و با او حرف می‌زدم، اما گویا داشتم او را تشویق می‌کردم که تندتر براند تا اینکه به دره وسیعی رسیدیم؛ باران می‌بارید و ناگهان سیل خروشان، ما را غافلگیر کرد. ما به آن توجهی نکردیم و گفتیم چیزی نیست؛ وقتی وسط رودخانه رسیدیم، چرخ‌های ماشین فرو رفت و آب در حال بالا آمدن بود تا اینکه وارد ماشین شد. ما پایین آمدیم و دویدیم و ماشین خود را همانجا رها کردیم و با سختی از رودخانه بیرون رفتیم و از نیمه شب تا صبح در کنار رودخانه بدون آب و غذا و پتو و زیرانداز نشستیم؛ چون ما منتظر مرگ بودیم و همین که سالم مانده بودیم، غنیمت بود و وضعیت خود را از فکر غرق شدن در آن سیل خروشان، بهتر می‌دانستیم. با اینکه خسته و بی‌خواب بودیم خدا را به خاطر سلامتی خود ستایش کردیم. صبح فردا، افرادی آمدند و ما را نجات دادند و ما سالم برگشتیم. به یاد کشتی جنگی آمریکایی افتادم که در جنگ جهانی دوم مورد اصابت موشکی قرار گرفت و در دریای ژاپن فرورفت و سیزده روز زیر آب باقی ماند.

دریانورد این کشتی، فقط آب سرد و نان خشک با خود داشت؛ وقتی او را سالم بیرون آوردند، از او پرسیدند: بزرگترین تجربه‌ای که به دست آورده‌ای، چیست؟ گفت: در این روزهای ترسناک آموختیم که هر کس، تندرست باشد و آب و نان داشته باشد، به راستی که تمام دنیا را دارد.

من به تو می‌گویم: این دنیا چیست؟ آیا دنیا جز تندرستی و آسودگی خاطر و نانی که می‌خوری و آبی که می‌نوشی و لباسی که می‌پوشی، چیزی دیگر است؟ آری! دنیا، فقط همین است؛ بقیه را بگذار. چرا از خودمان نمی‌پرسیم که چه داریم و چه نداریم؟ خواهیم دید که بیش از ۸۰٪ وسایل زندگی و نعمت‌های آن را دارا هستیم و کمبودها، کمتر از ۲۰٪ است و بیشتر مردم، مانند من و تو هستند.

مگر در موارد اندکی که بلا از نعمت بزرگتر است. اما من و شما به خاطر آنچه نداریم، گریه می‌کنیم و به خاطر آنچه که داریم، لبخند نمی‌زنیم و به خاطر نعمت‌هایی که از دست داده‌ایم، اندوهگین و ناراحت هستیم و از خیری که به ما رسیده، خوشحال نمی‌شویم. برای اتفاقی که رخ داده، تأسف می‌خوریم و شکر آنچه را که باقی مانده، به جا نمی‌آوریم.

## آتش دشمنی را خاموش کن

در زندگی کوتاه‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که هرگاه برای گرفتن حق خودم قدم پیش نهاده‌ام یا برای بازگرداندن حیثیت و اعتبار خویش در برابر انتقادی که شده، اقدام کرده‌ام، زیان بیشتر و پشیمانی بزرگتر، عاید شده است. یعنی من گمان می‌بردم که اگر بدی‌ای را که از جانب کسی به من رسیده، بررسی کنم، با این بررسی و بازخواست، حق خود و اعتبار و جایگاهم را باز می‌ستانم، اما نتیجه، برعکس می‌شد؛ من و آن فرد از هم متنفر می‌شدیم و دشمنی ادامه می‌یافت و ریشه می‌دوانید و او بیشتر به اشتباه خود ادامه می‌داد و بر آن اصرار می‌ورزید. از اینرو آرزو می‌کردم کاش بازخواست نمی‌نمودم. بهتر از تمام اینها عفو و گذشت و صبر و تحمل و رویگردانی و به خیال نیاوردن آن چیز است. منطق وحی نیز همین است؛ خدای متعال می‌فرماید: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۹] «عفو را پیشه کن و به معروف امر نما و از جاهلان رویگردان باش». ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا﴾ [النور: ۲۲] «و باید ببخشند و گذشت کنند». ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۳۴] «و کسانی که خشم را فرو می‌برند و مردم را عفو می‌کنند». ﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ [الشوری: ۳۷] «وقتی خشمگین شوند، می‌بخشند». ﴿أَدْفَعْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴] «به آن شیوه که بهتر

است، دفع کن؛ پس آن کسی که میان تو و او دشمنی هست، گویا دوستی صمیمی است». ﴿وَإِذَا حَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ [الفرقان: ۶۳] «وقتی جاهلان، آنها را مورد خطاب قرار دهند، می‌گویند: سلام».

پس اگر از کسی سخن نامناسبی شنیدی، آن را تکرار مکن که ده برابر می‌شود و اگر با شعری تو را مورد عیب جویی قرار دادند، چنان باش که گویا نمی‌شنوی؛ چون اگر با شعری دیگر جواب آن را بدهی، مردم به آن مشغول می‌شوند و ادیبان آن را حفظ می‌کنند؛ و اگر علیه تو مقاله زنده‌ای نوشتند، خود را به بی‌خبری بزنی و آن را در نطفه خفه کن؛ گویا منظور، کسی دیگر است و اگر کینه تو از تو انتقاد کرد، خود را به فراموشی و بی‌خبری بزنی، گویا او با دیوار سخن می‌گوید.

پیشینیان، گفته‌اند: تحمل یعنی دفن کردن عیب‌ها.

لا يضر — البحر أمسي — زاخراً — أن رمي فيهِ غلام بحجر

«اگر پسر بچه‌ای، سنگی در دریا بیندازد، زیانی به دریا نمی‌رسد».

آب دریا و خودمرده آن، حلال است. چون آب زیادآلوده نمی‌شود. مرد هوشیار و صبور نیز همین گونه است که به بدگویی، بی‌اعتنا می‌باشد و از آن متأثر نمی‌شود. ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [الکوثر: ۳] «همانا دشمن کینه‌توزت، بی‌خیر و بی‌نام و نشان است».

یاهوگویی انسان‌های بی‌خرد و سبک سر، به انسان هوشیار و شکیبا، ضرری نمی‌رساند.

﴿فَاتَّكَ بِأَعْيُنِنَا﴾ [الطور: ۴۸] «توزیر نظر ما هستی».

## ارزش هیچکس را کم مکن

یک چیز را در زندگی تجربه کرده ام و آن، اینکه ستایش مؤدبانه و میانه در مردم اثر می‌گذارد؛ انسان‌ها هرچند پرهیزگار و زاهد و بدور از ظواهر و شهرت باشند، اما وقتی مورد ستایش و تمجید قرار بگیرند، متأثر می‌شوند و شاد می‌گردند؛ البته بعضی، زیاد و بعضی کم. با علمای پرهیزگار و دینداری نشست و برخاست کرده و دیده‌ام که هرگاه از آنها تقدیر به عمل آمده و مورد ستایش قرار گرفته‌اند، تکان خورده و خوشحال شده‌اند. سخن خوب، بر دل اثر می‌کند و آنچه از پیامبر راستین بجا مانده، این است که باید به مردم طبق جایگاهشان بها داد و به نسبت جایگاهشان، باید مورد بزرگداشت قرار بگیرند. این، یک هدیه الهی است که بتوانی

کسی را شاد کنی و خودت را با خوشرفتاری به دیگران، خوشبخت نمایی. ﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَّلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹] «پس به سبب رحمت خداوند برای آنها نرم شدی؛ اگر درشت خو و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند».

مؤلف کتاب «آیین دوست یابی» می گوید: یکی از عوامل جذب مردم، این است که بیش از حد آنها را مورد ستایش و تمجید قرار دهی. اما این، به نظر من درست نیست. بلکه باید میانه روی کرد: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝۳﴾ [الطلاق: ۳] «خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است». نه چاپلوسی عیان و خودساخته و نه خشکی و جفای محض. بلکه اخلاق و نجابت و بزرگواری، بهترین چیز است. من و تو می توانیم به مردم بی اعتنا باشیم و در مقابل آنها اخم کنیم، اما این، ما هستیم که آنها را از دست می دهیم و آنها زیانی نمی کنند؛ چون غیر از من و تو افراد دیگری را می یابند که در مقابلشان فروتن باشند و لبخند بزنند و با آغوش باز از آنها استقبال نمایند. ﴿وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝۶۵﴾ [الشعراء: ۲۱۵] «و بال مهربانی را برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، بگستران».

یکی از عوامل خوشبختی ما، این است که دل مردم را به دست آوریم؛ چون ستایش و دعا و محبت و مهرورزی در دست مردم است و آنها گواهان خدا، بر روی زمین هستند؛ ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ [البقرة: ۸۳] «و با مردم سخن نیک بگویید».

در زندگی خود افرادی را می شناسم که هنر تعامل با مردم را یاد دارند و خیلی زود دلها، شیفته آنان می گردند؛ گویا برگ های پهنی هستند که نسیم ملایمی از آن می وزد و هر کجا بروند، مردم به آنها چشم می دوزند، با چهره هایی باز و روی خوش با مردم روبرو می شوند، دل هایشان صاف و زبان هایشان پاک است؛ به راستی که اینها، چقدر خوشبختند! و چه بسیار مردمی که بوسیله آنها خوشبخت می شوند!!

اگر خدا توفیق دهد، بنده می تواند برای مقبولیت خود تلاش کند؛ محبوب شدن و مقبولیت را با گنج های قارون و پادشاهی سلیمان عليه السلام و خلافت هارون الرشید نمی توان خرید؛ بلکه محبوبیت و مقبولیت را با اخلاص نیت و صداقت با خدا و خیرخواهی مردم و محبت خدا و پیامبرش و تواضع و فروتنی، می توان به دست آورد. خصلت های زیبا و صفات پسندیده، انسان را خسته می کنند؛ چون بالا هستند و باید به سمت بالا قدم برداشت، اما بدخویی و رفتار و

اخلاق زشت، به گونه‌ای است که هرکس، خواهان آن باشد، به دست آوردنش سهل و آسان است؛ چراکه در پایین افتاده‌اند. بالا رفتن دشوار است، اما افتادن و پایین آمدن، آسان می‌باشد.

من یهن یسهل الهوان علیه      ما لجرح بمیت ایلام

«هرکس، خواری را بپذیرد، به آسانی آن را به دست می‌آورد و کسی که به دیگران توهین کند، به راحتی مورد اهانت قرار می‌گیرد و فردی که مرده است، اگر زخمی شود، دردی احساس نمی‌کند».

در زندگی چیزی هست که باعث خوشبختی شما و دیگران می‌گردد و آن، اینکه به استعدادها و دیگران احترام بگذارید و به توانایی‌هایشان اعتراف کنید، و نگاه‌های بلند آنها را تشویق نمایید و کوشش‌های آنان را مصادره نکنید و نقش آنها را ملغی و بی‌نتیجه ننمایید.

یکی از مواردی که صفای زندگی مردم و صفای وجودشان را تیره می‌نماید، خودپسندی است. بدین صورت که فرد، فقط خودش را ببیند و فکر کند که او، تنها ستاره درخشان و گنبد فلک و یکتای روزگار است یا گمان کند که او، برکت زمان است و غیر از او دیگران، ناقص و پر از عیب و ایراد هستند.

با افرادی همراه بوده‌ام که در راه خیر درحد توانایی خود تلاش‌هایی کرده‌اند؛ گمان می‌بردم آنها، قدر و جایگاه خود را می‌دانند و در مورد جایگاه و نقش خود مبالغه نمی‌ورزند، اما وقتی آنها را شناختم، دیدم که بسیاری از آنها بر این باورند که تلاش‌های آنان، بیشتر و برتر از مقداری هست که مردم می‌بینند و بالاتر از آن چیزی است که دیگران تصور می‌نمایند.

دانشجویی، چند رساله کوچک و مختصر برای جوانان تألیف کرده بود. من از کارش تقدیر کردم؛ ناگهان او شروع کرد که شمار زیادی توزیع شده و تعریف کرد که چگونه این کتابچه‌ها مورد استقبال مردم قرار گرفته و چقدر زیاد به فروش رفته‌اند و فلان و فلان نفر، کتابچه‌ها را ستوده‌اند و سخنانی از این قبیل گفت؛ تعجب کردم که انسان در وجود خودش چقدر احساس بزرگی می‌کند و آنچه ارائه می‌دهد، چقدر برای او گرانبه‌است و منفورترین مردم، برای او کسی است که جایگاه او را پایین بیاورد یا به تلاش او اعتراف نکند یا به نقش او اعتماد ننماید.

طالب علم دیگری سخنرانی تقریباً خوبی کرده بود. من، نوار او را گوش دادم و می‌خواستم از کارش تقدیر نمایم و او را تشویق کنم تا ادامه دهد؛ تلفنی با او صحبت کردم؛ به محض اینکه از نوار حرف زدم و آن را استودم، او، این را فرصتی دانست؛ اول دعا کرد که خدا، همه زنان و مردان مسلمان را از نوار سخنرانی او بهره‌مند سازد و نفع آن را عام بگرداند. گویا این نوار، زمین

و زمان را به هم زده و مسیر حرکت خورشید را تغییر داده است؛ سپس برای من بیان کرد که چگونه به محل ایراد سخنرانی رفته و تعداد حضار را گفت و طوری از خود تعریف کرد که گمان نمی‌برم او، آنچنان باشد. پس دانستم که انسان، در ارزش و نقش و تأثیر خود تا حد زیادی مبالغه می‌کند و آن را چندین برابر اندازه واقعیش می‌داند و اگر کسی، ارزش او را کم بداند و جایگاه او را پایین بیاورد، چه مصیبت بزرگی است. از واعظی به خاطر موعظه‌ای که ایراد کرده بوده، تشکر کردم؛ من در آنجا حضور نداشتم، اما شنیدم که سخنرانی کرده است. پس او مرا خبر داد که شمار زیادی از مردم حضور داشته و متأثر شده و به گریه افتاده‌اند و بعضی به دست او توبه نموده‌اند.

لذا از کم کردن جایگاه دیگران بپرهیز و از تحقیر آنان و عدم قدردانی از آنها دوری کن: ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ﴾ [الحجرات: ۱۱] «هیچ قومی، قومی دیگر را مسخره نکند؛ شاید آنها از اینها بهتر باشند و هیچ گروهی از زنان، گروهی دیگر را مسخره نکنند؛ شاید از آنها بهتر باشند».

اگر مردم را به خاطر استعدادهایشان تشویق کنی و به آنها توجه نمایی، تو را دوست می‌دارند و این، شیوه ای قرآنی است: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ﴾ [الانعام: ۵۲] «و کسانی را که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند، طرد مکن». ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ﴾ [الکهف: ۲۸] «و با کسانی همنشین شو که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند».

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰ ۖ أَن جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكَىٰ﴾ [عبس: ۱-۳] «چهره در هم کشید و روی برگرداند که نابینا به نزد او آمد و تو چه می‌دانی؛ شاید پاکیزه گردد».

سیرت نگاران نوشته‌اند: چیزی که جبله بن ابیهم را از اسلام برگرداند، این بود که به اندازه مقامش، آنطور که شایسته گمانش بود، مورد توجه قرار نگرفت.

طه حسین در کتاب (الایام) می‌نویسد: یکی از علمای ازهر آمد تا از من امتحان بگیرد؛ پس به من گفت: سوره کهف را بخوان ای نابینا! این کلمه، در گوش طه حسین ماند و همواره او را تکان می‌داد و ناراحتش می‌کرد و نتیجه‌اش این شد که ازهر را به باد دشنام و ناسزا گرفت و سپس برای همیشه آن را ترک کرد. چه کسی هست که خودش را کم ارزش بداند؟ چه کسی فکر می‌کند که چیزی نیست؟

نه؛ همه، خودشان را دوست دارند و همه، ارزش خود را بالا می‌پندارند و همه، قدر خود را می‌دانند. نگاه کنید شما وقتی در یک مجلس نشسته‌اید، گوینده از خودش می‌گوید و از صیغه اول شخص مفرد، زیاد استفاده می‌کند؛ مثلاً می‌گوید: من بیرون رفتم، دیدار کردم؛ به من گفته شد؛ با من تماس گرفتند. آیا درست است که با بی‌توجهی، این احساسات را خرد کنیم؟!

در سال دوم متوسطه در دبیرستان ریاض درس می‌خواندم؛ به شعر اهمیت می‌دادم و شعر می‌سرودم. قطعه شعری در نشریه داخلی دبیرستان نوشتم؛ یکی از اساتید، مرا ستود؛ پس من پیش خود احساس کردم ابوتمام یا متنبی یا کمی بهتر از آنها هستم. گروهی از دانش‌آموزان دبیرستان دیگری به دبیرستان ما آمده بودند؛ جلسه‌ای برگزار شد و از من خواستند تا شعری بخوانم؛ چون در میان دانش‌آموزان، شاعر یا کسی که مانند من ادعای شاعری داشته باشد، نبود؛ از اینرو من انتخاب شدم تا شعری آماده کنم. ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾ [النساء: ۴۳] «اگر آب نیافتید، با خاک پاک تیمم کنید».

استاد ادبیات دبیرستان، قصیده من و روش آن و مختصر بودن کلمات آن را ستود؛ من گمان کردم که شعرم واقعاً چنین ویژگی‌هایی دارد و آن را زیبا و کم‌نظیر پنداشتم، اما وقتی بزرگ شدم و طعم ادبیات را چشیدم و با شعر آشنا شدم، به خودم و قصیده‌ام خنده‌ام گرفت. قصیده را با این شعر آغاز کردم:

لک یا معهدی الأجل سلامی      عامر الود والأمانی أمامی

«سلام من به تو ای دبیرستان بزرگ و سرشار از محبت! من، آرزوهایی در پیش دارم». از خرد کردن دیگران، چه چیزی عاید من و شما می‌شود؟ آنها، از راه خود بر نمی‌گردند و ما، فقط آنها را ناراحت می‌کنیم و آنان را با خود دشمن می‌نماییم. پس باید قسمت درخشان زندگی مردم را بستایی و از صفات پسندیده آنها تقدیر کنی و از بدی‌ها و عیب‌هایشان چشم‌پوشی.

## هرچه کنی، به خود کنی

یکی از حکما می‌گوید: انسان عیججو، مانند مگس است که فقط روی زخم می‌نشیند. بعضی، به آفت «ولی» و «اما» گرفتارند؛ اسم هرکس را ببری، می‌گویند: آدم خوبی است، ولی.. بدین ترتیب بعد از کلمه «ولی» او را به شدت مورد عیججویی قرار می‌دهند و قصداً

حرمت او را هتک می‌کنند: ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ [الهمزة: ۱] «وای به حال هرکه عیبجو و طعنه زن باشد». ﴿هَمَّازٍ مَّشَاءٍ بَنِيٍّ﴾ [القلم: ۱۱] «بسیار عیبجویی که دائماً سخن چینی می‌کند». ﴿وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾ [الحجرات: ۱۲] «برخی از شما، از برخی دیگر غیبت نکنند».

ما، زمانی خوشبخت می‌شویم که دیگران را خوشبخت و شادمان کنیم و به استعدادها و توانایی‌ها و خوبی‌هایشان اعتراف نماییم. تجربه کرده‌ام که ما به همان مقداری که به دیگران احترام می‌گذاریم و به خوبی‌شان اعتراف می‌کنیم و به آنها توجه می‌نماییم، مورد توجه و احترام قرار می‌گیریم و به همان نسبت آنان نیز به خوبی‌های ما اعتراف می‌کنند. همچنین به همان اندازه که خود را به بی‌خبری می‌زنیم، به همان نسبت، آنها، از ما روی می‌گردانند و به ما بی‌توجهی می‌نمایند.

کدامین عاقل است که می‌خواهد مردم به او احترام بگذارند، درحالی که خودش، عاشق توهین به مردم است؟! و دوست دارد مردم، او را بزرگ بدانند و حال آنکه خودش، برای تحقیر آنها می‌کوشد!

## تلاش‌های دیگران را تحقیر نکن

از روابط اجتماعی به این تجربه دست یافته‌ام که یکی از عوامل خوشبختی تو و دوستت، این است که او را آنگونه که شایسته اوست، مورد تقدیر و تکریم قرار دهی؛ از آن جمله اینکه او را به بهترین نامی که دوست دارد، صدا بزنی و آن، همان اسم یا کنیه‌ای است که او بدان معروف می‌باشد. کسی که برادرش را با اشاره‌های نامشخص مثل «آهای تو» صدا می‌زند، انسانی کم احساس و بدنهاد است؛ آیا تو می‌پسندی که کسی، از روی قصد اسم تو را نگیرد یا اسم و کنیه‌ات را اشتباه بگوید؟ گمان نمی‌برم دوست داشته باشی. خود را به نادانی زدن و تحقیر عملکرد نیک دیگران، دلیل طبیعت و اخلاق زشت انسان و نشانه سردی عواطف و احساساتش می‌باشد. اگر زن، خانه را تمیز و مرتب کند و با خوشبو زدن، فضای خانه را معطر نماید، اما شوهر بیاید و تمام اینها را نادیده بگیرد و تشکر نکند و چنان نشان ندهد که متوجه این خوبی‌ها شده، چقدر زن ناراحت می‌شود؛ چنین کاری از بین بردن تلاش دیگران و بی‌توجهی به کوشش آنها است.



بنابراین به دیگران توجه کن و از کسی که کاری کرده، تشکر نما. از منظره زیبا، بوی خوش، کار خوب، صفت پسندیده، شعر مؤثر و کتاب مفید تعریف کن تا اسمت در دفتر اهل مروت و جوانمردی و وفا ثبت گردد.

## خودت باش

شعر «أنا في مكة» از عمر ابوریشه را شنیدم؛ این شعر، با این بیت آغاز می‌شود:

لم تزل علي ممر الليالي      موئل الحق يا عروس الرمال

«ای ای عروس ریگ‌ها! تو همواره در گذر ایام، جایگاه حق بوده‌ای».

شعر خوب گفتن و شیرینی نغمه را از او یاد گرفتم؛ قصیده و روش ارائه‌دادن آن را حفظ کردم و قصیده‌ای از خودم سرودم و در مدرسه بلند شدم تا آن را بخوانم و تلاش کردم تا لباس شخصیت ابوریشه را به تن کنم و شعرم را به سبک و همانند او ارائه دهم؛ اما من، ابوریشه نیستم. بنابراین شعری که من خواندم، خسته‌کننده و سرد بود؛ بعد از آن تقلید را رها کردم و قصیده‌ها را به سبک خودم سرودم.

چنین صحنه‌ای را در شهر حده دیدم که امام مسجدی در نماز عشا تلاش می‌کرد تا از صدای یک قاری معروف تقلید کند، اما خیلی فاصله داشت؛ این امام، می‌لرزید و صدایش می‌گرفت و نفسش قطع می‌شد و من پشت سر او، از حالت و رنجی که می‌برد و از اینکه به زور می‌خواست از قاری دیگری تقلید کند، خسته شدم و به یقین دانستم که خداوند، برای هر انسانی، توانایی‌ها و استعدادها و صفاتی آفریده است که به صفات و استعدادهای دیگران شباهتی ندارند؛ ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ [المائدة: ۴۸] «برای هر یک از شما آیین و روشی قرار داده‌ایم».

هرگاه خواستی ابتکار نشان بدهی و تأثیر بگذاری، باید همان طریقه و روش خودت را بکارگیری. ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ [الإسراء: ۸۴] «بگو: هر کس، برابر روش خود کار می‌کند».

صدای دیگران را تقلید مکن و مانند دیگران حرف نزن و همچون دیگران راه مرو و مانند آنها منشین تا خودت را از بند تقلید و تاوان تصنع و تکلف آزاد کنی. جذابیت و خوبی شما، در

مستقل بودن شما در زمینه خلاقیت و اثرگذاری است تا بدین سان نتیجه منحصر به خود داشته باشید و سبک شما، مستقل باشد.

## کاری را که در توانت نیست، رها کن

در شهر ابها روزهای جمعه سخنرانی می‌کردم؛ بیشتر سخنرانی‌هایم، در مورد سیرت بود. گویا مردم، این برنامه را می‌پسندند؛ از من خواسته شد تا در مورد سنگینی مهریه‌ها، سخن بگویم؛ چون مردم به طرح این موضوع نیاز داشتند و این، موضوعی است که به واقعیت زندگی و اوضاع عمومی مردم مربوط می‌شود و من، در این باره فعالیتی نکرده‌ام؛ چون توانایی و استعدادم در موضوع سیرت است و آن را دوست دارم. تقاضای مردم را پذیرفتم و در مورد سنگینی مهریه شروع به سخنرانی کردم؛ آیه و حدیثی بیان نمودم و سپس به این سو و آن سوزدم و کوشیدم تا مطالب پراکنده موضوع را جمع نمایم؛ اما هرچه بیشتر تلاش می‌کردم، موضوع پراکنده‌تر می‌شد؛ عرق کردم و علامت عقب‌نشینی در من هویدا شد و خطبه را به پایان رساندم؛ بهترین عنوانی که می‌توانستم برای سخنرانی خود بگذارم، شعاعی در افق بود تا عنوان آن، مانند خودش پراکنده و بی‌محتوا باشد. بعد از آن یقین کردم که برای من، بهتر همین است که در چارچوب دانش خود سخنرانی کنم و اعصاب خویش را از رنج تکلیف راحت سازم. در قرآن آمده است: ﴿وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶] «و من از تکلیف‌کنندگان نیستم». عمر رضی الله عنه می‌گوید: ما از تکلیف نهی شده‌ایم.

همه ما اگر سعادت و آرامش خاطر می‌خواهیم و دوست داریم آنچه به مردم ارائه می‌دهیم، خوب باشد، باید از چیزی سخن بگوییم و کاری بکنیم که می‌توانیم و خوب یاد داریم. در حدیث آمده است: «خداوند، دوست دارد هر یک از شما کاری را که انجام می‌دهد، آن را خوب و کامل انجام دهد».

چون انجام خوب و کامل کارها، انسان را از بیماری پشیمانی شفا می‌بخشد و از رنج سرزنش راحت می‌کند و امانت به اهل آن سپرده می‌شود.

## بی‌نظم و بی‌هدف مباش

روزی دوازده تفسیر جمع آوری کردم؛ طبری، ابن کثیر، بغوی، زمخشری، قرطبی، فی ظلال، شنقیطی، رازی، فتح القدیر، الخازن، ابی مسعود و قاسمی. سپس تصمیم گرفتم از هر تفسیر روزی یک آیه مطالعه کنم. لذا یک تفسیر را برمی‌داشتم و یک آیه را می‌خواندم و سپس تفسیر دیگر را برمی‌داشتم و بدین ترتیب، تفسیر یک آیه را از هر دوازده تفسیر مطالعه نمودم. سپس از خودم پرسیدم: الآن چه در ذهنم مانده؟ دیدم چیزی در ذهنم نمانده است؛ جز کلماتی که بیشتر آنها را از قبل می‌دانستم. تنها چیزی که عاید شد، این بود که احساس خستگی می‌کردم؛ علت، این بود که روش درست مطالعه، این نیست و ترتیب و نظمی در کارم نبود؛ بلکه کاری شتابزده و نسنجیده بود.

اگر می‌خواهی از مطالعه کتاب‌ها، استفاده ببری و خسته نشوی، پس با جمع آوری منابع و مراجع زیاد، خودت را خسته نکن. بلکه یک برنامه درست و هدفمند داشته باش که تو را از عجله و خستگی حفاظت می‌کند و مداومت و ادامه دادن به مطالعه را برایت تضمین می‌نماید؛ گرچه نتیجه آن کم باشد؛ کار کم اما همیشه و پیوسته، اصل بزرگی است. پیامبر ﷺ از تمام کارها، کاری را دوست داشت که انجام دهنده‌اش بر آن پایبندی می‌کرد، گرچه کم بود.

## فزون‌طلبی، مایه غفلت است

پس از آنکه مقداری پول به دست آوردم، با شوق و اشتیاق به یک کتابفروشی عمومی رفتم و تصمیم گرفتم از هر کتابی یک نسخه بخرم. چون به داشتن کتاب زیاد علاقمند بودم. قفسه‌ها را پر از انواع کتاب کردم و در هر رشته‌ای کتابی خریدم تا اینکه ده‌ها کتاب در مورد روانشناسی، اصول فقه و چکیده فرهنگ‌های عمومی خریدم. می‌خواستم مطالعه کنم، اما نمی‌دانستم چطور شروع کنم و کدامین کتاب را انتخاب نمایم و کدام را کنار بگذارم. بسیاری از کتاب‌ها را دیدم که مطالب یکدیگر را تکرار می‌کنند.

بعضی از کتاب‌ها، مطالب غیر علمی و کلمات بی‌معنایی داشتند. سال‌ها گذشت و این کتاب‌ها را تکان ندادم؛ فقط مرتب کردنشان، برایم مشکلی شده بود و نمی‌دانستم چکارشان کنم تا اینکه با علمایی باهوش و مردانی شریف، هم‌نشینی کردم و قضیه را برای آنها بیان نمودم؛ آنها مرا به روشی درست و موفقیت‌آمیز راهنمایی کردند و آن، اینکه کتاب‌های مرجع و اصول و

کتاب‌های بهتر را باید نگهداری و مرتب نمود و مورد مطالعه قرار داد و همیشه در آن بررسی کرد و سایر کتاب‌ها را باید برای تحقیق و پژوهش نگه داشت. روحیه ام آرام گرفت و از این پیشنهاد خوب و درست، آرامش یافتم.

اگر کتابخانه‌ای داری یا مشتاق مطالعه هستی، بهترین کتاب‌ها و منابع را بردار و به آن مشغول باش تا از پراکندگی ذهنی و حیرت در انتخاب در امان بمانی.

قالوا خذ العین من کل فقلت لهم فی العین فضل ولكن ناظر العین  
«گفتند: از هر یک منبع را بگیر؛ به آنها گفتم: منبع و سرچشمه، خوب است، اما کسی که در آن نگاه می‌کند، باید خوب باشد».

﴿الْهَلِكُمْ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾﴾ [التكاثر: ۱-۲] «فزون طلبی، شما را غافل گرداند تا آنکه قبرها را زیارت کردید».

در این میان به یاد دانشجویانی افتادم که همواره به دنبال کتاب‌های پیچیده و نسخه‌های نادر خطی و کمیاب هستند و پیوسته کتاب، جمع آوری می‌کنند، اما کم مطالعه می‌نمایند و شناختشان، نسبت به کتاب‌های اصول اندک است؛ آنها، فقط می‌خواهند کتابخانه بزرگی داشته باشند که دیگران را با نام بردن کتاب‌های کمیاب، به تعجب وادارند.

بعضی از دانشجویان، به خاطر اینکه تفسیر مقاتل بن سلیمان را گیر نمی‌آورند، تأسف می‌خورند و حال آنکه تفسیر ابن کثیر را بطورکامل نخوانده‌اند.

بعضی بخاطر نبود «فوائد تمام» حسرت می‌خورند؛ در حالی که فقط اسم مؤلف فتح الباری را شنیده و رنگ روی جلد آن را ندیده‌اند. ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾﴾ [البقرة: ۷۸] «و برخی از ایشان، بی‌سواد هستند و کتاب را نمی‌دانند مگر آرزوهایی و فقط تخمین می‌زنند».

پس نباید چنین باشد که شاهراه اصلی را رها کنی و خودت را به راه‌های انحرافی و فرعی مشغول نمایی و همواره دنبال جزئیات باشی و کلیات را ترک کنی. حکمت، این است که ابتدا به چیزهایی بپردازی که از همه مهمتر است؛ و هرکس، هدف و مقصد را نداند، راه برای او طولانی می‌شود و سواریش، خسته و درمانده می‌گردد و او، خودش را از پای در می‌آورد و به هدف خود نمی‌رسد.

بیا تا من و شما به سوی خداوند توانگر، یکتا، بی‌نیاز، همیشه زنده، پایدار و دارای شکوه و بزرگی روی بیاوریم.

بیا تا خودمان را در آستانه ربوبیت او بیندازیم و به درگاه یگانگی او پناه ببریم؛ از او بخواهیم؛ با زاری و تضرع از او بخواهیم و منتظر اجابت او باشیم؛ اوست که تندرستی و بهبود می‌بخشد؛ او، آفریننده، روزی‌دهنده، زنده‌کننده و میراننده است.

اللهم إنا نسألك العفو والعافية والمعافاة الدائمة في الدنيا والآخرة

اللهم إنا نسألك من خير ما سألك منه نبيك محمد ﷺ ونعوذ بك من شر ما استعاذ منه نبيك

محمد ﷺ اللهم إنا نعوذ بك من الهم والحزن ونعوذ بك عن العجز والكسل ونعوذ بك من

البخل والجبن ونعوذ بك من غلبة الدين وقهر الرجال.

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ